میراث ایران

تألیف

سیزده تن از خاورشناسان

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

بفرمان

محمدرضا شاه پهلوی

انتشارات

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۵۴

مجموعهٔ ایرانشناسی

۸

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ازین کتاب دو هزار نسخه روی کاغذ سوئدی ۸۰ گرمی
در مطبعهٔ بانک ملی ایران بطبع رسید و صحافی شد .

مجموعهٔ ایرانشناسی
زیر نظر احسان یارشاطر

میراث ایران

تألیف

سیزده تن از خاور شناسان

زیر نظر

ا . ج . آربری

ترجمهٔ

احمد بیرشک - دکتر بهاء الدین پازارگاد - عزیزالله حاتمی
محمد سعیدی - دکتر عیسی صدیق - دکتر محمد معین

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ۱۳۳۶

این ترجمه بارضایت ناشران اصلی :
The Oxford University Press
انتشار می یابد

منظور از انتشار مجموعهٔ ایرانشناسی اینست که آثار برگزیده ای که بزبانی غیراز زبانِ فارسی دربارهٔ ایران وایرانیان نوشته شده دردسترس فارسی زبانان قرار گیرد .

این مجموعه گذشته از آثار خاور شناسان شامل سفرنامهٔ سیاحانی که اثری سودمند در بارهٔ ایران بجا گذاشته اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه ای از احوال مردم این کشور را باز نموده اند خواهد بود .

امید میرود که انتشار این گونه آثار استفاده از تحقیقات ایرانشناسان را آسانتر کند وموجب توسعهٔ آشنائی با تاریخ و فرهنگ وهنر و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد .

توضیح

کتاب « میراث‌ایران » که منظرهٔجامعی از تاریخ وتمدن و هنر وزبان‌وادبیات ایران‌را از نظرمیگذراند وخدمات پایدار مردم‌این سرزمین را درپیشرفت فرهنگ وتمدن آشکار میسازد ، اثر چند تن از دانشمندان و ایران شناسان باختر خاصه انگلستان است که زیرنظر ا . ج . آربری ، استاد دانشگاه کمبریج ، تألیف یافته.

درترجمهٔ این اثر که با رضایت ناشران اصلی‌آن (ناشران دانشگاه اکسفورد) انجام گرفته است بنگاه ترجمه و نشر کتاب سپاسگزار مساعدت و همکاری کسانی است که وسائل کار و موجبات تکمیل آنرا فراهم‌ساخته اند . آقای « ر . و. های وود » R. W. Highwood رئیس فاضل شعبهٔ خاورمیانه در شورای فرهنگی بریتانیا ، با کمال لطف شرح‌حال مختصر مؤلفین را که دراول هرمقاله قرار دارد بخواهش بنگاه فراهم ساخته‌اند.

آقای « ل . براندر» L. Brander رئیس‌قسمت مطبوعات‌شورای فرهنگی بریتانیا وآقای« اُ . وارنر» O. Warner معاون ایشان،وهم چنین‌آقای « د . تراورسی» D.Traversi نمایندهٔ ادیب ونقاد شورای فرهنگی بریتانیا در ایران نیز بنگاه را در تحصیل وسائل کار و کسب اجازهٔ ترجمه وطبع مدد کرده‌اند.

گذشته از ترجمهٔ احوال نویسندگان که درین ترجمه هست و درمتن انگلیسی نیست ، فهرست بسیارمفید سنوات تاریخی نیزکه آقای « ل. لاکهارت» L. Lockhart باکمال لطف مجدداً تنظیم نموده‌اند و بکمک جناب آقای محمد سعیدی ترجمه شده است از آنچه از اصل دیده میشود کاملتر است و از جمله شامل دوره های ماقبل تاریخی ایران نیز هست.

ترجمهٔ قسمت عمدهٔ کتاب را آقایان دکتر عبدالحسین نوائی و محمد تقی مایلی مرور کرده وحواشی‌آنرا تنظیم‌نموده اند. آقایان اسمعیل آشتیانی وعلی رئوفی مراقبت طبع و تنظیم کتاب را بعهده داشته اند. فهرست اسامی خاص را آقای ابوالحسن سیار ترتیب داده‌اند.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب وظیفهٔ خود میداند که از جناب آقای **دکتر عیسی صدیق** ، استاد دانشگاه تهران ، که ترجمهٔ فصلی از این کتاب را صرفاً بمنظور پشتیبانی از هدف بنگاه و تشویق خدمتگزاران آن ، بدون هیچگونه اجری ، ترجمه نموده اند سپاسگزاری نماید. ا.ی.

فهرست

تصاویر

ایران و دنیای قدیم

ایران و امپراطوری روم شرقی

ایران و هندوستان پس از فتوحات محمود

هنر ایران در دورهٔ اسلامی

قالی ایران

مقدمه

مشکل است بتوان مفهوم و معنای اصلی «میراث ایران» را درجمله‌ای بهتر وزیباتر ازآنکه نویسنده شرلوک هولمس در افسانهٔ غم‌انگیز «سرگذشت ماری سازرلند» و«شباهت هویت‌ها» بکاربرده‌است خلاصه‌کرد. وی میگوید: «درگفته‌های حافظ‌بهمان اندازه منطق و ذوق سلیم وجود داردکه در نوشته‌های هوراس.»

در سرزمین‌کهن سال ایران‌که تمدن درخشان و بلند پایه‌ای بطور مداوم بیش ازسه‌هزارسال درآن پابرجا بوده جای‌تعجب نیست‌که مردمش چنین ذوق‌ودرایتی داشته باشند. روزگاری طولانی است‌که ایرانیان بارزش «جهاندیدگی» پی برده‌اند. هیچ ملتی تفاوت بین مرد عاقل و«پخته» وشخص ساده و«خام»را به‌دقت ولطف وظرافت‌ایرانیان شرح نداده است.

علائم مشخصه، رنگ وبوی وشکل و ساختمان یک فرهنگ نیرومندچیست؟ پاره‌ای از علائم واضح ولی سطحی چنین فرهنگی را میتوان اینطور خلاصه‌کرد: سنن گرانبها و قدیمی ـ وقار واطمینان ـ رضایت خاطر و احساس آرامش. ولی درزیر ظاهر آرام دریا جریانهای دیگری وجود دارد. وقار ومتانت خود عبارت‌است ازتوازن دقیق بین نیرو هائی‌که ازجهات متضاد فعالیت میکنند. رضایت و آرامش خاطر عبارت از فراغت ازانقلاب درونی است. غالباً گفته شده است که خوی وخلق ایرانی پرازعدم ثبات وتضاد است. این گفته درست‌است، اما این خصیصه یکی از شرائط دائمی و لازم ثبات تمدن ایران میباشد. تضاد درونی روح ایرانی فکر وی را ازعقیم ماندن ومتحجر شدن نجات داده است.

این مقدمهٔ مختصر برای آشنا ساختن خواننده لازم است تا بتوان پرده را بالا زد و نگاهی‌کوتاه برصحنهٔ پر تجمل و غنی وخیره‌کنندهٔ زندگی ایرانی افکند.

پی بردن به علل این تنوع و باصطلاح امروزی «چند شاخگی» نبوغ ایران چندان کار مشکلی نیست. هزارها سال است که جلگه های وسیع و دره های کوههای

ایران (درهرجاکه ممکن بوده) بطور مداوم کشت و زرع شده است . در دوره‌های قابل ملاحظه‌ای ازاین مدت طولانی ایرانیان دارای امپراطوری وسیعی بودند و درعین حال بارها در معرض هجوم و تطاول خارجیان قرار گرفته و گاهی چندین قرن تحت تسلط بوده‌اند. ولی قرنها قبل ازآنکه سپاه خشایارشا ازیونان عقب نشینی کند ایرانیان روشی در برخورد بازندگی درپیش گرفته بودند که چون رشته طلائی درخشان وبرجسته‌ای با رنگ ثابت در تار وپود تمدن قرون و اعصار پایدار مانده است. اگر یونانیان‌را اهل تحقیق وروميان‌را خبرگان اداره وفرمانفرمائی می‌دانند ایرانیان‌را باید اهل دنیا نامید زیرا قرن‌های طولانی است که ایرانی فلسفهٔ خاص زندگی خودرا ابداع و قبول کرده ودرتجربیات جهانی مطمئن وآرام دربرابر حوادث وپیش‌آمدهای ناگهانی‌زندگی‌کاملا مصونیت یافته است. درنظر ایرانی جهان را میتوان سازمان داد و برآن مسلط شد ولی اگر این‌کارمیسر نشود میتوان تحمل‌کرد وسرانجام برمشکل پیروز شد. باید از زندگی لذت برد و اگر لذت‌کامل زندگی‌را فقط گروه محدود وکوچکی از مردم میبرند بی‌شک عدالت و نوع پروری وخیرخواهی رهبران مطلق‌الاختیارخواهد توانست بارسنگین‌کار و مشقت راکه سرنوشت و سهم عامهٔ مردم است تخفیف دهد . در ضیافت‌های بزرگ تماشاچیان‌هم تاحدی شریک‌اند زیرا ازدیدن منظره ونواهای خوش‌جشن‌آزادانه محظوظ میشوند ونیزازریزه‌های خوان مهمانی‌برخوردار خواهند شد. بااین‌حال‌همین‌سهل‌انگاری وگذشت دائهٔ تعرض و انقلاب‌را در دامان خود میپروراند . طاغیان و یاغیان وبدعت کاران مانند دلقک‌های درباری ، گاه وبیگاه نمایان شده وصحنهٔ آرام ومتین و پر وقار تاریخ ایران‌را رنگ ورو میدهند وچاشنی میزنند .

کتابی‌که اکنون مطالعهٔ آنرا آغازمیکنید فقط پاره‌ای ازروشها وعواملی‌راکه فرهنگ ایران بوسیلهٔ آنهادرهمسایگان خوداثرکرده ودرنتیجه‌میراثی‌برای‌کلیهٔ جهانیان گردیده‌است شرح میدهد. میراث ثروتمندان بزرگ‌وقتی توأم باوصیتنامهٔ مسجل ومستندی نباشد درمیان ورثه‌کار را بدعوا خواهد کشید . میراث فرهنگی ایران نیز چون بسیار غنی است ممکن است مورد مشاجرهٔ شدید واقع شود و وارثین آن ادعاهائی بکنند که اثبات آنها بسیار مشکل باشد.

وظیفهٔ سنگین مؤلف ومراقب چنین‌کتابی‌آن‌است‌که عده‌ای ازنویسندگان مطلع و دانشمندرا بهمکاری دعوت‌کند واین‌نویسندگان‌چنان درموضوع بصیر وبدان علاقمند باشند‌که بدون نفع مادی مطالعات و تحقیقات عمیق خود را درصفحات بسیار محدودی

بگنجانند و در عین حال چنان دقیق و با امعان نظر باشند که همهٔ زندگی ملتی را یکجا درنظر مجسم کنند و جانبداری ننمایند، واینجانب بسیار خوشبخت بوده‌ام که توانسته‌ام چنین عده‌ای‌را دورهم جمع کنم ونظریات متعادل وموثق‌آنهارا روی صفحهٔ کاغذ بیاورم.
ازهمهٔ کسانی‌که دراین‌راه بمن کمک نموده‌اند صمیمانه سپاسگزارم وازطرف خود وهمهٔ نویسندگان فصول مختلف این‌کتاب میگویم برای ما منتهای افتخار وخوشوقتی است‌که بسهم خود خدمتی چنین کوچک بملتی چنان بزرگ و فرهنگی چنان بزرگتر‌که شوق وشعف ولذت بی‌پایانی بما بخشیده‌است انجام‌دهیم. دراینجا گفتهٔ فناناپذیر میرزاابوالحسن سفیرکبیر ایران دردربار جرج سوم‌را تکرارمیکنم‌که گفت: «من بشاهنشاه ایران خواهم گفت انگلیس... ایران... خیلی دوست! »

ا. ج. اربری

بقلم پرفسور ج . هـ . ایلیف
مدیر موزهٔ شهر لیورپول ، انگلستان

فصل اول

ایران و دنیای قدیم

ج . هـ . **ایلیف** در کمبریج تحصیل کرده ودرمدرسهٔ انگلیسی باستان شناسی آتن مطالعات خود را درباب یونان ادامه داده است . وی درسال ۱۹۲۵ دردانشگاه ویلز شمالی، استاد علوم قدیمه (کلاسیک) شد و بعدها به کانادا رفت‌ودر آنجاموزه‌دار مجموعه‌های‌یونان‌ورم واستاد باستان شناسی یونان ورم دردانشگاه گردید . در سال ۱۹۳۱ به اورشلیم سفر کرد و موزه دار موزهٔ باستان شناسی فلسطین شد . ازجمله فعالیت‌های بسیار دامنه‌دار او نگارش و نشر مقالات درمجلات علمی و حفریات درقبرس و بازدید موزه‌ها و آثار تاریخی عمدهٔ ایران را میتوان نام برد . در سال ۱۹٤۸ وی بسمت مدیریت موزهٔ عمومی لیورپول انتخاب گردید .

با درنظر گرفتن سهم عظیمی که نژاد آریائی در تاریخ جهان دارد جای تعجب است که ما اهالی مغرب‌زمین ، یعنی اخلاف این‌نژاد، ازاصل وبنیاد واهمیت این تیره و فرهنگ سرزمین هائی که مهدو گهوارهٔ اسلاف ما بوده تا این حد بی‌اطلاع باشیم . مردمان‌باختر زمین ، تمدن‌های رومی‌ویونانی‌ویهودی‌را کم وبیش با شیر مادر مکیده و آن را جذب و هضم کرده اند ، درحالی که برای اکثر این مردمان صحنه های وسیع تاریخ ایران که اسلاف‌واجداد ایشان‌ازآن سامان‌برخاسته وپرورش یافته‌اند چون ماه آسمان دور وخارج ازدسترس میباشد . برای مغرب‌زمینی ها تاریخ اولیهٔ نژاد آریائی محدود بمواردی است که با تاریخ یونان

یا بنی اسرائیل برخورد دارد. علائق و هم آهنگی فکری اهالی مغرب زمین با تاریخ ایران از لحاظ جلای وطن یهودیان و حمایت شاهان ایران از آنان ـ سر گذشت واقعهٔ ماراتن وترموپیل، راه پیمائی ده‌هزارنفرسرباز یونانی، و کارهای برق آسای اسکندر است. در برابر چنین وقایع پیش‌پا افتاده، دیگر وسعت عظیم قلمروخشایارشا[۱] بازمینه وعوامل‌فرمان تاریخی کورش کبیر پادشاه ایران،اهمیت ابتکار داریوش درهنگام تاجگذاری و بالاخره بوجودآمدن وتوسعهٔ کیش‌زردشتی بنظر مغرب زمینها موضوعات فرعی بشمار میروند. یک قسمت ازاین بی اطلاعی مغرب زمین بدین دلیل است که ایرانیان قدیم از خودشان تاریخ نویسانی که جزئیات تاریخ را ثبت وضبط کرده باشند ندارند و کسانی چون هرودوت و گزنفون از میانشان برنخاسته اند یا آثارشان بجای نمانده است و بناچار مأخذ ومنابع ما همه جانبداری از یونانیان دارد. این منابع محدود و ناقص ما همه از بیگانگان مانند یهودی‌ها و بخصوص ازیونانیهاست که دشمنان ملی ایرانیان بوده اند.

باین سبب اگر کسی‌بخواهد جانب ایران را دراین‌داستان بگیردموضوع چنان وارونه وبغرنج بجهانیان معرفی شده که نویسنده صورت کاسهٔ گرمتر ازآش بخود خواهد گرفت. بااین حال قضاوت تاریخی بیطرفانه ما را وادار می کند که صورت دیگرقضیه راهم بررسی کنیم واینکارهمان منظوری است که دراین فصل بطور اختصار درصدد انجام‌آن هستیم. چون هیچگونه ادبیات یاتاریخ مضبوطی در دست نیست بناچار ازمقادیر کثیری منابع باید چند تا را انتخاب کنیم ودراین میان بانوشته‌های دل‌انگیز کسانی مانند هرودوت، یاباسکوت و بی‌خبری مواجه خواهیم شد. ولی قبل ازآنکه باین دوره های تاریخ مضبوط ومدون برسیم باید بگذشتهٔ بسیاربسیار دور و زمانی که اهمیت این‌سرزمین های تاریخی برای‌ما آغاز گردیده برگردیم و درآن باب غور وتحقیق کنیم.

کلمهٔ پرس یاپرشیا در زمان نسبةً دوری در تاریخ مشرق زمین و فقط با حملهٔ اقوام آریائی از مراکز عظیم چادرنشینی در خاور و شمال دریای خزر

۱ ـ رجوع کنید به‌کتاب استر در انجیل آیه ۱ فصل ۱ که میگوید « ازهندوستان تا حبشه »

بسوی فلات ایران نمایان میشود. این هجوم دراوائل هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد مسیح آغاز شده است[۱]. در ابتدای کار کلمهٔ پارس (پرشیا) حاکی از منطقه‌ای درجنوب غرب ایران فعلی‌بود که محدود بخلیج فارس وشامل مرکزامپراطوری بعدی ایران وشهرهای معروف پازارگاد وپرسپولیس بود. این‌سرزمین معروف به « پارسه » بود و یونانیان آن را « پرسیس » و بعدها اعراب فارس میگفتند ودر دوران امپراطوری داریوش بزرگ فقط یکی از ایالات ایران بود که چون مقر خاندان سلطنتی هخامنشی بود شکوهی خاص یافت و نامش شامل سراسر کشور شد.

در قرن حاضر درزمان سلطنت رضاشاه اسم جامع‌تر « ایران » دو مرتبه برای مدتی رسماً پذیرفته شد و این کار دنبالهٔ سیاستی بود که برای تجلیل سنن آریائی یا هخامنشی اتخاذ شده بود.

تا سی‌سال قبل چنین بنظرمیرسید که امپراطوری ایران درنتیجهٔ معجزه‌ای بوجود آمده و مانند «آتنه» قهرمان معروف‌افسانه‌ای یونان کاملاً مسلح ازمادر زائیده شده‌است. تاریخ ایران قبل از زمان کورش کبیر یکنوع اساطیر وافسانه‌های درهمی بنظر میرسید ، ولی کاوش ها و مطالعات باستان شناسان در نسل گذشته تصویری از این کشور را آشکار ساخته است که هرچند فاقد جزئیات و هنوز یک نوع اسکلت و طرح کلی است درعین حال ما را موفق نموده است که کلیات مهم تاریخ و فرهنگ و مدنیت آن را دریابیم. ملاك عمل و مدارك ما از دو قسمت اساسی یعنی ظروف سفالین وکتیبه هائی است که بخط میخی روی الواح گل رس نقش شده است.

ظروف سفالی وجود تمدن اولیهٔ سرزمین ایران را در برخی از نقاط این

۱ ـ ظاهراً این هجوم آریاها به آسیای غربی‌که از دشت های جنوب روسیه شروع شده دومین هجوم این قوم است ، در اواسط هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد هجوم دیگری آغاز شد و درآن هنگام برای نخستین‌بار آخائی (یونانیها) وارد یونان شدند ومردم آریائی درشبه جزیرهٔ ایتالیا و آسیای صغیرپخش گردیدند و امپراطوری هیتی را تشکیل دادند . دستهٔ دیگر آنها درمیان رؤسای هیکسوس درسوریه و مصر ظاهر شدند.

کشور مثلاً درخود پرسپولیس از زمانهای پیشین تاحدود چهارهزار سال قبل از میلاد که از نظر تاریخی دورهٔ حجر اولیه میباشد مسکن ساخته و بعد از عهد حجروارد عصرمفرغ میشود که ازلحاظ اصول هنری درهمه‌جا ازسواحل سوریه تاجلگهٔ رود سند یکسان ادامه دارد. ازسلاك دومی یعنی کتیبه ها، سوابق نژادی و اوضاع سیاسی این منطقهٔ متمدن روشن میشود. این سر زمین مرکب از دو منطقهٔ مجزاست که یکی کوهستانی ودرشمال از آسیای صغیر تاوسط فلات ایران کشیده شده است. منطقهٔ دوم جلگه های رسوبی و دشت های جنوب آن است که از شمال شرقی بجنوب غربی پیش میرود و تاصحرا های سوریه و شامات و بین‌النهرین امتداد دارد. گرچه ایران وابستگی‌های نزدیك وبسیاری بامناطق رسوبی و جلگه ها دارد ولی ایران بیشتر بزمین های مرتفع و فلاتی این ناحیه مربوط است. ایلام یا«عیلام» که پایتختش شوش (سوزا) بوده اصولاً قسمتی از زمین‌های جلگهٔ بین‌النهرین است که در فلات پیش رفته است. درفلات اصلی ایران نیز در قرون اولیه نژاد آریائی و هند و اروپائی وجود نداشته است وبنابراین تمدن دنیاگیری که دراین سرزمین‌های مرتفع بوجود آمده و درنتیجه تحقیقات و اکتشافات سی سالهٔ اخیر جسته جسته و پس از اکتشافات شوش از آن اطلاع حاصل شده است در اساس هند و اروپائی نبوده است. ولی غور و تحقیق در روابط نژادی اقوامی که تمدن مزبور را بوجود آورده‌اند با توجه باین که مدارك قابل اطمینانی در دست نیست کار بی‌ثمری است. بطور آزمایش این اقوام را «قفقازی» یا «خزری» نامیده‌اند.

تشابهی که بین فرهنگ‌وتمدن نواحی مرتفع فلات‌ایران ودشت‌های رسوبی ومردابی‌سومر وجود دارد نباید باعث تعجب شود. چون سکنهٔ نواحی رسوبی و دشتها با وجود ترقیات اجتماعی و مدنی خود الزام داشته‌اند که از معادن و فلزات کوهستانها بهره‌برداری و استفاده کنند و بناچار براثر رفت وآمد تجارت و داد و ستد بارونقی بین این دو ناحیه بوجود آمده که مبادلهٔ تمدن وفرهنگ را ایجاب میکرده است.

لوحة ١



منظرة هوائى شوش

ایلام که بیش از صد و شصت کیلومتر از سومر فاصله ندارد و درحقیقت ایالتی ازسومر بوده است. بین کارهای سفالین وظروف نینوا ، سامره، تل حلاف، العبید ، اروك و جمدت نصر یا دیگر اکتشافاتی که تا این‌تاریخ از سواحل سوریه شروع و در صحاری آن کشور تابین‌النهرین امتداد یافته و بسراسر فلات ایران و تا آخرین حد سواحل رود سند رسیده شباهتی وجود دارد، ولی این شباهت‌ها نباید بیش ازانتظار ما را بخود مشغول سازد زیرا بی‌شك بین «هلال خصیب» بین‌النهرین وباختر آسیا بافلات بزرگ ایران که پل آسیا نام گرفته روابط حیاتی و مهمی که عامل این شباهت‌هاست وجود داشته است. بین اقوام این چند ناحیه صرفنظر از نوع رابطهٔ نژادی و قومی یکنوع مبادلهٔ دائم وآزاد فرهنگی از طریق جاده های ارتباطی طبیعی وجود داشته و این شاهراه های طبیعی که ازطرف جنوب تا اقصی نقاط هند و ازسوی مشرق تاچین امتداد داشته و دارد همگی در ایران تلاقی مینموده‌اند. «اولین و مهمترین آثار تمدن ایرانیان در دوران طولانی سه هزارساله‌ای که تقریباً ازچهارهزار تاهزارسال قبل ازمیلاد طول کشید ظروف سفالی نقاشی شدهٔ زیبائی میباشد که معرفت وشناسائی بسیاری از آنها برای مردمان عصر حاضر اولین بار از شوش حاصل شده و بهمین جهت بنام شوش خوانده میشود.»

بسیاری ازاین ظرفها بخصوص آبخوریها (لوحهٔ۲) اگرازنظرفنی وهنری از ظریف ترین وعالیترین‌ظروفی که تابحال درجهان‌ساخته شده بهتر نباشدلااقل با آنهابرابری‌مینماید. بر روی این ظروف‌مهر ها وجای‌مهر های‌بیشماری‌دیده‌میشود که بالاخره بمهراستوانه‌ای‌معروف منجر میشود. درهزار سالهٔ دوم‌قبل از میلاد مجسمه های برنزی حیوانات و مجسمه های‌زمخت انسانی که‌بین‌مردم‌معروف به‌برنز لرستان است شروع میشود. روی بعضی‌ازاین مجسمه های‌عهد حجر مثلاً آنهائیکه‌ازدهکده‌ای درپرسپولیس بدست‌آمده‌علامت‌صلیب‌شکسته (سواستیکا)[۱]

۱ ـ بصفحات ۱۶ و ۲۱ و تصاویر ۱۶ و ۱۹ کتاب ا. هرتسفلد بنام « ایران درشرق قدیم » رجوع کنید .

که شاید اولین مورد پیدایش این علامت باشد وچنین استفادهٔ نامناسبی در این اواخر سرنوشت آن بود یافت شده است [۱].

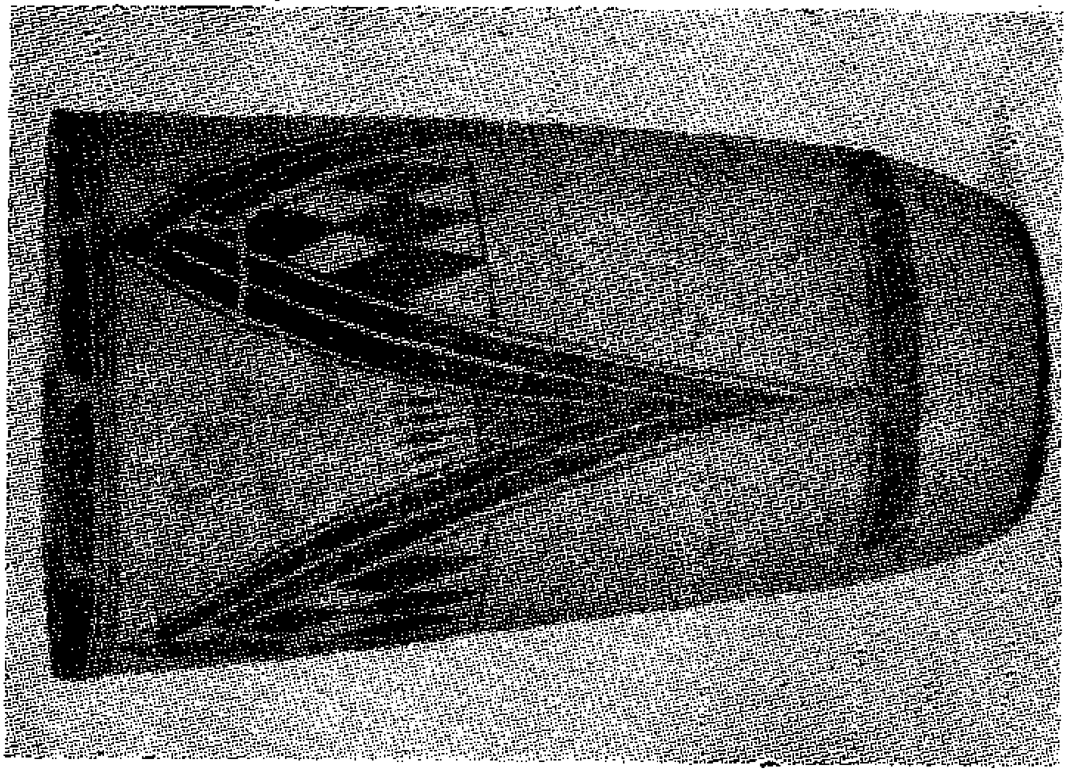
اشکال جالب توجه دیگری که ازدوران ماقبل تاریخ درنواحی مرتفع ایران یافت شده و برای دوران های بعد بارث رسیده و سرمشق شده است شامل بوکرانیون[۲] یا کلهٔ گاو از روبرو میباشد که بعنوان یک‌عامل تزیینی دریونان‌باستان خیلی‌معروف‌شدوبالاخره‌خطوط‌تصویری‌ایلامی‌است که خیلی‌شایان‌توجه‌میباشد[۳].

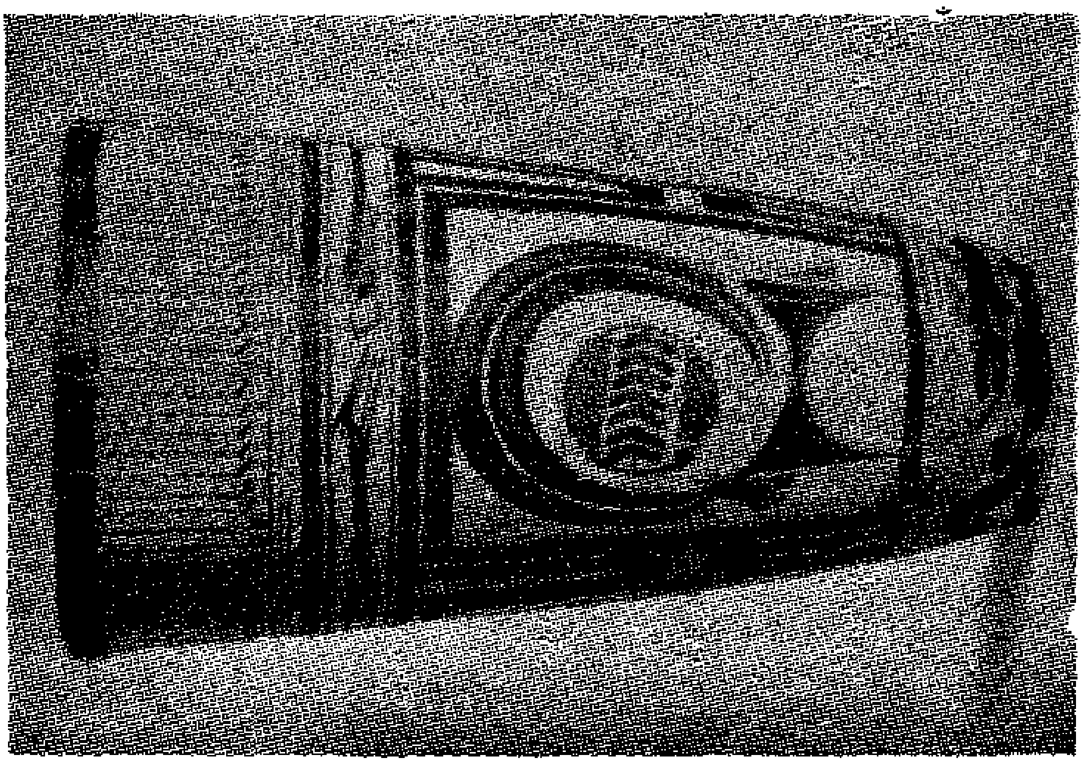
بنظر میرسد که سکنهٔ این فلات از همان دورانهای اولیه می توانستند مقاصد و نیات و شخصیت هنری خود را در کمال راحتی بلباس هنرهای زینتی در آورند و نیز احتمال میرود کشت گندم برای اولین مرتبه در تاریخ بشر در نقطه‌ای درطول سواحل غربی این فلات ودر جلگه‌های ایلام صورت گرفته و باین ترتیب برای زندگی مردمان آریائی یا غربی یعنی در حقیقت زندگی خود ما (و در نتیجه برای اکثریت اهالی روی زمین) یک وسیلهٔ ارتزاق و توشه و قوت اساسی بوجود آمده است.

نخستین اشاره‌ای که به قوم « مد » یا « ماد » شده درکتیبه‌ای است که سالمانسر سوم بسال ۸۳۶ قبل ازمیلاد مسیح تنظیم ودرآنها ضمن دشمنان آسور نامی از قوم «مد» برده است ولی درآنزمان هیچکس تصور نمیکرد این « لکهٔ ابر کوچک که از کف دست بزرگتر نبود » سیلابی بوجود آورد که یکی دوقرن بعد امپراطوری آسور را سرنگون و نینوا پایتخت آنرا ویران و نا بود سازد و در نتیجهٔ آن بزرگترین امپراطوری نژاد سامی واژگون و نابود گردد وترقی و تعالی قوم آریائی آغاز و تمدن آن جانشین تمدن سامی شود . نینوا در سال ۶۱۲ قبل از میلاد بوسیلهٔ « ماد » ها و بابل در سال ۵۳۸ قبل از میلاد بوسیلهٔ کورش پادشاه ایرانی سقوط کرد . ارتباط و بهم پیوستگی این دوقوم ایرانی وآریائی نژاد خیلی بااهمیت است زیرا باهم درراه بوجود آوردن رکن جدیدی

۱ ـ کنایه به‌هیتلر وعلامت صلیب شکستهٔ اوست . م . ۲ ـ Bucranion ایضاً صفحهٔ ۶۷ کتاب‌هرتسفلد، تصویر ۱۲۵ ۳ ـ صفحات ۶۵ و ۱۷۹ و ۱۸۰ همین‌کتاب .

لوحهٔ ۳





آبخوری نقاشی شده از شوش

درتاریخ جهان یعنی امپراطوری ایران گام برداشتند. این طوائف هر دو درسپیده دم دوران ماقبل تاریخ از دشت های شمالی بیرون ریخته و قسمتی از طوائف آریائی بودند که فلات ایران و دشتهای شمالی هندوستان را در اختیار گرفتند . پس از چندین قرن که بصورت رعایای گمنام آسوری‌ها و بابلیها میزیستند ودرطول این مدت تـا اندازه‌ای هم بهره‌ای از تمدن سامی بر گرفتند در صدد بر آمدند باخصائص مردانه و بی‌پیرایگی که ازسرزمین باستانی باخود آورده بودند دنیارا تحت‌تأثیرقرار دهند. همین خصائص کامل‌العیار وتام و تمام که تاحدی درنتیجهٔ طبیعت نشاط آورکشور ، کشوری که آبادی و زیبائی و سرسبزی آن با بهشت مترادف شده است ، درآن تغییراتی راه یافته بود درمدتی کمتر ازسی سال موفق بایجاد امپراطوری عظیمی گردید که تاآن زمان جهان بخود ندیده بود.

فتح نینوا که بوسیلهٔ ماد ها تحت رهبری هووخشتره« سیاکزار »درسال ۶۱۲ قبل‌از میلاد بعمل‌آمد این حوادث را بر انگیخت. ماد ها دراین قسمت ازفلات ایران که جنوب غربی دریـای خزر و آذربایجان امروزی و پایتخت آن اکباتان (همدان) بود مستقرشده بودند. از تاریخ افسانه مانند آنان این حقیقت مهم جلوه می‌نماید که قرابت و هم خونی نزدیکی با ایرانیان داشتند وکورش کبیر بعد از آنکه « آستیاژ » آخرین پادشاه ماد را در سال ۵۵۰ قبل از میلاد مغلوب ساخت و صاحب امپراطوری ماد شد با این عمل خویش مردمی را که درحقیقت از نژاد و تیرهٔ خودش بودند و برسرزمین‌های آسور ، بین‌النهرین ، ارمنستان ، کاپودکیه تسلط ناپایداری داشتندبا سرزمین گمنام خویش‌در سواحل خلیج‌فارس توأم‌ساخت.طوائف ماد درامپراطوری کورش کبیر که به«امپراطوری ماد و ایران» نامیده میشد جای بسیار آبرومندی را اشغال کرده بودند.

کورش کبیر که درآغاز پادشاه « انشان » از نواحی اطراف شوش بود چون فتوحـاتش پیشرفت نمود ترجیح داد که تبار خود را از یکی از اجداد خویش بنام «آگامنه» (هخامنش) تأیید و اثبات کند. هخامنش درپازارگاد که مهد اصلی ایران است میزیسته ونام سلسلهٔ هخامنشی مشتق از نام اوست. شاید

از نظرمردم امروز جهان بارزترین شخصیت تمام دورهٔ شرق قدیم کورش کبیر باشد. یک قسمت این امر مربوط به نبوغ وعظمت واقعی او ازلحاظ کشور گشائی و بنیاد گذاری تشکیلات مملکت داری و قسمت دیگر آن مربوط به معاضدت بایهودیان بود.

قوم یهود درسراسر تاریخ خود هرگز روش سیاسی آزادیخواهانهٔ کورش کبیر را که اجازه دادو کمک نمود که آنها ازتبعیدگاه بابل‌مراجعت کنندوباورشلیم بروند فراموش نکرده است.

این کاربرای کورش کبیر یاد بودی‌هم در کتاب مذهبی یهودیان، کتاب عزرا ـ عهدعتیق (ودرنتیجه درانجیل مسیحیان) بوجودآورد، ولی نویسندهٔ کتاب عزرا نتوانست بشرح علت واقعی همراهی و گذشت ایرانیان یعنی آنچه موسوم به روش عدم مداخله درامور مذهبی رعایا و بردگان میباشد پی‌ببرد[1]. کورش پس ازفتح بابل درست برعکس سیاست متحجر کنندهٔ نابونیدس، که برطبق آن تمام مجسمهٔ خدایان دربابل متمرکزشده ورنجش‌رهبانان ومردم‌هردورا فراهم ساخته بود، رفتار کرد وروش عدم‌تمرکز یعنی بر گرداندن آثار مقدسه‌را بمراکز اصلی خود درسراسر امپراطوری اتخاذ کرد. به‌پیروی ازچنین خط مشی سیاسی بود که به یهودیان تبعیدی در بابل اجازه داد که باورشلیم برگردند و زیر سرپرستی «زروبابل» در۵۳۷ قبل ازمیلاد جامعه و مرکز مذهبی خود را بانضمام معبد بزرگی دو باره برقرارسازند ورونق دهند[2]. یهودیان به‌سپاسگزاری ازاین اقدام کورش بزرگ نام او و دیگر شاهنشاهان ایران را در کتابهای دانیال و «استر» در تورات (عهد عتیق) ذکر کردند و از همین راه دنیای غرب را با « قوانین ماد وایران که تغییر ناپذیراست » آشنا ساختند و امپراطوری ایران را در دسترس بصیرت و تحقیق و بینش ما قرار دادند. هنگامی که وسعت وعظمت کار های ایرانیان مورد توجه قرارگیرد، عدم اطلاع از تاریخ ایران و نژاد ایرانی که در باختر زمین حکمفرماست بیشتر قابل ملاحظه وتأسف ماست. فتح

۱ـ ص۵٦۵ کتاب «تاریخ‌قدیم‌خاورنزدیک» تألیف هـ. ر. هـ. هال ۲ـ کتاب‌عزرا فصل‌اول‌ص۵

ماد در سال ۵٤۹ قبل از میلاد بوسیلهٔ کورش کبیر و بدنبال آن فتح لیدی در ٥٤٦ و شکست کرزوس و فتح بابل در ۵۳۸ و فتح مصر در ٥٢٥ قبل ازمیلاد بوسیلهٔ کامبوزیا ،همه در طول زندگی یک نسل ، امپراطوری بزرگی‌را که شامل قسمت اعظم دنیای کهن بود و ازهندوستان تادریای اژه وازآمودریا (جیحون) تا دریای عربستان امتداد داشت بوجود آورد . در این مدت کوتاه بیست و پنج ساله این سرزمین‌های وسیع و مقتدر باستانی چون سیب‌های رسیده یکی بعداز دیگری بدامن کشورگشایان ایرانی افتاد. داریوش که سومین فرد سلسلهٔ خود بودحدود این امپراطوری‌را تادریای اژه وخاك یونان‌رساندوبااین که نتوانست قسمت اروپائی یونان را ضمیمهٔ ایران سازد معهذا پایدار و مستقر ساختن این‌امپراطوری عظیم نتیجهٔ ابتکار وفعالیت نبوغ او درکشورداری‌است. داریوش کبیر نخستین فرمانروائی است که تشکیلات سیاسی بزرگی بوجود آورد و سرمشقی بجهان داد که در دورهٔ تواریخ قدیم فقط امپراطوری روم همطراز آن بود .

نظیر امپراطوری ایران از لحاظ وسعت و عظمت تا آن زمان در جهان بوجود نیامده و پایه‌های آن چنان مستحکم گذارده شده بود که مدت چند قرن دست نخورده در اختیارخانواده‌ای که مؤسس آن بود باقی‌ماند، درصورتیکه این خانواده تا آن زمان فقط برایالت دورافتاده‌ای حکومت کرده بود [۱].

---

۱ - رجوع شود به ص ۱۹۸ (ایران) ازکتاب ت . ر . گلوور بنام « از پریکلس تا فیلیپ »که‌میگوید:

ایران هم با آنچه انجام داده و هم با آنچه در انجام آن شکست خورده به پیشرفت بشرکمک‌کرده است. ایرانی در زمینهٔ موفقیت‌های مثبت نیزایده‌آلهای جدیدی برای نوع بشرایجاد کردکه هرچند خود او نتوانست بآن برسد برای مقدونیها و رومیها باقی‌گذاشت تا انجام دهند. این ایده‌آل عبارت از ادارهٔ خوب و شایستهٔ جهان ، با حداکثراتحاد وبهم‌بستگی توأم‌باکامل‌ترین میزان آزادی برای پیشرفت فرد ، درسازمان بزرگتراجتماع، است. ایرانیان مردمی هند واروپائی بودند وبا هنرها واستعدادهائی خاصهٔ خودکه هنوزهم تاحدی آن اختصاصات را دارند یک سلسله اعجاب‌هائی برای دنیای باختر بوجود آوردند . در روزگارقدیم برای نخستین مرتبه بفکر ایجاد

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۳٤

از این نظر سازمان امپراطوری ایران بر سرزمین‌های وسیع اسکندر که امپراطوریش پس‌از مرگ اوستلاشی‌شد رجحان و مزیت دارد. وانگهی باید کاملاً درنظر داشت که‌سرعت واقعی‌پیشرفت‌اسکندر واثرات‌آن‌در زمینهٔ‌فرهنگی تاحد زیادی‌معلول‌تهیهٔ‌زمینهٔ‌مساعد بوسیلهٔ هخامنشیان بود که اسکندرسازمانهای ارتباطی و اداری و درباری آنها را سرمشق خود قرارداد.

جلال مشرق زمینی دربارسلوکیدها تا حدی مدیون این امر است که سلسهٔ مزبورنیمه ایرانی بودند، چون‌سلوکوس با «آپاما» دختر اسپیتامن یکی از دشمنان عمدهٔ اسکندر در سرزمین باکتریا، بلخ ازدواج کرده بود. باین ترتیب «از لحاظ تاریخ مدنیت عمومی جهان، تاریخ اسکندر مقدونی جزئی از تاریخ ایران است ودوره‌ای که عصر طلائی یونان‌نام دارد، در واقع دنبالهٔ منطقی تاریخ ایران و نتیجهٔ توسعهٔ فرهنگ ایرانی است.»[1] تشکیلات سلطنت و فکر اروپائیان در بارهٔ شخص سلطان و مقام سلطنت نیز اصولاً از روی مقام شاهنشاه درایران قدیم اقتباس شده است، زیرا «دیادوك»ها که‌جانشینان‌اسکندر بودند به تقلید از شاهان هخامنشی فکر سلطنت را در باخترزمین رواج دادند وقیصرهای رومی که‌نخستین مقلدین سلطنت بودند سرمشق خودرا از دیادوك‌ها گرفتند. ارتش نسبةً کوچکی‌ازایرانیان اصلی که واحدهائی از ایالات دورافتاده با آنها کمك مینمودند این امپراطوری ناهمرنگ را بوسیلهٔ‌ارتباط سریع و وسیع بهم پیوند میداد. جاده‌های شاهی ایران چندین قرن ازجاده‌های معروف رومی[2] پیش‌تر و بهتر درست شده بود. در سراسر این جاده‌ها که از شوش پایتخت

یك امپراطوری افتادند و سازمانی بوجود آوردند که میبایست دوام‌کند، آنگاه مدت شش قرن تحت تسلط خارجیان یعنی مقدونیها و اشکانیان بودند ولی بار دیگر زندگی ملی جدیدی بوجود آوردند که برای باختر زمین منتها درجهٔ اهمیت را دارد. تمام این فصل و فصل دیگر راجع به اناباسیس درهمین جلدکتاب مطالعه‌ای پراز حسن‌تفاهم و تمایل درباب ایران است.

۱ ـ رجوع شود به شمارهٔ ١٤ مارس ۱۹۲۵ مجلهٔ Nouvelles littéraires مقاله ای بقلم س. لوی‌که «هانری‌بر» در مقدمهٔ خود برکتاب ك. هوار بنام «ایران قدیم و تمدن ایرانی» در ص ۱۵ نقل‌کرده است. ۲ ـ هرودوت جلد پنجم: ۵۲ ـ ٥٤

اداری مملکت منشعب میشد مأمورین پست‌های شاهنشاهی پیوسته دررفت‌وآمد بودند . دستورها و فرمانهای شاهنشاه را برای فرماندهان نظامی (ساتراپ‌ها) و استانداران میبردندو گزارشهای امورمحل‌را بمرکزبرمیگرداندند. بدیهی‌است مردم عادی نیز (شاید با سرعت کمتری) بتمام جاهائی که چاپارهای شاهنشاهی میرفتند میتوانستند آمد و شد کنند و باین ترتیب داد و ستد و بسط فرهنگ و مبادلهٔ افکاروعقاید نیز در سایهٔ پرچم درفش شاهنشاهی توسعه یافت. گرچه بنابر تصورعمومی یونانیان ، شاهنشاهان ایران سلطان مستبد «بازیلیوس» یا پادشاه بزرگ و نمونهٔ کامل مطلق‌العنانی بودند معهذا در حقیقت قدرت آنها بوسیلهٔ سنن و رسوم قدیمه تا اندازهٔ زیادی محدود بود .

فرمانها و دستورهای شاه که چنین امپراطوری بزرگی را سرپا نگاهداشته بود نمیتوانست از ناحیهٔ یک سلطان مستبد وبدون‌مسئولیت باشدبلکه ازطرف شورای سلطنتی صادر میشد.حکومت‌بطور محسوسی نسبت باقلیت‌های‌مذهبی‌مدارا واغماض مینمود.مذهب و رسوم‌ملی اینهمه‌اتباع با دقت بسیار رعایت و اکثر بوسیلهٔ شخص پادشاه در کشور های مربوطه تشویق و ترویج میشد چنانکه کورش و کامبوزیا وداریوش دربابل بعنوان پادشاه ورئیس مذهب ودرمصر بعنوان فراعنه حکومت وحکمرانی میکردند. تاچه حد بین‌این نحوهٔ‌عمل‌باتلاش بیحاصلی که‌انتیوکوس‌اپیفان برای تحمیل آداب‌مذهبی یونانیان بیهودیان متمرد وعاصی‌وبی میل مینمود فرق است. گرچه‌ایرانیان‌بعضی‌اوقات بی‌رحم‌بودند ولی رویهمرفته نسبت بدشمنان مغلوب خود بارحم و عطوفت رفتار مینمودند و فقط باخائنین بخشونت و سنگدلی رفتارمیشد. هیچیک از پادشاهان‌ایران دارای سبعیت محض ، لذت بردن از قساوت و سابقهٔ قتل عام های دامنه داری که پادشاهان آسوری بخاطر شخص خود و بهوای نفس‌خویش مینمودند نبودند ولی استبداد شرقی در بعضی موارد دراعمالی نظیر کشتن بردیا بدست کامبوزیا قبل از نبرد مصر نمایان میشد.

تاریخ هرودوت گاهی ایرانیان را در نقش مردم شریر جلوه داده

ولی با اینکه این وقایع و اختصاصات را تذکر داده است نه این نتیجهٔ کلی از آن عایدمیشود که ایرانیان اصولاً شریر بوده‌اند ونه‌خود هرودوت برای‌اعمالی که ذکر کرده منظورش این بوده است که شخص شریر بعلت این قساوتها باید مجازات شود.

تا آنجا که اطلاع داریم امپراطوری ایرانیان اولین سیستم تقسیم مملکت را باستانهای چندگانه ایجاد نمود و یکی از حلقه‌های عمدهٔ این زنجیر ارتباطی دراین‌سیستم حکومت‌ساتراپ‌هایااستانداران بودند. کلمهٔ ساتراپ اکنون، درزبان انگلیسی بومی شده است.

این استانداران معمولاً ازاشراف وشاهزادگان اصیل‌بودند واکثربرای تمام عمر بسمت خود منصوب میشدند، درقلمرو خویش‌فی‌الواقع سلطانی بودند و برمقامات عالیهٔ نظامی وغیرنظامی سلطنت وحکمفرمائی میکردند، روابط ساده و جزئی دیپلماسی‌هم با دولت‌های مجاور داشتند.

اینکه داریوش بزرگ توانست تسلط دولت مرکزی را بر قریب بیست‌نفر از این ساتراپ‌های مقتدر (وگردن‌کشان احتمالی) مستقر سازد نشانهٔ نبوغ وی در سازمان دادن و ادارهٔ امپراطوری ایران است. وی توانسته بود ازطریق چاپارها و شاهراههای بزرگی که ساخته بود وبابرقراری پست دائمی بین استانها وپایتخت و با استفاده ازدستگاه‌پرارزش و مؤثر بازرسی‌واطلاعات که بعضی‌از بازرسهای آن معروف بچشم وگوش شاه بودنداین ساتراپ‌ها را تحت نفوذ وحکومت خودنگاهدارد. گرچه‌استانداران در ایالت خود رسماً قدرت‌عالیه داشتند ولی همیشه از طرف بازرسان آشکار و پنهان و جاسوسان اعم از اینکه تحت‌فرمان خود او یامستقیماً از مرکز باشند درمعرض این بودند که کارهایشان تحت مراقبت واقع شود. فرماندهان عالی نظامی و سپهبدان نیز از طرف شاه منصوب میشدند. برجال واعیان ایرانی غالباً املاك و مقاماتی در ایالات داده میشد و حق رجوع مستقیم به شاهنشاه و ارتباط باوی را نیز داشتند. اقوام تابعه واقلیت‌های مذهبی مانند کهنهٔ بنی‌اسرائیل در اورشلیم از حقوق و مزایای

خاص اجتماعی برخوردار و به پشتیبانی دولت دلگرم بودند. بدین صورت اصل تجزیهٔ قدرت و حکومت نمودن (تفرقه بیانداز وحکومت کن) برای اولین بار در تاریخ کاملاً درک و اجراشد.

یکی از وظائف و مسئولیت‌های استانداران جمع‌آوری مالیات‌های جنسی و نقدی بود که شامل تمام استانها بجزبخش مرکزی هخامنشی درفارس میشد. مالیات مزبور بر اساس بر آورد وممیزی دقیقی از تمام سرزمینهای امپراطوری و بوسیلهٔ خود داریوش بزرگ پایه‌گذاری شده بود. نظیر این ممیزی عمومی و بزرگ فقط بیش از دوهزار سال بعد درانگلستان‌عملی شد که دیوان معروف «دومزدی»[۱] فراهم‌گشت. این ممیزی عمومی مالیاتی در ایران یکی دیگر ازعلل اشتهار ونبوغ داریوش بعنوان شاهنشاه مدبر ولایق‌است.

امپراطوری‌ایران دربرابر این مالیات فوائد بسیار قابل‌ملاحظه‌ای برای رعایای خود داشت که اهم آن استقرار آرامش و امنیت و عدالت وصلح، بجز در مورد جنگ با یونان، و اقدامات وابداعات عالی مانند سکه زدن و ایجاد پست چاپاری و شاهراهها، ایجاد تأسیسات بزرگ عام‌المنفعه مانند تکمیل کانال بحر احمر و رودخانهٔ نیل و اعزام هیئت‌های مکتشفین و محققین نظیرسیلاکس ازهند تاحدود سوئز میباشد. اعزام این هیئت جزو اقدامات داریوش برای تبدیل ایران بیک دولت مقتدر دریائی‌بود. این موفقیت‌ها و ابداعات داریوش بزرگ بحدی است که دولتهای معاصر دنیا نیز از انجام نظائر آن باید برخود ببالند. شاید ضرب و انتشار مسکوك علامت داری که پشتوانهٔ رسمی داشته و وسیلهٔ مبادله و داد و ستد باشد بوسیلهٔ صرافان و بازرگانان شهر های سواحل آسیای صغیر (ایونی) درحدود هفتصد سال قبل از میلاد اختراع شده بود و بعد درعهد کرزوس و تجار لیدی که از مواضع سوق الجیشی خود واقع در منتهی الیه جاده‌های کاروان رو آسیا بااروپا رفت وآمد ومعامله داشتند توسعه یافت، ولی داریوش متوجه فوائد عظیم آن شد و این اختراع را باچنان اثر وسرعتی بکار

۱ ـ Domesday Book کتاب جزو جمع یافهرست مالیات انگلستان است. (مترجم)

انداخت که مجموعهٔ سکه‌های « تیراندازان ایرانی » که دریکطرف آن شاه زانو زده درحال تیراندازی است یکی از مشهورترین سکه‌های دنیای کهن میباشد.

زبان آرامی درسراسر قسمت‌های غربی امپراطوری زبان رسمی‌شد وبنظر میرسد که در نواحی شرقی نیز مورد استفاده واقع شده زیرا در رسم الخطهای هندی نیز تأثیر نموده است. خط میخی قدیمی کم کم غیرقابل درك شد ودرقرن چهارم عملاً از بین رفت در حالیکه زبان آرامی که برای ریخته شدن درقالب الفبا بمراتب عالیتر است رواج یافت. داریوش بزرگ در توسعهٔ علوم مثلاً هیئت (که ممکن بود در بحر پیمائی مفید واقع شود) ساعی بود و همچنین تاجائیکه اطلاع داریم اولین دانشکدهٔ پزشکی جهان بوسیلهٔ داریوش در مصر تأسیس شد و شاید دراثر استقرار وسائل ارتباط سریع که معلول وجود امپراطوری ایران بود[1] مرغ و خروسهای وحشی هند که بعدها پرندگان بومی و ماکیان مغرب زمین شدند از جنگل‌های هندوستان بحوزهٔ دریائی مدیترانه آورده شد.

درایالت دورافتادهٔفلسطین آثاروبقایای یک کاخ ایرانی‌درتل‌دویر (لاچیش)[2] و مقبره‌ای در تل فارا « بت پلت »[3] کشف شده[4] که محتوی نمونه های عالی بشقاب‌های نقرهٔ هخامنشی[5] و مؤید وجود ارتباط عملی ایران با این نواحی‌است و برای اولین مرتبه همانطور که درنوشته های هرودوت منعکس است ازاینطریق خاور زمین دورافتاده باتمدن کلاسیک یونانی ارتباط یافت.

---

۱ ـ پس از صلحی که حدود سال ٤٤٨ قبل از میلاد بوسیلهٔ «کالیاس» صورت گرفت داد و ستد بین آتن وایران مثلاً بین فنیقیه و مصر ظاهراً بدون مانع توسعه یافت و هرودوت که یکی از اهالی‌آتن بود درکمال آزادی‌بهرنقطهٔ امپراطوری ایران‌میتوانست سفرکند.

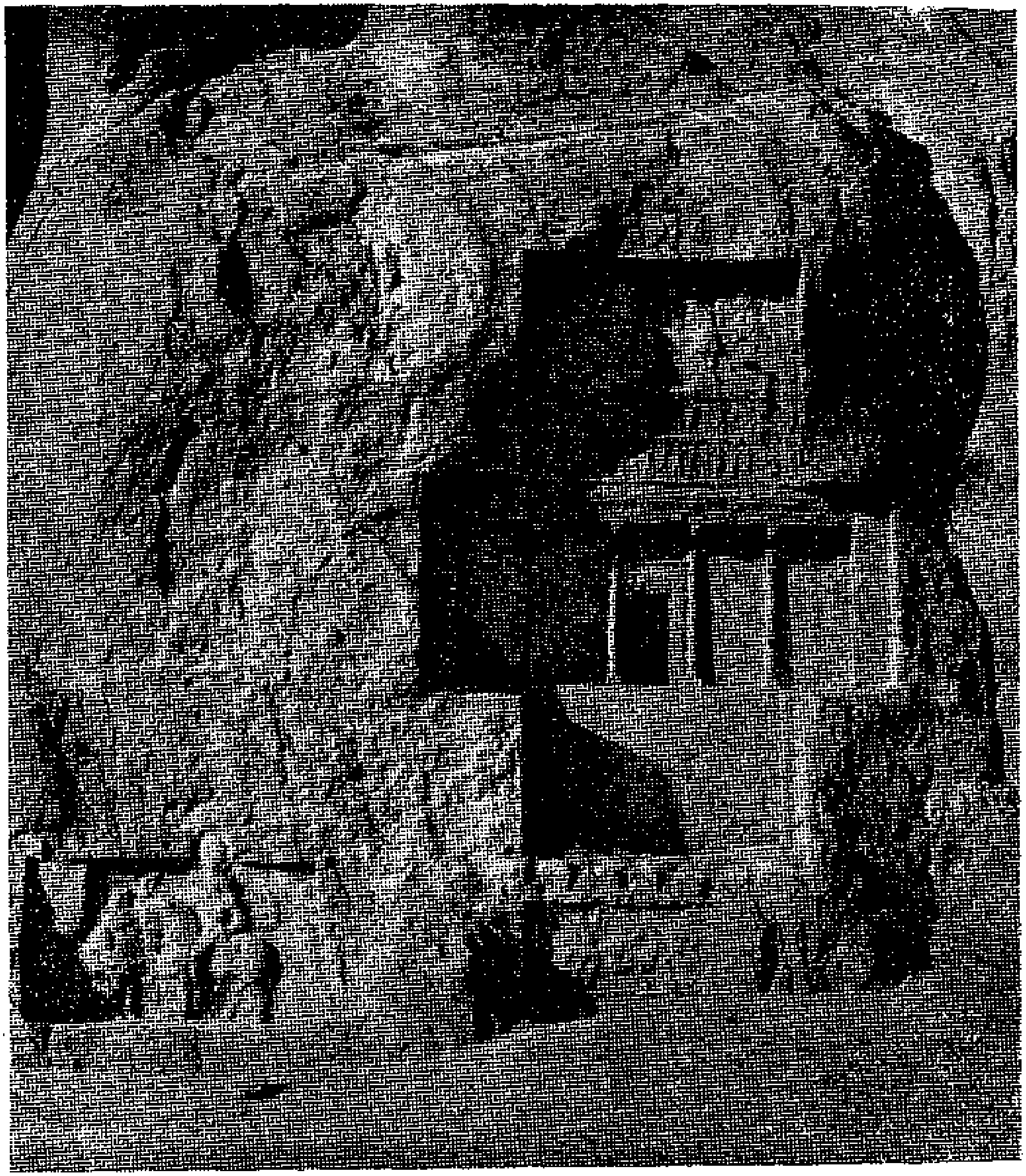
۲ - Lachish

۳ - Bethpelet

٤ ـ رجوع کنید به مجلهٔ سه‌ماهگی‌اکتشافات فلسطین Palestine Exploration Fund Quarterly Statement سال ۱۹۳۳ ـ صفحات ۱۹۳ ـ ۱۹۲ عکسهای iii (i) iv .

٥ ـ رجوع شود بمقالهٔ سر فلیندرز پتری Sir Flinders Petrie تحت عنوان Beth-Pelet-I (لندن ۱۹۳۰) xlvi-xliv صفحهٔ ١٤ (که اشتباهاً تاریخ‌آن Philistine ذکر شده) ومجلهٔ سه ماهگی ادارهٔباستان‌شناسی‌فلسطین شمارهٔ٤(۱۹۳٥) Quarterly of the Department of Antiquities in Palestine صفحات ۱۸۲ ببعد گراورهای xci–lxxxix و غیره ...

لوحهٔ ۳



نقش رستم، مقبرهٔ داریوش، قرن پنجم ق. م.

این آمد و شد و ارتباط صرفاً از یکطرف نبود. در طول نیمهٔ دوم قرن چهارم و تمام قرن پنجم قبل از میلاد سیاسیون یونانی با ایران ارتباط دائمی داشتند و معمولاً یکی از دو دسته یونانی که دائماً در جنگ بودند، از شاهنشاه ایران کمک میخواستند و پیشنهاد اتحاد مینمودند. جانشینان داریوش بکمک تیر اندازان عالی خود موفق شدند یونانیان را که یک قرن قبل در ماراتن - پلاتا وسالامیس در برابر هنگ جاویدان شاهنشاه مقاومت نموده بودند، در هم شکسته و خرد نمایند.

این هم یکی از شوخی های تاریخ است که همین سروری و موفقیت ایرانیان بلائی را بصورت اسکندر بسوی کشور باستانی جلب کرد. در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد نوشته های جاندار گزنفون یکی از وقایع برجسته ومهم و تماشائی تاریخ یعنی فرار ده هزار نفر از سپاهیان یونان و راه پیمائی طولانی آنهارا درمیان سرزمین های ایران شرح میدهد ولی اهمیت این کار بیشتر از آن سبب است که نشان میدهد در دستگاه رهبری امپراطوری مقدمات ضعف فراهم شده و ضعف باطنی این سرزمین های وسیع ودور ازهم نمایان میگردد.

یکی از ظروف معروف یونانی این عصر [1] حاوی نقاشی هنرمندانه ای ازداریوش و درباراو میباشد ودرظروف یونانی قرن چهارم به نسبت روزافزونی ازعلائم وتزئینات شرقی دیده میشود. درسراسرقرن چهارم مهندسین ومعماران یونانی مشغول ساختن معابد در آسیای صغیر بودند که در بین مصنوعات آنها مهم تر و مشهور تر از همه معبد ارتمس (افه‌سوس) است. در همین اوان اسکوپاس و همکاران او مشغول تزئین بنای مقبرهٔ ماسولوس شاهزادهٔ کارین بودند. یونانی شدن وضع زندگی وهنر دربعضی از قسمت‌های امپراطوری ایران مدتها قبل از اسکندر آغاز شده بود.

---

۱ ـ ظرف معروف به «داریوش» در موزهٔ ناپل مربوط به اوائل قرن چهارم قبل ازمیلاد و در محل کانوزیوم Canusium بدست آمده است (رجوع شود به کتاب آ. ب. کوك موسوم به Zeus صفحات ۸۵۲ ببعد و عکس xxxviii و هم‌چنین کتاب نقاشی برظروف یونانی Griechische Vasenmalerei تألیف فورتونگلر ـ رایشهلد (Furtwängler - Reichhold)

نرمی نسبی طرز حکومت ایران که بنظر نسل های بعدی شاید بزرگترین دلیل شایستگی آن میباشد قسمتی ازمزیت معنوی آنرا بر امپراطوریهای پیشین تشکیل میدهد. ایرانیان به پیروی از پاره‌ای اصول و عقاید مذهبی خود که وادارشان میکرد همیشه کردار نیک یعنی خواستهٔ اهورامزدا(روشنائی)را دربرابر هوسهای انگره مینویا اهریمن (تاریکی) برگزیند، موقعی که فاتح میشدند ازخونریزی بیجا و کشتار مغلوبین که صرفاً بهوس خونریزی انجام شود خودداری میکردند. امپراطوری ایران ازیکسو بعلت درمرکز بودن وازسوی دیگربعلت این احترام و گذشتی که برای اقوام خارجی و مذاهب آنها قائل بود مرکز عظیمی برای جوش خوردن و اختلاط مذهب‌ها شده و راه را برای یک طریقهٔ ایده‌آلی جهانی هموار میکرد؛ شرک وپرستش خدایان متعدد دوران های اولیه در زمان داریوش دور انداخته شد و روش یکتاپرستی رسماً اعلام گشت وباین سبب آئین ایران باستان بابزرگترین مذاهب یگانه پرستی یعنی یهود، مسیحیت و اسلام در یک ردیف قرار دارد. ازین‌لحاظ شعبهٔ مذهب ایرانی نژاد آریائی باسایرشعب آریائی که درشبه‌جزیرهٔ هندوستان‌استقراریافته اختلاف ومزیت‌فاحش وشگفت‌انگیزی دارد زیرا درمیان‌آریاهای‌هندی تعداد خداها بقدری‌زیاد است که مذهب آن سامان فقط عبادتگاهی مملو ازخدایان بزرگ‌وکوچک است.

آرین های ایران قبل از آنکه یک امپراطوری جهانی شوند مشرک بودند وخدایان متعددی را که مظاهرنیروهای طبیعت از قبیل خورشید، آب، آتش، طوفان، باد و ماه بودند میپرستیدند. آنان چون سایر آرین ها بزندگی سخت خانه بدوشی در دشت‌های وسیع و کوهستانهای آسیا عادت داشتند.

مراحلی که ایرانیان در طی این مهاجرت ها پرستش خدایان متعدد را ترک گفتند نامعلوم است؛ شاید دوره های مزبور باپیشرفت یهودیان اولیه، که چندین بار ارتداد آنها مانند مورد گوسالهٔ طلای سامری و خدایان کنعانی درعهد عتیق (تورات) هم ذکر شده، همزمان و شبیه باشد. برخی در وجود واقعی خود زردشت پیغمبر بزرگ هم شک کرده‌اند ولی دربین کسانی که وجود داشتن

او را پذیرفته‌اند بتوافق آراء پیدایش او را در حدود قرن هفتم قبل از میلاد دانسته‌اند که چون در بارهٔ وی نه از طرف هرودوت نه بوسیلهٔ گزنفون ذکری شده موضوع را قابل توجه میسازد . بهر صورت که تاریخ زردشت را فرض کنیم وی بعنوان مؤسس احتمالی مذهب ایران اثر بسیار عظیمی در تاریخ پیشرفت فکر بشر باقی گذاشته و یکی از مراحل بزرگ تحولات فکری جهان را آغاز نهاده است. چنین تصور میرود که زردشت درشمال غربی ایران و آذربایجان که خیلی ازپارس یعنی مرکز هخامنشان دوربوده بدنیا آمده ومذهب وسیاست یعنی سلطنت ایران که بدین صورت بهم آمیخته شد هر یک از قسمت های بسیار دورایران پیدا شده‌اند. اولین پادشاهی که آشکارا به کیش زردشت گروید داریوش بود. کورش و کامبوزیا ظاهراً باین قانع بودند که عقاید موجود یاعقاید اقوام تابعه را اختیار کنند. همانطور که گفته شد قبل ازظهور زردشت ایرانیان همان مذاهب سایر اقوام آریائی یعنی پرستش قوای طبیعت را داشتند. وجه‌امتیاز عمدهٔ این مذهب قدیم آن‌بود که تحت نفوذ طبقهٔ کاهنان وروحانیون بنام مغان که نظیر کهنهٔ بنی اسرائیل بودند قرار داشت. تشریفات مذهبی درانحصار این طبقه‌بود ونیزاعمالی مانند عرضه نمودن اجساد مردگان به پرندگان وذبح اغلب جانداران بغیر از انسان و سگ منسوب بآنان است . رسم عرضه کردن اجساد مردگان به پرندگان در ایران و بین پارسیان هندوستان هنوزهم رواج دارد و«برج خاموشان» یا دخمه که امروز رایج است یادگار آن میباشد. تأثیر عمیق ووسیع این طبقه کاهنان واطلاعات طالع بینی ونجوم آن‌ها درآیات انجیل وتورات ضمن شرح «سفرسه‌مرد دانشمند از مشرق به‌بیت لحم درولادت مسیح» و همچنین درتلواشارات‌مکرری که درادبیات‌بعدی‌به‌مغان ومغ ومجوس شده منعکس‌میباشد. این تأثیر درعهد ساسانیان به منتهی درجه رسید. درانتساب‌این مغان به زردشت تردیداست. زردشتیان اولیه مردگان خود را دفن می کردند چنان که هفت مقبرهٔ شاهی ازهخامنشیان که در کنار کوه بالای‌تخت جمشید کنده شده باقی‌مانده است، با این حال بدون دلیل مستندی اظهار شده است که‌زردشت خود یک نفرازاین طبقهٔ کهنه بوده است، درصورتیکه زردشت پیغمبری بزرگ بود که شالودهٔ کلی

مذهب موجودرا درهم ریخته ووجود اهورامزدا را که بمنزلهٔ خدای واحدو خالق جهان بود تأیید کرد. زردشت ویشتاسب را که برخی ازمحققین سابقاً باهیستاسپ پدر داریوش یکی میدانستند (ودراین امرجای تردیداست) بدین جدید درآورد.

داریوش مذهب یکتا پرستی جدید را باشوق وحرارت پذیرفت ودرتمام دورهٔ سلطنتش با ثبات قدم از آن حمایت مینمود. تمام کتیبه های او مملواز عباراتی مشتمل بر تکریم وپرستش «اهورامزدا» است وتمام کارهای برجستهٔ خود را منسوب بحمایت اومیداند؛ مذهب ایرانیان یک قرن بعد بوسیلهٔ هرودوت تشریح شده است. وی متذکرمیگردد که ایرانیان مجسمه ومعابد یاقربانگاه ومحراب را درعبادات خود مورد استفاده قرارنمیدادند وخدایان را نیزمانند یونانیان بصورت آدمی در نمیآوردند بلکه برای خدا در قلهٔ کوهها قربانی میکردند و تمام گنبد آسمان را خدا می‌نامیدند. هرودوت اضافه می کند که برای خورشید، ماه، زمین، آتش، آب وبادها نیزقربانی میکردند. ایرانیان ازقدیم فقط برای این مظاهرطبیعت قربانی میکردند ولی بعدها از اعراب و آسوریها آموختند که برای «اورانیا» هم قربانی کنند. ایرانیان آفرودیت را «میترا» مینامیدند. هرودوت اختلاط طریقهٔ پرستش قدیمی آریائی را آشکار ساخته وشرحی که داده بیشتر از این لحاظ اهمیت دارد که خود او هم نفهمیده راجع بچه صحبت میکرده و پر از تناقضات مشخصی است که نظیر آن دراستنباط یونانیان از مذهب اسرائیل مشاهده میشود.

اوستا کتاب آسمانی ایران است و(گاتا) ها یا سرودهای مذهبی که یکی از بخش های آنست باحتمال قوی گفته های خود زردشت میباشد و ایرانیان نیزباین ترتیب «اهل کتاب» بوده‌اند.

شایدصرف تصادف نیست که چنداصل از اصول عالیهٔ مذهب یهود مانند تصور وتجسم یهوه در کتاب اشعیای نبی درامپراطوری ایرانیان ودردورهٔ اشتهار مذهب زردشت انجام یافته است. خاطرنشان شده که تازمان حضرت مسیح لااقل عده‌ای ازیهودیان درموضوع جاودانی بودن روح که ازعقاید اساسی زردشتیان است تردید داشتند[1]. گذشته ازروابط مهم یهودیان و کورش کبیر که وصف آن گذشت

١ ـ کتاب تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس جلد اول ص١١٣

موارد بسیار دیگری از علائق و همفکری موجود بین افکار مذهبی یهودیان و ایرانیان را که برحسب فتوای تورات مانند بقیهٔ مشرکین «بلعنت خدائی گرفتار نشده‌اند» نیز میتوان اقامه کرد. باید ازخود بپرسیم تاچه حد توسعه و پیشرفتهای بعدی مذهب یهود مرهون وجود این قوم در زیر پرچم امپراطوری ایران ودرنتیجه تقویت آن بوسیلهٔ مذهب یکتا پرستی زردشت بوده است.

درصحنهٔ مبهم ودرهم وبرهمی که مذهب ایرانیان در زمان اخیر هخامنشی دارد از اواخر قرن پنجم قبل از میلاد ببعد قیافهٔ میترا نیز پدیدار گشته است. میترا درآغاز کار یکی از خدمتگزاران اهورا مزدا بود ولی بعداً مظهر خورشید که قویترین خدایان بود شد واز کانون اصلی خود در آسیای صغیر واز طریق امپراطوری هخامنشی باروپا راه یافت ورقیب عمده‌ای برای مسیحیت شد. درهمین اوان آناهیتا (ناهید) الههٔ بزرگ «ماد» که گاهی اورا با آفرودیت یکی میدانند و ازکانون بزرگ مذهب خیز بابل برخاسته بود، در زمرهٔ خدایان هخامنشی راه یافت. این دو رب النوع که ازدورترین نقاط امپراطوری مهاجرت کرده بودند نخستین خدایانی بودند که با قدرت مطلقهٔ اهورامزدا درآویختند.

ایرانیـان همیشه صوفی مشرب، شکاك و طرفدار تك روی و استقلال فردی بوده بماهیت وهدف غائی زندگی علاقمندی‌داشتند وباوجود فشاردنیای مکانیکی اطراف آنها که تشکیلات جدید وکار آمدی زیادتری‌را ایجاب مینماید هنوزهم این‌خصوصیات وخصائل خویش را حفظ نموده‌اند. هرفاتحی حتی گروه ترکان مغول چنگیزخان دربرابرافسون مقاومت ناپذیرخوی ایرانی تسلیم شده ومجذوب روحیهٔ عمومی این‌قوم گردیده است. ایرانیان اهل ذوق وعشق ونشاط هستند. سرزنده بودن ونیروی حیاتی این قوم درآثارهنری‌آن، درظروف سفالی اولیهٔ آنها و دربسیاری ازمجسمه های برنزی عهدهخامنشی پدیدار است و اثر خودراهم در دورهٔ هزارسالهٔ تسلط اعراب واسلام بجاگذاشته وبار دیگردرقرن شانزدهم میلادی درزمان حکومت صفویه باتمام‌مظاهر ورنگ و بوی ملی وبومی ایران تجلی کرده‌است. بین بعضی‌ازعادات ایرانیان که هرودوت‌ذکر کرده رسوم

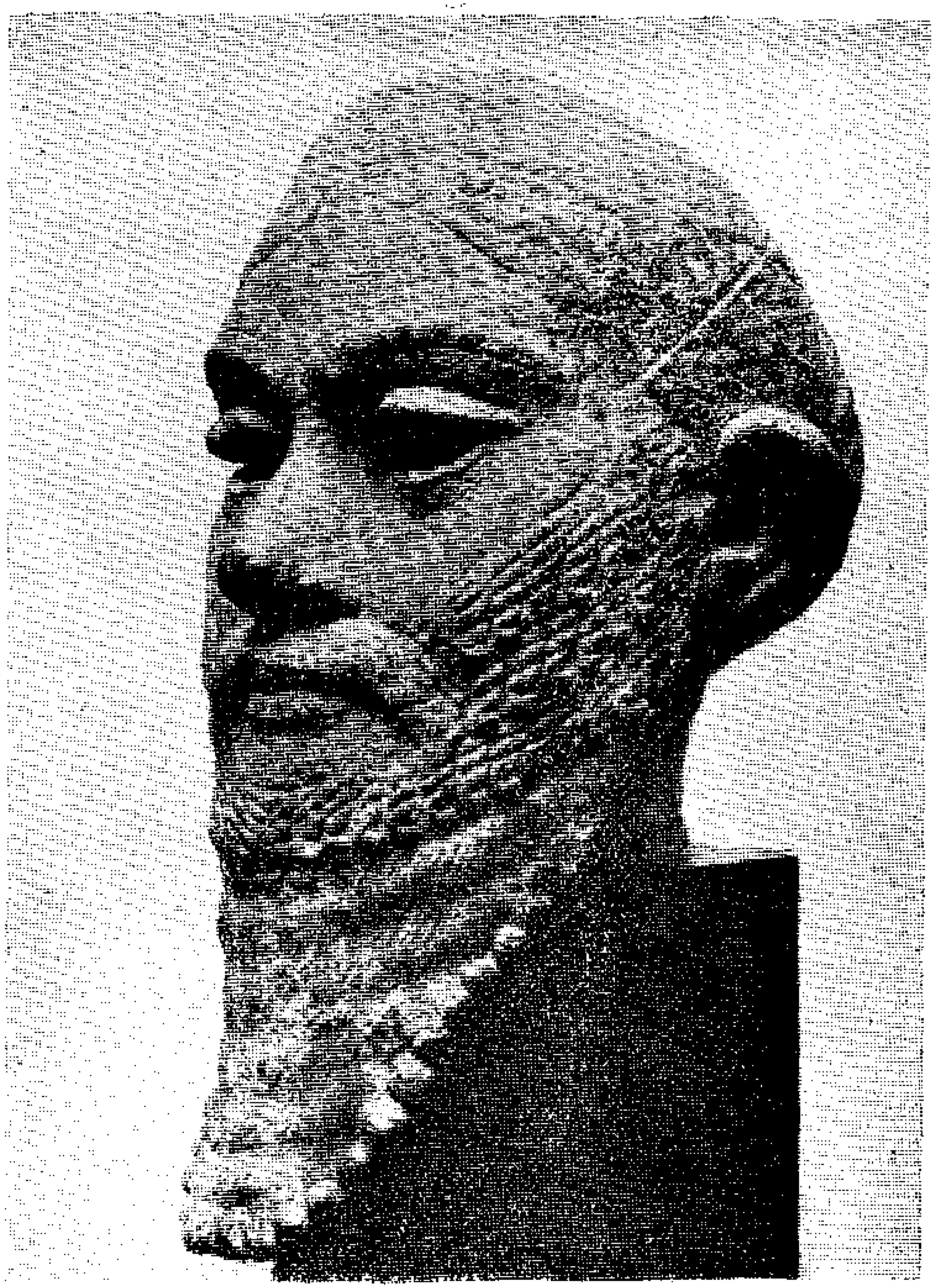
زیبائی وجود دارد که شاید از روزگارانی که اجداد آنها بر پشت اسب ، دشت های وسیع شمالی را درمینوردیدند بیادگار مانده است وازآنجمله اینکه پدرطفل را تا پنج سالگی نمیدید و بین زنها بزرگ میشد وازپنج سالگی تابیست سالگی پسران فقط سه چیز میآموختند ، سواری ، تیراندازی و راستگوئی .

درمیان ایرانیان جنگیدن وجنگاوری بزرگترین صفات مردانگی بود و پس ازآن داشتن اولاد بسیار که هدف نهائی همهٔ جنگاوران بود . تقبیح و گناه شمردن دروغ و قرض مؤید پایهٔ محکم اخلاق اجتماعی ایرانیان است و شاید بهمین مناسبت است که ازکسب و تجارت تنفر دارند . بسیاری از صفات ایرانیان ازخصوصیات اقوام پرطاقت ودلیر بدوی است که رفته رفته وهمزمان باهرودوت و بعلت تأسیس امپراطوری مقتدری تبدیل به علاقهٔ تجمل پرستی وخوش گذرانی شده است .

شاید درنتیجهٔ اینکه اهالی باختر زمین وایرانیان اصل مشترکی دارند بعضی ازعادات آنها ، نظیر رسم جشن تولد گرفتن[1] و مهمانی دادن یاعلاقه بمهمان نوازی ، درنزدما غربی ها مأنوس میباشد وشاید توسعه وازدیاد این علاقه باعث تجمل پرستی وحشمت وجلالی گردیده که بوسیلهٔ آن ایران ضرب المثل دنیای قدیم بوده وتمایل باین جاه و جلال دربسیاری ازشئون زندگی وعقاید آنها مشاهده میشود[2] .

طبق نظر هرودوت پاره ای از عادات نا پسند مانند لواط را ایرانیان از یونانیان آموختند و هرودوت این موضوع را بعنوان نمونهٔ حس تقلید آنها ازهمسایگان آورده است . ایرانیان حتی دربحبوحهٔ باده گساری وخوش گذرانی ادب وحسن معاشرت داشتند . مثلاً با وجود افراط درخوراك ومیگساری هرگز درحضور دیگران حالشان بهم نمیخورد ، یا اعمالی که جنبهٔ شخصی وخصوصی داشت هرگز در اجتماع انجام نمی یافت . ایرانیان مردمان بی تربیت روستائی نبودند بلکه آداب معاشرت مردمان متمدن را داشتند وازاین لحاظ صحیح تراست بگوئیم بیشتر به فرانسویان شباهت داشتند نه فی المثل بانگلیس های قرون وسطی

۱ ـ هرودوت ، جلداول ص ۱۳۳ ۲ ـ هراس «Persicos...apparatus» قصیدهٔ ۱ سطر ۲۸



سر برنزی انسان ، قبل از دورهٔ هخامنشی

وروسیهای شکم پرست وبی‌بند وبار. ازآثارهرودوت چنین برمیاید که ایرانیان هرگز نمیگذاشتند میگساری و میخوارگی چنان بر آنها چیره شود که دیدهٔ حقیقت بین و قضاوت عادلانهٔ آنها را تیره سازد. باین سبب رسم ایرانیان بود که تصمیماتی که درحال مستی گرفته میشد میبایست روز بعد هنگام هوشیاری در آنها تجدیدنظر و بالنتیجه تأیید یارد شود. رسم دیگر آنها مبنی بربوسیدن دوستان هنگام برخورد و سلام امروز نیز بین اعراب بدوی باقی مانده ولی عادت دیگرآنها که بروش بردگان بخاك افتادن در مقابل‌مقام بالاتراست‌وجود ندارد. تعدد زوجات و در حرم نگاه داشتن زنان که معمول مشرق زمین است در بین ایرانیان بجز در قبایل خانه بدوش که وضع زندگی آنها این موضوع را غیرممکن میسازد متداول بوده است. همین نفوذ زنان حرمسراهاو گروه‌خواجگان درباری در زندگی امپراطوری ایران بود که منجر بضعف و پاره شدن تارهای قدرت دربار گردید و در دوران های بعد سلاطین هخامنشی فقط سایهٔ کمرنگی از اسلاف بزرگوار خود شدند و در برابر ستارهٔ اقبال اسکندر مهیای انقراض گردیدند. رویهمرفته ایران و ایرانی یک دشمن عادی و پیش افتاده نبود. نویسندگانی مانند هرودوت و اشیلوس از ایرانیان بسیار تمجید وتجلیل میکنند. ایرانیان برای این دو استاد موضوع داستان هائی را که از پرارزش ترین آثار کلاسیک است در باب دنیای قدیم بوجود آورده‌اند.

هخامنشیان در زمینهٔ هنری کمتر ازقلمرو افکار جدید کشورداری و امورمذهبی ازخود ابتکار نشان داده‌اند و ذوق آنها درمعماری و ظروف کوچک نقره و برنزی نظیر فنجان، گلدان، بشقاب و جواهر آلات و یراق اسب بود. این نوع اثاثه قهراً برای مردمی که تازه از حالت بیابانگردی خود بیرون آمده بودند بیشتر مورد احتیاج بود. نمونه‌های عمدهٔ معماری آنها که بجای مانده ایوان‌ها و کاخهای پرسپولیس (تخت‌جمشید) و شوش است. اثرنفوذ هنری آسور و بابل دراین بناها بطور وضوح‌دیده‌میشود، چون درآسور و بابل بود که چنین بنا های عظیمی میساختند و دورا دور آن را پلکان وسیع

باحجاری های مفصل میگذاشتند. با این حال هخامنشیان بتقلید و اقتباس صرف قناعت نکرده ، ابتکار ها و نکات و آثار مشخصی از خودشان بآن افکار اصلی اضافه کردند ؛ زیرا کاخهای وسیع و بارگاههای داریوش وکورش نه چون قلاع نظامی بود نه چون معابد و همانطورکه هرودوت‌میگوید این نوع اخیر ساختمان اصولاً در ایران دورهٔ‌هخامنشی ملاحظه‌نمیشود،بلکه کاخهای ایرانی از نوع تالارهای بزرگی بود که سقف سبکی برروی جنگلی از ستون قرارگرفته بودودرآنجا شاهنشاهان بسفرای خارجی وسایرشخصیت‌های بزرگ بارمیدادند. اصل بکار بردن این نوع ستون دز معماری‌محققاً ازمصر بوده‌است ، ولی ایرانیها خصوصیات دیگری بآن اضافه کرده‌اند. ستونها خیلی بلندتر و بسیار ظریف تر بودند. بکار بردن تنه‌های باریک درخت برای نگاهداری سقفهای سبک خاصه سقف ایوان ها هنوز هم در قسمت هائی از ایران مخصوصاً در سواحل دریای خزر باقی مانده است.

این نوع ساختمان عظیم بارگاه ازنظر معماری ناقابل وفاقد ابتکارمیباشد. تالار صد ستون از لحاظ نور داخلی ضعیف و تاریک و ستون ها چنان بهم چسبیده بود که چشم فقط یک جناح را میتوانسته ببیند . این ستونها دارای سرجرز یا سرستونهائی بودندکه کاملاً تازگی داشته و ابداع ایران است. این سرستون عبارت ازنیم‌تنهٔ دوحیوان واکثراً دوگاواست که پشت آنها بهم قرار گرفته و به سرستون ایرانی یاپرسپولیسی معروف‌است ودرمنطقهٔ وسیعی ازدنیای قدیم مشاهده‌می‌شود. مثلاً در ساختمانهای اسرارآمیزی که شاید قصری ازعهد یونان‌است در یک درهٔ پرت ماوراء اردن معروف به عراق‌الامیر (که میگویند همان صور است) این نوع سرستون دیده شده‌است. قسمت جالب‌این تالارهای عظیم، حجاریهای بزرگ و طولانی‌برجسته است‌که عدهٔ معتنابهی حاملین‌خراج وتحف وهدایا را نشان میدهد که آنها را از استانها وکشور های تابعهٔ ایران برای شاهنشاه میاورندویانجبای هنگ‌جاویدان شاه وقراولان خاصهٔ او را مجسم میکند. درکاخهای شوش درنتیجهٔ مجاورت با بابل نظیر همین موضوعات‌روی آجرهای کاشی نقاشی شده است.

این حجاریهای بر جسته که در اساس فرع معماری بودند گرچه از لحاظ رئالیسم محض ، همطراز نمونهٔ اصلی آسوری خود نیستند ، معهذا ازلحاظ ظرافت و دقت ، پیشرفت بسیار قابل ملاحظه‌ای را نشان میدهند . همچنین بنظرمیرسد که حجاری‌های ایران در آثارآن عصر و دوره‌های کمی بعد یونانیان تأثیر داشته است ؛ مانند کتیبه ها و صحنه های‌حجاری پارتنون که با صحنه‌های دسته جمعی سنگتراشی‌شده وعلاقمندی‌یونانیان‌را باین قبیل‌حجاریهای‌تشریفاتی نشان میدهد .

در طول‌قرن‌پنجم ق.م. پس ازجنگ باایرانیان‌بسیاری‌ازیونانیان‌از دربار ایران یعنی‌شوش بازدید کردند (ازتخت جمشید تازه افواهاًاسمی‌شنیده بودند) . درآنجا ممکن است تحت تأثیر این حجاری های عظیم قرار گرفته باشند؛ گرچه از لحاظ تفوق یونانیها در استنباطات هنری و زبردستی آنها احتمالاً تاحدی این تأثیر متقابل بوده است . بی شک این کتیبه‌های ایرانی ، از طریق ساسانیان ، در آثار هنری بیزانس که پراز صحنه‌های دسته جمعی مخصوصاً روی موزائیک است تأثیر داشته . در کاخهای‌هخامنشی سردرها واطراف آنها معمولاً بامجسمهٔ گاوهای بالدار که سر آنها بصورت انسان بوده یاحیوانات عظیم‌الجثهٔ خیالی که محققاً از آسوریان اقتباس شده تزئین یافته بود . بنظرمیرسد کلیهٔ این ساختمانها یکجا طرح ریزی شده و قسمت اعظم آن زیرنظرخشایارشاه هنگامیکه مسؤول سرپرستی اماکن عمومی سلطنتی بوده ساخته شده است . این ساختمانها هیچگاه کامل نشد و فقط درموارد تشریفاتی‌مانند کاخ ریمز[۱] درآلمان‌یاوست مینستر[۲] در انگلستان بعنوان مقرشاهنشاه مورد استفاده بوده ودرطی شصت سال از ۵۲۰ تا ۴۶۰ قبل از میلاد که تخت جمشید زیر ساختمان بوده چه از لحاظ معماری چه از لحاظ حجاری بسیار کم یااصولاً هیچ پیشرفتی درآن حاصل نشده وبعلاوه با مقایسه .با پیشرفت سریع هنر یونان در آن زمان جنبهٔ هنری آن یکنواخت

۱ - Rheims ۲ - Westminster رجوع شود به‌کتاب تاریخ قدیم کمبریج تألیف ج.بی گری‌جلد چهارم ص ۱۸۹.

و بی روح بنظر میرسد . در حقیقت دورهٔ هخامنشی آخرین فصل هنری شرق قدیم و « سبک امپراطوری » خاور زمین است[۱]. این آثار هنری بومی نبوده بلکه ازآسور ومصروارد شده وبدست کارگران مزبور که برای افزودن جلال وشکوه کاخهای سلاطین ایران استخدام شده بودند صورت گرفته است.

هنردرزمان هخامنشیان ، مانندآرامی زبان رسمی امپراطوری ، مخلوطی از چند قسمت بود[۲]. خانه های مردم عادی شهر نشین از خشت و چوب که مدتها قبل بکلی از بین رفته ساخته میشده است . هنر زمان هخامنشی را باید کلاً غیر مذهبی و عادی دانست زیرا هیچگونه معبد یا ساختمان مذهبی وهیچگونه تجسم جزیگانه مورد اهورامزدا درچرخ بالدار درآن دیده نمیشود و این قضاوت در مورد محصول هنری دیگر این زمان یعنی فلزکاری وجواهر آلات نیزصادق‌است. دراین شعبهٔ‌اخیراثر یونان کاملاً محسوس و نیز موضوعات و سبک سکاها[۳] که یکی دیگر از اقوام آریائی هستند و دردشت های جنوب روسیه میزیستند مشاهده میشود . این قوم باکوچ نشین های یونانی دریای سیاه درارتباط بودندولی ازخودهیچگونه آثاری برجای نگذاشته‌اند. بهترین‌نمونهٔ جواهرآلات دورهٔ هخامنشی گنجینهٔ‌معروف‌رودجیحون[۴] است که‌اکنون در موزهٔ بریتانیای کبیر و شامل نمونه‌های عالی یونانی است ولی نمونه‌های دیگروجود دارد ازجمله کاسه وملاقهٔ نقره‌ای‌است که بوسیلهٔ‌سرفلیندرزپتری درمحلی موسوم به تل فارا در جنوب فلسطین کشف شده است.

در بین اکتشافات راجع به دنیای قدیم کمتر موضوعی از لحاظ اهمیت و معنی به پایهٔ کتیبه‌های‌داریوش کبیر میرسد. این کتیبه‌ها که بسه زبان نوشته شده بوسیلهٔ‌سر هنری رالینسون درسالهای ۱۸۳۷ و ۱۸۴۳ بازحمت‌زیاد استنساخ وکلید قرائت آن کشف شد. صرفنظر از خطرات و اشکالاتی که نزدیک شدن

---

۱ ـ رجوع کنید بکتاب «ایران در دنیای قدیم» تألیف هرتسفلد ص۲۷۴ ۲ ـ ایضاً.ص. ۲۳۳ وکتاب «تاریخ امپراطوری ایران» تألیف ای. المستد ص ۱۶۸ ۳ ـ Scythians ۴ ـ کتاب «گنجینه جیحون» تألیف ا. م. دالتون (موزهٔ بریتانیا ۱۹۲۶)

بهمهٔ این کتیبه ها و برجسته کاریهای غیر قابل دسترس و رونوشت برداشتن از آنها دربر داشته نتیجهٔ ترجمهٔ آنها بسیارخطیرومهم بود و از لحاظ اثرنهائی حتی بر کشف سنگ معروف «روزت» برتری دارد.

با بدست‌آوردن مفتاح رمزنوشته های‌میخی‌بابلی، ماموفق‌شده‌ایم که اسرار اسناد نوشته های تاریخی ، اقتصادی حتی خیالی را که بچندین زبان و بیشتر روی الواح گل رس نقش شده و هنوز هم ازهزاران نقطهٔ سراسر دنیای قدیم مشرق زمین بیرون میاید، کشف نمائیم. مطالعه وبررسی این اسناد سالهای سال محققین و دانشمندان را بخود مشغول خواهد داشت. این سیل اسناد تاریخی هم اکنون درنظریات دانشمندان جهان نسبت بدنیای‌قدیم انقلابی ایجاد کرده، مثلاً مارا بفرهنگ وسیع کنعانی و ادبیات آن چه نثر چه نظم‌آشنا ساخته است. این فرهنگ وسیع در نقاطی‌مانند سوریه (ناحیهٔ اوگاریت [۱]) بدست‌آمده وبنحو جالبی زمینهٔ تاریخی تورات (عهد عتیق) را روشن میسازد.

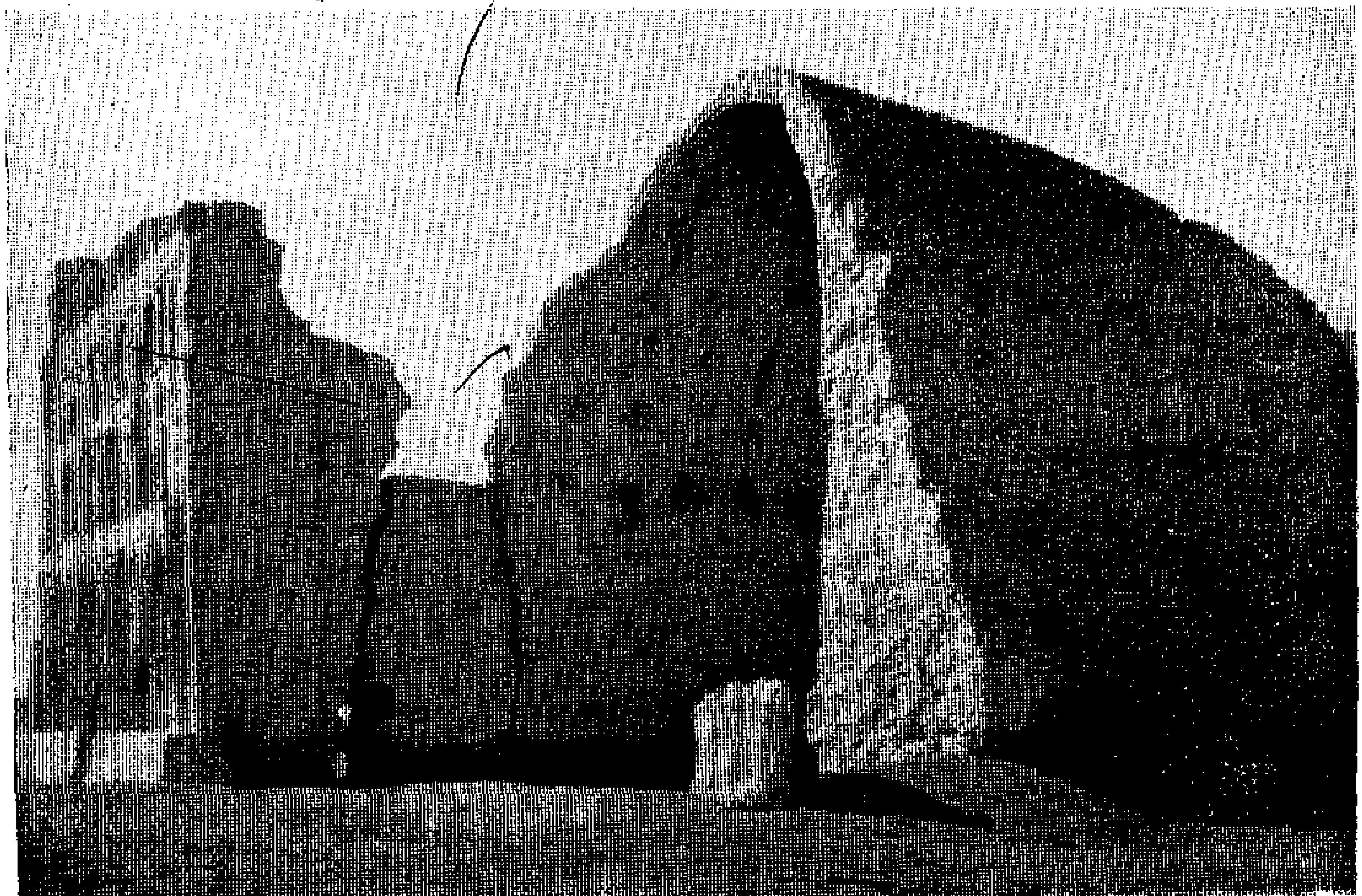
اگر داریوش کبیر شرح‌حال خودرا در چنین جائی که کسی را دسترسی بدان نیست ثبت ننموده بود واقدام وموفقیت‌مهم رالینسون واشخاصی که دنبالهٔ کار اورا در مورد بر داشتن رونویس وترجمهٔ کتیبه ها گرفتند وجود نداشت هیچیک ازاین نوشته های روی لوحه های گل رس را نمی‌توانستیم بخوانیم.

از سه زبان بابلی ، ایلامی وایرانی قدیم که همه بنوشتهٔ میخی دراین الواح حک شده ، قسمتی از خط ایران قدیم که دارای الفبای اساسی مشتمل برچهل و سه علامت‌است ازاوائل قرن۱۹خوانده شده بود[۲]. ترجمهٔ متن فارسی قدیم این کتیبه ها کلید رمزی برای خطوط میخی قدیم بدست داد و بر روی پایه‌های اساسی که باین نحو مستقر شد ، بالاخره ترجمهٔ همهٔ کتیبه‌بدست آمد. با اینکه نوشتن کتیبه امری مهم نبوده معهذا دین ما نسبت به هخامنشیان و بخصوص داریوش در مقابل این خدمت منحصر بفرد وغیرقابل قیاس بسیار

۱- Ugarit ۲ ـ گروتنفند درسال ۱۸۰۲ ازروی لوحه‌های تخت جمشید سه‌کلمه یعنی‌نامهای داریوش، خشایارشا و هیستاسپ را تشخیص داد و بنابراین‌سیزده علامت را کشف کرده بود.

زیاد و سنگین است. کتیبهٔ مزبور مهمترین اثر ادبی از زمان هخامنشی بلکه یک سند بدیع و بی‌سابقهٔ تاریخی است که دارای اهمیت درجهٔ اول میباشد.

غالباً ادعا شده است که اسکندر کبیر با از میان برداشتن سلسلهٔ هخامنشی یک دوران غربی کردن ایران را که در حدود پنج قرن‌طول کشیدبنیاد گذارد وهمچنین پیشرفت سریع اوبسوی رود سند که درهر نقطه با تأسیس مراکزیونانی وکوچ نشین مقدونی تقویت میشد وبالاخره یک قرن حکومت سلوکید ها سبب شد که در سراسر منطقهٔ باختری آسیا مسیر اصلی تمدن را که از سوی مشرق زمین بود بطرف مغرب بر گرداند. چنین نظری در باب زمان مزبور، با آنکه در وهلهٔ اول موجه بنظر می رسد، با توجه بتمام حقایق دیگر احتیاج بتغییرات واصلاحات بسیار دارد. فتوحات‌سریع اسکندر وجانشینان اومسلماً قوانین و تا حدی فرهنگ یونان را تا هندوستان برد. در بلخ (باکتریا) یک حکومت یونانی تأسیس ومدتی طولانی رشد وترقی کرد. زبان یونانی وسبک ضرب‌سکهٔ یونانی هابوسیلهٔ‌پارت‌ها(اشکانیان) پذیرفته‌شدوفرهنگ‌یونانی‌دربسیاری‌ازمراحل هنری وزندگی درمنطقهٔ‌وسیعی (مثلاً تا قندهار) تأثیرنمود. معهذا ازلحاظ ماهیت امر، این یونانی کردن منحصر ومحدود بظواهر بود. تمدنی که اسکندر پایه گذاری کرده بود ازهمان آغاز یکنوع تمدن جوروا‌جور و بهم آمیخته از تمدن چندین ملت بود. زن گرفتن خود اسکندر از ایران ومجبور کردن سلوکوس و هزاران نفر از مقدونی ها که زن ایرانی بگیرند بارزترین مظاهر این مطلب است. طرز تفکر خود اسکندر دربارهٔ امپراطوری که داشت تأسیس میکرد این بود که باید ترکیبی از تمدن یونانی ومشرق زمین بصورت کشور واحد جوانی بوجود آید. کار اساسی اسکندر دراین‌زمینه شکستن سدهائی بود که‌این دو سیل‌خروشان‌راجدا نگاهداشته بود. پس ازشکستن‌این سدتمدن شرق‌وغرب‌مانند دو سیلاب‌بزرگ درهم‌ریخت و یکدیگر را فرا گرفت. اگر دولتی یونانی برای مدت کوتاهی در ترکستان یا در کنار رود سند بوجود آمد و اثرات عمیق و پایداری در ایرانیان اشکانی یا هندیهای جاندرا گوپتا گذاشت، یا آنکه آثار هنری یونان وروم راه خود را



طاق کسری ، منظره از پهلو وقسمت باقیمانده از ایوان

تا افغانستان باز نمود[۱] مسلماً از همان زمان اسکندر ببعد تجارت‌شرق بانواحی مدیترانه آغاز و عقاید ایرانیان راجع به میترا بسوی مغرب یعنی آسیای صغیر وایتالیا برده شدو بعدها دریک‌مبارزهٔ حیاتی‌درعهد امپراطوری‌روم برای مسیحیت رقیب عمده‌ای شد. اسکندر مرزهائی را که تا آنوقت همیشه شرق و غرب را ازهم جدا میکرد شکست وبا ابداع این نظر که جهان واحدی بوجود بیاورد ، این معاشرت وداد وستد وتأثیر متقابل برای اولین مرتبه امکان پذیر شد و همین امر یگانه ابتکار اساسی واز کارهای برجستهٔ اسکندر بود که اثرات آن هرگز بطور کامل محونشده واز میان نخواهد رفت. مبادلهٔ متقابلی که مخصوصاً در زمینهٔ هنری بعمل آمد قیل و قال بزرگی بین طرفداران شرق و غرب بوجود آورد که اگر منصفانه سنجیده‌شود مبناواساسی ندارد ومطالعهٔ دقیق تری ثابت مینماید که این دعوا برسرجزئیات است. ازلحاظ اقتصادی توزیع وپراکنده شدن ذخائر عظیم طلا که درخزانهٔ شاهنشاهان هخامنشی بود واستفادهٔ اسکندر ازاین خزائن برای پرداخت حقوق سربازان خود تأثیری طولانی درزندگی مردم یونان داشت زیرا سبب تورم بسیارشدیدی دراقتصاد آنکشور شد ودرنتیجهٔ بالارفتن سریع سطح قیمت ها گروه بیشماری ازکشاورزان وصنعتگران مستقل بناچار درشمار توده های پرولتاریا در آمدند که از این پس ناچار بودند زندگی خود را از راه اجیر شدن در خدمت هرسردار جنگجوئی بگذرانند.[۲]

نه تنها آنچه را که صریحاً رنگ وبوی یونانی دارد ودرشبه قارهٔ هندوستان ودرسراسر آسیا تاچین پخش شده باید نتیجهٔ نفوذ نهائی اسکندر بعنوان یک عامل ووسیلهٔ انتقال دانست، بلکه بیشتر آنچه را هم که ایرانی است ودراینجاها پخش

۱ ـ رجوع کنید به‌کتاب « یادداشتهای هیئت باستان شناسی فرانسوی درافغانستان قسمت نهم (۱۹۳۹) تألیف ژ . هاکن ـ مقایسهٔ این آثار با لوازم شیشه ای جالب مکشوفه ساخت شام متعلق بقرن اول تاچهارم میلادی در بگرام و مجسمه های برنزی رومی‌جالب توجه است .

۲ ـ رجوع شود به کتاب « مطالعه ای در تاریخ » تألیف ا. ژ ـ توین بی (تلخیص جلد های ۱ ـ ۶ بوسیلهٔ سومرول در ۱۹۴۸)ـ ص ۳۷۷ ـ و مقایسه با کتاب « یونان در زیرتسلط رومیها » تألیف فینلی ـ فصل ۱ ص ۱۰ .

شده معلول همین علت باید بدانیم. درعرض مدت یک قرن ونیم پس ازعقب نشینی اسکندر از هندوستان امپراطوری موریا که بوسیلهٔ چاندراگوپتا در شمال آن کشور تأسیس شد شامل دواستان «آراخوزیا» و «کدروزیا» (معادل افغانستان وبلوچستان امروزی) بود وچون این دوولایت از لحاظ طبیعی جزو فلات ایران است مرزهای امپراطوری هندوستان باین ترتیب با ایران زمین که در آن زمان جزو قلمرو سلوکیدها بود. همسایه شد. رفت و آمدی که معمولاً از سوی شمال باختر به هندوستان میشود وازجاده هائی است که بدرهٔ رود سند منتهی میگردد درنتیجهٔ این همسایگی زیادتر شد و بنا بر این جای تعجب نیست که آثار نفوذ ایران درتمام قلمروچاندراگوپتا مشاهده شود. در شهر پاتالی پوترا[۱] که پایتخت امپراطوری موریا بود تالار پر ستونی کشف شده که تاریخ بنای آن اوائل قرن سوم قبل از میلاد است. این تالار دارای هشتاد ستون سنگی است که کاملاً مانند ستونهای تخت جمشید پرداخت و صیقلی شده است. یک سرستون سبک هخامنشی واختصاصات دیگر ایرانی نیز مشاهده شده است. و نیز در موزهٔ سارنات، آثار چندی ازهمین زمان موجود است؛ ازجمله سرستونی نظیر همان سرستون تالار است که تصویر سواری بر آن نقش شده. سر ستون معروف دیگری است که چهار شیر نشسته را پشت بپشت هم بر روی پایه‌ای بشکل زنگ مجسم نموده و این نوع سرستون تا زمان اسلام درهندوستان ادامه داشت و بالاخره چندین پایهٔ تخت را باید ذکر کرد که تصویر گریفن (حیوانی خیالی که نیم تنهٔ بالای آن شکل عقاب و نیم‌تنهٔ پائین بصورت شیراست.م.) بر روی آنها حجاری شده و صیقل عالی دارند وممکن است از آثار هخامنشی سرچشمه گرفته باشد. اشوکا جانشین چاندراگوپتا ستونهائی بر پا میساخت، بیانات زاهدانهٔ او تقلیدی ازلوحه های داریوش کبیر وکتیبهٔ مقابر سنگی هخامنشیان است. از روی این برگه ها چنین استنباط شده که وقتی اسکندر تخت جمشید را ویران ساخت

۱ ـ رجوع‌شود به کتاب «هندقدیم» مقالهٔ ر. ای. م. ویلروس. پیگات در جلد چهارم ص ۸۵ ببعد زیر عنوان «ایران و هند در زمان قبل از اسلام».

هنرمندان و صنعتگران ایرانی پراکنده شدند وبسیاری از آنان به دربار موریا پناه بردند ومکتب هنری جدیدی ایجاد نمودندکه همبستگی محکم آن با ایران واضح است. جزئیات بسیاردیگری از دورهٔ چاندراگوپتا ، مثلاً طرق ارتباطیهٔ او سرچشمهٔ ایرانی دارد. هندوستان از قرن پنجم قبل از میلاد باینطرف مرهون تمدن عالی‌تر هخامنشی که در شمال باختری آن کشور بوده میباشد. بطورنمونه میتوان گفت سکه‌های سوراخ دار نقره‌ای هند براساس ایرانی بوده و رسم‌الخط «خاروشتهی» از آرامی اقتباس‌شده و آثاردین زردشت درتاکسیلا نمایان است. از جملهٔ اشیاء کوچک زیبائی که در تاکسیلا پیدا شده[1] دو جواهر بسیار عالی است که در آغاز تصور میشد یونانی‌است ولی بعداً ازاصل هخامنشی شناخته شد.

قلمرو اسکندر در خاك اصلی ایرانی در مدتی کمتر از یک قرن پس از مرگ او از چنگال سلوکید ها که جانشینان او بودند خارج شد ودرعرض چهارصد پانصد سال بعد سرنوشت ایران دردست یک قوم چادرنشین تازهٔ آریائی از تیرهٔ سکاهای چادرنشین بودکه از مراکز اصلی چادرنشینان یعنی جلگه‌های بین روسیه ومرزهای چین برخاسته بودند. یونانی ها آنهارا ساکا میگفتند . این قوم با آریائی‌های هخامنشی از یک تیره ولی در سطح تمدن پائین تری بودند ودر سراسر دورهٔ طولانی حکومت خود هرگزنتوانستند رسم چادرنشینی و صحرا گردی را فراموش کنند . مراکز اصلی آنان در خاور دریای مازندران بود و نخستین بار منطقه‌ای را بنام « پرثوه » که در گوشهٔ جنوب شرقی این دریا و یکی از ساتراپ نشین‌های هخامنشی بود اشغال کردند و در این ناحیه باطوایف بومی «پارنی» بهم جوش خوردند. از نام همین استان است که رومی‌ها و سپس مغرب زمینی‌ها اصطلاح پارت‌ها و پارتین‌ها را اقتباس کرده اند و باین ترتیب اصل و منشاء این قوم مخلوط و مبهم گردیده است و پارتها شامل دستهٔ‌مهاجمین دیگری‌شدند که‌شاید ازنژاد ترك وتورانی‌بودند

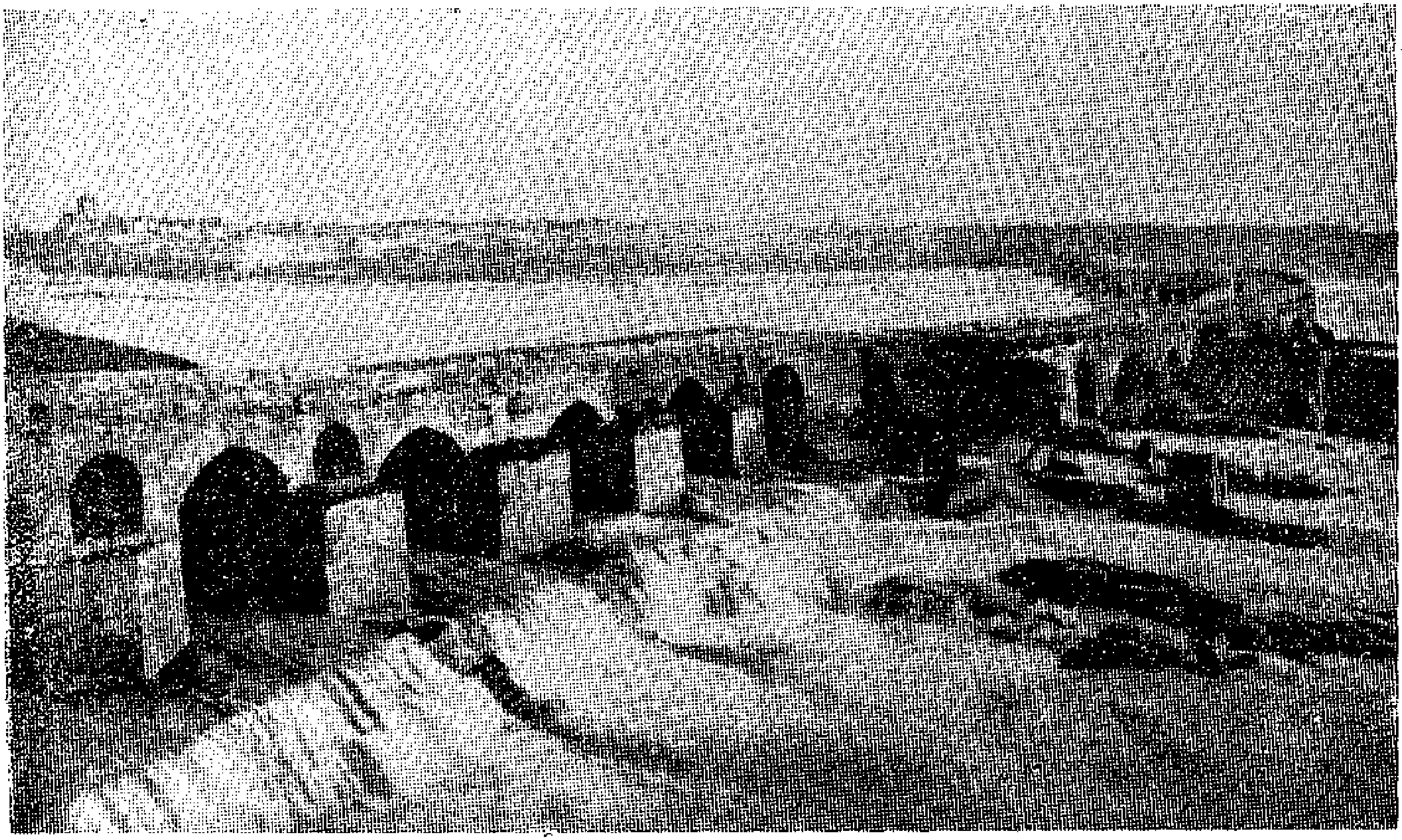
۱ - رجوع شود به مقالهٔ ج . م . یانگ در جلد اول ص ۳۳ ومطالب ویلر در کتاب «هندقدیم» جلد چهارم ص ۹۴.

و در قرون بعد از جا های دورتر حتی‌از خود چین بباختر رفتند. نام دیگر این سلسله اشکانیان است زیرا پادشاهان اولیهٔ این سلسله ملقب به ارشاك (اشک) بودند .

این قضیه اکنون بصورت ابتذال در آمده که بگویند تاریخ پارت ها، آنطور که مورخین قدیمی نوشته‌اند افسانه پردازی مؤدبانه‌ایست. پارت‌ها هیچ تاریخ نوشته‌ای از خود بجای نگذارده‌اند و گرچه می‌دانیم برروی کاغذ پارشمن چیز مینوشتند محتملاً طبقهٔ حاکمهٔ آنها مانند رؤسای همهٔ طوائف چادر نشین بی‌سواد بودند. بااین همه می‌توان از روی منابع و مأخذ گوناگون کلیات تاریخ این‌قوم را که تأثیر واهمیت عظیمی‌در روابط اروپا باخاور دور دارد جمع‌آوری کرد. مؤسسین این سلسله هشتاد سال برضد سلوکیدها و هر گونه تشبث آنان برای تسلط مجدد برایران میکوشیدند و سپس در اواسط قرن دوم قبل از میلاد در زمان پادشاه معروف این سلسله بنام مهرداد اول قلمرو آنان چنان وسعت یافت که شامل بلخ (باکتریا)، بابل، شوش (سوزیانا)، مد وسرزمین اصلی هخامنشی یعنی پارسه (فارس) نیز شد. باین ترتیب پارت بصورت امپراطوری بزرگی درآمد که از دریای خزر تا خلیج فارس ممتد بود و هرچند اطلاعات در بارهٔ بانی این امپراطوری یعنی مهرداد اول یا «کبیر» از نظر تاریخی دقیق و مسلم نیست بی‌شک وی یکی ازبزرگترین شخصیت‌های تاریخ بشمارمیرود. در اواسط قرن دوم قبل از میلاد مهرداد دوم پس از یک سلسله جنگهای خونین با طوائف صحرا نورد اطراف، حدود این امپراطوری را از شرق وغرب بازهم توسعه داد، بطوریکه ازباختر شامل ارمنستان وازخاور شامل سه‌ایستان[1] (افغانستان) و قسمت عمده‌ای از جلگه های شمال هندوستان‌شد. تمام دنیای باختر ازین نظرمرهون پارتها یا اشکانیان است که شرکت آنان دراین جنگها پیشرفت طوائف چادرنشین آسیای مرکزی و هجوم آنان را بباخترزمین مدت هزارسال عقب انداخت. مقاومت امپراطوری اشکانی در برابر هجوم چادرنشین هافقط جزئی

۱ – Seistan

لوحهٔ ۶



سد و پل شوشتر ،
قسمت پائین مربوط به دورهٔ ساسانیان و قسمت بالا
مربوط بدوره های اول اسلام و دورهٔ سلجوقیان

از جنبش عظیم طوائف چادرنشین آسیای مرکزی بود که از شمال باختری چین آغاز گشته بود چون طایفهٔ ترك نژاد «هون» در اوائل قرن دوم قبل از میلاد طایفهٔ «یوئه چی» را که اصولاً ازتیرهٔ هند واروپائی بود ازاین سرزمین رانده بود. این طوائف بنوبهٔ خود بسرزمینی که امروز ترکستان روس است حمله ور شدند و صاحبان آنرا بیرون راندند و این گروه سوم نیز سرزمین بلخ و تمدن یونانی آنرا بلعیدند وبهمراهی طوائف عدیدهٔ دیگری که سرراه آنها بود بالاخره بسرزمین اشکانیان حمله کردند . سرزمین اصلی پارت درکنار دریای خزر را اشغال و بباختر راندند وازسوی خاور نیز افغانستان (سیستان) و قسمتی ازشمال هندوستان را اشغال کردند. حملهٔ این طوائف چادرنشین یکی ازهجوم های بزرگ تاریخ و مانند پیشرفت اصلی طوایف ایرانی درهزار سال قبل از میلاد یاهجوم اعراب درقرن هفتم میلادی است. مهاجرت این طوائف سراسر جلگه‌های آسیا را در برگرفت و فقط در اثر جنگهای مهر داد دوم وضع این نقاط بصورت اول درآمد چون این پادشاه افغانستان و پارت سرزمین اصلی اشکانیان را پس گرفت. باین ترتیب یکی از بزرگترین خدمات دولت اشکانی بباختر زمین آنست که فشاراصلی این هجوم ها را متحمل شد ونگذاشت دسته های پی‌درپی چادرنشینان هزار سال قبل از هلاکو خان (که بالاخره باین کار موفق شد) بر ایران و خاور میانه و حتی اروپا حمله ور شوند و برآن مسلط گردند و این قبایل را که در تمام قرون بعد مانند موج های دریا دمبدم برگشتند و امپراطوری ها و دولت‌های گوناگون درسرزمین بین آسیای مرکزی و مدیترانه ایجاد نمودند بجای اصلی خود برگرداند.

سلطنت طولانی مهرداد دوم که از سال ۱۲۳ تا ۸۷ قبل از میلاد طول کشید از این جهت نیز دارای اهمیت است که درطی‌آن‌امپراطوری پارت برای اولین مرتبه هم باروم وهم با چین ارتباط یافت . یکی از هیئت های اعزامی توسط امپراطوران سلسلهٔ هان درچین که برای تهیهٔ گزارش از سرزمین های دوردست رفته بود درتحت فرماندهی شخصی موسوم‌به «چانگ کی ین» بالاخره

به پارت رسید و گزارشی که داده درحال حاضر هم موجود است. دراین گزارش محصولات کشاورزی کشور پارت ذکر شده و نیز یادداشت شده است که قوم پارت برخلاف چینی‌ها که از بالا به پائین مینویسند بطریق افقی برروی چرم علائمی حک مینمایند.

بیشتر در نتیجهٔ گزارش و مسافرت این هیئت اعزامی چین بود که راه کاروان رو،میان چین وایران ازطریق ترکستان چین آغازشد وبالاخره بصورت راه معروف ابریشم در آمد. درسال ۹۲ قبل ازمیلاد سولا امپراطور روم برای امور راجع به پونتوس و ارمنستان تا رود فرات پیش رانده بود و مهرداد نیز که دراین موضوع بی‌نهایت ذیعلاقه بود سفیری نزد سولا فرستاد وپیشنهاد اتحاد نمود. این نخستین بر خورد بین ایران و روم از نظرتاریخی بسیار جالب است وبا درنظر گرفتن روابط خونین این دوامپراطوری درقرون بعد بیشتراز این نظر جلب توجه میکند که کاملاً دوستانه بوده است. دراثر این برخورد تجارت بین شرق وغرب آغازو ایران مرکز اصلی آن شد. انبارداری وحق عبور از طریق پارت بسرعت بمقادیر عظیم رسید. ظاهراً در آغاز کار اشکانیان می‌گذاشتند این مبادله بآزادی صورت گیرد ولی بعد ها گفتگواز اشکال تراشی آنان درمیان میآید که محققاًبرای‌آن بوده است که اسرار و رموز این داد وستد را دردست خود نگاهدارند.

این شاهراه عظیم داد و ستد بین شرق و غرب از چین آغاز میشد، از ترکستان چین (سین کیانک)، بلخ، مرو، و از طریق حوضهٔ نهر تاریم به هکاتم پیلس (دامغان)[۱] و از آنجا به همدان سپس به سلوکیه، تیسفون پایتخت‌امپراطوری اشکانی میرسید. ازتیسفون راه دوتا میشد یکی ازطریق‌آشور، حضر، نصیبین ودیگری ازطریق «دورا» بود که ازآنجا نیز باز راه دوتا می شد و از ساحل راست رود فرات به شهر نیسه فوریوم میرفت یا راه میان بر بیابانی

۱ ــ اطلاع در بابقسمت چینی‌این شاهراه‌درنتیجهٔ‌کشفیات اخیر «سرارل اشتاین» است. رجوع‌کنید بکتاب اوتحت عنوان «قلب آسیا» چاپ ۱۹۳۲، آکسفورد.

ازطریق پالمیررا درپیش میگرفت. دراین شاهراه عظیم علاوه‌برابریشم که بعدها نام خودرا باین جاده داد کالاهای بسیاری حمل‌میشد[۱]. ظاهراً هردوطرف معامله یعنی چین‌و پارت‌به میوه هائی که درسرزمین‌های دیگری میروئید علاقه داشتند. زردالو وهلو ازچین بایران آمد وانار که درچین معروف به «میوهٔ پارت» است از ایران به‌چین رفت. اشکانیان شترعربستان را به بلخ میفرستادند واسب معروف ایرانی وشترمرغ بابل (که معروف به «پرندهٔ پارت» شد) نیز بچین صادرمیشد. اشتهار و معروفیت اسب نژاد ایرانی نسائی سبب شده بود که اسکندر راه اصلی خودرا رها کند وبه دامنه های کوهستان زاگروس که زادوبوم اصلی‌آنان است برود. اشکانیان علاوه برابریشم سنگ‌آهن وآهن را نیز ازچین وارد میکردند. مقدار و ارزش کالا هائی که از طریق این جادهٔ کاروان رومبادله می شد کاملاً از ثروت واشتهارشهرهائی که مانند پالمیر ، دورا ، وحضردر کنار آن بودند معلوم میشود.

اشکانیان پارت هرگز دست از خوی صحرا گردی وچادر نشینی خود برنداشتند و با آنکه باکشاورزان سرزمین های فتح شده درآمیختند یگانه علاقهٔ واقعی آنها شکار وجنگ بود و پادشاهی که دنبال این دو چیز نمیرفت بهیچوجه در نظرآنان ارزش ولیاقت‌احترام نداشت. پایتخت زمستانی‌آنها تیسفون و پایتخت تابستانی اکباتان (همدان) یا هکاتم پیلس (دامغان) بود. وقتی شاهان اشکانی از سلطنت خلع میشدند یا مورد علاقهٔ رعایای خود نبودند پیروی ازعادت قدیمی چادر نشینان سربیابان می نهادند و بمحض اینکه گردش ایام وعقاید عمومی بنفع آنها میشد دوباره برسرقدرت خود باز میگشتند[۲]. گذشته از این علائق وآداب محلی که داشتند یک نوع بی علاقگی بومی که دراسلاف هخامنشی‌آنها نیزذکر شدداشتند. اشکانیان اصولاً اهل سازمان نبودند وبصورت گروهی ازسرکردگان ایلات بودند که پادشاه با وضع ضعیفی برآنها سلطنت میکرد وبا در نظرگرفتن

---

۱ ـ رجوع شود بکتاب تاریخ قدیم کمبریج جلد نهم ص ۵۹۸ و مآخذ آن برای نام‌کتابهای دیگر. ۲ ـ مثلاً اردوان سوم درسال ۳۷ ـ ۳۱ میلادی و نیز ارد بزرگ (که نیمه عرب بود) همین‌کار را کرد.

منابع قدرتی که در دست داشتند نسبةً ضعیف بودند وهرگز از برتری مهمی که برضد دشمنان رومی خود بدست می آوردند استفادهٔ کامل نمی نمودند. خانواده‌های بزرگ ملاک و همچنین شورای سلطنتی (سورنا) از همین چادرنشینها بودند. درجنگ سواران سبک اسلحه اشکانی‌را که سلاح عمدهٔ آنان تیرو کمان بود با وضع بسیار مؤثری بکار میکشیدند وهمین جنگاوران بودند که سپاهیان روم را شکست میدادند زیرا هرگز دست بگریبان نمی جنگیدند بلکه از فاصلهٔ کافی تیرهای جانگداز خود را رها میکردند.

اصطلاح «تیراندازی پارت» که در زبان های غربی راه یافته ازمهارت واستادی اشکانیان در تیراندازی سرچشمه میگیرد ومقصود ازآن تیراندازی بعقب در حال فرار و چهار نعل اسب است[1]. طبقات حاکمهٔ اشکانی با شمشیر و نیزه میجنگیدند وبخود واسبشان هر دوزره‌می‌پوشیدند وبآنها «کاتافراکتاری»میگفتند. این دودسته جنگاوران قدیمی مانند شوالیه‌های قرون‌وسطی وتیراندازانی بودند که درمنطقهٔ کرسی[2] آن ها را شکست دادند. درسال های بعد سواران سبک‌اسلحه تقریباً بکلی جای سواران زره پوش را گرفتند. اشکانیان ازایرانیان بومی که باآنها آمیخته شدند چیزهائی آموختند. کیش زردشتی وزبان دورهٔ وسطای هخامنشی ونیز رسم سکه زدن تصویر شاه باگیسوان وریش درازاززمان مهرداد اول ببعد ازاین قبیل است.

ازهنر در دورهٔ اشکانی آثار معدودی بجا مانده وآنچه هم هست مربوط بطبقهٔ حاکمهٔ چادرنشین نیست بلکه مربوط باقوام گوناگون تبعهٔ آنها و تحت نفوذ واضح یونان است. محصول عمدهٔ هنری این زمان سکه های پول است. فکر استفاده از پول را اشکانیان مستقیماً از نمونهٔ یونانی آن و بعنوان وسیلهٔ لازمی جهت ادارهٔ یک امپراطوری اقتباس کردند ولی بتدریج که پیش میرویم تأثیر شرقی شدن امپراطوری اشکانی و بیرون آمدن از نفوذ یونانی در آنها منعکس است. درسکه های‌اولیه تصویر شاه باریش‌تراشیده نقش شده ولی بعدها

۱ ـ هوراس و ویرژیل هردو این اصطلاح را بکاربرده‌اند. ۲ ـ Crecy

ریش ایرانی دیده می‌شود. بر روی سکه های اولیه خطوط یونانی نقش است ولی در دوره های بعد کلمات یونانی غلط و مهجور نقش شده و بالاخره یونانی بکلی حذف و شرح سکه ها بزبان پهلوی است. تقریباً تمام ساختمانهای موجود و محدود اشکانی که اکتشاف شده در قسمت هـای باختری امپراطوری است و دراین مسئله جای تردید و بحث بسیار است که چه قسمتی از این ساختمانها بومی و اشکانی وچه قسمتی یونانی است. درجزو این بقایا کاخی عجیب درالحضر[۱] در پنجاه میلی باختر موصل است که ظاهراً تنها ساختمان مانده از یک شهر بزرگ در بیابان است. دراین کاخ ماسک های آدمی صورت بر دیوار ها نقش شده ودربرخی از آنها آثارشرقی شدن یعنی بصورت گردی ماه درآمدن چهره کاملاً محسوس است. با این حال نفوذ یونان بخصوص در مواردی مانند سنگهای روپوش جهت ساختمانها وطرح دروازه‌های سه گانه کاملاً نمایان‌است. دیگر از آثار اشکانی شهر کاروانی و نیمه کشف شدهٔ « دورا اروپ »[۲] در کنار رود فرات بالای ابوکمال است که دارای نقاشی هـای گچی مذهبی و عادی شایان توجهی است. چند معبد برای مذهبهای شرقی که روش ساختمان آنها چندان اشکانی بنظر نمیرسد و خانه ها و مقبره‌های گوناگونی در نقاط سلوکیه آشور[۳] و« رقه » و بالاخره « نیپور » اینصورت را تکمیل مینماید. وسیلهٔ عمدهٔ ساختمان ، سنگ یاسنگ با آجر است. طرح عمده و جدید معماری که در این ساختمانها مشهود است و بعداً در دورهٔ ساسانیان و اسلام تاریخ طولانی جالبی دارد ایوان تالار مسقف ودرازی است که بشکل تونل ساخته شده وجلوی آن باز و عقبش بسته است و معروفترین نمونهٔ آن ایوان مدائن یاطاق کسری است

---

۱ ـ رجوع کنید به کتابهای «حضر» تألیف و. آندره (دو جلد چاپ لایپزیک ۱۹۰۸ و ۱۹۱۲) و هم چنین کتاب پرفسور پوپ در باب هنر ایران ـ جلد اول ص ۴۱۹ ببعد (چاپ لندن ونیویورك ۱۹۳۸) ۲ ـ باگزارش‌های ابتدائی ونهائی «اکتشافات در « دورا اروپ» زیرنظر م.ای. روستوتسف ودیگران» مقایسه کنید (چاپ‌نیوهی‌ون دانشگاه ییل ۴۶ ـ ۱۹۲۹) ۳ ـ باکتاب و . آندره و . ح . لنزین بنام Die Partherstadt Assur (چاپ لایپزیک ۱۹۳۳) و ص ۴۱۴ ببعد جلد اول کتاب هنر ایران تألیف پوپ مقایسه شود .

که درزمان ساسانیان درتیسفون‌ساخته شده است. این روش معماری تاامروزهم در خانه های معمولی اعراب سوریه بجای‌مانده ودالان یاسرسرای خانه بمنزلهٔ سالن پذیرائی یا ایوان بکار می‌رود. دیگر از آثار جالب این ساختمانها تزئینات گچ کاری گود یابرجسته است که مثلاً در ورقا یاکوه خواجه مشاهده شده‌است. این نوع گچ کاری در زمان ساسانیان و خلفای اولیهٔ عرب توسعه ای بزرگ و عالی پیدا کرد[۱].

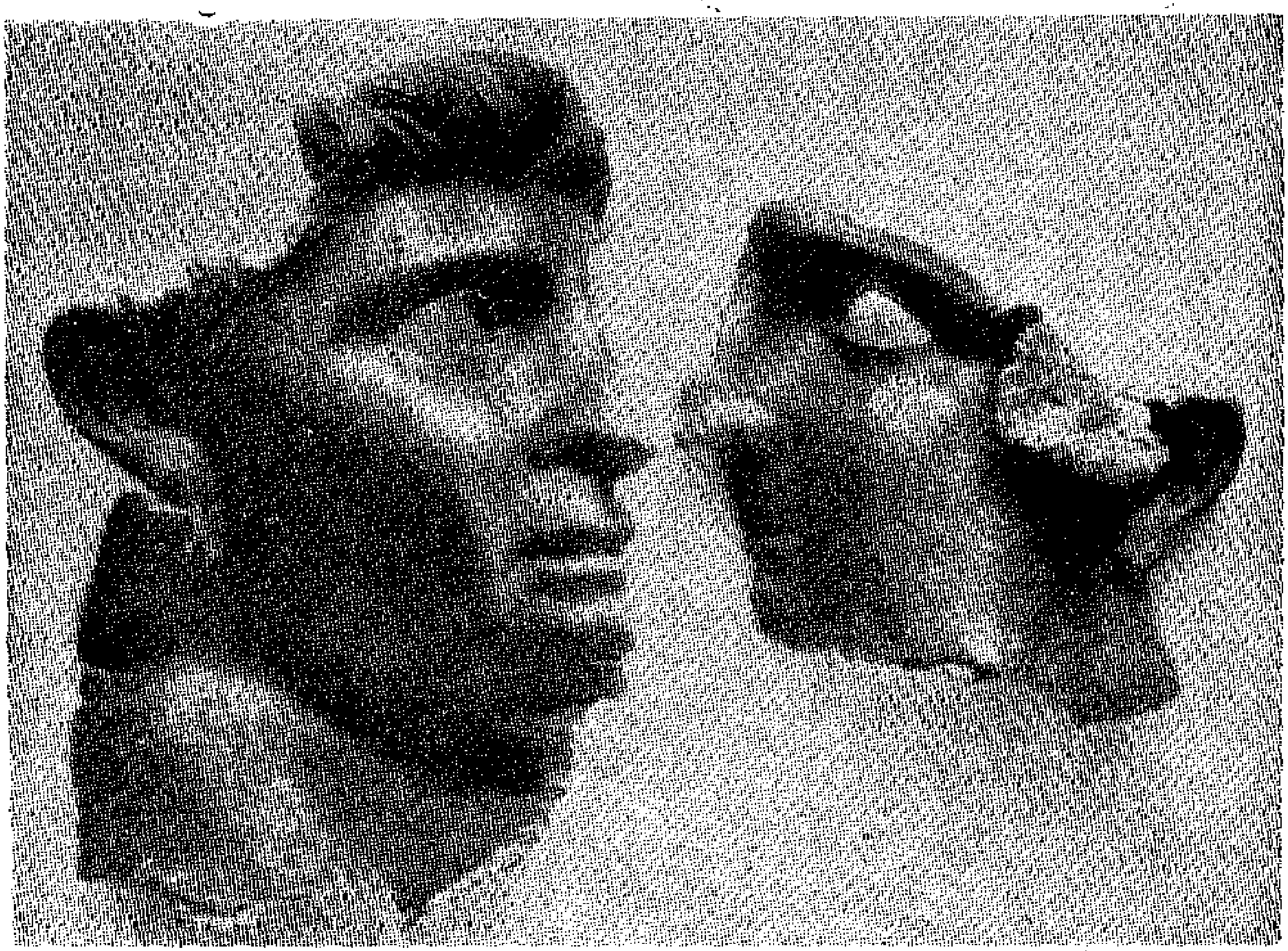
بکاربردن آجر بجای سنگ در ساختمانها و نیز استعمال ساروج درملاط آنها، ساختن سقف‌های عظیم ضربی بدن پایه را امکان‌پذیر ساخت. سهم اشکانیان درپیشرفت معماری ظاهراً گذاردن گنبد بروی یک بنای چهارگوش است وتحول این امر در نتیجهٔ استفاده از طاقهای هلالی ضربی درگوشه ها بود که باطریقهٔ مغرب زمین یعنی استفاده ازسه گوشه های نوك بهم چسبیده برای تشکیل سقف یا سه گوشه های محاط در دائره تفاوت داشت. چنین اظهار نظر شده است که شهرهای گرد اشکانی مانند تیسفون وحضر، که شاید خود تقلیدی ازاردوگاههای آشوری است، سر مشق شهر دائرهٔ شکل بغداد است که توسط منصور خلیفه عباسی بنا شد.

ازحجاریهای زمان اشکانی تا چندی پیش جز دوبرجسته کاری سائیده شده در پای صخره های بیستون، چیزی در دسترس نبود. یکی از آنها را بکمک یک طرح نقاشی که درسال ۱۷۳ کشیده شده است میتوان کامل کرد واین حجاری تصویرچهارتن از اشراف است که در برابر مهر داد دوم کرنش میکنند. برای

---

۱ ـ به مندرجات کتابهائی مثلاً کتاب تاریخ باستان شناسی‌ایران تألیف هرتسفلد عکس x ـ۲۰ وص۷٤مراجعه شود وهمچنین به‌جزوات سه‌ماهگی‌منتشره ازادارهٔ باستان‌شناسی‌فلسطین جلد ششم ص۱۵۷ عکسهای lviii ببعد وxiii وصفحات ۱ ببعد وعکسهای i ببعد مراجعه شود (خربت مفجر ـ صفحه های گچ کاری برجسته ازنزدیکی های جریکو). اولین‌بار Loftus متوجه شدکه این‌گچ کاری برجسته پیش قدم ونمونهٔ یکی‌ازطرحها وسبک‌های معروف اسلامی بوده‌است. رجوع شود بکتاب هنرایران تألیف پرفسورپوپ جلداول ص٤١٤ وشکل ۹۳ وهمچنین بکتاب «مسافرت ها وتحقیقات درکلده و سوزیانا» (۵۲ ـ ۱۸۳۹) تألیف و. ك. لوفتوس صفحات ۵ ـ ۲۲٤ و عکسهای مربوطه.

لوحهٔ ۷



قطعاتی از سر مجسمهٔ برنزی یک مرد از منطهٔ شقامی

آنکه معلوم شود این‌ها چه کسانی هستند نام هریک به سادگی در بالای سرشان حک شده است و سبک کار که تصاویر را در یک خط مستقیم نشان می دهد هخامنشی است. لوحهٔ دومی تصویر گودرز دوم است (۴۰-۵۱ میلادی) که باحریفی پیروزمندانه میجنگد. هردو سوار براسبند. گودرز نیزهٔ خود را در بدن دشمن فرو برده و تاج پیروزی بر سر دارد. اینکه اصولاً حجاری، حتی اگر تحت نفوذ هنری یونان‌هم بوده، درعصر اشکانی وجود داشته است از روی اکتشافات «سر ارل استین» در محلی بنام شامی در فارس ثابت میشود. وی در اینجا معبدی کوچک بدست آورد که در آن شکسته های برنزی و مرمری حاکی از تأثیرات یونانی موجود بود. بخصوص یک مجسمهٔ تقریباً کامل مردی است که ازبرنز ساخته شده نیم تنه‌ای دربر وشلوار فراخ سبک هندی درپای دارد.[۱] این مجسمه که صورت یکی از شاهزادگان اشکانی است و بسیار عالی و گیرا میباشد مربوط بهر زمان و تحت تأثیر هر رشتهٔ هنری و اصل آن هر چه باشد بی‌نهایت جالب است. سر ارل استین درمحل دیگری ازهمین منطقه‌سر و کلهٔ مرمری زیبائی از آفرودیت بدست‌آورد که مربوط بحدود قرن سوم قبل ازمیلاد است.[۲]

با آغاز دوران ساسانیان روحیهٔ ملی ایرانی بار دیگر برتری خود را بدست آورد. بجای اشکانیان چادرنشین و سهل انگار دست های پرقدرت تری زمام حکومت‌را بدست‌گرفت. دولتی مرکزی که هدف آن تجلیل امپراطوری قدیم هخامنشی و تقلید از آن است تأسیس شد. پس از دورانی که چهار صد و پنجاه سال طول کشید و ایران زیر تسلط نژادی نیمه تورانی بود و بهتراست بدست فراموشی سپرده شود بار دیگر سرنوشت این سر زمین بزرگ با وضعی مطمئن بدست نژاد خالص آریائی افتاد. تغییر سلسلهٔ سلطنتی براثر این بود که اردشیر پادشاه پارس و خراجگزار اردوان پنجم پادشاه اشکانی بر او شورید و درحدود سال ۲۳۴ میلادی اردوان در جنگ کشته شد. اردشیر برق آسا

۱ ـ کتاب جاده‌های قدیمی مغرب ایران «تألیف سر ا. ستین، صفحات ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۵۰ ببعد تصاویر ۴۶-۴۹ تابلوهای ۴ و ۵ وهمچنین گدار درجلد دوم آثار ایران صفحهٔ ۳۸۵ سال ۱۹۳۷ ۲ ـ گردش باستان شناسی در پارس باستان تألیف ا. ستین، قسمت عراق جلد۳ صفحات ۱۴۰ ببعد تصاویر xxix سال ۱۹۳۶.

نخست سرزمین های باختر وسپس استانهای خاوری امپراطوری اشکانی را تصرف کرد و از خلیج فارس تابلخ زیرنگین او درآمد. فرمانروایان مکران تا کوشان خراجگزار او شدند. شعاع درخشان سلطنت پراهمیت و جدید ایران تامدت‌ها بر دنیای‌خارج پرتوافکن نشد. درروم تنهاوقتی که اردشیر بارمنستان وبین‌النهرین حمله‌ور شد فهمیدند که روحیهٔ جدیدی بر ایران حکمفرمائی میکند. ارمنستان متحد روم و بین النهرین جزئی از امپراطوری آن بود. رومیها پس از آنکه کودکانه جنگاوریهای گذشتهٔ خود را برخ ایرانیان کشیدند، و از این رو پیداست تاچه حد از اوضاع تازه بی‌خبر و دراشتباه بودند، زیر فرمان الکساندر سوروس در سال ۲ - ۲۳۱ میلادی وارد میدان کارزار شدند. باین ترتیب روم داستان زد و خوردهای گاه و بیگاه با اشکانیان را زنده کرد و بصورت جنگهای طولانی میان دو قدرت دنیای قدیم در آورد که با فواصل و تعطیلات اتفاقی، مدت چهار قرن دیگر و با فراز و نشیب های بسیار چون گوی بازی میان آنها رد و بدل می‌شد و در نتیجه همین زد و خورد ها بود که روم بعنوان قهرمان باخترزمین قسطنطنیه را زیرحمایت خودگرفت و سرانجام استقلال سیاسی ایران برای مدت هزارسال بدست عربهای سوسمارخوار منفور وپامال شد[۱].

دولت جدید ساسانی درعین آنکه اصول امپراطوری اشکانی را پذیرفت معنای جدیدی بدان بخشید. بجای گروه درهم آمیخته‌ای که ازملتهای گوناگون بوجود آمده بود دولت مرکزی مقتدری شبیه بدولتی معاصر با آنکه درامپراطوری روم شرقی (بیزانس) بوجود میآمد تأسیس کرد.

شاهنشاه (شاه شاهان) عنوان پادشاه و رئیس کشور شد. وی همواره خودرا از رعایای خویش بدور میگرفت ودرحضور او مردم میبایست از قواعد ومقررات وتشریفات بسیار سختی پیروی کنند. نظام ملوک‌الطوائفی جامعه مانند زمان اشکانیان ادامه یافت، ولی در ارتش سواران سنگین اسلحه و سنگین زره

۱ - سرپرسی سایکس درکتاب تاریخ ایران ص ۴۸۸ وص ۵-۴۹۴ میگوید این اصطلاح‌را یزدگرد سوم بعنوان تمسخر در مورد اعراب بکار برد وسفیر خلیفه عمر که برای دعوت یزدگرد باسلام فرستاده بود بامباهات این جمله‌را بکار میبرد.

مهمترین واحد جنگی شدند. اینان بیشتر ازنجبا و اشراف درجهٔ دوم انتخاب میشدند و مستقیماً وابسته بشاه بودند که فرماندار یاغی استانی نمیتوانست آنها را برضد سلطان بشوراند وبکاربرد. دومین موفقیت قابل توجه ساسانیان تأسیس یک مذهب رسمی دولتی بود که عبارت ازپرستش اهورا مزدا یا آئین مزدیسنی و احیاء دین قدیمی هخامنشی یعنی آئین زردشتی بود. آئین زردشت هرچند درزمان بی‌مذهبی اشکانیان بعقب رفته وسر به نیست شده‌بود ولی همیشه مذهب واقعی ایران مانده‌بود. آئین زردشتی جدید دیگر مانند قدیم صورت یگانه‌پرستی نداشت. دیگر اهورامزدا خدای یگانه بشمار نمیرفت. چند خدای دیگر که در دوره های قدیم فقط نام واثری ازآنها بود، مانند میترا (مهر) وآناهیتا (ناهید) درجرگهٔ خدایان معبد مزدیسنی وارد شدند. چون این کیش و آئین مذهب رسمی شد رئیس عالی مقام و کهنه وروحانیون بسیار (مغان) با سلسله مراتب مفصل ومقتدری داشت وحرف این مغان قانون روز بشمار میرفت. مظهر اصلی این مذهب تازه «آتش مقدس» بود که در هر اجتماع ودرهر خانه وبخصوص در سه آتشکدهٔ معروف و بزرگ درسه گوشهٔ امپراطوری همواره فروزان نگاهداشته میشد. اوستا «کتاب مقدس» درزمان اردشیر وشاپور اول تصحیح وتنقیح شد وبالاخره در زمان شاپور دوم انتشار یافت. درآغاز کار ودرزمان شاپور اول وهرمز اول مانند زمان هخامنشی نسبت به پیروان مذاهب دیگر مانند یهودیان، بودائیها، مانویها و مسیحیون گذشت واغماض وحتی تشویق وجود داشت ولی بعد ها اذیت وآزار مانویون ومسیحی ها آغاز شد. مانی در سال ۲۷۳ میلادی در زمان سلطنت بهرام اول اعدام شد واین پادشاه وی را بدست مغان که دشمنان خونین او بودند سپرد. اذیت وآزار مسیحیان که از زمان شاهپور دوم شروع شد بیشتر در اثر اعلامیهٔ کنستانتین بود که دین مسیح را آئین رسمی امپراطوری اعلام کرد وباین ترتیب مسیحی های مقیم ایران مانند تبعهٔ روم تلقی شدند. تعقیب وآزار مانویها جنبهٔ سیاسی نیز داشت زیرا مغان زردشتی میترسیدند برای قدرت واهمیت آنها رقیبی پیدا شود.

در قرن ششم میلادی شعبهٔ نسطوریان مسیحی رسماً از لحاظ نص واصول مذهب خود را ازروم شرقی جداکرد و بمحض این پیشامد دیگر نه تنها هیچ اذیت وآزاری درمیان نبود بلکه عفوواغماض قدیمی ایرانی تا جائی نمودار شد که‌دیگر مانعی نداشت که یک شاهنشاه ساسانی (خسرودوم)زن مسیحی(شیرین) داشته باشد.

توسعه و پیشرفت سریع مهر پرستی که از زمان امپراطوری فلاویوس درسر اسر امپراطوری‌روم آغازشد ودرقرن سوم وچهارم میلادی درزمان گالریوس و دیوکلسین چیزی نمانده بود برمسیحیت پیروزگردد یک نمونهٔ دیگرازمبارزهٔ وسیع تر ودامنه دارتری است که بین ایران و روم وجود داشته و نشانهٔ فاصله وحاشیهٔ کمی است که بین پیروزی مطلق ساسانیان وسرکوبی روم باعدم موفقیت آنها دراین کاروجود دارد. میترا خدای ایرانی ازراه آسیای صغیربه روم راه‌یافت باین ترتیب که هنگها ولشکریان رومی مقیم این‌خطه مذهب میترا را پذیرفتند وسپس‌آنرا بتمام مرزهای امپراطوری وحتی خود روم بردند و این کیش عجیب همه جا چون آتش درجنگل خشک زبانه زد و پیروزی آن هنگامی بنظرمیرسید که دیوکلسین[۱]، گالریوس[۲] ولی سینیوس[۳] درسال ۳۰۷ معبدی درکنار دانوب بافتخار میترا بعنوان نگاهدارنده و محافظ امپراطوری تخصیص دادند. علت عمدهٔ جاذبه ای که در مذهب میترا وجود داشته علومعنوی آن ومبارزهٔ دوگانهٔ دائمی بین خیر وشراست که بموجب‌آن هرروح پاك وبی آلایشی دائم میکوشد به نیکی کمک کند تا بر بدی چیره شود وباین ترتیب از هر فرد انتظار میرفت حد اعلای کوشش خویش را دراین راه مصرف کند ودر برابر هرجنبشی مثبت اجرومنزلتی‌منظوربود. دراینجاما نمیخواهیم وارد شرح جزئیات وتاریخ مذهب میترا شویم بلکه میخواهیم خواننده را متوجه اهمیت‌آن بعنوان شاهدی ازقدرت معنوی وسرزنده بودن مذهب ومعنویات ایران قدیم یعنی‌آئین زردشتی هخامنشی که شرح‌آن گذشت بنمائیم. جای منتهای توجه ودقت است که فکر اصلی و اساسی

---

۱ - Diocletian ۲ - Galerius ۳ - Licinius

حتی پایه های ظاهری این مذهب نه تنها تحت تأثیر پانصد سالهٔ افکار یونانی تغییری نکرد واستوارماند بلکه با فکر تازهٔ مسیحیت دست بگریبان شد ودر این نبرد مرگ وزندگی چیزی نمانده بود پیروزشود وعجیب ترآنکه حتی در عصر حاضروپس ازهزارسال هنوز تسلیم مذهب اسلام نگردیده وپای برجا مانده است[۱]. وبرعکس ظاهراً چنین بنظرمیرسد که اسلام پاره‌ای ازاصول مذهب مانی، مثلاً بطوریکه سرپرسی‌سایکس درکتاب خود موسوم بتاریخ ایران نقل کرده این فکر که عیسی‌مسیح روح القدس بوده‌وجسمانی‌نیست وعیسی پسرمریم که‌مصلوب شد شخص دیگری است«سورهٔ چهارم ،آیه ۱۵۶ قرآن مجید،» را اقتباس کرده‌است[۲].

تا جائیکه تاریخ زندگی بشر دانسته شده گذشته از یهودیها هیچ قوم وملت شرقی مانند ایرانی ها تا این حدود درباختر زمین مؤثرنبوده وسهمی‌چنین بزرگ درمتشکل ساختن وایجاد تمدن وفرهنگ بشر نداشته است[۳].

نفوذ وسیع وجهانگیر ایران درهرعهد واوان چه‌بصورت دهنده چه گیرنده یا واسطهٔ مبادلهٔ فرهنگ در اثر موقعیت جغرافیائی‌اش برسر چهار راههای آسیا باردیگردردورهٔ ساسانیان‌ازکشف‌نقاشی‌های‌بودائی دیوارهادر«بامیان»افغانستان[۴] وکشف قطعات کتابها ونوشته های مانی بر روی کاغذ و ابریشم در خوقو در ترکستان چین[۵] کاملاً نمودار میشود که روی این قطعات ابریشم وکاغذ مینیاتورهای عالی روحانیون وموسیقارهای سبک‌مانی نقش شده ونیزتصویرهای دیواری‌چندی‌بدست‌آمده است که، هرچندقسمت اخیرآن مربوط بعهد اسلامی‌است، نشانهٔ وجود هنرنقاشی درزمان ساسانیان در میان پیروان مانی است واین گروه

---

۱ - رجوع شود بکتاب ف . کومون‌بنام «مذاهب‌شرقی دربت پرستی روم» ص۱۵۹ ببعد.
۲ - قرآن‌کریم، سورهٔ نساء ۱۵۶ « قولهم انا قتلنا المسیح بن مریم‌رسول الله وما قتلوه و ما صلبوه ولکن شبه لهم » ۳ - رجوع شود بکتاب . ت . ر . کلوور بنام « از پریکلس تا فیلیپ » ص ۱۹۹
۴ - رجوع شود بکتاب « آثار باستانی بودائی در بامیان » تألیف گدار و. هاکن صفحات ۶۵ ببعد وعکس ۴۲ (چاپ بروکسل۱۹۲۸) ۵ - رجوع کنید بکتاب Chotscho تألیف فن‌لکوک Von Lecoq (چاپ ۱۹۱۳ برلن) وکتاب «ایران درزمان ساسانیان» تألیف کریستنسن (سالنامهٔ موزهٔ گیمه ۱۹۳۶) صفحات ۱۹۷ - ۲۰۰ .

ظاهراً هنرخودرا تا آسیای مرکزی برده‌اند و این هنرقرنها پس‌از مذهب ایشان برجای مانده است. حتی در زمانیکه این فصل نوشته میشد خبر رسید در«لشکری بازار» کنار رودهیرمند درافغانستان در یک کاخ متعلق‌به قرن یازدهم نقاشی‌هائی کشف شده که شبیه به نقاشی زمان ساسانیان است. این کاخ متعلق به سلطان محمودغزنوی‌فاتح هندوستان است[1]. نفوذمدنیت‌ایران‌درآسیای‌مرکزی حتی چین نه تنها از روی آثار هنری مانی که قرنها پایدارمانده ثابت میشود، بلکه ازتوسعهٔ شعبهٔ ایرانی مذهب مسیحی یعنی کلیسای نسطوری که در قرن ششم میلادی در آسیای مرکزی فعالیت میکرد و اسقف نشین‌هائی درهرات و سمرقند داشت نمایان است. در قرن‌هفتم میلادی‌حتی کوشش‌بعمل‌آمد که‌چین را نسطوری کنند. کلیساهای نسطوری را « معبد های ایرانی » میخواندند و کشیش های ایرانی کرم ابریشم را ازختن برای ژوستینین‌آوردند. شطرنج از هندوستان اقتباس شد ورنگ ملی گرفت ونیز افسانه های کلیله ودمنه بپهلوی درآمد که بعدها بعربی ترجمه شد و بصورت یک کتاب کلاسیک غربی درآمد . چوگان بازی در زمان ساسانیان ورزشی عادی شد ومردان وزنان بسیار درآن شرکت داشتند.

رابطهٔ فرهنگی با مغرب زمین از اینجا معلوم میشود که‌شاپوراول پس از اسیر ساختن والرین امپراطور روم، اسرای جنگی‌رومی را برای ساختن سد بزرگ شوشتر که هنوزهم « بند قیصر » نامیده میشود بکاربرد وحال‌آنکه دریک حجاری برجسته در طاق نصرت گالریوس در سالونیک در کنار امپراطور روم سربازان محافظی دیده میشوند که سلاح و کلاه‌خود مخروطی سواران سنگین زره (کاتافراکتاری) زمان ساسانی‌را بتن دارند ودرکنار‌اسب‌های خود ایستاده اند[2].

شاید این نکته اتفاقی بوده است ولی موضوع دیگر یعنی نشان دادن صورت آدمی از روبرودر حجاریهائی که تقریباً در یک زمان یعنی در قرن سوم

---

۱ - صفحهٔ ۵ روزنامهٔ تایمز شمارهٔ مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۰ که شرح کار هیئت باستان شناسی فرانسه در افغانستان برهبری شلومبرگر‌را میدهد. ۲ - به‌صفحهٔ 150 b جلد پنجم از مجلدات تصاویر تاریخ قدیم کمبریج مراجعه شود.

لوحهٔ ۸



خسرو دوم در شکار

متعلق بزمان ساسانیان که قسمتی از آن زراندود است.

میلادی در ایران وباختر زمین مشاهده میشود مؤید رابطهٔ متقابل بین شرق وغرب بوده است[1] .

قسمت عمدهٔ حجاریهای دورهٔ ساسانی عبارت از قریب سی حجاری عظیم بر تخته سنگ هاست که پیروزیهای شاهان ساسانی را نشان میدهد و هر چند با یکدیگر تفاوت بسیار دارند ولی بعنوان یک سلسله کار جدید پیشرفت قابل ملاحظه‌ای را نمیرسانند.

فکر اصلی آنها از روی نقاشی های قدیمتر زمان اشکانی اقتباس شده واین مسئله از روی کنده کاریهای چندی که درزمان ساسانیان بر بناهای تخت جمشید افزوده شده معلوم گردیده است. دوتا ازاین کنده کاریها برادر اردشیراول وپدر ایشان‌را نشان‌میدهد ونظر همین کنده کاریها درساختمانهای اشکانی «دورااروپ» مشاهده شده است. حجاری های مربوط بزمان بسیار جدید تر یعنی‌عهدخسرو دوم که در طاق بستان موجود است کاملا نشان میدهد که از روی نقاشی اقتباس شده است. بجای حجاری های بسیار گودتری که درقرن سوم مشاهده شده وظاهراً عنصر زودگذری بوده است کنده کاریهای طاق بستان سطحی و کم عمق است. نشان دادن هیکل آدمی از روبرو که از قرن سوم ببعد دوباره عرض اندام میکند بخصوص وضع ناهنجارپاها که اززانوخم وباز نگاهداشته شده‌است نشانهٔ باز گشت بسبک مشرق زمین است که همواره درزیر پوشش نازکی از سبک یونانی موجود بوده است. روح ملی امپراطوری ساسانی‌درزمینهٔ هنری نیز مانند تمام جنبه های دیگر تقلید دانسته وفهمیده‌ای از تمدن اشکانی است. با این حال نهضت مزبور جنبهٔ مثبت و معینی نداشت بلکه واکنشی نسبت بدورهٔ یونانی و سیاستی بود که ازطرف طبقهٔ حاکمه برسردمی که شاید باین حرفها چندان اعتنائی نداشتند تحمیل شده بود. اهمیت واقعی این نهضت مدتها بعد یعنی هنگامی معلوم شد که درسال

---

۱ - مثلا برروی سکه های‌پوستوموس Postumus. و یک نقش‌برجسته درنیشابور که‌پیروزی شاپوراول را برهندیان مجسم نموده است. رجوع شود به‌جلد دوازدهم کتاب تاریخ کمبریج ص ۵۵۸ وهم‌چنین‌صفحات ۳۱۹ببعد ولوحهٔ۱۲۰ کتاب هرتسفلد موسوم به « ایران درشرق قدیم »

۷۵۰ میلادی (قرن دوم هجری) پس از روی کار آمدن سلسلهٔ خلفای عباسی پایتخت دنیای اسلام ازدمشق درشام ببغداد منتقل وبازگشت به روحیه ومذهب مشرق زمین که ایران دخالتی چنین عظیم در آن داشت آغاز شد. امپراطوری ساسانی بودکه راه را برای چنین تغییر وتحولی هموار وباز کرد.

ساسانیان در زمینهٔ معماری ایران موقعیت مرکزی مهمی دارند زیرا از شکل های یونانی اعراض کرده به طرح های ساختمانی هخامنشی بازگشتند، با این تفاوت که سبک هخامنشی ستونهای «تنه‌درختی» وتیربزرگ حمال وسقف سبک بلند تخت جمشید، جای‌خودرا به سقف‌های گرد ضربی که معلول بکاربردن آجر پخته درمعماری‌بود داد. دالان مسقف قبل ازدر وروی درمعماری‌هخامنشی که امروزهم‌درخانه های ایرانی بصورت‌دهلیز یا ایوان ستون داری دیده میشود در کاخهای ساسانی بصورت ایوان و شاه نشین جلو باز کاخهای طاق کسری وفیروزآباد درآمده و گنبدی بر پایه های‌سه گوشهٔ آجری روی آنرا پوشانده است. آشنائی کاملی که با شاه نشین جلو باز وسقف دار طاق کسری داریم سبک این ساختمان را درنظرمان بمنزلهٔ طرحهای عمدهٔ ساختمانی دورهٔ ساسانیان جلوه میدهد ولی این سبک اهمیت بیشتری دارد زیرا همین طرح پس ازآنکه دواطاق پوشیده در دوسویش اضافه شد ساده ترین نمونهٔ خانهٔ روستائی است وهنگامیکه این‌طرح اصلی دو یا چهار برابر شود و دورحیاط بازی بنا گردد، خانه های اعیانی تر وکاخهای سلطنتی میشود که درزمان اسلام بعنوان طرح اصلی مسجد، مدرسه وکاروانسرا از آن استفاده شده است[1]. نشانهٔ رو بمرگ رفتن‌سنن یونانی درآثار ایران را باید درنمای خارجی طاق کسری مشاهده کرد که تقلید ضعیفی‌اززینت‌های ساختمانهای عمومی یونان است و روحیهٔ ومفهوم این‌زینت‌ها مخلوط و درهم ریخته و سوء تعبیر شده است. در حجاریهای طاق بستان نزدیک کرمانشاه که صحنه های شکار خسرو دوم نشان داده شده آثار نفوذ رومی و بیزانس در پاره‌ای سرستونها و در تصویر نایب‌السلطنه و در گوشه های بالای‌هلال سقف

۱ - کتاب هرتسفلد بنام «تاریخ باستان شناسی ایران» صفحات ۹۷ ببعد.

نمایان است. در جلوی این حجاریها یک استخر بزرگ مصنوعی وجود دارد وجزئی از باغ بهشت‌هائی است که سلاطین ساسانی درایجادآنها درتفرجگاههای کنار کاخهای خود خیلی‌علاقه نشان میدادند. نمونهٔ دیگری ازاین«باغ بهشت» ها کاخی است که درقصر شیرین در دامنهٔ غربی کوههای زاگرس یعنی درتقاطع راه تیسفون از جلگهٔ عراق و شروع صعود بکوهها بسوی همدان (اکباتان) ساخته شده است. دراین مکان کاخ عظیم خسرو دوم درپارك بزرگی بمساحت ۳۰۰ جریب قرار دارد، بااینکه بنائی بزرگ بوده بطوری که بقایای‌آن نشان میدهد مصالح پست دربنای آن بکار رفته و باگچ پوشانده شده است. این طرز بنائی و ستون های آجری که باگچ پوشانده شده مقدمهٔ‌دورانی‌طولانی‌دربکار بردن گچ برای پوشانیدن مصالح ساختمانی پست است که درفاصلهٔ مدت کمی از اختصاصات معماریهای سراسر زمان اسلام و معاصر بابکاربردن گچ بری‌برجسته در زینت و حجاری شد. دوتادیگر ازاین‌باغ بهشت‌ها با دو کاخ خلفای‌اموی که در بیابان ساخته شده همراه بوده‌اند، یکی درقصرالخیرالغربی‌در بادیةالشام در باختر پالمیر و دیگری در «خربت مفجر» درنزدیکی اریحا[۱] درفلسطین است. درهردومورد سعی بلیغ شده است که باحفرجویها و قنات‌های زیرزمینی بروش ایران آب فراوان از منابع دوردست برای باغها بدست آورند. قنات یا کاریز عبارت از راهروی زیرزمینی‌تنگی است که ازطبقات‌آبخیز کوهها شروع ودربین راه‌برای تهویه ودسترسی بآن بوسیلهٔ چاههای منظمی باسطح‌زمین مربوط میشود تا اینکه درمظهر قنات آب برزمین جاری میشود.

کاریز یا قنات یک اختراع بسیار مدبرانهٔ ایرانی است و از دوره های بسیار قدیم در ایران معمول بود که حتی «پولی‌بیوس» مورخ یونانی‌هم از آن ذکری کرده است. این ابداع ایرانی بهترین وهوشمندانه ترین راه برای‌آبیاری و حاصلخیزکردن جلگه هائی است که دورادور آنرا کوه فرا گرفته است. این فکر در بسیاری از سرزمین‌های دیگر خاورمیانه تقلید شده و حتی درحال حاضر دراملاك پادشاه ماوراء اردن در درهٔ رود اردن ازآن استفاده میشود. درسالهای

۱- Jerrico

اخیر آتشکده‌های چندی در ایران کشف شده است. این آتشکده‌ها اصولاً عبارت از گنبدی بوده که بوسیلهٔ پایه‌های سه گوشه برروی چهار هلال در چهار طرف استوار بوده و دورا دور ناحیهٔ پشت بام آن غالباً راهروی باز یاپوشیده‌ای دارد که مستقیماً بدریچه های هلالها راه دارد. آتش مقدس معمولاً در زیر گنبد افروخته ونگاهداری میشده است.

قسمت اعظم آثار هنری کوچکتری که ساسانیان بجای گذاشته‌اند عبارت است از پارچه‌ها و یک سلسله کاسه بشقابهای عالی نقره که در وسط آنها نقوش برجسته کاری مشاهده میشود. این نقش ها معمولاً شاه را در وضعی احترام آمیز، مثلاً صحنهٔ جنگ یاشکار، نشان میدهد یانقش یک جفت حیوان برروی آنهاست و بسیاری از آنها در موزهٔ ارمیتاژ درلنینگراد ضبط شده است. یکی از مهمترین دستهٔ ظروفی که کشف شدو از نظر تاریخ گذاری اهمیت دارد، درون صندوقی در مازندران ، استان جنوب دریای خزر بدست آمد[1] و در اوائل سال ۱۹۵۰ بمناسبت مسافرت شاه ایران بآمریکا در انجمن آسیائی نیویورك بمعرض نمایش گذاشته شد. این دسته عبارت ازشش ظرف میباشد که از گنجینهٔ اصلی که لااقل ۹ پارچه بوده بدست آمد، و درعین حال دوقطعه پارچهٔ ابریشمی درآن گنجینه است که مانند ظروف نقره با صحنه هائی از شکار و حیوانات و پرندگان زینت شده‌اند. دراین ظرفها صورت دوپادشاه ساسانی (بهرام چهارم و قباد اول)نقش شده که زمان آنهارا از ۳۸۸ تا۵۳۲ میلادی میتوان دانست. تمام زینت کاریها در نقرهٔ برجسته است ولی چند سبک دیگر هم برای چسباندن تصاویر بزمینه ها بکار رفته است. این اشیاء بسیار عالی و دلپذیر ویگانه ، گروهی ازاین ظروف نقره است که یکجا باهم پیدا شده اند. جز در مورد ظرفهای فوق ، در مورد قطعات پارچه‌ای و عدهٔ بیشماری ظروف برنجی و برنزی دیگر که موجود است نمیتوان چه از لحاظ زمان و چه از لحاظ مکان به تحقیق سخن راند و بسیاری از این قطعات که پس از سقوط امپراطوری ساسانی ساخته شده مربوط باین دوره قلمداد گردیده است. ولی همین موضوع هم بخوبی، قدرت ومداومت جنبشی را که هنرمندان و صنعتگران ساسانی بوجود آورده‌اند نشان میدهد.

۱ ـ مجلهٔ Illustrated London News یازدهم فوریه ۱۹۵۰ صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷

بقلم : د. تالبوت رایس
استاد تاریخ هنرهای زیبا در دانشگاه کمبریج

فصل دوم

ایران و امپراطوری روم شرقی (بیزانس)

پرفسور داوید تالبوت رایس م. بی. ای. دکتر در ادبیات و عضو انجمن پادشاهی هنر و ادبیات که اکنون استاد هنرهای زیبا دردانشگاه ادنبورگ است تمام دورهٔ استادی خود را بمطالعه درتاریخ هنر و باستان شناسی گذرانده و هرچند شهرت وی بیشتر بسبب اطلاعات او در باب تاریخ بیزانس است، ولی همواره علاقهٔ شدیدی به هنرهای ایرانی و اسلامی داشته و در مجلهٔ آر اسلامیکا مقالات بسیار در باب هنر و آثار باستانی ایران برشتهٔ تحریر درآورده‌است. وی درتهیهٔ مقدمات وسازمان نمایشگاه معروف صنایع ایران که در سال ۱۹۳۱ درلندن، دربرلینگتن‌هاوس، دائر شد شرکت داشت و در همانجا سخنرانی هم میکرد. از این گذشته در شاپور ودر حیره (عراق) حفریاتی نیز بعمل آورده و بیشتر آثار دوره های اولیهٔ اسلامی ایران را بازدیدکرده است. دکتر تالبوت رایس درایران بدنیا آمده وهمواره از ته دل به ایران وپیشرفت‌ها و فعالیت های ایران علاقمند بوده است.

۱ - دوران ساسانی

نگاهی سرسری بتاریخ روابط ایران بااپمراطوری روم شرقی (بیزانس) در شش هفت قرن آغاز تاریخ مسیحی نشان میدهد که در زمینه های فرهنگی مبادلهٔ مهمی صورت نگرفته بلکه رابطهٔ دو امپراطوری عبارت از یک سلسله

جنگ های کم و بیش دامنه دار یا زد و خورد های مرزی بوده که در فواصل آنها دوره‌های صلحی ناپایدار وناطمئن بوجودآمده ودرطی این دوره‌های صلح هردوطرف متخاصم چنان سر گرم اختلافات داخلی یاچنان بیحال بودند که قدرت جنگیدن نداشتند، یایکی ازطرفین، معمولاً روم، آنقدر مشتاق ادامهٔصلح بود که حاضر میشد برای نگاهداری آن حد اکثر مسالمت و ضعف را نشان دهد.

رقابت دیرینه ای که بین ایران و دنیای قدیم بود ادامه یافت. زد و خوردهای خونین بین روم و اشکانیان فراموش نشد و بیشتر برای مقابلهٔ نزدیکتری با خطر ایران بود که در سال ۳۳۰ میلادی کنستانتین امپراطور روم پایتخت خود را از رم بساحل دریای بسفور انتقال داد و شهر کنستانتینوپل که بعداً معرب آن بصورت قسطنطنیه درآمد ایجاد شد ومهمترین حادثهٔ زمان حکومت این امپراطور آنطور که امیانوس مارسلینوس مورخ رومی نقل کرده جنگهای وی با ایران بوده است. این مناقشات مانند بسیاری از منازعات بعدی مربوط باوضاع ارمنستان بود که دستهٔ محافظه کارتر میخواستند روابط نزدیک خود را با ایران همسایهٔ قدیمی و مقتدر خود حفظ کنند، درحالیکه دستهٔ دوم، چون ارمنستان تازه بدین عیسوی درآمده بود، میخواستند با همکیشان خود درباختر متحد گردند واین حقیقت که امپراطوری روم‌شرقی دین مسیح را داشت و مردم کشور ایران را مشرك و بت پرست میخواند، کافی بود که بر آتش خصومت دامن زند.

در قسمت آخر قرن چهارم میلادی روابط دو نیروی بزرگ شرق وغرب نسبةً آرام تر از زمان کنستانتین بود ولی درسال ۴۲۱ میلادی مسیحیانی که در ایران تحت تعقیب و آزار قرار گرفته بودند بباختر گریختند و چون امپراطوری بیزانس از تسلیم آنها خود داری کرد جنگ آغاز شد بدون اینکه هیچیك از طرفین مزیت قابل ملاحظه‌ای بدست آورد. پس ازاین زد و خورد طولانی قریب به یکصد سال آرامش برقرار شد وعلت عمدهٔ آن اشتغال هردو طرف به مسائل بسیار مهمتر خارجی بود.

درسال ۵۲۷ میلادی ایرانیان بازوارد میدان کارزار شدندوبرشهرستانهای شرقی بیزانس حمله بردند . درسال ۵۳۲ درمنطقهٔ « دارا » بدست بلیزاریوس شکست خوردند وصلح کوتاهی بین روم وایران برقرارشد . درسال ۵٤۰ ایرانیان دوباره حمله‌ور شدند و ایندفعه تا انطاکیه پیش رفتند وشهررا تصرف و تاراج و ویران کردند . درسال ۵٤۵ پیمان صلح امضاء شد ولی چنین بنظرمیرسد که هریک از طرفین با دولت‌های کوچکتر عرض راه در منطقهٔ قفقازیه اتحاد هائی بستند وزد وخوردهای مرزی بازشروع شد . نیروهای روم درسال ۵۷۵ شکست خوردند ودرسال ۵۷٦ ایرانیان ازپای درآمدند وتا سال ۵۹۱ میلادی که دوباره پیمان صلحی بامضا رسید یک سلسله جنگهای بی نتیجه بین دو امپراطوری رخ داد .

درسال ٦۰۲ میلادی خسرودوم از قتل ناگهانی امپراطور موریس بدست فوکاس استفاده برد . نیروهای ایران بسرعت حمله‌ور شدند ، انطاکیه‌را درسال ٦۱۱ ودمشق را در ٦۱۲ فتح کردند ودرسال ٦۱٤ میلادی پیشرفت قوای ایران در داخل مصر آغاز شد وباین ترتیب حمل غله ازمصر که انبارآذوقهٔ روم شرقی بود درخطر افتاد . سپاه دوم ایرانی از راه آسیای صغیر پیش راند وبه اسکوتاری در ساحل آسیائی مقابل قسطنطنیه رسید . اهمیت این خطر در برابر دیوار های پایتخت بیزانس توأم با امکان قطع آذوقهٔ حیاتی کفهٔ ترازو را سنگین کرد ولزوم وحدت‌واتفاق را درنزد اهالی آن سرزمین‌محرز ساخت . در تاریخ نظیر این‌وضع بسیار پیش‌آمده بود ودرآینده نیز بسیار پیش خواهدآمد وهمانطور که در مورد نبرد انگلستان درسال ۱۹٤۰ مشاهده شد درقرن هفتم میلادی نیزبزودی روشن گردید که مهاجمین درتشخیص واقعی نیروی دفاعی‌خطا رفته بودند وخطر هجوم سبب شد که مردم بوضعی غیر عادی قیام کنند ورهبری که لیاقت مقابله با این وضع را داشت بصورت هراکلیوس (هرقل) پیدا شد . وی ناگهان درسال ٦۲۲ میلادی وارد میدان کارزارشدودرطی یک سلسله زدوخورد های سبک ایرانیان را عقب راند و بالاخره در سال ٦۲۷ میلادی در نزدیکی نینوا مهاجمین را از پای

درآورد. نتایج این جنگ نهائی بین ایران و روم چه برای امپراطوری بیزانس چه برای امپراطوری ساسانی بمراتب موثرتر ازاعلی حد انتظار هریک ازطرفین بود. زیرا فقط چند سالی پس از این جنگ نهائی بین هرقل و ایرانیان قدرت جدیدی درخاورمیانه عرض اندام کرد ونیروهای عرب بر هبری اسلام مبارزوتأثیر روحی آن بهمسایگان خود درشرق وغرب حمله ورشدند. بیزانس قسمت اعظم امپراطوری خودرا از دست داد وایران ساسانی که درنتیجهٔ جنگ با روم ضعیف شده بود ودرعین حال بیعلاقگی وبی‌اعتنائی بخطر اعراب نشان می‌داد وبقدرت خود بیش از اندازه اطمینان داشت بآسانی مقهور سپاهیان پرخاشجوی‌عمر گشت.

پیروزی اعراب درزمینهٔ سیاسی کامل ولی درزمینهٔ فرهنگ ومدنیت خیلی کوتاه بود زیرا فرهنگ کهن ایران چیزی نبود که درعرض یک روزنابود شود و بخصوص چون عربها خود بضاعتی در این زمینه نداشتند تا جانشین فرهنگ ایران شود بنا بر این پیروزی مزبور که فتح نظامی و سیاسی آنی برای اعراب بشمارمیرفت درطی مدتی بیش از یک قرن تبدیل به یک پیروزی قاطع فرهنگی برای ایران گردید. افکار ایرانی، فرهنگ ایرانی وهنر ایرانی همه پایدارماندند ودر زیر لوای اسلام وتحت تأثیر نیروی محرکهٔ پرزوری باردیگر رواج یافتند واثرات این تحول از اوائل قرن هشتم میلادی ببعد درسرزمین های بسیار پهناوری نمایان گردید. بااین حال نخستین سلسلهٔ اسلامی یعنی خلفای اموی‌پایتخت خودرا در شام مستقر ساختند یعنی بجای استفاده از میراث ایران بیشتر از میراث رومی بهره بردند؛ فقط هنگامی که در زمان سلطنت بنی عباس در سال ۷۵۰ میلادی پایتخت از دمشق به بغداد منتقل شد برتری فرهنگی و مدنیت ایران دوباره محرز گردید.

هنگامی که روابط ایران وبیزانس را درزمینهٔ وسیع‌تر وبا توجه بوقایع دیگری مطالعه کنیم برخورد نظامی ووقایعی که درمرزمشترك ایران وبیزانس درآسیای‌صغیر رخ داد، وخلاصه‌ای از آن گذشت، تصویری ناقص ازمبادلات بین دوامپراطوری بزرگ آنزمان را درنظرمجسم میسازد که تا حدی گمراه کننده هم

میباشد زیرا اولاً وقایع جنوب روشنائی دیگری بروضع روابط دونیروی بزرگ مزبور میافکند و ثانیاً تاریخ اقتصادی و فرهنگی داستانی در بردارد که خیلی با تاریخ نبردها وپیمان های صلح اختلاف دارد. درآن روزها هرچند ممکن بود جنگ درمنطقهٔ محدودی خیلی شدید باشد ولی بهیچ وجه وعنوان تأثیر عمومی نداشت . تجارت کما کان ادامه پیدا میکرد ودرروابط بین ایران وروم دشمنی نژادی اهمیت مؤثر نداشت، بنابراین درناحیهٔ جنوبی‌تر که بیابان عربستان سرزی مطمئن بین سرزمین های‌آن دو کشوربودروابط ایران وبیزانس خیلی دوستانه‌تر بود وزد وخورد جنگی دراین بخش استثنائی بشمارمیرفت. ایرانیها باوجوداینکه‌موافق نبودند معهذا وجود دولت‌های دست نشاندهٔ بیزانس مانند غسان را درمرز سوریه قبول داشتند و رومی ها نیز با وجود آنکه با عیسویان نسطوری در خاور بیابان عربستان ارتباط داشتند اقدامی برای دخالت درامور دولت عیسوی حیره ، نزدیک شهرفعلی کوفه در بین‌النهرین ، که تحت تسلط ایران بود بعمل نمیآوردند واگر گاهگاهی موضوع یمن عنوانی برای مجادله بود اجازه داده نمیشد جنگ جلوی داد و ستد پرسود ادویه ، عطر و کالاهای پر قیمت مشابه را بگیرد . یک بار دولت ایران نیروئی برای اشغال یمن فرستاد و از سال ۵۷۰ ببعد این سرزمین جزء ایران بود ولی رومی‌ها هم از طریق دریای سرخ هم از راه کشور عیسوی حبشه روابطی باآن محل داشتند که برای مقاصدآن زمان ایشان در آن سرزمین کاملاً کافی بود.

وانگهی در مرزهای شمالی هم هرقدر نبردی شدید وخونین بود دورهٔ صلحی در پی داشت ومذاکراتی که منجر بانعقاد پیمان صلح میشد در این مبحث که راجع به روابط دو کشوراست خالی از توجه‌نخواهد بود، زیرا بین دودولت ایلچی هائی رد وبدل میشده که مأمور مذاکرات وتهیهٔ پیمان های صلح بودند واینان تا قلب سرزمین های حریف نفوذ میکردند وبرفرض آنکه دولت‌ها دوباره وارد جنگ میشدند و روابطشان قطع می گردید مبادلات فرهنگی که در نتیجهٔ رفت وآمد سفرا آغاز میشد غالباً بسیار متمادی وبسیار مهم بود . تاریخ اعزام

برخی از این هیئت ها ضبط شده است. درسال ۳۵٦ میلادی شاهپوردوم سفرائی به قسطنطنیه فرستاد تا برای انعقاد پیمان صلح مذاکره کنند ودرسال ٤١٥ درزمان سلطنت یزدگرد اول«گاه بالا ها» اسقف تیسفون بهقسطنطنیهفرستاده شد تا بتخت نشستن بلاش را اعلام کند ودرسال ٥٧٢ باردیگر یک سفیر ایرانی بهقسطنطنیه رفت تا برای پرداخت خراج توسط بیزانس قراری بدهد و بیشک بسیاری ازرفت وآمدهای مشابه اینها بعمل آمده که در تاریخ ضبط نشدهاست. «گاه بالاها» با تحف و هدایای بسیار بدربار ایران بازگشت ودلائلی در دست است که سفرای دیگر نیز مانند او هدایائی آورده اند. بهرصورت چندی بعد در آئین نامهٔ تشریفاتی دربار بیزانس مقررات وتشریفات بسیاری برای پذیرائی سفرای جهان اسلام درج شده است. همچنین محتمل است سفرای بیزانس در آن زمان بایران مسافرت کرده باشند واهل ادب و هنرمندان نیزدرهیئتهای اعزامی همراه بودهاند. دربنباب بیمناسبت نیست داستانی راکه میرخوند نقل کرده هرچندافواهیاست ذکر کنیم. میرخوند میگوید درزمان شاپوردوم نقاشی از دربار روم بایران آمد تا تصویری از شاپور بکشد، صورت شاپور را نزد امپراطور روم برد واودستورداد برروی لوحههای طلای چندی که درمیهمانیهای کاخ بکار میبردند نقل کنند. چندی بعد شاپور خود درلباس مبدل بقسطنطنیه رفت ودرضمن یکی از میهمانیها وارد کاخ شد. یکی ازمیهمانان شباهت عجیب وی را با تصویر لوحه ها متوجه شد، سوء ظن پدید آمد و شاپور دستگیر و نزد پادشاه روم برده شد. وی نام ونشان خویش بازگفت وبدستور امپراطورزندانی شد ولی درضمن یکی ازجنگهای بعدی با ایران اززندان بگریخت[۱]. جای شک نیست کهاین داستان افسانهآمیز استولی چگونگی نقل این واقعه درباب اوضاع واحوال روابط ایران وروم درعهد ساسانیان شایان دقت است؛ در آنروزها جنگ سبب قطع کامل سایر روابط زمان صلح نمی شد وشاید هنرمندان آزادانه بین مناطق دوسرزمین رفت وآمد داشتند.

۱ ـ نقل ازکتاب A. de Longpérier موسوم به Observations sur les coupes sassanides چاپ ۱۸٦۸ پاریس ص ۳

محتملاً تاحدزیادی درنتیجهٔ این قبیل رفت وآمدها بود که بعضی ازافکار ایرانی درروم نفوذ کرد. حتی قبل اززمان بیزانس این فکر که امپراطورنه فقط پس از مرگ بلکه درزمان حیات خود نیز جنبهٔ الوهیت دارد از ایران زمین بروم سرایت کرد. و هرچند مسیحیت باین اعتقاد پایان بخشید بازهم امپراطوران بیزانس همیشه رئیس کلیسای روم نیزبودند وحتی پس ازبت‌شکنی‌ها شخصیت‌نیمه مذهبی خودرا حفظ کردند. در امور دنیوی نیز امپراطور بیزانس از چندین لحاظ بیشتر بیک‌سلطان‌شرقی شباهت‌داشت‌تابیک‌پادشاه‌غربی. فکر اصلی رومی«پرنسیپاتوس»[۱] یا رئیس قوم جای خودرا بسلطان مستبد شرقی داد که ازهمان اوان درباریان بسیاربا لباسهای فاخر اورا احاطه میکردند ودرباری مجلل ویک سلسله کاخهای عالی داشت. لباسهای سلطنتی بیزانس قبل ازقبول مسیحیت دراین کشور بوسیلهٔ دیوکلسین از روی لباسهای سلطنتی ایران اقتباس شده ومزین بجواهرات قیمتی وسنگهای گرانبها بود. افکار بیشمار دیگری چه در زمینهٔ هنری وچه در زمینهٔ عقاید درهمین موقع از ایران بروم سرایت کرد که مهمترازهمه تمایل بداشتن خزینهٔ بسیار غنی و نقاشی های تند رنگ دیواری بود که در فاصلهٔ کمی ازاختصاصات دائمی کلیهٔ تأسیسات مذهبی بیزانس شد.

در اثر مبادلات سفرا و رفت و آمد بین دربار های ایران و روم گذشته ازنفوذ افکار شرقی در باخترزمین، تجارت بین ایران و بیزانس نیز بسیار کسب اهمیت کرد. ادویه، عطر، سنگهای قیمتی، عاج و اشیاء تجملی نظیر آنها نه تنها از راه سوریه از عربستان حمل میشد بلکه درطی شاهراه اصلی آسیا که درست از وسط سرزمین ایران میگذشت و در شهر های بیزانس مانند انطاکیه در شمال و طرابوزان در جنوب پایان میبافت، این داد و ستد عملی میشد. درآنزمان که دریانوردی درمراحل اولیهٔ‌خود بود راه دریائی ازطریق بحراحمر کمتر از راه زمینی مورد توجه بود و چون راه شمال ازطریق روسیه بواسطهٔ وجود طوائف چادر نشین از اوان مسیحیت بسته شده بود عملاً تمام تجارت باختر و خاور از راههای قلب ایران میگذشت.

۱ - Principatus

تقاضای کالاهای تجملی دربیزانس بسیارعظیم بود. ادویه و عطر در تمام خانه‌های ثروتمندان برای مصرف غذا وآرایش بکار میرفت و درکلیساها عود و عنبر و سایر گیاهان معطر سوختنی طالب داشت. سنگهای قیمتی برای خزائن گرانبهای دربار وکلیسا لازم بود و عاج چه برای مصارف مذهبی چه برای مصارف عادی امپراطوری بیزانس بیش ازهرزمان دیگر در دورهٔ تاریخ مصرف داشت، ولی مهمترین وبا ارزش‌ترین کالای خاورزمین ابریشم بود. راز پرورش کرم ابریشم و استفاده از پیله از روز های اول تاریخ در دست چینی ها بود و باین مناسبت تمام احتیاجات ابریشم خام امپراطوری بیزانس میبایست از چین تأمین شود. میزان مصرف شگفت‌آوربود. طبقهٔ حاکمه عادتاً لباس‌های ابریشمی میپوشیدند و در تاریخ مضبوط است که یکی از اشراف بیزانس نه تنها لباس خود را منحصراً از ابریشم‌تهیه میکردبلکه هرگزیک لباس را دوبار نمیپوشید.

امیانوس[۱] مینویسد که در قرن چهارم میلادی حتی پائین ترین طبقات اجتماع هم لباس ابریشمی می پوشیدند و اهمیت ابریشم برای مصارف مذهبی ضرب‌المثل بود.

همانطورکه انتظار میرفت ایرانیان حداکثر استفاده را از این کالا که تقریباً در انحصارایشان بود میکردندونه‌تنها بهای ابریشم را خیلی‌بالا نگاهداشته بودند بلکه تجارت را محوراصلی مقاصد دیگر خود قرارداده بودند و درنتیجه طبعاً یک‌سلسله مشاجرات بین دو دولت برسر این موضوع درگرفت. فی‌الواقع ایران میتوانست باگرفتن جلوی تجارت ابریشم که برای بیزانس دیگر از جنبهٔ کالای تجملی خارج شده بود آنکشور را تقریباً خفه‌گیر کند وبا اینکه در سال ۵۵۲ دونفر ازکشیشان‌راز پرورش کرم ابریشم‌را برای ژوستی نین‌امپراطورروم آوردند و این کاردرسرزمین‌بیزانس‌آغازشد درصورتی‌هم که واردات ابریشم‌خام قطع میشد دخالت ایران بعنوان واسطهٔ مبادله پایان نمی یافت زیرا صادرات کالای ساخته شده از ابریشم‌لااقل تازمانی که بافندگان روم خودشان دراین کار

---

۱ - Ammianus (xxiii-6)

سررشته‌ای بهم بزنند ادامه می‌یافت وبهرحال نقشه‌ها وطرحهای نساجی ایرانی قرنها درپارچه‌های رومی مقام برجسته‌ای را احراز کرده بود.

باحتمال قوی ازطریق پارچه‌های ابریشمی و غیرابریشمی بود که عده‌ای از طرحهای تزئیناتی ایرانی در این زمان به امپراطوری‌بیزانس راه یافت. مثلاً طرح پر طاووسی مربوط به قرن ششم میلادی که در پاناگیا - انگلوك تیستا[۱] در جزیرهٔ قبرس و جا های دیگر مشاهده شده یکی از طرحهای معمولی ایرانی بوده است و گرچه اولین برخورد ما با این طرح در یکی از سرستونهای ساسانی در طاق بستان است، ولی اصولاً طرح مزبور از پارچه بافی بود نه حجاری و بی شك اولین بار بافندگان آنرا ابداع کرده بودند. در سایر حجاریهای همزمان ایرانی نیز تأثیر بسیاری از بافندگی ملاحظه میشود و سوارد عدیده‌ای از ظهور طرحها و نقشه‌های ایرانی در دنیای روم میتوان شمرد. باین ترتیب صورتهای روبرو و پشت بیبننده وهمچنین درخت مقدسی که غالباً بین آنها دیده میشود اصولاً یك طرح ساسانی است. نقشهٔ معروف ظروف یونانی که شاخ و برگ بزرگ از آنها برخاسته و بقرینه از هردو سو بالا میرود نیز از آن ایران است. پارچهٔ معروف موزاك[۲] را نیز باید ذکر کرد که هرچند عموماً آنرا کار بیزانس میدانند ولی از طرح اصل ایرانی بدقت متابعت شده است. میگویند که کنستانتین پنجم « ۷۵ - ۷٤۱ » آنرا به اسقف موزاك هدیه کرده است. لباسها اصولاً شکل رومی دارد ولی موقعیت سوارها وحیوانات و نوارهائی که در پشت زین و برگ اسب ها در اهتزاز هستند کاملاً ساسانی است. یك طرح عمدهٔ دیگر یعنی مردی که در وسط ایستاده و با حیوان درنده ازهرطرف درنبرد است هرچند از زمانهای قدیم از بین‌النهرین سرچشمه گرفته ولی در زمان ساسانیان چنان توسعه یافته بود که میتوان آنرا یکی از طرحهای ساسانی وارد در بیزانس دانست. پارچه‌ای که معروف به کفن سنت ویکتور در ناحیهٔ سانس موجود است نمونه ای است از این پارچهٔ رومی با طرحهای

۱ - Panaghia Angeloktista ۲ - Mozac

شرقی و نیز اهمیت نقش ساسانیان در الهام دادن بافندگان و تولید پارچه از اختلافی که در تعیین قطعی محل اصلی بسیاری از قطعات پارچهٔ خیلی قدیمی موجود است نمایان میشود.

مقدار زیادی از قطعات پارچه‌ها، بسته بجانبداری و تعصب مؤلفین و کارشناسان مختلف، بایران یا مراکز عدیدهٔ امپراطوری بیزانس شده است در حالی که محل اصلی آنها هنوز هم نامعین است. قطعهٔ معروف حاشیه که بین موزهٔ برلن و نورنبرگ تقسیم شده باپارچهٔ کلیسای سنت اورسولا در شهر کلنی که اکنون در برلن است دو تا از مهمترین نمونه های یک دستهٔ مفصل از این پارچه‌هاست. این دو پارچه که روزی بطور قطع مربوط بایران شناخته میشدند حالامربوط بقسمتهای‌مرکزی امپراطوری بیزانس یاسوریه قلمداد میشوند. بسیاری از قطعات پارچهٔ عتیقه که بمیراث رسیده طرحهای دیگری از حیوانات دارد که توسط محققین مختلف متعلق بایران یا روم شناخته شده است حتی اظهار نظر شده است که طرح معروف گریفون بالدار دردائره (گریفون حیوانی خیالی است که قسمت خلفی آن مانند شیر و قسمت قدامی مانند عقاب است) که بطورقطع‌طرحی ساسانی‌است ودرامپراطوری بیزانس نیزتقلید شده ودرپارچه‌ها بکاررفته است، از ایران نیست گرچه پارچهٔ ابریشمی دل انگیزی که در موزهٔ ویکتوریا وآلبرت درلندن ضبط وبی‌شک ساخت‌ایران‌است این‌طرح را دربردارد ودر حجاریهای طاق بستان نیز لباسی که برای خسرو حجاری شده دارای همین طرح میباشد.

هرچند نفوذ هنری ایران در امپراطوری روم بیشتر از هرجا در مورد پارچه واضح و مشخص است از پاره‌ای لحاظ اهمیت آن در معماری بمراتب اساسی‌تر میباشد، وحتی یکی ازمکتب‌های محققین تحت رهبری‌استرزیگوفسکی[۱] چنان در این زمینه تند میرود که میگوید تمام اختصاصات اساسی ساختمانهای

۱ - Strzygowski . برای مطالعهٔ خلاصهٔ جالبی ازاین‌موضوع به‌کتاب وی موسوم به«مبادی هنر درکلیساهای مسیحی Origin of Christian Church Art (چاپ آکسفورد ۱۹۲۳) رجوع شود.



الف موزائیک بیزانس ، سان ویتال، راونا. ملکه تئودورا و درباریانش



ب موزائیک بیزانس ؛ سن‌ویتال ، راونا . ژوستی‌نین ودرباریانش

گنبدی و سقف دار و حتی ساختمانهای صلیب شکل که عصارهٔ واقعی معماری بیزانس بشمار میرود از ایران سرچشمه گرفته و نخست در ایران توسعه یافته است. هرچند این عقیده را میتوان اغراق‌آمیز دانست ولی دلایل کافی دردست است که ایران را در معماری بیزانس صاحب تأثیری حیاتی بدانیم زیرا طاق بیضی شکل، بکاربردن قوسهای گچی برای زینت نمای عمارات، هلال سه گوش برای تبدیل عمارت چهارگوش به پایهٔ مدور گنبد و شاید توسعه دادن طرح چهارگوش عمارت بوسیلهٔ افزودن دوگوشوار وتبدیل آن‌به صلیب یونانی همه قبل از آنکه در بیزانس توسعه یابد در ایران مورد توجه قرارگرفته بود.

قسمت عمده‌ای از تکامل و توسعهٔ این طرحها از آغاز کار درارمنستان صورت گرفته وازآنجا به امپراطوری بیزانس راه یافته و بی‌شک پاره‌ای ازمعماران ژوستی نین ارمنی بوده‌اند و فعالیت عظیمی که درعهد این امپراطور برای ساختن بناهای جدید بود تاحد زیادی مرهون هوش وذکاوت واختراع اهالی‌آسیا بود.

ارمنستان بار دیگر در عصری دیر تر نفوذ قابل ملاحظه‌ای در توسعهٔ معماری یونـان پیدا کرد و از قرن نهم میلادی ببعد روابط این دو سرزمین از لحاظ ساختمان مانند روابط یونان و ایران در نقشه ها و طرحهای بافندگی و حجاری بسیار بهم نزدیک میشود.

بی‌شک رومیهای شرقی مهارت خود را در کارهای مهندسی وساختمانی ازنبوغ روم بمیراث بردند ولی یک سلسله افکار را هم ازشام و سلسلهٔ دیگررا از روم اقتباس کردند. تعیین میزان ارتباط وتعادل و نسبت‌میان دوعامل‌ایرانی و شامی (سوریه‌ای) در زندگی بیزانس یکی از موضوعات بسیار پر سر و صدا و جار و جنجال بین محققین است؛ با این حال بیقین میتوان گفت که آمیزش کار آمدی روم با قوهٔ تخیل و ابتکار و شیوه های کم اثر تر شرق بود که شاهکارهای پر افتخار معماری بیزانس امثال کلیسا (یامسجد) ایاصوفیه[۱]، کلیسای حواریون مقدس[۲] و سنت سرژیوس[۳] و سنت باکوس[٤] را که همه در قسطنطنیه

۱ - St. Sophia ۲ - The Church of the Holy Apostles ۳ - St. Sergius ٤ - St. Bacchus

تحت سرپرستی ژوستی‌نین ساخته شد و همچنین عدهٔ کثیری ازساختمانهای مسیحی شرق و غرب را بوجود آورد . بدون عناصر و عوامل ایرانی محال بود این بناها مختصاتی را پیدا کنند که درهمهٔ آنها موجود است وعنوان سبک بیزانس بهمین سبب بآنها داده شده.

در سایر هنرها نفوذ ایران هرچند کمتر واضح است ولی‌قابل تشخیص میباشد . در زمینهٔ حجاری طرح محبوب ایرانیان که صورت حیوانات بود در باخترزمین تقلید شد و پاره‌ای تخته سنگها که در موزهٔ عثمانی موجود است طرحهائی دارد که ازمشرق زمین الهام گرفته‌اند ویکی ازآنها طرح کهن ایرانی یعنی نبرد بین شیر و گاو را نشان میدهد. درقسمت فلزکاری نیز بشقاب مربوط به قرن ششم میلادی را که در کارتاژ بدست‌آمده میتوان ذکر کرد. این‌بشقاب در نمایشگاه آثار بیزانس در سال ۱۹۳۱ در پاریس (بشمارهٔ ۳۸۸) نشان داده شد و طرح تزیینی برجسته ای در وسط آن موجود است که هم از لحاظ سبک وهم از لحاظ طرز کار کاملاً ساسانی میباشد . در سایر فلزکاریهای دوره های مقدماتی بیزانس‌هم روابط نزدیک ایرانی کاملاً محسوس است و فلزکاریهای شبه جزیرهٔ بالکان حتی دارای جنبهٔ شرقی تری است . مثلاً گنجینهٔ معروف « ناکی سنت میکلوس »[۱] که در مشرق مجارستان بدست آمده جنبهٔ کاملاً واضح ساسانی دارد . کاخهای اولیهٔ بلغارستان در « آبوباپلیسکا »[۲] شبیه طرح کاخهای‌ساسانی‌است که‌درسروستان‌و فیروزآباد میباشند. حجاری‌معروف‌بلغارستان در منطقهٔ «مادابا»[۳] براستی کاملاً یک‌اثرساسانی‌است . ظاهراً روابط بین بلغارها و ساسانیان خیلی نزدیک بوده و بعید نیست پاره‌ای اصول و جزئیات طرح ها و نقشه‌های ساسانی از طریق بلغارستان بروم شرقی رسیده باشد.

این قضاوت بخصوص در بارهٔ کوزه گری و سفال سازی صدق میکند زیرا لوحه های سفالی سفید عالی برای نصب در دیوارها هم در بلغارستان هم درقسطنطنیه بدست آمده‌است وطرحهائیکه‌برروی‌آنهاست دربسیاری موارد ازآثار

۱ - Nagy Szent Miklos ۲ - Aboba Pliska ۳ - Madaba

ساسانی است، هر چندخود لوحه ها مربوط بقرن نهم یا دهم میلادی است و ازچگونگی کاشی کاری وظرف سازی درزمان ساسانیان هیچگونه اطلاعی در دست نیست.

درباب وجود عناصر ساسانی درجهان بیزانس چند مورد دیگر را میتوان ذکر کرد ، چکمه های نرم و بلندی که درموزائیک «سن ویتال» در «راونا» بر پای ژوستی‌نین است مخصوص ایران میباشد(لوحهٔ۹)وتاج «تئودورا» بطوریکه بر روی سکه ها نقش شده مبتنی براساس ساسانی است زیرا دو گوشهٔ کوچک درهرطرف صلیب بالای تاج نمایان‌است و این گوشه ها درحقیقت اقتباس سبکی از بالهائی است که همه جا درآثار ساسانی دیده میشود و با وضوح تمام تقلیدی از کلاههای ساسانی مثلاً کلاه خسرودوم میباشد. تاجهای شخصیت‌های‌سلطنتی دوره های ابتدائی بیزانس بخصوص تاجی که تئودوزیوس دوم در منولوژی بازیل دوم برسر دارد و تاج تخم مرغی شکلی که سلاطین بعدی مثلاً تئودورمیسترا (۱۴۰۱ - ۱۳۸۳) برسر دارد از نوع ساسانی است [۱] و این تاج از طریق امپراطوری خاوری طرابوزان وارد شده بود . مورد دیگر وجود رابطه بین طرحهای ایران و بیزانس بکار بردن سگک های مشابهی مانند سگک شال گردنی است که مجسمهٔ ستون تئودوزیوس درقسطنطنیه برتن دارد و نیز قلاب شال گردن امپراطور درمجسمهٔ عاج «باربری‌نی» که‌درموزهٔ لوور است عیناً شبیه‌سگک هائی است که درپاره‌ای از کنده کاریهای‌ساسانی‌بخصوص‌مجسمهٔ اردشیر در نقش رستم و مجسمهٔ شاپور اول در نقش رجب و مجسمهٔ شاه ناشناسی در دارابجرد مشاهده میشود [۲]. در زمان ژوستی نین این نوع قلاب و سگک متروک شد ولی نوع دیگر گردن بند ایرانی‌تامدتی بسیارطولانی رواج داشت و درآثار بیزانس تا تاریخ های بسیار جدیدتری دیده میشود [۳].

۱ - رجوع‌شود به‌تصویر ۵ درکتاب J. Ebersolt موسوم به Les Arts somptuaires de Byzance

۲ - رجوع شود به‌کتاب F. Sarre بنام« هنر ایران قدیم » Kunst des altenp Persien(چاپ ۱۹۲۲ برلن) کلیشه های ۷۰ و ۷۳ و نیز بکتاب فلاندن و کوست Flandin et Coste موسوم به « سفر در ایران » Voyage en Perse (چاپ ٥٤ - ۱۸٤۳پاریس) عکس‌های ۳۳ - ۱۸۲ - ۱۹۱

۳ - نقل ازکتاب J. Ebersolt مذکور دربالا (صفحهٔ ۳٤)

از آنچه گذشت چنین بر میآید که بردن طرحها و نقشه ها بطور کلی یک جانبه یعنی از شرق بغرب بوده وتقریباً بدون انقطاع در سراسر ادوار اولیهٔ بیزانس و امپراطوری ساسانی یعنی از قرن چهارم تا هفتم میلادی ادامه داشته است. با این حال هیچ یک از این دوتصور کامل نیست ، هرچند روابط بین این دو سر زمین آنطور که تاریخ جنگها میرساند تا این اندازه جسته و ناگهانی نبوده است ولی بی‌شک بدون‌انقطاع هم نبوده است ، وهرچند تااین زمان مواردی روشن نشده که نفوذ بیزانس را در امپراطوری ساسانی کاملاً برساند تاریخ حاکی از احترامی است که در ایران نسبت به صنعتگران روسی و مهارت مهندسین آنها وجود داشته است و بی شک صنعتگران بیزانس بخاورزمین راه مییافته‌اند. گفته شده است که ژوستی‌نین کارگرانی بخسرو اول قرض‌داد بطوریکه‌فردوسی‌میگوید سدبزرگ‌شوشتر درزمان شاپور کبیربوسیلهٔ یک معمار بیزانسی ساخته شده که باو مأموریت داده‌شده‌بود که تمام‌هنرواستادی روم را در آن بکار برد. محققاً چون رومیها در امور فنی ساختمان از ایرانیها جلوتر بودند باید انتظارهم داشت که نفوذ بیزانس درایران از طریق معماری بوده باشد هرچند بنا برخواسته وگفتهٔ استرزیگوفسکی[۱] رومیها از لحاظ ابتکار و نبوغ فکری و تخیل از ایرانیها عقب‌تر بودند.

۳ ـ دورهٔ اسلامی

اوضاع خصومت آمیزی که در دوران ساسانی از اختصاصات روابط ایران و بیزانس بود پس از پیروزی اسلام نیز ادامه یافت با این تفاوت که حالا دیگر فقط قسمتی از مرز امپراطوری روم شرقی که مقابل سرزمین ایران بود در معرض خطر قرارنداشت بلکه سراسر مرز از قفقازیه تامدیترانه از نظر بیزانس در معرض خطر بود و باین‌ترتیب‌هرچند تعداد زد و خوردهای نظامی کمتر وفواصل آنها بیشتر بود ولی‌وسعت دایرهٔ عملیات خیلی‌زیاد ترشد. در قرن اول اسلام زد وخوردهائی درگرفت که‌درآنها پیروزی بامسلمانها بود

۱ - Strzygowski

تاجائیکه نیروهای عرب به پای دیوارهای قسطنطنیه هم رسیدند ولی در اواسط قرن هشتم میلادی (قرن اول و دوم هجری) نیرو های امپراطوری بیزانس ابتکار عملیات را دردست گرفتند ودر۷۵٤ میلادی تاسوریه پیش راندند ودر۷۵۱ وارد ارمنستان شدند اما طرفی از اینکار بسته نشد زیرا قدرت امپراطوری اسلام بیش از ساسانیان بود و مادام که اختلافات داخلی دنیای اسلام را تقسیم نکرده بود امپراطوری بیزانس بهیچوجه بحیات خود ایمنی نداشت. درسال ۸۳۷ اوضاع خاور بجائی رسیده بود که برای تئوفیلوس امپراطور روم[۱] امکان حمله باموفقیتی میسر شد و درمعاهده‌ایکه منعقد گردید بیزانس توانست دوباره دراموررمرزهای شام تسلط و نظارتی بدست آورد. با این حال مسلمانان بآسانی آسیای صغیررا ترك نگفتند . در سال ۸٦۷ خلفا از یك دستهٔ مذهبی بنام پولسین ها[۲] در مبارزهٔ ایشان برضد قدرت قسطنطنیه جانبداری کردند و نیروهائی برای اشغال پاره‌ای قلاع رومی در جنوب آسیای صغیر اعزام داشتند . در سال ۹۳٤ بیزانس چه از لحاظ موقعیت نظامی در سراسرمرز چه ازلحاظ قدرت برای مذاکرات صلح برتری یافته بود ولی این برتری دیری نپائید زیرا ورود ترکها در صحنهٔ سیاست اسلام درحدود سال ۱۰٤۰ میلادی قدرت جدیدی به قوای اسلام افزود و مهاجمین جدید بزودی چنان خطرمهمی برای امپراطوری بیزانس شدند که در مقام مقایسه با آنها نه ساسانیان اهمیتی داشتند نه اعراب . هنوز یك قرن نگذشته بود که‌قسمت اعظم ارتفاعات آسیای صغیر بدست‌ترکهای سلجوقی افتاد.

هر چند زاد و بوم سلاجقه اصولاً از مرکز آسیا ونژادشان ترک بود ولی نخستین برخورد آنان با تمدن ثابت و شهرنشین در ایران بود و بسرعت زیاددر فرهنگ وهنرایران جذب وهضم‌شدند وبسیاری ازعناصر آنرا فراگرفتند. بنابراین نتیجهٔ استقرارسلاجقه درآسیای صغیرمحکم ساختن حلقهٔ جدیدی درروابط روم شرقی با ایران بود نه استقرار رابطه‌ای با مناطق ناشناس آسیای مرکزی. یك نمونه از این تأثیر آن است که قسمتی از کاخ عالی قسطنطنیه که در این

۱ - Theophilus ۲ - Paulician

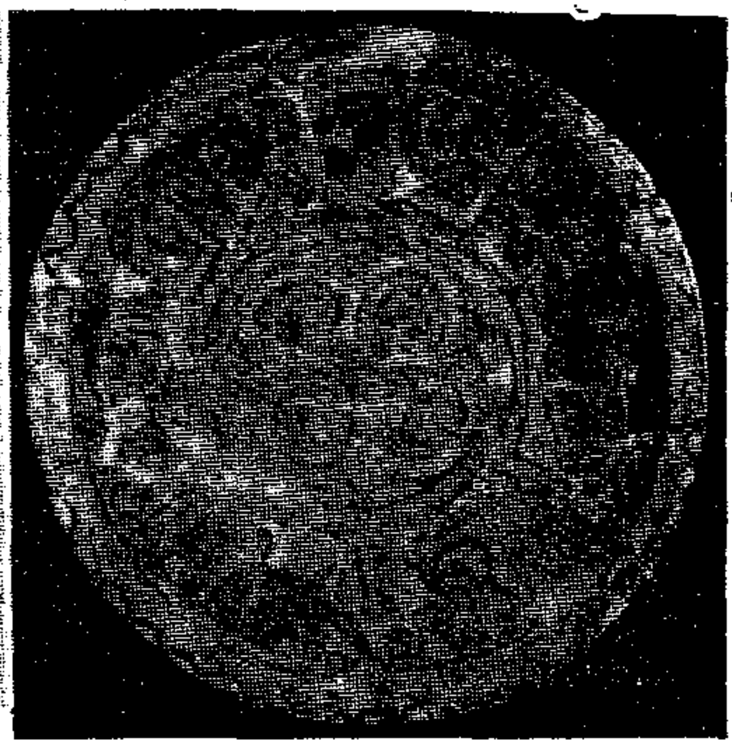
زمان و تحت نفوذ سلاجقه ساخته شده و بزبان یونانی « پرسیکوس دموس » میگویند ظاهری صد درصد ایرانی داشته است . ترکان سلجوقی رنگ و بوی تازه ای به هنر و فرهنگ ایرانی دادند ولی چیزی تازه یا بیگانه جانشین آن ننمودند وهرچند فتح آسیای صغیر بدست سلاجقه قدرت مادی بیزانس را بسیار کم کرد ولی از نظر فرهنگی به‌نسبتی که وسعت سرزمین های تحت انقیاد این دونیرودرسالهای ۱۰۴۰ و ۱۱۴۰ میلادی باهم تفاوت دارند وضع خطرناك نبود . باین جهت با آنکه سلاجقه و امپراطوران بیزانس ازلحاظ فرضی دشمن بودند روابط ایندو سرزمین درعمل عمده براساس صلح و دوستی بود . ارتباط و تبادل افکار بین فرمانفرمایان جدید و قدیم خاور آسیای صغیر فراوان بود ، مبادلهٔ سفرا ودرباریان دائماً صورت میگرفت وتاریخ نشان میدهد که عدهٔ بیشماری ازاشراف سلاجقه برای کسب دانش وتربیت به قسطنطنیه سفر میکردند و پس از خاتمهٔ تحصیل که بسرزمین سلجوقیان برمی گشتند مقامات حساسی دردستگاه دولت اشغال میکردند و در پاره ای موارد حتی سلاطین آیندهٔ سلجوقی در قسطنطنیه درس میخواندند و باین ترتیب بسیاری از عوامل مدنیت وافکار رومی جزئی لاینفک ازتمدن سلجوقی شد .

ولی نکته‌ای که ذکر آن رفت تا قرن دوازدهم میلادی واقعیت بخود نگرفت وتاآنزمان افکار وعقاید وطرحها ونقشه‌ها اصولاً ازطرف خاور به‌بیزانس میرفتند و در فاصلهٔ بین قرن هشتم و یازدهم میلادی است که آثار برجستهٔ نفوذ ایران در توسعه وپیشرفت هنر بیزانس کاملاً نمایان میشود . این توسعه ونفوذ هنری ایران دردنیای روم شرقی تنهایک جنبه نداشت بلکه دارای سه‌مرحله ودرجهٔ نفوذ کاملاً مشخص است ، اولا امپراطوری بیزانس اشیائی از ایران وارد میکرد ودربسیاری موارد عین خود این اشیاء ولی بیشترطرحها ونقشه های روی آنها در روم تقلید میشد معهذا در این تقلید ها آثاری از جذب و هضم افکار ایرانی دیده نمیشود و باید آنها را تقلید های محض دانست که باگذشت زمان اثری از آنها بجای نمانده . یکی از نمونه هائی که میتوان ذکر کرد مجسمهٔ

لوحهٔ ۱۰



الف



ب

الف ـ مجسمهٔ سواری از برنز ، اواخر دورهٔ ساسانیان ، موزهٔ ارمیتاژ فرانسه

ب ـ بشقاب باتزئینات خط کوفی چند رنگ ، بیزانس قرن ۹ یا ۱۰ م .



ج



د

ج ـ کاسه ، از ری ایران قرن ۱۱ ، سابقاً در مجموعهٔ وینییر پاریس بوده است .

د ـ کاسه ، از سالونیک ، بیزانسی قرن ۱۳ م . سابقاً در مجموعهٔ مالون پاریس بوده است

برنزی متعلق به‌آقای « ه. پیرس »[۱] است که مربوط بقرن یازدهم‌میلادی است ودرسال ۱۹۳۱ در نمایشگاه آثارهنری بیزانس در پاریس بشمارهٔ ٤٤٢ مشاهده شد . این مجسمه عبارت از دو عقاب است که در دوطرف یک سوزن مرکزی ساخته شده و ظاهراً تقلیدی از یک اسباب برنزی عادی لرستان است. برنزهای لرستان مربوط بدورهٔ بسیار قدیمی تری است و تقلیدی که در بیزانس از آن شده قطعاً از روی نمونه‌ای بوده که بر حسب اتفاق بدست هنرمندی رسیده ؛ بنا براین سبب ایجاد یک سبک جدید یاآغاز نهادن یک دسته یانوع تازهٔ اشیاء نشد . بهمین ترتیب بسیاری از طرحهای تزئینی ایران در زمانهای گوناگون تقلید شده ولی این تقلید ها جسته وگریخته بوده و طرحها جزئی از فرهنگ هنر معاصر یاآیندهٔ بیزانس نشده‌اند.

در مرحلهٔ ثانی ما با این مسئله مواجه میشویم که هرچند طرح و نقشه یاعین شیئی ازخاورزمین تقلید نشده است سبک یامفهوم اصلی و پنهانی‌هنرشرقی در بیزانس جذب و حل شده است. نفوذ مشرق زمین در این زمینه ، نه ازیک راه بلکه از چندین طریق عملی شده و باعث تغییراتی درطرز فکر ودر برخورد اساسی‌هنربیزانس بازیبائی وزیباشناسی گردیده است . این تغییر بمراتب عمیق‌تر از آن بود که از تقلید ساده یک طرح یا یک شیئی حاصل شود و در بسیاری از موارد نتایج پایداری بوجود آورد که چون جنبهٔ روحی و روانی دارد نه جنبهٔ مادی و حسی ، پی‌بردن بآنها مشکل‌تر ومعمولاً شرح دادن‌آنها درقالب الفاظ وعبارات‌هم بسیار دشوار است. با این حال نفوذ این افکار درآثارهنری بیزانس که جنبهٔ مذهبی دارد ودرفصل پیش تفاوت آنرا با امپریالیزم روم متذکرشدیم یکی ازعوامل وعناصر بسیار مهم اساس فرهنگ ومدنیت بیزانس بشمار میرود زیراکه‌علاقه برنگهای تند و روشن ، سواد وسصالح غنی وقیمتی، لباس‌های پرزرق و برق و داخلهٔ مجلل ساختمانها بهیچوجه چیزی نیست که بیزانس ازروم گرفته باشد بلکه کاملاً دراثر نفوذ ایران بوجود آمده است. معهذا نباید

۱ - H. Pierce

فراموش کرد که عناصر دیگری از افکار بیزانس که مربوط بدوره‌های بعدی است و آنها هم ازمشرق زمین سرچشمه گرفته واقعاً ایرانی نیستند بلکه باید آنها را مربوط به فرهنگ سامی دانست. ازآنجمله نفرت ازصورت سازی‌است که درطی قرون هشتم و نهم میلادی برقسمتی از افکار بیزانس مسلط شد و درطی دورهٔ بت شکنی (۸٤۳ - ۷۱۷) منتج به تحریم تجسم صورت و مجسمه سازی شده و همین امر سبب انحراف مسیر هنر بسوی عوالم باطنی گردید که بخصوص در کار های نقاشی و موزائیک دورهٔ طلائی دوم در صف اول قرار گرفت. تصویر عجیب ورعب انگیز «مسیح قادر مطلق» که بر سقف کلیسای «دفنی» نزدیک آتن جلوه گری میکند نمونه ای از این سبک است؛ اهمیت هنری آن بیشتر از نظر باطن و مفهوم معنوی آن است نه از لحاظ نمایش برونی و اصولاً این اثر کاملاً روحیهٔ عرفانی سامی را میرساند.

با اینهمه مهمترین طریق یعنی مرحلهٔ سوم نفوذ مشرق زمین مخلوطی است از دو روشی که بدان اشاره شد، هم طرحها و خود اشیاء، هم روحیه و مفهوم معنوی‌آنها بطوری دربیزانس اثر کرد وجذب شد که کارهای بیزانس چه ازنظر ظاهر چه از نظر باطن کاملاً ایرانی است ولی دراثر عاملی که میتوان آنرا درك خاص هرقوم از زیبائی دانست جنبهٔ بیزانسی‌هم پیدا کرد و درحقیقت براین نوع اشیاء در برابر اصطلاح یونانی شدن هنربیزانس، نام ایرانی شدن بیزانس میتوان نهاد. این اقتباس‌سبك ونمونه های ایران ازقرن هشتم میلادی ببعد بکرات مشاهده میشود ویک سلسله‌موارد را تقریباً در تمام رشته‌های‌هنری میتوان ذکر کرد که تحت این تأثیر قرارگرفته‌اند.

ولی مسئلهٔ پی بردن به تأثیر ایران در بیزانس در این زمان مشکل‌تر از زمان ساسانیان است زیرا همیشه تشخیص اینکه کدام یك از این تأثیر ها کاملاً ایرانی است و کدام جنبهٔ کاملاً اسلامی دارد آسان نیست، چه از قرن نهم میلادی در تحت تأثیر اسلام، افکار ایرانی و عرب چنان بهم آمیخته شدند که مشکل است مشخص کرد که فلان اثر هنری مربوط به قسمتی معین از جهان اسلام باشد یااینکه قسمتی از فرهنگ کلی و پیچیدهٔ اسلامی است.



الف



ب

الف ـ پارچهٔ ابریشمی بیزانسی متعلق به قرن ۸ ، ازموزاك موزهٔ پارچه‌ها، شهر لیون فرانسه
ب ـ پارچهٔ ابریشمی بیزانسی ، کفن سن ویکتور قرن ۸ ، گنجینهٔ کلیسای سانس

بکار بردن خط کوفی بعنوان طرحهای هنری یکی از این موارد است. این رسم الخط اولین مرتبه توسط اعراب بکار برده شد و بطوریکه از نام آن بر میآید از شهر کوفه در عراق برخاسته ولی استفاده از آن بعنوان یک طرح هنری نه تنها در کتابها بلکه در ظروف سفالی، فلزی ونساجی و در ساختمانها اساساً بوسیلهٔ هنرمندان ایرانی بود. مشکل است بتوان یک اثر هنری مربوط بقرن نهم میلادی (قرن سوم و چهارم هجری) ازهرجای ایران پیدا کرد که یک خط کوفی روی آن نباشد وشاید رویهمرفته صحیح تر باشد که استفاده ازاین رسم الخط را درآثارهنری یک ابداع ایرانی بدانیم تاعربی.

استفاده از رسم الخط کوفی بعنوان طرح تزئینی بزودی در بیزانس باب شد ودرهمهٔ موارد در پارچه بافی، سفال سازی، حجاری و ساختمان بکار رفت و معمول بودن آن بخصوص در شهر آتن در قرن دهم میلادی بحد اعلای خود رسید. هرچند دراین مکان تاقرن چهاردهم ادامه داشت ولی ازسال ۱۰۵۰ ببعد کمتر معمول بود و نمونه های بعدی خط کوفی بطور عمده درتزئین نماهای آجری ساختمانها مشاهده میشود که نمونهٔ آن کلیسای هوسیوس لوکاس[۱] درمنطقهٔ فوسیس[۲] نزدیک دلفی است که در قرن یازدهم ساخته شده است.

شاید این طرح ازطریق پارچه های ساخت ایران که سرمشق کارگاههای پارچه بافی آتن وتبس[۳] وسایر جاها بود بدنیای بیزانس راه یافت[۴]. بهمین ترتیب سبک و کارهای موزائیکی که برای تزئین سالانورمانا[۵] در کاخ پالرمو[۶] درجزیرهٔ سیسیل بکار رفته اصولا ایرانی است نه عربی. هرچند در نتیجهٔ نفوذ اعراب بود نه ایرانیها که این طرح در بیزانس اقتباس شد.

رشتهٔ هنری دیگری که نفوذ ایران درآن تأثیرفراوانی دارد کوزه گری و کاشی سازی است و در این زمینه نیز همیشه تفکیک سهم اعراب و ایرانیان

۱ - Hosios Lukas ۲ - Phocis ۳ - Thebes ۴ - رجوع شود بکتاب ا. ویگاند (ص ۲۲۲) موسوم به Die helladische Schule in der mittel-byzantinischen Seidenweberei که درسومین کنگرهٔ بیزانس در آتن (۱۹۳۰) عرضه شد. ۵ - Sala Normana ۶ - Palermo.

آسان نیست ولی یکی دو دسته از ظروف بیزانس درکمال وضوح تأثیر نفوذ ایران را میرساند نه نفوذ اعراب را. مهمترین مجموعه در این دسته عبارت از گروهی است که بنام ظروف چندرنگی معروف شده ونمونه های آن درشهر های پرسلاو[1] و «پات لینا»[2] در بلغارستان و در شهر کیف و سایر مراکز بیزانس در روسیه و خود قسطنطنیه بدست آمده و مربوط بقرن نهم، دهم و یازدهم میلادی است. بسیاری ازاین ظروف چه ازلحاظ طرح تزئینات چه ازلحاظ سبک ورنگ وحتی طرز ساختن آنها نفوذ هنر ایران را نمایان میسازند. درتاریخ های بعد مجموعه های بزرگی از ظروف نقاشی شدهٔ بیزانس وجود داشته که لعابهای قهوه‌ای، سبز، آبی، زرد وقرمز کم رنگ را برروی بدنهٔ سرخ رنگ بکار برده‌اند وکاملاً شبیه به نوع معروف ظروف سفالی ایرانی است که دردورانهای قدیم تری در ایران بکار میرفته است. ازهمه مهمتر دستهٔ ظروف Sgraffito (ظرفهائی است که نقشه های آنها کاشی کاری ودرعین حال کنده کاری است) میباشد که پاره‌ای ازآنها در دنیای روم شرقی چنان شبیه به الگوهای اصلی ایرانی خود هستند که آدمی میل میکند چنین اظهار عقیده نماید که نه تنها طرحها و شکل ظروف و طریقهٔ ساختن آنها تقلید میشده بلکه درپاره‌ای موارد خود استادان کوزه گر وکاشی ساز ایرانی هم بباخترزمین رفته‌اند[3].

درزمینهٔ فلزکاری، میناکاری وسنبت کاری روی عاج هم چه درقسطنطنیه چه در جاهای دیگر بیزانس هر چند اثر نفوذ ایران کمتر ازکاشی کاری است با این حال موارد چندی را میتوان ذکر کرد که بی‌شک نفوذ ایران را کاملا میرساند. یک دسته لوحه های عاج وجود دارد که طرحها و نقشه های استیلیزهٔ آن کاملامقتبس از فرهنگ ایرانی است، دختررقاصه‌ای که‌لوحهٔ تاج (کنستانتین -

---

۱ - Preslav ۲ - Patleina ۳ - مؤلف این فصل درکتابی بنام «ظروف لعابی بیزانس» Byzantine Glazed Pottery (چاپ آکسفورد ۱۹۳۰) رابطهٔ ظرفهای بیزانس را باایران بطور اختصار شرح داده است. امیدوار است بتواند بعداً مفصل‌تر دراین باب بحث کند.

مونوماکوس)[۱] (۵۵-۱۰۴۲) را درشهر بوداپست زینت بخشیده تصویر های تذهیب کاری دورهٔ اسلامی را در ایران بخاطر میآورد. مقداری ظروف نقره مربوط به قرن نهم یادهم میلادی که دربلغارستان بدست آمده نیزشایان ذکر است. این ظرف ها از یک طرف مربوط به نمونه های بیزانسی و از سوی دیگر شبیه الگوهای ایرانی است[۲]. دستهٔ مهمتری از این قبیل کارها عبارت از سنگ های مرمرحجاری شده است که درسراسردنیای بیزانس از آتن تاقسطنطنیه وازآسیای صغیر تا شهر ونیز مشاهده میشود. بر روی این لوحه های سنگی طرحهای شکل حیوان بسیار است که بدون هیچ تردید از اصل ایرانی گرفته شده ودراین مورد نیز مانند خط کوفی شاید از روی طرحهای نساجی گرفته شده باشد. یکی ازاین لوحه های مرمر تصویری غیرعادی ولی بسیار جالب دارد که عبارت از پرواز کیکاوس بآسمان درعرابهٔ خودش است و درديوار کلیسای سن مارک درشهر ونیز نصب شده است.

درسراسر دورهٔ بین قرن نهم تاسیزدهم میلادی نفوذها باردیگر بکلی یک جانبه وازطرف خاورزمین نبود؛ کارهای هنری مجزا ومنفردی درخاورزمین بدست آمده که میتوان بدون تردید اثر الهام بیزانس را درآنها مشاهده کرد. بطوریکه در تواریخ مضبوط است سفیران و هنرمندان بیزانس تا عراق عرب رفته‌اند و قطعاً بایران هم مسافرت کرده‌اند. درمورد اول میتوان یک لگن مسی که اکنون دراینسبروک است و زینت‌آلات میناکاری دارد ذکر کرد. برروی این ظرف نام یکی ازشاهزادگان ارتقی دیار بکرحک شده ودروسط گل داخل آن‌طرح شخص نشسته‌ایست که محققاً از روی یک سکهٔ بیزانسی تقلید شده است، ولی در مقام مقایسه با عدهٔ کارهای هنری بیزانس که نفوذ شرقی در آنها هویداست کارهای‌شرقی‌متأثر ازهنربیزانس خیلی کمیاب است ودرفواصل تاریخی زیاد مشاهده می‌شود.

۱- Constantine Monomachos

۲- رجوع شود به Orfèvrerie d'argent de style oriental trouvée en Bulgarie (نقره کاری بسبک شرقی مشکوف درمجارستان) اثر G. Migeon درمجلهٔ Syria، جزء سوم، ۱۹۲۲- ص۱٤۱

در خارج از محیط هنری است که بیزانس بیشتر عرض اندام میکند؛ مثلا سپاهیان خلفای اول سلسلهٔ عباسی از روی نمونهٔ رومی سازمان داده شده و حتی یک گروهان نفت انداز درلباس مخصوص نسوز درمیان آنها گنجانده‌اند. طبق نظر یعقوبی یکی از آسیا های معروف بغداد بوسیلهٔ یک استاد بیزانسی[۱] ساخته شده و بی‌شک ارتباط های مشابهی با ایران هم موجود بوده‌است. داد وستد بین خاور و باختر بار دیگر بمیزان معتنابهی توسعه داشته و در ادبیات بارها بآن اشاره شده است وحتی در زمانیکه تاجران لاتین بیش از خود اهالی بیزانس وارد معاملات بودند کالا های مشرق زمین بمقادیر عظیم به امپراطوری بیزانس وارد و کالا های بیزانسی صادر میشد بطوریکه در زمان خلیفهٔ منصور بآنها اشاره شده و مجدداً در سال ۸۶۰ متذکر شده‌اند که ابن طولون کاروانی از کالا های هنری را که از قسطنطنیه به سامره میرفت از دست راهزنان نجات داد. قطعاً کاروانهای مشابهی بایران هم میرفته‌اند.

۴ ـ نتیجه

از نظر تاریخ هنر، میراث ایران برای دنیای بیزانس دارای اهمیت فوق‌العاده است وحتی میتوان‌ازخود پرسید که اگر تأثیرنفوذ ایران در روزگار قدیم نبود آیا سبک معماری روم شرقی که آنطور پیشرفت و ترقی کرد هرگز صورت خارجی بخود میگرفت یا نه؟ پارچه‌های بیزانس و در دوره های بعد سفال و کاشی گری آن در طی دوره های مقطع ولی طولانی تقریباً بکلی رنگ و بوی ایرانی دارند. حجاری بیزانس نیز تحت این تأثیر درآمد و منبت کاری روی عاج وهمچنین فلزکاریهای روم شرقی گاه‌وبیگاه‌آثار نفوذ ایران را میرسانند حتی‌در نقاشی‌وموزائیک قرابت سبک بامشرق‌زمین گاهگاهی مشهوداست. تاریخ فرهنگ نیز نظیر همین ارتباط را نشان میدهد وهرچه ما بیشتر از شرائط اجتماعی زندگی دردنیای روم شرقی وایران باخبر شویم بیش از پیش میزان خطیرنفوذ

۱ - ص ۱۴۲ کتاب G. Le Strange بنام «بغداد درزمان خلفای عباسی» Baghdad during the Abbasid Caliphate (چاپ آکسفورد ۱۹۰۰) ص ۱۴۲



ب

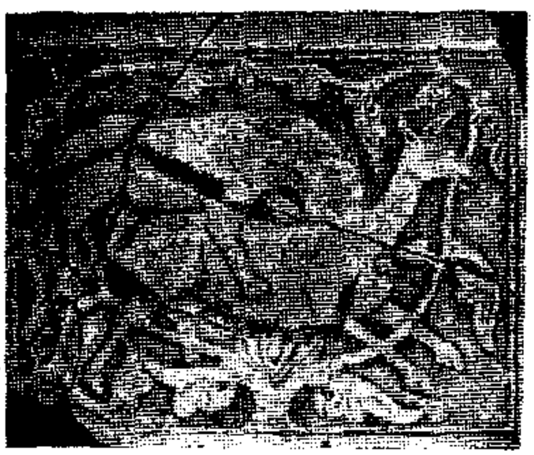


الف

الف ـ دو حیوان درحال جنگ موزه‌های « لیتل متروپولیتن » و « آتن » قرن ۱۱
ب ـ مردی در میان دو گریفن بالدار ، چیلاندری ، کوه آتوس قرن ۱۲



د



ج

ج ـ شیری در حال حمله برآهو ، موزهٔ عثمانی اسلامبول قرن ۱۱
د ـ دوشیر استیلیزه ، روبرو موزهٔ کاندیا قرن ۱۱

تخته سنگهای درپوش بانقش ونگارهای ایرانی ، ساخت بیزانس قرن یازدهم و دوازدهم

ایران را در این زمینه متوجه خواهیم شد و هرچه بیشتر تاریخ تجارت خاورمیانه بانظر دقیق‌تری مطالعه شود باین نتیجه خواهیم رسید که تمام قرائن و امارات نشان میدهد که رابطهٔ ایران و بیزانس در این زمینه نه‌تنهاعظیم بلکه کم و بیش دائمی بوده‌است. باین ترتیب سبک قدیم تاریخ نویسی که فقط بجنگها اهمیت میداد ووقایع جالب را ضبط میکرد تصویر ناقصی ازروابط دوامپراطوری بجهان عرضه میکند. زیرا جنگ اثری موقتی ومحدود در روابط فرهنگی دارد. مبادلات در زمینه های بازرگانی ، هنری و افکار، علیرغم جنگها ادامه داشته وبا مطالعهٔ عمیق‌تر این‌جنبه های دائمی‌تر زندگی در دنیای گذشته است که میتوانیم صحنهٔ کلی ودقیقی ازآن زمان مجسم سازیم.

نقل‌داستان وقایع که تاچند نسل پیش ماهیت وغایت تاریخ بشمارمیرفت فقط جزئی از کل است واگر باین نحو مطالعه شود نه تنها خواننده را روشن نمیسازد بلکه گمراه مینماید، درهیچ‌مورد این قضیه صادق‌ترازمورد روابط ایران وامپراطوری روم شرقی (بیزانس) نمی‌باشد.

بقلم : پروفسور ر. لوی
استاد زبان فارسی در کمبریج

فصل سوم

ایران واعراب

ر. لوی دکتر در ادبیات، دردانشگاه ویلز شمالی و در آکسفورد درس خوانده وپس از دوره ای خدمت در خاورمیانه مدت سه سال در آکسفورد استاد زبان فارسی بوده است. وی سفری سه ساله بامریکا رفت و پس از مراجعت بانگلستان این بار در دانشگاه کمبریج بتدریس زبان فارسی مشغول شد. دردوران جنگ دوم بین المللی وی خدمت نظام خود را در خاورمیانه گذراند ودرسال ۱۹۵۰ در کمبریج استاد زبان فارسی شد. وی چندین کتاب نوشته که از آن جمله: «ادبیات ایران»، «تذکرهٔ بغداد» ودو جلد «علم الاجتماع در اسلام» که بچاپ دوم هم رسیده، «زبان فارسی» وترجمهٔ «مرزبان نامه» بانگلیسی را میتوان نام برد. در ۱۹۳۸ وی متن عربی و فارسی معالم الغربه ودر۱۹۵۱ قابوس نامه را تصحیح و طبع کرده و در مجلهٔ جامعهٔ آسیائی (رویال ایژیاتیک سوسایتی) نیز مقالات متعدد نگاشته است.

بر آورد دقیقی از اینکه دنیای عرب تا چه حد مدیون و مرهون تمدن ایران است مستلزم تجزیه و تحلیل تمدن هر دو قوم میباشد و اینکار منجر بحاشیه رویهائی خواهد شد که شخص را باعماق بی پایان علم مردم شناسی خواهد کشاند. با این حال درهریک ازاین دوتمدن عوامل وعناصرچندی وجود

دارد که میتوان ، با تقرب نسبی بحقایق تاریخی ، منشعب از دیگری دانست و بطورکلی جنبه های سطحی‌تر هستند که‌میتوان بعنوان موارد معلوم و معین و قابل تشخیص برای این منظور ذکر کرد و اما درباب جنبه های عمیق تر وموارد غیرقابل حس که بین دوقوم مبادله شده تألیفات بسیار قابل‌ملاحظه‌ای شده است که چندان احتیاج یا لزوم برای تکرارآن دراینجا وجود ندارد.

سرعت تسلط اعراب مسلمان بر ایران غالباً مورد بحث و تفسیر قرار گرفته است ولی داستان بهمین سادگی نیست که منجزا بگوئیم اعراب برسرزمین شاهان ساسانی تاختند وآنرا ضمیمهٔ خاك خود نمودند زیرا ایران چه درآنزمان چه درهرزمان دیگری آن شخصیت وواقعیتی راکه تقریباً از اوان تاریخ مضبوط جهان داشته از دست نداده است. البته عوامل پایداری ومقاومت ایران بیشتر جنبهٔ جغرافیائی ومادی داشته ولی درضمن به عناصرقابل انعطاف وازمیان نرفتن خوی وخلق ایرانیان وتأسیسات وسنن اجتماعی آنان نیزمربوط است. باید درنظر داشت که دردوران تاریخ مضبوط ایران، اعراب بزرگترین نفوذ واثررا درایران بجای گذاشتند ولی حتی درطرز حکومتی که اعراب براین کشور تحمیل کردند ایرانیان در کمال وضوح و امتیاز جدا ماندند و در میان فاتحین تشخیص داده میشدند.

سیل هجوم اعراب در ایران مانند قبایل مراکشی (مغربی) بر اسپانیا یکباره همهٔ کشور را در برنگرفت بلکه سرعت وآسانی تسلط بر استانهای اصلی ومهم کشور را میتوان مربوط باین حقیقت دانست که ایران واعراب چندان هم با یکدیگر نا آشنا نبودند وهردوقوم درروزگارقدیم تری اصول مذهبی ومعنوی کهن ومشابهی داشته‌اند. این استدلال، هنگامیکه‌اشکالات اعراب رادرزد وخورد آنان‌باامپراطوری روم‌شرقی (بیزانس) درنظربگیریم‌واضح تر میشود. عراق یعنی بابل قدیم هرچند یکی از استانهای امپراطوری ساسانی بود دراشغال قومی بنام نبطی‌ها[۱] بود که زبان آنها زبانی سامی بشمار میرفت وبخصوص در این سرزمین

Nabataeans – ۱

بود که روابط نزدیک نسبةً پایداری بین اعراب و ایرانیان بر قرار شده بود. این زمینهٔ مشترک درمورد ارتباط اعراب با یونانیان بهیچوجه در میان نبود.

وقتی که پس از الهام اسلام، اعراب از شبه جزیرهٔ بیابانی خود بیرون ریختند، از لحاظ نظامی، جز در رشتهٔ حمله بر استحکامات که شاید در نتیجهٔ اقتباس منجنیق از یونانیان درآن خبره شده بودند، درمراحل ابتدائی پیشرفت بودند ودرصناعات صلح نیز هنوز پا ازمرحله‌ای که فقط بتوانند احتیاجات ابتدائی زندگی را تأمین کنند فرا ننهاده بودند. درحقیقت قسمت‌اعظم این بیابان نشین ها چیزی جزآنچه ازشترشان بدست میآمد لازم نداشتند زیرا شتر تنها حیوانی است که دربیابان‌های عربستان می‌تواند زنده بماند. اعراب بکشاورزی با نظرتحقیر مینگریستند و آنرا لایق شأن مردان نمی دانستند و کسانی را که به کشاورزی می پرداختند دلقک میخواندند، بهمین جهت علاقه ای به تملک زمین نداشتند وزمین را قابل توجه نمیپنداشتند؛ بطورکلی بهیچوجه با تنعمات وپیچیدگی‌ها وعلائق زندگی پایدار وشهر نشینی سروکار نداشتند.

ولی بمحض آنکه این قوم در ماوراء شبه جزیرهٔ خویش پخش شدند رهبران آنها تازه متوجه اهمیت لزوم ادارهٔ سر زمین‌های مفتوحه شدند وبناچار علاقه‌ای به فن نا آشنای حکومت پیدا کردند. در کتاب «الفخری» که راهنمای سیاست و تاریخ است و در آغاز قرن چهاردهم میلادی (قرن هفتم هجری) نوشته شده چنین آمده است که وقتی عمر خلیفهٔ اسلام درچگونگی تقسیم غنائم جنگ که چون سیل از ایران میرسید درمانده بود و نمیدانست چه کند، دست بدامان یکنفر ایرانی که دردستگاه دولت‌خود کار کرده‌بود زد. ایرانی‌مزبور پیشنهاد کرد که دفتری بنام دیوان آغازشود وهمهٔ درآمدها وهزینه‌ها در آن ثبت گردد واین اداره اختیار بازرسی همهٔ دخل وخرج را داشته باشد. ازهمین جوانهٔ کوچک بود که دستگاه عظیم دولتی خلفا برای‌مدت چندین قرن کشورهای زیرفرمان‌خود را اداره میکرد. این داستان کمی بحقیقت نزدیک است زیرا مهمترین تصرفات اعراب عبارت از مدائن (سلوکیا وتیسفون) درکنار رود دجله بود.

این شهر که پایتخت امپراطوری ساسانی و مرکز اداری آن بود در عین حال از لحاظ ثروت و وسائل زندگی با قسطنطنیه برابری میکرد. حکمرانان کوفه وبصره که ابتدا کوچ نشین های نظامی عربی بوده وبصورت شهری درآمده بودند، صاحب منصبان اداری مورد احتیاج جهت ادارهٔ سرزمین های تازه فتح شده را ازمدائن استخدام میکردند ودر عین حال از آنها برای تعلیم فن حکومت بچادر نشینان استفاده میکردند.

کشور داری ساسانیان در میان رهبران اقوام عرب معروفیت واشتهار افسانه وار وعجیبی داشت. جاحظ نویسندهٔ قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) این فکر عمومی اعراب را ضمن یکی از مقالاتش در وصف ترکان کاملاً رسانده است. وی برحسب معمول خود ضمن شرح احوالات ترکان حاشیه رفته اختصاصات ملل دیگر را شرح میدهد ومیگوید: «درمیان ملل عالم برخی را درفنون عملی وبعضی را درفصاحت وبلاغت، پاره‌ای را درایجاد وادارهٔ امپراطوریها وگروهی را در فن لشکرکشی استاد دیده‌ام.» سپس اضافه میکند که در نتیجهٔ مطالعاتش بروی معلوم شده که یونانیان درفلسفه وساختن چیزهای فنی نبوغ دارند، چینی‌ها بی آنکه به ماوراء الطبیعه علاقهٔ چندانی داشته باشند هنرمندان چیره دستی هستند، ترکان جنگاورانی دلیرند، اعراب، بیابان نشین هرگز بازرگان یاطبیب نبوده استعدادی در ریاضیات وکشاورزی ندارند ولی وقتی پای سرائیدن شعر درمیان باشد راجع به‌اسب سواری، سلاح جنگ ووسائل حرب وذکرسنن وآداب ومفاخر قدیم وخلاصه درحماسه سرائی، درفصاحت وبلاغت سرآمد اقران هستند. هرچند جاحظ با توجه باینکه حرفهایش کلیات است گفتهٔ خودرا باذکر این جمله مشروط میسازد که «البته هرترکی جنگاورو هرعربی شاعر نیست» ولی درپایان کار بدون هیچ شرط وقیدی شاهان ساسانی را درفن سیاست واداره وحکومت، بی نظیر میداند ونشان افتخار را بآنها می‌بخشد.

جاحظ درذکر این بیان فی‌الواقع نظریات خلفای عرب را منعکس میساخت. هشام بن عبدالملک خلیفهٔ اموی که در قرن دوم هجری مرد، دستورداد درزمان

حیات خودش تاریخی فارسی از دوران ساسانی بعربی ترجمه کردند و آن را با صورت شاهان ساسانی و رنگهای کمیاب زینت دادند. در این کتاب فصولی راجع بروشهای سیاسی ساسانیان، علوم آنزمان ایران و آثار معماری آن دوران وجود داشت. شاید هشام روش حکومت ایران را فقط مطالعه میکرد ولی بدون هیچ شکی خلفای عباسی کاملاً روش ایرانیان را تقلید میکردند. علت این تأخیر در قبول کامل طرز حکومت در ایران توسط اعراب آن بود که میبایستی مدتی بگذرد تا آنها با اصول نا آشنا وشاید غیرقابل قبول حکومت در ایران کاملاً خوبگیرند. یکی ازاصولی که برای اعراب تازگی داشت مسئلهٔ سلطنت مطلقهٔ موروثی و دیگری موضوع تمرکز شدید سازمان اداری، حتی در امور نظری بود . اعراب حتی درشهرهای بزرگی مانند مکه ومدینه دورقبایل مستقل وخیلی حسودی که هر یک از آنها رئیسی برای خود انتخاب میکرد گرد میآمدند. این قبایل بواحد های کوچکتر تقسیم میشدند ولی در هیچ یک از آنها شاید باستثنای قبیله های خیلی کوچک، موضوع رهبری وریاست، هرچند بنابرعرف وعادت دردست چند خانواده معین میماند ، موروثی نبود . اساساً در آغاز اسلام رسماً اعلام شد که حق حاکمیت چیزی نیست که بشر بتواند بارث ببرد.

اما وقتی که نوبت به خلیفه عمر رسید و او درصدد سازمان دادن بدولت اسلام برآمد اختیارات مطلق فرمانفرمائی را دردست خود گرفت. بااینهمه اصل انتخاب خلیفه را هرچنددرانحصار قبیلهٔ قریش یعنی خانوادهٔ پیغمبر بود نگاه داشت. اعراب فاتح در داخل دولت اسلام موقعیت ممتازی نظیر موقعیت خانواده‌های اشرافی ایران درعهد ساسانیان بدستآوردند. عمر وسه نفر جانشینان بعدی او بنا برهمین اصل انتخاب، بخلافت برگزیده شدند ولی معاویه نخستین خلیفهٔ سلسلهٔ بنی امیه توانست اصل توارث را درخلافت بر قرار سازد باین معنی که حق خلافت از پدر به پسر و گاهی به برادر ویا پسرعمومیرسید.

از مسئلهٔ ریاست وحاکمیت که بگذریم سازمان اداری عمر شباهت تامی به سازمان ساسانیان دارد. وی درهریک از سرزمین های جدید حاکمی از طرف

خود گماشت و اختیارات محدودی بآنها داد ولی اختیارات نهائی را دردست خود نگاهداشت ؛ زمین داران بزرگ که دراواخر سلطنت‌ساسانیان فقط تاحد پرداخت مالیات تسلیم شده بودند کنار زده شدند ولی دهقانان یعنی کشاورزان عمده که درسازمان ساسانیان بصورت مأمورین جزء درگرد آوری مالیات از ایشان استفاده میشد دراداره اعراب باقی ماندند وبصورت ممیزین وتحصیلداران مالیاتی دولت جدید در آمدند(واز این لحاظ شباهتی بسرشناسان‌عرب‌در قسمت‌های مختلف عراق در زمان اشغال سرزمین های‌عثمانی‌توسط انگلیسها درسال ۱۹۱٤ داشتند). چون اینان از اوضاع عواید منطقهٔ خود کاملاً با خبر بودند مأموریت‌هائی دراین زمینه بایشان داده می‌شد، دهقان‌ها بودند که دفاترمالیاتی را نگاهداری میکردند و از روی تجربه ای که داشتند میتوانستند بدهی مودیان را تشخیص دهند. درمدت یک قرن ونیم پس از تسلط اعراب هیچ دفتر ودستکی‌جز صورت های فارسی قدیم ساسانی ملاك عمل نبود ودرخراسان که بیش از سایرقسمتهای ایران دور بود ، دفاتر رسمی مدت پنجاه سال دیگر یعنی درحقیقت تا زمانیکه ابومسلم قیام کرد وتا آن حددرروی کارآمدن‌نخستین‌خلیفهٔ عباسی مؤثرشد بزبان فارسی نگاهداشته میشدند.

مهمترین‌نشانه‌ای که از این‌زمان و از تأثیر تشکیلات ایران در سازمان اداری اعراب مانده ابقاء لغات مربوط بمالیات و امور مالی در اصطلاحات راجع به «دیوان درآمد» است حتی خود کلمهٔ دیوان راهم میگویند فارسی است. قرنها ایرانیان بخبرگی ومهارت درامور مالی زبانزدجهان بودند وحتی‌اصطلاحات بانکداری چندی که یک مورد عادی‌آن کلمهٔ چک‌است‌اززبان فارسی بزبان‌های غربی راه یافت.

بارها اتفاق می افتاد که خلفای بنی امیه (که خیلی بعرب بودن خود می‌نازیدند) برای استخدام این عمال (خارجی) مورد استیضاح واقع میشدند. این عمال از سه لحاظ یعنی از نظر ملیت ، مقام و لیاقت درگرد آوری مالیات مورد تنفربودند زیرا معروف بود که‌درحساب‌بقدری دقیق هستند که‌حتی‌سبوس برنج ها را هم بحساب میآورند وتا شاهی آخر را وصول میکنند . یکبار اهالی

بصره بر یک حاکم اموی شهرشوریدند واوناچارشد به عجله شهررا ترک گوید ؛ وی در دربار خلیفه بمنظور ابقاء دهقانان ایرانی در سمت‌های خود ازآنها دفاع کرده و گفت هر وقت عرب‌ها بجای ایرانیان گمارده شوند ارقام در آمد نکث پیدا میکند، زیرا ایرانیها درتشخیص این که چه کالائی عادلانه مشمول مالیات میشود خبره ترواز اعراب قابل اطمینان ترند و کمتر بزور وتهدید وفشارازمردم مالیات وصول میکنند.

روش مالیاتی ایران بطوریکه در زمان خسرو اول انوشیروان دادگر بوجود آمد خیلی ساده و عبارت از این بود که از تمام محصولات کشاورزی مقدار معینی مالیات نقدی یاجنسی گرفته میشد وتمام مردان بالغ کشوریک مالیات سرشمار میدادند که خانواده های معین نجبا ، زمین داران بزرگ ، سپهبدان ، دبیران وسایر نوکران شاه معاف از آن بودند. عمر قسمت اعظم این ترتیب را ادامه داد با این تفاوت که درزمان وی طبقات ممتازه عبارت ازاعراب بودند.

مالیات نقدی با پول نقره « درهم » که همان سکهٔ زمان ساسانی است ویک‌طرف‌آن صورت‌شاه وروی دیگر تصویر آتشکده‌ای بادومغ زردشتی دیده‌میشد پرداخت میگردید. با وجود اینکه صورت سازی در اسلام حرام بود مهاجمین عرب این سکه ها را پذیرفتند وکارگران ایرانی را برای ضرب آن گماشتند تا هرچه میتوانند بسازند. چون سکه های کهنه نایاب ترشد حکمرانان بنی‌امیه وبنی‌عباس دراستانهای خاوری ایران سکه‌هائی نظیر سابق زدند وفقط جملاتی بزبان پهلوی یا عربی بآن افزودند. همین نوع سکه یعنی‌آتشکدهٔ ایرانی بادومغ در سوی دیگرآن بتدریج بهمهٔ دنیای اسلام سرایت کرد وپس ازآنکه رفته‌رفته تغییرشکل داد بصورت سه خط نا مساوی موازی درسکه‌های شمال افریقا وحتی اسپانیا نمایان شد. درضمن، درهم‌های دوره‌های اولیهٔ اسلام‌هم کاملاً هم وزن دراهم ساسانی بود؛ این سکه‌های نقره تا اواسط قرن چهارم هجری یعنی قرن‌دهم میلادی پول رایج و رسمی تمام استانهای خاوری وتقریباً تا همین موقع پول رایج عراق عرب بود.

نوع دیگرمالیات را «خراج» میگفتند و فقط ازجوو گندم پس‌از درو وخرمن وانبار کردن گرفته میشد. درروزگاران کهن روز پرداخت این خراج مصادف با عید نوروز آنزمان بوده که روز اول تابستان ومعادل ۲۱ ژوئن ماه فرنگی یعنی اول تیرماه میشد ، درزمان هخامنشیان این روز نورا به‌روزاول بهار یعنی۲۱مارس (اول فروردین) تغییر دادند ولی درسراسر امپراطوری هردونوروز جشن گرفته میشد ، نوروز فروردین درخود ایران ونوروزاصلی در مصرو پاره‌ای از استانهای غربی دیگر جشن وتعطیل بود ودرضمن روز پرداخت خراج هم بشمارمیرفت. مورخین درموارد عدیده ذکر کرده‌اند که عادات زمان ساسانیان یعنی مبادلهٔ عیدی و هدایا درزمان نوروز ، همچنین اسب سواری وتفریحات دیگر دردوران اسلام در کوچه های مصروعراق ادامه‌داشت. درروزهای این‌جشنهای کارناوالی وپرهیاهوهر کس که لباس خوبی برتن داشت از ترس اینکه مبادا اورا سبک کنند، جرأت نمیکرد بخیابانها بیاید. درعصر حاضر هنوزهم قبطی‌های مصر جشن ایرانی نوروز را بنام «نیروز» میگیرند ولی سال نوی این قوم دراثر تفاوت تقویمها اکنون بدهم یا یازدهم سپتامبر(شهریور ماه) رسیده است.

در زمان بنی امیه اشراف ونجبای عرب در سازمان اجتماعی خلفا جای ایرانیان را گرفتند ولی وقتی بنی‌عباس‌جانشین آنها شدنداوضاع کاملاً عوض شد. عباسیان پایتخت اسلام را ازدمشق ببغداد منتقل کردند واعلام داشتند که خلیفهٔ اسلام که تاآنزمان فقط رئیس وامیرعرب بود واین‌خود مزیت‌اختصاصی آن قوم شده‌بود ازاین پس‌امیرتمام مؤمنین است که شامل ملت‌های غیرعرب نیزمیباشد وتمام مسلمانان جهان از همهٔ مزایا و امتیازاتی که تاکنون خاص عربها بوده برخوردار خواهند شد . این وضع جدید در عمل دارای مزایای خاصی برای ایرانیان‌بود زیرا خود خلفای عباسی خون ایرانی در رگهای خود داشتند.ضمن تعریف وتعیین‌حدود ایران مرزهای این کشورخیلی سخاوتمندانه تعیین و شامل طوایف‌ترک‌زبان ماوراءالنهر وطوائف‌عربی که درزمان‌اسلام‌و پس‌ازآن‌درخراسان

توطن گزیده بودند شد. دراین مورد خلفای عرب ازنظریهٔ مقنن معروف قرن یازدهم یعنی «ماوردی» پیروی کردند که اظهار داشت بین اعراب همخونی ملاك بهم بستگی است درصورتیکه بین ملتهای غیرعرب همسایگی جغرافیائی ومنافع نژادی عامل یگانگی بشمار میرود.

خلفای عباسی چون ازاصل ایرانی بودند امپراطوری خودرا طبعاً دنبالهٔ سلطنت ساسانیان و مقام خود را درست مانند مقام سلاطین ساسانی می دانستند. تفاوت عمده دراین بود که اکنون بجای مذهب زردشت ، اسلام مذهب رسمی شده بود ولی درست مانند سلاطین ساسانی که رئیس عالیمقام مذهب زردشت بودند، خلفای عباسی هم خودرا رئیس مذهب اسلام میدانستند. درست برعکس خلفای بنی امیه که تذکره نویسان دورهٔ عباسی آنان را لامذهب ، دنیا پرست ونابکار میدانستند خلفای بغداد را «حجة الاسلام» و« امیرالمؤمنین » وپشتیبان غیرتمند ومتعصب سنت قلمداد میکردند . هیچیك از خلفای عباسی نمیگذاشتند این حقیقت را مردم فراموش کنند که آنان ازخانوادهٔ پیغمبرند وعبای پیشوائی آنحضرت بردوش آنان میباشد. قوانین اسلامی طبق احتیاجات دولتی درقالب نو ریخته شد ورابطهٔ مذهب وحاکمیت دنیوی بر همان اساس که درایران ساسانی بود وفردوسی درسراسرشاهنامه دائم ازآن تمجید میکند، استوارشد.

یکی ازموارد این ارتباط نزدیك بین اموردنیوی واخروی که هنوزهم باقی مانده فکر ایجاد مقام قاضی وحاکم شرع میباشد. شاغل این مقام در آغاز کار مردی بود از علماء قرآن و حدیث ولی شغل دولتی او عبارت از ریاست محکمه‌ای بود که حتی دراموروحقوق مدنی قضاوت میکرد. پیدا کردن همطراز این مقام درسلسله مراتب دین زردشتی کاربسیارآسانی است زیرا درآنجا هم مغ بزرگ بود که دادگستری میکرد.

برخی از پادشاهان ساسانی برروی سکه‌های خویش لقب « بغ » یا«بغی» یعنی «خدائی‌شکل» ضرب کرده بودند ، واین خدائی گری را پاره‌ای ازعباسیان هم ادعا کرده ودر بعضی موارد خود را هم بآن‌رسانده بودند. خلفای عباسی کوشیدند

بودند ، همانطور که گیبون مورخ معروف میگوید « از راه احترام پرستش آمیز و رعب انگیزی که فاصله و اسرار میان مردم وقدرت خیالی بوجود میآورد » برای خود محیط رعب آمیخته باحترامی بوجود آورند . اینان مانند ساسانیان بوسیلهٔ دور نگاهداشتن خود از چشم مردم عادی باین کار موفق شدند ، مانند ساسانیان از پردههای سنگین و سایر متفرعات این کار یعنی حاجب (پرده دار) ، دربان ومستحفظین شخصی استفاده کردند تاجلوی برخورد رؤسا بارعایای خودرا که قبایل عرب حق مادر زاد خود میدانستند سد کنند . وحشتناکترین حواشی و مخلفات این دستگاه حاکمیت ، محافظین شخصی سلطان بودند که همیشه یک یا چند صد نفررا شامل میشدند و کارآنان اجرای فوری وبیچون وچرای فرامین سلطان بود حتی اگراین فرمانها خشن باشد . هر کس کتاب هزار و یک شب را خوانده باشد نمیتواند قیافهٔ وحشت انگیز« مسرور» غلام هارونالرشیدرا که هرگز خلیفه بدون او در ملاء عام ظاهر نمیشد فراموش کند ، این شخص آنطور که تصور میشود غلام حبشی وسیاه پوست نبود بلکه از ترکمن ها واز اهالی فرغانه بود .

مقام جلاد نیزنشانهٔ قدرت مطلقهای بود که شاهنشاهان ایران نسبت بجان ومال رعایای خود داشتند وعباسیان بنوبهٔ خویش این حق فرضی را بخود منتقل کردند واین ادعا بهر صورت در ملاء عام وحول وحوش دربار کاملاً مورد قبول وشناسائی بود هر چند از مکالمه ای که طبری مورخ مشهور نقل میکند کاملاً معلوم میشود که نظریات خصوصی برخی ازمردم وحتی درباریان مغایر این ادعا بود . طبری میگوید خلیفه منصوریکی از غلامان آزاد شدهٔ خویش را که مخصوصاً برای چنین کارهائی نگاهداشته بود فرستاد تا مردی بنام فضیل را که بدون مدرکی متهم بهتک احترام امیرزاده جعفرشده بود بکشد . جعفرچون خبر این قتل را شنید وخود بیخبراز دستور پدربودبدوستی گفت: «امیرالمؤمنین دربرابرقتل بیگناهی چهخواهد گفت؟» رفیقش جوابداد: «خلیفه امیرالمؤمنین است، آنچه بخواهد میکند و خودش میداند چه باید بکند . » جعفر در جواب گفت :

« ای بدبخت گوساله (درعربی لحن جواب شدیدتر است)من با تومحرمانه وخصوصی صحبت میکنم و تو یک جواب رسمی و کلی بمن میدهی ؟ » در مورد منصور باید گفت که وی بحقوق و امتیازات خویش کاملاً آگاه و بآنها علاقمند بود . از وی نقل شده است که ضمن اندرز بمهدی فرزند وجانشین خود چنین گوید : «بی حق خون کسی را مریز که درپیشگاه الهی معصیت است ولی ازحق سلطنت وحاکمیت خود دفاع کن وهر کس راکه بآن بی‌اعتنائی کند یا جرأت سرپیچی از آن نماید از میان بردار.»

از قول منصور خلیفهٔ عباسی نقل میکنند که گفته است برای ادارهٔ امور دنیوی وخلافت فقط بچهارنفر صاحب منصب لایق ودرستکار احتیاج است . نخست قاضی صحیح العملی که هیچ کس نتواند انگشت ملامت بسوی او دراز کند. دوم داروغه ای که از حق مظلومان دربرابر اقویا دفاع کند . سوم تحصیلدار مالیاتی که بی جور وستم حقوق دیوانی را بستاند و چهارم جاسوسی که گزارش بینظر وبیطرفانه ای راجع به سه نفر اولی بدهد. صرفنظر ازصفاتی که برای این مقامات ذکرشده شغل آنها مطابق با سمت قسمتی ازصاحبمنصبان شاهنشاهان ایران است. درسه مورد اول یعنی دادگستری ، مالیه وداروغه گری ذکری رفت ودرمورد چهارم یعنی دستگاه اطلاعات ، سازمان چاپارهای پستی ایران وبیزانس تحت عنوان « برید » درخلافت عباسیان تقلید شده بود. این سازمان پیکهای سریع السیری داشت که خبر وقایع شهرستانها را بمرکز میرساند ودستورهای مرکز یا گاهی مأمورعالیرتبه‌ای را به ولایات میبرد.لغاتی که ایرانیان درمورد سازمان چاپاری وپستی خود بکارمیبردند عیناً درسازمان«برید»خلفا بکارمیرفت وبااصلاحاتی داخل فرهنگ لغات عرب شد مانند چاپار ، پیک پیاده ، راهنما ، اسب چاپار و بارنامه.

در آغاز حکومت عباسیان یکدورهٔ کامل راهنمای رسمی جاده‌ها بزبان عربی نیزتدوین شد واین راهنما ها از این نظر شایان توجه است که اطلاعاتی راجع به جغرافیا واقتصادیات سرزمین های اطراف این شوارع و کوچ نشینهائیکه راهها از میان آنها میگذشت دربردارند.

یکی دیگر ازمقامات رسمی دولتی که در حقیقت در ادارهٔ امور دست راست خلیفه بود ولی دربالا ذکرنشده مقام وزیر است. در اینکه آیا فعالیت‌های این وزیر و مقام وی معادل با فعالیت های شخصی که در نوشته‌های دورهٔ اسلامی ایران راجع باودردورهٔ ساسانیان مطالبی دیده میشود ونام وزیرداشت یکی بوده یا نه جای بحث است. درادبیات این دوره پیوسته گفتگوازبزرگمهر (بوذرجمهر) بزرگ وزیر انوشیروان دادگر است وچنان ازاو تعریف وتمجید شده که بیشتر وی را باید تجسمی خیالی از فضائل و مناقب مورد قبول و درخواست مردم دانست نه یک شخصیت وفرد واقعی. اعم از اینکه شخصیت بزرگمهرساختگی وخیالی یا حقیقی باشد مسلم است محیط الوهیتی که شاهنشاهان ایرانی دورادور خویش ایجاد کرده بودند مستلزم واسطه ورابطه‌ای بین ایشان‌ودنیای‌خارج بود. درروزگاران قدیم نام این واسطه ورابطه «وزورکفرامادهار» یا فرماندار بزرگ بوده که فرمان شاه را ابلاغ میکرده وصاحب منصبی همه جانبه بوده که هریک ازادارات دولت چه نظامی چه غیر نظامی‌را میتوانسته است اداره کند. دراواخر دورهٔ ساسانیان این مقام تبدیل به‌دبیر کل دولت وباصطلاح آنزمان«دبیر پات» شد.

همین دبیر یا کاتب بود که در زمان بنی امیه هم (مانند شانسلیه یا صدراعظم دربارهای قرون وسطای اروپا) سیاست دولت را دراسور مدنی اجرا میکرد. عباسیان بجای کاتب لغت وزیررا که بیشک ازریشهٔ زبان ایرانی است بکار بردند. این لغت در یک جای قرآن در مقامی که حضرت موسی ازهارون میخواهد که وزیراوشود، بمعنای‌معاون آمده است ودرواقع همان اصطلاح «معاون دولت» است که پولونیوس بکار برده.

بهمین نهج هارون درزمان ولیعهدی یعنی پیش ازآنکه خلیفه و(الرشید) بشود،یحیی بن خالد برمکی را بعنوان کاتب (منشی) و وزیر خود برگزید. چنین بنظرمیرسید که یحیی دراین سمت خویش فقط عهده دار اورمدنی‌بوده است، هرچند خود اویکی از جنگجویان عمده ای بود که روی کارآمدن عباسیان وتخت سلطنت آنها مرهون مساعی وی میباشد.

اصل سلسلهٔ وزراء برمکی که مؤسس آن یحیی بود ازبلخ است و این طائفه پدر درپدر ازرهبانان بزرگ معبد بودائی نوبهار بودند[۱]. ولی هرچند این طائفه زردشتی نبودند علاقه وسنن و آداب ایشان ایرانی است و این مسئله از روی توجهی که نسبت بایران و ایرانیان ونگاهداری اعیاد ملی خود داشتند کاملاً واضح میشود.

ابداع یا توسعه و تکمیل « دیوان » های متعدد که در حقیقت میتوان آنها را وزارتخانه‌های مهم دولتی دانست منسوب ببرامکه است و این دیوانها تا یکصد وپنجاه سال پس از سقوط برمکیها هنوزهستهٔ مرکزی دولت عباسی بشمارمیرفت. درحقیقت سازمانیکه برمکی‌ها داده بودند هنگامی شروع بانحطاط نمود که قدرت خلفا نیز بافول میرفت و«امیرالمؤمنین» یا خلیفهٔ وقت آلت دست یک قوم دیگر ایرانی یعنی آل بویه شده بود. آل بویه از سرزمین های ساحل دریای خزرآمده بودند و کارشان در آغاز راهزنی بود وسلسلهٔ خود را مستقیماً ازطریق سلسله شاهان قدیم ایران منسوب به حضرت‌آدم میدانستند.

باین ترتیب ملاحظه میشود که در این زمان دستگاه خلافت اسلامی به اوج عظمت خود رسید، ولی مدتها قبل از اینکه باین حد اعتلاء برسد عنصر مخرب تازه‌ای مشغول کارشده بود ونگهبانان ترکمان که از خلفا پی‌درپی پول میگرفتند (بکار بردن کلمهٔ استخدام در این مورد براستی بیجاست) تا آنان را حمایت کنند، قدرت‌را رفته‌رفته بدست گرفته بودند. این ترکمان ها درآغاز کار بردگانی بودند که خلیفه « معتصم » اولین بار آنها را خریده وبعنوان محافظین شخصی خود بکار برده بود. زیاد طولی نکشید که جانشینان معتصم چاره ای جزتسلیم به تهدید و تخویف این محافظین نداشتند زیرا هم نژادان آنها پیوسته دردستگاه دولت قویتر میشدند وتازه‌نفس‌ها هم استخدام وقسمت مهمی ازقشون دائمی دولت شده بودند.

---

۱ - هیچ‌بعید نیست که بکاربردن‌تسبیح که اصولا درمذهب بودامعمول‌بودازطریق معبد بلخ واز راه ایران وارد زندگی اعراب شده وازآنجا هم باروپا راه یافته باشد.

این طوائف خشن که از زاد وبوم خود در آسیای مرکزی از راه ایران ببغداد میرفتند، مدتی درخاك ایران گذرانده وبقدر کافی ازسنن سپاهیگری وتمدن ایرانی برخوردارشدند وضمناً فنون نظامی واصطلاحات ارتشی‌ایران را فرا گرفته بودند. دراین‌زمان نیم‌تنهٔ کوتاه ایرانی(قبا) می‌پوشیدند وازجمله سلاحهای جنگی ایشان گرز ایرانی بود. تیرهای خودرا درترکش ایرانی میگذاشتند (ازهمین کلمه ترکش فارسی‌است که شاید اصطلاح فرانسوی معادل‌آن Carquois کارکوا اقتباس‌شده) . بافسران وافراد سپاه «جامکیة» یعنی جیره لباس داده میشد ومأمور ادارهٔ اینکار دیوان‌الشاکریه (معرب چاکر یعنی غلام) بود که در شهر بغداد تأسیس وعهده دار امور عساکر برده (چاکران) درگاه بود.

نگاهداری سپاهیان مرکب از برده‌های زرخرید در میان شاهزادگان وامرائی که مانند فاطمی‌ها ودیگران از سلسلهٔ عباسیان جدا شدند مدتها ادامه داشت واز میان این برده ها گاه بیگاه اشخاص برجسته‌ای برخاستند که بزودی صاحب‌اختیار دستگاه‌سلطنتی‌شدند که برای نوکری‌آن استخدام‌شده‌بودند. یکی‌از نمونه‌های برجستهٔ این اشخاص که مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد احمدبن طولون بود که ازطرف بنی‌عباس بحکومت مصر گماشته شده بود ولی‌فرمانفرمای مطلق مصر وشام شد وسلسله‌ای بنام خود ایجاد کرد.

و اما کامل ترین ومفصل‌ترین نمونهٔ دولت برده‌های زرخرید، سلسلهٔ سلاطین مملوك مصر وسوریه بودند. طبقهٔ حاکمهٔ این دولتها که خود ازمیان بردگان برخاسته بودند، گروه بیشماری از بردگان دیگررا بصورت سپاهی‌قوی درآورده ودردستگاه اداری نیزانضباط محکمی ایجاد کرده بودند وبا این‌دوعامل مهم برمردم زیرفرمان خویش حکومت میکردند. درحکومت‌آنان عناصر کاملاً ایرانی مانند سازمان پستی « برید » مشاهده میشد و بسیاری از صاحب منصبان عالیرتبهٔ دولت بالقاب ایرانی‌خود میبالیدند. ممالیك درداخل کاخهای پایتخت خود از سنن و آداب ایرانی که از طریق فاطمیون وبنی عباس بآنها رسیده بود تقلید میکردند و جاه و جلال و تجمل بسیار و آداب و تشریفات مفصلی درست

کرده بودند. در احترام بمقام سلطنت چنان اصرار میورزیدند که وقتی سلطان ظاهر میشد همهٔ حضار میبایست چنان تعظیم کنند که تاآنموقع فقط درهنگام دعا و پرستش دیده شده بود.

دربارسلطنتی به ادارات مفصلی تقسیم شده بود و رؤسای این ادارات القاب وعناوین ایرانی داشتند که ظاهراً خلفای فاطمی ازروی اصطلاحات قدیم درباراایران اقتباس کرده بودند. بسیاری از این رؤسا ، بخصوص آنها که در حضور شخص سلطان بودند علائم خاصهٔ شغل خویش راحمل میکردند. «دوادار» که تحریف شدهٔ «دوات دار» وغرض منشی و کاتب سلطان بودقلمدانی بر کمرمیزد ، رئیس قراولان خاصه کمانی برشانه داشت ، جامه دارباشی جامه دانی ومیر آخورسلطان نعل وسفره دارصفحهٔ گردی که نشانهٔ میزغذاست ومتصدی میدان چوگان بازی چوگانی با خود داشتند . رفته رفته خود این اشیاء کنار گذاشته شدند و علائم وشکل آنها بر روی لبهٔ یخه یا سینهٔ رؤسای مزبور دوخته میشد وعلائم صنفی نیروهای نظامی امروزدنیا ازهمینجا سرچشمه گرفته است،زیرا اروپائیان درجنگهای صلیبی این فکررا اقتباس کردندوبباخترزمین بردند. چیزی که دراینجا بیشترجالب توجه میباشد آن است که علائم صنفی ممالیک نامهای فارسی داشته واصطلاح رنک (با کاف فارسی) که در زبان انگلیسی به رسته های مختلف ارتش گفته میشود ودرفرانسه (ران، با کاف فارسی غیرملفوظ درآخر آن) که همین مقصودرا میرساند، احتمالا مشتق از کلمهٔ رنگ فارسی است که در زمان ممالیک بصنف ورسته گفته میشد ونیز درتواریخ شرح تشریفات مفصل چوگان بازی این سلاطین که عادت و تمایل شدیدی باین بازی اشرافی ایرانی داشتند داده شده است. مثلاً بایبرس[1] که سپاهیانش جلوی سیل هجوم مغول راگرفتند ونگذاشتند بمصر برسد عادت داشت که درفصل پس ازفرونشستن طغیان نیل هر روز شنبه سه دور چوگان بازی کند. وی عادتاً سحرگاه از اصطبل شاهی حرکت می کرد و قافلهٔ عظیمی از سواران که لباسهای رنگارنگ جشن وشادی بتن داشتند دنبال اوراه میافتاد وهمه از میان جمعیت انبوهی که در دوسوی معبرش صف کشیده وفریاد شادی

1 - Baybars

میزدند میگذشتند وبمیدانی که یکی از جانشینان صلاح الدین ایوبی در نزدیکی باب‌اللوق ، درقاهرهٔ امروزی ساخته بود میرفتند. هنگام این‌جشن چوگان بازی دیگر بالای سراوچتر پادشاهی نمیگرفتند زیرا این یادگار هخامنشی درمراسم مهمتر بکارمیرفت.

تااینجا ما بیشترراجع به‌امرا ونجبا واشخاص‌برجسته که‌هم درزمان‌صلح هم در موقع جنگ همیشه روابط مهم بین‌المللی از طریق آنان میسر می شد صحبت کردیم ولی مدتها قبل از فتوحات اسلامی‌ایرانیان واعراب ازتمام طبقات، ولو ازطریق شناختن کالاهای بازرگانی یکدیگر، تاحدی باهم آشنا شده بودند. اززمانهای بسیار کهن بازرگانان کالاهای کشورهای دور ونزدیک را به‌عربستان حمل می کردند ودر روزگار قدیم خود عربستان یا بنادر مجاورآن مانند بصره در خلیج فارس دارای مراکز مهم بازرگانی بودند و در عوض همه ساله کاروانهای بسیار از مرکز عربستان بایران وکشور های دیگر میرفتند وصمغ عربی، برای سوزاندن درمعابد وخانه ها، وعطرعربستان (که‌شکسپیر درنمایشنامهٔ مکبث بآن اشاره میکند) وکتان وسایر کالا های تجملی میفروختند. ابوسفیان، یکی از افراد قبیلهٔ پیغمبر اسلام که در روزهای اولیه بعثت آن حضرت سخت مخالف بود،سرمایهٔ لازم دراختیار هیئت‌های بازرگانی که بایران میرفتند گذاشت واز این راه برای خود وسایر رؤسای قریش ثروت هنگفتی اندوخت.

دویست سال پیش از بعثت پیغمبر اسلام یک مرکز معروف بازرگانی درحیره پایتخت کشور عربی، که بوسیلهٔ سلسلهٔ‌لخمی درکنارفرات تأسیس شده وزیاد از بابل قدیم دورنبود، وجود داشت. در این‌محل پادشاهان عرب که‌قرنها دست نشاندهٔ ساسانیان‌بودند دربار ساسانیان را تقلید می کردند وبازرگانان، زوار، شعرا وسایرمسافرین افکاربسیاری را ازاین درباراقتباس وبه‌شهرهای‌شبه‌جزیرهٔ عربستان وسایر جاها منتقل میساختند. این مسافرین در عین حال ازکالا های ساخت ایران‌آنچه خوششان میآمد می خریدند و میبردند. لغات واسامی ایرانی این اجناس حتی در قدیمیترین ادبیات عرب بکار رفته است.

با فرا رسیدن دورهٔ اسلامی روابط بین دوقوم نزدیکتر وصمیمی‌تر شد . قسمت اعظم سکنهٔ شبه جزیرهٔ عربستان چادر نشینانی بودند که بطوایف چندی تقسیم شده بودند وچه ازلحاظ علائق ووظائف دربرابر جمع ملت عرب چه ازلحاظ خدایانی که میپرستیدند آزادی بسیار داشتند. احتیاجات مادی آنها تقریباً منحصر به چیزهائی بود که برای زندگی روزمره ازضروریات اولیه بشمارمیرفت .تفریح وسرگرمی عمدهٔ این طوایف هم، ادامهٔجنگهای موروثی داخلی بود.پس‌ازآنکه تحت تسلط و رهبری اسلام تجدید حیاتی یافتند واز سرزهای بی بند وبار روم وایران قدم فرا نهادند خود را در میان مردمی دیدند که زندگیشان ثابت تر ومتمدن تر ودارای سراسم و تشریفات و قواعد و وسائل زندگی بهتری بودند که البته برای تازه واردها جالب وقابل توجه بود.

اعراب نیز چون دیگر بانیان امپراطوری‌ها ازوسائل مادی وراه و رسم زندگی رعایـای جدید خود تقلید کردند و بپذیرفتن آنها علاقه نشان دادند بخصوص شیوخ قبایل عرب که معاشرت با خانواده های ثروتمند ایرانی برای ایشان آسانتر بود بزودی تجملات این خانواده‌ها را اقتباس کردند چنانکه هنوز چند سال ازهجوم اعراب بایران نگذشته بود که جوانان وابسته بدربار خلفای اموی لباسهای زبر وخشن دست باف خودرا دورانداختند و از پارچه‌های زری ودیبای ایرانی بسبک ایران برای خودلباس تهیه کردند. خوراکهای ایرانی باب شد وبرسر میزهائی که از ایران تقلید یا وارد شده بود هنگام ناهار تمام آداب معاشرت ورسوم ایرانی رعایت میشد.

ازمیان قوای مهاجم اولیه ، آنها که تا خراسان پیش راندند ودرمیان ایرانیـان توطن گـزیدند فوراً دامن های گشاد خود را دور انداختند و شلوار و نیم تنه بسبک ایـرانـی در بـر کـردند . شراب خوردن را آغـاز کـردند وتعطیلات رسمی ایران راجشن می گرفتند ولی این کارمانع قطع رابطهٔ این اعراب با شهرهای اردوئی عراق که سرکز اصلی این مهاجرین بود نشد و بنا بر این دیری نپائید که دربازارهای بصره و کوفه زبان فارسی عادةً شنیده میشد وهنگام

نخستین جنگهای عباسیان سپاهیان عرب نژاد خراسان همانقدر که عربی میدانستند بفارسی هم حرف میزدند.

منصور خلیفهٔ عباسی با ایجاد شهر بغداد قصد داشت دو نیمهٔ مشرق ومغرب امپراطوری خودرا بهم نزدیک کند. وانگهی میخواست در پایتخت جدید خود تمام وسائل زندگی شهرهای بزرگ را ایجاد نماید وهرچند نمیتوان گفت عامهٔ مردم تا چه حد باین وسائل علاقمند بودند ولی قرائنی در دست است که حتی کارمندان جزء دولت این وسائل را جزو احتیاجات اولیه زندگی شهرنشینی میدانستند. طبری ذکر این نکته را لازم میداند که وقتی خلیفه یکی از کارمندان را بوسیلهٔ پست چاپاری احضار کرد، وی درلوازم سفر خودیک قالیچهٔ سجاده کار ایران، تشک وبالش، آفتابه ولگن وازهمهٔ اینها مهمتر یک قلیادان[1] که کاملاً معلوم است از ایران تقلید شده با خود حمل میکرده است. بی‌شک اگر خلیفه منصور ازاین داستان با خبر میشد از مأمور زیردست خود بازخواست می‌کرد که چرا چنین اشیاء تجملی آورده است. منصور به‌خست وتنگ نظری مشهوربود و یکبار یکی از منشیان خود را در حضور جمعی شلاق زد که چرا شلوار او از پارچه ای دوخته شده که بنظر خلیفه گرانبها میآمد. منصور صرفه جوئی را حتی در مورد خود نیز رعایت میکرد وبا کمال دقت از قوانین ومقررات شرع اسلام که خود رئیس آن بود راجع به‌بیت‌المال متابعت میکرد. گویند روزی بختیشوع پزشک معروف ایرانی که از دانشکدهٔ معروف طب جندی شاپور درخوزستان ببغداد آمده بود، برسرمیز ناهارتقاضای شراب کرد وچون باو گفتند که برسرسفرهٔ خلیفه شراب مصرف نمیشود بختیشوع ازآب دجله نوشید وبعدهم با موقع شناسی وسیاست تمام گفت ازآب دجله بیش ازشراب لذت برده وخوشش آمده است.

با این حال منصور درامور دنیوی ازسنن وآداب ساسانی پیروی میکرد. وی بسیار جد داشت که افراد خانوادهٔ سلطنتی و درباریان تنها با فاخر ترین

۱ ـ ماده‌ای که سابقاً بجای صابون برای شستن بکار میرفته

لباسهای ملیله دوزی ابریشمی در میان مردم بروند و گرانبها ترین عطرها را برخود بزنند . ساختمانهای منصوربراساس طرحهای ایرانی بود واز اصطلاحات معماری‌وبنائی که در زبان عربی بکاررفته ومیرود کاملاً واضح است که معماران ایرانی سازندهٔ قسمت‌هائی مانند ، گنبد ، نرده ، پنجره ، بادگیر ، فواره ، رواق وغیره بودند. وایشان بعنوان تسهیلات وتزیینات خارج عمارت ، بسبک خود ایران ، در باغها آلاچیق و نهر و فواره ایجاد نمودند . در داخل خانه نیز اثاثهٔ مختلف مانند میز ، صندلی ، پشتی ، تشک ، پشه بند وهمچنین پارچه های لازم جهت پرده ودالبر وفرش اطاق ازایران وارد میشد.درآشپز خانه هم‌حال بهمین منوال بود . تنور ، روغن داغ کن ، سینی ، کاسه ، هاون و دستورالعمل طبخ غذاهای عالی ایرانی که ازاسرار خانمهای خانه‌دار ایران بود، ولی درخانه‌های عربی‌هم باب میشد ، ازایران اقتباس یا وارد شده بود .

این اثاثه که به‌بازارهای عربستان راه یافتند طالبین بسیار پیدا کردند و صنعتگران محلی به فکر تقلید از آنها افتادند و از همین راه بود که صنایع ریسندگی ، بافندگی ، رنگرزی ، فلزکاری و صنایع تزیینی (با تمام کیمیاگری وفلزسازی که لازمهٔ آن بود) بزودی مورد تشویق قرارگرفت . بی‌شک بیشتر مواد خام مورد احتیاج دراین صنایع در محل تهیه میشد ولی آهن نرم وفولاد ونوعی برنز وهمچنین لاجورد وفیروزه که رنگ عالی وزیبای آبی آنها در کاشی کاری ولعاب کاری تمام خاورمیانه بکار رفته ازایران صادر میشد . یکی دیگر از این کالاهای صادراتی ایران که ذکرش بجاست کهربا میباشد . این لغت درزبان عرب چنان رسوخ یافت که امروز درمصر نیروی برق وحتی تراموای برقی را کهربا میگویند .

داروهای ایرانی واصطلاحات پزشکی ایرانی نیزبخش مهمی برفرهنگ دواهای محلی و اصطلاحات مربوط بآن افزود ، زیرا هر چند درکتابهای طبی عرب بیشتر اصطلاحات از ریشهٔ یونانی یا لاتین است ولی درداروسازی اسامی معروف ایرانی هستند ودراین نکته جای تعجب نیست زیرا درطی مدتی بیش‌از

چهارصد سال یگانه مدرسهٔ طب درسراسر خاورمیانه فقط جندی شاپوردرشهرستان خوزستان بود که امروز مرکز آن اهواز شده است. خانوادهٔ بختیشوع، طبیب مسیحی مذهب ایرانی،دراین محل میزیست ومدت شش نسل این مرکزطبی‌را مشهورعالم کرد. شهرت طب ایرانی با از میان رفتن این خانواده پایان نیافت زیرا درزمرهٔ ایرانیانی که درعلوم «عربی» درقرون وسطی سهم عظیمی داشتند محمدبن زکریای رازی، علی بن عباس‌المجوسی، وابن سینا را باید بیاد آورد که سبب اصلی‌اشتهار این علوم «عربی» بودند.

شاید مهمترین کالائی که اعراب ازطریق ایران دریافت داشتند کاغذ بود. اختراع کاغذ اصولاً از چین است ودرسال ۷۵۱ میلادی بایران آمد زیرا دراین هنگام قوای مسلمین پس از زد وخورد مختصری با چینی‌ها یکی دونفر اسیر که شغلشان کاغذ سازی بود گرفتند و اینان بودند که صنعت کاغذ سازی را بایرانیان که تا آن زمان کاغذ پارشمینه بکار میبردند آموختند. میگویند منصور خلیفهٔ عباسی وقتی خبر یافت که درایران کاغذ میسازند بانبار دار خود دستور داد کاغذ مصری موجود در انبار را بفروشد آنگاه اعلام نمود که ازاین پس وی ازایرانیان پیروی کرده و فقط کاغذ ساخت محل را مصرف خواهد کرد.

صنعت صحافی هم توأم با صنعت کاغذ سازی وتهیهٔ کتاب بود و نظربه پیشرفت ایرانیان در صنعت صباغی چرم، این جنس برای جلد کتاب ها نرمتر شده و تزیین و کار کردن برروی آن خیلی آسان شده بود. میگویند کتاب‌های بسیار نفیسی با خط طلا، برروی کاغذ چینی نوشته و درجلدهای عالی چرمی مزین به زری و جواهر صحافی کرده بودند.

چون این تجملات وآداب «خارجی» پیوسته دردنیای اسلام منتشر گردید و در عین حال اسلام نیز دارای سنت متشکل و خاصی شد، طبقات محروم تر اجتماع عرب که معمولاً بیشتر به مذهب و ملیت وسنن عربی علاقه داشتند، نسبت باین تجملات خارجی بدبین ومتنفر شده بازگشت بزهد وتقوای دوره‌های اولیه اسلام را خواستارشدند. این عکس‌العمل اعراب وتمایلات آنها ازموعظه های

رهبران مذهبی آن زمان وسرزنش های مصلحین جامعه کاملاً نمایان است وضمناً ازروی این موعظه ها قسمت مهمی از تاریخ اجتماعی زمان را میتوان استنباط کرد . دستورالعمل های مذهبی اسلام تقریباً همه در منع موسیقی و قماربازی متحدالکلمه هستند زیرا این « لهوولعب » شخص‌را ظاهراً از کارهای جدی‌تری باز میدارد. کسانی که برای آوردن موسیقی در جوامع و شهرهای عرب مورد ملامت قرار گرفته‌اند همه ایرانی میباشند واین امر کاملاً صحیح است که وارد کنندگان موسیقی بدنیای عرب ایرانیانی بودندکه برای اشتغالات هنری دیگر به عربستان رفته یا اصولاً موسیقی دانان حرفه‌ای بوده‌اند.

وقتی عبدالله بن زبیر رقیب خلفای اموی تصمیم به تعمیر کعبه گرفت بناها و کارگران ایرانی و یونانی را برای اینکار استخدام کرد . این کارگران همانطورکه رسم آنهاست هنگام کار آواز میخواندند و آهنگ های آنها ظاهراً مورد توجه اهالی محل قرار گرفت. آوازهائی که یونانیان میخواندند ازخاطره‌ها محو شد ولی در ادبیات عرب مکرر به موسیقی و آوازهای ایرانیان اشاره شده است. پاره‌ای از کارگران ایرانی با خود آلات موسیقی به مکه برده به‌اهالی محل ساز زدن را آموخته بودند . اعراب فقط به نواختن ساز و خواندن اکتفا نکرده بزودی بساخت آلات موسیقی مخصوص خویش آغاز کردند و ازاینجا دستگاه موسیقی خاص عرب شروع شد. بااین‌حال حتی تاقرن چهارم بعدازهجرت (۹۱۲ میلادی) یک نفر از اهالی بغداد که ساز جدیدی اختراع کرده بود بآن نامی ایرانی داد.

در زمان بنی امیه افراد خانواده‌های ثروتمند تر چنان بموسیقی ورقص علاقه داشتندکه حتی‌رامشگر ورقاص مرد و زن ازایران برای دمشق وشهرهای دیگر شام استخدام ووارد میکردند واین علاقه بهنر وموسیقی با روی کارآمدن عباسیان وراندن بنی‌اسیه ازشام پایان نیافت زیرا اموی‌ها درآندلس (اسپانیا) سلسله‌ای اموی ایجاد کردند ودر دربار عبدالرحمن دوم در قرطبه (۵۲ - ۸۲۲ میلادی) آوازه خوانی ایرانی بنام زریاب وجود داشت که روزی بردهٔ مهدی

خلیفهٔ عباسی بود بعد بآندلس مهاجرت کرد. این رامشگر ایرانی چنان دردربار قرطبه نفوذ کرده و«ستاره» هنر آن جا شده بود که لباس واطوار اوبرای اهل محل نمونه وسرمشق بود وحتی درفن آشپزی سلیقهٔ اورا سرآمد اقران میدانستند وهمهٔ نجبا ازاوتقلید میکردند.

در قسمت شرقی قلمرو خلفا نیز تقاضا برای رامشگران ایرانی بقدری زیاد بود که خوانندگان ایرانی ثروت‌های بی‌کران ازین راه گرد می‌آوردند. در«کتاب الاغانی» (کتاب نغمه‌ها) تألیف ابوالفرج اصفهانی دائم سخن ازمبالغ هنگفتی است که بخوانندگان و نوازندگان موفق و مورد توجه پرداخته میشد یا از طرف چنین اشخاص انتظار میرفت و نیز ذکری از مردی بمیان آورده که مبالغ هنگفتی خرج توسعهٔ خانهٔ خود نموده بود تا در آن جا رامشگران وخوانندگان مردم‌را سرگرم کنند. نام پدر این شخص‌را ابوالفرج، بسیار درم یعنی پولدار ذکر کرده و طبعاً ایرانی بوده است.

گذشته ازموسیقی وآواز، سرگرمیهای‌دیگری که نویسندگان عرب‌مرتباً میگویند ازایران بعربستان ودنیای غرب راه یافته عبارتند ازچوگان بازی، شطرنج و تخته نرد. گفته میشود هارون الرشید نخستین خلیفه‌ای‌بود که چوگان بازی کرد ولی قرنها قبل اززمان‌وی چوگان بازی یکی ازمواد برنامهٔ تعلیم وتربیت نجیب زادگان ایرانی بود. ابن قتیبه نویسندهٔ معروف عرب ازیک کتاب قدیمی ایرانی بنام دستورچوگان برای پادشاهان ذکری میکند ومیگوید فصلی دراین کتاب برای ذکر قواعد ومقررات وتشریفات بازی بوده ودستورهائی هم برای خود بازی داشته است. باشخاص تازه کارتعلیم داده شده‌است که چگونه چوگان بردست گیرند واسب برانند و بخصوص در باب آداب معاشرت و تشریفات توصیهٔ بسیار شده است. مثلا اگرچوگان بازی کن به گوی نخورد نبایدباشلاق بر گوی بزند، هرگز نباید گذارد چوگان زمین را شخم بزند یا پای اسب را مجروح سازد؛ باید بسیار دقت شود که در نتیجهٔ تصادم اسبها بهم یا بنوعی دیگر هیچ یک از بازیکنان خودی یا حریف آسیب نبیند، کج خلقی وبد حرفی

ولعن و دشنام از ادب بدور است ؛ نباید گوی را برفرض آنکه «نیم دوجین آن یک غاز ارزش داشته باشد» بیجهت وبی‌بند وبار ازمیدان خارج ساخت. بالاخره باید برای تماشاچیان جای معینی درمیدان منظور گردد. عرض میدان مخصوصاً شصت ذراع معین شده تا برای‌آنها هم جا باشد.

قدری پیش ذکرشد که سلطان بایبرس علاقهٔ زیادی به چوگان داشته ولی بازی‌کن معروف‌تر صلاح‌الدین ایوبی است واز پادشاهان واشخاص افسانهٔ که چوگان بازی میکرده‌اند سلطان « یونان» درقصه‌های هزارویکشب معروف است که بدستور « دوبان » دانشمند ببازی چوگان پرداخت و در اثر داروئی که دردستهٔ چوگان بود شفا یافت.

راجع بشطرنج هم باید گفت که اصل ومبدأ آن ازهرجا که باشد عبورآن از ایران سبب شده که بصورت فعلی به دنیای عرب بمیراث برسد واصطلاحات فارسی آن درزبان عربی باب شود . خود کلمهٔ شطرنج ، شاه ، شاه مات ازاین جمله است. «وزیر» شطرنج که اصطلاحات فارسی آن « فرزین » یا « فیرزان » بود درزبان فرانسهٔ قدیم تبدیل به«ویرژ»[۱] یعنی دختر وسپس تبدیل به«دام» یعنی خانم گردیده که درانگلیسی هم کلمهٔ «ملکه » اکنون بجای فرزین یا وزیر بکار میرود. فیل در فرانسهٔ قدیم « فو »[۲] و رخ وپیاده و غیره همه اصطلاحات فارسی هستند که در زبانهای دیگر باکم وبیش تحریفی بکار رفته‌اند. دربازی نرد که اسم فرانسوی‌آن«تریک تراک»[۳]وظاهراً ازروی‌صدای طاس برتخته نرد اقتباس‌شده قرنهای متمادی ترتیب شمارش‌ایرانی باب بوده ودر«کتاب‌الاغانی» بارها بآن اشاره شده است.

در اجتماع عرب که کتاب کمیاب و داشتن سواد امرغیرعادی بود یکی از بزرگترین وجالب ترین سرگرمیها گوش دادن بقصه‌ها وداستانسرائیها بود. بعقیدهٔ علماء اسلام که همیشه عقاید مذهبی مسلمانان را رهبری‌میکنند قصه‌پردازی و داستان های عشقی هم مانند موسیقی و آوازه خوانی شایسته و برازندهٔ مردان جدی نبوده بلکه وقار وابهت یکی ازخصائل برجستهٔ اعراب بشمارمیرفته است.

---

۱ - Vierge ۲ - Fou ۳ - Trictrac

با این احوال قصه پردازی و داستانسرائی یکی از فعالیت ها و موفقیت های بزرگ اعراب بوده و همیشه در پی داستانهای جدید و جالب بوده اند و حتی کسانیکه به بیانات پیغمبر اسلام گوش میدادند وقتی میدیدند رقیب آن حضرت نضربن حارث افسانهٔ ایرانی رستم وسهراب را نقل میکرد بطرف او میرفتند. وقتی نضر شنید پیغمبر از این موضوع عصبانی شده گفت: «بخدا قسم محمد ازین شیرین تر داستان نتواند گفت.» درمعاشرت واختلاط ایرانیان واعراب چه برای تجارت چه در مواقع دیگر بین دو طرف اخبار وافکار و قصص و حکایات رد و بدل میشد و بی شک سهم ایران در این زمینه خیلی سهم بود. به تحقیق نمیتوان گفت که داستانهای هزارویکشب همه از ایران اقتباس ونقل شده است ولی استخوان بندی اصلی داستان یا اشخاص ایرانی آن مانند شهرزاد وشهریار وبرخی ازداستانهای متن کتاب بدون شک ازمنابع ایران هستند که اگر بیش ازاین دراین باب سخن بگوئیم ازموضوع خارج ووارد درنفوذ ادبیات ایران برادبیات عرب خواهیم شد.

اکنون باید از تأثیر برخورد افکار واحساسات ایران درزندگی اجتماعی اعراب سخن بگوئیم. دراین اواخراین فرضیه بمیان آمده است که مذهب اعراب فاتح فقط بطور واقعی وصمیمی از طرف طبقات ثروتمندتر اجتماع مقهور ایران وآنهم بعنوان یک اقدام تأمینی واحتیاطی پذیرفته شده است. اظهارشده است که عامهٔ مردم عقاید قدیمی خود را از دست نداده و نسبت بمذهب تازه موافقت ظاهری وزبانی داشته‌اند وبمحض اینکه دسته هائی تشکیل شد که باندازهٔ کافی قدرت داشت مذهب تازه راکناری زده‌اند. برای چنین افکار وارتدادی درایران احتیاجی به رهبران تازه درمیان نبود زیرا درطی قرون واعصار متمادی سرزمین ایران فرزندان فراوانی بوجود آورده که مدعی داشتن وحی و الهام از جانب خدا بودند و بشر را بسوی خویش جلب میکردند. بطور نمونه میتوان مانی پیغمبر مانویون ومزدک (که مدعی اصلاح دین زردشت وآوردن ثنویت یعنی دوگانه پرستی بود) وبابک خرم دین والمقنع (پیغمبر نقاب پوش خراسان)

وعبدالله بن‌میمون قداح را (که میگویند مؤسس فرقهٔ اسمعیلیه بود) دردورانهای گذشته و «باب» را در دورانهای معاصر ذکر کرد.

اثبات فرضیه بالا محتاج به تحقیقات و مطالعات بیشتری است ولی دلیل واضحی براین که ایرانیان درعقاید ونظریات خود استوار وپایدار مانده وحتی آن عقایدرا درمیان اعراب بومی رواج داده‌اند، تعقیب و مجازات کسانی است که حتی قبل از آنکه فکر ایجاد نص وسنت صریحی دراسلام بوجود آمده باشد بعنوان بدعت گزاران در دین وزنادقه دائماً در معرض آزار واذیت بودند.

زندیق یک کلمهٔ ایرانی است و زنادقه در تمام طبقات اجتماع مشاهده میشوند ومطابق روایتی حتی خود مأمون خلیفهٔ عباسی‌هم جزوآنها بوده است. نوع اتهاماتی که باین زندیق ها نسبت داده میشد همیشه ثابت و روشن نبود. در زمان خلفای اموی جنبهٔ سیاسی اتهام برجنبهٔ مذهبی می‌چربید و چنین ادعا میشد که چون زنادقه کاملاً باسلام نگرویده بودند بنابراین با خلیفه که رئیس دین بود ودر نتیجه با دولت اسلام مخالف بودند. در زمان خلفای عباسی که بیش از اسلاف اموی خود جنبهٔ مذهبی بدستگاه خویش داده بودند موضوع نص سنت درمیان آمد. عباسیان با بازرسی شدید ودقیقی ازعقاید مذهبی ایرانیان هرگونه طغیان سیاسی وبازگشت بروحیهٔ ملی ایرانی راکه مقام برجستهٔ سیاسی آنان در دستگاه دولت امکان پذیر میساخت جلوگیری میکردند.

هنوز چندی از روی کارآمدن عباسیان نگذشته بود که یکدستگاه منظم تفتیش عقاید برقرار شد. خلیفه مهدی مأمورین خاصی برای ادارهٔ این تفتیش منصوب کرد ودروصیت‌نامهٔ خود به‌پسرش توصیه میکند که ثنویون وطرفداران ایرانیت را نابود کند. اینکه مأمون خلیفه را متهم به زندقه کرده‌اند شاید مبنائی جز این نداشته باشد که وی نسبت به‌کسانیکه مسلمین متعصب آنانرا سست مذهب میدانستند آزاد منش بود و اغماض می‌کرد. جوابی که یکنفر زردشتی به‌مأمون داده این نکته را روشن میسازد زیرا وی درجواب خلیفه که باو توصیه میکند بدین اسلام درآید میگوید: «اندرز خلیفه بسیارنیک است ولی

تو از کسانی نیستی که مردم را بزور و اکراه مجبور سازی تا از دین خود بر گردند. »

چنین بنظر میرسد که در زمان مأمون تظاهر بایرانی‌گری نوعی تفاخر و عمل مورد توجه بوده است. شخصی بنام ابن زیاد که از روشنفکران بغداد بود ومتهم به زندقه شده است چنان دراین کارافراط می‌کرده که دوستی‌شاعر لطیفه‌ای بمضمون ذیل دربارهٔ او سروده است.

یـا ابن زیاد یا ابـا جعفر	اظهرت دینا غیر ما تخفی
مزندق الظاهر باللفظ فی	بـاطن اسـلام فتی عف
لست بزندیق و لکنمـا	اردت ان توسم بالظرف

ترجمهٔ آن چنین است:

« ای ابن‌زیاد وپدرجعفرتوهیچ بزندیق نمی‌مانی وهرچند چون مرتدان رفتار میکنی قلباً مسلمانی پاك وخالص هستی، یگانه هدف ومقصد این‌حرکات تو آن است که مردم را متوجه هوش وذکاوت خودکنی. »

بهترین‌دلیلی که میرساند ایرانیان باوجود سخت‌گیریهای زیاد ودرمحیط تسلط مسلمانان، به‌عقاید آباء واجدادی خودباقی مانده بودند ازمحاکمهٔ افشین سردار بزرگ ومعروف‌ایران که متهم‌بدعت ولامذهبی‌شده بود روشن‌میشود. افشین از طرف معتصم خلیفه مأمور قلع و قمع زندیق دیگری بنام بابک خرم دین گردیده و در این کار کاملاً موفق شده بود. این موفقیت آتش رشک و حسد رقبای اورا برافروخته بود ومیخواستند باتهام بدعت و کفر اورا نابود سازند. بنابراین افشین با وجود خدمت بزرگی که بخلیفه کرده بود زندانی‌شد و تحت دادرسی درآمد. نخستین شهودی که با افشین مواجه داده شدند مؤذن وامام‌جماعت مسجدی بودند که افشین‌را متهم ساختند که بآنها تازیانه زده‌است وگفتند آنها را بقدری شلاق زده بود که گوشت بربدنشان نمانده بود. افشین برای دفاع اظهار داشت که این دو نفر با وجود قراردادی که با حاکم محلی سغد منعقد شده و بموجب آن مقرربود رعایای وی درکیش و آئین خود آزاد

باشند بمعبدی که در آنجا بود حمله بردند وبت‌هارا بیرون ریختند و بتخانه‌را بمسجد تبدیل کردند .

سپس از افشین پرسیده شد که آن کتاب کفر آمیز که در خانه دارد چیست و چرا با طلا و زیور و گوهر آراسته شده وبی‌شک برای وی جنبهٔ مقدس دارد . افشین پاسخ داد که این کتاب میراث خانوادگی است و درآن دستورهای اخلاقی و حکم ایرانی است که وی مطالعه میکند و بمندرجات‌دیگر آن کاری ندارد وراجع به‌تزیینات کتاب روزی که بوی رسید همین تزیینات‌را داشت و هیچ‌دلیلی برای برداشتن این زینت‌ها در میان نبود همانطوریکه‌خود خلیفه‌هم زینت‌هائی‌را که در نخستین جلد کتاب افسانه‌های کلیله ودمنه هندی بکار برده بودند برنداشته بود . »

سپس مؤبدی زردشتی که تازه مسلمان شده بود بمحکمه خوانده شد . اتهام او برافشین آن بود که وی‌را بخوردن گوشت‌حیوانی که طبق قواعداسلام ذبح نشده بود واداشته و ازآن بدتر این که افشین اذعان کرده بود که خودرا بالاجبار داخل این قوم (یعنی اعراب) کرده و از آنچه متنفر است بایدپیروی کند ولی درعین حال هرگزبعمل ختنه تن‌درنداده‌است. افشین برآن مرد بتاخت وگفت: « مگر من ترا بخانهٔ خودنبرده وازعلاقهٔ خود بایران وطرفداران عقاید ایرانی باتو سخن نگفته بودم. » پس‌ازآنکه مؤبدمجوس حرف افشین‌را تصدیق کرد وی گفت چگونه کسی که در دوستی خیانت می‌کند و دردین خودپایدار نیست شهادتش عادلانه و مورد قبول میتواند باشد . سپس افشین را با یکی از رؤسای قبایل‌مرزی روبرو کردند . این شخص مدعی شد که رعایای افشین در نامه های خود القاب « خدای خدایان» برایش بکار میبرند . افشین گفت رسم محل چنین بوده و این لقب مرسوم بوده است نه مقصود و فقط برای حفظ حیثیت و آبروی خودش وسست نشدن وفاداری مردم باو رعایت‌میکرده‌است.

بالاخره وقتی موضوع ختنه‌نکردن او در میان میآید افشین اشاره بتقیه و ترس از ضرر جانی اینکار میکند. معاذیر اورا نپذیرفتند و گفتند مردی چون

افشین که در میدانهای جنگ هرگز از افکندن خویش در برابر نیزه و شمشیر نترسیده چگونه ممکن است از چنین جزئی آسیب بهراسد.

بهرحال در این دادرسی افشین را محکوم و اعدام کردند، ولی مطلبی که دراینجا مورد توجه ماست این است که اعترافات شخصی در مقام و منزلت افشین فرضیه‌ای را که بموجب آن می‌گویند فقط طبقات فقیرتر اجتماع بکیش دیرین خویش وفادار ماندند کاملا رد میکند. صحیح است که برخی ازاین تازه مسلمانان چنان فقیر بودند که نمی‌توانستند تمام تکالیف جدید را انجام دهند، برخی دیگر سست اعتقاد وبیحال وبالاخره گروهی چنان شکاك بودند که لغزها و لطیفه‌هائی تنظیم و متذکر شدند که بمردمان ثروتمند برای پرستش خدای اعراب «الله» موجباتی داده شده که بمردم بی‌پول داده نشده است و ازطرف دیگر کاملا صحیح است که بسیاری از فقیران نیز در رعایت دستورهای مذهبی خویش بسیار متعصب بودند و حتی با وجود آنکه قوانین شرع اسلام آن‌ها را از اینکار معاف کرده بود بحج هم میرفتند.

عکس‌العمل مردم ایران نسبت‌بمذهب جدیدهرچه‌بود طغیان وشورش برضد فرمانفرمایان تازه گاه و بیگاه درمیگرفت و حتی بسرزمین‌های عرب نیز سرایت میکرد. گاهگاهی مردم بمیزان جالب‌توجهی ازآن پشتیبانی میکردند. بقراریکه نظام‌الملك وزیرمعروف میگوید: «نهضت اسمعیلیه بوسیلهٔ شخصی‌بنام عبدالله بن میمون قداح که مردی از اهل اهواز بود آغاز شد.» نظام‌الملك‌را داستان سرایان باعمرخیام وحسن‌صباح رئیس فدائیان اسمعیلی مربوط‌دانسته‌اند. اصول اساسی نهضت اسمعیلیه‌همان اصول‌اساسی مذهب تشیع وعبارت ازاین است که خلافت و امیرالمؤمنین بودن ازجانب خداوند به ذریه حضرت پیغمبراعطا شده درصورتی که طرفداران سنت معتقدند خلیفه باید انتخابی باشد. هم‌اسمعیلیه هم شیعیان اولیه معتقد باین اصل میباشند که امام آخر(مهدی، رهبرمذهب) و آخرین جانشین حضرت پیغمبر امام زمان یا مهدی و طلایه‌دار استقرار عدل ونصفت بجای ظلم و شقاوت در روی زمین است. اختلاف شیعه و اسمعیلیه فقط

در عدهٔ امامانی است که بین علی امیرالمؤمنین و امام زمان آمده‌اند (شیعهٔ‌اثنی عشری دوازده امامی‌واسمعیلیه یا هفت امامی‌فقط هفت امام را قبول دارند .مترجم)

نهضت اسمعیلیه باسرعت بسیارعجیبی درجهان اسلام منتشرشد. خواجه نظام‌الملک دراین باب میگوید: « ملاحده در شام و یمن و اندلس پدیدارشدند واگربخواهیم فعالیت کامل آنهارا بدانیم باید به‌تواریخ مفصل بخصوص‌تاریخ اصفهان رجوع کرد. » این عده در استدلالات وتبلیغات خود بسته باینکه طرف چه شخصی باشد ، روشهای گوناگون بکار میبردند و نامیکه در سرزمین های مختلف بآنها داده شدهمه‌جا یکسان نیست. درمصر وحلب آنان‌را «اسمعیلیه»، در ماوراءالنهر و غزنه «قرمطی» ، درکوفه « مبارکی » ودرشهر ری «باطنی» (و در برخی جاها ایشان را ملاحده میگفتند) . نظام‌الملک میگوید همهٔ این دسته‌ها یک هدف مشترک دارند و آن نابودی اسلام است

نتایج سیاسی و اجتماعی نهضت اسمعیلیه برای جهان عرب بسیارعمیق و فراوان بود. برای اولین‌مرتبه این فرقه با بکاربردن وسائل تبلیغاتی خاصی که تا آنزمان در بازارهای سیاسی کسی بکار نبرده بود و فقط در زمان ما جزو سیاست شده است، یعنی بافرستادن‌مبلغین و«دعات» برای تشکیل حوزه طرفدارانی جلب کرد. تازه واردها فقط پس‌از دورهٔ آزمایش بسیار دقیقی به فرقه پذیرفته میشدند وچون این دعات ومبلغین با اشخاص واوضاع و احوال گوناگون‌مواجه میشدند بناچار میبایست برای بحث و استدلال آماده باشند و از همین احتیاج معنوی بود که علاقهٔ شدیدی‌بکسب‌دانش واشتیاق بفراگرفتن معلومات‌وفلسفه درآن زمان پدید آمد.

برای آنکه نسبت صحیح نفوذ این احتیاج معنوی و بسط علم و دانش روشن شود باید نخست ازتوسعهٔ سیاسی اسمعیلیه درمیان اعراب سخن برانیم. در حدود اواخرقرن سوم هجری (آغازقرن دهم میلادی) شخصی بنام عبیدالله که خود را نوادهٔ عبدالله میمون قداح بانی اسمعیلیه میدانست درمیان بربرهای شمال افریقا ظاهرشد وادعا کرد که ازذریه حضرت فاطمه دختر پیغمبر اسلام‌است.

مبلغین اسمعیلی قبلاً در زیر لفافهٔ مذهب وبا پیروی از روشهای تبلیغاتی خود راه را برای نظریات سیاسی رهبر خود باز کرده بودند و عبیدالله خود را مهدی و امام زمان خواند. هنوز چندی نگذشته بود که عبیدالله در «مغرب» زمام امور را در دست گرفت وسلسلهٔ خلفای فاطمی‌را تأسیس کرد وخود اولین خلیفهٔ آن شد. چهارمین فرد این سلسلهٔ مصررا برمتصرفات خویش افزود واین کشور تا زمانیکه صلاح الدین آن را تصرف کرد در دست خلفای فاطمی بود.

ششمین خلیفهٔ فاطمی که فرمانفرمای مصروشام ولقب «الحاکم» داشت مرد عجیب وغریبی بود که گاهی سخت ظالم وسفاك و گاهی مهربان‌وطرفدار هنر وهنردوستان میشد. تاریخ نویسان مسلمان معمولاً اورا دیوانه میخوانند ولی این‌شخص برای بدست آوردن قدرت روش خاصی بکار برد. وقتی دو نفر مبلغ ایرانی اسمعیلی وی را مظهر خداوند در روی زمین خواندند وی این فکررا تقویت و تأیید کرد وطبعاً در میان طرفداران متعصب تر اسلام مخالفت برپا شد. یکی از دو نفر مبلغ فوق بنام «الدروزی» یا «درزی» (بفتح راء) بشام گریخت و درمیان قسمتی از ساکنین فلسطین ویونان دنبالهٔ کار را گرفت. طایفهٔ «دروز» های این منطقه که نامشان از اسم درزی مشتق شد هنوز هم «الحاکم» را خدا میدانند.

نبوغ ایرانیان برای توطئه وتوسعهٔ محرمانهٔ افکار اسمعیلیه زمانی بحد اعلای خود رسید که شعبه‌ای از این فرقه بنام حشاشیون در زمان جنگهای صلیبی معروفیت‌واشتهارعجیب‌وجهانگیری‌یافت. همانطور که درمیان سیاستمداران امروزی جنگ ادامهٔ یک مبارزهٔ سیاسی است حشاشیون نیز آدمکشی و تروررا دنبالهٔ یک بحث سیاسی میدانستند ولی ترور یگانه وسیله یا حتی روش عمدهٔ تبلیغ و جلب نبود. اگر ما فقط آنها را آدمکشهای خون آشام[1] و خشنی بدانیم در فهم هدف سیاسی این فرقه بکلی اشتباه کرده و راه صواب نپیموده‌ایم زیرا

۱ ـ اصطلاح آدمکش Assassin از روی اسم فرانسوی این گروه است که تحریفی از کلمهٔ حشاشی است وطرفداران حسن صباح درفرنگ باین نام خوانده میشدند. مترجم

در جهان آشفتهٔ سیاسی آن عصر هدف این فرقه عبارت از این بود که با استقرار امامت وبکار بردن اصول آن بعنوان مرکز قدرت ، ثبات و استقراری درجهان اسلام بوجود آورند.

مؤسس این فرقه شخصی بنام حسن‌صباح است که یکی از مبلغین فاطمی واهل ایران بود. اجداد حسن از یمن بایران مهاجرت کرده بودند. چنین بنظر میرسد که هدف این « تبلیغات جدید »حسن‌برگرداندن‌ایمان و علاقهٔ اسمعیلی‌ها ازرهبران‌قدیم بسوی خود بوده‌است. درسال ۴۸۳ هجری حسن صباح قلعهٔ معروف و مرتفع الموت را در نزدیکی قزوین بتصرف درآورد و در این نقطه بود که تبلیغات ومبارزات مخفیانهٔ خودرا دنبال میکرد تا جائیکه درایران وبین‌النهرین و شام طرفداران بسیار وفادار وفراوانی بدست آورد. دراین زمان بود که رقابت سلاطین سلجوقی (که سنی‌های بسیار متعصبی بودند) با خلفای شیعهٔ فاطمی مصر آغاز شد و جنگهای صلیبی را میسر ساخت و پیشوای اسمعیلیهٔ شام که در میان جنگجویان صلیبی معروف به «شیخ الجبل» شده بود وحشت و اضطراب‌فوق‌العاده عجیبی‌درمیان‌فرنگی‌های مهاجم‌ایجادنموده بود . بطوریکه گفتیم نهضت اسمعیلیه هم یک جنبش فرهنگی هم یک توطئهٔ سیاسی بود . یکسال پس از فتح مصر بوسیلهٔ خلفای فاطمی بود که‌بنای جامعهٔ اسلامی الازهر گذارده شد و بتدریج که احتیاج بتعلیم مبلغین بیشتری بوجود میآمد جامعهٔ الازهر نیز وسعت می‌یافت و بتدریج درطی زمان بصورت دارالعلوم عالی اسلامی درآمد. جامعهٔ الازهر از زمان تأسیس خود تاکنون چندین بار تغییرشکل داده ولی درزمان خلفای فاطمی که فقط بعنوان یک مرکز علمی و کسب‌دانش مستقر شدبین حکمای اسمعیلیه و فقهای فاطمیون روابط بسیار نزدیکی برقراربود . بسیاری ازحکمای اسمعیلیه مثلاابویعقوب سیستانی ، ابوحاتم‌رازی ، ناصرخسرو وخود حسن صباح ازاهالی ایران بودند.جوینی مورخ معروف‌هنگامی که بهمراهی نیروهای مسلح مغول مأمور حمله بردژ الموت ، وارد جایگاه حسن صباح شد مقادیر کثیری کتاب ولوازم و اسباب ستاره‌شناسی و کیمیاگری در این قلعه مشاهده کرد .

اکنون باطمینان خاطر میتوان فعالیت فرهنگی مزبور را که وجود این همه کتاب ولوازم مؤید آنست بافعالیت دائرة المعارف نویسان معروف به اخوان الصفا مربوط دانست. درهمان زمان که فاطمیون مصر مشغول تحکیم موقعیت خویش در آن سامان بودند فرقهٔ اسمعیلیه درخراسان شدیداً فعالیت تبلیغاتی میکردند. افراد دستهٔ اخوان الصفا مرکز خودرا دربصره قرار دادند ودرتأسیس «مذهبی باطنی برای مردمان روشنفکر» کوشیدند. اخوان الصفا دریک سلسله رساله بزبان عربی علوم طبیعی و ماوراءالطبیعهٔ عصر خودرا باوضعی که مخلوطی ازفلسفهٔ یونان و حکمت شرق ودوگانه پرستی ایران بود درج ونشر کردند. طرفداران اسمعیلیه این رساله هارا چشمه های پرافتخار معرفت میدانستند و رساله های مزبور دردستگاهی که سنت اسلام آنرا بدعت بزرگی میدانست مقام بسیار بلندی داشتند.

یک مسئلهٔ بسیار جالب این زمان که ارتباط مستقیمی با سازمان سیاسی فاطمیون واسمعیلیه بطور اعم داشت، رسمی بود که بموجب آن اهل یک کار و کسب وحرفه دور شیخ یامرشدی جمع میشدند. این شخص عنوان سخنگوئی آنها را داشت وتاحدی نیزدربرابرمقام دولتی جواب گوی آنها بود. این دسته ها یا اتحادیه های صنفی قرون وسطی دراروپا یکی وشبیه نبودند چون اصول مذهبی وحتی عرفانی درشرائط عضویت ایشان درنظر گرفته شده بود. ولی ما اطلاع داریم که قسمت عمدهٔ اعضاء دسته های نیمه مذهبی، مانند قرمطی ها که بااسمعیلیه یکی شدند مرکب ازفلاحین وپیشه وران بودند. درزمان فاطمیون سازمان این هیئت ها بسیار توسعه یافت تاجائیکه عادت براین جاری شد که در سراسر دنیای اسلام بازارهای طولانی مخصوص کالای یک صنف بوجود آمد.

طبیعت این دسته های صنفی ایجاب میکرد که مدعی شوند حضرت رسول مؤسس و بانی آن بوده است و درسلسله مراتب اولویت حضرت علی جانشین اوشد. سپس نام سلمان پاك یاسلمان فارسی، سرسلسلهٔ اصحاب و مقدسین، که سلمانی حضرت رسول بود ذکر میشود و بلافاصله پس از سلمان پاك نام مرشد یا پیر یاسرسلسلهٔ هریک ازدسته های کسبه واصناف وجود دارد. درضمن سلمان پاك را

مؤسس‌مقام بلندپایه و گروه «فتوت» میدانند که معروف‌ترین عضو این دسته ناصر خلیفهٔ عباسی است (۶۲۲ - ۵۷۷ هجری ۱۲۲۵ - ۱۱۸۰م.) اعضاء گروه فتوت لباس مخصوصی برتن داشتند که مهمترین قسمت آن یک نیم شلوار صد درصد ایرانی بود که درست مخالف دامن یک‌سرهٔ اعراب بشمار میرفت. چنین بنظر میرسد که پوشیدن این جامه تشریفاتی معادل با نظایر آن در زمان حاضر یعنی بمنزلهٔ قبول او بعضویت بوده است.

اهمیت و توسعهٔ این گروه «فتوت» را از روی نوشته‌های «ابن‌جبیر» شاعر و جهانگرد اسپانیائی (آندلس) میتوان پی برد. ابن‌جبیر ضمن سفر حج خود برخی از شهرهای مصر و شام را نیز دید و متوجه شد که عدهٔ سنی‌ها دربرابر «شیعه‌های بدعت گذار» قابل ذکر نیست. دراین‌موقع دسته‌های مختلف شیعه عبارت از رافضی ، امامی ، زیدی ، اسمعیلی، نصیری (بضم نون ، این دسته ظاهراً همانها هستند که به‌علی‌اللهی معروفند) ودسته‌های دیگر بودند. دستهٔ مهم این زمان نبویه‌یا پیغمبری‌بود که هرچند سنی بودند ولی جزو گروه فتوت شده و به هر کس از میان آنها که امتیازی بدست می‌آورد جامهٔ مخصوصی داده میشد. شاید در نوشته های ابن قتیبه مروی (۲۷۲ هجری - ۸۸۵ م.) بتوان مراحل اولیهٔ توسعه و نفوذ این گروه فتوت را دریافت زیرا هنگامی که وی صحبت از مروت و مردانگی میکند روایتی ازعمر خلیفهٔ ثانی بدین مضمون میاورد :

« شولا و کفش‌صندل(یعنی فقطلباسهای عربی) بپوش. چکمه و کمربند و مهمیز (یعنی لباسهای ایرانی) را بدور انداز و با یک جست بر اسب خود سوار شو . مخمل و لباسهای ایرانی را رها کن و هرگز لباس حریر ودیبای زیبا مپوش .»

یکی دیگر از قسمت های جامعهٔ اسلامی که نام ایرانی « سلمان پاک » باآن برده میشود سلسلهٔ اهل صفا و درویشان است. هرچند کلمهٔ درویش‌خود ازریشهٔ فارسی‌است ، ولی بحث درتاریخ نهضت درویشان وسهم مهمی که ایران

دربوجود آوردن وتوسعهٔ این مرام داشته از حدود حوصلهٔ این مقال خارج‌است وکافی است گفته شود که درمیان فرقه های گوناگون درویشان آنانکه ازهمه معروفترند (مثلا درویشان قادری ومولوی) بتوسط کسانی تأسیس یافته‌اند که رابطهٔ آنان با ایران بالاخص بسیار نزدیک است.

بقلم : ه . گوئتز
مدیر موزهٔ بارودا

فصل چهارم

ایران وهندوستان پس از فتوحات محمود

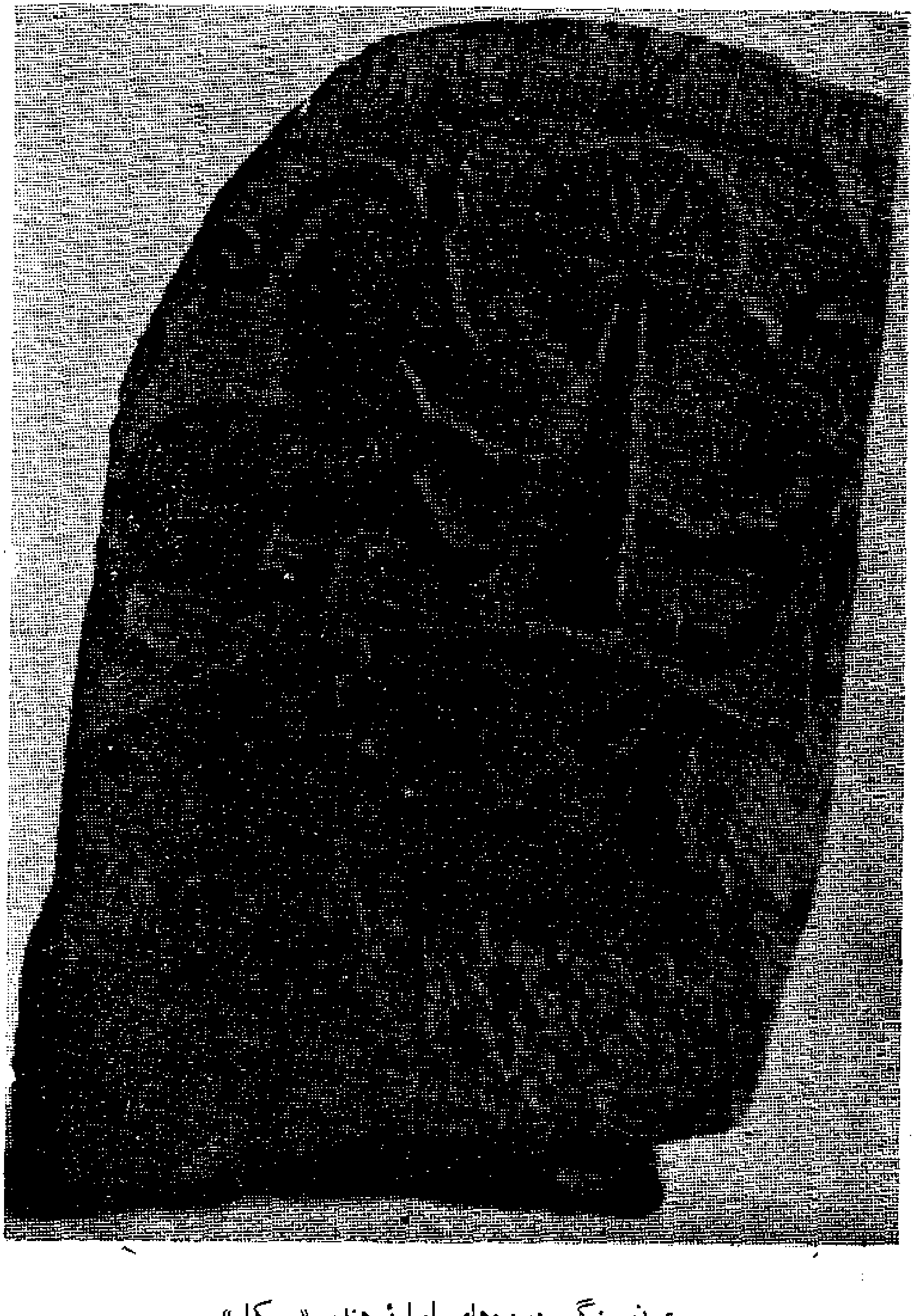
دکتر هرمان گوئتز (Hermann Goetz) که دکتر در فلسفه ازدانشگاه مونیخ است بیست و چهارسال ازعمر خودرا در هندوستان بعنوان مدیر موزه‌های آن سامان و استاد تحقیقات دربارهٔ هند گذرانده وکتابها ومقالات ورساله‌های‌فراوان درباب هنرهای هندی و اسلامی و دیگر هنرها نگاشته است . وی همچنین در کتاب بزرگ پرفسورپوپ بنام«تاریخچهٔ هنر ایران» مطالبی نوشته وبرای‌موزهٔ «پرنس‌ویلز» شهر بمبئی صورت اکتشافات باستانی را در شوش (جنوب غرب ایران) تنظیم کرده ودرایجاد سازمان نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران در رم (۱۹۵۶) مساعدت نموده است . مقالات وی راجع به هنر ایران در بولتن هیئت های باستان شناسی هندی وامریکائی بچاپ رسیده است .

درطی تاریخ ثابت شده است که نفوذ ایران برهندوستان قوی تراز نفوذ هندوستان بر کشورهای قارهٔ ایران بوده است . کوههای افغانستان ومنطقهٔ کویر و بیابان غور که درهٔ رود سند را از خاك اصلی هندوستان جدا میساخت حائل عمده‌ای تشکیل می داد . این کوهستانها مسکن طوایفی سلحشور وجنگجو بود که زندگی معنوی وفرهنگی آنان کم وبیش تحت نفوذ مدنیت‌های عالیتر همسایه یعنی هندیها ، یونانیها ، ایرانیان قدیم یامسلمین بود. ولی همین کمربند بیابان وکوه، فرهنگ‌های مزبوررا چنان دور ازدیگران نگاه میداشت که رابطهٔ مستقیم

بین آنها بسته باوضاع سیاسی کاملاً مساعدی بود. چون تاریخ سیاسی این قسمت از خاك آسیا متضمن هجومهای گاه و بیگاه طوائف چادر نشین آسیای مرکزی بایران و هندوستان است و چون این طوایف قبل از رسیدن بهندوستان از خاك ایران میگذشتند و تحت تأثیر تمدن ایرانی قرارمیگرفتند، بنابراین فتوحات پی‌درپی آن‌ها در هندوستان در واقع عبارت از موجهای پی در پی نفوذ ایران در آن سرزمین است. چون این نفوذ را برهندوستان تحمیل میکردند، درمهد اصلی تمدن یعنی درمشرق بیابان‌های کویر بامخالفت ومقاومت مواجه میشد بنابراین زمانی یا بکلی نابود میگشت یا در فرهنگ هندی جذب وحل میشد. از سوی دیگر مقاومت دربرابر این برتری ایرانی بوسیلهٔ طوائف آسیای مرکزی یعنی سکاها وقبائل حدود بلخ ودر دوره‌های بعد ترکها وتاجیک‌ها، فرصتی‌بفرهنگ هندی داد که کمی از طریق افغانستان به جلگهٔ سیحون و جیحون و حوضهٔ تاریم راه یابد. دراین مناطق افکار وابداعات هندی بارسوم محلی ایرانی توأم شده توانست درتمدن عالی‌تر ایران حل گردد.

سفال‌های ماقبل تاریخ شمال باختری هندوستان وجنوب خاوری ایران وجوه شباهت فراوان دارند ولی این تشابه مربوط به زمانی خیلی قدیمتر از زمان ایجاد دو تمدن جداگانهٔ هندی یا ایرانیست. نخستین موج مهاجرت آریا ها بهندوستان پس از این دوران ماقبل تاریخ، بین سالهای هزار تاهزار و دویست سال قبل از میلاد مسیح است و ما تقریباً چیزی راجع به نفوذ این هجوم در هنر هندی نمیدانیم. قسمت عمدهٔ ساختمانهای این دوره ظاهراً همه ازچوب وخشت خام بوده که مرورزمان نابودشان کرده وچند کشف باستانشناسی (شمشیر، تبر، نوك نیزه) که میتوان مربوط باین دوره دانست، اساس زمانی کاملاً دقیقی ندارند و شاید حفریات آینده مثلاً عملیات دکتر م. ویلر در بالا حصارچارسادا بتواند این نقیصه را جبران کند.

موج دوم آریاها بر هندوستان مصادف با تأسیس و توسعهٔ امپراطوری سوریاها بود که ازچندین لحاظ ازروی سرمشق امپراطوری هخامنشی یامقدونی



ستون سنگی دوره‌های اولیهٔ هندو « سکا »
با نقش‌های تحریف شدهٔ هخامنشی مربوط به‌حدود ۸۰ تا۱۰۰ قبل ازمیلاد
این ستون درسلاد ، ناحیهٔ بارودادرکجرات بدست آمده
و در موزهٔ بارودا ضبط است



مجسمهٔ کانیشکای بزرگ پادشاه «کوشانه»

قرن دوم میلادی ـ موزهٔ ماثورا

الهام گرفته بود. هنرمندان دربار موریا بی شک مرهون هنرهخامنشی بودند و باحتمال قوی معماران و سنگ تراشان ایران که پس از ویرانی دستگاه هخامنشیان بدربار « پاتالی پوترا » پناهنده شدند ، بانی سبک جدید معماری هند بودند ؛ زیرا درآن زمان بناهای عظیم سنگی وحجاریهای عمده در هندوستان چیز تازه درآمدی بود و این هنرمندان برای آن کار استخدام شدند. با این حال سرمشق های هخامنشی کاملاً بنده وار تقلید نشد بلکه شکل های هنری موجود در هندوستان را که فقط با توجه به سنن هندی میتوان فهمید ، تغییر دادند . با ازهم پاشیدن امپراطوری موریا ، این عناصر هخامنشی کاملاً درفرهنگ عامیانه (فولکلور) و هنر مردم محل که در زمان سلسله های « سونکا » و « آندرا » توسعه یافت جذب و حل شده، در زمان اشغال این منطقه توسط اشکانیان ، هنر یونانی شروع بتغییر فرم هنرهای مذکور نمود و بصورت « گاندرها » درآمد، ولی بسیاری از محققین براین عقیده هستند که سبک مزبور را باید کمتر توسعهٔ شیوهٔ « یونانی ، بودائی » دانست بلکه یک توسعهٔ شیوهٔ « خاور ایرانی » است که بموازات آن درتحت حکمفرمائی قبایل «سکاهای جنوب شرقی» و« کوشانا» بسط یافته است. بااین حال درکشمیرتا دورهٔ کوپتا (قرن سوم ، چهارم میلادی) بطوریکه ازویرانه های معابد بودائی « هروان » استنباط میشود یک هنر کاملاً خالص اشکانی پایدار ماند.

دراین هنگام هجوم سکاها که دولتهای « یونان و بلخ » ویونان وهندرا منقرض ساخت عناصرخارجی تازه‌ای وارد هند کرد که دیگرمربوط بایران خاوری و نفوذ هخامنشی نبود بلکه بیشتر وابسته بشمال ایران است و تاکنون از این دوره فقط آثار مختصری پیدا کرده‌اند. یک لوحهٔ « سیبری » درمرزشمال باختری هند کشف شده ویک ستون کوچک مربوط بقرن اول قبل ازمیلاد درمنطقهٔ سالا (بارودا) درگجرات بدست آمده که طرحهای روی آن ازنمونه های هخامنشی است ولی تغییراتی در آن داده شده ودرچند کیلومتر پائین تر ازاین منطقه یک سنگ آسیا شبیه بآن هم بدست آمده است. دستبندها وبازوبندهای نقره که دنبالهٔ

آنها کله اژدها یا گاو ، یا شیر است و شبیه بگنجینهٔ معروفی است که در درهٔ رودجیحون کشف شده، در گجرات ودر قسمت عظیمی ازراج پوتانا حتی امروزهم فراوان است. در « ماثورا » «بهراگات » وسایرجاها مجسمهٔ شاهزادگان وشاهان « خشاتراپا » و « کوشانا » با لباسها و کلاههای نوك دار یا سلاح های سکاهای جنوب شرقی بدست آمده وچندی پیش یک قطعهٔ برنزی شبیه باین ها که نقره کاری هم داشت بدست آمد. تصاویر اشخاص با لباسهای سکاهای جنوب شرقی برروی سکه های «ساکا » «کوشانا» وحتی سکه های اولیه کشمیر فراوان ومعروف است وتصاویری نظیر آنها برروی کنده کاریهای « گاندهارا » مثلابت‌های « پان‌سیکا » « فاررو » « می هیرا » مشاهده شده ولی جالب است که تصاویر زنها دراین آثار همیشه با لباس یونانی یا هندی است.

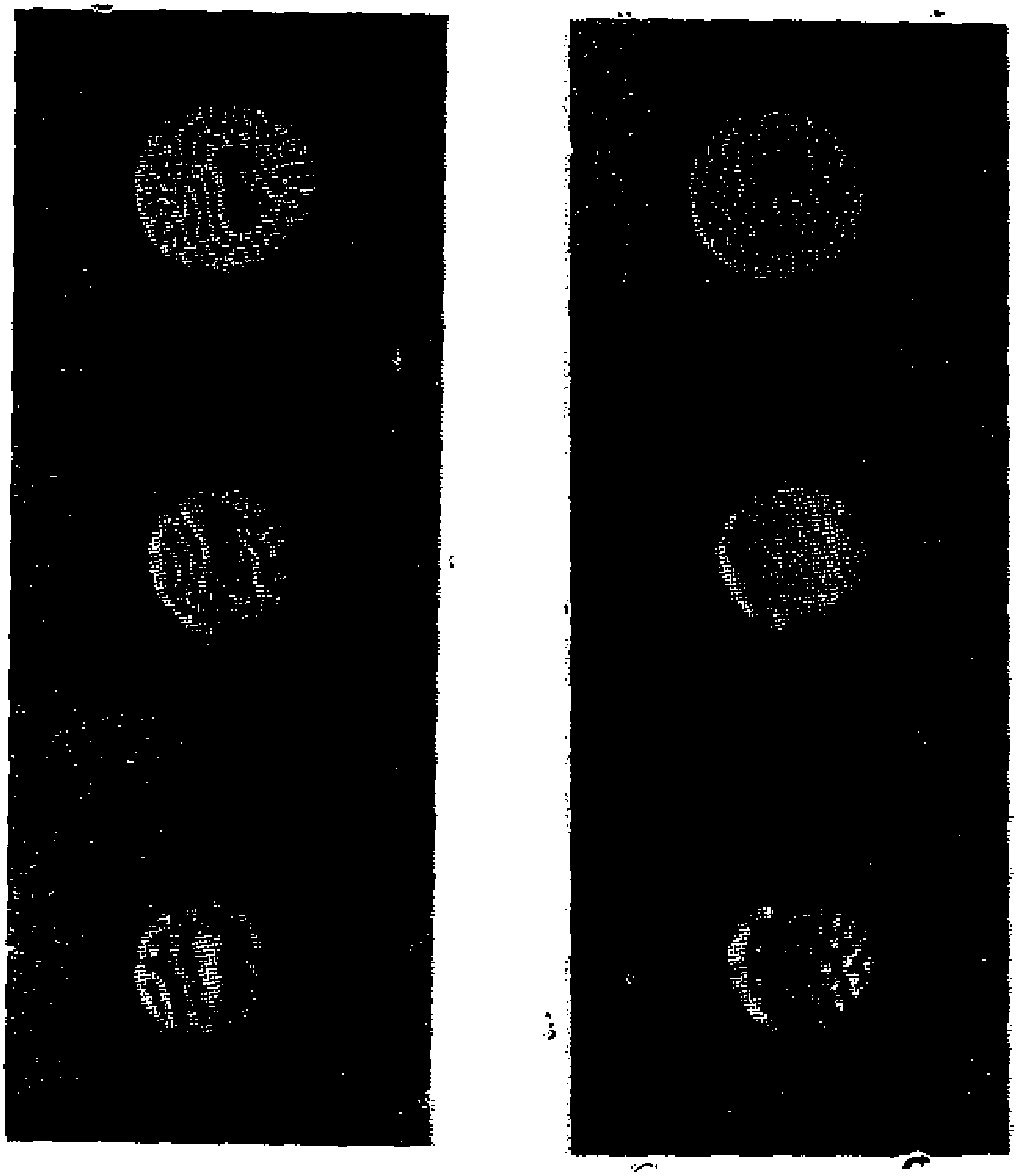
اوج ارتباط فرهنگهای ایران وهند در دورهٔ گوپتا بود. در قرن سوم میلادی ساسانیان تا قلب هندوستان پیش رانده و حتی « مالوه » در هندوستان مرکزی راکه بعدها یکی ازمراکز قدرت گوپتا شد اشغال کردند. باین ترتیب طرحهای هنری وروشهای ساسانی سهم بزرگی درایجاد هنر کلاسیک هندوستان داشت. معابدمیاگاها برای پرستش آفتاب از قرن ششم تاهشتم میلادی فراوان بودند. تصویر«سوریا» ازمنطقهٔ چامبا،قرن هشتم،نیمه ساسانی است وحتی پس‌از آنکه صورت این خدای آفتاب کاملاً هندی شد کفش های او بهمان صورت سابق ماند. همزمان با این نفوذ تمدن وفرهنگ ایران درهندوستان ، ازجانب هند نیزنفوذی دردنیای ایرانی اعمال میشد. از زمان سلطنت « آشوکا » مذهب بودائی در آسیای مرکزی رسوخ کرده ودر استانهای « کوشانا »ی امپراطوری ساسانی مذهب وهنربودائی برمذهب رسمی زردشتی وهنرایرانی برتری یافته بود. بسیاری از طرحهای جدید هنری که در این دوره در هنر ساسانی نمایان میشود مثلاً اژدهای طاوسی شکل ، خروس و گل های مارپیچ از اصل خالص هندیست وآخرین اکتشافات سکه های گوپتا نشان میدهد که پاره‌ای ازطرحهای مذهبی مثلاً دریافت‌حلقه از« اهورامزدا » توسط شاهان یاطرح « سنت جورج »، اصل هندی دارند.



تصویر زن از منطقهٔ هروان کشمیر

اوائل قرن چهارم میلادی ، برجسته کاری قالبی روی کاشی کف اطاق

هنر محلی یادگار دورهٔ پارتی



دو روی سکه‌های گادهایا
تقلید تحریف شده از سکه‌های ساسانی
راج پوتانا ، قرن هشتم تا یازدهم میلادی
موزهٔ بارودا

براثر هجومهای پی‌درپی اقوام دیگرمانند هون‌ها ، گوجاره (گجرات) ، ترك‌ها و اعراب این ارتباط پر بار و بر بین ایران و هند قطع شد، بااین حال میتوان انعکاس هنردوران ساسانی و آسیای مرکزی‌را در « راج‌پوتانا » تاقرن شانزدهم‌میلادی احساس کرد .سکه های ساسانی درافغانستان و دردرۀ سندجاری و رایج شده بود و بـا اینکه بتدریج تغییر شکل میداد درکشمیر و راج پوتانـا وگجرات تاقرن یازدهم‌میلادی‌هم ماند، هرچند درسکه های جدیرتر« گادهایا» بجای کلمۀ پادشاه و معبدکه حتی در دورۀ هون‌هـا کاملا نمایان بود فقط چند خط ونقطه برجای مانده‌است.باپایان‌یافتن سلسلۀ «پراتی‌هارا» ، اواخرقرن‌دهم، آفتاب‌پرستی در مذهب ویشنو حل شد و لااقل از قرن دهم هنر رسمی منطقۀ شمال باختری هندوستان دوباره کاملاهندی‌خالص میشود ولی در عین‌حال هنر مردم ، آثار نفوذ قدیمی‌ترایرانی یاآسیای مرکزی‌را ازاعماق خاطرها به‌سطح کارهـا میاورد. علامت سنگی سوار «پالیا» ، قطعۀ تزیینی قیطان‌بافی شده ، گل های پیچ با صورتك‌هائی‌که در میان آنهاست ، درخت تشریفاتی ویراق روی ران حیوانات از این قبیل است ، وبالاخره هنر « راج پوت » در مراحل آخری خود ، هرچندموضوعاتش هندی است از نظر سبك باید جزء هنرایرانی منظورگردد . توده‌های سادۀ هندسی ، سطوح صاف و خطوط بریدۀ مجسمه‌های راج پوت عیناً شبیه بطرزکاری است که درمجسمه های « کوشانا» وهم درحجاری «مغول ـ ایرانی» بکار رفته‌است .مجسمه‌های فیل کاخهائی‌که از قرن شانزدهم تاهفدهم میلادی ساخته شده فقط شعبه ای از این سبك میباشد . بهمین ترتیب درنقاشی‌های راج پوت ترکیب هندسی وخطوط یکسره ، رنگ‌های ساده وعاری از تضاد شدید ومحیط سادۀ معصومانۀ کارهای هندی بیشتر مؤید سبك ایرانی است نه هندی. هنرصنعتی« راج پوت » تا قرن شانزدهم میلادی همان سبکی را که از روی سکه‌های اولیۀ « سکاها » گرفته بود نگاهداری کرد .

رگه های قوی هنرهای ایران‌را در هنر راج پوت هند میتوان اینطور توضیح داد که بسیاری از قبایل راج پوت نخست دراثر هجوم ترکهای آسیای

مرکزی تا هندوکش درقرن ششم میلادی وسپس براثر فتح افغانستان بوسیلهٔ مسلمین در قرن ششم و هفتم میلادی از آن سر زمین رانده شده و بهندوستان مهاجرت کرده بودند. تاآنجا که اکتشافات برهمن آباد و منصوره[1] ومنفوزه[2] بما نشان میدهد در اثر فتوحات اعراب بود که سبک عباسی وارد هندوستان شد. برروی تخت سلطنتی راجه‌های پوکال (بیکانر) که میگویند راج پوت‌های « بهاتی » ازغزنه بدر بردند، مخلوطی اززینت های سند واواخر عباسیان مشاهده میشود.

ازهنر دورهٔ غزنویان در هندوستان هیچ اطلاعی دردست نیست، حتی محل اقامت سلاطین اواخردورهٔ غزنوی درلاهور بدست نیامده. بقایای این بناها که شاید بیشتر از چوب و خشت آفتاب خشک و گچ بوده است شاید هرگز بدست نیاید. برجهای پیروزی که توسط فاتحین معروف محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱ هجری) ومسعود سوم (۴۹۲-۵۰۸ هجری) در غزنه ساخته شده‌است مربوط بدوره‌ای است که معمولاً آنرا « سبک و روش سلجوقی » میدانند، در صورتیکه این سبک مدتها قبل درزمان سامانیان آغازشده ودردوران سلجوقی تغییرات قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد. این برجها بامقطع ستاره‌ای شکل میلهٔ اصلی آنها و نوك مخروطی یا ناتمام تقلید از سبک « چادر »ی میباشد که مخصوص بسیاری ازساختمانهای این دوره است. گنبد قابوس درگرگان (۴۰۴ هجری)، برجهای مقبره‌ای مراغه، رادکان، دامغان، ری، دماوند، ورامین، مقبرهٔ زیبای مؤمنه خاتون در نخجوان و بالاخره بوستان (پایان قرن هفتم هجری) از این قبیل میباشد وانعکاس آنها درمناره راه راه «صاحب عطا مسجد» قونیه (قرن هفتم هجری) و سایر جا ها مشهود است ولی در تزیینات، بخصوص در قوس ها وطرحهای گل و بوته، نفوذ هندوستان « سولانکی - کجراتی » نخست درتابوت سنگی محمود غزنوی، سپس در تابوت مسعود (۴۲۱-۴۳۲ هجری) وبالاخره در بناهای یادگاری دوره های اخیر غزنوی کاملاً آشکار است. با این حال

---

۱ - Mansura ۲ - Munfuza

نفوذ مزبور در لنگه درهای معروف مقبرهٔ محمود غزنوی که مدتی می گفتند همان درهای بتکدهٔ معروف سومنات (پاتان) درکجرات‌است، بهیچوجه مشهود نیست. سایر طرحهای دوره‌های اولیهٔ اسلام را فقط از انعکاس آنها درهنرهای منطقهٔ پنجاب وهیمالا یا ، بخصوص در تصویر شیرهای تشریفاتی ویراق‌ران حیوانات ولبلاب‌های مارپیچ که خیلی رنگ وبوی هنر رمانتیک اروپارا دارد، میتوان تشخیص داد .

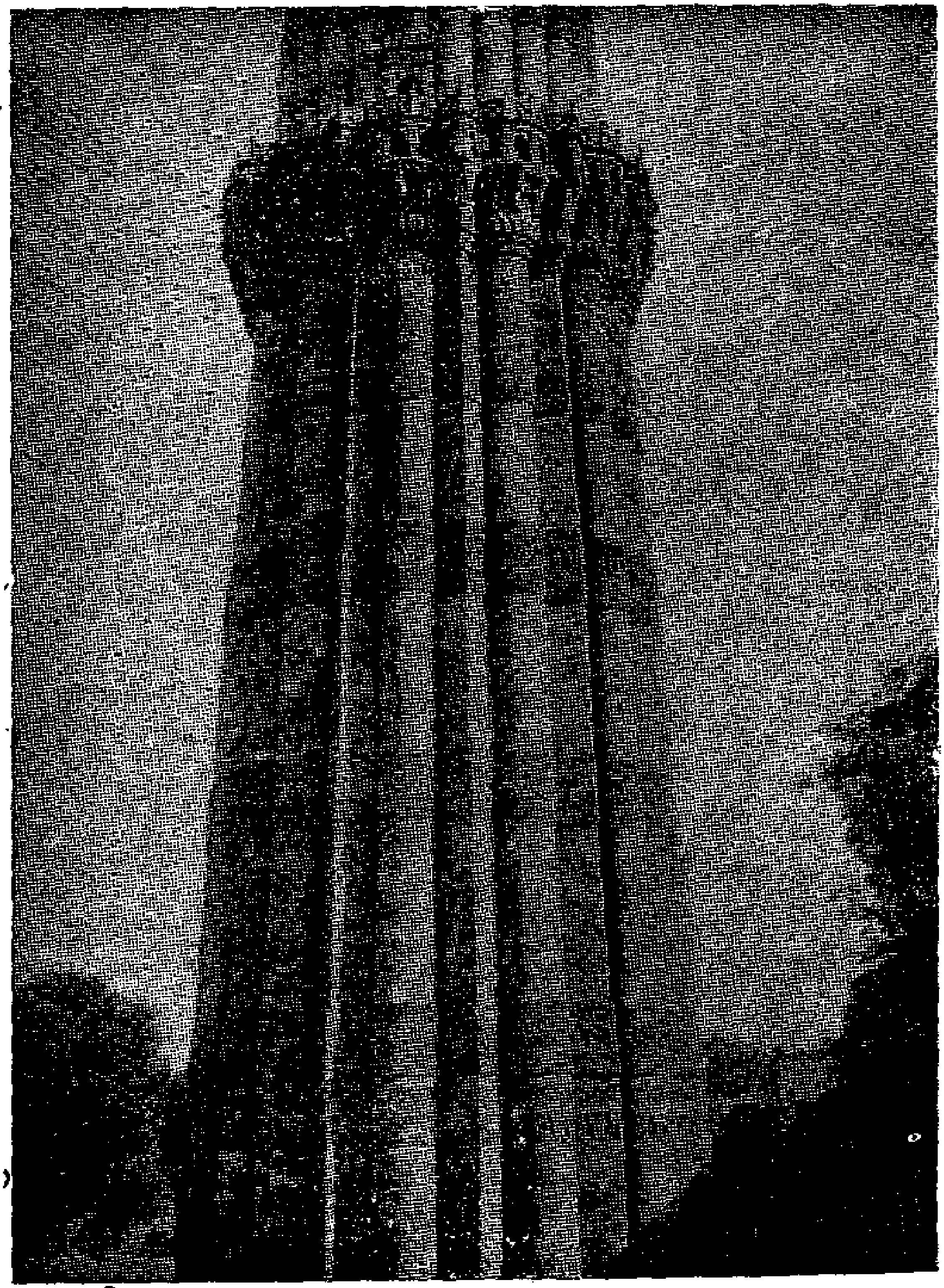
آخرین بنای این سبک « سلجوقی » منار معروف « قطب منار» در دهلی قدیم است که درسال ۵۹۶ هجری (۱۱۹۹ م.) درزمان سلطان محمد معزالدین غوری آغاز و در زمان سلطان ایلتتمش (۶۳۳-۶۰۷ هجری ۳۶ - ۱۲۱۰ م.) پایان یافت و درعهد علاء الدین خلجی (۷۱۵-۶۹۵ هجری ۱۳۱۶ - ۱۲۹۶م.) وفیروز شاه (۷۹۰-۷۵۲ هجری ۸۸-۱۳۵۱ م.) و اسکندرلودی (۹۰۸ هجری ۱۵۰۳م.) تعمیرشد. چون در بنای این منار مصالح ساختمانی بتکدهٔ قدیمی‌تری مصرف شده ودر روی این مصالح نوشته‌هائی بنام شاهزادهٔ معروف «چا . هان» یعنی «پریثوی راج سوم» موجوداست، چنین ادعاشده که قطب‌منار یک بنای هندی است ولی‌نوشته های دیگر روی این‌منارومقطع‌ستاره‌ای شکل پی وشکل‌مخروطی آن ثابت‌میکند که این منارآخرین وبزرگترین وظریف‌ترین اقتباس وتوسعهٔ برجهای قدیمی‌تر غزنوی ومقبره‌های (سلجوقی-ایرانی) ومناره‌های بلند است . گلدسته‌های این مناره‌ها که بشکل سنگهای چکیدهٔ غارها ساخته شده و نوشته‌های برجستهٔ آنها که شبیه مسجد الاقمر در قاهره بسال ۵۵۰ هجری (۱۱۵۵ م .) یا منار خواجه عالم (اواخرقرن سیزدهم) میباشد جزو بهترین شاهکار هائی است که هنر هند مسلمان بوجود آورده است. با اینحال در قسمت های قدیمی تر مسجد قوة‌الاسلام (شروع ۵۸۹ هجری ۱۱۹۱ م .) توسعه (۵۹۵ هجری ۱۱۹۸ - ۱۲۲۹ - ۱۳۱۵ م .) که در مجاورت این منار است اختصاصات هندی بیشتر عرض اندام میکند . این مسجد زودتر ازمنار ساخته شده و درآن زمان معماران مسلمان یا تعلیم یافتهٔ مسلمانان بزحمت گیر می آمدند باین جهت

درقسمت حیاط این مسجد طرح یک معبد «جین» بکار رفت و حتی آنقدر دقت نشد که تمام حجاریهای بت پرستانهٔ آن نابود گردد. فقط دیوارهای از هلالهای سبک اسلام که آنهم بطرز طاقهای پایه دار هندوست درجلوی تالار بزرگ آن بناشد. نوشته های برجستهٔ آن هم که نسبةً بی‌قواره است بر روی زمینه‌ای که ازطرحهای کاملاً هندی تشکیل شده انجام یافته. این عناصر هندی جزئی از هنر هند ومسلمان است که تاقرن شانزدهم میلادی ادامه داشت و ازین پس دراثر آنکه ریشهٔ بسیاری ازطرحهای تزیینی هندو وهمچنین طرحهای اسلام - ایرانی ازآسیای مرکزی بوده است بکلی تحلیل رفت ویکی شد.

هجوم سلاجقه و پس از آنان مغول رابطهٔ مستقیم سلطان نشین های هندوستان را باسایر بلاد اسلام قطع کرد ولی درعین‌حال عده‌ای از مهاجرین‌را بسوی دهلی راند. باین‌جهت هنر دوره‌های اولیهٔ سلاطین هند، با قدری تفاوت زمانی، تقلیدی ازهنر ایران بود وازطرف دیگر فشار مضاعف مغولان از باختر و هندوان از جنوب سبب بوجود آمدن یک دوره نظامیگری شد که در طی زمان بصورت فتح تقریباً تمام هندوستان درآمد. این سبب شد که معماری نظامی تأثیرونفوذ بسیاری درهنرهای مذهبی وغیرنظامی پیدا کند. این پیروزی بنوبهٔ خود یک طرز فکر «مستعمراتی» بوجود آورد که به آثار وافکار هندی بنظر حقارت می‌نگریست ومدتی پیشرفت ودخالت انواع هنر وافکار هندی را مانع شد.

تاپایان سلسلهٔ خلجی (۷۲۰ هجری ۱۳۲۰م.) هرچند که آداب وسنن غزنوی بیش ازپیش باابداعات اواخرسلجوقی مخلوط میشد ولی بازموقعیت برجستهٔ خودرا درهندوستان حفظ کرد. مسجد «ارهای دین کا جومپرا» در آجمر که بوسیلهٔ قطب‌الدین آیبک درسال ۵۹۷ هجری (۱۲۰۰ میلادی) ساخته شد اساس مسجد قوةالاسلام را با وضعی مفصل‌تر وغنی‌تر پیروی کرده است.

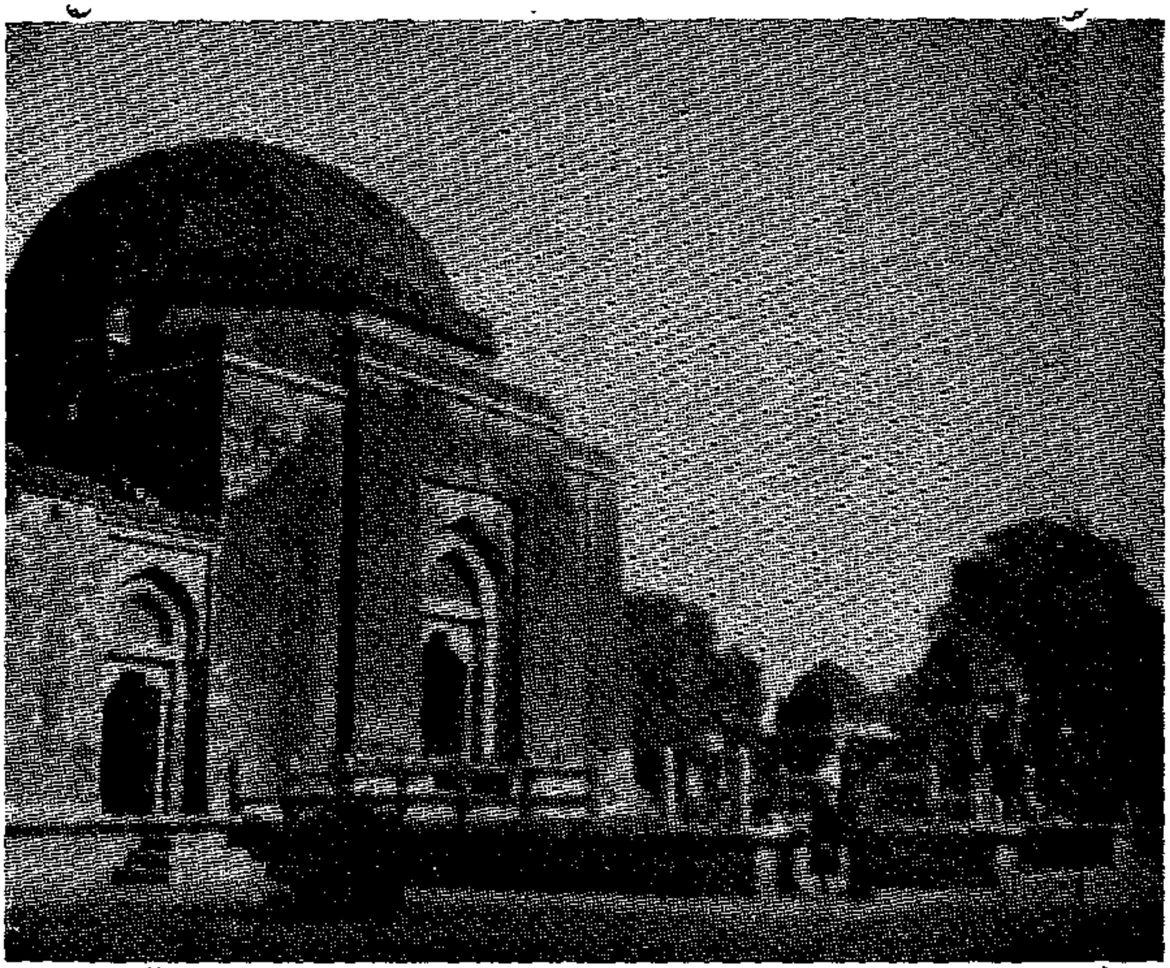
بازهم ستونها بدورهٔ معابد جین «چا. هان» برمیگردد ولی نمای جلودارای هلالهای مثلث شکل سه‌ترکی ونوك تیزی‌است که شبیه به هلالهای مسجد جامع



قطب منار

منارهٔ مسجد قوة الاسلام لال کوت، دهلی قدیم متعلق به۹۹-۱۱۹۳ میلادی
در ۱۳۸۸ میلادی و در قرن نوزدهم تعمیر شده است

لوحهٔ ۱۸



مقبرهٔ سلطان فیروز شاه تغلق
درحوض خاص دهلی قدیم ۱۳۸۹ میلادی

اصفهان (قرن پنجم هجری ـ یازدهم میلادی) میباشد ونوع مفصلتر آن در بناهای سلجوقی آسیای صغیر و بنا های ایوبی مصر دیده میشود ؛ هم چنین مقطع ستاره‌ای شکل پشت بندهای گوشه (که نوکشان تیز نیست) وشمع‌های برجی شکل ساختمان در بنا های سلجوقی قونیه مثلاً در مسجد صاحب عطا تکرار شده‌است . مسجد ایلتتمش دربدائون (۶۲۰ هجری ۱۲۲۳ م.) و از این مهمتر نرده هائی که او در ضمائم مسجد قوت‌الاسلام دهلی (۶۲۶ هجری ۱۲۲۹ م.) ساخته خیلی به‌سبک مساجدآخری سلجوقی مانند مستنصریهٔ بغداد (۶۲۹ هجری ۱۲۳۲ م.) شباهت دارد . مسجد بدائون مانند مساجد اولیهٔ ایران دوضلع دارد وشبستانهای آن برروی ستونهای بسیار ساخته شده است . اختصاصات دیگر آن ضربی‌های مضاعف و مکرر سه گوشه‌ای است که طاق اصلی برروی آنها بنا شده وزینت های محراب هاست که بشکل گل های آویزان ونوك تیز میباشد ؛ اولی در مسجد گلپایگان در ایران یا قازان مشاهده میشود و دومی در سفید بولا در ترکستان و در قونیه (۵۵۰ هجری ۱۱۵۵م .) بنظر میرسد . آخرین مرحلهٔ تازه درآمد این دوره در «علائی دروازه» (۷۱۱ هجری ۱۳۱۱م.) ودر جنوب خاوری‌ساختمان ضمیمه‌ایست که علاءالدین برمسجد قوت‌الاسلام افزوده‌وبالاخره در«جماعت خانه»(درآن‌هنگام فقط دردالان بزرگ‌آن) مشاهده‌میشود . این‌محل اصولاً برای مقبرهٔ نظام‌الدین اولیاء وبوسیلهٔ خضر خان پسر علاءالدین ساخته شده بوده است (۷۲۵ هجری ۱۳۲۵ م.) . اصولاً هردو نوع ساختمان از نوع ساده‌تر مقبره‌های ساسانی اقتباس شده که عبارت ازمکعبی دارای گنبد مرکزی کوتاه ودرب ورودی بلندی درمیان دوپنجره کوتاهتراست ولی این بناها ازلحاظ تزیینات بسیار غنی ودارای حداکثرزیبائی است چه درآن واحد شامل عالیترین طرحهای تزیینی مسلمان وهندوست که برای اولین مرتیه درسنگ مرخ با قطعات مرمر کارشده است . در این زمان پنجره‌های نوك تیزهمه مدورشده وآویزه‌های گل مضاعف دارند وبرستون‌های کوچکی تکیه دارند که پایه‌ها وسرستون های آنها نیمه هندی‌است . هلالهای کوچك خود گنبد نیز که بدعتی درقرن پانزدهم

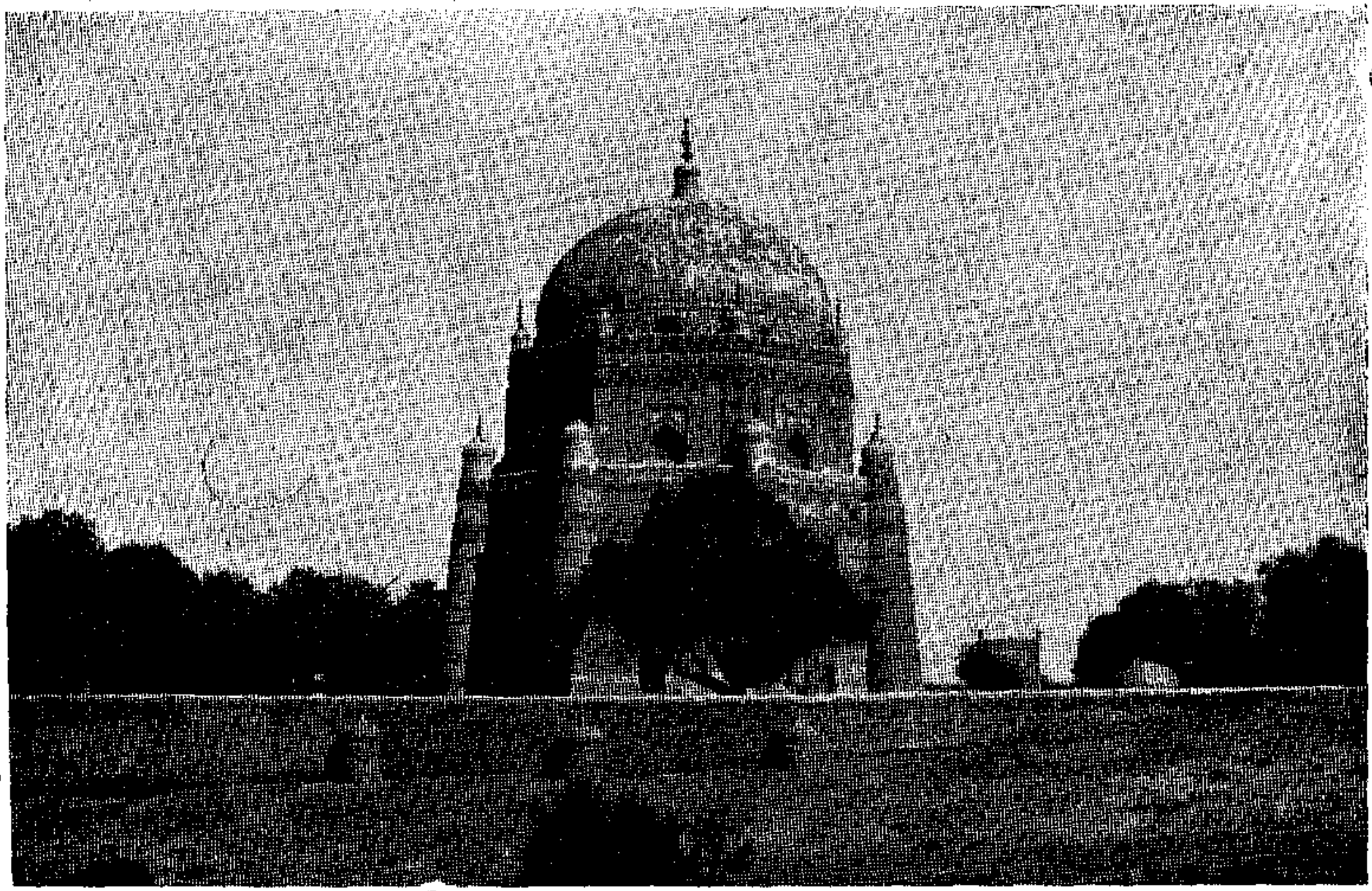
میلادی بشمار میرود نوك تیزودارای آویزه‌هائی هستند. طرح کنگره‌های آشوری پله پله جای خودرا بنوعی برجسته کاری با نقش ونگار گل وبوته ای داده است که بموازات طرح ایرانی پیش میرود. درطرف حیاط علائی دروازه، طاق سه هلالی مضاعفی مشاهده میشود که بر روی ستون‌های ظریف سبك هندی (پراتیها را) قرار گرفته ولی سقف اطاقها برروی طاقهای مستقیم و نقش برجستهٔ هندی واقع است. این پیشرفت جدید طرحهای تزیینی هندی شاید در اثر توسعه و تشدید فعالیت های ساختمانی دراثرفتح هندوستان باشد که لزوم استفاده از کارگران وبناهای هندی را ایجاب میکرد.

در حقیقت ساختمان‌های مقبره شکل خیلی بکندی توسعه یافت، قسمت عمده‌ای ازمقبرهٔ سلطان قاری نصرالدین محمود پسرسلطان ایلتتمش (٦٢٨ هجری ۱۲۳۱ م.) حاکم بنگال از مصالح خرابه‌های هندی ساخته شده است. محل مقبرهٔ زیر زمینی آن از تخته سنگهای هندی سقف های قدیم است که بر روی گنبدهای هندی وستونهای ساده قرارگرفته ومحراب آن در زیر گنبدی کجراتی بنا شده وفقط درحیاط بنا بخصوص درهلالها سبك‌های معاصر ایرانی فراوان تر مشاهده میشود. بنائی که بنام مقبرهٔ ایلتتمش (٦٣٢- ٦٠٧ هجری ٣٥-۱۲۱۰م.) معروف است از سبك سامانی مذکور درفوق تقلید شده و هرچند کتیبه‌ای وجود ندارد که صاحب این بنارا معرفی بکند ولی موقعیت آن وتزییناتش بقدری نزدیك به ضمیمه‌ای است که سلطان مزبور برای مسجدقوة الاسلام ساخته که دلیلی برای تردیددرانتساب بنا بوی دردست نیست.

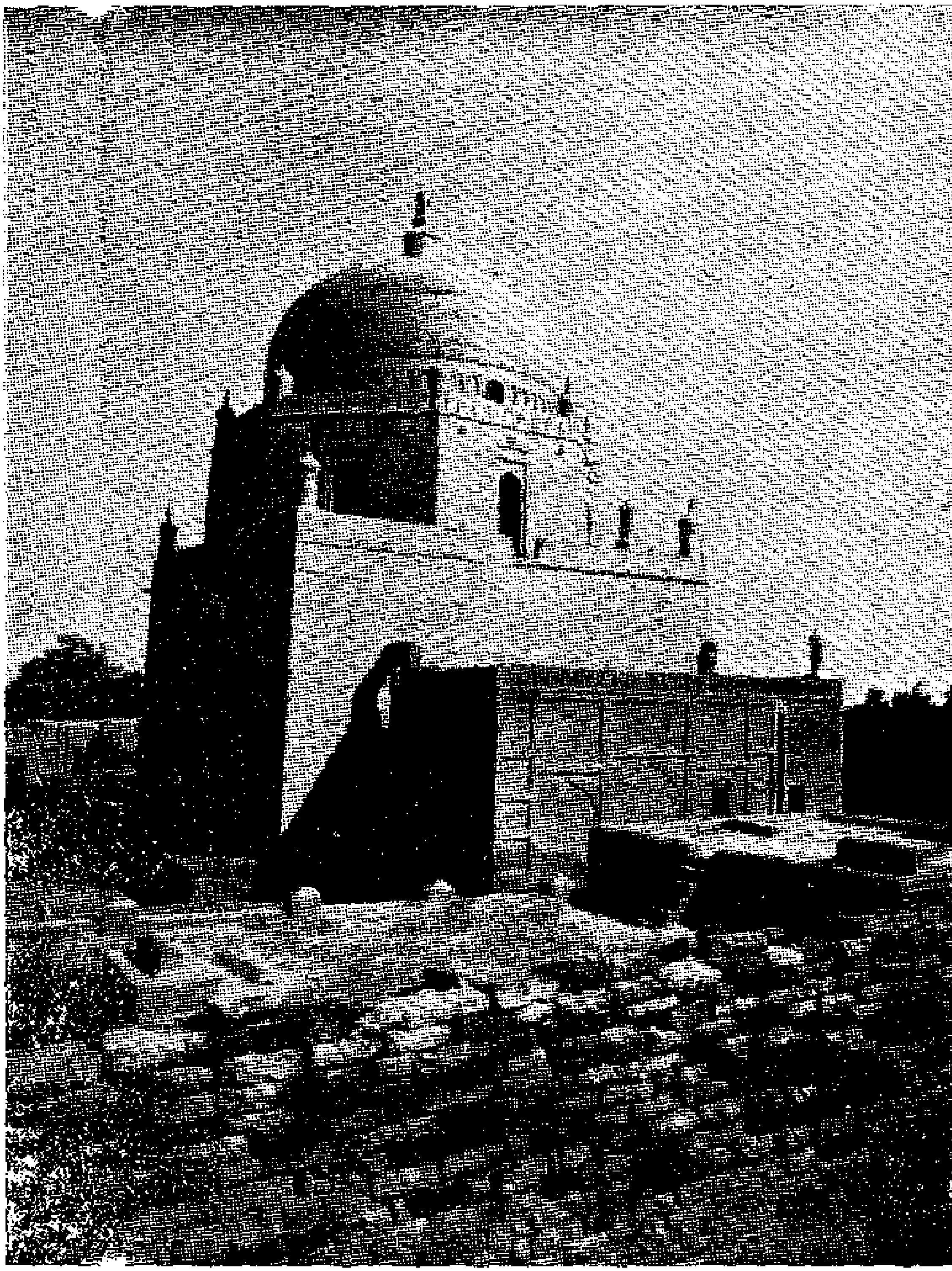
در تزیینات این مقبره آثار بسیاری ازسبك غزنوی محسوس است مثلا برجسته کاریهای خط کوفی که در این اوان بکلی تحریف شده بود (نخستین بار درغزنه درزمان سلطنت سلطان ابراهیم (٤٨٨-٤٤٠ هجری ٩٩ - ۱۰٥٩م.) بود که این تحریف مشاهده میشود)، طاقهای سبك جین توزانا [1] آویزهای تکمیل نشده وکنگره های آسوری روی بامها را میتوان ذکر کرد. گنبد

۱. Torana

لوحة ١٩



مقبرة شاه ركن عالم مولتان
١٣٢٠-٢٤ ميلادى



مقبرهٔ شاه بهاء الحق زکریا مولتان
که در زمان سلطان بالبان ساخته شده است (۸۶-۱۲۶٤ میلادی)

آن که ازمیان‌رفته (داخل آن‌بطوریکه‌ازبقایای بنابرمیآید سبک‌هندی جین بوده) قطعاً مانند مقبرهٔ سلطان سنجر درمرو ویاعلائی دروازه، کوتاه وبرخلاف آنطور که ج .ا. پیج میگوید کله قندی بوده است زیرا چنین سبکی یک قرن بعد درمقبرهٔ الجایتوخدا بنده درسلطانیه پدیدارشد. مقبرهٔ علاءالدین خلجی درمدرسه‌ای که آن نزدیکی است باتمام نرسید ولی شاید اگرهم تمام میشد شبیه به‌مدخل مسجدی می‌بود که وی ساخته . مقبرهٔ نظام‌الدین جام را از سلسلهٔ سمه[1] که در تتهٔ[2] سند ساخته شده باید آخرین نمونهٔ این نوع بنا بدانیم .

باروی کار آمدن سلسلهٔ آل تغلق(۷۲۰هجری ۱۳۲۰ م.) سبک معماری کاملا عوض شد. از زمان حملهٔ خطرناك مغول بدهلی درروزهای اولیهٔ سلطنت علاءالدین طرز ساختن استحکامات قدمهای بسیاربلندی برداشت زیرا با توسعهٔ امپراطوری‌و گردآمدن‌خزائن هند درپایتخت، این‌شهر هم‌وسعت‌مییافت‌ومحله‌های حومه شهر مانند سیری ، جهان پناه ، تغلق آباد و بعدها کلایه فیروزه ، دین پناه‌شاه ، جهان‌آباد وغیره پیوسته بشهر افزوده واستحکامات برایشان ساخته‌میشد. جتون بزرگ منشی‌سبب پی‌ریزی طرحهای بزرگ ساختمانی‌شد ، درصورتی که عجله در ساختمان و سرانجام تحلیل رفتن منابع ومصالح دیگر اجازه نمیداد آن تزیینات پررنگ وروغنی‌را که حتی علاءالدین هم تشویق‌میکرد بکاربرند.سبک جدید معماری عبارت از دیوارهای نوك باریک بود که شباهت بدیوار قلعه‌ها واستحکامات داشت ولی درعین‌حال بکار بردن آوار و مصالح پست‌را درساروج ممکن میساخت و فقط از سنگهای بنددار استفاده میشد و اما از لحاظ تزیینات تخته‌سنگهای‌رنگارنگ‌بخصوص‌سفید وسیاه‌درطرحی ساده وهندسی تنها درآرایش ساختمان بکار میرفت. ویرانه‌های تغلق‌آباد ، عادل‌آباد و بیجای مندل و غیره چیز چندان جالب توجهی ندارند ؛ بیجای‌مندل تالار «هزار ستونی» داشته که اکنون چیزی جز پی آن بجای نمانده؛ مقبرهٔ غیاث‌الدین که سابقاً برروی جزیرهٔ برج و بارو داری واقع درحوضچهٔ حاصل ازبند عادل‌آباد ساخته شده بودهمان

Samma ۱ Thatha - ۲

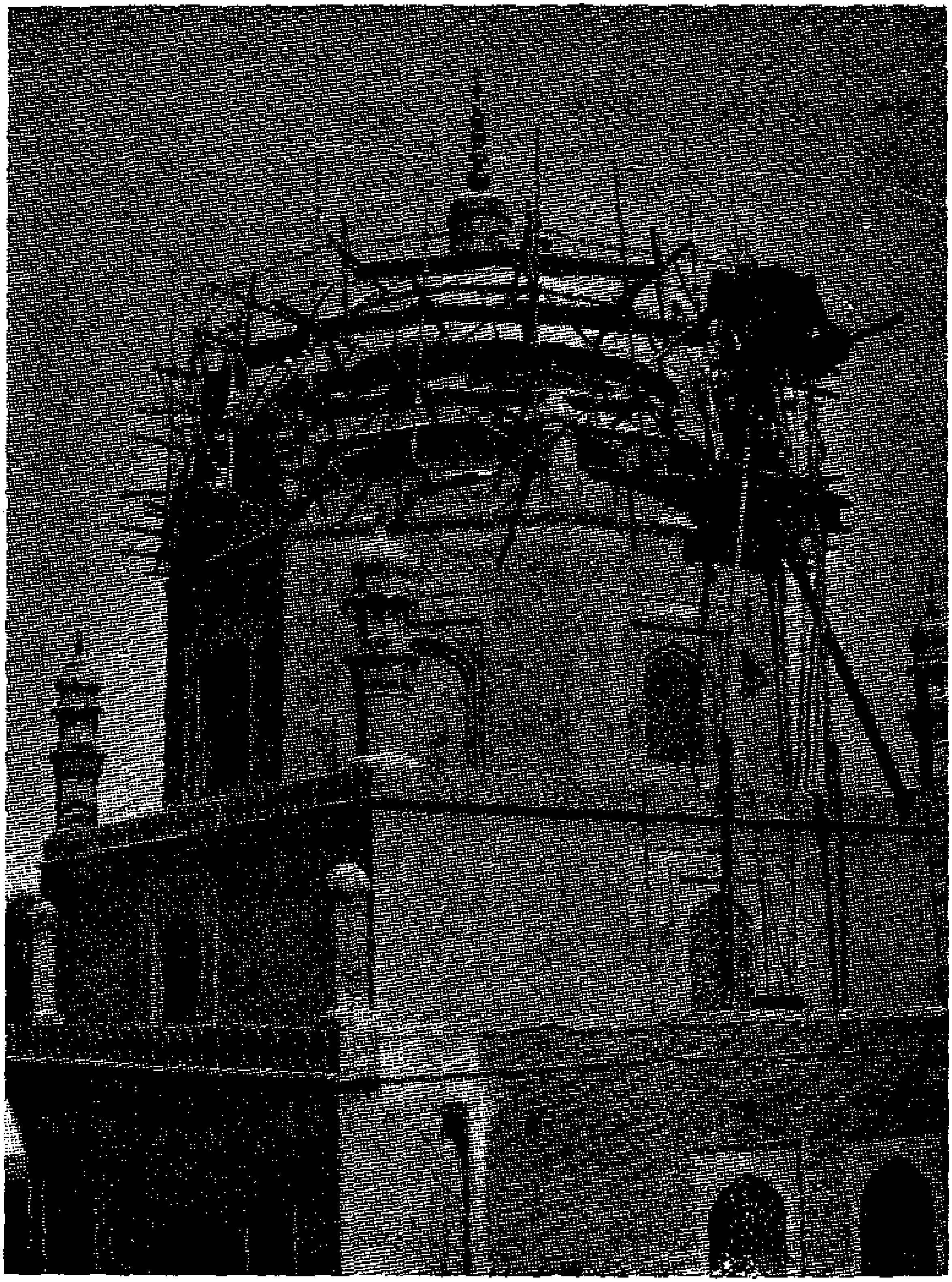
سبك مکعب‌را پیروی میکرد وفقط دیوارهایش نوك‌تیزبود ولی مرکزهریك ازنماها مشخص شده و گنبد آن مانند گنبدمسجد گلپایگان یا مسجد جبلیه‌در کرمان برروی پایهٔ هشت گوشه‌ای واقع شده وازسبك‌مرتفع‌و کمی نوك تیز گنبدمسجد الجایتوخدابنده درسلطانیه، که فقط‌چندسال قبل‌ازآن ساخته بود، تقلید شده‌است. درداخل بنا نیز ابداعات‌جدیدی بکاربرده شد، مثلاً طاق ضربی درهم که‌برای اولین‌باردرقرن یازدهم آزمایش ودرآغاز قرن‌نهم هجری(اواخرقرن چهاردهم میلادی) توسعه یافته بود بکاررفت وطاق درگاه نیز از هلال نوك تیز تبدیل بشکل تخت‌تر شبیه بدنهٔ زیرکشتی شد.

از هنرهای دیگر این زمان تقریباً هیچ اطلاعی دردست نیست. ازقرائن و امارات دوره‌های بعد چنین برمیآید که نقاشی به‌سبك قرن هفتم هجری (۱۳ میلادی) معروف به «سبك بغداد» بود. پرفسور نورمان برون چنین‌نظرمیدهد که سبك خطاطی جین مربوط به‌منطقهٔ «کالپاسوترا»[۱] نیز درآن بی‌اثرنبوده‌است. در قسمت هنرهای‌صنعتی‌نیز آثار ضعیفی درهنرراج پوت مشاهده میشود، هرچند بتدریج که تفحصات پیش میرود ثابت میشود که برخی کارها که اکنون ایرانی خوانده میشود درزمرهٔ هنر هند مسلمان است.

انقراض ومتلاشی شدن این «امپراطوری مستعمراتی» در زمان سلطان محمد تغلق (۷۲۵-۷۵۲هجری ۱۳۲٤-۱۳۵۱م.)، آغازدورهٔ بازگشت ازهنر این رژیم منفور نیز بشمار میرود. ولی این بازگشت درهمه‌جایکسان ویکنواخت‌نبود.

دربنگال و کجرات بصورت سبك کاملا جدیدی‌درآمد که عبارت ازبکار بردن‌سنن‌محلی‌هنرهند بمنظوررساندن مقاصد وافکاراسلام‌میباشد. فکرساختن اطاق وبکاربردن هلال نوك‌تیز دردرگاه‌ها و گنبد برروی بنا ازاسلام بود ولی همهٔ ابداعات دیگررا از سنن هندی که عناصر بت پرستانهٔ آن حذف شده بود اقتباس کرده بودند. هرچند جزئیات زینت‌های ساختمان‌ها یکی است در بنگال سبك ساختمان‌عبارت‌ازبناهای سنگین آجری باسقف «بنگالی» کمی‌هم گردترودرکجرات

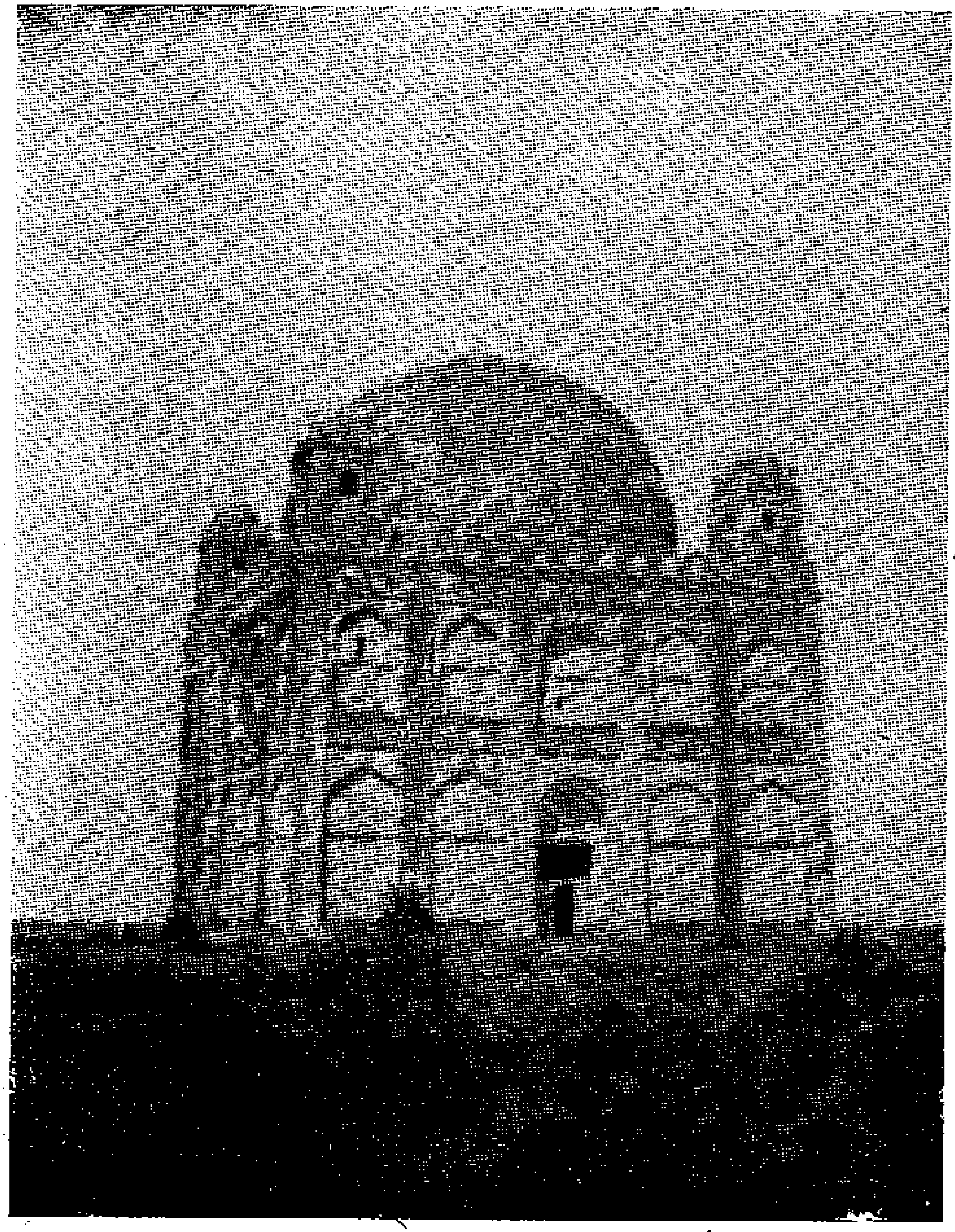
۱ - KalPasutra



مقبرهٔ شاه شمس تبریز ـ مولتان

در حدود سال ۱۳۰۰ میلادی برپا شده و در اوائل قرن نوزدهم
ازنو تزیین شد.

لوحهٔ ۲۲



مقبرهٔ بی‌نام (معروف به مقبرهٔ دزد) در گلبرگه
اواخر قرن چهاردهم میلادی

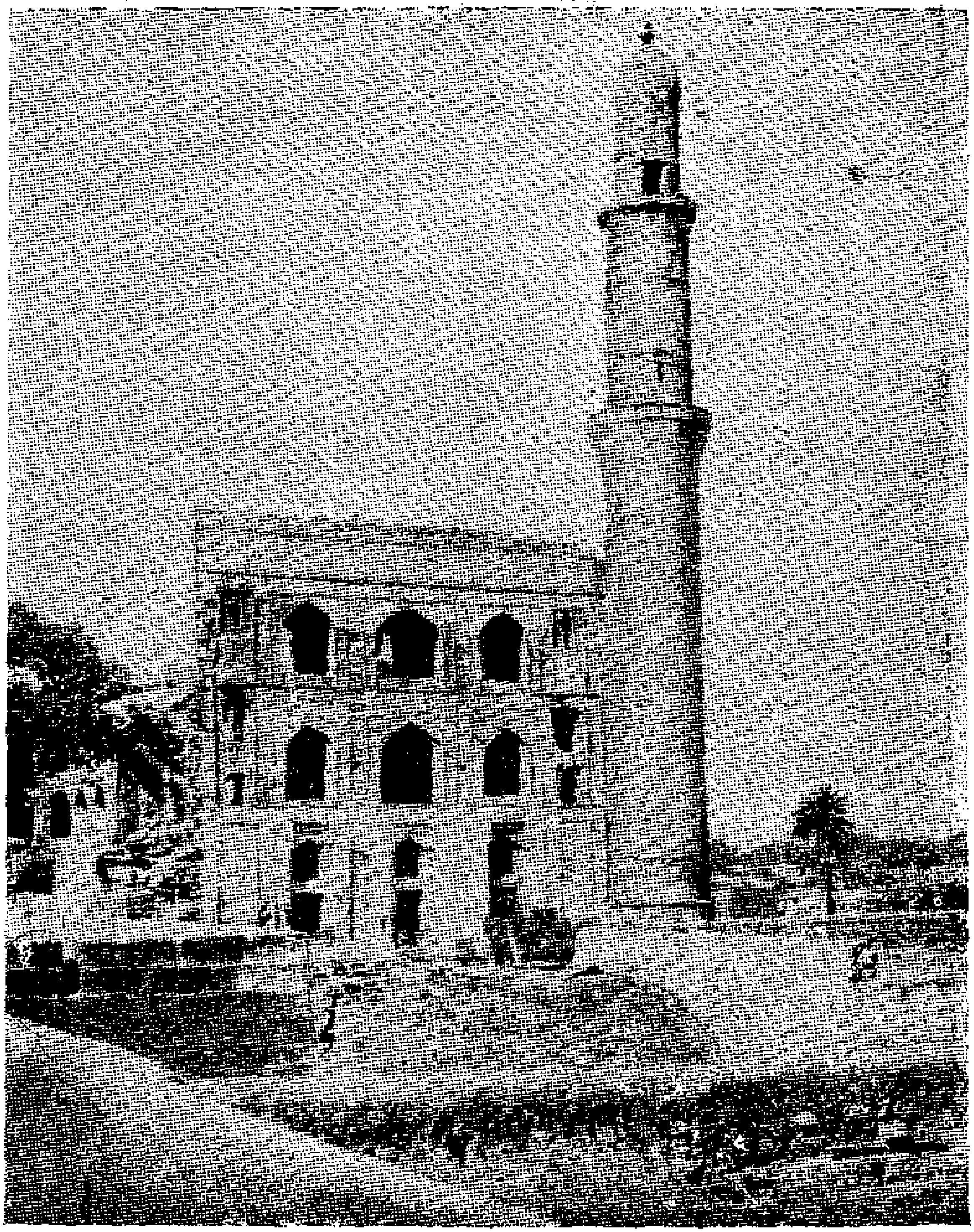
معماری بـه سبک «سولنکی ـ واقلا»[۱] است وطبقهٔ متوسط سبک «جین» را که عبارت ازساختمان‌هـای سنگی‌سبک است بکار میبردند. بنابراین دو سبک مزبور درظاهر باهم بسیارتفاوت دارند. درگجرات عنصر ایرانی قویتربود. صحیح است که حتی نمای‌خارجی بیشتر گنبدها فقط درظاهرشکل اسلامی داشت ودرداخل سبک خالص مقرنس با دندانه هـای برجستهٔ «سولانکی ـ واقلا» و دائـره‌های پی‌درپی حجاری شدهٔ زیبای سقف مشاهده میشد، ولی‌لااقل‌چند مقبره ازنوع سبک خالص سامانی ـ تغلق میتوان برشمرد که ازجمله آرامگاه اعظم‌ومعظم‌خان(۸۶۰ هجری ۱۴۵۷م.) بین‌احمدآباد وسرخج ومقبرهٔ دریاخان (۸۵۷هجری ۱۴۵۳م.) در احمد آباد و بالاخره مقبرهٔ بی‌نامی در خاور چامپانر موجود است. بر روی بنای اخیر هم عبارات مکائی کوتارز[۲] تکرار شده است. نقاشان احمد آباد نیز سبک «مکتب بغداد» مربوط به‌دهلی زمان تغلق‌را با کمی اختلاط سبک جین گجرات وعناصر هندی ادامه دادند. ازنقاشی بنگال اطلاعی‌دردست نیست جز آنکه سبک بهزاد بزرگ قرن یازدهم‌هجری (اوائل قرن شانزدهم میلادی) پذیرفته شده بود. درمصر پارچه‌های قالبی ساخت گجرات باطرحهای هندی کشف شده. در ایام اخیر در مناطق عادل‌آباد و گجرات ظروف سفالی لعاب دار باسبکی که نفوذ ایران وزمان تیمور را میرساند از زیرزمین درآمده ولی جز این دو مورد بهیچوجه از هنرهای تزیینی این زمان اطلاعی در دست نیست.

در دکن چنین تحولی‌میسر نبود زیرا ناحیهٔ سلطان‌نشین بهمنی مرزدار اسلام در بـرابـر امپریالیزم متجاوز هندوی «ویجاینگر»[۳] بود. از طرف دیگر تصادم مستقیم باایران اتفاق نمیافتاد، درصورتی که‌مهاجرین ایرانی وترکستانی با آغوش باز پذیرفته میشدند. باین جهت هنر بهمنی چنان ازهنر ایران الهـام گرفت که باید آنرا شاخهٔ مستعمراتی‌هنرایران دانست. فقط‌مقبرهٔ کوچک مؤسس این سلسله یعنی حسن ظفرخان بسبک تغلق و سنن آن بنا شده ولی از آن ببعد تمام مقابر سلاطین و اشراف درگلبرگه و اشطور نزدیک بیدار از نوع ایرانی

۱ - Solanki - Vaghelas ۲ - Makâi-Kothars ۳ - Vijayanagàr

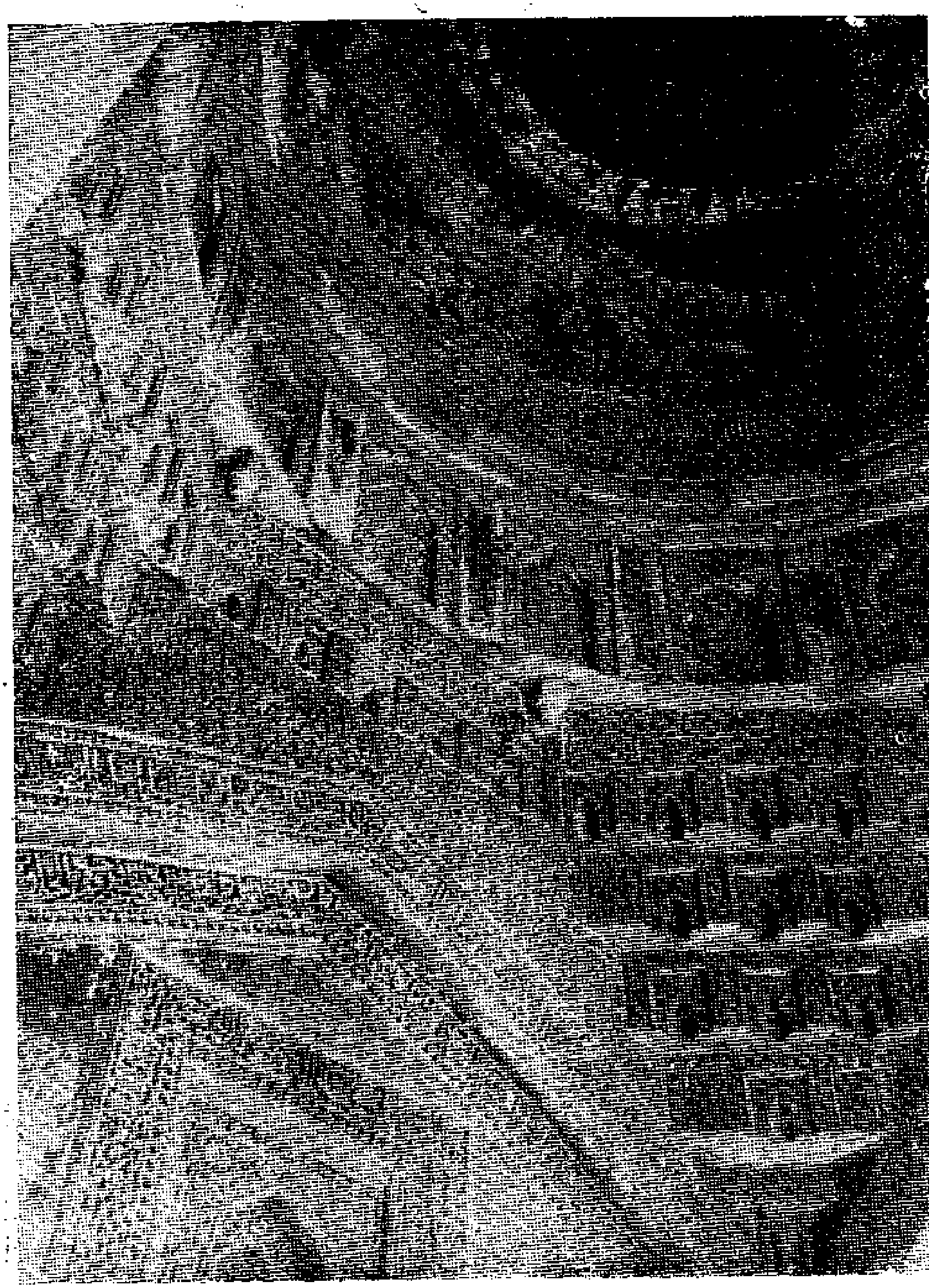
اواخر قرن هشتم هجری وچهاردهم میلادی است یعنی مکعبی دارای دو طبقه است که درگاههای آن تیغه شده . گنبدش کمی از نیم دایره بیشتر و نوك دار است و برروی بدنه هشت گوشه‌ای واقع شده که ارتباط گنبد با آن بوسیلهٔ هلال‌های مختلف ازضربی دو طرفه ، تاترکیب ضربی وهلال نوك‌تیز و حتی هلال سه‌طاقی و یانعل اسبی میسرشده است . زیباترین این بناها مقبرهٔ فیروز شاه (۸۲۵ هجری ۱٤۲۲م.) درگلبرگه ومقبرهٔ احمدشاه ولی (۸٤۰هجری ۱٤۳٦م.) دراشطور است . ساختمان اخیر دارای سقف نقاشی شدهٔ بسیار زیبائی است. میگویند مسجد جامع گلبرگه (۷٦۸هجری ۱٤٦۷م.) ازروی مسجد معروف اموی درقرطبه ساخته شده ولی حقیقت مسئله این است که شاید مسجد گلبرگه ازطریق واسطه‌ای در دهلی که فعلاً دردست نیست ، ازروی نمونهٔ قدیمی‌تر یعنی مسجد جامع اصفهان ساخته شده باشد. نمونهٔ بنای دورهٔ تیموری مدرسهٔ صدراعظم مقتدر آن زمان یعنی خواجه محمودقاآن (۸۷٦ هجری ۱٤۷۱م.) دربیدر میباشد که کاملا باکاشی‌های معرق پوشانده شده. منارهٔ بلند و باریك بسبك ایرانی در«چندمنار» واقع دردولت‌آباد که بوسیلهٔ علاءالدین شاه (۸٤۰هجری ۱٤۳٦م.) ساخته شده و هم‌چنین دروازهٔ معروف یوسف عادل شاه و منار « شاه رضا » درگلبرگه ازاین نظرقابل مطالعه است. نمونهٔ کاخهای ایرانی باایوانهای وسیع در خرابه‌های تخت محل ، گاگان محل ، ترکش محل وچینی محل بجا ماند. نمونهٔ کاخهای سلطانی ترکی در قلعهٔ بیدردیده میشود . بیشتر این ساختمانها در دورهٔ سلطنت محمود سوم (۸۸۷ - ۸٦۸هـ. /۸۲ - ۱٤٦۳ م.) بناشده است . فقط درکاخهای ترکی است که پاره‌ای جنبه‌های فرعی دیده میشود .

در زمینهٔ نقاشی دورهٔ بهمنی تا این تاریخ فقط چندکتاب خطی در دست است وبطوری ازسبك ایلخانی واوائل دورهٔ تیموری تقلید شده که عموماً آنهارا باکتابهای خطی اصلی ایرانی اشتباه میکنند در صورتی که پاره‌ای خصوصیات هندی و ترکیب هندسی آنها که شباهت به نقاشی‌های اولیهٔ راج پوت دارد ثابت میکندکه از اصل هندی هستند .



مدرسهٔ خواجه محمود گاوان

نخست‌وزیر کشور بهمنی، بیدار، ۱۴۷۱ میلادی



مقرنس کاری و سقف مسجد کلایه کهره، پورانه کلا، دهلی
که بدست شیر شاه سوری درحدود ۴۵-۱۵۴۰ میلادی بناشد

در منطقهٔ مالوه (هندوستان مرکزی) درقرن نهم ودهم هجری (پانزدهم وشانزدهم میلادی) سبکی بینا بین رواج داشت. سرزمین «ماندو» به امور شمال هند بیش از وقایع دکن مشغول بود و هرچند نفوذهای جدید ازجانب ایران در دوره‌های بعد باتخفیف کاملی به آنجا رسید باز ازروشهای دهلی پیروی میکرد باین جهت درمالوه پاره‌ای ازسنن اولیه محفوظ ماند. محراب «لات مسجد» در دهر (۸۰۸ هجری ۱۴۰۵م.) ومحراب مسجد جامع ماندو (۸۵۹ هجری ۱٤٥٤م.) سبک گلهای آویزان خلجی را دارند. هندولا محل[1] (قرن نهم هجری واوائل قرن ۱۵م.) درناحیهٔ ماندو مانند تالار پذیرائی شتاب‌خان دروارانگل دکن بسبک تغلق بادیوارهای ضخیم نوك باریك و شمع دار بنا شده‌اند. در مورد مسجد جامع ادعا کرده‌اند که ازسبك‌های عدیدهٔ عربی شامی وحتی شمال افریقائی تقلید شده ولی همانطور که پرفسور پوپ ثابت کرده ممکن است ازروی نمونه‌های هم زمان ایرانی آن ساخته شده باشد. مقبره‌های هوشنگ ومحمود خلجی ودریاخان از یکطرف آخرین انشعاب سبک مقبره‌های سامانیان بخارا است وازطرف دیگر گنبدهای مرتفع زمانهای بعدرا دربر دارد. درمسجد ملك مغیث وهمچنین درمقبره‌های مولتان که بعداً از آنها بحث خواهد شد گنبد نوك‌تیزی برروی بدنهٔ هشت گوشهٔ مرتفعی عرض اندام میکند. همچنین طاقچه‌های کوچك پرازطرحهای شکل گوش ماهی و سقف‌های ضربی‌متقاطع که درمنطقهٔ ماندو اینقدرعمومیت دارد بی‌شك‌ازایران است. ایوان بزرگ سبك ایران درتالاربزرگ‌پذیرائی «مدینی رأی»[2] غاصب (قاده شاه اوائل قرن ۱۰ هجری ۱۶م.) مشاهده میشود. دربناهای دیگر نفوذ مصر وفلسطین آن‌زمان مشاهده میشود که شاید نتیجهٔ مأموریت سفارت «امیرالمؤمنین المستعد بالله یوسف» پسر خلیفه محمدعباسی بدرگاه سلطان‌محمود خلجی (۸۷٤-۸۳۹ هـ./ ۶۹ - ۱٤۳۶م.) باشد. دسته‌های نزدیك بهم ستونها و هلالهای نازك نوك تیز و پنجره‌های گرد برجسته تقریباً شبیه به معماری زمان جنگهای صلیبی است. در این محل نفوذ عناصر هندی هر چند تحت الشعاع قرار گرفته ولی

Medini Rai - ۲ Hindola Muahal - ۱

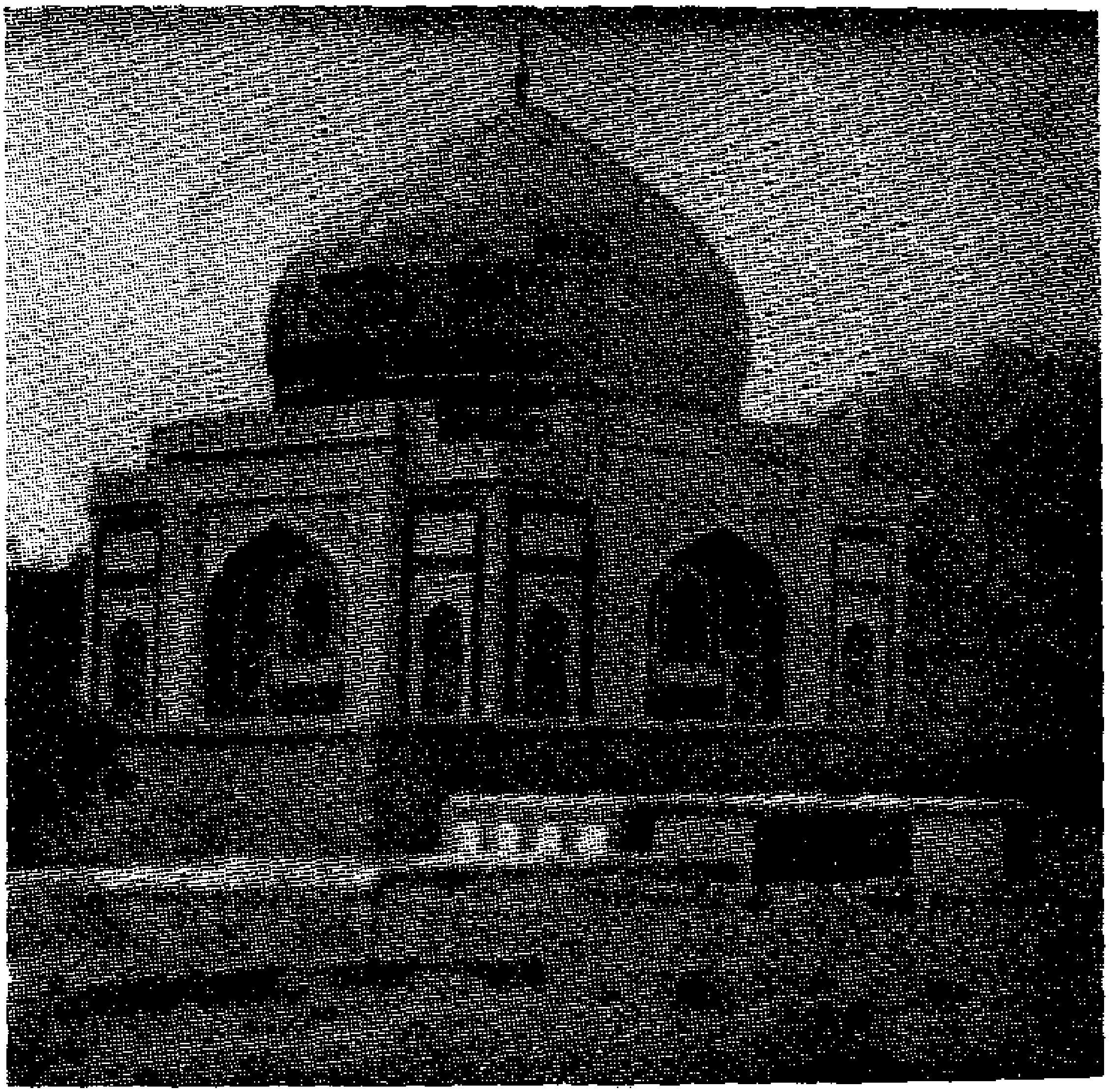
خیلی بیش ازدکن یامنطقهٔ شمال هند محسوس است . بخصوص درساختمانهای «زنانه» (که ظاهراً همیشه عوامل هندی برتری دارند) و از همه آشکارتر در ساختمان معروف به‌جهاز محل مشاهده میشود. در کاخ «قاده شاه» (اوائل قرن ۱۱ اواخرقرن ۱۶ میلادی) هنوز بعضی‌ازتصاویرنقاشی شده بردیوارها که درضمن بسبک هنرهای صورتی تیموری نزدیک است دیده میشود .

درخود منطقهٔ اصلی« هندوستان» تحول خیلی‌آهسته‌تر صورت میگرفت. این منطقه قلب امپراطوری تغلق بشمار میرفت و دلیلی نداشت که ازامپریالیزم کهنه و قدیمی متنفر باشد . باین جهت تمایلات هنری این زمان جنبهٔ طغیان و تعرض ندارند بلکه تحولی تدریجی‌را میرسانند . فیروز شاه (۷۹۰-۷۵۲ه./ ۸۸ - ۱۳۵۱ م.) جانشین مهربان محمد تغلق علاقهٔ زیادی به ساختمان داشت ولی در عین حال خسیس بود . وی سبک های جدید چندی را پذیرفت ولی آن‌ها را ارزان تمام کرد و مصالح بد در ساروج و گچ بکار برد و بانقاشی های دیواری پوشاند و اکنون که این نقاشی‌هاازمیان رفته‌معماری‌اونسبةً یکنواخت بنظر میرسد. وی سبک مخروطی ساختمان را جز در مورد شمع پشت مناره‌ها کنار گذارد و بجای آن نماهای عمارات را مفصل‌تر گرفت . در روی بامها چندگنبد بکار برد و نعل درگاه راهروهای محکم راج پوت را بمیان آورد. مقبرهٔ خود او تقلیدی ازجبلیه درکرمان است. ازبناهای دیگراو کاخ ومسجدش درفیروزآباد، کوشک شکار،حوض‌خاص، کالی، خرقه ، تیمورپوره ، بگم پوره و مسجد مهرعلی در دهلی وتعمیرات او برروی قطب منار ، مسجد خان جهان درنظام‌الدین‌وعده‌ای بناهای دیگر درسر هند، بدائون ودیگر شهرستانهاست .

از زمان ناصرالدین محمود ثانی فقط لعل گنبد بجای مانده وپس از وی متلاشی شدن روز افزون این سلسله و هجوم تیمور به فعالیت‌های ساختمانی پایان داد.

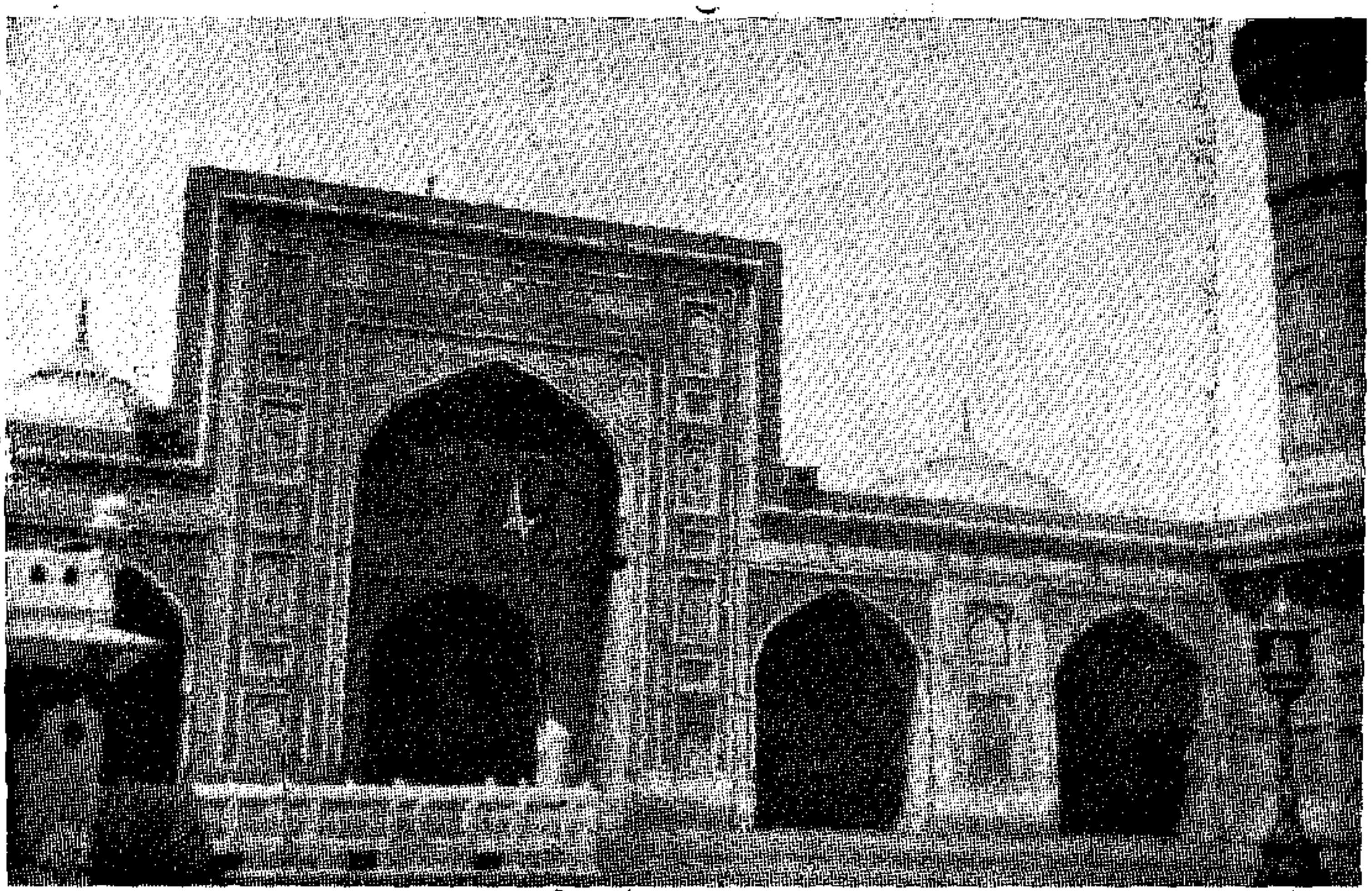
باین جهات‌مشابه‌این‌تمایلات‌درسبک‌بمراتب‌بیشتر درمعماری‌دولت شرقی (۹۰۶ - ۷۹۷ ه . / ۱۵۰۰ - ۱۳۹٤ م .) بخصوص در پایتخت آن در جان پور دیده میشود. عمده ترین اختصاصات مساجدی که در شرق ساخته شده

لوحة ۲۵



مقبرۀ اتقی خان، نابرادری اکبر امپراطور مغول
نظام‌الدین، دهلی، ۱۵٦۷ میلادی

لوحة ٣٦



مسجد حکیم علاءالدین چینیوت (وزیرخان)
حکمران پنجاب در زمان امپراطور شاه‌جهان
لاهور، ١٦٣٤میلادی

عبارت از پنجره های عظیم نما هائی است که درمحور محراب اصلی مسجدها بخصوص درمسجد جامع ومسجد عطاءالله[1] قرار دارد. هرچند شمع‌ها وباروهای این مساجد باشکل مخروطی خود مؤید میراث دورهٔ تغلق میباشد ولی طرح عمومی آن‌ها را باید درترکستان تیموری بخصوص درمدرسهٔ الغ بیک ومسجد طلا کاری سمرقند جستجو کرد. سقف های عظیم شبستان‌ها وراهرو های پهلوئی محرابها مثلاً درمورد مسجد جامع نیز باید ازسبک های (ایرانی - ترکستان) الهام گرفته باشند.

یک رشتهٔ فرعی از سبک «جان پور»[2] در«ناگور»[3] پایتخت سلطان نشین کوچک خان زاده در راج پوتانا مشاهده می شد. در این محل تقلید پنجره های مشبک بسیار آزاد صورت گرفته‌ودر بنای «ترکین کا دروازه»[4] که بسیار بمسجد «ارهائی کانگورا»[5] در بنارس شباهت دارد تحت تأثیر نفوذ هندی هم واقع شده است.

پادشاهی دهلی در تحت سلطنت سلسلهٔ سادات (۸۱۷ - ۸۵۵ ه./ ۱۴۱۴ - ۵۱م.) و سلسلهٔ لودی (۸۵۵-۹۳۱ ه./ ۱۴۵۱ - ۱۵۲۶ م.) در این زمان نسبةً ضعیف شده بودند ولی شاید بمناسبت اینکه کمتر درمعرض ویرانی همه گیر واقع شد عدهٔ بناهای‌آن قابل ملاحظه است. مهمترین آن‌ها دستهٔ معروف به مقبره‌های معروف به‌لودی است که دردهلی جدید (خیرپور) واقع شده. دیگر مقبرهٔ بهلول لودی درمحل «روشن چراغ» ومقبرهٔ سبحان سلطانه ونجبای دیگر درسرهند و«چوراسی گنبد»[6] درکالپی وغیره است. این آرامگاهها عبارت ازمکعبی هستند که دو طبقه درگاه‌های تیغه شدهٔ هلالی‌دارند واین همان سبکی‌است که در «گلبرگه»و«بیدر» ذکر آن‌رفت، وبااین که مانند مقبرهٔفیروزدارای سه در ورودی بلندی هستند که مانند گنبدمقبرهٔالجایتوخدابنده درسلطانیه(۷۲۷هجری ۱۳۰۷م.) و یا مقبرهٔ سلطان حسن در قاهره گنبدی نوک تیز بر روی آن بنا شده و بیشتر

---

۱ - Atala ۲ - Jaunpur ۳ - Nagaur ٤ - Tarkin-ka Darwaza ٥ - Arhai-Kangura
٦ Chaurasi

مانند مسجد جامع رضائیه (٦٧٥ هجری ۱۲۷۷ م.) بر نوك آن فانوسی نصب شده است.

در مقبرهٔ سکندر لودی واقع در دهلی سبک جدیدی عرض اندام میکند که عبارت از هشت گوشهٔ کوتاهی است و دورا دور آن را طاق‌هائی که برای استحکام و گنبد بسیار بزرگ بکار رفته فرا گرفته است. هر چند این سبک قبلاً در مقبرهٔ خدا بنده بکار رفته است ولی ظاهراً تقلیدی آزاد از سبک هندی است زیرا سبک معمول قدیم برای اولین مرتبه بوسیلهٔ سلاطین مغول در آن سوی پنجاب بکار رفته بود. این سبک متمایل به طاق‌های ضربی کوتاه مانند مسجد گوهر شاد درمشهد (۸۲۱ هجری ١٤١٨ م.) وطاق درگاههای سبک راج‌پوت و چتری‌هائی بود که از معماری احیا شدهٔ هندو درراج پوتانا سر چشمه گرفته بود. ازلحاظ تزیینات گچ کاری‌سبک تیموری مرسوم شد که بخصوص درمسجد کوچک «موت کی»[1] در دهلی خیلی زیباست. کاشی های معرق تیموری هم در تزیینات معمول شد که هرچند کاشی‌های رنگا رنگ در زمان‌های قدیم‌تر یعنی از عهد سلطان مسعود ثالث غزنوی (٤٩٢ هجری ۱۱۰۰م.) درافغانستان واز قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) درپنجاب باب شده بود ولی دردهلی درزمانهای بعد یعنی درحدود (۹۲۳ هجری ۱۵۱۷م.) معمول گشت.

در «مولتن»[2] چهار مقبرهٔ معروف سبک ایران وجود دارد که بر روی خرابه های شاه بهاءالحق، شمس‌الدین، شادناشاهید و شاه رکن عالم ساخته شده است، همهٔ اینها کاشی معرق‌دارند وبااینکه‌چندین باردردوره‌های بعدی تعمیر شده‌اند، تاریخ آنهابقرن‌هفتم‌وهشتم هجری (سیزدهم وچهاردهم‌میلادی)مربوط میشود. مقبره های دیگر سبک ایران ولی به‌نسبت کوچکتری عبارتند از مقبرهٔ نهرس درسیت پور واقع درپنجاب غربی ومقبرهٔ شیخ موسی آهنگر (نیلا گنبد) درلاهور که همه مربوط بزمان لودی واز کاشی پوشانده شده‌اند.

درسند باید نامی‌ازمقبرهٔسلسلهٔ طرخان بمیان آورد؛ مقبرهٔ نواب امیرخلیل

[1] Moth - ki -
[2] Multan

خان(۹۹۲ هجری ۱۵۸۴م.) وایوان‌شرفه خان (۱۰۴۷ هجری ۱۶۳۸م.)رامیتوان تقلیدهای کوچکتری از گومیر درسمرقند دانست ؛ مقبرهٔ جانی بیک (۰۰۷ هجری ۱۵۹۹م.) هشت گوشهٔ کوتاهی است در حالیکه مسجد دیگر (۹۹۶ هجری ۱۵۸۸م.) نفوذ « سوری »را چه در گنبد وچه درطاقهای ضربی نشان میدهد.

سبک کشمیر تمایل بباختر داشت ولی‌چون درمیان کوههای بزرگ محصور ودرسایر نقاط مجزا بود اختصاصات بسیار کهن خودرا نگاهداشت. مقبره ومسجد سلطان زین‌العابدین (۸۷۹-۸۲۴هـ/ ۷۰-۱۴۲۰م.)در«مدنی»[۱] و مقبرهٔ‌مادر وی در«سرینگر»[۲] هرچند برپی‌های‌معابد هندوبنا شده‌اند ولی مربوط بسبک‌مقبرهٔ اسمعیل سامانی در بخارا میباشند. سبک مسجد های چوبی مانند مسجد جامع اسکندر بت‌شکن (۸۱٦ - ۷۹۲ هـ. / ۱٤۱٤ - ۱۳۹۰م.) و شاه همدان (۷۸٦ هجری۱۳۸٤.م) وپامپور وغیره که همه‌چندین‌بار ازنوساخته شده‌اندوشبستانهای عظیم مکعب شکل وبامهای هرمی شکل دارای یک گلدسته وزنگهای « کنادور » و غیره هنوز کاملاً و بطور مسلم شرح داده نشده است . ولی چنین بنظر میرسد که اقتباسی از سبک قدیمی بودائی موسوم بچای تیا (مثلاً پری‌هاسپور[۳]) میباشد که درخاور دور نیز بصورت معابد پاگودا بجای مانده است. کاشی کاری ایران اولین مرتبه در مقبرهٔ مدنی ملاحظه میشود ولی ظاهراً مغول ها این زینت را افزوده اند.

در زمان سلسلهٔ سوری (۹٦۳ - ۹٤۷هـ. /۵۸ - ۱۵۵٦ - ۱۵٤۰ م.) که موقتاً مغول‌هارا بیرون کردند سبک سادات سوری بکاملترین‌مرحلهٔ خود رسید وطرحهای‌تزیینی‌تازه‌ای‌ظاهراً واردازمصر (که تازه تحت‌تسلط ترکان‌عثمانی‌افتاده بود) بآن‌افزوده شده. زیباترین نمونهٔ آن مسجد « کیلای کهنه» در«پوراناکیلا» و مقبرهٔ شیرشاه درسرام (بهار) است . افغانهای سوری کمتر مقبرهٔ دو طبقه میساختند و برفرض هم اگر دست باینکار میزدند طاق نما نمیساختند و هلال‌ها ظاهری نبود بلکه‌در گاههای‌حقیقی‌مقبرهٔ‌فاتح‌خان در الوار (۹۵٤ هجری۱٦٤۷م.)

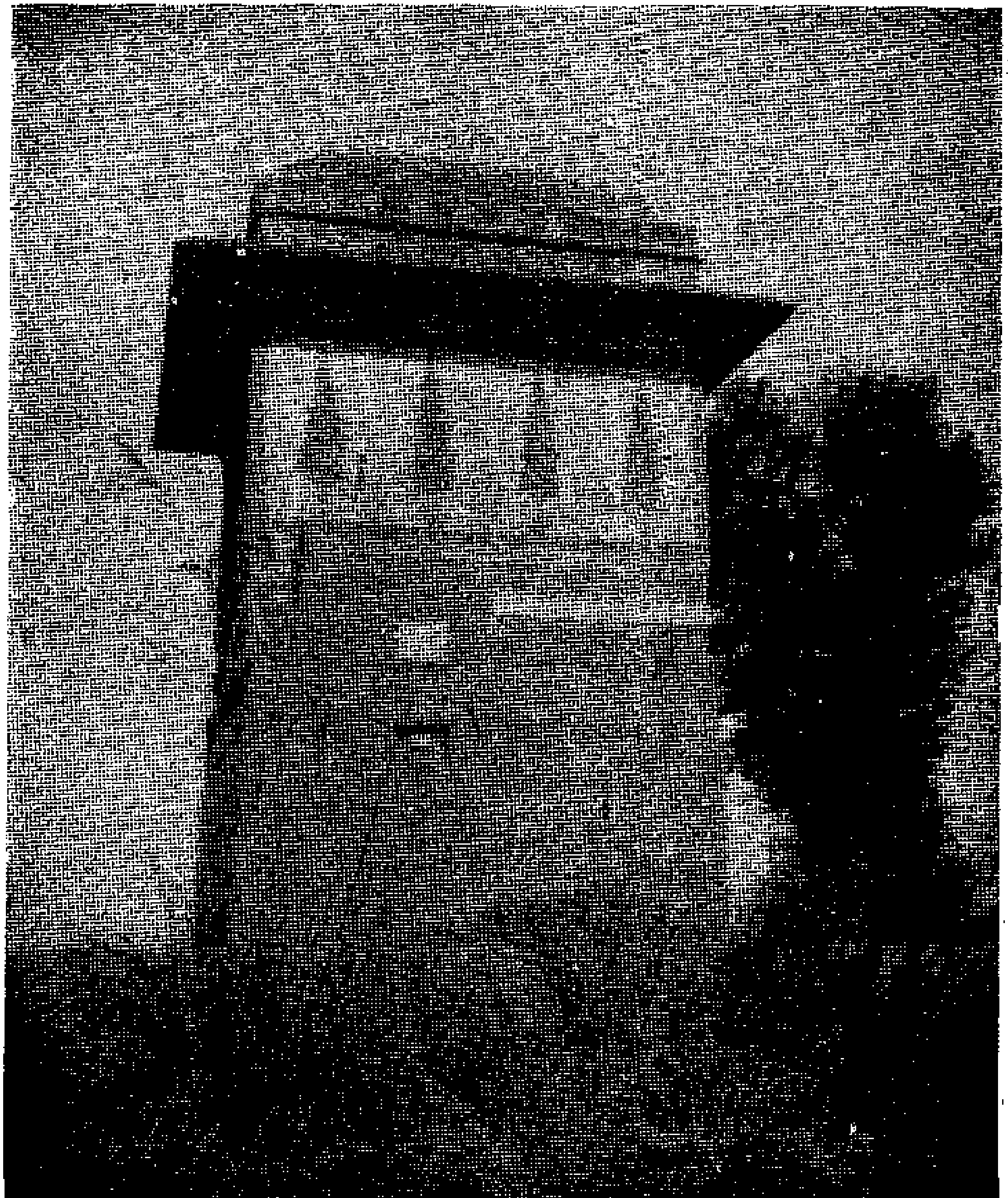
۱ - Madani ۲ - Srinagar ۳ - Parihâsapure

مقبره های سرهند و «منر»[۱] بنامیکردند . معمولاً افغانهاساختمان کوتاه را باطاق و طاق نما در اطراف آن ترجیح میدادند . این سبک اولین بار در مقبرهٔ سکندر لودی بکار رفته و نمونه‌های دیگر آن مقبرهٔ شیرشاه و حسن سور در ساسرام ومقبرهٔ عیسی خان در دهلی و چندی بعد در زمان مغولها آرامگاه ادهم خان درمهر اعلی میباشد . مسجد های کوچکتر سوری سبک « مسجد موت کی»[۲] را دنبال کرده اند ولی‌درمسجد بزرگ «کیلای کهنه»[۳] آثار نفوذ دکن بخصوص در برجهای گوشه و درگل و بوته ها و زینت های سبک ممالیک مصر کاملاً واضح است (برای مقایسه میتوان مقابر سلطان الناصر واحمد مهماندار والمؤید درقاهره‌را مورد مطالعه قرارداد) . عمر سلسلهٔ سوری خیلی کوتاه بود وبنابراین عدهٔ ساختمانهای آن نیز کم و محدود است ولی سبک سوری مدتها و تا زمان اکبر شاه بزرگ باقی بود ویکی ازعمده هنرهای اوان دورهٔ مغول درهندوستان و هنرهای قرن نهم ودهم هجری (قرن شانزدهم و هفدهم میلادی) راج پوت بشمارمیرفت (ارچها ، داتیا ، عنبروغیره) .

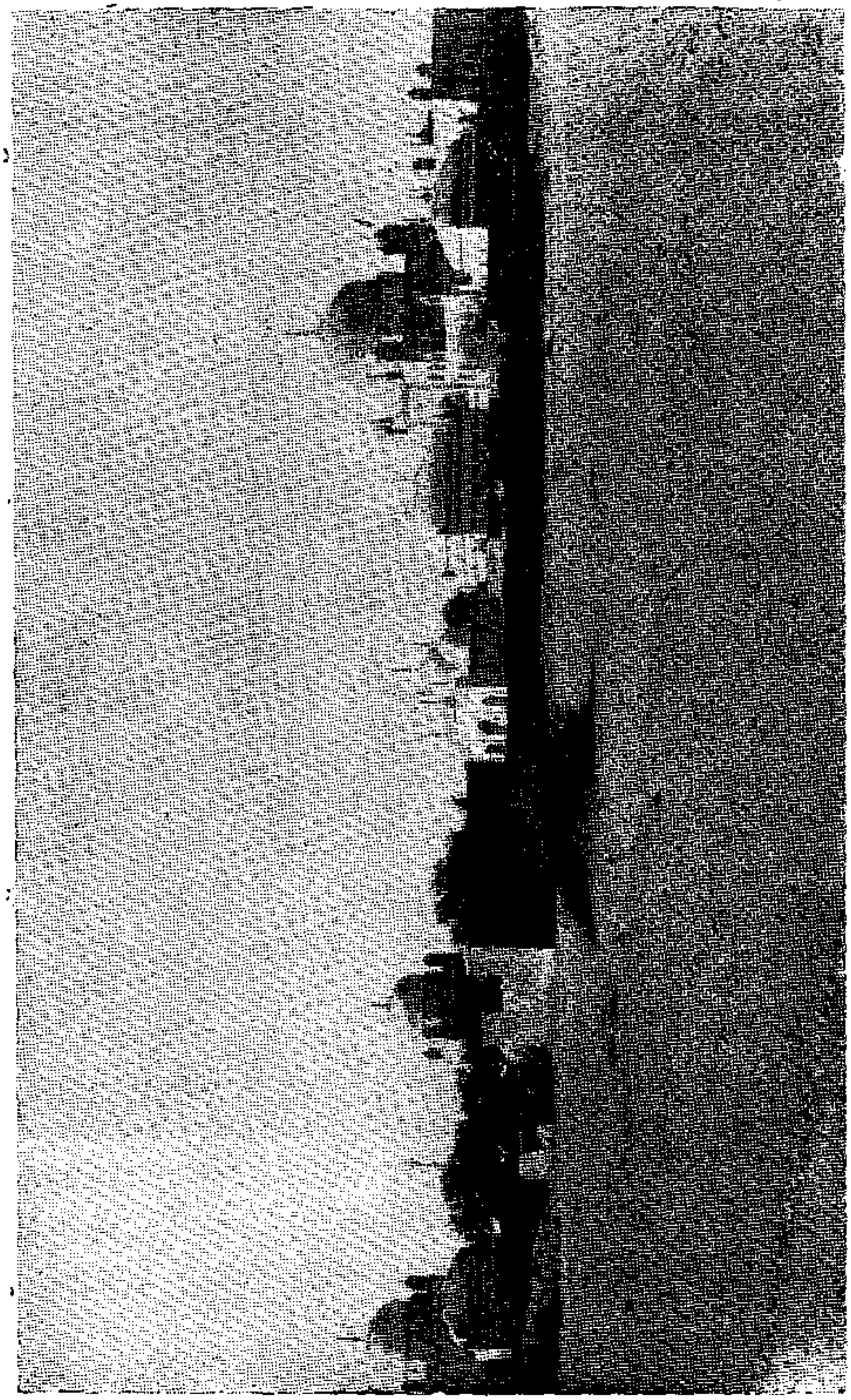
در دکن انقلاب دیگری در سبک‌ها بوقوع پیوست که علت عمدهٔ آن متلاشی شدن امپراطوری بهمنی وتبدیل‌آن به‌سلطان نشینهای کوچک بیدر، برار، خندش ، احمدنگر ، بیجاپور و گل کنده (هجری۹۳۴-۸۹۶هـ/۱۵۲۷-۱۴۹۰م .) ودردرجهٔ دوم سقوط امپراطوری ویجایانگر پس‌ازنبرد تاریخی رکشسه تگیدی (تلیکوته) (۹۷۳ هجری ۱۵۶۵م .) میباشد . این دو واقعه در دوجهت مخالف تأثیر کردند . ایجاد اینهمه سلطان نشین درعمل عبارت ازقوی شدن قدرت مسلمین ومهاجرت یکدسته جدید سرداران جاه طلب ازایران، عربستان ، مصروامپراطوری عثمانی به هندوستان بود .سقوط امپراطوری ویجایانگرسبب شد که هنرمندان بیکار هندی مانند، بناها ، نقاش ها، جواهرسازها ، بافندگان، زری دوزها ،آوازه‌خوانها، رقاص ها وغیره دسته جمعی بمهاجرت بپردازند وتأثیراین‌مهاجرت درسراسر دکن وراج پوتانا حس شد .عامل اول یعنی مهاجرت‌هنرمندان باخود سبک‌های جدید

۱- Maner ۲- Moth - ki ۳- قلعه کهنه (م.)

لوحهٔ ۲۷



مقبرهٔ شرف‌النساء بگم خواهر زکریاخان
حکمران پنجاب ۱۷۱۹-۱۷۴۸ میلادی
بگم پوره نزدیک لاهور



مقبرة غلام شاه کلهورا
حیدرآباد سند درحدود ۱۷۷۲ میلادی

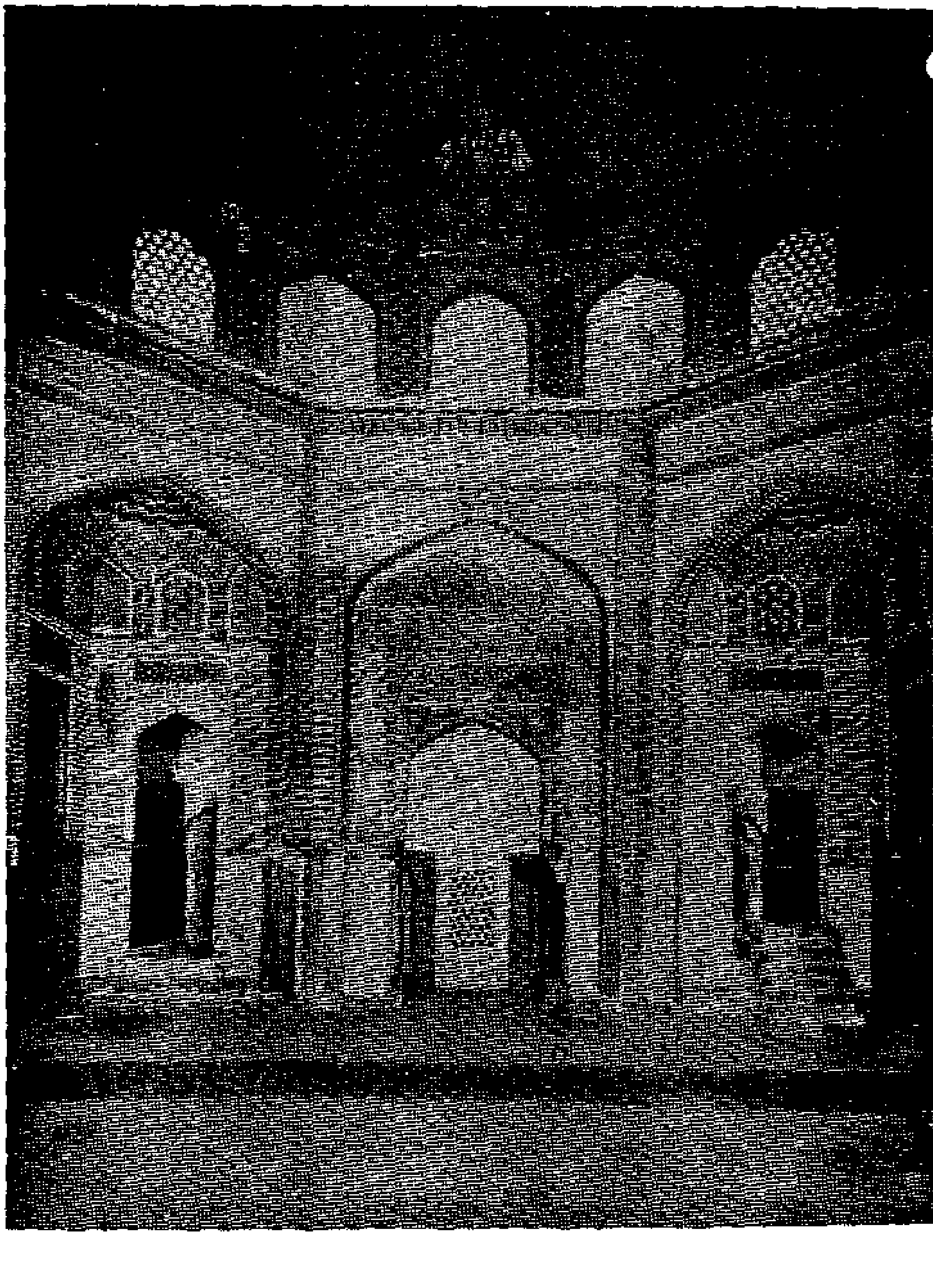
ایرانی‌وترکی بهندوستان آورد وعامل دوم یعنی‌مهاجرت هندوان، هنر موجود بهمنی ـ ایرانی را رنگ و بوی هندی داد.

باین طریق علی‌رغم‌اینکه سبک ایرانی درد کن بمراتب قویتر ازرقیب خود یعنی سبک مغولی بود نقش کوچکتری درسبک دکن بازی کرد، وانگهی این‌نفوذ چه ازلحاظ انتخاب شکل‌ها و گل وبوته‌های ایرانی وچه ازلحاظ جوش خوردن آن با عناصر هندو با جاهای دیگر بسیار تفاوت داشت. سبک مقبرهٔ بهمنی بطور کلی پایدار ماند ولی بجای طاق نماهای دیوار، در بعضی موارد راهروهای هندی بکاررفتِ وفقط بندرت مثلاً درمسجد جامع کهنه زمان‌ابراهیم اول (۹۴۴-۹۴۱ه. /۳۷-۱۵۳۴م.) ومقبره ومسجد عین‌الملک (۹۶٤ هجری ۱۵۵٦م.) وقریب صدسال بعد در مسجد جامع کبیر بیجاپور، گنبد سبک ایرانی بکاررفته‌است. درسایرجاها روش هندی‌درشکل گنبد بکاررفته است وآن‌بصورت حباب عظیمی‌است که ازمیان یک دسته گل «لوتوس» برخاسته ویک گل وارونه هم بصورت تاج بالای آن قرار گرفته است. در ساختمان معروف به گل گنبد (۱۰٦٦ هجری ۱٦۵٦م.)ابعاد مقبره که‌بسبک‌هندی‌ـ ایرانی‌است به‌میزان‌عظیمی توسعه یافته است (قطر گنبد ۱۲٤ پاست که‌فقط ۱۵ پا از گنبد کلیسای‌بزرگ‌سن‌پیر دررم کوچکتر است) وظاهراً تقلیدی ازمساجد بزرگ قسطنطنیه‌است، گرچه طرح کلی مقبرهٔ اسماعیل‌سامانی دربخارا ابقاء شده است. ازسوی‌دیگر درمقبرهٔ ابراهیم ثانی (۱۰۳٦ - ۱۰۳۵ ه./ ۸-۱٦۲۷م.) مانند ساختمانهای مقبره‌های اخیر «لودی» و «سوری» توجه بیشتری به راهروهای اطراف‌مزار شده وتزیینات آن مخلوطی از عناصر هندو وترکی عثمانی‌است. هلالها درآغاز از نوع پهن وپخ واستوانه‌ای شکل‌لودی‌بودندولی‌بعداًبصورت‌حرف « S » ومضاعف درآمده ونمای خارجی‌آنها پر از تضاریس وبرجستگی‌ها وآویزهائی است که در ترکستان در سفید بولا مشاهده میشود. وجه امتیاز عمدهٔ هلالهای طاق درگاه دکن گل وبوته‌ای است که وسط هلال بکاررفته ونخستین مرتبه درقرن ششم میلادی دربامیان بصورت «انارناهید» مشاهده شده است، اما ازلحاظ ستونها، طاقچه‌ها، رف‌ها، کنگره

بامهاوغیره گل وبوته هاوتزیینات «ویجایانگر» جانشین سبک ایرانی شده است. این تزیینات دیگر به سبک بت پرستانهٔ هندونبود بلکه ازروی منبت کاری ومشبک کاری چوبی و اثاثه وفلزکاری خانه های هندوها اقتباس شده بود. باین جهت درمعماری ساختمانهای غیر نظامی عنصر هندی قوی‌تر بود ولی درعین حال تعادل آن با عنصر ایرانی حفظ شده بود. دراین دوره هنوزهم کاشی های لعابی (ولی بندرت) استعمال میشد مثلاً در «چینی محل» دولت آباد پنجرهٔ مشبک بنا، شخص را بیاد مسجدهای جون‌پور یاساختمان «پادشاه آشورخانه» درمحل گل کنده (۱۰۰۶ هـ./۱۵۹۷م.) میاندازد. دررنگین محل واقع در «بیدر» که ستونها وطاقچه هایش کاملاً هندی است بجای کاشی های ایرانی صدف وآبنوس درطرح هندی بکار رفته است. با این همه ایوان بزرگ سبک ایران براساس همان سبکی بود که درطاق کسری وبعداً درمدارس ومساجد مغولی و تیموری بکار رفته است و همچنین تالار های پرستون سبک چهل‌ستون اصفهان طرف توجه فراوان بود. طاقهای ایرانی درساختمانهای بیجاپور درگگه محل (۹۶۸ هجری ۱۵۶۱م.) آنندمحل (۹۹۷ هجری ۱۵۸۹م.) مسنگیت محل (۹۹۷ هجری ۱۵۸۹م.) ودرکاخهای گل کنده بخصوص در «گشامحل» ملاحظه میشود و ستونها در آثار محل (۱۰۵۶ هجری ۱۶۴۶م.) بیجاپور و در «پادشاه آشورخانه» وکاخهای بعدی حیدر آباد بنظرمیرسند. با این حال باید درنظر داشت که طاقهای هندی براستی طاقهای ضربی واقعی نبودند بلکه عبارت ازیک طاق چوبی بزرگ بودند که برروی هلالهای ضربی عظیم قرار داشتند (مثلاً در «ساندو» که دربالا ذکرش رفت...) قدیمی‌ترین نمونهٔ این ساختمان دردکن درراهروهای مسقف «درگاه شاه بنده نواز» درگلبرگه مشاهده میشود. این بنا در سال ۸۱۶ هجری (۱۴۱۳م.) درزمان سلطنت فیروزشاه بهمنی ساخته شده وشاید بتوان برج ساعتی که ابراهیم ثانی درسال (۹۹۱ هجری/ ۱۵۸۳م.) برای ملکهٔ «رمبها» دربیجاپور ساخته و به «ساعت منزل» معروف است، ازلحاظ اساس سبک کاملاً ایرانی بدانیم.

در نقاشی های دکن نیز برخورد تمایلات و سبک‌ها نظیر آنچه گفته شد

لوحة ۳۹



محراب مسجد جامع تته
سند ، ١٦٤٤-٤٧ ميلادى



کاشی کاری لعابی از مسجد خودآباد سند
که در زمان حکومت یارمحمد کلهرا نصب شده (وفات درسال ۱۷۱۸ میلادی)

احساس میشود . پس‌ازنبرد «رگشسه تگیدی» مدت ده بیست سال‌موجی‌ازسبک «ویجایانگر» هنر صورت سازی دکن‌را فرا گرفت که آثارآن‌را میتوان درصورت زنهای صحنه‌های کتاب تاریخ حسین شاهی ونجوم‌العلوم وچندین «راگمالا» که زیباترین آن در«بکنر» است مشاهده کرد. بعداً نقطهٔ ضعف مطلاکاری زیاد و طرحهای تزیینی و شاعرانهٔ هندی بجـای مانده و تا اواسط قرن ۱۲ هجری (قرن هیجدهم میلادی) اشکال خوانندگان ، رقاصان و درباریان هندی دراین آثار مشاهده می شود . ولی در تصاویر مردان کتاب های مذکور سبک قرن شانزدهم ایرانی وترکی‌بکاررفته و همچنین درنقاشی‌های دیوار آلاچیق«کومتگی» نزدیک بیجاپور تصویرمردان، ایرانی وترکی است درصورتیکه در اینجا بازهم صورت زنها سبک‌هندی‌دارد . در اوان قرن دهم‌هجری (هفدهم میلادی) سبک نقاشی طرح مانند که در زمان شاه‌عباس کبیر باب شده بود بر نقاشی‌های بیجاپور کاملاً تسلط داشت تااینکه درزمان جهانگیر وشاه جهان‌سبک مغول جانشین آن شد . در«ماسولی پاتام» نیزمخلوط عجیب سبک‌های ایرانی وهندی درساختمانها ونقاشی ودرساختن سلاحهاوسایر کارهای فلزی ودر کارهای سنگین عاج وآبنوس وچوب‌های قیمتی دیگر که میتوان مربوط باین‌دورهٔ دکن دانست بچشم میخورد ولی جعبه‌های لاکی نقاشی عیناً از ایران تقلید شده است.

پس‌ازهجوم‌مغول‌ها، یک موج‌جدید وبسیارقوی‌ترنفوذ ایرانی هندوستان‌را فراگرفت . در وهلهٔ اول در زمـان سلطنت امپراطور بابر (۹۳۷ - ۹۳۲ ه. ۱۵۲۶-۳۹م.) این نفوذ بسبک اواخر دورهٔ تیموری ، ترکستانی بود ولی مدت آن‌چنان کوتاه وخوداوچنان‌سر گرم‌جنگ‌بود که‌بزحمت‌میتوان آثاری ازاین دوره پیدا کرد. ازپایتخت وی درآگره فقط محل «رام باغ»باقی مانده ولی‌ساختمانهای اصلی یاطرحهای آنها نابود شده‌اند. مسجد همایون(۹۳۷ ه./ ۱۵۳۰م.) جالب نیست و باینجهت باختصاصات کلی این دوره فقط ازروی انعکاسی که درنقاشی سال‌های اول سلطنت اکبر بجای مانده میتوانیم پی ببریم.

مهمتر از ساختمانهای فوق دین‌پناه پایتخت همایون است که در فاصلهٔ

بین آرامگاه او ـ نظام‌الدین و «پورانا کلا »در دهلی(۹۴۷ - ۹۳۷ه./ ۱۵۴۰ - ۱۵۳۰م .) و (۹۷۷ - ۹٦٤ ه . /۱۵۷۰-۱۵۵۵م .) ساخته شده بود . شیرشاه دشمن همایون این‌ساختمانهارا با خاك یکسان کرد وبیشتر بناهائی که برجای مانده مربوط بدورهٔ بازگشت همایون و زمان کودکی اکبر است که زن بیوهٔ همایون ودرباریهای جانشین جوان‌او بنا کرده‌اند. همایون که‌از دربارشاه طهماسب درایران بازگشته‌بود هنرمندان‌ایرانی‌را باخود آورد واین سبك دوم‌مغول در روزهای اول خود تقریباً ایرانی‌خالص‌است با این‌تفاوت که‌در بیشتر جاها بجای کاشی کاری سبك ایران تخته سنگهای رنگینی که از زمان خلجی‌ها بسبك هندی معمول‌بود بکارمیرفت. بناهای عمدهٔ دین پناه در دورهٔ اخیر عبارتند ازمقبرهٔ عظیم همایون که باسنگ سرخ ساخته شده وباغ آن بسبك چهارباغ اصفهان است. باغ کوچك دیگری بنام «بوحلیمه» که سردرآن کاشی‌های معرق دارد ، « عرب سرای » ، چند مقبرهٔ کوچك‌تراعضاء خانوادهٔ همایون ، مدرسهٔ خیرالمنزل که «ماهوم آنگه» بنا نهاده و دارای کاشی‌های آجری شکل لعابی و لوحه های گچ کاری است وسپس مقبرهٔ بایرام‌خان نایب‌السلطنه و در ناحیهٔ نظام‌الدین مقبرهٔ « اتقی خان » (۵ - ۹٦٤ه./ ۷ - ۱۵٦٦م .) وقدری‌دورترمسجد شیخ عبدالنبی (۹۷۲ هجری) کنار دروازهٔ جنوبی شاه جهان آباد . خارج از دهلی مساجد ساخت اکبر که باکاشیهای معرق در « اجمر » و « ناگور » ساخته شده ، درگاه حضرت اسلام در لاهور ، مقبرهٔقطب‌الدین در بارودا (۹۹۰ ه./ ۱۵۸۳م.) برج یادگاری همایون درناحیهٔسرنات (۹۹۵ ه./ ۱۵۸۸م .) وپاره‌ای مقابر « سرهند » را باید ذکر کرد.

در چند نقاشی دورهٔ سلطنت همایون و در اولین شاهکار بزرگ نقاشی زمان اکبر یعنی حمزه نامه اثر نفوذ ترکستان هنوزکاملاً مشهود است ولی در اثر رهبری دو استاد ایرانی بنام میرسید علی تبریزی و خواجه عبدالصمد شیرین قلم سبك اوان مغولی باسبك دربار شاه طهماسب هم طراز شد . نفوذ دربار شاه طهماسب در طرح‌های نساجی و قالیبافی و بالاخره فلزکاری زمان

اکبر ببعد کاملاً ملحوظ است وسکه های سلاطین مزبور بکلی از روی سکه های صفویه کپیه شده است اما دیری نپائید که سبک هندی سلسلهٔ منقرض سوری در تمامی آن و یا جزء بجزء پذیرفته شد ، مثلاً مقبرهٔ ادهم خان در « مهرعلی » تقلیدی از «حسن سور» در ساسارام یا « عیسی خان » در دهلی است وفقط کمی از طرحهای جدید ایرانی در تزیین آن بکار رفته است. سبک سوری لااقل تا دو نسل بعد سهم عمده را برعهده داشت اما بدنبال فتوحات وسیع اکبر و سیاست با گذشت و اغماض او با عناصر وسبک های جدیدی که ازسال (۹۷۸ هـ./ ۱۵۷۰م.) وارد کار شده بود مخلوط شد تا این که با سبک معروف اکبر ـ جهانگیر بکلی جوش خورد .

پس از آنکه اتحاد باشاهزادگان راج پوت انجام یافت اکبر بیش از پیش رسوم هندی و هنر هندی را که در نواحی چیتورگر و سپس در جودپور و «ارچها» وبالاخره درناحیهٔ عنبر، و« بوندی » لانه گرفته و توسعه یافته بود پذیرفت . در معماری مغول ها در اواخر عهد اکبر (۹۶۸ - ۹۷۸ هـ . / ۱۵۷۰-۸۰ م.) واوائل سلطنت جهانگیر (تا ۱۰۲۹ هجری ۱۶۲۰م.)درناحیهٔ فاتح پورسیکری، « کاخهای قرمز» قلعه اگره ، قلعهٔ لاهورسکندره ، الله آباد ، اجمر و غیره سبک راج پوت برتری داشت ولی درعین حال اختصاصات سوری ـ گجراتی مالوه وایرانی هم مشاهده میشد . شکل های ایرانی در طاق درگاه ها و هلالها و ضربی های پی و درشاه نشین ها وایوانهای ستوندار بناهای اداری و بازارها ، درجلوخان مسجدها در محراب ها و مدخل ها (مانند بلند دروازه در ناحیهٔ فاتح سیکری) درطاقچه های دیوار و لوحه ها و غیره وجود داشت . ابداعات ایرانی عبارت از ستونهای دراز ترک ترک با سرستونهای آویزدار و پنجره های مشبک (مانند نطنزومسجد علی اصفهان) وبسیاری از طرحهای تزیینی (بازهم مانند نطنز) بخصوص سرو بود. کاشی های لعابی بندرت مثلاً درسکندره ولاهور آنهم بامنتهای صرفه جوئی بکار میرفت. کاروانسراها وحیاط های کاخها مثلاً دراجمر و الله آباد که شبیه بآنها بودند نیزسبک ایرانی داشتند ولی سبک خانه های مسکونی ، تالار ، خوابگاه ها « پنج محل ها » آلاچیق های روی بام و غیره به

سبک راج‌پوت ساخته شده بود ، صرف نظر از رگه‌های اتفاقی هنر خاوردور، تبت ، مسیحی ، بیشتر طرحهای تزئینی ، بجز در کار های مذهبی که تسلط با عناصر سوری و گجراتی بود ، سبک راج پوت‌میان‌داری میکرد . بهمین ترتیب درنقاشی‌تغییراتی‌حاصل شد . هنرمندان هندی‌وسرمشقهای‌فرنگی‌نفوذ روزافزونی دراین سبک که روبه‌طبیعی بودن میرفت اعمال کردند تاجائیکه دردورهٔ سلطنت جهانگیر عناصر ایرانی بکلی ازمیان‌رفته بود . درست در همین اوان دوباره هنر ایران ولی‌این‌باربصورت‌عاملی مؤثر در هنر کلاسیک‌ودرباری‌مغول‌بازگشت. در وهلهٔ اول سلطـان سلیم (که سپس جهـانگیر شد) هنگـامی که بر ضد پدر سالخوردهٔ خویش درطغیان بود دورهٔ رنسانسی از هنر ایرانی‌را بوجود آورد. چون تمایلات اکبر و جانبداری او از هندوان مانند خاری در چشم مسلمانان متعصب شده بود شاهزادهٔ یاغی سعی میکرد پشتیبانی مسلمانان متعصب را جلب کند و باین نظر لباسهای صفوی و سبکهـای خانگی ایرانی را اقتباس و هنرمندان ایرانی مانند « آقا رضا »را تشویق کرد . پاره‌ای از عالی‌ترین زردوزی‌های ایران در هند مثلاً پارچهٔ زیبای «بیکنر» دراثر این اقدامات سلیم بود . اما چون شاهزادهٔ مزبور بادستهٔ اقلیت‌شاهزادگان راج پوت مانند عنبر، بیکنر و «ارچها» محرمانه متحد بود پس‌از آنکه بسلطنت‌رسید سیاست جانبداری از هندوان را که پدرش درپیش گرفته بود متابعت کرد .

اما ملکهٔ او یعنی نور جهان ایرانی بود وباخانواده‌اش از زمان کودتای مسلمانان متعصب(۱۰۳۲ هجری ۱٦۲۳ م.) چه در زمان سلیم وچه درزمان جانشین او شاه جهان‌دربار هندراتحت‌تسلط کامل داشتند . نمی‌توان‌به‌آسانی گفت تاچه‌حد سبک زمان شاه عباس کبیر درایجاد معماری جدیدهند یعنی ساختمانهای سنگ مرمر سفید مزین بسنگ های قیمتی مؤثر بوده‌است . ذوق شخصی ملکهٔ نورجهان وسبک ساختمان مرمر سفید معماری های گجرات ومالووه وحتی‌بایدنفوذ فرنگیهارا در نظر گرفت . تااین اندازه مسلم‌است که در یکی از اولین بناهای این دوره یعنی «چن صد خمبه»، مقبرهٔ میرزا عزیز پسر اتقی خان (۱۰۳۲ تا



کودکی کریشنا

آثار بازمانده ازمکتب نقاشی احمدآباد (شعبهٔ مکتب بغداد)

در زمان‌های اولیه هنرراجپوت (مارو‌ار) ربع دوم قرن هفدهم میلادی

مرکزداد وستد هنری دهلی

۱۰۳٤ ﻫ./ ۲٤-۱٦۲۳م.) درناحیهٔ نظام‌الدین که بطور آزمایشی آغاز شده بود ستون‌سای ایرانی و سرستون‌های آویزدار و ضربی‌های پخ وپنجره‌های مشبک ایرانی بکار رفته است. سایر طرحهای تزیینی ایرانی که تا سالهای (۱۰۲۹ تا ۱۰۳۹ ﻫ./۱٦۲۰ و ۱٦۳۰ م.) هم مشاهده میشود از روی طرحهای مقبرهٔ شیخ صفی در اردبیل ومشهد ومسجدشاه اصفهان تقلید شده‌اند.

ولی درپنجاب ودهلی واگره معماری کاشی ایرانی ازنوباب شد. مسجد وزیرخان (۱۰٤۳ ﻫ./۱٦۳٤م.)، مسجددائی آنگا (۱۰٤٤ﻫ./۱٦۳۵م.) محمد صالح کومله (مسجد چینیان والی-۱۰٦۹ﻫ./۱٦۵۹م.)، مسجد «نواب سرفراز خان» (۱۰۸۱ﻫ./۱٦۷۱م.) وعبدالله خان (مسجد تکسل والی درزمان اورنگ‌زیب)، مسجد صدهورا (۱۰۷۹ﻫ./۱٦٦۹م.) درلاهور، مسجد شاهی درچینیوت، مسجد چینی والی درثاناسار (مسجد جامع موترا) (۲ - ۱۰۷۰ ﻫ ./٦۱ - ۱٦٦۰ م.)، نمای قلعهٔ لاهور (٤۹-۱۰۳۹ﻫ. / ٤۰-۱٦۳۰م.)، مقبرهٔ فهیم خان (نیله گنبد) نزدیک آرامگاه همایون (۱۰۳٤ﻫ./۱٦۲۵م.) در دهلی، مقبرهٔ آصف خان (۱۰۵۱ﻫ./ ۱٦٤۱ م.)، زیب‌النسا (ناوانکوت ۱۰۷۹ ﻫ./ ۱٦٦۹م.) علی مردان (۱۰٦۷ﻫ./۱٦۵۷ م.)دائی آنگه (۱۰۸۱ﻫ./۱٦۷۱م.) درلاهور، چینی کا- روضه(مقبره علامه افضل خان‌شیرازی - ۱۰٤۹ﻫ./۱٦۳۹م.) دراگره، گلابی باغ(۱۰٦۵ﻫ./۱٦۵۵م.)باغهای شاه‌داره، درب ورودی باغهای شالیمار (۱۰٤۹ ﻫ./۱٦۳۷ م.)، باغهای زیبنده بگم (چابورچی ۱۰۵٦ﻫ./۱٦٤٦ م.) درلاهور، سرای دخینی درناحیه جالندر (۱۰۵۰ ﻫ./ ۱٦٤۰م.) همه نمونه‌های عالی این سبک لطیف ایرانی هستند.

بناهای دیگری که از لحاظ سبک و طرح ساختمان ایرانی هستند ولی با کاشی‌معرق پوشانده نشده‌اندعدهٔ‌بسیاری کاروانسراهای‌مغولی‌وکاخهای ایالتی دربیمبر، رجوری، چینگس، سعیدآباد، سرهند، پری محل(کشمیر)، احمدآباد (اعظم‌خان ۱۰٤۵ ﻫ./ ۱٦۳٦م.) و غیره وباغهای مغولی کشمیر (چشمه شاهی شالیمار، نشاط باغ، اقبال، ورناق، رجوری) و باغهای لاهوری مانند شالیمار،

گلابی وغیره وباغهای‌پین جور ودر شهر دهلی (باغ قلعه‌ای‌بخصوص حیات‌باغ وباغ روشن آرا) و باغهای اگره (انگوری باغ) و عدهٔ کثیری از باغها از میان رفته‌اند ولی میراث نفوذ آنها در باغهای عالی‌دوره‌های‌بعد درنواحی «دیگ»، جی‌پور ، اودای‌پور، عنبر وغیره محسوس است. در مساجد نفوذ سبک ایرانی چندان‌قوی نیست هرچنددراین‌مورد باید مسجد جامع‌اگره (۱۰۵۸ هـ./۱۶٤۸م.) ومسجدشجاعت‌خان‌دراحمدآباد(۱۰۹۹هـ./۱٦۸۹م.)وچندتای‌دیگرراذکر کرد.

با این همه ، معروف‌ترین ساختمان سبک ایران در هندوستان بنای معروف تاج محل (روضه ممتاز محل) در اگره میباشد . این بنا مقبرهٔ ارجمند بانو بگم خواهرزادهٔ نورجهان و شوهرش شاه جهان میباشد که ازعالیترین هنر و ذوق دوران صفوی سرچشمه گرفته وبوسیلهٔ دو معمار ایرانی‌مقیم پنجاب نادرالعصر استاد احمد معمار لاهوری و برادرش استاد حمید لاهوری ساخته شده است. دردو طرف آن مسجد و تالار و دروازه‌ای بسبک ایران و خارج از ساختمان دو مقبره کوچک‌تر بهمان سبک برای ندیمه های ملکه ساخته شده است. تاج محل (جز دربکار بردن مرمرهای عالی مکران که روحیهٔ شاداب و پرزرق و برق ایران را بصورت روحیهٔ خواب آلود و بیحال هنر دوره‌های بعدی مغول درآورده) تقلید کاملی از سبک صفوی است وانحرافات بسیار کمی نسبت به‌سنت معماری صفوی دارد. چهارآلاچیق راج‌پوتی‌دراطراف گنبد وتفاوت نسبت گنبد به‌بدنهٔ‌آن (که دردکن هم‌عادی بود) وهمچنین‌تفاوت نسبت مناره‌ها (که شاید ازروی گنبد مقبرهٔ محمود خلجی‌در«ماندو» اقتباس شده) اختلاف‌عمدهٔ تاج محل با یک بنای صفوی است . یکی از نکات عجائب تاریخ این است که تاج محل که یکی از عجائب جهان قلمداد شده وازهمه آثار هنری مغول کمتر دارای اختصاصات مغولی است بعنوان نمونهٔ کلاسیک‌ومظهر تمدن مغولی هندشناخته شده باشد.

اورنگ زیب پسرشاه جهان در سال (۱۰۸۹هـ./ ۱٦۷۸م .) مقبره‌ای برای زن خود « بی‌بی رابعه دورانی» دراورنگ آباد دکن برپا ساخت که سایهٔ

کم رنگی از تاج محل بشمار میرود . این آرامگاه هیچ یک از جنبه‌های عظمت و لطافت تاج محل را در برندارد ، نسبت اجزاء بنا بهم کوبیده و در هم فرو رفته جلوه میکند و بکار بردن چندسبک هندی بیجاپور - دکن و گل‌کنده آنرا خراب کرده است . ولی نمیتوان منکر امتیاز و دل‌چسب بودن این آخرین بنای بزرگ ایرانی درهند شد . درست است که دردورانهای بعد بناهای دیگر مانند مقبرهٔ عظیم نواب صفدرجنگ در دهلی (۱۱۱۳ ه‍ ./ ۱۷۵٤م .) وبنای تاج در حسین آباد لکنو ساخته شده‌است ولی بنای اولی تقلیدی خشک و دارای جنبه صرف شبیه‌سازی و ناهنجار است وفقط ازلحاظ جزئیات طرحهای تزیینی که سبک زمان‌خودش میباشد زیباست و بنای دومی نیزچیزی جز تقلید جزء بجزء از شاهکارهای اگره نیست .

درسند و پنجاب سبک هنری ایران پابرجا ماند . دربناها وباغهای‌زمان اورنگ زیب در لاهور که ذکر آنها رفت از لحاظ اساس کلی و بکار بردن کاشی‌های‌سبزرنگ تزیینی سبک ایرانی پیروی شده ولی‌عوامل جزئی‌و کوچک مؤید نفوذ اختصاصات مغولی دیگر و حتی راج پوت است . مسجد (بگم‌پور) که بوسیلهٔ زکریا خان (۱۱۵۷ - ۱۱۳۸ ه‍ ./٤۵ - ۱۷۲٦م .) آخرین‌حکمران لایق مغول درپنجاب شده از لحاظ کاشی‌کاری ایرانی است ولی هلالهای آن بسبک بنگلدار وطاق آن خمیده است و طرحهای تزیینی «باروك» دارد . مقبرهٔ خواهر او شرف النسا (ضرور والامقبره) بسبک یک برج راج‌پوت ساخته شده که بامی کوتاه و سایبان دارد ولی در طرح تزیینی کاشی کاری آن سبک تازهٔ ایرانی بکار رفته که تا آن زمان درهند دیده نشده بود . این سبک عبارت از سروهای درشت و مساوی و شبیه کاشی های تزیینی ایران است که درساختمانهای ترکیه بکار رفته وباآن کاملاً آشنا هستیم . آشوب وویرانی حاصل از حملات افغانها برپنجاب وسپس روی‌کارآمدن قبایل سیخ باین سبک ایرانی پایان داد .

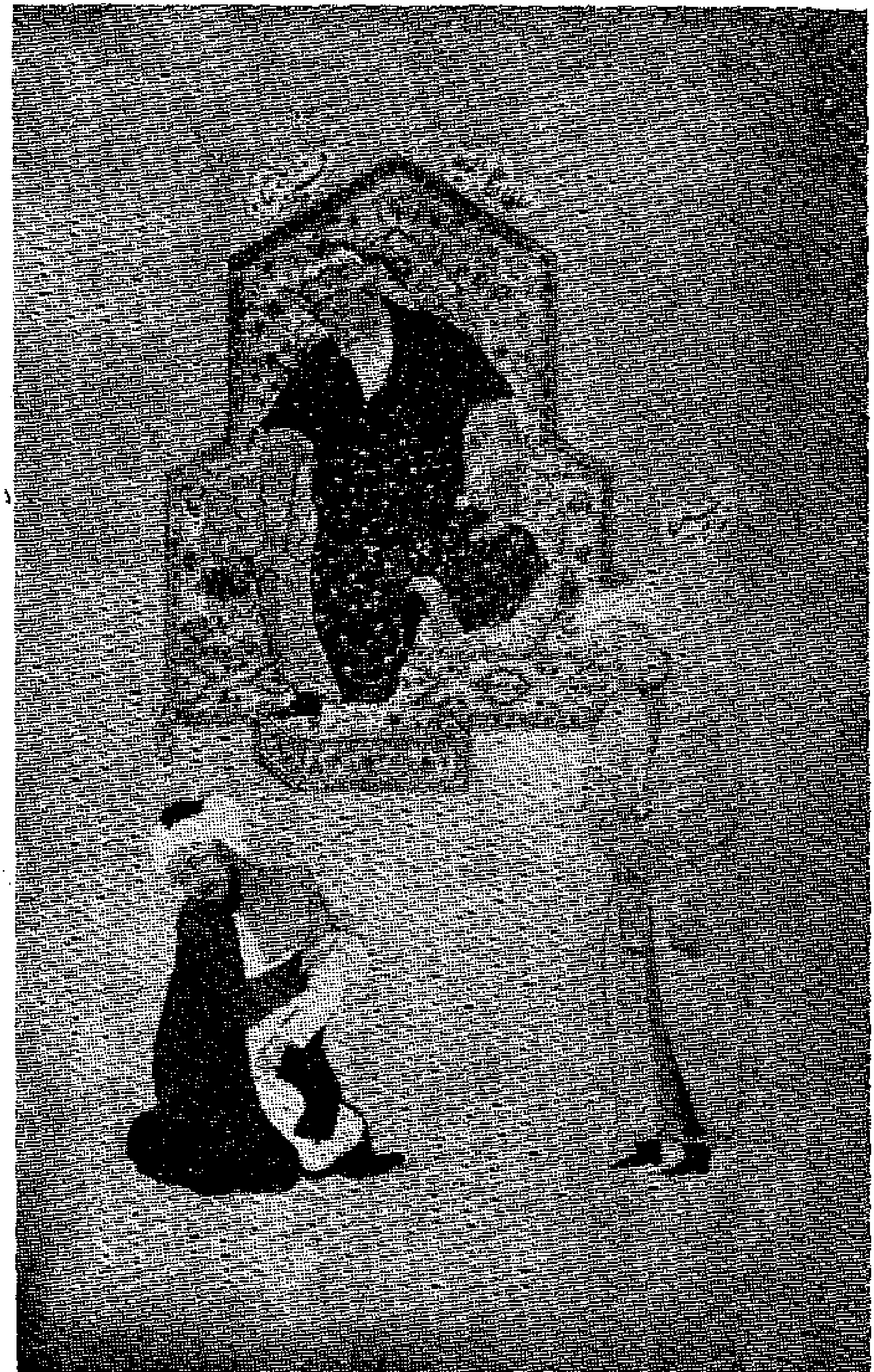
ولی در سند که بوسیلهٔ سیخ‌ها وراجپوت‌ها از باقی سرزمین‌های مسلمان

هند جدامانده بود هنر ایرانی آخرین مرحلهٔ تجدید حیات (رنسانس) خودرا بدست آورد . سبک مقبرهٔ «تته»[۱] آخرین فرد سلسلهٔ طرخان(که بعنوان حکمرانان مغول مورد قبول واغماض مردم بودند) بسبک مخلوط اواخر دورهٔ اکبرشاه‌است مانند مقبرهٔ میر معصوم (۱۰۰۲ ه./ ۱۵۹٤م.) ، میرزاعیسی‌خان (۱۰۵۳ ه./ ۱٦٤٤م.) و میرزا طغرل بک (۱۰۹٦ ه ./۱٦۸٦ م.). ولی درزمان سلطنت جهانگیر و شاه جهان سبک کاشی‌های معرق ایران دو باره از پنجاب وارد شد . مسجد نزدیک مقبرهٔ میر عبدالباقی پورانی در ناحیهٔ سخر (۱۰۱۸ ه./ ۱٦۱۰م.)ومسجدجامع تته(۱۰۵۳ ه./۷-۱٦٤٤م.) که‌در(۱۲۷٦ ه./۹-۱۸۵۸م.) توسعه داده شد وسبک مزبور درخود آباد ، حیدرآباد ، سخار،لرخانه ، ماتیاری ودر دراخان درزمان سلسله های کلهرا و تالپور رواجی داشت . مسجد تته شبیه مسجد وزیرخان در لاهور است ومسجد جامع خود آباد مانند مسجد دائی آنگه لاهور میباشد. بیشتر مقابر دوره‌های اخیر سند سبک مکعب گلبرگه - اشطور - دهلی (لودی) را منتها باابعاد بسیار بزرگتر وبارنگهای تند وزننده تقلید کرده وفقط عدهٔ محدودی ازآنها سبک هشت گوش (مثلاً مقبره نبی خان درحیدرآباد (۱۲۰۲ ه./۱۷۸۷م.) - یا مقبرهٔ شاه بهار در لرخانه (۱۱٤۹ - ۱۱۵۱ ه./ ٦-۱۷۳۵ م.) و یا فانوس بالای گنبد مقابر لودی (مناطق لرخانه وسخار) را پذیرفته‌اند .

چون حکومت افغانها لااقل تاحدی تا اواخرقرن هجدهم میلادی درپنجاب وکشمیر ثباتی برقرار ساخت آخرین موج سبک‌های ایرانی درمعماری، نقاشی ، پارچه بافی و لباس درکشمیر نفوذی پیدا کرد و در سبک ساختمان خانه‌ها ، کتابهای خطی بزبان فارسی ، گلدوزی و جعبه هائی لاکی که درزمان حکومت موقتانهٔ «مهاراجه گلاب» و«رانبیرسینگ» (جامو) درقرن نوزدهم ساخته شده‌اند اثر این نفوذ کاملاً مشهود است.

در حدود سال ۱۷۵۰ میلادی (نیمهٔ دوم قرن ۱۲ هجری) سبک

Thatbah - ۱



سلطان علاءالدين فيروزشاه بنگال ومنشي او خواجه حسن، مكتب بهزاد
حدود ۱۵۳۲ ميلادى ، موزهٔ بريتانيا ، لندن



مادونا

اثر میرزا محمدالحسنی،نوع ایرانی نقاشی بیجاپور

اوایل قرن هفدهم میلادی، موزهٔ هنرهای زیبای «بستن»

بقلم پروفسور: د. برت
عضو موزهٔ بریتانیا

فصل پنجم

هنر ایران در دورهٔ اسلامی

د. برت در اکسفورد درس خوانده و در سال ۱۹۴۶ معاون قسمت آثار عتیقهٔ خاور زمین در موزهٔ بریتانیا (بریتیش میوزیوم) شده است. تخصص وی در هنرها و آثار عتیقهٔ دورهٔ اسلامی وهندی است ، وی مشغول چاپ کتاب رسمی موزهٔ بریتانیا بنام « فلزکاری اسلامی » بود که در سال ۱۹۴۹ بچاپ رسید.

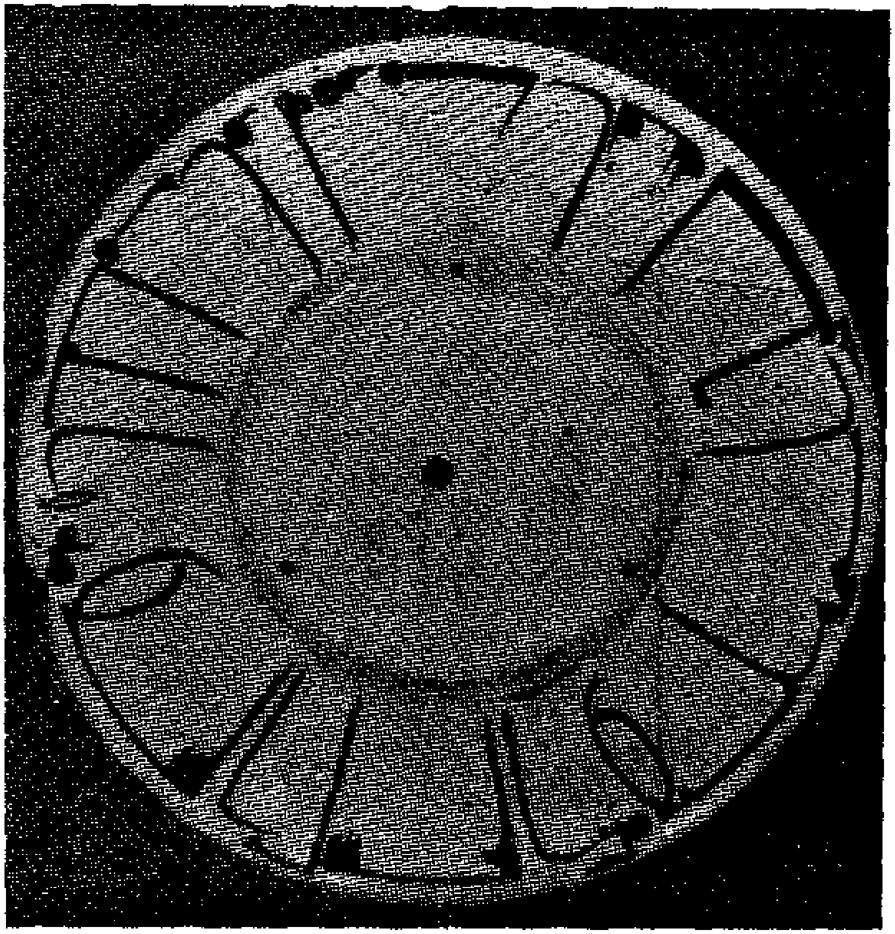
از معماری که صرف نظر شود ، موفقیت عمدهٔ نبوغ ایرانی در هنر عهد اسلامی درزمینه هائی است که بآنها نام « هنرهای کوچک » داده اند مانند قالی و پارچه بافی ، کاشی وسفال سازی ، فلزکاری ، خط نویسی ، صحافی ، تذهیب و مصور ساختن کتاب و غیره. درمذهب اسلام هر گونه بت‌سازی ممنوع است و بنابراین حجاریهای ساختمانی جائی درمساجد و معابد نداشت ودر معماریهای عادی معمول نبود.

هنرمند اسلامی ترجیح میداد که ساختمانها را با پوششی از کاشی‌های لعابدار زینت کند و با طرحهای گچ بری و آجر کاری که نقشه‌های آنها بیشتر گل و بوته با جنبهٔ تخیلی است قانع باشد. مجسمهٔ مستقل که اختراع عجیب و غریب کلکسیونرهای رومی در اروپاست برای ذوق ایرانی چندان جالب نبود زیرا وی وقتی میخواست خبرگی وفهمیدگی خود را نشان دهد بگردآوری کتاب میپرداخت. این توجه بلوازم و اشیاء مورد احتیاج جاری تحت تأثیر

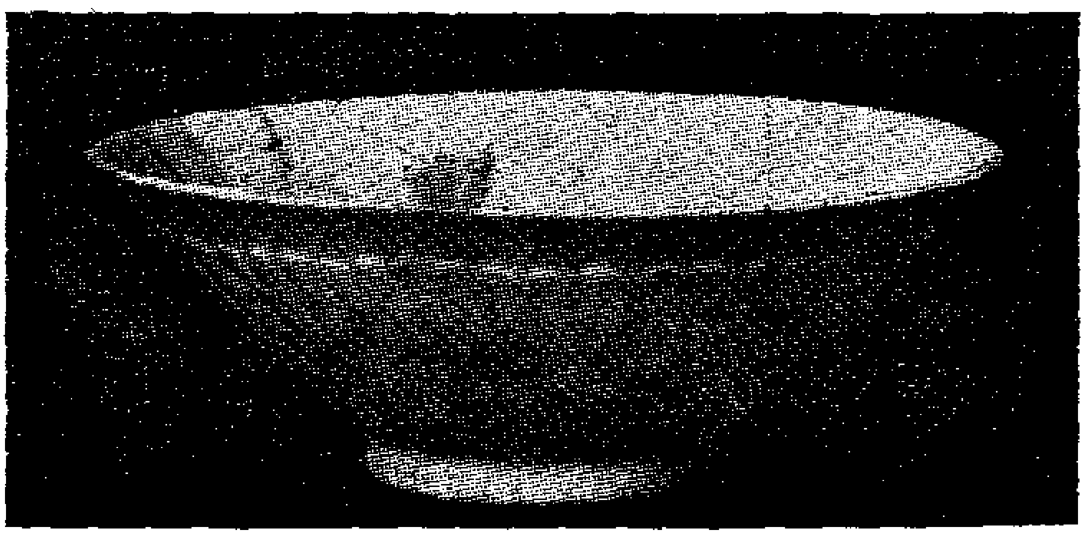
تمایل اقوام صحرا گرد وچادرنشین بداشتن چند اثاثهٔ گرانبها وعالی وباصطلاح سنگین قیمت وسبک وزن بسیار تقویت شد . تابلوهای بزرگ قابدار که از زمان رنسانس باینطرف در اروپا تا این اندازه مورد توجه است در خانه و یا چادر ایرانیان محل نداشته . صحیح است که نقاشی برروی دیوار بسیار بکار میرفت ولی اگر از روی آثار محدودی که بجا مانده بتوان قضاوت کرد باید گفت سبک این نقاشی بصورت تذهیب و مینیاتور بوده و بندرت هدفش آن بود که مانند نقاشی‌های بزرگ (فرسکو) در اروپا ویا خاور دور قسمتی از اساس ساختمان شود . بی‌شک قبول دین اسلام و اساس جدید قومیت و تصور تازه ای که از حکومت پیدا کردند ایرانیان را برآن داشت که ازعلاقهٔ خود به بناها وسبکهای عظیم در دوره های هخامنشی وساسانی چشم بپوشند.

بهمین نهج موضوع هنر ایران ساده تر از اروپا وخاور دور بود. دردین اسلام نه تنها بت پرستی ممنوع بود بلکه بت‌سازی و مجسمه سازی و نقاشی جاندارها نیز ممنوع است و این تحریم هرچند فقط جنبهٔ شرعی داشت همیشه عاملی بود که میبایست هنرمند برآن فائق آید . محققاً این مسئله سبب شد که هنرمند از کشیدن صورت ، که مکنونات درون او را بوضعی مخالف با ایمان میرساند ، روی برتابد و درعین حال این تحریم هنرمندان را ناچار به استعمال رنگ وخط درتزیینات خیالی ساخت. این سختگیریها سبب شد که هنرمند ایرانی در بکار بردن عوامل و عناصری که با آن مقاصد خویش را میخواست برساند استاد شود. سرچشمهٔ هنرنمائی او برای مصور ساختن کارهای شعرا درصحنه های شکاروجنگ وساز زدن و باغ و گل و آب همین‌نیروی خیالی بود نه موضوع های مختلف واقعی یا شورانگیز. چنین بنظر میرسد که همین چند مطلب کوچک برای آبیاری ونمو دادن نیروی خیال او کافی بود وتغییراتی که وی در این موضوعات ابداع کرده بی‌نهایت لطیف است.

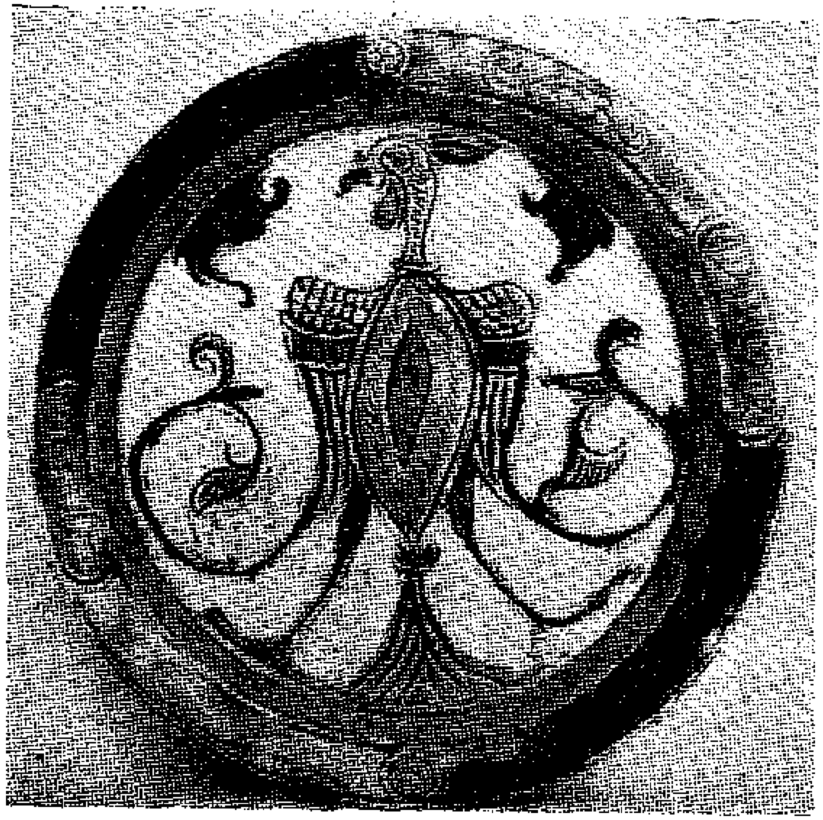
هنر ایران اشرافی بود یا شاید چون تاریخ اجتماعی ایران را هنوز کسی برشتهٔ تحریر در نیاورده چنین جلوه میکند . درصحنهٔ عرضه و تقاضای هنر ،



الف ـ بشقاب، سیاه روی پوستهٔ سفید زیر لعاب، قرن دهم میلادی
موزهٔ لوور



ب ـ کاسه، سفید با تزیین منبت‌کاری، قرن دوازدهم میلادی
مجموعهٔ آلن بارلو



الف ـ بشقاب ، چند رنگ با طرح منبت کاری قرن دوازدهم میلادی
موزهٔ دوستی برلن



ب ـ کاسه، پوستهٔ سیاه زیر لعاب فیروزه‌ای قرن دوازدهم میلادی
موزهٔ ویکتوریا و البرت

خریدار همیشه دربارهای عمدهٔ مرکزی یا محلی ومقامات برجسته بودند وحتی وقتی این اولیای امور هنرمندان خاصی در خدمت نداشتند ذوق و سلیقهٔ خودرا بر کارگاههای اختصاصی تحمیل میکردند . مشکل است در هنر ایران عواملی پیدا کرد که از « مردم » سرچشمه گرفته باشد و باوجود آنکه بی‌شک طبقه ای از بازرگانان ثروتمند و با نفوذ درایران وجود داشتند ، آثارهنری این کشور که تحت نفوذ ذوق یک ثروتمند معروف ایجاد شده باشد وجود خارجی ندارد . درشمال ایران تقلیدهائی دهاتی از سبک سفال‌سازی قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی (ششم و هفتم هجری) دربار ایران کشف شده است ولی این تقلیدها ظروف دهقانی و برزگری است نه مربوط به طوائف بدوی و هرچند در قرن مزبور چند ظرف عالی نقرهٔ کنده کاری وملیله کاری برای بازرگانان ویااشخاص بدون مقام و منصب ساخته شده است ولی سبک اینکارها با آنهائی که برای دربار ساخته میشد فرق چندانی ندارد . شاید اصطلاح « بدوی » را بتوان درمورد تزیینات ظروف بی‌لعاب گلی بکار برد ولی سبک این تزیینات که درسراسر خاورمیانه باب بود هرگز درکارگاههای درباری راه نیافت . اساس سازمان اجتماعی ایران حتی در زمان اسلام هم تغییری نکرده بود و همین نکته سبب استحکام ودرعین حال محدودیت هنر این کشور در ایندوره است. سنن قدیمی هنری بآسانی مورد قبول مهاجمین قرار گرفت چون بخصوص در زمان جنگ و اغتشاشات ، هنرمندان درزمرهٔ مهمترین دارائی دستگاه سلطنت و شاهزادگان بودند وفاتحین نیز از نابود کردن و کشتن ایشان میگذشتند و آنها را بخدمت خود میپذیرفتند .بدیهی است که نفوذهای خارجی نیزوجود داشت.ایران جزئی از امپراطوری اسلامی بود و افکار نوظهور چه از لحاظ هنری چه از لحاظ معنوی و دانش بآسانی و به آزادی مبادله میشد. درضمن از خاور دور نفوذی دائمی وقوی اعمال میشد ولی هرچند هنرمند ایرانی خیلی زود تحت تأثیر افکار خارجی قرار میگرفت درعرض یکی دونسل آن افکار را بکلی درخود جذب و هضم و با روش بومی خویش دمساز نموده برای رساندن مقاصد خود بکار میبرد .

با این وضع هیچگونه « رنسانس » و تجددی با نتایج اجتماعی و سیاسی و هنری آن در ایران صورت نگرفت . ارزش هنرمند بطور منفرد یا بعنوان یک مبدع ویک مبتکر، چندان مورد توجه نبود . هنرمندان بزرگ وجود داشتند ولی کسانی مانند میکل آنژ یا رامبرانت که سبک تازه و خصوصی خویش را جای گزین سنت باستانی هنر کنند و راه آن را تغییردهند ، در ایران مشاهده نمیشوند . در مظاهر هنری ایرانی تنوع کافی وجود دارد ولی مفهوم ذوقی هنر همیشه یکسان ویکی است. ایران در اینکه توانست تا آخر دورهٔ هنر ابتکاری خویش کمال خاص وجالب هنر اشرافی را حفظ کند بسیار سعادتمند بود . بندرت درهنر ایران مصالح و ابزار هنری بوضع اغراق‌آمیز و یا بی‌بندوبار بکار رفته . لطف و زیبائی و ذوق عالی هرگز فراموش نشده و ناپدید نیست.

همه میدانند که اعراب‌در مدتی کمتر از یک قرن (۶۳۳-۷۱۳ میلادی) برامپراطوری وسیعی از اسپانیا تا مرزچین ورودسند مسلط شدند وهیچ چیز جز مذهب ، زبان وخط خویش‌را برای این سرزمین های‌قدیم و تمدن جهان بسوقات نیاوردند . خلفای بنی امیه (۴۱-۱۳۲ ﻫ.۶۶۱-۷۴۹م .) نظر به وقوف کامل خود براین حقیقت، پایتخت امپراطوری را بدمشق در شام انتقال دادند . هنردوران اموی‌معجونی ازهنرهای یونان شرقی ، شام ، قبطی، بیزانس و هنرساسانی بود . نفوذ دسته های اول قویتراست ولی باید بیاد داشت که قبل‌ازدورهٔ‌بنی‌امیه مبادلات هنری بین این واحدهای فرهنگی‌فراوان بوده است. درسال (۱۳۲ ﻫ./۷۴۹م .) خلفای عباسی باکمک شورشی که درخاور ایران بوقوع پیوست بنی‌امیه‌را منقرض ساختند وپایتخت آنها بسمت مشرق در محل شهر جدید التأسیس بغداد انتقال یافت. در این شهر هنرمندان مصری ، شامی ، ایرانی و بین‌النهرین جمع شدند ودرین محیط بین المللی و ازلحاظ هنری جان پرور بود که نطفهٔ سبک خاص هنری اسلام بسته شد و بدنیا آمد ونخستین گامهای خودرا برداشت . بکارهای ایندوره بیشتر از روی اکتشافات سامره میتوان پی برد زیرا دربار خلفا جز در دورهٔ کوتاهی پی درپی ازسال (۲۲۱ تا ۲۶۸ ﻫ ./ ۸۳۶ تا ۸۸۳م .) درین

شهر بود ـ درین منطقه نمونهٔ نقاشی‌های دیواری، گچ کاری ، تزیینات کاشی کاری ، شیشه وسفال بدست آمد.

سهم سفال سازان و کاشی کاران ایران درین رشتهٔ هنری چه از لحاظ سبک عمومی و چه از لحاظ گل وبوته های جداگانه سهم بود ولی چند ابداع و یا کشف سبکهای قدیم درین زمان بوقوع پیوست که آن را نمی‌توان مربوط بیکی از نژاد های جزء اسپراطوری اسلام دانست بلکه نتیجهٔ محیط کلی زمان و بخصوص توجه و عـلاقه و تحسینی بود که نسبت بچینی های سفید و اصل، کلرهای‌سنگی دورهٔ «تانگ» درچین وجود داشت .بقایای این کارهای هنری همراه با ظروف چینی خاکستری رنگ‌ سایل بسبز و یا بالعاب لکه لکه در کشفیات سامره بدست آمده است . از شکل ظروف چین و لعاب‌های سبک آن کشور تقلید شد وچینی سازان برای آنکه لعاب نرم براق وسفید چینی‌های چین را تقلید کنند روش تازه‌ای را که اشکانیان درشهر نزدیک سلوکیا بکار برده بودند پذیرفتند . این روش عبارت از افزودن اکسید قلع بلعاب بود که رنگ سفید ماتی بظروف میداد . موفقیت‌های دیگرچینی سازان این دوره دراثر ابتکار خودشان است. جلا دادن ظروف که شاید چندین قرن پیش درمصرمعمول بود بچندین رنگ برروی‌ظروفی که لعاب پختهٔ قلع داشت نقاشی میشد . کشیدن رنگ‌های آبی ، ارغوانی، زرد وسبزهم بر روی لعاب نپخته که احتیاج به قدرت پنجه واطمینان هنرمند داشت وسبب میشد که رنگ موضعی بسیار زیبا جذب شود ، باب شد.

این شرح جزئیات پیشرفت درکاشی وچینی سازی ازآن نظراست که در آینده کاشی سازی ایران بسیار مؤثرافتاده ولی هنوزهم این سؤال مشکل جواب داده نشده است که چه اندازه ازظروف کاشی و بدل چینی سبک عباسی در باختر ایران درست شده است. اما اگر بخاور ایران یعنی خراسان بر گردیم موفقیت درخشانی دیگر، ولی باتکنیک و سبک کاملاً متفاوتی، ملاحظه میشود .

میتوان گفت ازقرن سوم هجری (نهم میلادی) دیگرایران ازتحت تسلط مستقیم خلفا خارج شده و سلسله‌های سلطنتی مختلف و کم دوام بومی بوسر کار

آمده بودند . در قرن دهم آل بویه (٤٤٧ - ۳۲۰ ﻫ. /۱۰۵۵ - ۹۳۲ م.) برباختر ایران وبین‌النهرین فرمانروائی میکردند ونقش حاکم بغداد را بعهده داشتند . خراسان و ماوراءالنهر متعلق به سامانیان بود (۳۸۹ - ۲٦۱ ﻫ./ ۱۰۰٤ - ۸۱۹ م.)[۱] که هر چند به کیش و مذهب جدید وفا دار ماندند ولی شروع باحیاء روابط خویش با ایران کهن نموده وبخصوص روی این نکته تکیه‌میکردند که ازنسل بهرام چوبینه قهرمان ساسانی هستند ، فردوسی سخن‌سرای پارس زبان شاهنامه خودرا در دربار سامانیان شروع کرد ودر شهرهای بلخ ، سمرقند ، نیشابور وبخارا دورهٔ رنسانس واحیاء واقعی درادبیات وهنر آغاز شد. کاشی کاری این زمان از اکتشافاتی که در ناحیهٔ افراسیاب (سمرقند کهنه) ونیشابور بعمل آمده کاملاً معروف است. ظروف روستائی وسبک چینی‌زمان سلسلهٔ «تانک» فراوان است ولی ازلحاظ زیبائی هنری مهمترین پیش آمد عبارت ازابداع سبک سامانی‌است. ظرف سازان سامانی نیزدرصدد حل مشکل رنگ کردن ونقاشی بر ظروف خود برآمدند ولی راه حل آنها بکلی با روشی که همکاران آنها دربین‌النهرین اتخاذ کرده بودند تفاوت داشت . سطحی که قرار بود برروی آن نقاشی شود درنتیجهٔ پوشاندن بدنهٔ اصلی سرخ رنگ ظرف بایک پوسته سفید وگاهی ارغوانی مایل بسیاه یازرد رنگ ازگل رس بدست میآید.

هنرمندان سامانی با ایجاد این «جامهٔ روپوش» سبک اختصاصی جدیدی باب کردند . این آستر یا پوسته چندین نوع بود. ظرف معروفی که در (لوحهٔ شمارهٔ ۳٤ـالف)ملاحظه میشود ودرموزه‌لوورپاریس‌ضبط است شایدعالیترین نمونهٔ این سبک موقروسنگین باشد وآنچه هنرمندان بین‌النهرین با نقاشی برروی لعاب قلع‌انجام‌داده بودند هنرمندان سامانی‌بسبک‌خود توانستند انجام‌دهند. مشکل است بتوان تصور کرد که از لحاظ ظرف سازی وتزیین چیزی از این نمونهٔ بی نظیر وزیبا که‌تنها تزیین و گل وبوتهٔ آن خط کوفی دلپذیری است وبرروی‌آسترسیاهی

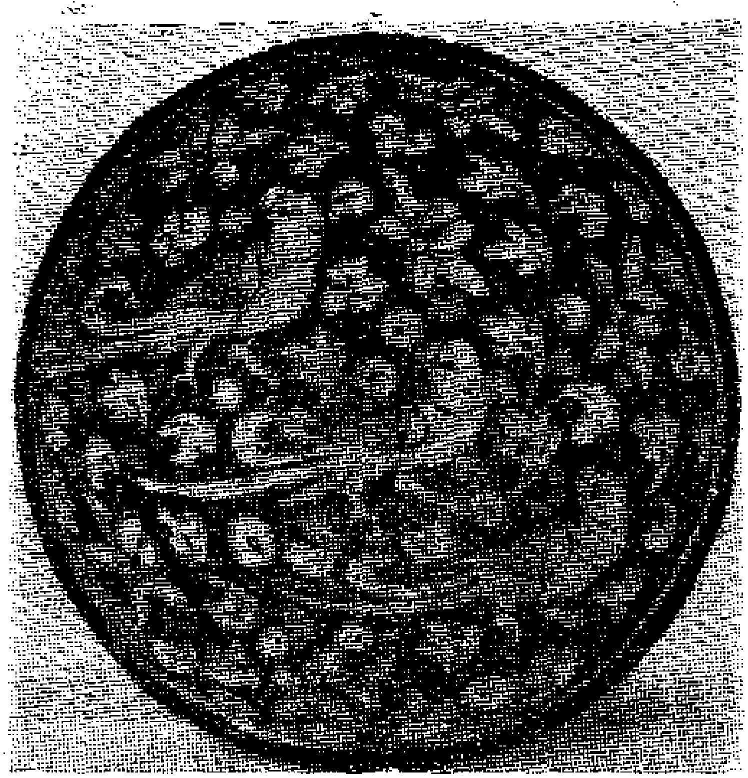
۱ ـ سالهای سلطنت سامانیان از ۲٦۱ تا ۳۸۹ هجری است‌که بحسابی مطابق ۸۷٤ تا ۹۹۹ میلادی میشود وارقام ۸۱۹ تا۱۰۰٤ که درمتن‌کتاب است بنظراشتباه میرسد.م.



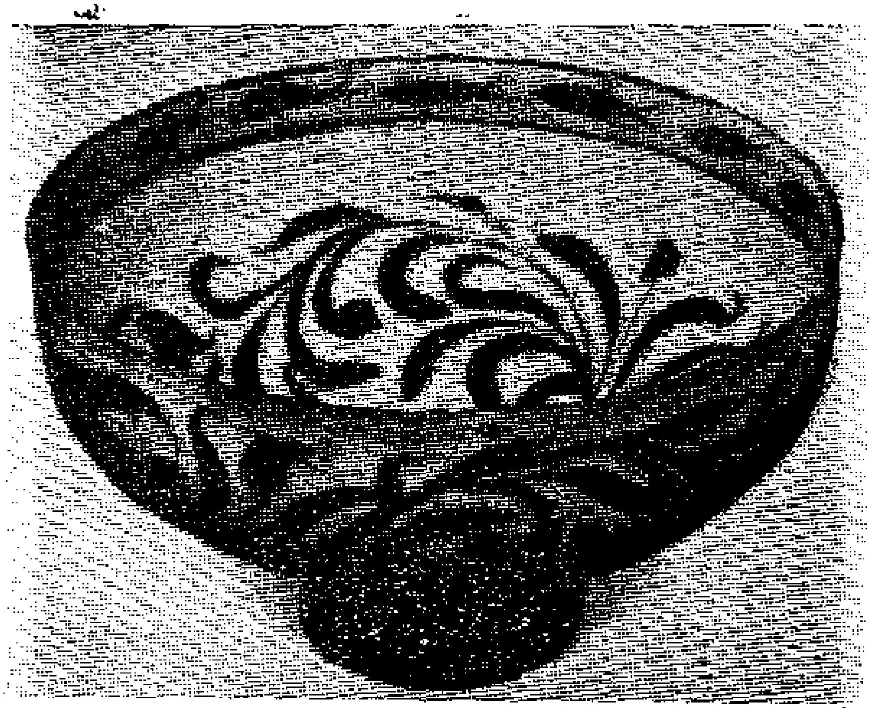
الف ـ بشقاب، نقاشی صیقلی، کاشان، تاریخ‌دار
۶۰۷ هجری ۱۲۱۰ میلادی ، فریر گالری ، واشنگتن



ب ـ پارچ ، نقاشی مینائی چند رنگ ، اوایل قرن سیزدهم میلادی
موزهٔ متروپولیتن ، نیویورک



الف ـ کاسه، نقاشی روی پوسته، سفید روی خاکستری
اوایل قرن چهاردهم میلادی، موزهٔ فیتزویلیام



ب ـ کاسه، نقشهٔ سیاه زیرصیقلی فیروزه‌ای، قصبان (Kasban)
اوایل قرن سیزدهم میلادی، موزهٔ ویکتوریا و آلبرت

نوشته شده کامل‌تر وقشنگ‌تر باشد. سبکهای دیگر از لحاظ سنگینی و وقار کمتر بدین سبک میرسند و بر روی پوسته‌های قرمز تند، ارغوانی، وزرد مایل بسبزی نقاشی شده است که رنگ اخیر شاید کوششی برای بوجود آوردن زمینه‌ای مانند جلا باشد. تزیینات این ظروف عبارت‌است ازنوشته‌ها، پرندگان، گل‌وساقه‌های درهم، اشکال ترنجی وغالباً قسمت هائی ازتزیینات زمان ساسانیان. بنظرمیرسد که پس از انقراض سامانیان این ظروف عالی بی نظیر دیگر هرگزبا این‌جنس وکیفیت عالی ساخته نشد.

هرچند درقرن چهارم وپنجم هجری (دهم ویازدهم میلادی) ظرفهای موسوم به سگرافیاتو(ظرفهای سرخ رنگ گلی که طرحهای‌آن برروی یک آستر سفید کننده کاری شده بود) در باختر ایران ساخته میشد وطرحهای آنها بیشتر شبیه بطرح فلزکاری های این زمان بود ولی مهمترین سهم ایرانی در کاشی وسفال‌سازی دورهٔ عباسی همان است که دربالا ذکر شد.

درقرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) سلسله های ایرانی بوسیلهٔ ترکان سلجوقی که مردمی چادرنشین واز جلگه های قرقیزستان‌آمده بودند منقرض شدند. این ترکها کاملاً وحشی نبودند. اینان از قرن سوم هجری (نهم‌میلادی) بصورت سربازان مزدور دردنیای اسلام نفوذکرده وبسرعت فرهنگ اسلامی‌را اقتباس کردند وحتی چیز هائی از خود برآن افزودند. درسال (۴۴۷ ھ./۱۰۵۵م.) خلیفهٔ اسلام، طغرل بیک را بعنوان رکین الدوله جانشین خویش شناخت وبوی لقب سلطان و شاهنشاه داد. سه پادشاه بزرگ این سلسله یعنی طغرل بیک (۴۲۹ - ۴۵۵ ھ./۱۰۳۷ - ۶۳م.) وآلپ ارسلان (۴۵۵-۴۶۵ ھ./۱۰۶۳-۷۲م.) وملکشاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵ ھ./۱۰۷۲-۹۲م.) علمدار یکی ازدرخشنده‌ترین ادوارتاریخ ایران بودند. دوپادشاه اخیرازکمک صدراعظم بزرگ ایرانی‌یعنی خواجه نظام‌الملک برخوردار بودند واین‌شخص توانست مقصد بزرگ خود یعنی تبدیل ترکهای چادرنشین با یرانیان شهرنشین را باموفقیت عملی کند. استانهای غیر ایرانی این امپراطوری که شامل آسیای صغیر و شام میشد پس از مرگ

ملکشاه جدا شدند. آخرین فرد برجستهٔ سلسلهٔ آل سلجوق سلطان سنجر بود که بسال ۱۱۵۷ میلادی (۵۵۱ هجری) درحالیکه میکوشید خاورایران‌را دربرابر هجوم دسته‌های چادرنشین تازه‌ای که میخواستند مثل اجداد خود او برایران بتازند حفظ کند، درگذشت. در اواخر قرن دوازدهم میلادی خوارزمشاهیان قسمت عمدهٔ خاور ایران را تصرف کردند واین سلسله درسال (۲۱ - ۱۲۲۰م. ۶۱۷ه.) براثر هجوم مغولها نابود شدند.

باوجود اینکه درقرن ششم هجری مطابق دوازدهم میلادی امپراطوری سلجوقی بدوقسمت شد این دورا میتوان درحکم واحد دانست. سبک تازه‌ای که دردورهٔ قبل از سلجوقیها آغاز شده بود سراسر ایران را فرا گرفت. تمام رشته‌های هنری رواج یافت واز اینها آنقدر آثار بجای مانده‌است که بتوانیم بکیفیت وپیشرفت آن پی ببریم.

یک ابداع تازهٔ فنی راه کاشی سازی را در ایران عوض کرد. از روی اشاراتی که در ادبیات آن زمان موجود است میدانیم که ایرانیان نسبت ببلور و بارفتن چینی آن زمان توجه و تحسین داشتند. با رفتن چینی در این زمان در دوره سلسلهٔ سونگ لطافت تازه‌ای یافته و تقریباً حاکی ماوراء شده بود. چینی‌ساز ایرانی در این موقع توانست بدنهٔ ظروف خودرا با پاره‌ای اختصاصات مزبور بسازد. جزئیات فنی این پیشرفت از روی رساله‌ای که ابوالقاسم کاشانی، فردی از خانوادهٔ معروف چینی ساز ایرانی، در سال(۷۰۰ ه. /۱۳۰۱ م.)[۱] نوشته روشن میشود. سنگ بلور کوارتز، پطاس وخاک رس سفید کش داری‌را باهم مخلوط میکردند وبدین ترتیب بدنه‌ای سخت وسفید و لطیف بوجود میآمد ولعابی قلیائی مرکب ازهمان سنگ کوارتز و پطاس محکم بآن جوش میخورد. باین ترتیب دیگر پوسته یا آستری لازم نمیشد و نقاشی برزیر این لعاب قلیائی آسان‌تر از زیر لعاب سربی بود. لعاب ممکن بود کاملاً بی رنگ، لکه‌لکه

۱ - درکتاب راهنمای صنایع اسلامی تألیف دکتر دیماند این تاریخ ۱۳۰۰ میلادی نوشته شده است که ۷۰۱ هجری میشود. م.

یا حاجب ماوراء شده وبرروی آن نقاشی شود. این نوع بدنه ولعاب تا اواخر قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) برجای ماند. درپاره‌ای ازانواع اولیهٔ این ظروف (قرن ششم هجری، نیمهٔ اول قرن دوازدهم میلادی) آثار نفوذ کاسه های ساخت چین‌مربوط بدورهٔ «تینگ»[1] وهم چنین «یینک چینگ»[2] مشاهده میشود و قطعات آنها درخاور میانه بدست آمده است.

این ظرفها معمولاً سفید یا بکلی بدون نقشه های منظم اسلیمی هستند ویاخمیدگیهای تند ویانوشته دارند. برخی دیگر ازاین‌ظروف‌برنگ‌های آبی روشن، فیروزه‌ای،قهوه‌ای، سبز، زرد یاارغوانی هستند. نقشه های کنده کاری شدهٔ حیوانات وپرندگان که درمیان شاخ وبرگها راه میروند فراوان است. این ظروف شامل بشقاب، پارچ، کاسه، ابریق و خمره (سردنگی)، باشکالی که مناسب باسواد ومصالح موجود بوده میباشند وغالباً درعین سادگی خود کامل هستند. چرخکاری عالی این زمان یکی از دوره های معدود صنعت کاشی و چینی‌سازی ایران را بوجود آورد که بقدری ظرفهای ایران‌را ازلحاظ شکل وسبک جالب ساخت که انسان دلش میخواهد آنهارا دردست بگیرد وتماشا کند. درسایرموارد معمولاً نقشه‌های زیبا ورنگهای سحرآمیز آنها نظر را جلب میکند. این ظرفهای یکرنگ تا اواسط قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) ساخته میشدند. دراینموقع نقشه ها غالباً قالبی شده ودرنتیجه خیلی پیچیده‌تر وگاهی شامل‌صورتها وصحنه هائی میشدند که اصل و مبدأ آنها از دورهٔ ساسانیان بوده است.

درنوع دیگر ظرف ایرانی که درقرن دوازدهم ساخته شده لعابهای رنگ دیگری بر روی همین ظروف بکار رفته است. این ظرفها که به‌ظروف نقاشی شده یا لعابی معروف شده‌اند از لبه های خمیدهٔ طرح کلی ظرف استفاده کرده‌وآنرا برای جلوگیری از جاری شدن لعاب بکار برده‌اند. این روش فنی در ظرفی که‌درموزهٔ دولتی‌برلن(لوحهٔ ۳۵ـالف) مشاهده میشود،مخصوصاً درمورد عقاب بسیارزیبای آن، باوضع بسیارمؤثری بکاررفته است. نوع دیگر که عبارت ازنقش

[1] Ting ـ ۱
[2] Ying-Ching ـ ۲

گل و بوته وخطوط اسلیمی، رقص ، ساززن درروی پوستهٔ سیاه رنگی در زیر لعاب آخری است، بسیار متداول بوده وبرخی از پارچهای کوچک وصراحی های آنها که بدنهٔ رامراه‌سیاهی دارد براستی‌خیلی زیبا و دلنشین میباشد.

اعم از اینکه ایران سهمی در مکتب عالی چینی وبدل چینی چند رنگ وجلا دار قرن سوم وچهارم هجری (قرن نهم ودهم میلادی) بین‌النهرین داشته یا نه ، نوع زرد ومایل بقهوه‌ای رنگ آن درحدود سال ٥٦٦ هجری (۱۱۷۹م.) در خود ایران مشاهده شده و در این زمان بوده است که یک بطری که فعلاً درموزهٔ بریتانیا هست ساخته شده . بدنهٔ محکم وسفید رنگی دراین مورد بکار رفته ولعاب آن مختصری قلع دارد که ظرف را سفید کرده ولی کاملاً حاجب ماوراء ننموده است . جلا را گاهی روی لعاب‌آبی رنگ ویا یک درمیان روی‌آبی وسفید نقاشی میکردند . هردوسبک وروش فنی درنمونه هائی که تاریخشان روزهای اولیهٔ این دوره بود بمرحلهٔ کمال رسید وشاید نفوذ خارجی درپیدایش ناگهانی جلا بی‌اثر نبوده است، مثلاً همانطور که اشاره شد شاید این نفوذ از مصر بوده‌است که در زمان سلسلهٔ فاطمی (٥٦٧ - ۲۹۷هجری/۱۱۷۱ - ۹٦۹م .)[1] مکتب مهم ومفصلی وجود داشته‌است . این سبک تازه دو محل عمده‌داشته که یکی ری درنزدیکی تهران ودیگری کاشان است . نقشهٔ ظرفهائی قدیمی‌تر ری عبارت از تصویرهای بزرگ سواران، رامشگران ، پرندگان وحیواناتی‌است که درمیان گل‌وبوته‌های مارپیچ محکمی محصور وفقط برروی زمینهٔ جلا شده نقش شده‌اند. درنمونه‌های بعدی نقشه‌ها روبشلوغی وسبکی میروند وتصویرهای ریز و گل وبوته‌ها بدون طرح معینی‌روی تمام سطح‌ظروف پخش شده‌اند . اما کاشان یکی ازمراکز عمدهٔ کاشی سازی‌بود ومحصولات کارگاه‌های‌آن سبک برجسته‌ای دارند که زیردست چندین نسل از کاشی سازان معروف، که نام آنهامضبوط‌است ساخته شده‌بود . بشقاب بزرگی که در موزهٔ « فریر »[2] در واشنگتن موجود است (لوحهٔ ۳٦- الف) یکی

---

۱ ـ درمتن کتاب تاریخ فاطمیون از ۹٦۹ میلادی نوشته شده که باحساب۲۹۷ هجری‌شصت سال اختلاف پیدا میکند و۹۰۹ صحیحتر است.

۲ ـ Freer Gallery., Washington

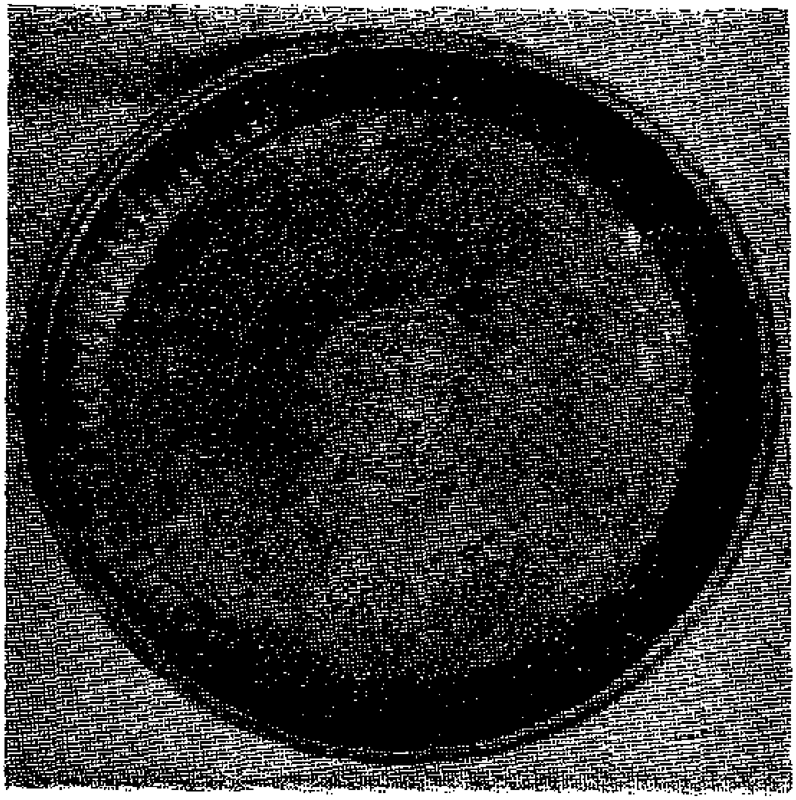
از نمونه های عادی آن است. تاریخ این بشقاب سال ٦۰۷ هجری (۱۲۱۰ م.) است ونقش آن داستان خسرو وشیرین وزمانی است که اولین بار خسرو زیبائی شیرین را در حال آب تنی مینگرد. کاشی سازان کاشان طراحان بسیار ظریفی بودند وخوششان میآمد که برروی زمینه‌ای پرودارای لبلاب وشاخه های نازك پیچ و نقطه های جلادار کار کنند. دلبران «ماه» روی « صورت گرد » با ابروان دراز کمانی وچشمان بادامی شکل ، رامشگران ومردان و زنان جوانی که کنار جویباری اختلاط و گفتگودارند، معروف ترین طرحهای کاشان است.

در سبک دیگری که معروف به ظروف مینائی است ، صحنه های بسیار مفصل‌تر و مشروح تر نقاشی شده . رنگ‌هائی را که در حرارت زیاد خراب نمیشوند مانندآبی ، ارغوانی ، سبز وزرد قبل از آنکه ظرف را در کوره بگذارند نقاشی میکردند ؛ رنگهای مینائی کم‌ثبات دیگرمانند مشکی، سفید و طلا کاری را در کوره‌ای دیگر که حرارت کم داشت وبدون جریان هوابود ثابت میکردند. چه در حرارت شدید چه در مورد میناکاری ، رنگهای سیر وروشن بسیارجالب ودلپذیری بدست میآمد . گاهی نقشه‌ها برروی زمینهٔ فیروزه رنگ مات وحاجب ماوراء که بی‌نهایت زیبا ودلنشین بود کشیده می‌شد . ظرفهای مینائی‌را درری ، کاشان ، و شاید ساوه میساختند. صورت‌های نقشه ها شبیه بنقشهٔ ظروف جلادار است‌ولی ضمناً صحنه های جنگ وداستانهای شاهنامه‌را نیزمجسم نموده‌اند که چون ازتصاویر کتاب‌های ایرانی آن عهد چیزی بجای نمانده بسیار مهم است (لوحهٔ شماره ٣٦ - ب ، موزهٔ نیویورك) . تصورنمیرود این ظروف که‌ازلحاظ فنی‌وطراحی مفصل‌ترین نمونهٔ چینی‌سازی وبدل‌چینی ایرانست دیگرپس‌ازحملهٔ مغول‌وویران ساختن ری (۸ - ٦۱۷ هـ./ ۱ - ۱۲۲۰ م.) در این کشور ساخته شده باشد.

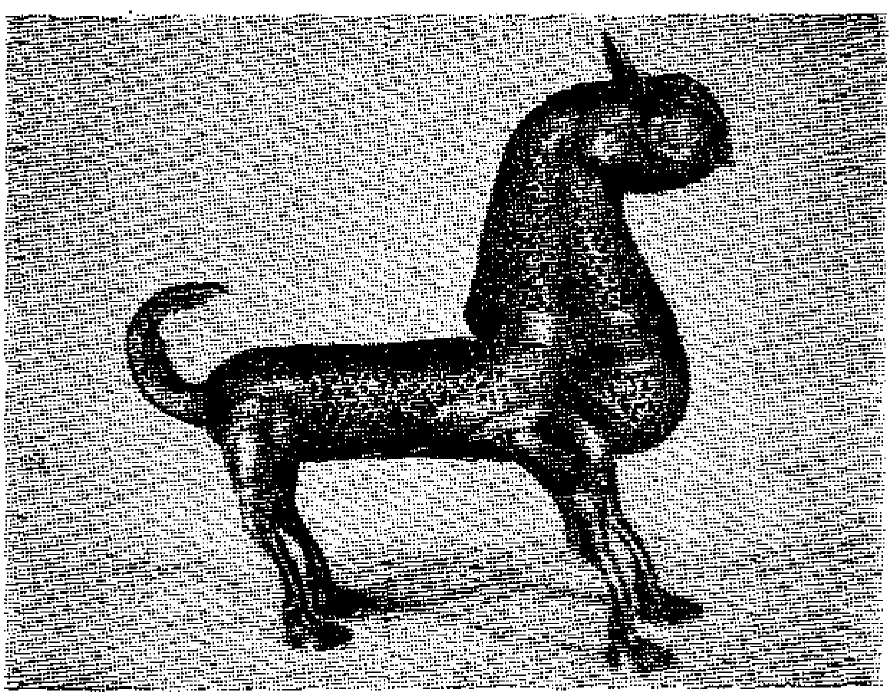
سبک‌دیگرایران که‌ازلحاظ زیبائی‌راضی کننده‌تراست‌ظروف بدل‌چینی‌است که در کاشان ساخته میشدونقشهٔ آنها آبی یا مشکی بر روی زمینهٔ لعاب‌بی‌رنگ و یا فیروزه‌فام بود. عالیترین‌نمونهٔ این سبک‌را میتوان مربوط به‌بیست سال‌اول قرن سیزدهم میلادی دانست. یک طرح بی سابقه و عجیب این زمان عبارت ازساقه‌های لبلاب و نیلوفر آبی میباشد که در (لوحهٔ۳۷-ب) مشاهده میشود.

فلزکاریهای ایران دردوره‌های اول اسلام بیش‌از چینی و بدل‌چینی‌اثر نفوذ و سرمشق هنرهای زمان ساسانیان‌را نشان میدهد. علت آن است که کاشی سازی و چینی‌سازی‌ساسانیان تاجائیکه ما در حال حاضر اطلاع داریم مهم نبوده، درصورتیکه بشقاب‌های طلا و نقره وبرنجی آنها درزمرهٔ زیباترین بشقابهائی‌است که تا بحال بشر ساخته است. این بشقاب‌ها وآفتابه‌لگن‌های عالی و بی‌نظیر که صحنه‌های شکار و صورت خدایان و حیوانات افسانه ای عجیب و غریب بر آنها کنده کاری شده بود، بمردمان چادرنشین‌مرزهای ایران فروخته میشد ومورد توجه و علاقهٔ شدید آنها بود بطوریکه قرنها قبل‌از آنکه چادرنشینان سزبوربر دنیای اسلام هجوم بیاورند ذوق وعلاقه‌ای نسبت به‌این قبیل چیزها پیدا کرده بودند. درخود ایران کارهای فلزی مطلا و مفضض تا قرن سوم هجری (نهم میلادی) بخصوص در استان‌های نیمه مستقل ساحل دریای خزرساخته میشد. از ظروف ساخته شده با فلزهای گرانبها در دورهٔ استقلال ایران در قرن های چهارم و پنجم هجری (دهم و یازدهم میلادی) نمونه‌های بسیار قلیلی برجای مانده است. دوپارچ طلا که برروی آن ها اسامی افراد خاندان آل بویه بخط کوفی حکاکی شده موجود است که اگر حقیقی واصل باشند میتوان آنها را مربوط به‌نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) دانست. نقشهٔ یکی از آن‌ها دارای گودی کمی است و مرکب از قوچ و موجودات بال دار است و دیگری طرح طاوس «ساسانی» را در ترنج مدوری در بردارد. پس‌ازاینکه نتایج اکتشافات نیشابور کاملاً روشن شد و نشر یافت اطلاعات ما در بارهٔ فلزکاری های سامانیان بیشتر خواهد شد ولی از روی دو پارچ نقرهٔ معروفی که درموزهٔ «ارمیتاژ»[۱] لنینگراد میباشد تاحدی میتوان از جنس آنها مستحضر شد. یکی ازآنها طرحهای کم عمق گرد ونیم گرد دارد وهمچنین شکل پرندگان درحاشیهٔ دورادور آن برجسته کاری شده واین نقشهٔ اخیر در زمان سلجوقی‌ها خیلی مفصل‌تر باب شد. شکل این‌ظروف مانند گنجینهٔ دیگری متعلق بقرن‌چهارم

Hermitage - ۱



الف ـ سینی برجسته‌کاری ، قرن ۱۲ میلادی ، موزهٔ ویکتوریا و آلبرت



ب ـ بخوردان برنجی برجسته‌کاری که مس در آن کار شده است
قرن ۱۲ میلادی ، موزهٔ ارمیتاژ



سطل برنجی، برجسته‌کاری که مس و نقره در آن کار شده است
کار هرات ، ۵۵۹ هجری ۱۱۶۳ میلادی
موزهٔ ارمیتاژ

هجری(دهم‌میلادی) که درموزهٔ گلستان تهران نگاهداری شده‌خوب، ویادبودی ازشکل‌ها و مدل‌های زمان ساسانی است.

کارهای هنری سلجوقی‌هم در فلزهای قیمتی خیلی کمیاب هستند. آنچه موجود است بیشتر درموزه‌های روسیه است ، که اشکال ساده و برازنده وخطوط چندی بر روی آنها بصورت کنده‌کاری و سپس با رنگ پرشده است. دو نمونه ازظروف عالی فلزی دوره‌های بعد سلجوقی یعنی یک پارچ وکاسهٔ نقره‌ای قشنگی که در موزهٔ دولتی برلن است از لحاظ اشکال وصورمفصل‌تر میباشند. برروی پارچ طرحهای قالب‌گیری و برجستهٔ پرندگان در حال‌پرواز بر روی زمینه‌ای از اسلیمی‌های‌زیبامشاهده میشود. کاسهٔ آن‌نوشته‌های کنده وبرجستهٔ‌بسیار قشنگی دارد و ترنج وتصویر زیبای رامشگری را باچکش‌کاری از پشت بر روی آن درآورده‌اند.

فلزکاری‌دورهٔ سلجوقی‌ازلحاظ جنس‌ارزانتر ولی‌برنج‌آن بسیار قوی است. برنج را میریختند و حکاکی میکردند وگاهی سوراخ و طرحهای مشبک درآن میساختند. بسیاری ازکارهای هنری این دوره چندان برجستگی ندارد ولی اشکال آنها سر راست و حکاکی‌ها قوی است. ابریق مدل ساسانی بابدنهٔ گلابی شکل و دستهٔ اناری شکل یا گلوله که کمک به در دست‌گرفتن آن کند همواره مورد توجه بود. نقشه ها شامل چهار گوشه‌ها و لوله ها و زواره های صورت حیوانات، پرندگان، ابوالهول، عقاب، شیر ها ومانندآنها است که درترنج یا بوتهٔ وسطی جای داده شده و خطوط و آیاتی بسبک کوفی یا نسخ بر روی آنها حکاکی شده است. «مترقی» ترین نمونه های فلزی این‌زمان ، مجمرهای مشبکی است که بشکل شیری از برنج درست میکردند. دراکتشافات‌قسمت‌های مرکزی و جنوبی ایران نمونه‌های این نوع فلزکاری پیدا شده ولی چنین بنظر میرسد که قسمت عمدهٔ آن از استانهای خاوری کشور و خراسان باشد که صنایع فلزکاری بسیار دامنه داری داشته است.

با این همه شایسته‌ترین وجالب‌ترین موفقیت فلزکاران دورهٔ سلجوقی

ترصیع مسی قرمز رنگ و نقرهٔ سفید برروی ظروف برنزی و بعداً روی برنج بوده است. هرچند عدهٔ کمی ابریق‌های برنجی دورهٔ بعد از ساسانیان دارای این قبیل تزیینات میباشند ولی اصل ومبدأ این سبک جدید نامعلوم است. عالی‌ترین نمونهٔ این ابریق در موزهٔ ارمیتاژ است. بر روی آنها طاوسهای زیبائی دوطرف درختی قرار گرفته‌اند وچهار گوشه‌ها و دائره‌های فلزی برروی آن خاتم‌کاری شده است. بین این دسته ازظروف فلزی ویک قلمدان برنجی‌همین موزهٔ ارمیتاژ که ترصیع مس و نقره صورت‌های کوچک و پرندگان کوچک و شاخ و برگ برروی‌آن‌دیده میشود، تفاوت بسیاری موجود است. این‌قلمدان قدیمی‌ترین‌نمونهٔ ترصیع فلزی است که شناخته شده وشاید مربوط بسال ۵۴۳ هجری(۱۱۴۸ میلادی) در خراسان باشد و در حال حاضر ممکن نیست این فاصلهٔ عظیم چهار قرن ویا بیشتر را (از زمان ساسانیان تاآن موقع) روشن کرد.

مهمترین اثرفلزکاری وترصیع‌زمان سلجوقی، بی‌شک سطل یاقابلمه‌ای‌است که در مجموعهٔ «ببرینسکوی»[۱] درموزهٔ ارمیتاژ وجود دارد. بموجب امضائی که برروی آن است ظرف مزبور درسال ۵۵۸ هجری (۱۱۶۳ میلادی) در شهر هرات بوسیلهٔ محمدبن‌الوحید ریخته‌گرو مسعودبن احمد قلمزن برای یکی از تجارشهر زنجان درشمال خاوری ایران ساخته شده است. این امضاء کاملاً میرساند که صنعت فلزکاری ایران در آنزمان سازمان مفصلی داشته و ظروف فلزی که بر روی آن ترصیع نقره‌ای میشده درخاورایران یعنی هرات ساخته و بجاهای‌دیگر صادرمیشد. نقشه‌های این‌ظرف عالی از نقره‌ومس درست شده وپنج‌ردیف‌است. دو تای آنها مجالس شادی درباروشکار است وبقیه مزین با خطوط کوفی‌ونسخ میباشد و قسمت‌های عمودی خط نسخ تبدیل ببدن و سروکلهٔ آدمک هائی گردیده‌که غالباً بسیار دلپذیر و دقیق تهیه‌شده است.

چندین ظرف دیگر موجود است که امضای هنرمندان خراسان را دارد ومهمترین آنها ابریق نقش‌ونگارداری‌است که درسال ۵۷۷ هجری(۱۱۸۱ میلادی)

---

۱ - Bobrinskoy

در شهر هرات ساخته شده و اکنون در موزهٔ دولتی تفلیس میباشد. بدنهٔ این آفتابهٔ دستی شیار شیاراست و بر روی شانهٔ آن بروج دوازده گانه نقش شده‌است. این نقشه در خراسان خیلی باب بوده و بر روی ظروف بدل‌چینی خراسان هم دیده میشود. ازاین نوع آفتابه یا گلاب‌پاش ایرانی چندین نمونه در دسترس است. نمونه‌ای که در موزهٔ بریتانیاست و از برنج میباشد (در اواخر قرن دوازدهم میلادی برنج جانشین برنز شد) دارای نقشه های پرندگان وشیر هائی است که برروی لوله و کاسهٔ آن دیده میشود و دهانهٔ برگشتهٔ لوله آنرا نیز شیر خفته‌ای فرا گرفته‌است. برروی بدنهٔ ترك‌ترك آن دونوع خط که نوك آنها تبدیل به آدمك شده حکاکی گردیده . علائم بروج‌دوازده گانه با نقره در کنده کاری آن نصب و دور آن را گل و بوته پرپیچ و خمی فراگرفته است. سایر محصولات این مکتب فلزکاری عبارت ازقلمدان ، دوات ، شمعدانهای بزرگ با پرندگان‌مستقل و جدا بر روی بدنه و شیر های برجسته برروی قاعدهٔ ظرف و بالاخره آفتابه یا قوری‌های‌شکل گلابی است که شباهت‌به‌چراغ دارندو دسته های آنها بصورت شیر هائی که آب میخورند ساخته شده است . مکتب کنده کاری وشبك کاری وترصیع فلزات ایران تا زمان حملهٔ مغول جنبهٔ برجسته و عالی و کیفیت‌زیبای فنی خود را حفظ کرد.

از زمان هخامنشیان هنربسیار دامنه‌دار نساجی در ایران وجود داشت و جهانیان لباسهای فاخر شاهان هخامنشی و کرك مخصوص ایران را همه‌جا می شناختند . ابریشم در زمان اشکانیان بایران راه یافت وتربیت کرم ابریشم در خود ایران شاید قبل از سقوط ساسانیان آغاز شده بود . از پارچه های دورهٔ ساسانی فقط قطعات محدودی باقیمانده . عدهٔ قالیچه های پشمی خیلی کمتر است ولی ازروی طرح این پارچه ها که درحجاریهای مختلف وفلزکاریها دیده میشود میتوان شکل کلی پارچه هائی را که در مراکز مختلف خوزستان بافته میشد متوجه شد. میگویند شاپور اول پارچه بافانی را که در میان اسرای جنگی خود در انطاکیه دیده بود بخوزستان کوچ داد. نقشه های یك دسته از پارچه های

شاهنشاهان ایران بخصوص ترنج های گرد و بیضی شکل که دور اسب های بالدار قوچ ، پرندگان ومرغ عجیب مرکب از شیر وپرنده (سیمرغ) را گرفته اثر بسیارعمیقی درنساجی بیزانس وشام داشته‌است. دستهٔ دیگر این پارچه ها نقشه‌های غنی وپر از شاخ وبرگ و رشته های گل وطرحهای هندسی دارد . طرح های شطرنجی شکل دیبای ایرانی، هرچند با رنگهای بسیارغنی بافته شده بسیارسنگین وجدی است.

از روی مدارك ادبی موجود مسلم است که در دوره های اولیهٔ اسلام درسراسر ایران بخصوص دراستانهای خوزستان ، خراسان و فارس پارچه بافی معمول بوده است. چند قطعه پارچهٔ معروف مانند سر بند مشهور سنت ویکتور در کلیسای سانس ازلحاظ سبك ورنگ به قطعات پارچه‌های ساسانی بسیارشباهت دارد وممکن است درباختر ایران بافته شده باشد. نوعی دیگر ازپارچه های‌این زمان که شاید در ماوراء النهر یا آسیای مرکزی بافته میشد دارای نقش های پرندگان و یا حیوانات است که در طرح های زاویه دار ساخته‌شده است. پارچهٔ دیگری که از لحاظ سبك شبیه به قطعات بالا ولی از لحاظ جنس خیلی عالیتر است پارچهٔ معروف فیل در«سن ژوس سورمر»[1] درموزهٔ لوورمیباشد که‌نام یکی ازامرای خراسان بخط کوفی برروی‌آن بافته شده‌است(این امیر درسال۳٤۹ هجری(۹٦۰م.) مرده است) . این پارچه مؤید مهارت فوق‌العاده‌ای دربافتن است ومانندپارچه‌های ساسانیان بشکل شطرنج بافته شده ولی هفت‌تاردریک‌زمان گرفته شده ورنگ‌آلوئی بسیارغنی برای زمینهٔ رنگ زرد برای فیل‌ها وخطوط کوفی ورنگهای آبی‌سفید، وسه نوع قهوه‌ای برای قافله های شتر مصرف شده است.

ازپارچه های‌دورهٔسلجوقی‌زیادبجای‌نمانده‌ولی‌آنقدرهست که‌طرح های عالی ومهارت فنی بافندگان این عصررا نشان دهد. زیبائی آن‌ها مربوط باختصاصاتی است که کاملاً با دوره‌های قبل ازسلجوق تفاوت دارد. بافندهٔ سلجوقی علاقه‌ای به رنگهای مجلل پارچه‌ای مانند سن ژوس نداشت ؛ وی تضاد سادهٔ سیر وروشن

۱ - St. Josse-sur-Mer

رنگها و غالباً فقط دو رنگ را ترجیح میداد . آبی کم رنگ یا سورمه ای ، سیاه یا سبز را برروی زمینهٔ بژ ، سفید یا سرخ بکار میبرد. در اوائل کار طرحهای ساده را بصورت کلی اجرا میکردندولی دراواخر قرن هفتم وهشتم هجری (اواخر قرن دوازدهم ودرقرن سیزدهم میلادی) بافندگان ازمهارت طراحی خود اطمینان کامل داشتند ومیتوانستند پیچیده‌ترین وظریفترین نقشه ها را ببافند . بافت شطرنج یک درمیان ودولا معمول‌تر بود ولی پارچه های دوروواطلس نیزمعمول گشت. طرح این پارچه‌ها ازروی علائم سلطنتی وخانوادگی یا سنن هنری قدیم یعنی عقاب‌های دوسر ، طاوس ، شیر و شیربالدار با کلهٔ عقاب بود که درواحدهای مدور، حاشیه، ترنج یا هشت گوش تکرار میشدند. صحنه های شاعرانه ترومناظر طبیعت شایدازروی نقاشی وظرف‌سازی معاصر تقلید شده‌بود. پارچهٔ ابریشمی معروف‌به پارچهٔ اردك (لوحهٔ٤٧ - الف) نمونهٔ عالی نساجی قرن هفتم هجری (اوائل قرن سیزدهم میلادی) است. خطوط کوفی آن که برنگ آبی است گل های بیضی آنرا که طرح زرد بروی آبی دارداحاطه کرده‌وفواصل نیزباشاخ وبرگ کم پشت آبی وزرد پرشده‌است.

درشریعت اسلام قرآن کلام خداست که بحضرت رسول نازل شده واز همان روزهای اولیه سفارش دادن یانوشتن نسخ دقیق وعالی دارای ثواب واجرتلقی میشد. قرآن مانند انجیل مسیحی‌ها دارای تصاویر نبود وتزییناتی که براساس صورت های آدمی یا حیوانات بود در آن اجازه داده نمیشد، باین جهت ابداع هنرمندان واحساسات مذهبی آنان درزیبائی خط وتذهیب بسیارپر وغنی ولی درعین حال خیالی برای زمینهٔ خط ، متمرکز شد. درایران نیز مانندچین بخط خوب خیلی احترام میگذاشتند وشاهزادگان از اینکه شاگرد خطاطان معروف‌شدندمورد تمسخر قرار نمیگرفتند . درآغاز کار خود خطاطان تذهیب کاری و گاهی هم در مورد کتابهای غیر مذهبی نقاشی را بعهده داشتند و فقط از قرن نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی) بود که تقسیم کار بین هنرمندان باب شد.

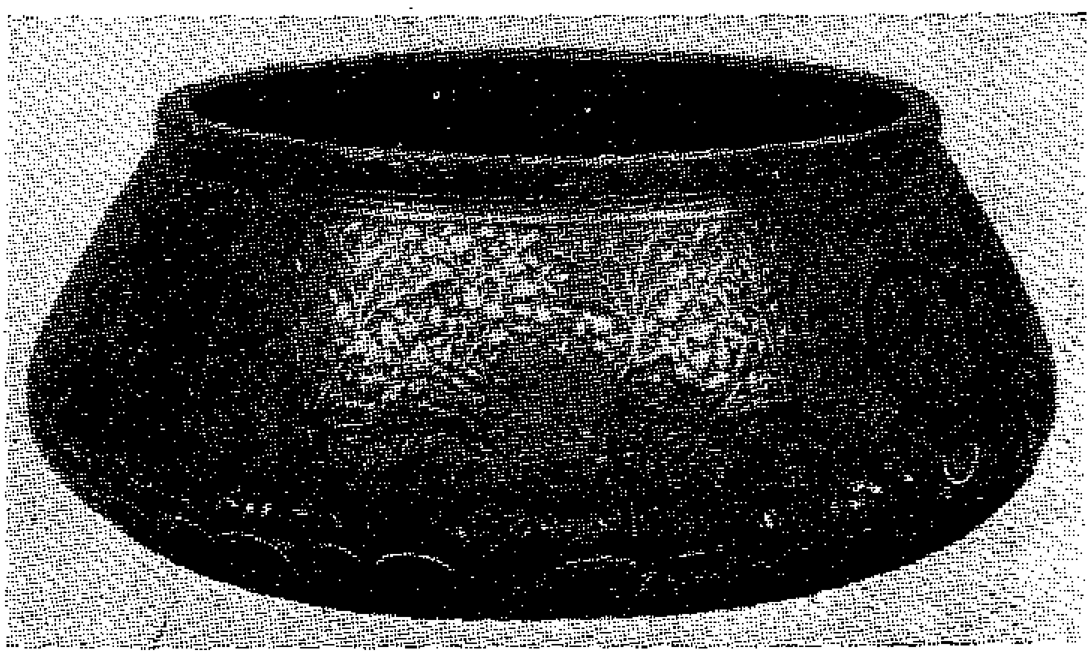
قرآنهای قرن چهارم و پنجم هجری (قرن نهم و دهم میلادی) روی کاغذ های پوستی که گاهی لکه های ارغوانی داشت تهیه میشد. متن خط ها

و تذهیب باطلای مایع تحریرمیشد ، ولی این نمونه های عالی قرآنهای خطی را مانند بیشترقرآنهای قرن پنجم و ششم هجری (قرن یازدهم میلادی) که روی کاغذ معمولی نوشته شده‌اند باید مربوط بسبک عباسی بغداد و مصر دانست . اطلاعات ما ازساختن کتابهای عالی در ایران فقط ازقرن‌ششم هجری (دوازدهم میلادی) آغاز میشود و در این موقع است که شکل کتابها مانند کتابهای امروزی اروپا مستطیل شد و کاغذ معمولی که میگویند اعراب پس از فتح سمرقند طرز ساختن آن را فرا گرفتند جانشین کاغذ پوستی‌شد. متن کتابها معمولاً بخط نسخ نوشته میشد وخط کوفی برای سر سوره‌ها ویا سرفصل ها بکار میرفت. سبک های گوناگونی ازهریک از این خطوط بوجودآمد که دراثر تغییر درتکیه کردن روی قسمتهائی ازکلمه و یاکلفت و نازک گرفتن آن بود . خط کوفی زاویه دار وسیله‌ای عالی برای تجسم مقاصد هنری است . قسمتهای افقی آن دارای قدرت بسیار است در حالیکه حروف عمودی آن جنبهٔ آرامش و سکون و ابهت بآن میبخشد . خط نسخ سیلان ملایمتر و یکنواخت تری دارد ولی این خط مانند خط کوفی برجسته و مردانه و پر ابهت میباشد ، خطاط بهمان روش که‌موسیقی‌دان احساسات خودرا درقالب محدود وپرپیچ خمی بیان میکرد، حروف را زیر تسلط خود در میآورد. نگاه کردن بیک صفحهٔ قرآن خطی زمان سلجوقی بانسان همان لذتی را میدهد که بیک صفحهٔ موسیقی باخ گوش کند.

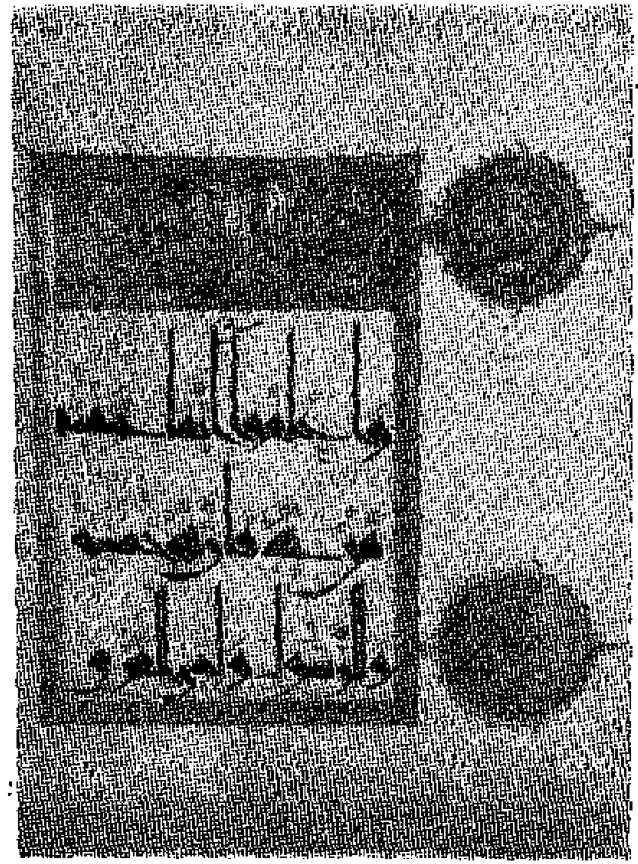
تذهیب برای برجسته ساختن ونقطه گذاری خط بکار میرفت . تزیینات اولیه عبارت از نوارهائی بود که پایان یک سوره و آغاز سورهٔ بعدی را معین‌میکرد . معمولاً برای نشان‌دادن سرسوره‌هادرحاشیه هم‌نقشهٔ ترنجی میکشیدند، گاهی‌بعنوان زمینهٔ خط طرحهای هندسی زیبائی برنگ قهوه‌ای رسم میشد . نقشهٔ گل وبوته‌ای پایان فصل یاسوره را معین میکرد ودرحاشیه معمولاً تقسیمات مفید مثلاً هرپنج آیه وغیره را مشخص میکرد، گاهی ممکن بود درآغاز کتاب یک یاچند صفحه را فقط تزیینات اشغال کند. تذهیب کار قرآنی که‌اکنون‌درموزهٔ بریتانیاست ودرسال ۴۲۷ هجری (۱۰۳۶ میلادی) نوشته شده، این ابداع شگفت‌انگیزخودرا روی‌پنج



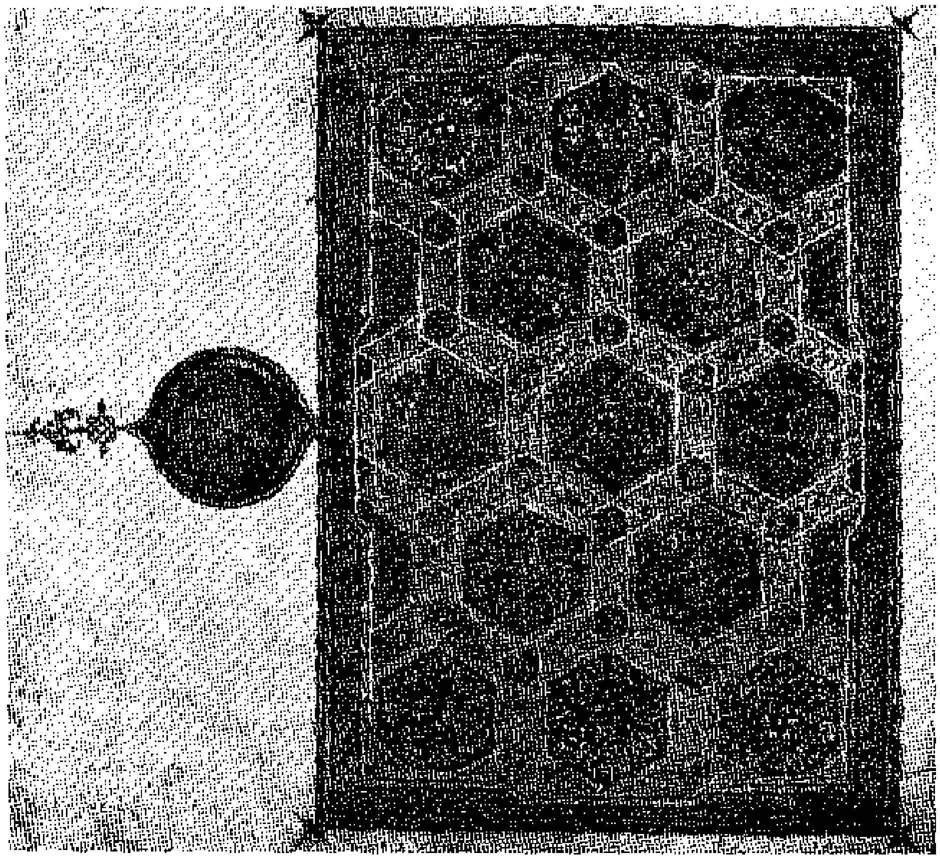
الف ـ شمعدان برنجی برجسته‌کاری که نقره در آن کارشده‌است
(۷۰۸ هجری ، ۱۳۰۸ میلادی) مجموعهٔ استورا



ب ـ دیگ برنجی برجسته‌کاری که نقره در آن کار شده‌است
اواخر قرن ١٤ میلادی در موزهٔ هنری والتر ، بالتیمور



الف ـ صفحه‌ای از قرآن قرن ۱۱ یا ۱۲ میلادی
موزهٔ ملی تهران



ب ـ صفحه‌ای از قرآن که در تاریخ ۱۳۱۰ میلادی
در شهر موصل برای الجایتو تحریر شده است
موزهٔ بریتانیا

صفحهٔ متوالی بکاربرده است. معمولاً اولین صفحهٔ متن دارای عنوان پرآب وتابی بوده، رنگ آمیزی بسیار غنی ولی ساده‌است. تذهیب معمولاً برنگ طلائی است که برای اشتباه نشدن با طرح بندی معمولاً کمی قرمزی میزند. جزئیات نقشه ها برنگهای آبی ، سیاه ، قرمز وسفید است. خود کلمات عادتاً برنگ مشکی نوشته می شود ولی نقطه های مشخص کنندهٔ حروف مشابه برنگهای آبی ، سرخ وسبز مشاهده میشود . سبک سلجوقی تا آغاز دورهٔ مغول و بعد از آنهم کاملاً ادامه یافت.

ویرانی‌وحشت‌انگیز ناشی‌از هجوم‌مغول‌درسال۶۱۷هجری(۱۲۲۰میلادی) محدود بخراسان وماوراءالنهر بود وباستثنای حملهٔ مخربی که میگویند تاشهر ری ادامه یافت وآنجا را نابودساخت،مغول‌ها بباختر ومرکزایران حمله نبردند و این قسمت‌ها نسبتاً سالم ماند.

ولی درسال ۶۵۹ هجری (۱۲۳۱ میلادی) حملهٔ نهائی وشدید عالمگیر مغولان آغازشد وسراسر ایران را فراگرفت و ازسال ۶۵۴- ۶۶۹ هجری(۱۲۳۱ تا۱۲۵۶ میلادی) یعنی مدت ربع قرن کشورایران در چنگال وحشت مغولان وزیرسم‌ستوران‌آنها بود . درسال ۶۵۴ هجری (۱۲۵۶ میلادی) هلاکوبرادر کوچکتر خان بزرگ برای ثابت ساختن پایه های امپراطوری مغول در ایران وتوسعه دادن‌آن وارد میدان شد.

درسال ۶۵۶هجری(۱۲۵۸میلادی) بغداد فتح شد. بساط خلیفه واژگون گشت و قدرت مغول تا دروازه های شام رسید. در ایران مغولان جایگزین شدند وسلسله‌ای بنام ایلخانان که پایتختش مراغه ، تبریز وسلطانیه بودتأسیس کردند که تاسال ۷۳۶ هجری (۱۳۳۵میلادی) بجای ماند.

برخی از خان های اولیهٔ مغول مانند هم نژادانشان در جنوب روسیه مسلمان بودند ولی برخی دیگر بودائی مذهب وبمسیحیان مهربان بودند ودراین دوره ها بود که بمنظور ایجاد جبههٔ مؤتلفی در برابر سلسلهٔ ممالیک مصر بین دربار های اروپا ومغولها سفرائی رد وبدل شد که بجائی نرسید. وقتی درسال

۶۹۴ هجری (۱۲۹۵ میلادی) و بیشتر در اثر پشتیبانی عناصر ایرانی ، غازان پادشاه شد مغولها رسماً دین اسلام را پذیرفتند .

دراین دوره عناصر هنری ایران و بین‌النهرین درفلزکاری تذهیب ونقاشی بهم مخلوط شد و طرحهای چینی درتمام هنرها راه یافت . رفت وآمد ومعاشرت بین باختر ، آسیا و چین در این دوره آسانتر وصمیمی‌تر از تمام دورانها بود و ایلخانان ایران باشعبهٔ ارشدتر خانوادهٔ خود یعنی «یوان» ها که چین را فتح کرده‌ودرآنجاسلسله‌ای تأسیس نموده‌بودندروابطنزدیک داشتند. نقاشی‌چین، چینی وپارچه‌های ابریشمی‌آنکشوراز طریق‌آسیای مرکزی وازطریق دریا مبادله میشد وبطرزعمیقی‌درفرهنگ‌طرحهای هنری وتزیینی ایران‌وتمام اسلام مؤثر واقع‌شد. درعین حال مغولها درپایتخت‌های خودشان هنرمندان بین‌النهرین وباختروسرکز ایران‌را گرد آورده بودند، درحالیکه خراسان تا قرن‌نهم‌هجری (پانزدهم‌میلادی) نتوانست احیاء هنری پیدا کند.

همانطورکه انتظارمیرود کاشی‌سازان درطی این دورهٔ تحول کمتر ازهمه صدمه دیدند ؛ ظرفهای مینائی بسیار مفصل‌نقاشی شده پیوسته روبسادگی میرفت. کاسه‌ای که‌درموزهٔ « ویکتوریا وآلبرت»موجودوتاریخ آن سال(۴۰-۶۳۹ هجری ۱۲۴۲ میلادی) دارای طرحی‌است که شاهی به‌تخت نشسته‌را درمیان‌دوملازم نشان میدهد وفقط درمینای روی لعاب نقاشی شده. نوع کدرتر دیگری از این ظرفها را لاجوردینه میگویند . تزیین این‌ظرفهاعبارت ازبرگهای‌طلایی‌رنگ‌وچند رنگ‌محدود دیگراست که برروی‌یک زمینهٔ‌آبی سیر(لاجوردی)یالعاب‌فیروزه‌ای کشیده‌شده . ازقرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) نیزظرفهائی‌موجوداست که با این «تزیین» جدید آراسته شده‌اند. نقاشی درزیرلعاب و نقاشی جلا سبک کاشان ادامه داشت وشاید درناحیهٔ سلطان آباد معمول بود . نوع تازه‌ای از این ظروف طرحهای نقاشی‌نقطه نقطه برنگ‌های‌آبی ، سبز ، ارغوانی و سبزسیاه رنگ را درزیر لعاب نشان میدهد.نمونه‌ای عالی ازاین نوع، کاسهٔ پایه بلندی

است که درمجموعهٔ معروف «کلکیان»[۱] درموزهٔ ویکتوریا وآلبرت‌موجود وتاریخ آن سال ۶۷۲ هجری (۱۲۷٤ میلادی) است .

در قرن‌هشتم‌هجری(چهاردهم‌میلادی) مجدداً ظروف‌چینی‌وبدل چینی وسفال بسیارعالی ساخته‌شد. نقشهٔ‌تزیینات‌این‌ظرفهاعبارت ازعقاب‌معروف فنیکس « ققنس » (سیمرغ)، آهو ، پرندگان در حال پرواز و اشخاص با لباس‌های مغولی است که دورآنها شاخ وبرگ وگلهای بسیارطبیعی کشیده‌اند واز جمله مهمترین‌آنها گل سدرچینی است. موضوعات نقشه‌ها اکثراً چینی است و از روی ظروف وپارچه‌های زمان اقتباس شده ولی نقاشی زیرلعاب که‌برنگ‌سیاه‌ودارای دورنگ آبی‌سیر وروشن است ، سبک نقاشی بسیار روان وخاص‌ایران میباشد. رنگ آمیزی‌ظروفی که تازه‌مانده‌اند درخشان است. نوع دیگری‌ظروف بدل‌چینی که در این زمان ساخته میشد دارای طرحهای مشابه بالا بود با این تفاوت که روی پوستهٔ سفید رنگی که بر زمینهٔ خاکستری میکشیدند نقاشی میشد . صنعت بدل چینی دورهٔ ایلخانی با بهترین ظروف ساخت ایـران در طی دورهٔ طولانی تاریخ ظرف سازی در این کشور رقابت میکند ولی جنس آنهـابتدریج پست‌تر شد و تا قرن هشتم‌هجری(نیمهٔ دوم قرن چهاردهم میلادی) هم ساخته میشد.

مطالعه درمنشأ ومسیر فلزکاری‌ایران پس‌ازهجوم مغول‌درقرن‌سیزدهم میلادی مشکل است . چنین بنظر میرسد که سبک فلزکـاری ناحیهٔ مشرق ایران که در زمان سلاجقه خیلی درخشان بود در اثراین هجوم از میان رفت و هرچند هنرمندان آن‌که از چنگال این دژخیمان فرار میکردند کارگاههای خود را بسوی باختر ایران بردند بازمکتب بزرگ دیگر فلزکاری اسلامی درشهرموصل درناحیهٔ‌بین النهرین بود که ازهجوم مغول‌صدمه‌ای‌ندید وحتی‌مورد حمایت ایلخانان قرار گرفت‌وبااینکه قطعاتی‌ازفلزکاری این دوره بجای‌مانده است که نفوذهردوسبک را کاملاً میرساند معهذا سبک موصل‌در تمام نیمهٔ دوم‌قرن

Kelekian - 1

هفتم هجری (نیمهٔ‌دوم‌قرن‌سیزدهم‌میلادی) درناحیهٔ باختر ایران تسلط داشت. مثلاً گوی‌های برنجی که با طلا ونقره در آن نقش ونگار شده (طلا ونقره جای مس‌را گرفته بود) و نام الجایتوایلخان (۷۰۶-۶۹۳ هجری/۱۶-۱۳۰٤ میلادی) بر آنهاحک شده‌است باکارهای‌هم زمان خود درموصل تفاوتی ندارند. با این‌حال هم‌زمان با این گوی‌ها یک شمعدان برنجی‌بانقش ونگار نقره‌ای‌وجوددارد که در آن سبک‌جدید یعنی دایره‌های پرازشاخ.وبرگ‌سبزوحاشیه‌های شاخ‌وبرگ پیچیده کاملاً مشهود است.تاریخ این‌شمعدان سال۸۰۷هجری (۱۳۰۸ میلادی)است و در مجموعهٔ « ستورا »[۱] ضبط است . یکی از مراکز مهم فلزکاری و بلکه کلیهٔ کارهای هنری ایران‌وحتی‌همه‌نوع کار های هنری در قرن هشتم هجری (نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی)شهر شیراز بود که پس از انقراض سلسلهٔ ایلخانان پایتخت سلسلهٔ محلی وایرانی‌آل مظفر (۷۹۵-۷۱۳ هجری/۳۹-۱۳۱۳ میلادی) شد. در این شهربود که صنعتگرشیرازی در سال ۷۶۲ هجری(۱۳۶۰ میلادی) شمعدان معروف برنجی‌ومزین بنقش‌های طلا ونقره راکه اکنون جزو کلکسیون «هراری»[۲] است ساخت. سبک‌این اثرجدید دنبالهٔ همان‌شمعدانی است که در مجموعهٔ ستورا ضبط است وشباهت بیک سلسله کاسه‌های پرنقش و نگار ونقره کوب دارد که ازلحاظ کیفیت بابهترین نمونه‌های سلجوقی برابری‌میکنند. هنرمندان این زمان با این وسیلهٔ مشکل توانستند با کمال قدرت صحنه های دربار ، شکار ، باغ چوگانبازی و داستان های شاهنامه را مجسم نمایند وبا دقت وظرافتی که فقط در کارهای نقاشی مینیاتور دیده میشود این هنرخودرا بعرصهٔ ظهور رساندند. براستی یگانه هم طرازی که برای هنرنمائی در روی این کاسه‌های عالی فلزی‌میتوان یافت نقاشی وتذهیب‌های عالی وبینظیری است که در کتاب‌های معاصر آنها مشاهده میشود .

هرچند اثر تسلط مغول‌ها در بدل چینی وفلزکاری بسیار قوی بودولی درقسمت‌نساجی بکلی‌اختصاصات فنی‌نقش‌ها را عوض کرد. رجحانی که هنرمندان

Stora - ۱ Harari - ۲

سلجوقی برای طرحهای ظریف ویکی‌دورنگ داشتند از دست‌رفت. سلیقهٔ مغولی که البته درنتیجهٔ پارچه های بافت چین بود ایجاب میکرد که رشته‌های طلای ناب درمیان پارچه بدرخشد واین رشته‌ها که یا عبارت از قطعات مسطح چرم مطلا یا رشته های نازك طلا ونقره برروی یک فتیله بود برروی یک‌زمینهٔ غنی اطلسی‌بافته میشد. نقشه‌های زری دوزی‌این پارچه‌ها عبارت ازدایره‌ها وترنج‌ها وپرندگان چینی است که درطرحهای‌راه راه یانکراری‌ساده بکاررفته‌است. خطوط عربی معمولاً قسمتی ازاین طرح‌ها را تشکیل میدهد ولی بافندگان اسلامی چنان از استادان چینی خویش تقلید میکردند که بهیچوجه بیقین نمیتوان گفت این پارچه‌های ابریشمی ازکارگاههای ایران یامصر یاچین بدرآمده است.

جنس خطاطی و تذهیب دورهٔ مغولی از روی قرآنهای بسیار عالی که الجایتوبهنرمندان همدان ، کاشان ، بغداد و موصل سفارش داد کاملاً مشخص است. خط نسخ دراین زمان هنوز بطرزی منظم‌وزیبا نوشته میشد. درخط کوفی عظمت وقدرت زمان سلجوقی بصورت ظرافت وشکل ظاهری درآمده و صفحات تمام تذهیب کاری که شاید بیشتر نتیجهٔ نبوغ بین‌النهرین در نقشه‌های خیالی بدون تصویر باشد تا اثرایرانی ظاهراً ازیک‌منبع پایان ناپذیر ابداع وهنرنمائی سرچشمه گرفته است. شاخ وبرگهای پیچیدهٔ بسیار درهم ولی منظم ونقشه‌های هندسی باتضاد جالبی در رنگ بر روی زمینه های طلائی و آبی ترسیم شده ودرگوشه وکنارهم چند لکهٔ سبز کم رنگ‌مشاهده‌میشود(لوحهٔ ۱٤-ب) گاهگاهی نقاشان این دوره به پیشواز قرن بعد رفتند ورنگ آمیزی مفصل تری بکار بردند وخطوط و تذهیب را برنگهای سرخ و سبز وآبی بر زمینهٔ مطلا بوجودآوردند.

هرچند تحریم اسلام درمورد ترسیم صورت موجودات زنده هرگزحتی درکشورهای اصلی نژاد سامی اسلامی هم کاملاً رعایت نشد ولی این تحریم مقام نقاش را در برابر سایر هنرمندان پائین آورد ومانع رشد سبک یا سنن‌زنده وجان داری دراین رشتهٔ هنری شد ولی از اشاراتی که درادبیات ایران شده واز نقاشی های ظروف لعابی وصیقلی و چند قطعه نقاشی دیواری که بر جای مانده

واضح میشود که هنر نقاشی در سرزمین ایران در دورهٔ عباسیان و سلجوقیان ادامه داشت ، نقاشی دورهٔ عباسی بطوری که از نمونه های سامره و نیشابور برمی‌آید معجونی است از عوامل و نفوذ های گوناگون که در آن دو عنصر یونان خاوری و ساسانی برسایرین برتری دارند . البته عنصر یونان خاوری نیز در اثر سلیقهٔ مشرق زمین برای طرح و تزیین های قرینه سازی و «رسمی» تغییر پیدا کرد ، با این حال نقاشی زمان ساسانی بجای ماند . سبک و کیفیت آن را از روی نفوذ این سبک در آسیای مرکزی و بر روی مکتب بین المللی نقاشی دورهٔ عباسی میتوان دریافت. ایرانیان همیشه نسبت بمانی (۲۷۶-۲۱۷ میلادی) بعنوان اولین و بزرگترین نقاش ملی خود احترام میگذارند و محقق است که برای ترویج مرام مانی کتاب‌های مصور وتذهیب شدهٔ بسیار عالی بکارمیرفت. طرفداران مذهب مانی درزمان ساسانیان مورد ایذاء وتعقیب قرار گرفتندوازاین سرزمین رانده شدند ولی طوایف ایغوردرآسیای مرکزی مذهب مزبوررا بعنوان دین ملی خود پذیرفتند. جای تعجب است که در شهر «چوتچو»[۱] پایتخت این قوم صفحاتی مصور از یک کتاب مربوط بقرن دوم یا سوم هجری (هشتم یا نهم میلادی) بدست آمده که تصاویر ظریف وچهارزانونشستهٔ آن که بسازی گوش میدهند ازلحاظ روش نقاشی وسبک باطرحهای ایرانی روی کاشی‌وبدل‌چینی های قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) شباهت نزدیک دارند ، ولی این‌سبک « مینیاتوری » در سامره یا نیشابور مشاهده نمیشود ودر این دومنطقه موضوعات وتصاویر رقاصه ها و رامشگران وغیره براساس سنن یونان خاوری ترسیم‌شده‌است واین همان سبکی است که درزمان بنی‌امیه درشام اقتباس وتحریف شده وبعباسیان بمیراث رسید.

وارثین‌واقعی‌سبک نقاشی‌وسایررشته های هنری‌زمان‌عباسیان رابایدخلفای فاطمی مصر (۵۶۷-۲۹۷ هجری/۱۱۷۱-۹۶۹ میلادی)[۲] دانست که سبکی جدید

۱ ـ Chotscho ۲ ـ ظاهراً این تاریخ‌مسیحی درمتن‌کتاب اشتباه است وباید (۱۱۷۱-۹۰۹) باشد.

ومستقل بوجود آوردند ونمونهٔ آن برروی بدل چینی‌های آنزمان‌ملاحظه میشود و تأثیر مهم آن را بر روی سقف بنای معروف «کاپلاپالاتینا»[۱] در شهر پالرم (جزیرهٔ سیسیل) میتوان مشاهده کرد . قسمت اعظم این سبک و سنت در اثر تسلط سلسلهٔ ایوبی مصر در سال ۵۶۷ هجری (۱۱۷۱ میلادی)ازمیان رفت ولی عنصر اصلی مصور ساختن کتاب‌ها ورساله‌های راجع بطب وجراثقال (مکانیک) ونمایشهای اخلاقی مکتب معروف بغداد (یا بین‌النهرین) شد که‌در قرن‌هفتم هجری(نیمهٔ اول قرن سیزدهم میلادی) بوجود آمد . این رساله‌ها قدیمی ترین کتاب های مصور اسلامی است که بر جای مانده است . نقاشی ها از لحاظ صورت‌سازی‌ارزش‌چندانی ندارند ، چون‌تصاویر اشخاص‌وزمینه ها را باید درحقیقت نقشه هائی دانست که بمنظور تکمیل بحث متن کتاب بآن افزوده اند . نوع کار انتخابی است یعنی سبک معلوم نیست و نقاش هرچه‌را بیشتر خوشش‌آمده بکار برده است ودست هنرمندان بیزانس وشام وارمنستان که در مصور ساختن کتابها بیشتر تجربه داشته‌اند کاملاً نمایان است. گاهگاهی دقت وامعان نظر از طرف فرد معینی اثر هنری بسیار شایان توجهی بوجود آورده است . مثلاً الوسیطی که تاریخ حریری را نگاشته ومصور کرده (اکنون در کتابخانهٔ ملی فرانسه است) نقاش چیره دست ونابغه‌ای بوده است.

نقاشیهای ایران دردورهٔ معاصر این عهدبطوریکه ازتصاویر بدل‌چینی‌های سینائی و صیقلی ساخت ری و کاشان برمیآید و بخصوص با توجه بصحنه های مفصل‌ترجنگها وداستان‌های شاهانه، متحدالشکل‌تر وزینتی ودرعین حال ازنظر اختصاصات خود بیشتر جنبهٔ هنر نقاشی را داشته است (یعنی فقط گل و بوته و تذهیب نبوده است) . فقط در دورهٔ مغول است که میتوان باطمینان درباب نقاشی کتاب در ایران صحبت کرد با این حال چون این موضوع بزرگ و دارای شعب بسیار قابل مطالعه است در این بحث مختصر و کلی نمیتوان حق آنرا ادا کرد . بنابراین در نظر است که نقاشی‌های قرن هشتم هجری

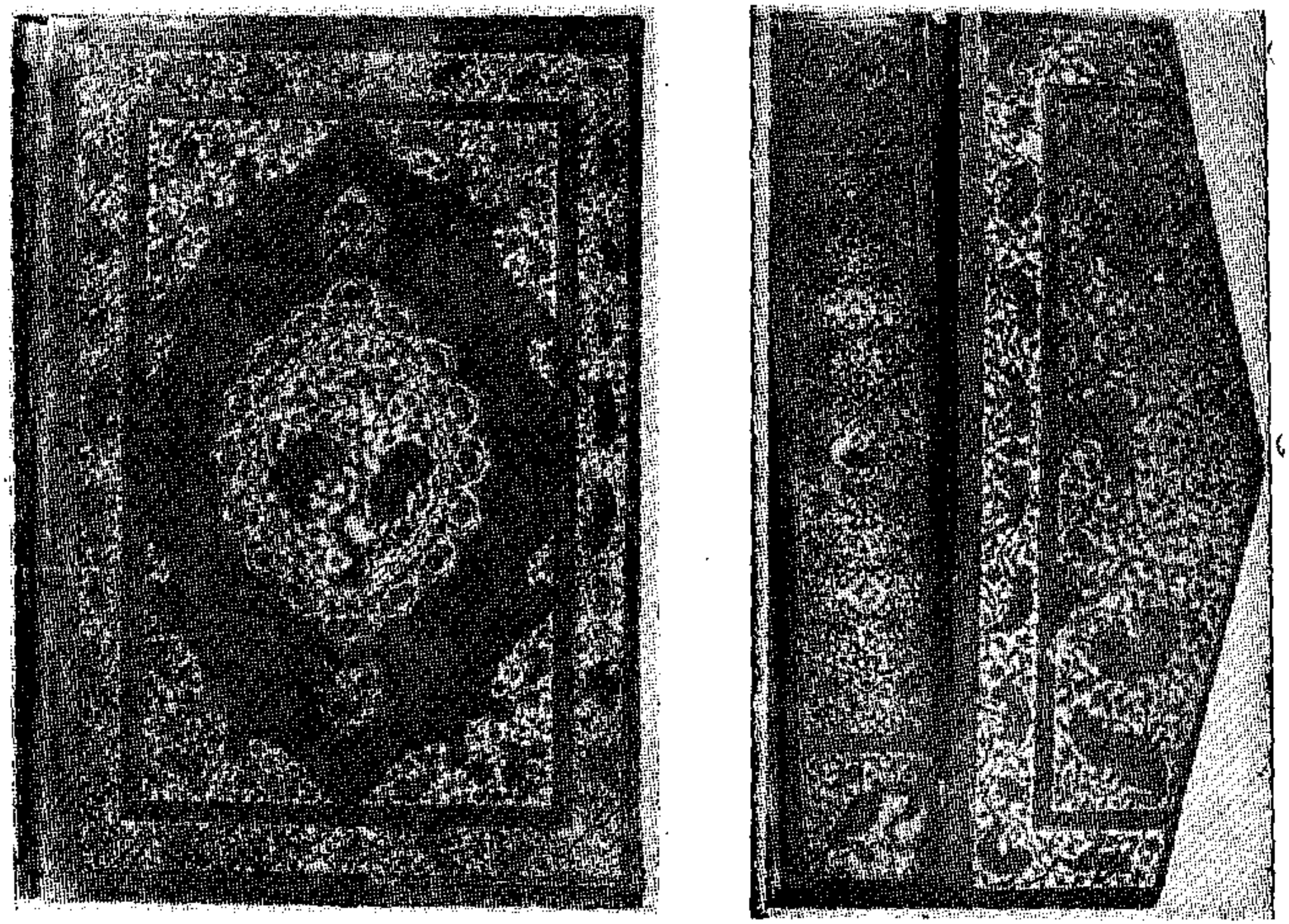
۱ - Capella palatina

(قرن‌چهاردهم میلادی) ایران رابعنوان مقدمه (قرن‌نهم ودهم‌هجری - پانزدهم و شانزدهم‌میلادی) مطالعه کنیم. باتوجه باینکه هنرنقاشی‌ایران دردوقرن‌مزبور خود یکی از عناصر هنر وسیع‌تر ساختن وپرداختن کتاب است که حد اعلای آن درزمان تیموری و اوائل دورهٔ صفوی بود، غرض از این مقال این نیست که به‌زیبائی نقاشی های قدیمی ترخرده بگیریم و آنها را پائین‌تر بدانیم یا اینکه بخواهیم‌ادعا کنیم که‌ارزش هنری‌آنها فقط ازنظر تاریخی ومقدمه بودن‌برای‌دورهٔ زیباتر بعدی میباشد ، برعکس نقاشی قرن هشتم هجری(چهاردهم میلادی) ایران از این‌نظر که‌چندین هنرمند منفرد سبک‌های‌مستقل ونامربوط‌بهم را بوضع درخشانی توسعه دادند شایان توجه است. این سبک‌های منفردومستقل قبل از دورهٔ تیموری فرصت آنرا پیدا نکردند که کاملاً ائتلاف کرده ویک مکتب ملی نقاشی بوجود آورند. سبک تیموری درسال‌های آخر قرن مزبور کاملاً متشکل بوجودآمد وبطوریکه‌مطالعات اخیر ثابت کرده باستثناء چندموضوع بقیهٔ‌اختصاصات خود را از رهبران گذشته بارث نبرده است.

دراواخر قرن‌هشتم هجری(چهاردهم‌میلادی)دردربار ایلخانان کتاب های مصوری وجود داشت که درآنها عناصر نقاشی ایران وبین‌النهرین، همانطور که در تمام هنرهای دیگر آن زمان مشاهده‌میشود، بهم‌مخلوط گردیده و یک رگهٔ قوی‌ومسلطی از هنر چین نیز بآنها وارد شده بود . دراین مورد نفوذچین‌عبارت ازنقاشی‌هائی بود که بامرکب یکرنگ بسبک «دورهٔ‌سونگ»[1] و«یوان»[2] مشاهده میشود. بارها دریک کتاب وحتی دریک صفحه سبک‌های مختلف‌ملاحظه‌میشود ودراین مورد شباهت به آثارقدیم‌ترمانند کتاب معروف موزهٔ مرگان درنیویورک دارد که دروصف‌حیوانات‌است‌ودرشهرمراغه برای غازان‌خان(۷۰۳-۶۹۴هجری/ ۱۳۰۴-۱۲۹۵میلادی) استنساخ‌شده بود . چند تصویر از ۹۴صورت آن به سبک بین‌النهرین است که مسلماً تا آن زمان هنوز قدرت خود را از دست نداده بوده است ودربقیهٔ تصاویر نفوذ قوی نقاشی چین دیده‌میشود ودر بسیاری مواردفقط

Sung - ۱ Yuan - ۲

لوحة ۴۳



جلد و عطف آن

با گل و بوته و ملیلهٔ چرمی و کنده‌کاری در چرم ، ۱۴۳۸ میلادی

موزهٔ توپ کاپو سرای موزسی استامبول



صفحه‌ای ازیک شاهنامه

اوایل قرن پانزدهم میلادی ، موزهٔ بریتانیا

تقلید محض از نقاشی چین است . نفوذنقاشی چین ازاین هم بیشتر در کتاب «جامع التواریخ » که مشترکاً در اختیار کتابخانهٔ ادیمبرا و جامعهٔ آسیائی پادشاهی انگلیس است وتاریخ آن ۷۱۴ هجری(۱۳۱۴ میلادی) میباشد، مشاهده میشود . رشید الدین مؤلف این کتاب وزیر ایلخانان بود و سرمشق وسرسلسلهٔ مشوقین وممدوحین قرن های نهم ودهم هجری (پانزدهم و شانزدهم میلادی) بشمار میرود. وی دریکی ازحومه های سراغه‌مرکزی ساخت که در عین حال دانشگاه ، کتابخانه ، و دارالتحریر بشمار میرفت. وی دانشمندان و هنرمندان تمام سرزمین های تحت تسلط مغولان‌را دراین مرکزجمع کرد. کتاب«جامع التواریخ » نخستین کتاب از سلسلهٔ کتاب‌های عالی مصور ایرانی‌است. تصاویر آن که کمی بهتر از طرحهای رنگ کرده بشمار میروند بطرزی بسیار زیر کانه در کادر باریک خود گنجانیده شده وخطوط نقاشی‌ها بسیار رسا وقوی میباشد.

درسالهای بین (۷۱۲-۸۰۲هجری/۱۳۴۰-۱۳۳۰میلادی) بود که درشهر تبریز هنرمندان ایرانی که باین روش وانضباط بارآمده بودند کتابی را که شاید بزرگترین اثر هنری ایران است بوجود آوردند. کتاب مزبوریک دوره تصاویر حماسهٔ ملی‌ایران یعنی شاهنامهٔ فردوسی‌است ومعروف به‌شاهنامه «دموت»[۱] است.

مشکل است که در اینجا بتوان به تفصیل در باب این اثر هنری خارق العادەسخن راند ولی میتوان گفت که‌علاوه‌برصفحات‌آرامتر وتزیینی‌تراین کتاب که از نظر غنای رنگ و وقار شباهت بسیار بآثار هنری قرن بعد دارند، صحنه‌های بسیار مؤثر وجالب یک رنگ مانند بخاك سپردن اسفندیار (اکنون درموزهٔ متروپولیتن نیویورك‌است) درآن‌وجود دارد. این شاهکار بی نظیر مقام جداگانه‌ای درآثار هنر نقاشی ایران دارد. ایرانیان دیگر هرگزاین سبک کاررا باین خوبی انجام ندادند ونقاشان ایران هرگز تا این اندازه در واقعه وداستان موضوع مورد نقاشی ابراز علاقه نکردند.

در اینجا لازم است‌ازدومکتب‌دیگر نقاشی‌ایران درنیمهٔ دوم‌قرن‌هشتم

۱- Demotte

هجری (اول قرن چهاردهم‌میلادی) ذکر مختصری بمیان آید . چند شاهنامهٔ کوچک دیگر وجود دارد که تصاویر آنها بی‌شباهت به شاهنامهٔ تبریز نیست ولی آن « عظمت » را ندارند. تصاویر این کتاب‌ها با ظرافت ودقت ریزه کاری بسیار کشیده شده و رنگ آمیزی بسیار مفصلی دارد و در حقیقت به سبک مینیاتوربدل چینی های‌دورهٔسلجوقی‌است. ازمرکز قدیمی شیر ازچندین‌شاهنامه‌پدید آمد که درسالهای بین (۸۰۷-۸۰۲هجری/۱۳۳۵-۱۳۳۰میلادی) تنظیم شده بود . برروی زمینه های‌سرخ ، آبی، وزرد آنهاطرحهای‌نسبتاً زمخت‌ولی‌قوی‌دیده‌میشود که به‌نظر برخی منقدین ازسبک وسنت قدیمی‌تری بجا مانده است ، ولی‌درعین حال قیافه ها ومنظره‌های مغولی هم‌درآنها فراوان است ومیتوان این‌سبک‌رامکتب ولایتی یا محلی نامید. بهرصورت سهم این مکتب درقرن بعد بی‌اهمیت‌وزیبائی ذاتی آثار مربوط بآن بسیار ناچیز است.

دراواخرقرن‌هشتم‌هجری(چهاردهم‌میلادی)چندسلسلهٔ‌مغولی که‌جانشین ایلخانان شده بودند در برابر فاتح مغول جدیدی‌بنام‌تیمور (۸۰۷-۷۳۶هجری/ ۱۴۰۵ - ۱۳۳۵میلادی)[۱] از میان‌رفتند. زمانی رسید که تیمور ازبالای‌تخت خود درسمرقند بر سرزمین پهناوری حکومت میکرد که شامل‌ماوراء النهر ، ایران ، بین النهرین ، شام و آسیای صغیر بود . با این حال تأثیر فتوحات او ناپایدارتر از فتوحات ایلخانان بوده و هنگامی که تیمور مرد شام و آسیای صغیر دوباره به رقیت فرمانفرمایان سابق درآمد. شاهرخ‌فرزند وجانشین تیمور (۸۰۷-۸۵۰ هجری/۴۷-۱۴۰۸میلادی) تقریباً برسراسرایران تسلط داشت. پایتخت اوهرات بود ولی پس از مرگ او در خانوادهٔ تیموری اختلاف افتاد و قسمتهای مغرب مملکت شاهرخ بدست دوطایفهٔ ترکمن قره قوینلو وآق قوینلوافتاد (که معنای آن‌گوسفندان سیاه وسفید است) . مرکز طایفهٔ قره‌قوینلو شهرتبریز بود وازاین شهر بود که فرمانفرمایان این قوم تقریباً تمام ایران باستثنای خراسان را پس

۱ ـ درکتاب طبقات اسلام تولد امیر تیمور بسال ۷۳۶ هجری مطابق ۱۳۳۵ میلادی وآغاز قدرتش ۷۷۱ هجری معادل ۱۳۶۹ ومرگش در ۸۰۷ مطابق ۱۴۰۵ میلادی ذکرشده است .

گرفتند. هرات مدت پنجاه سال دیگر دردست سلاطین تیموری بود و دو پادشاه روشنفکر یعنی ابوسعید (۸۵۵-۸۷۲ هجری/ ۱٤۱۷-٦۹ میلادی) وحسین بایقرا (۸۷۲-۹۱۱ هجری/۱۵۰٦-۱٤٦۹میلادی) بر آن حکمفرمائی میکردند.

بالاخره در اوایل قرن‌نهم‌هجری (قرن شانزدهم‌میلادی)طوایف ازبک موسوم بشیبانی برماوراء‌النهروهرات مسلط شدند وآخرین فرد خانوادهٔ تیموری یعنی « بابور » یا « بابر » را ازآن‌جا راندند واو بهندوستان رفته ودرآنجا رونقی بهم زد وسلسلهٔ امپراطوری مغول هند را تأسیس کرد.

هرچند پس از روی کارآمدن سلسلهٔ تیموری خاور ایران یعنی خراسان وماوراء‌النهر جلب توجه نموده و مرکز و تکیه‌گاه میشود ولی سبک تیموری در باختر ایران وبین‌النهرین بخصوص درشیراز وبغداد آغاز شد و از این نقاط بود که تیمور هنرمندان را برای آراستن و پیراستن دربار خود بسمرقند برد. متأسفانه ازدورهٔ تحول سبک‌نیمهٔ دوم قرن‌هشتم‌هجری(نیمهٔ‌اول‌قرن چهاردهم) تا آخرین‌دهسال‌قرن مزبوراثر مهمی‌بجای‌نمانده و دوشاهنامهٔ‌بی‌ارزش که‌هردو درشیرازیکی‌بسال ۷۷۲ هجری (۱۳۷۰میلادی) و دیگری در سال ۷۹۵ هجری (۱۳۹۳-٤میلادی) تهیه شده‌هم‌از لحاظ کیفیت فقیرندهم‌هیچگونه‌قرائن وآماری از آنچه در پیش بود در برندارند، با اینحال‌سبک جدید کاملاً در دواثر عالی مشهود است: اولی مرقع کار بغداد است که اکنون بین موزهٔ‌بریتانیای کبیر ومجموعهٔ«چستربتی»[۱] تقسیم‌شده‌ودومی که‌مهمتر از همه‌است کتاب‌خمسهٔ‌خواجوی کرمانی‌است که‌اکنون درموزهٔ بریتانیاست ودرسال۷۹۸هجری(۱۳۹٦میلادی) درشهر بغداد ودرزمان‌سلطنت سلسلهٔ مغولی‌جلایری استنساخ شده است.دراین دوکتاب بخصوص درکتاب خواجوی کرمانی سبک نقاشی ایران که‌تا حدی تحت‌الشعاع نفوذ چین وبین‌النهرین واقع‌شده بود ناگهان دوباره باتمام مظاهر ولطف خود عرض اندام کرده است. اطلاعات ما از تاریخ اجتماعی این زمان بطوری ناچیز است که نمیتوانیم علت‌ظهور ناگهانی وخارق العادهٔ این سبک

۱ - Chester Beatty



صفحه‌ای از خمسهٔ نظامی ، رقم بهزاد
(۸۹۸ هجری ، ۱۴۹۳ میلادی) موزهٔ بریتانیا

سعدی‌را هم میبایست برساند. اگر بخواهیم ساده‌تر بگوئیم این نقاشی‌ها ازلحاظ هنری خالص و هنر ناب است و تأثیر سحرآسای آن در ماهیت خودکار است و احتیاجی چندان به ریزه‌کاری در احساسات و یا افکار ندارد تا تأثیر و بدل نشستن خود را کامل کند.

سلاطین تیموری همه مشوق هنر کتاب نویسی و کتاب‌سازی بودند ولی شاید بزرگترین این پادشاهان در این زمینه بایسنقر میرزا پسرشاهرخ باشد که دردربارپدر خود در هرات وزیر بود و درسال ۸۴٦ هجری(۱۴۴۳ میلادی) درگذشت. تشبیه او به«رنه دانژو»[۱] بسیار وارد است. وی هنرمندان را ازسراسر امپراطوری تیموریان در دارالعلم و کتابخانه ای که در هرات تأسیس کرده بودگردآورد. در این شهر بود که کاغذ ساز، خطاط، تذهیب کار، صحاف، رنگساب، نقاش و شیرازه‌کار درتهیهٔ کتاب‌هائی که می‌توان بعضی از آن‌هارا ازعالی‌ترین کتاب‌هائی که در تاریخ بشر ساخته شده دانست، همکاری می کردند. سبک کامل دارالعلم هرات درشاهنامهٔ عالی و دل‌افزای موزهٔ تهران جلب نظر میکند. این کتاب که درسال(۲۳-۸۲۲ هجری/ ۳۰-۱۴۲۹ میلادی) بوسیلهٔ یکی ازبزرگترین خطاطان آن عصر یعنی جعفر بایسنقری برای کتابخانهٔ بایسنقر استنساخ شده معرف عالی‌ترین مرحلهٔ کمال کتاب‌سازی است. متن کتاب به خطی زیبا نوشته شده و تزیینات آن طرحهائی است که در میان دو خط مطلا ترسیم گردیده. مقدمهٔ کتاب سه صفحهٔ تمام تزیین خالص دارد و در پایان آن دو خاتمهٔ خیلی‌مفصل نقاشی‌شده‌است. یک دیباچه وصفحهٔ عالی وبیست مینیاتور که ازعالی‌ترین انواع این هنر است شعرهارا مصور ساخته است. تذهیب این اثر بزرگ هم تازگی دارد و عبارت از شاخ و برگ‌های پیچیده، نقشه‌های اسلیمی و طرح‌های زندهٔ چینی است. رنگ هایش بسیار مفصل و جلای درخشان دارد وآبی و طلائی وخالص‌ترین سبز و قرمز درآن بکار رفته است.

ولی خطاطی و تذهیب و نقاشی فقط جزئی از تمام کتاب است. صحاف‌ها

۱ - René d'Anjou

نیز از نظر هنر از همکاران هنرمند خود عقب نماندند . در زمان تیموریان جلد سازی با چرم بود که روی مقوا میچسباندند . هردو جلد و همچنین قطعهٔ اضافه‌ای که برای حفظ لبه‌های کتاب بکارمیرفت مفصلاً نقاشی میشد . لوحهٔ شمارهٔ ٤۲ نمونهٔ صفحه داخل این نوع جلد و قطعهٔ اضافی آن است . این جلد مخصوص یک کتاب خطی نفیس که در سال ۸٤۱ هجری (۱٤۳۸ میلادی) برای کتابخانهٔ شاهرخ شاه در هرات استنساخ کرده‌بودند، تهیه شده بود . متن کتاب بر روی کاغذ ضخیم چند رنگ و دارای لکه‌های مختلف و نقاشی از منظره‌های گوناگون برنگ طلائی است، نوشته شده و تزئینات داخل جلد کار دست و بر روی چرم سوخته و زمینه آبی نقاشی شده است . تصویر سیمون ، شیر بالدار ، شیرچینی و سایر حیوانات عجیب درمیان طرحهای ظریف اسلیمی دیده میشود . برای تزئین سطح خارجی جلد این کتابها پرپیچ و خم‌ترین طریقه‌های فنی بکارمیرفت . صحنه‌های طبیعی وشکل حیوانات بوسیلهٔ مهره‌های قالبی فلزی و زیرفشار بوجود می‌آمد و تزیینات بدون تصویر بوسیلهٔ بکاربردن عدهٔ کثیری قالب‌های کوچک عملی می‌شد . مطلاساختن و بکار بردن رشته‌های طلا و برجسته‌کاری نیز معمول بود . این جلد کتابهای ساخت ایران تأثیر بزرگی در توسعهٔ این فن در اروپا داشت زیرا روش‌های فنی این صنعت را صحافان اسلامی که در شهر و نیز توطن گزیدند باروپائیان یاد دادند .

مشکل است ازمیان عدهٔ کثیری کتابهای عالی که در سراسر قرن پانزدهم میلادی ساخته شده یک صحنهٔ نقاشی که نمونهٔ کامل پیشرفت های دورهٔ تیموری است انتخاب کرد ولی شایدلوحهٔ شمارهٔ ٤۳ کفایت کند . این صحنه درسال بین (۸۸۰ تا ۸۹۰ هجری/۸ - ۱٤۷۰ میلادی) در هرات نقاشی شده و یکی از داستان‌های معروف شاهنامه‌را مجسم میکند که عبارت از کشتن شیری بوسیلهٔ رخش است که از صدمه‌زدن حیوان درنده بصاحب خفتهٔ خود جلوگیری کرده‌است . این تصویر حداعلای کمال‌را درحدود قراردادهای ساده‌ای که نقاش دورهٔ تیموری برای خود قائل بود داراست . طراحی «مفصل» بانهایت استادی واطمینان انجام شده . هم‌آهنگی

رنگ‌ها بخصوص سبز و ارغوانی بطرز غیر قابل تصوری لطیف و عالی انجام شده است. وانگهی در مورد این تصویر سحر آسا حرارت و علاقهٔ شدیدی موجود است که بیننده احساس میکند که در برابر استاد منفرد و مبتکری قرار گرفته و این امر در نقاشی ایران خیلی کمیاب است.

سبک دورهٔ تیموری ، شاید از همین نظر که کمال و قطعیت آن مرهون قریب یک قرن تمرین و کار مداوم بود ، دچار انحطاط روز افزونی شد که کار های تکراری و بی‌جان نشانهٔ آن است . با این حال پس از نقاشی عالی رستم که ذکرش رفت چندین نسل نقاشی‌های ابتکاری کردند و این امر بیشتر نتیجهٔ نبوغ بهزاد بود که دربیست سال آخر (قرن نهم هجری) پانزدهم میلادی جان تازه‌ای به سبک مزبور داد .

بهزاد در تاریخ هنر ایران مقام بسیار جالب و عجیبی دارد . ایرانیان اورا بزرگترین نقاش کشورخود و هم‌پایهٔ مانی‌نقاش افسانه ای‌خویش می‌پندارند. ولی از بهزاد آثار فراوانی که با اشتهار او تناسب داشته باشد بر جای نمانده است. با اینحال از روی چند اثری که عموماً بوی نسبت میدهند نقش عمدهٔ او درتاریخ نقاشی ایران کاملاً مشخص میشود . بهزاد در کتاب بوستانی که بسال ۸۹۴ هجری(۱۴۸۸ میلادی) درست شده و اکنون در موزهٔ مصر است ذوق وابداع و استادی خود را درطراحی بسبک مستقر زمان خویش ودرعین حال دررنگ کاری بسیار لطیف وبیسابقه ای نشان داده است. درضمن مینیاتورهای وی دارای حکایت و رسائی دراماتیک میباشند که در نقاشی ایران تازگی دارد وتصاویر اشخاص و اوضاع صحنه ها بدقت وجدا جدا مورد مطالعه وتوجه بهزاد واقع شده و با حرکات خیالی وترکیبات بسیار مؤثر روح تازه ای مناسب باداستان بوجود آورده است. شاید بهترین نمونهٔ این سبک‌جدید سه‌مینیاتورمورخ ۸۹۹ هجری(۱۴۹۳ میلادی) باشد که در کتاب نظامی متعلق بموزهٔ بریتانیای کبیر نقاشی شده است. اصل کتاب درسال ۸۴۵ هجری (۱۴۴۲ میلادی) ساخته‌شده وبهترین صحنهٔ آن‌مینیاتوری است که مجنون را درحال تماشای شترسواران طوائف عرب درحال جنگ نشان میدهد

(لوحهٔ ٤٤) . روش نقاشی سابق تاچندین نسل ادامه داشت ولی در قرن نهم هجری (اواخرقرن پانزدهم‌میلادی)سبک بهزاد درهمهٔ کارگاههای‌نقاشی دربار تسلط یافته بود .

تاجائیکه ازآثار بسیار قلیل هنری بدل چینی سازی و فلزکاری در دورهٔ تیموری برمیآمد چنین بنظر میرسد که ایندو رشته صنعت از دست رفته اند وشاید دلیل این پیش‌آمد آن باشد که‌درقرن‌هشتم‌هجری (پایان‌قرن‌چهاردهم‌میلادی) سیل‌چینی وبارفتن‌های‌معروف‌آبی‌وسفید«مینگ» [1] ازچین بسوی باختر روان شد. این سیل در عرض چندین قرن تأثیر بسیاری در صنایع کاشی، چینی و بدل‌چینی خاور نزدیک و اروپا داشت. لوازم ساخته شده از این ماده بسیار جالب ونسبتاً ارزان چنان مورد توجه واقع شد که کارهای بومی بدل‌چینی وفلزکاری ازخانه‌ها وسفرهٔ اعیان و ثروتمندان برافکنده شد. تقلیدهای بومی ازاین هنر چین برروی بدنهٔ ظروف محلی درسراسر خاورمیانه بعمل آمد ولی از ایران اثرات بسیار قلیلی بجای مانده‌است. تنهاظروف‌دیگری که میتوان مربوط بقرن نهم‌هجری(قرن ۱۵ میلادی)دانست دسته ای کاسه بشقاب است که‌ازناحیهٔ کوباچا در داغستان‌بدست آمده ولی شاید درشمال باختر ایران ساخته شده باشد.

تاریخ ظروفی که در مجموعهٔ« کلکیان»[2] درموزهٔ ویکتوریا والبرت لندن موجود است مربوط بقرن نهم‌هجری(نیمهٔ‌دوم‌قرن پانزدهم‌میلادی)میباشد. این ظروف دارای نقش و نگار برنگ سیاه در زیرلعاب سبز ویا فیروزه ای هستند. شکل نباتات و نقشه‌های اسلیمی بسبک ایرانی و زیبا کشیده شده است.

تیموریان بساختن بشقاب‌های نقره با نقش و نگارهای قطعه قطعه از طلا یا صفحات مطلا وگل و بوته‌های برجسته از سنگهای قیمتی یا لعابی شیشه ای علاقهٔ فراوانی داشتند. از این ظروف نسبتاً بیابانی و بی‌سلیقه که در نقاشی‌های مینیاتوری غالباً درکنار ظروف چینی سفید یا بدل چینی سفید و آبی نشان داده شده، عدهٔ بسیار قلیلی از دست کورهٔ ذوب‌درامان مانده‌اند. ظروف برنجی مشبک

Kelekian - ۲ Ming - ۱

ویاخاتم کاری ساخته میشد ولی شکل وطرح آنها غیرقابل توجه وناچیز است.

از صنعت پارچه بافی دردورهٔ تیموری اطلاعی جزئی دردست است زیرا هیچ قطعهٔ پارچهٔ ابریشمی برجای نمانده است. تاجائیکه میتوان از روی لباس اشخاص وپرده های نقاشی شده تشخیص داد سبک پارچه های ضخیم و پرنقشه و براق دورهٔ مغول جای خودرا به طرحهای بازتر و روان‌تری داده است ونیز از روی موفقیت‌های نساجان دورهٔ صفوی میتوان چنین‌حدس‌زدکه‌خبرگی‌فنی نساجان و رنگرزان پیوسته رو به تکامل میرفت.

درسال۹۰۹هجری(۱۵۰۲میلادی)اسمعیل‌صفوی ترکمانهای‌آق‌قوینلورا منقرض ساخت وبرای اولین مرتبه پس ازگذشتن سالها یک‌سلسلهٔ بومی ایرانی زمام حکومت را دردست گرفت. دوران صفوی که دویست وبیست سال تا ۱۱۳۵ هجری(۱۷۲۲میلادی)طول کشیدعلی رغم‌نیروی‌عظیمی که‌برای‌دفاع مرزهای باختر و خاور کشور دربرابر ترکها بکارمیرفت، دوران شکوه و جلال ورونق ورواج بازار بود. پایتخت شاهان اولیهٔ صفوی درشمال باختری ایران درتبریز وقزوین بود ولی فشار روز افزون ترکان عثمانی سبب شدکه شاه عباس کبیر (۱۰۳۸-۹۸۵هجری/۱٦۲۸-۱۵۸۷میلادی)پایتخت‌خودرادراصفهان که درمرکز متصرفات او بود مستقر سازد.

سبک‌بهزاد وشاگردانش‌بدون‌انقطاع تاقرن‌یازدهم هجری(قرن شانزدهم میلادی) ادامه داشت. شاه اسمعیل صفوی درسال(۹۱٦هجری/ ۱۵۱۰ میلادی) ازبکهاراکه بخاورایران تاخته وهراترا محاصره کرده بودند شکست‌داد وشهررا گرفت‌وبهزادرا ازآنجابه‌تبریزبرد. درسال۹۲۷هجری(۱۵۲۲میلادی)بهزادرئیس کتابخانهٔ پادشاهی شد ویک کارگاه نقاشی و دارالتحریر هم بدان اضافه گشت. هرچند هرات بازهم مرکز ولایتی برای هنر نقاشی بود ولی توجه و اهمیت متوجهٔ باختر ایران گشت. با آنکه درزمان سلطنت ترکمن‌ها شهر تبریز دارای یک مکتب نقاشی عمده بوده ولی سبک بهزاد چه درپایتخت، چه درهرات تسلط کامل داشت.

دورهٔ شکوه و جلال این سبک در زمان‌شاه طهماسب(۹۳۰-۹۸٤ هجری/ ۱۵۲٤-۷٦میلادی) پسر و جانشین‌اسمعیل بود که سلطان محمد شاگرد میرك که خودش شاگرد بهزاد بود نقاشباشی و رئیس کارگاههای نقاشی دربار شد. کتابهائی که در این زمان درشهر تبریز درست شده درزمرهٔ مجلل‌ترین کارهای هنری این رشته و از لحاظ خوبی جنس و سرغوبیت کار با بهترین محصول دورهٔ تیموری هم طراز میباشند. نمونهٔ کامل‌آن دیوان معروف نظامی است که اکنون در موزهٔبریتانیامیباشد وبین‌سالهای(۹۳۷-۹٤۱ هجری/۱۵۳۹-۱۵٤۳میلادی) بقلم «شاه محمود النیشابوری»، یکی از مهمترین خطاطان آن زمان، برشتهٔ تحریر درآمده وچندین هنرمند معروف ازجمله‌میرك‌وسلطان محمدآنرا مصور نموده‌اند. مینیاتورهای‌مزبورباتمام درخشندگی وتلالؤ فنی ایندوره‌وبازیبائی‌خاصی‌پرداخته شده که بخوبی جانشین‌لطف شاعرانهٔ نقاشی‌های دورهٔ قبلی میشوند. تذهیب کاری ایندوره هم مانند زمان تیموری بسیار مفصل و علاوه برمتن، حواشی کتابها را هم برنگهای طلا و نقره و سایه روشن های سبز وزرد میاراستند و صحنه های شکار و مناظرو دیگر صحنه ها رابهمان‌ظرافت و دقت خودمینیاتورها درحاشیه ها میکشیدند.

صحافها دنبالهٔ بیشتر رموز فنی هنرمندان تیموری را گرفتند ولی‌بتدریج در داخل جلد ها بجای چرم پرکار و نقاشی شده فقط کاغذ رنگ شده بکار میرفت. یك ابداع مهم عبارت از جلدهای نقاشی لاکی و لعاب دار بود که هر چند از سال ۸۸۵ هجری (۱٤۸۳ میلادی) آغاز شده بود ولی در زمان سلطنت شاه طهماسب باب شد. جلد این کتابها از چرم و بیشتر اوقات از مقوای نرم بود که ورقهٔ نازکی از لعاب و سپس لاك روی آن میکشیدند و سطح آخری زمینهٔ خوبی برای آبرنگ فراهم میساخت، سپس چند ورقه لعاب شفاف حاکی ماوراء برای حفظ نقاشی روی آن میکشیدند. بسیاری ازاین جلدها را به سبك مینیاتورها تزیین میکردند و بی‌شك توسط خودشان طراحی میشد. دو نمونهٔ عالی از این جلدها درموزهٔ بریتانیای کبیر است. سطح خارجی

جلد عبارت از صحنه های باغ بر زمینهٔ مشکی است وسطح داخلی نیز صحنه های شکار را روی زمینهٔ طلائی نشان میدهد (لوحهٔ ٤٥) . این دو اثر نمونهٔ کارهای سلطان محمد و شاگردان او و تقریباً همزمان با کتاب نظامی متعلق بهمین موزه است.

در نیمهٔ دوم قرن مزبور انحطاط قابل ملاحظه ای در ساختن کتاب های عالی ملاحظه میشود ، گوئی نیرو وحس همکاری عمیقی که برای ساختن کتب مصور دردورهٔ تیموری ویا اوائل دورهٔ صفوی لازم بود از میان رفته است و بجای آن کشیدن مینیاتورهای جداگانه که بعداً بصورت آلبوم درمیآید باب شد . موضوعات نقاشی نیز مبتذل وعبارت از تصویر ممدوحین و زنهای درباری وزندگی معمولی و صحنه های معاشقه شد.

دراواخر قرن نهم هجری (قرن شانزدهم میلادی) هنرمینیاتور سازی سرزندگی خودرا از دست دادو باستثنای رضای عباسی که نقاش برجستهٔ دربارشاه عباس بود ودر اصفهان میزیست، دیگر این مکتب استادی نپرورانده .تسلطونفوذ عظیم او بخصوص طراحی که در بیشتر موارد سحرآسا وباروح هستند در تمام قرن دهم و یازدهم هجری(هفدهم و هجدهم میلادی) باقی بود، هرچندنقاشیهای قرن دهم هجری غالباً کسل کننده وتکراری است و در اواخرقرن یازدهم دیگر هیچ لطف وابتکار و کیفیتی ندارد.

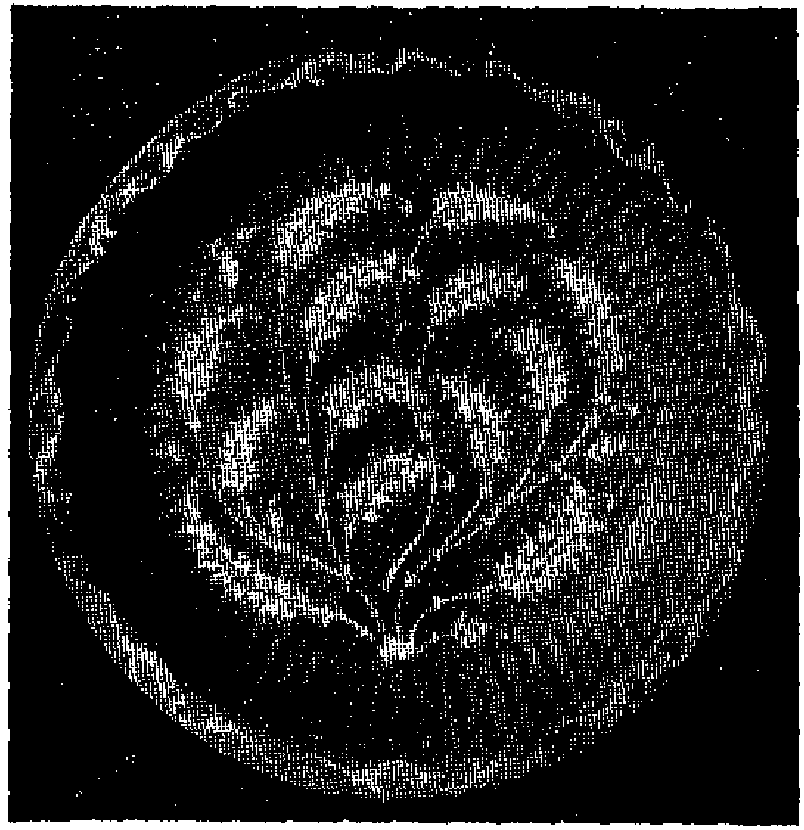
بدل چینی و کاشی سازی دورهٔ صفوی بخصوص درزمان شاه عباس ونیمهٔ دوم قرن دهم ونیمهٔ اول قرن یازدهم هجری (قرن هفدهم میلادی) از لحاظ تنوع و زیبائی همطراز شاهکار های دوره های قبل میباشد و بهترین مؤید این نظر مجموعهٔ کاملی است که ازاین ظروف درموزهٔ ویکتوریا وآلبرت لندن موجوداست . باردیگر چینی اصل وبارفتن چین الهام دهندهٔ عدهٔ کثیری ازاین ظروف است.

دراواخرقرن دهم هجری (قرن‌شانزدهم میلادی)چینی‌سازایرانی موفق‌شده بود بدنهٔ بسیار سفید وزیبای نیمه شفافی که بسیارشباهت به‌چینی‌نرم‌خمیراروپائی داشت بوجودآورد . طرح تزیین‌این ظروف غالباً تقلیدمستقیم‌ازچینی‌های «مینگ»

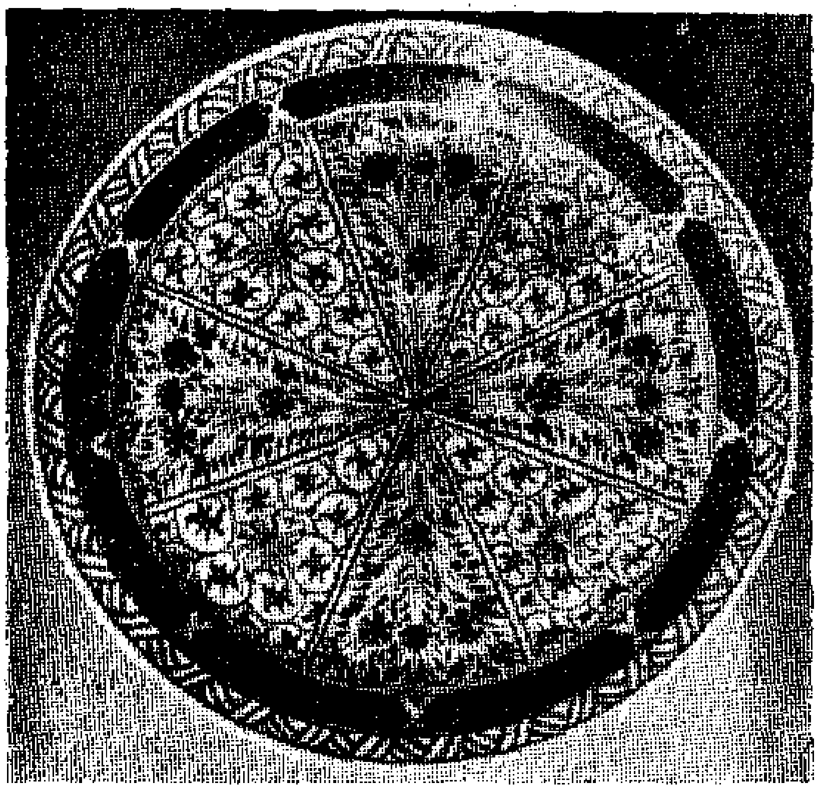
میباشد ولی جنبهٔ لطافت وظرافت ایرانی آن با جنبهٔ خشن تر وعملی تر قلم چینی خیلی تفاوت میکند واز لحاظ ذوق و روح بر سبک اعتباری وقراردادی نقاشی های درباری برتری دارد. درحقیقت بهترین نمونهٔ طراحیهای قرن دهم هجری (هفدهم میلادی) را بایددر این ظروف جستجو کرد که بادورنگ آبی خوش نما آبی باحواشی مشکی کشیده شده است. درموزهٔ بریتانیا شیردانی وجود دارد که تاریخ آن ۱۰۲۹ هجری است (۱۶۱۶ میلادی) وظاهر آ در یزد که مرکز مهمی برای این ظروف بوده ساخته شده است. نقشه های یکرنگ چینی نیز تقلید میشد بخصوص بر زمینهٔ آبی مایل به سبزی طرحهای سفید روان و محجوبی زیر لعاب کشیده میشد. (لوحهٔ ٤٦ - الف)

نفوذ چین درسایر ظروف خیلی سبکتر بود. بکار بردن جلا دوباره باب شد و برروی زمینهٔ یک دست سفید، آبی، زرد و یا قطعات سفید و آبی یک درمیان بکار میرفت. نقشه ها تقریباً همه صحنه های طبیعی کاملاً ایرانی و پر از حیوانات میباشد. نوع عالی دیگر را که نقاشی آن زیرلعاب میشد وبرنگ زردمتمایل به سبز وآبی وقرمز بود شاید در کرمان میساختند. (لوحهٔ ٤٦ - ب) برروی بطریهای گردن دراز و کوزه قلیان غالباً صحنه های شاعرانه مثلاً ملاقات خسروشیرین میکشیدند وبالاخره بایدازنوعی که معروف به «کوباچه» شده و دستهٔ قدیمتری از آن سابقاً ذکر شد ذکری بمیان آید. نوع زمان صفوی این ظروف بچند رنگ بسیارسیر که زیر لعابی برنگ عاج تیره نقاشی شده مزین است و گل وبوتهٔ آن عبارت از شاخ وبرگ بسیار ظریف و پیچان وصورت و نیم تنهٔ مردان وزنانی است که غالباً لباس فرنگی دارند. این بشقاب ها ازنظر تزیینی بسیار عالی ودرعین حال علائم دلپذیر آغاز انحطاط را دربر دارند وشاید در حدود تبریز ساخته میشد.

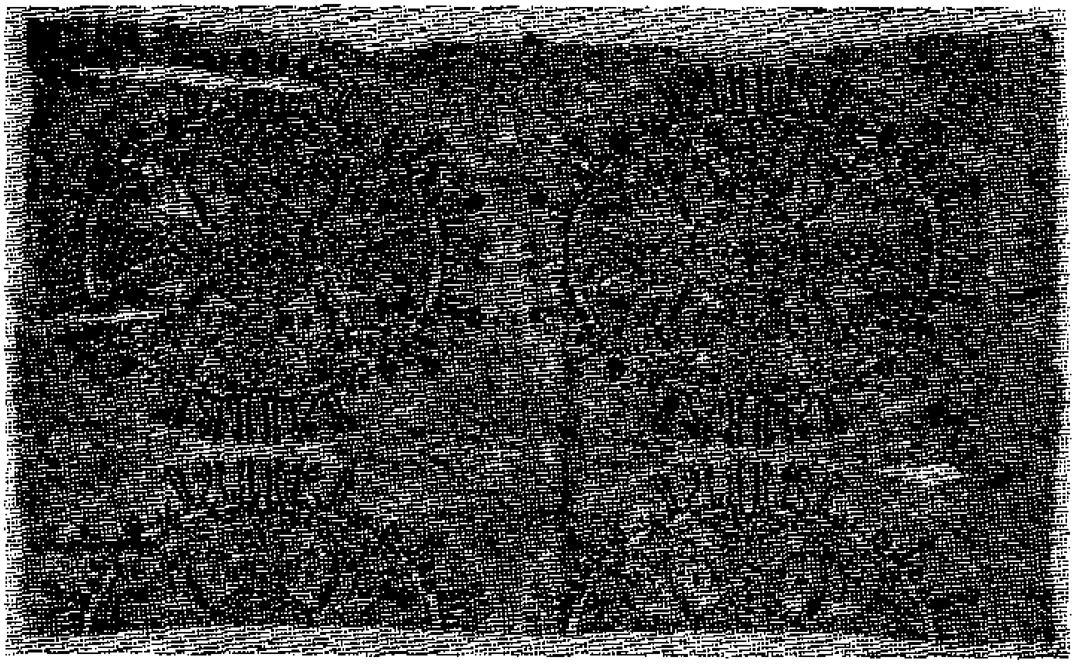
فلزکاری زمان صفوی نیز برجسته وجالب است. ظروف مسی وبرنجی ساخته میشد ومس را با قلع سفید میکردند تا شکل نقره بخود گیرد. غالباً شکل این ظروف زیباست وهرچند نقش ونگار آنها مختصر است ولی خوب انجام شده ومشبک کاری ومنبت کاری تزیینی دارد. با این حال اسلحه سازان وسازندگان



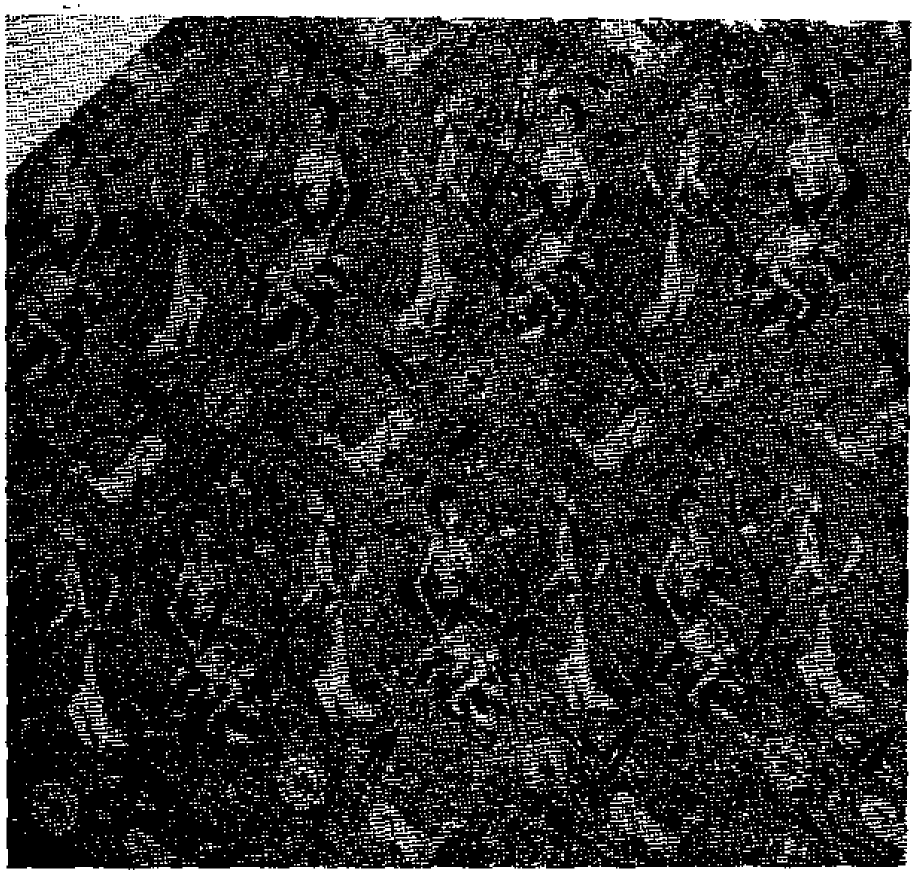
الف ـ بشقاب با نقاشی روی پوسته ، سفید روی سبز
قرن ۱۷ میلادی ، موزهٔ صنعتی و فنی، هامبورك



ب ـ بشقاب ، نقاشی روی پوسته وزیر لعاب کارکرمان
قرن ۱۷ میلادی ، موزهٔ ویکتوریا و آلبرت



الف ـ پارچهٔ ابریشمی ، سورمه‌ای و زرد
قرن ۱۳ میلادی ، موزهٔ نساجی کلمبیا



ب ـ پارچهٔ ابریشمی سرخ و سفید با رشته‌های نقره
در حدود سال ۱۶۰۰ میلادی ، موزهٔ ویکتوریا و آلبرت

ادوات فنی کارهای درجهٔ یک و عالی میساختند . آهن وفولاد با چکش کاری بصورت سلاحهای عالی و سپروزره در میآمد وسپس با کتیبه ها ونقشه های اسلیمی و گل وبوته های طلائی زینت میشد. در ورقه های بسیار نازك فولاد که بعنوان زینت برروی درهاو یاصندوقهانصب میشدنقشه هائی می کندند که فولادرابصورت تورهای عالی وزیبادرمیآورد .سنت هنرمندی درساختن فلزات پس ازدوران صفوی شاید دراثر تقاضای مداومی که برای اسلحه و سپر وزره دراوضاع مغشوش قرن یازدهم هجری (قرن هجدهم میلادی) وجود داشت تازمان مزبورهم ادامه یافت.

هنرمندان صفوی در صنعت پارچه بافی اعجاز کرده‌اند . پارچه هائی که نساجان ایران‌دراین دوره ، بخصوص درزمان شاه عباس بافته‌انددرتمام تاریخ هنرنساجی جهان نظیر ندارد. مشکل است‌بتوان آغازاین دوره یاموجبات پیدایش این پیشرفت‌خارق‌العاده‌را بدقت تعیین کرد ،زیرا بطوریکه گفتیم‌اززمان‌تیموریان قطعات‌فراوانی‌پارچه‌بجای نمانده‌ولی‌هنگامی که‌پارچه های تاریخ دارصفوی درقرن یازدهم هجری (نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی) ظاهرمیشوند طرق جدید واصول فنی کاملاً مستقر و پا بر جا شده است . از روی نقاشی های مینیاتور و از عدهٔ کثیری قطعات پارچه که بجای مانده ودرمجموعه های مختلف موزه‌ها ضبط است محقق میشود که درزمان صفویه برای تمام مواقع وسراسم درباری‌پارچه های بسیار عالی مورد تقاضا بوده است . پارچه های بسیار گرانبها وسنگین برای‌لباس و چادر وپرده وروپوش وبعنوان خلعت وهدیه باشراف ونمایندگان خارجی‌وحتی برای پاکت جهت مراسلات سیاسی بکار میرفت.

طرح این پارچه‌ها بسیار متنوع است . نقشه های روان وظریف اسلیمی تحول وپیشرفت عظیم یافته و باگل و بوته ونقش حیوانات که با هنرنمائی ولطافت خارق‌العاده ای تجسم یافته توأم‌است که برنگهای درخشان وجالب در پارچه بافته میشد . عشق ایرانیان به گل و باغ در هیچ جا بهتر از گل سرخ ، لاله ، نسترن ، نیلوفر هائی که با منتهای استادی در تار و پود ظریف‌این‌پارچه‌ها تعبیه شده بود تجسم‌نیافته است. درعدهٔ‌بسیاری‌ازاین پارچه های

مجلل صحنهٔ شاهنامه ووقایع داستانهای عشقی شعرای دیگروسناظر وباغ وشکار گنجانیده شده است . بی شک سیاه قلم این طرحها را غالباً نقاشان معروف تبریز واصفهان میکشیدند وسبک شاه محمود وجانشینان اورا میتوان دربسیاری ازسوارد حس کرد .

برای آنکه این طرحهای بدیع ازعالم خیال برروی پارچه آید هر نوع اصول فنی قابل تصوری بکارمیرفت. طرحهای جودانه ، اطلس دورو وشطرنج که درآغاز کارهم معمول بودتکمیل شد. یکی ازعالیترین وپرپشت‌ترین پارچه ها عبارت از زریهائی بود که بر روی زمینهٔ بافته از رشته های نقره یا طلا نقشهٔ کوچکی را بشکل قلمکار مهر میکردند و این نوع پارچه برای لباسهای رسمی دربار بسیار طرف توجه بود . بافت دولا بر روی پارچه که گاهی بافندگان سلجوقی بکار میبردند و همچنین بافت سه‌لابرای بوجود آوردن نقشه های بسیار دقیق وظریف بکارمیرفت . در این قبیل بافت‌ها اصولاً دویا سه تاروپود جداگانه بافته میشد واین بافت‌ها روبروی هم یا درزیر یکدیگر قرارمیگرفت تانقشه را کاملترو غنی‌ترسازد. یک قطعهٔ بسیارمشهوراین پارچه درموزهٔ ویکتوریا وآلبرت موجود است که درآن داستان عشق حزن انگیزلیلی و مجنون مصورشده است (لوحهٔ ٤٧ - ب). این پارچهٔ ابریشمی ازدو قسمت سرخ وسفیدبافته شده‌است. رشته های ملیلهٔ نقره برای جدا کردن پود های پارچهٔ سفید که زمینه بوده بکار رفته است و بدین ترتیب صورت محرماتی به پارچه داده که بسبب وجود نقره در آن درخشش وزیبائی خاص دارد . احتمالاً این پارچه در حدود سال ۱۰۱۳ هجری(۱٦۰۰میلادی)درشهریزد که یکی ازمراکزعمدهٔ نساجی بوده بافته شده‌است. درقطعات پارچه های موزهٔ بریتانیا چندنوع دیگرازداستان لیلی ومجنون موجوداست که یکی ازآنها بامضای یک یزدی بسیارمعروف بنام غیاث‌الدین‌علی است. این هنرمند استاد نساجی وبسیاری فنون دیگر و طرف توجه دربار بوده وکارهای ابریشمی او در ایران و هندوستان وترکیه طالب‌بسیار داشته.

عجیب‌ترین محصول کارگاههای پارچه بافی صفویان مخمل های آنهاست

که هنوز در تاریخ پارچه بافی کسی نتوانسته است محصولی باین زیبائی و از نظر فنی بی‌نقص بسازد. ایرانیان مخمل های گل برجسته نمی‌ساختند ولی با استفاده از بافت ریز و کم و زیاد کردن بسیار ظریف پود های پارچه وطول گره‌ها درخشش و گودی وبلندی به قالیچه های مخملی ، پرده‌ها ، و قطعات چادرها میدادند . مهارت این استادان باندازه‌ای بود که میتوانستند با اضافه کردن چند تار کوتاه وبلند که هریک از آنها فقط برای فاصلهٔ بسیار کوتاهی بکار میرفت ، جزئیات دقیق نقشه های بسیار معضل را مجسم سازند وصحنه های گویائی بوجود آورند .

جلال وعظمت نساجی زمان صفوی هم مانند سایر رشته های هنری پس از سقوط صفویه دیری نپائید . درسال ۱۱۳۵ هجری(۱۷۲۲میلادی) افاغنه که هرات ومشهد را تصرف کرده بودند شاه سلطان حسین آخرین فرد سلسلهٔ صفوی را شکست دادند وپایتخت او اصفهان را تصرف کردند . هرج ومرج حاصله از این وقایع که در اثر هجوم وحملهٔ روسیه وترکیه تشدید یافته بود چنان کشور ایران را فقیر وروحیهٔ ملت را تضعیف کرد که گوئی تاریخ درخشان وطولانی هنر و کوشش خلاقه وابتکاری این مردم هنرمند بپایان رسید .

بقلم : پرفسور ج . م. ویکنز
استادعربی دردانشگاه کمبریج

فصل ششم

مذهب ایران

ج . م . ویکنز در کمبریج زبانهای شرقی را خوانده و در زمان جنگ پنجسال در ایران گذرانده است . وی در سال ۱۹٤٦ سمت استادی زبانهای عربی و فارسی را در مدرسهٔ علوم شرقیهٔ دانشگاه لندن بعهده گرفت و چهار سال بعد به کمبریج منتقل شد. در سال ۱۹۵۲ کتاب « ابن‌سینا فیلسوف‌ودانشمند» راتألیف کرد. علاوه‌بر مقالاتی که وی در مجلات علمی نوشته تألیفات عمدهٔ او عبارتند ازجزوه‌هائی‌راجع به « ادبیات عرب » که درسلسله کتب بنام«ادبیات‌خاورزمین» در سال۱۹۵۳ بچاپ رسید. وی در تابستان امسال به‌کانادا سفر کرد تا بعنوان استاد زبانهای شرقی در دانشگاه تورنتو مشغول‌کار شود.

۱ ـ مقدمه

در این فصل ما در نظر نداریم ارزش میراثی که دین اسلام بطور کلی برای دنیای باختر بجای گذاشته بخصوص آنچه را مربوط بزمانهای گذشته‌است تخمین بزنیم. مقصود از این زمان گذشته البته‌قرون وسطی است و در این‌زمینه کتاب دیگری اخیراً درهمین سلسله کتاب‌های « میراث‌ها »[۱] برشتهٔ تحریر آمده

۱ ـ بکتاب «میراث‌اسلام»(Legacy of Islam Oxford, 1931) (چاپ‌اکسفورد۱۹۳۱) فصل راجع بعرفان بقلم مرحوم پرفسورنیکلسون و بخصوص مقالهٔپر فسورگیوم دربارهٔ فلسفه والهیات رجوع کنید . دو تألیف تازه تری که جنبه های مهم این مسئله را دقیق تراز دو قسمت

بقیه پاورقی درصفحهٔ ۲۶۰

و در آن تا جائی که ممکن بوده تحقیق درباب این مسئلهٔ غامض وعمیق لا اقل بصورت فهرست و ذکر کلیات در همین اواخر بدست اشخاص خبره صورت گرفته وبنابراین ورود مجدد ما دراین بحث فایده‌ای نخواهد داشت. غرض از بحث ما در این فصل گفتگو دربارهٔ موردی است که بظاهر فرع بر اصل فوق جلوه میکند و شاید تا حدی ساده‌تر هم بتوان در آن گفتگو کرد و بحث مزبور عبارت ازاین است که کدامیک ازمظاهر مذهب اسلام را میتوان بحق از سرچشمهٔ تمدن ایرانی ویا ایران‌را وسیلهٔ انتقال آن دانست واهمیت وارزش سهم ایران ازطریق مذهب اسلام برای کلیهٔ مردم جهان عموماً و مغرب زمین خصوصاً تا چه اندازه است. اگرمنظور ازبحث مابیشترمطالعه درباب ارتباط این مسئله باخودما مغرب زمینی‌هاست از آن جهت است که روزگارامروزی ما بوضع بسیار عجیب و با فوریت ولزوم بسیار ، برای مطالعه دراینباب‌وتوجه بآن مساعد است. شاید درطی بحث کاملاً روشن شود که ما هنوز هم کاملاً از این میراث مخصوص و از توجهی که گاهگاهی درگذشته بآن شده بی خبریم و در هیچ دوره‌ای از زمان معاصر نمیتوانستیم ارزش حقیقی این میراث گرانبها را درك کنیم زیرا دراثر غفلت وخود بینی اجداد جدیدترمان واشتغالات خود ما بمباحث دیگر ، سهمیهٔ میراث معنوی خویش را تقریباً بکلی تلف کرده‌ایم. اکنون کم کم دیدهٔ تیز بین ما چون یک « فقیر » واقعی روشن میشود (و امیدواریم مانند این « فقرا »بتوانیم فروتنی وتواضع هم پیدا کنیم) ودست طلب پیش هریک از

از کتاب فوق مورد موشکافی قرارداده‌اند نیز باید ذکر شود. یکی کتابی تحت عنوان «اسلام و فلسفهٔ مسحیت» Islam and Christian Theology, by J. W. Siweetman (Lutterworth Press, 1945) بقلم «ج. و. سویت‌من» (چاپ لوتر ورث ۱۹٤٥) ودیگری Introduction à la théologie Musulmane (essaie de théologie comparée), by L, Garde and M. M. Anawati (Paris, 1948) « دیباچه‌ای برالهیات دراسلام » بقلم « ل. گارده ـ وم. م. آناواتی » (چاپ پاریس ۱۹٤۸)است. کتاب اخیرالذکر علی رغم شکسته نفسی که درنامگذاری آن شده تألیفی بسیاربزرگ وگرانبهاست وچنین بنظرمیرسد که فرهنگ دائمی در مباحث فوق شود. (چون در فصل راجع بمذهب درایران جا خیلی کم داریم در پاره ای موارد بناچار شباهتی بین مطالب و نوشته‌های ما یانیکلسون و گیوم غیرقابل اجتناب بوده است.)

همسایگانمان که احتمال سخاوت بیشتر داشته باشد درازمی کنیم. نباید تصور کرد که بعد زمان ومکان باید مارا ازنشستن برسرسفرهٔ پر بر کت این «همسایگان» باز بدارد چون همانطور که بسیاری از خاورشناسان متوجه شده‌اند بر خورد ابتدائی و نا آشنا بودن با چیزهای « شرقی » است که ناگهان ما را برای اول مرتبه متوجه میسازد که چه گوهر های گرانبها وخزائن ذیقیمتی درمیان ویرانه‌ای که دنیای آشنای امروز ماست مدفون ونهفته است. (دراین جا بی آنکه خود متوجه شده باشم یکی ازنکته‌های تمدن‌های بسیارقدیم تررا، که بعداً درآن باب صحبت خواهم کرد وبصورتی که در اشعار عرفانی ایران آمده وبوسیلهٔ استادانی چون حافظ درقالب سخن ریخته شده‌است، بکار برده‌ام) وصیتی که اسلام ایران برای ما اهالی مغرب زمین در بردارد بما نیروئی خواهد داد که سهم الارث از دست رفتهٔ خویش را بدست آوریم واگر چنین شود دعای خیری که درحق موصی باید کنیم قهراً افزون خواهد بود. در اینجا صحبت از دین وبدهکاری درمیـان نیست زیرا در جـائیکه هبه و سخا از روی لطف و رضای خـاطر است طلب کاری وبدهکاری معنی ندارد.

نقش عظیم وتسلط نیروی فکری ایران در زمینهٔ هنر و ادبیات همواره از دو جنبه مطالعه شده که اگر بتوان آنرا با مباحث شیمیائی مقایسه کرد یک قسمت‌را باید محلل وقسمت دیگررا معین فعل (کاتالیزر)نامید. دررشتهٔ اساسی‌تر فرهنگ ایران یعنی مذهب هم‌تقریباً‌حال بهمین‌منوال‌است. ایران واقعی به‌مفهوم قدیمی‌آن که شامل سرزمین های بسیارمنجمله منطقهٔ مهم بین‌النهرین میشود، بقول یکی‌ازعمیق‌ترین مردم‌شناسان ما[1]، بمنزلهٔ صفحهٔ سیاه مشق یالوح سنگی شاگردان مکتب کمال وبینش است که هرچند گاه بدون آنکه خط سابق کاملاً محو شده باشدخط جدیدی بر روی آن نوشته اند. از قدیم ترین ازمنهٔ تاریخ (لااقل تا زمان سومری) ودردورترین مرزهای این کشور پهناور(مصر، یونان ، سوریه ازیک طرف ، هندوستان و چین ازسوی دیگر) بزحمت میتوان یک عقیده ، مسلک ،

۱ ـ کریستوفرداسون در کتاب « اساس اروپا » ، صفحهٔ ۱۴۹
Christopher Dawson,Making of Europe (Londn , 1932)

مرام، امید، مذهب، فرقه ویا آرزو ورؤیائی پیدا کرد که دراین معجون عجیب و پرقوت یعنی فرهنگ ایران یا بکلی حل وجذب نشده و یا معلق نمانده باشد. درمورد اسلام باید گفت که هنگامیکه درنیمهٔ دوم قرن هفتم میلادی لشکریان عرب برامپراطوری ساسانی مسلط میشدند، دورهٔ «حل کردن» فرهنگ ایران موقتاً خاتمه یافته ودیگرقدرت کاتالیزر (کمک درحل شدن) بودن این معجون بسیار اسرار آمیز آغاز بفعالیت کرد. درزمینهٔ مذهب تسلط فکری وفرهنگی ایران از یکطرف بواسطهٔ لخت و عور بودن اسلام اولیه و از طرف دیگر بسبب اینکه انضباط و «دکترین»[۱] حقیقی وواقعی دراین مذهب وجود نداشت تسریع شد.[۲] متأسفانه دراین مقاله نه جای آنرا داریم و نه برای رساندن مطلب اصلی خودمان منجزاً لازم خواهد بود که حتی باختصار تأثیر جوش و غلیان حاصل از برخوردنهر آب‌درخشان‌و صاف‌توحید اسلام اولیهٔ عربستان‌را باسیلاب غلیظ وعظیم وتیره وپربرکت تمدن قدیم ایران که در آن زمان درحد اعلای خود بود شرح بدهیم[۳]. تنها پس‌از گذشت دوقرن (۸۵۰-۶۵۰ میلادی) است که این جوش وغلیان وبرخورد آهسته آهسته فرو می‌نشیند ونتیجهٔ نهائی آن بصورت جریان رودهای فرعی دربعضی اختصاصات اسلام ایران ظاهرمیشود که درمغرب

---

۱ ـ غرض از «دکترین» مجموعهٔ مدون ومشخصی از اصول و قواعد ثابت و غیرقابل تغییری است که یک مذهب باید در آغاز کار داشته باشد. مترجم. ۲ ـ بسیاری از نویسندگان وخاورشناسان مانند نیکلسون این نقطهٔ ضعیف را متذکر شده‌اند. وی درصفحه ۲۲٤ کتاب خود اشاره میکند که صوفی‌های افراطی ازاین‌مبحث سوء استفاده کردند وداسون بین‌مقاومت اسلام‌ومسیحیت دربرابر مذاهب قدیمی مشرق زمین مقایسه برقرارکرده وباذکر چند مورد ارتداد مانند Bardesanes یا Marcion مدعی است که مسیحیت مقاومت عمومی بیشتری داشته‌است. دردنیای معاصر نیزهمین نقطهٔ ضعف مقاومت اسلام‌را دربرابر مذاهب مادی کم میکند. ۳ ـ عکس‌العمل‌هائی نظیرهمین موضوع طبعاً درسراسردنیای قدیم‌مثلاً درمورد تمدن یونان، شام، آرامی بوجود آمد ولی چون هیچ‌جا تمدن قدیم مانند ایران غنی ومتمرکز نبود برخورد مزبور هم درهیچ جای دیگر چنین شدید، طولانی ومداوم نبود؛ ایران هنوزهم‌باسایر سرزمین‌های اسلام متفاوت وازآنها ممتازاست. درسایر کشورهای اسلامی یکنوع همرنگی وشباهت وهم جنسی دیده میشود حتی درمصر که در آغازکار با مقایسه باایران یک واحد مشخص‌تر ومجزاتر بنظر میآمد وبی شک بیش‌ازایران درمعرض هجوم وتطاول‌قرار نگرفته بود، این‌همرنگی وهم‌جنسی اسلامی دیده میشود ولی‌اسلام ایرانی شباهتی بساسلام کشورهای دیگر ندارد.

زمین هم دردوره‌های نسبتاً طولانی وبه‌میزان‌های کم وبیش قوی آن رشته‌های فرعی را اختصاصات کلی دین اسلام میدانسته‌اند . اسلام ایرانی‌را برای راحتی میتوان در زیر سه فصل عمده که خیلی کلی است و بهیچوجه دقیق ویا مشخص نیستند مطالعه کرد واین سه فصل عبارتند از۱- نهضت شیعه ۲- عرفان وتصوف ۳- اعتقاد به تقدیر .

دو قسمت اخیر همیشه در خارج ایران هم مورد توجه بسیاربوده است زیرا ظریف‌ترین مظاهر آنها نه بصورت اظهارات خشک اصولی ومذهبی بلکه درقالب عالی‌ترین اشعار جهان بدنیا عرضه می‌شود ولی کمتر کسی متوجه نهضت شیعه بعنوان یک فکر اصولی واساسی مذهبی شده و غالباً در مورد آن تغافل و یا تجاهل شده است .

(واین غفلت در مورد انگلستان بیشتر جالب توجه است زیرا در این کشور درسال۱۸۸۸ «گویرگاس»[۱] تاریخ‌جالب وقدیمی « دینوری »[۲]را بچاپ رساند وانگلیسها که دردنیای شیعه علاقهٔ بسیاردارند تابیست وچهارسال پس‌از مرگ او حتی فهرستی برای این کتاب تهیه نکردند . این سوء تفاهم بیشتر درنتیجهٔ آنست که منابع ضد شیعه‌بیشتردردسترس بوده وبی مطالعه موردمطالعه قرار گرفته است .)

در ضمن مطالعهٔ اسلام ایران زیر سه عنوان فوق باید کاملاً متوجه این نکته جالب بودکه سهم نبوغ ایران در تمدن اسلامی از لحاظ کیفیت چنان عمیق و همه‌گیر و دقیق و غیر قابل وصف ، و در تمام رشته های تفکر وتعمق سریع وتمدن زابودکه بجز درمواردیکه همهٔ این تأثیرات دریک شخص مانند امام غزالی متمرکز می‌شود عملاً غیرممکن است بتوان این تأثیرعمیق‌را تجزیه و تحلیل کرد.[۳] با این اعتراف است که ما شروع به‌بحث دربارهٔ پاره‌ای

۱ - Guirgass ۲ - Dinawari ۳ - م. هورتن M. Horten درکتاب خود بنام فلسفهٔ اسلام ، چاپ۱۹۲٤ «مونیخ» صراحتاً درصفحهٔ ۱۲ مینویسد «فلسفهٔ اسلام ازایران برخاسته است» بهرحال بتدریج که سوابق طولانی ریشه‌های اسلام بخصوص ازلحاظ جنبه‌های ایرانی واضح‌تر می‌شود رشتهٔ بسیار

بقیه پاورقی در صفحه ۲٦٤

از اختصاصات برجستهٔ هر یک ازسه جنبهٔ اسلام ایران که فوقاً ذکر شد می‌نمائیم وآنچه را که بیشتر کمک به‌روشن ساختن ماهیت میراث ایران در زمینهٔ مذهب مینماید مورد بحث قرار خواهیم داد وشخصیت خارق‌العادهٔ غزالی را جداگانه مطالعه خواهیم کرد.

قبل‌ازآنکه وارد جزئیات شویم لازم‌است یادآوری کنیم که چرا گذشته ازلزوم صرفه‌جوئی درجا برای مامکن نشد دراین فصل درمورد آئین زردشت که قبل از اسلام در ایـران موجود بـوده ببحث و فحص بپـردازیم . با وجود آنکه کیش زردشتی آئین رسمی دورهٔ ساسانیان بود اصولاً این مذهب فقط یک رشته ازکلاف درهم برهم وپر رنگ ونگار ازافکار مذهبی ایران بشمار میرود وبدعت‌های اولیه مانند مانویت ومیترائیسم (مهرپرستی که در ادبیات و آثار بسیار معدود منعکس است فقط تلالؤهای بسیار کوتاه ودل انگیز آن مارا بخود جلب میکند.)این‌موضوع را خوب ثابت‌میکند.وانگهی ازروی تاریخ کاملاً مستند ومفصل دورهٔ اسلامی که درطی آن نمو وتوسعه وپیشرفت افکار عمیق مذهبی در ایـران در عـرض سیزده قـرن کاملاً روشن و ثابت میشود میتوان روحیهٔ ایرانی‌را درباب مذهب شناخت. کیش زردشتی بصورتیکه معمولاً پذیرفته شده

جالب ودامنه داری برای تحقیق و تفحص بدست میآید. بدیهی است روابط ایندو رشته بیشتر وآسانتر ازروی علائم واستعارات‌ثابت میشود تا از روی افـکار مجرد ، وسالها طول خواهدکشید تا بتوان حتی سیر رشتهٔ اصلی تفـکر وتحولات آنرا ازایران تا دنیای اسلام بنحوی شایسته مشخص و منجزکرد . مباحث بسیار عظیمی که فقط دراثر تفحصات فلسفی مجهول ونامعلوم مانده باید نخست بدست کسانی که جنبهٔ انسانی و انساندوستی ایشان برفلسفه مآبـی آنها برتری دارد نضج بگیرد . باوجود همهٔ زحماتی که ا. ج . ونسینک A. J. Wensinck درزمینهٔ علائم‌مذهبی بصورت پرندگان ودرختان در مغرب آسیا متحمل شده وتألیفات عمیقی که بااستادی واحاطهٔ کامل برعلم‌اللغات وبشردوستی بما عرضه داشته بازهم ما همانطورکه هورتن در بالا اشاره کرده دچار اشکالات لغوی هستیم. بخصوص مقدمه‌ای که هورتن نوشته بـا وجود چند مورد تعصب نژادی وی ، در بحث مـا بسیار مورد توجـه است و نیز بکتاب ح. فرانـکفورت وسایرین بنام «حوادث فـکری وروانـی بشراولیه » Intellectual Adventure of Ancient Man (شیـکاگو١٩٤٦) ومقدمهٔ تامسون W. Thomson بنام (اسلام ودنیای اولیهٔ سامی Islam and the Early Semitic World) در جهان اسلام Muslem World ماه ژانویه ١٩٤٩ م. ٦٣ - ٣٦ رجوع شود .

و محققین قبول دارند خیلی مبهم است و با وجود آنکه دلیل مسلم و قاطعی بربلند پروازی فکر و تجلی روح ایرانی است شاید حتی کمتر از بدعت‌هائی که بآن اشاره کردیم مظهر و نمونه ای از جنبش و علاقهٔ درونی مردم ایران بموضوعات مذهبی باشد . وبالاخره مهم‌ترین و قاطع‌ترین دلیل ما درامساك از بحث در این باره این حقیقت ناراحت کننده ولی محقق است که یک قرن مطالعه وتحقیق وتجسس دانشمندان هنوزنتوانسته است محیط مرموز وغیرقابل یقینی را که در ایجاد توسعه و «رنگ وبوی» کیش زردشت موجود است روشن سازد. محققاً بسیاری از اشتباهات گذشته از میان بر داشته شده ولی ماهیت تحقیقاتی که اخیراً بعمل آمده بدست‌آوردن نتیجهٔ فوری وقطعی را دراین باب مشکل‌تر ساخته و نمیتوان انتظار داشت که این شعبه از مطالعات قدیمه بتواند بزودی درمعرض استفادهٔ روشنفکران طالب آن قرار گیرد زیرا هیچ یک ازاین تحقیقات نتوانسته است درزمینهٔ لغت شناسی وملاحظات لغوی که درمطالعات اولیه‌ناچار ازقبول آن بوده‌اند ارتباط وتناسب عادلانه‌ای برقرارسازد وعملاً تحت‌الشعاع فلسفه‌ای قرار گرفته که درمیان خاورشناسان ودانشمندان در زمینهٔ تمدن قدیم مدتهاست متروك تلقی شده است.

بنا براین ازکیش زردشت هر میراث عمده و مهمی که برای ما بجای مانده باشد نمیتوانیم انتظار داشته باشیم که بتوانیم درآیندهٔ معلومی حتی آن‌را ارزیابی و تقویم کنیم چه رسد به‌آنکه‌میراث مزبوررا تصاحب و برای مقاصد مفیدی بکار بریم.

۳ - تشیع

دراین که تشیع ازلحاظ مظاهر مذهبی‌اش یک پدیدهٔ کاملاً ایرانی‌است جای هیچ شکی نمیتواند باشد. کسانیکه فقط متوجهٔ تاریخ سیاسی‌هستند باین‌نکته تکیه میکنند که بسیاری ازطرفداران اولیهٔ حضرت علی ازنژاد عرب بوده‌اندولی این مبحث هیچ کس‌را نسبت باین حقیقت که تشیع ابداع ایرانی‌هاست گمراه نخواهدکرد (اصطلاح ایران که دراین مقال به آن اشاره میکنیم شامل تمام

سرزمین فلات ایران ، افغانستان ، ماوراء النهر ، بین‌النهرین وخلاصه سرزمینی میشود که فرهنگ آن وابسته بملت وزبان ایرانی بوده‌است). تشیع باتمام جنبه های مهم مذهبی خود کوششی بود (البته تا حد بسیاری بدون اراده و تعمد انجام شد) که بروش و روحیهٔ همهٔ مذهب‌های باطنی و اشراق و روشنائی پرستی قدیم ، قصد داشت مذهب اسلام‌را هم دارای همان‌گونه قدرت و اقتدار باطنی کند. وتمام مذاهب دنیابنحوی‌ازانحاء درجستجوی آن هستند. خوارج اسلام مانند کالوینیست‌های مسیحی میکوشیدند که این اقتدار را در باطن خود مشاهده کنند. سنی های متعصب تر عقیده داشتند این قدرت در کتاب مذهبی اسلام یعنی قرآن است (زیرا قسمت عظیمی ازمسلمانان جهان عقیده دارند قرآن عملاً کلام خداست وحتی حاضر نیستندبین کلمه‌و کلام‌هم‌تفاوت قائل شوندومیگویند نه‌تنها مفهوم‌قرآن کلام‌خداست‌بلکه کلمه‌بکلمه‌هم ازآسمان‌نازل‌شده است. بدیهی است اینگونه مسلمانان حاضر نیستند نتایج‌منطقی‌حاصل ازاین عقیده خودرا تاجائی که به‌بن‌بست‌برمیخورد دنبال کنند.) اماشیعیان مانند تمام مذاهب اشراقی قدیم این اقتدار و اصالت مذهب را در وجود یک نفر انسان مجسم می کردند که غالباً بپایه‌خدائی میرسید واین مطلب برعکس عقیدهٔ مسیحیون یعنی حلول خدا در وجود یک فرد بشر است . در این جا نیز شباهت بسیاری بین عقیدهٔ شیعیان وبعضی بدعت‌های دین‌مسیح که‌شخص مسیح‌را بپایهٔ خدائی بالا میبرند وجود دارد. پس‌آنطور که تابحال‌تصور میشده نزدیکترین همطراز‌امام‌شیعیان درمذهب مسیح شخص پاپ نمیباشد بلکه عیسی‌مسیح است که کلیسیان نسطوری بدان معتقد است[۱]. در مورد پاپ معصومیت شخصی وعدم لغزش در « اصول دین » وجود ندارد واین خود دلیل کافیست که پاپ معادل با «امام شیعیان» نمیتواند باشد زیرا درمذهب شیعه امام معصوم و مرجع همهٔ اصول مذهب است. پس‌از لحاظ احیاء اصل «امامت» در دین اسلام قسمت مهمی از پیروان این کیش بزرگ (وازپاره‌ای لحاظ تمام پیروان‌اسلام) درزمرهٔ خانواده تمام مذاهب جهان درمیآید.

۱ ـ رجوع شود به‌کتاب هورتن ص ۱۳ در باب حلول ، تجلی ، ظهور و غیره .

پس هستهٔ مرکزی نهضت شیعه همان است که در بالا ذکر شد. البته نکات فرعی بیشماری وجود دارد که بسیاری از آنها دارای دقت و ظرافت تعصب آمیزی هستند و تقریباً می‌توان معادل تمام این افکار و عقاید فرعی را درمذاهب بت‌پرستی قدیم و درمسیحیت به‌آسانی پیدا کرد.

مثلاً چند نمونهٔ مهمتر آن قربانی‌شدن وشفاعت ازطریق شهادت‌امام حسین در کربلا برای بخشوده شدن گناه است.[۱] تمام دنیا را جهیزیهٔ حضرت فاطمه زهرا دانستن[۲] (در دین مسیح جهیزیه مریم است) وسوارکردن حضرت علی برروی شانهٔ معصوم پیغمبر اکرم[۳] در هنگام حمله برای شکست بت‌های کعبه نمونه‌های دیگر ازاین تشابه(که میتوان بادرآغوش گرفتن عیسی توسط حضرت مریم مقایسه کرد) میباشد. بدیهی است درهیچ زمان، همهٔ شیعیان تمام این عقاید

۱ ــ فاجعهٔ کربلاموجد یکی‌ازجنبه های خاص‌اسلام ایرانی یعنی‌تعزیه است که بظاهر ابداً صورت اسلامی ندارد. تعزیه را برخی تآتر مذهبی ویا «درام» خوانده‌اند، ولی بهیچوجه مفهومی که ما از بازی «درام» درك میکنیم ندارد. مخیلهٔ مسلمانان گوئی دربرابر «درام» بزحمت عکس‌العملی نشان میدهد وایرانیان نیز هرچندآکتور وبازیگر مادرزادی هستند ازاین ضعف بی‌بهره نیستند واین خود یکی دیگر ازمظاهر ناتوانی آن‌ها درجنبه های هنری ودیالکتیکی برای تلفیق اضداد و درك صورت کلی میباشد. حتی حماسه‌های ایرانی ازنظر درام ضعیف وجنبهٔ سخن پردازی وشاعرانهٔ آن قویتراست. توسعهٔ یك حماسهٔ ایرانی بوسیلهٔ رشته‌های بیشمار وبسیار ظریف ونامرئی که بیك فکر وهدف مرکزی اساسی منجر میشود صورت میگیرد (دراینجا باید متوجه بود که صحبت درباب اصالت هنرمندی ایرانیان، فی‌حد ذاته، نمیباشد بلکه غرض آن است که نوع آن با هنر مغرب‌زمین تفاوت دارد) باین جهت فی‌المثل حماسهٔ ایران در روی یك خط مستقیم از یك نقطه به‌نقطه دیگر وبسوی اوج ویانقطهٔ حساس معلومی پیش نمیرود بلکه ازمحیط دایره بمرکزراه میبابد بهمین ترتیب هم خدارا مرکز دایرهٔ وجوددانسته وظهورخدا درجهان ما درزمان ومکان معینی مخالف باغرائز عمیق ایرانی است و درام بزرگ مذهب مسیحیت یعنی «حلول» بکلی درنظرشان نا مفهوم است. شاید عدم توجه ایرانیان بدرام‌های یونانی نیزازهمین‌جا باشد ویاشاید مانند عدم توجه مقامات کلیسائی مغرب زمین بفلاسفهٔ یونان درنتیجهٔ اضطرار وتوجه بآنچه دردسترس آنان بوده صورت گرفته باشد. (رجوع کنید ببحث دربارهٔ صوفیگری همین فصل وکتاب داسون ص۶۰ تا ۶۱)

۲ ــ رجوع شود بجملهٔ سرآغاز مجلس اول ازمجالس المؤمنین نورالله شوشتری. این کتاب هنوز فقط بصورت خطی و چاپ سنگی خیلی بدی موجود است. ۳ ــ رجوع کنید بهمان کتاب راجع بکعبه.

بیحد و حصررا قبول نداشته اند ولی میتوان تمام‌افکار شیعیان را در تمام دورهٔ این هزار وسیصد سال با کلماتی که درپایان کتاب یوحنا ذکرشده تطبیق داد.

درپایان قرن دوازدهم‌میلادی(قرن‌ششم‌هجری) تشیع ازلحاظ جغرافیائی محدودبمنطقه‌ای‌بود که ازلحاظ وسعت‌چندان‌بیش‌ازایران‌وعراق‌عرب‌نبود وحتی دراین منطقه هم عمومیت نداشت (مثلاً سعدی سنی بود نه شیعه) و چهار قرن دیگر طول کشید تا شیعه مذهب رسمی ایران شد که امروزهم هست ولی‌عظمت وعمق وموشکافی و تأثیر پنهانی آن چنان شدید بودکه مدت‌های مدید سبب بارورشدن تمام مذهب اسلام شدوحتی گاهگاهی بکمک دشمنان سنی خودرفته وایشان‌را از بن بست ومعمائی‌که در اصول عقایدشان پیدا میشد نجات میداد. همانطورکه یکی از دقیقترین خاورشناسان ما اخیراً تأکیدکرده است[۱] علم اصلی در اسلام (بعقیدهٔ من در اینجا قطعاً باید اضافه‌کرد در اسلام اهل تسنن) مانند مسیحیت درفلسفه والهیات[۲] نیست بلکه مانند دین موسی درفقه وقوانین شرعی است. طرز فکر کاملاً «عملی» و« واقع بین » قسمت اعظم علمای غیر شیعه سبب شد که از همان اوان کار شکست فلسفهٔ الهی اسلام مسلم شود زیرا آنطور که پایهٔ اینکار را گذاشته‌اند طبعاً خدا حتی از خود بشر هم در بیشتر سلسله پیچ‌وخمهای سیستم‌های صریح و محدود ومعینی‌که بشر برای خود وضع کرده کمترمسؤول‌است. نوشته‌های آنها نه تنها غالباً کسل کننده وبی‌لطف وعوامانه مانده است بلکه درکمال وضوح بنتیجه روشنی هم میرسند وغالباً درمباحثی بحث میکنندکه درنظر ما مغرب زمینی‌ها اصولاً بفلسفه ویا علوم الهی مربوط نیست ومباحثی را از قلم میاندازدکه در نظر ما لب لباب مطلب است .

درسراسر بحث‌های منطقی اسلام این تمایل موجود است که مسئله‌ایرا بصورت صریح ومشخص فی‌المثل سیاه وسفید طرح کنند سپس سیاه را رد کنند

---

۱ ـ ه. ا. ر. گیب درکتاب «اسلام» چاپ‌آکسفورد ۱۹۴۹ ـ ص ۹-۱۰ و ۸۸

۲ ـ در مذهب اسلام این دو موضوع بمراتب بیش از نظیر آنها در مسیحیت بهم مخلوط وغیرقابل تشخیص‌شده‌اند. (کتاب هورتن ص۱۴)

بی‌آنکه بتوانند متوجه شوند اگر «عالی» بالاتر ازخوب باشد دلیل نمیشود که خوب بد است(رجوع کنید به پا ورقی صفحهٔ قبل) . یک نمونهٔ کلاسیک از این داستان موضوع جبر وتفویض است. کوشش امام اشعری برای حل این معما هر چند دربرخی از محققین مغرب زمین اثری بجای گذارده ولی در برابر جواب عمیقی که صوفیه باین موضوع داده‌اند فقط باید کوشش نا امیدانه و مصلحت آمیزی برای پیدا کردن راه حل موقتی بشمار رود . باید توجه داشت که تصوف توسعهٔ کامل افکار اصلی شیعه است وعالی‌ترین مظهر آن را در نوشته های امام غزالی باید جستجو کرد .تنها در اینجاست که ما تجلی کوچکی از احترام به راز خلقت وقبول این امکان را می‌بینیم که «اضداد» فقط عبارت ازپشت وروی سکه «عقل کل» میباشد . همین دوموضوع است که رشتهٔ اساسی تفکر مسیحیت میباشد ولی جای تعجب است که محققین معاصر ما تصورمیکنند بطور کلی از اختصاصات مبتکرین مشرق زمین است . متفکر شرقی یعنی عالم متعصب سنی استدلالی هنگامیکه در میان دو شاهراه بزرگ تفکر یعنی فلسفهٔ یونان و حکمت اشراق وامیماند درحفظ تعادل خود بوضع تعجب آمیزی پایش چوبین می‌شد وآن قدر باین حقیقت که آن دو راه هردو بخداوند می رسند اعتقاد و اطمینان نداشت که بالاخره بتواندپای‌خودرا ازیکی کنار بکشدو درجادهٔسالم‌ومطمئن« استدلال جزئیات دقیق» پیش براندو یاازدیگری کناره گیرد ودرشاهراه‌عظیم‌جبر (بهمراهی‌ابن الرشد) بسوی هدفیکه چیزی ازشرك وخدانشناسی کم ندارد بتازد .

همانطور که اشاره شد اصول نجات دهندهٔ شیعه بخصوص درلباس تصوف بسیاری ازمتفکرین سنی راهم ازبن بست نجات میداد ولی هنگامیکه نبرد آنها ادامه داشت ، مانند کینسکلی دربرابر نیومان ویالوتر دربرابر سن توماس‌مور، بوضع نا امیدانه‌ای بیکدیگر میتاختند . مقایسهٔ اخیرشاید از لحاظ دیگری هم مناسب‌تر باشد زیرا مفسرین شیعه باین که با خلق خوش وحتی بامزاح از کندی ذهن وتنگ نظری مخالفین خود که گاهی‌حتی گوشه‌ای‌ازمشکلات راهم‌نمی‌بینند متعجب شوند تمایل صریحی نشان میدهند (بلاغت وفصاحت وریزه کاریهای

تمسخرآمیز تألیفی مانند مجالس المؤمنین شوشتری که حتی برای عامه نوشته شده مؤید تفکر عالی وبرتری غیرقابل انکارمفسرین شیعه‌است) . درطی زمان استحکام پایه‌های اصول مذهب وعقاید شیعه ، توأم باطرز رفتار پراغماض آنها که قطعاً در نظرعده‌ای از لحاظ نداشتن تعصب عجیب جلوه میکند ، سبب شد که همهٔ دنیای اسلام نجات یابد وداراى زمینهٔ اقناع کننده‌ای درباب روابط خدا وبشر گردد واساس متوازن فکری وعملی پیدا کند. فشارغیرقابل تحمل وشدیدی که روی جنبه‌های مضاعف قرآن وتوحید بوجودآمده بود دراثر این پیش آمد کمی‌تخفیف یافت وروی پایه‌های تازه‌ای مانند غفران گناه ، شفاعت ، عصمت ، (که درآغاز کار فقط درمورد حضرت رسول بود) رجعت وسایراصول وعقایدی قرار گرفت که تا این اواخر در تمام سرزمین های اسلام مورد قبول بود.

مشکل‌است بتوان گفت فرقهٔ معتزله، که پس از سقوط آنان قسمت اعظم افکارشان در تشیع جذب شد ، تاچه حد درپیروزی‌مرام شیعه دخالت داشته است ولی از آنچه از عملیات آنها درطی دورهٔ کوتاه تسلطشان درزمان مأمون میتوان فهمیدنمیتوان‌دراین شک کرد که چنین اشخاص‌نمیتوانستنددرمباحثاتی که اغماض وسازش یکی از بزرگترین سلاحهای پیشرفت‌آن بوده زیاد مؤثر واقع شوند.

همانطورکه از گفتهٔ ما تا اینجا برمیآید مطالعه در این مسئله که آیا افکار دوره‌های اولیه مسیحیت در ایجاد ومتشکل ساختن افکار اصلی شیعه تأثیر داشته یا نه مدتها فکر محققین باختر زمین را بخودمشغول داشته‌است. شباهت اصول دو مذهب غیر قابل انکار است ولی از این عجیب‌تر شباهت دو مذهب مزبور بکیشهای قدیمی است وروان‌شناسی معاصر با تعالیم مسیحیان ارتودوکس هم عقیده است که پاره ای افکار وعقاید وبخصوص علامات مذهبی‌چنان درذات اشیاء ودر نهاد بشر نهفته و پایدار هستند که خودشان موجودیت جداگانه ای دارند و پیوسته نشو ونما و تولید مثل میکنند. اکنون از دوره های گذشته‌قبول این حقیقت بمذاق مردم نزدیکتر شده است که مثلاً « قربانی » دادن مانند معادلهٔ دو بعلاوه دومساوی چهار ارزش ووجود خارجی وواقعیت دارد. (ولی

انصاف حکم میکند متذکر شویم که یک مکتب فکری معاصر دیگر ازین فکر که تاکنون محدود بنادرستان بود پشتیبانی میکند که معادلهٔ دو بعلاوه دو مساوی چهار نیز بهیچوجه ماهیت خارجی و ارزش ندارد). بهرحال برفرض آنکه تشیع در نتیجهٔ تماس با مذهب مسیح غنی‌تر شده و یاموشکافی ولطافت بیشتری یافته باشدبطوری که از تاریخ خانمان برانداز سیاسی این نهضت برمیآیدبهیچوجه نتوانست از انضباط و حکمت دنیائی مسیحیت تقلید کند.

با اینحال موضوع « نفوذ » مذهب شیعه برسایر ادیان در مقام مقایسه با قدرت عمیق آن در داخل دنیای اسلام باید در درجهٔ دوم اهمیت بشمار آید، زیرا نهضت شیعه توأم بامذهب تصوف وقدریون توانست درهای دژ اسلام را که درظاهر غیرقابل عبور بود باز نگاهدارد و این مهمان نوازی سبب شد که همهٔ مردم جهان بتوانند بقلعهٔ اسلام رفت و آمد کنند .البته تعداد بسیار محدودی باین سفر دست زدند و ازین عدهٔ بسیار محدود عدهٔ بسیار کمتری با آقا منشی و قدردانی باین رفت و آمد نگریسته اند و از اینجهت برای ما مغرب زمینی‌ها یک تعهد اخلاقی اضافی درست شده است که نباید بدنیای اسلام ، بطور کلی ، بهیچوجه زمینه ای بدهیم که تصور شود باز شدن این در بمنزلهٔ ایجاد شکافی در دفاع قلعهٔ اسلام بوده است.

بطوریکه گفتیم ما در اینجا بهیچوجه باجنبهٔ سیاسی نهضت شیعه کاری نداریم مثلاً بحث دربارهٔ علل شکست نهضت شیعه درداخل دنیای اسلام بعنوان یک فرقهٔ مورد قبول همه یا استفاده و سوء استفاده هائی که از اصول اساسی آن برای بدست آوردن نتایج سیاسی ، و غالباً شوم ، شده از حوصلهٔ این مقال خارج است هرچندمطالعه در اینباب نیز اختصاصات روحیهٔ ایران را چه در زمان گذشته وچه درحال ثابت خواهد کرد. ولی یکی از مظاهرسیاسی نهضت شیعه یعنی نهضت اسمعیلیه ازلحاظ تأثیرات نیمه‌مذهبی آن برای ما دارای اهمیت است. جنبش اسمعیلیه بوضع بسیار جالبی توانست اصول قدیمی کیش‌های مرموز وقدرت پنهانی آنانرا که تمام مذاهب خاورزمین سعی کرده اند در خودبگنجانند، زنده نگاهدارد .

ادعای طرفداران نهضت اسمعیلیه مبنی براین که در اثر یک الهام باطنی و راز درونی به حقیقت میرسند و عقیدهٔ آنها بتمام مذاهب (و نتیجهٔ منطقی آن که عدم اعتقاد بهمهٔ مذاهب است) بسیار جالب است ولی لازم نیست عصر حاضر که کار به تخصص و انحصار کشیده و اغماض در لامذهبی است چندان مورد بحث وفحص قرار گیرد . رویهمرفته سلامت وصحت فکری ومحکم بودن پایه های اساسی تشیع ایران (تصوف و عرفان) کاملاً از اینجا ثابت میشود که پی درپی قسمت اعظم این نوع افکار بدعتی را رد کرد ویا آنها را فقط بصورت اغراق شاعرانه درآورد و در نتیجه خطر آنها را بکلی خنثی کرد .

۳ - تصوف وعرفان

تصوف را عموماً و بحق ، بالاترین مظهر فکر ایرانی در زمینهٔ مذهب میدانند .در این مورد نیز ما درنظر نداریم درباب اهمیت تاریخی وتوسعهٔ آن[۱] بحث کنیم و همچنین راجع به تأثیرات اجتماعی آن وسوء استفاده هائی که درزیرسرپوش آن بعمل آمده است سخنی نخواهیم راند[۲] . درباب سوابق تاریخی وریشه های اصلی عقاید متصوفه وانضباط و اختصاصات آن دومکتب وجود داشته است که اکنون از لحاظ اهمیت دردو مرتبهٔ متفاوت قرار گرفته اند . مکتب اول که عقیده داشت اصل تصوف از هندوستان است پس از پایان دورهٔ هوسبازی خاورشناسان واشتغالات نژادی آلمانیها دیری نپائید ومکتب دوم یعنی آنها که میگفتند تصوف از فلسفهٔ افلاطونی جدید اقتباس شده هرچند فکری جالب و مدبرانه (و با قدرت و نفوذ قوی) بود ولی قبل ازاین که اکتشافات روانشناسی ومردم شناسی اخیر پیچیدگی واشکال عظیم چنین مباحثی را گوشزد عموم نماید دورهٔ خود را طی کرد و هرروز نیز اکتشافات تازه ای درباب خود تصوف بعمل میآید که مکتب اخیر را رد میکند . پرفسور نیکلسون درنامه ای که در اواخر عمر خود نوشته وحالا خیلی معروف

---

۱ - در اینباب پروفسور نیکلسون درکتاب ومقالات خود بطرز قابل تحسینی شرح وبسط داده است ونیز به کتاب « اربری »تحت عنوان مقدمه ای بر تاریخ تصوف چاپ ۱۹۴۲ لندن رجوع شود . ۲ - به صفحات ۱۲۷ تا ۱۶٤ کتاب « گیب » رجوع کنید که شرح بسیار عالی وخلاصه‌ای در اینباب داده است .

است عقیدهٔ پختهٔ خود را درباب اینکه بسیاری از اختصاصات تصوف بومی ایران است ابراز داشت و چنین بنظر میرسید که این قضاوت شجاعانه وپخته سورد پشتیبانی عموم کسانی که سرگرم اکتشافات وتحقیقات مجدانه اخیر هستند واقع گردد. بدیهی است درچنین مواردی‌اقامهٔ دلائل کاملاً «علمی» محال است ولی از روی دلائل محسوس خارجی شکی نیست که ایران میتواند قسمت اعظم تصوف را از خود بداند. در این باب نامهای بزرگی مانند الغزالی، عطار، رومی و حافظ چنان بسهولت وروانی بخاطر میآید که درسورد زهاد اولیهٔ عرب حتی کسان بلند پایه ای مانند محیی‌الدین‌بن‌العربی غیرقابل تصور است. یکی از محققین امروزی در مقاله ای که اخیراً نوشته سادگی اساسی تصوف را شرح داده‌است[۱]. البته سادگی مزبور عبارت ازسادگی‌تمام حقایقی است که دراثرریخته شدن درقالب افکار وسر وکار داشتن با استعارات‌دیگری که بشر درحلقهٔ آنان محدود است پیچیده شده وگاهگاهی بوضعی دل انگیز وبهرحال بناچار مرموزتر جلوه کرده است. باین لحاظ شخص درمطالعهٔ تألیفات وتحقیقات بزرگ و مفصلی که در زمینهٔ تصوف شده است نباید از سادگی اصول و اساس آن که مانند نور خورشید خیره کننده است دمی غافل باشد. اساس عقیدهٔ متصوفه این است که روح از مبدأ الهی خود جدا شده و پیوسته التهاب ذاتی دارد که بسوی او باز گردد ودراو فنا شود چه‌این التهاب دراثر اشتعالات دیگر تقویت یابد ویا سرکوب شود فرقی درماهیت‌آن حاصل نمیشود. تصوف ایرانی ازاین لحاظ تفاوتی باعرفان باختر زمین ندارد و غزالی هم مانند «سن فرانسیس» بلطف حق امیدوار است و بهمان اندازه باو عشق میورزد وطرف محبت خداوندست (و رابعه نیز کمتر از «سن ترزای آویل» نمیباشد. ما در این باب که در این بیان چه نور امیدی نهفته است بعداً سخن خواهیم‌راند)، تفاوت واختلاف دربیان ویاسکوت دربارهٔ این‌عشق است واین‌تفاوت مهم‌است‌ولی اهمیت‌آن فقط محدود بخود تفاوت است.

۱ - پرفسور اربری در مقالهٔ «تمایلات متفرقه در تصوف اسلام» شمارهٔ مارس ۱۹۴۹ مجلهٔ علوم Scientia ص ۶۵

هنگامی که از نهضت شیعه سخن راندیم فرصتی شدتا به پاره‌ای ازمشکلات خاص موقعیت فرقهٔ تسنن در اسلام وبسیاری از نارسائی‌ها وبرهنه بودن عجیب آن اشاره شود. همهٔ این علل سبب میشد که اسلام اولیه از جامعهٔ مذاهب جهان ممتاز و دارای فاصلهٔ عمیقی شود . در ضمن اشاره رفت که چگونه نهضت شیعه کوشید وتا حد زیادی موفق شد بر این مشکلات فایق آید با مصالحی که در دسترس وموجود ویا برسر زبان‌ها و در مغزهای مردم بود وبی شک قسمت اعظم این مصالح بهرحال از فرهنگهای کهن خاور میانه بارث رسیده بود این جای خالی را پر کند و برهنگی اسلام را بپوشاند و اکنون جای آن است که به بینیم نهضت متصوفه که ازچندین لحاظ وارث نهضت تشیع بود دربرابر این مشکلات ویا نظایر آن چه عکس‌العملی ازخود نشان داد.

حتی اشخاصیکه از روی تفنن مذهب اسلام را مطالعه میکنند تحت این تأثیر قرار میگیرند که مقام الوهیت دراسلام بقدری بالا وخارج ازدسترس است که برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم میباشد و بنا بر این اشاراتی که درادبیات عرفان و تصوف نسبت به نزدیکی خداوند ببندگان شده سبب تعجب و تحیر میگردد.

بدیهی‌است درادبیات‌ایران‌هزارها بیت‌میتوان یافت که‌درآنها خداوندرا بگل سرخی تشبیه کرده‌اند که در منقار بلبل بیچاره از فیض او این همه قول وغزل تعبیه شده ویا ذات حق را مظهرجمال مطلق وحسن کمال ازلی ومحبوب ومعبود ومعشوق ابدی دانسته‌اند که از سوزش عاشق بیچاره با خبر ولی چنان باو بی اعتناست که گاهی ناچارش میکند لطیفهٔ عامیانه‌ای بسراید وبگوید :

صبحدم مرغ چمن با گل نو خاسته گفت
ناز کم کن که بسی‌چون تودراین‌باغ شکفت[1]

---

۱ ـ رجوع‌شود به شمارهٔ ۱۱ درمجموعهٔ پنجاه غزل ازحافظ ترجمهٔا.ج.آربری(کمبریج ۱۹٤۷) که متن عبارت و ترجمه اختلافی دارد . دراینکه شاعر میخواسته است در این شعر خود

بقیه پاورقی در صفحهٔ ۲۷۵

ولی در کجای دیگر دنیای اسلام میتوان نظیر این بیان زیبا را دربارهٔ لطف خدا نسبت به « روح منفک از مبدأ » مشاهده کرد که حافظ میفرماید :

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
نشیمن تو نه‌این کنج محنت آباد است
ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر
ندانمت که در این خاکدان چه افتاده‌است[1]

(در ضمن باید متوجه بود که بین سفر این شاهباز وباز گشت او بکنگرهٔ عرش ازیکطرف وعقیدهٔ صوفیه راجع به‌اشتیاق روح بوصول مبدأ شباهت عجیب و کاملی وجود دارد). در این زمینه بیانات سعدی غالباً جالب تر ازحافظ است. سعدی میگوید :

دوست نزدیک‌تر ازمن به من است — واین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست — در کنار من و من مهجورم[2]

طعنه و لطیفه بکار برد جای شک نیست زیرا از مطالعهٔ الفاظ اصلی که بکار رفته این قضیه واضح‌است. ازنظر زیبائی هنری وظرافت روح واحساس که درآن بکار رفته، بادرنظر گرفتن اینکه میدان تشبیه خیلی‌محدود است، شعر مزبورخیلی‌لطیف است ولی بطورکلی برای ما مغرب زمینی‌ها بکار بردن این وسیله اظهار مطلب نامأنوس‌است ودراینجا صحبت ازاینکه شاعر مجبور بوده است در قالب الفاظ و اصطلاحات مورد قبول زمان سخن گوید در میان نیست ، زیرا اگر مثلاً قرار بود یک عارف ربانی ما در مغرب زمین عشق خود بخداوند را درقالب وسائل موجود عصرحاضر یعنی آگهی جراید وفیلم سینما اظهاردارد ما نسبت باو چه فکر میکردیم . بدیهی است عشق طبیعی وجسمانی ناشایسته نیست که وسیلهٔ انعکاس عشق بماوراء الطبیعه و خداوندشود ودر حقیقت یگانه معیار قیاس که دردست بشراست همین عشق بدنی وجسمی است (ولی این دوالزاماً ازیکدیگر انشعاب نیافته‌اند). این عشق الهی‌باید عمیق وحقیقی باشد و درآن اصطلاحات سبک وتصنعات ومبتذلات را راه نباشد . ۱ ـ حافظ ترجمهٔ اربری غزل شمارهٔ ٦ اینکه خداوند ازدهان پیغمبر صحبت میکند مطلبی است که نباید در آن غلوکرد . اینکه متصوفه غالباً جبرئیل را « روح القدس » میخواندند اشتباه در اشخاصی است که چشم پوشی ازآن در موردکسانیکه بااین حد مفهوم واقعی تثلیث را درک کرده وبه آن نزدیک شده بودند مشکل نخواهد بود، بخصوص که درموضوع الهام واعلام بارداری حضرت مریم که یکی ازمهمترین اسرار مسیحیت است‌بین جبرئیل و آن شخص ثالث شباهت بسیار موجود است. ۲ ـ ص ٥٦ گلستان، کلیات سعدی تصحیح عباس اقبال .

دراینجاست که نمونهٔ تعادل کامل فلسفهٔ تصوف که درهیچ جای دیگر اسلام نظیر آن نیست مشاهده میشود .فلسفه‌ای که بر دو پایهٔ اساسی دوری ونزدیکی خداوند ، یعنی وجود حق در ذات بشر و یـا از دسترس خارج بودن خدا بنا شده است (از فلاسفه برخی خداوند را « متعال » و خارج از دسترس و مافوق تصورواستدلال میدانند ولی گروهی دیگر خداوند را درخود وجود بشرونزدیک می‌پندارند). فکرصوفیها تعـادلی بین این دو قطب مخالف بوجود آورد . این تعادل شباهتی به فکر مشابه آن در عالم مسیحیت ندارد و بیشتر به دور بودن خداوند متمایل است درصورتیکه مسیحیت کار را بجائی رسانده که خداوند را درجسم انسانی حلول داده است ولی بهرحال این دومذهب بزرگ جهان هرگز دردورهٔ تاریخ خود تا این اندازه بهم نزدیک نشده بودند .دراینجا باید یادآوری کرد که عقاید متصوفه دائماً در معرض خطر نفوذ افکار و عقاید مذهبی قدیم قرار داشت ولی هرگز کاملاً تسلیم این افکار نشد و رویهمرفته بوضع بسیار جالبی خود را از نفوذ آنها جدا نگاهداشت .

در زمینهٔ رابطه خیروشر نیز ارتباط نسبی مشابهی بین افکارصوفیه وجود دارد . قسمت اعظم دنیای اسلام ، عالماً عامداً ویا بدون اینکه خودشان متوجه باشند، متمایل باین عقیده هستند که بنای خلقت همه برخیرونیکی است و حتی عقیدهٔافراطیون این است که شر هم از جانب خداوند است وبنا براین باید آنهم خیر باشد . این نظریه نیز مانند بدعتی کـه نظیر آن در دنیای مسیحیت وجود دارد وپیوسته روبه قوت وتوسعه میرود عقیده‌ای پر نیرو وخوش بین ومطمئن است و شاید هم اساس محکمی داشته باشد اما برای صوفیه کافی و شافی نبود . صوفیه میگفتند خیر و شر بناچار و بوضعی بسیـار نزدیک در اساس خلقت بهم آمیخته است وشر لازمه‌ای برای بهم زدن خیر و مانند سایه‌ای است که خیر بزمین افکنده وآنرا بمانمایان ومشهودمیسازدزیرا جمیع اشیاء عالم فقط باضدادخود شناخته‌می‌شوند .صوفیه‌درعین‌حال‌معتقد بودند که تجلی‌خیروشر درعالم صوراست و حقیقت یا خیر عالی‌تر و مطلق‌تری هم وجود دارد که به شر آغشته نمیشود .

و بنا براین خالص باید باشد و لذا خیری که صوفیه بدان معتقد بودند سوای «خیر»ی است که ما بدان اعتقاد داریم. معرفت کامل به خیر مطلق و یا بهتر بگویم وحدت باآن ،در فرونشاندن آتش نفس ورهائی آن از شر، تزکیه حاصل میشود. گذشتن ازتمام هوسهای دنیوی و ازهمه بالاترسرکوب ساختن نفس راه نجات است، زیرا شر مطلق وخالص در ذات نفس آدمی است(مقایسهٔ این نظریه باعقاید روانشناسان معاصر خالی ازلطف نیست).دراینجاست که ، حتی با در نظر گرفتن اغراقات بجا و تکیهٔ بسیار به موضوع برای جلب توجه بآن ، بآسانی میتوان متوجه شد که چگونه صوفیه بسوی پرتگاه خطرناك مانویت وعقاید مانویون سوق داده میشدند ، بخصوص که عقاید مانی نیز یکی دیگر از افکار مذهبی بومی همان سرزمین ایران است که صوفیه را نشو ونما داد. بعضی از صوفیه هم‌مانند بسیاری ازعیسویان بالاخره دراین پرتگاه سقوط کرده و خلقت را شرمطلق شمردند ولی‌اکثریت آنان با مهارت و روشن بینی بر صراط المستقیمی که در پیچ و خم همهٔ ادیان (جز دین های خالی از ایمان دنیای معاصر) وجود دارد توانستند راه خود را پیدا کنند.

صوفی‌ها مانند متفکرین یونان که از چندین لحاظ باید آن‌ها را وارث افکار یونان دانست،دو تکیه‌گاه مهم مسیحیت یعنی هبوط وحلول را فاقد بودند واین دوفرضیه بود که علمای دین وفلاسفه مسیحیت را از بلند پروازی ویا غوطه زدن در مراحل نامحدود ازلی وبی‌پایانیکه حقیقت مطلق ویا جوهر ذات احدیت است ، وباطمینان میتوان گفت فقط خود خداوند میتواند در آن مراحل باشد ، نجات‌داد .بطوریکه فوقاً اشاره شددنیای‌باخترزمین‌عقیده دارد که اسلام‌اهل‌تسنن ازچندین لحاظ نقص‌دارد وازجمله این است که مقام بشر درعالم خلقت علت‌دست بگریبان‌بودن‌وی‌راباشدورابطهٔ‌اوراباخداوند،بهمان‌صراحت‌وشرایطی که‌دین‌موسی وعیسی‌ذکرکرده‌اند،یعنی‌منجزاً ومصرحاًروشن‌نساخته‌است .اسلام‌وضع‌موجود را میپذیرد وبا اینکه از اصول و اسرار دودین بزرگ فوق کاملاً بی خبر یا بی نیاز

نیست هرگز نکوشیده‌است این اصول را بوضعی اساسی وحیاتی درخود بگنجاند. نظر باین قطعیت وبا توجه باین عقیده که ادراك ذات حق ماوراء فکر بشر است وهمچنین با التفات به عقاید نیمه مانوی فوق‌الذکر است که دنیای اسلام، حتی صوفی‌ها، بهیچوجه علاقه وتوجهی بفکر «حلول» که اساس مسیحیت است‌ندارند. فکر تثلیث مسیحیت که بظاهر امر زننده تر ونامأنوس تر جلوه میکند در حقیقت بسیار آسان تر مورد قبول وتفهیم صوفیها و سایر مذاهب غیر مسیحی بود. سه گوشهٔ دائمی عشق و عاشق و معشوق در سراسر دنیای محسوسات نیز چنان پراکنده است که عشاق حقیقی و الهی هم مادام که با تجسم خداوند در یک شخص مربوط نبودآن را پذیرفته اند، ولی عقیدهٔ حلول بنا برذات و ماهیت خودش، فرض وجود یک شخص را دربرداشت و بنا بر این در دسترس بودن ودرخور زمان ومکان و مرئی بودن خدا را نیز در پی دارد و بدنبالهٔ این افکار امکان رنج کشیدن اوبدست بشر (ودرعین حال بدون خدشه وارد آمدن بجوهر ذات او) امکان فلاح و نجات نظام طبیعت از گرفتاری موقتی آن بدست شر، و گنجاندن تمام این‌ها درطرح عظیم‌تروبزرگتری که بمراتب ازحوصلهٔ علایق وحتی وجود بشر فراتر باشد نیز میبایست مورد توجه قرار گیرد.

موضوع حلول است که برای مؤمنین مسیحی، صرفنظر از اینکه سطح فکرشان چه باشد،جزئی‌ترین آداب ورسوم‌پرستش ودعارا دارای جنبه‌ای دائمی و ارزشی‌عظیم ساخته وباین ترتیب نظیر اختلاف بسیارشدیدی که بین متعصبین سنی واسلام وصوفی‌های تندروموجود است و علیرغم همهٔ کوشش‌های غزالی پیوسته رو بتزاید میرفت، در دنیای مسیحیت دیده نمیشود. موضوع حلول است که مسیح را دارای دو جنبهٔ بشری و خدائی ساخته و مرزبسیار دقیق وجالبی بین پیوستن و یکی‌شدن بخدا را با جذب و حل درذات او بوجود آورده است. باین علل است که‌فکرحلول‌نه تنهامخالف‌بسیاری‌ازغرائزعمیق‌دنیای اسلام بطور کلی است بلکه با بسیاری از اصول و عقاید متصوفه نیز متباین و مغایر است با این‌حال در یک شعر سعدی نشانه‌هائی موجود است که نشان میدهد صوفی‌ها

در این مبحث هم بوضع غیرقابل تصوری جلو رفته بودند. سعدی میگوید :

کرم بین و لطف خداوندگار گنه‌بنده کرده است و او شرمسار

در اینجا لازمست چند کلمه‌ای در باب بلاغت و هیجانی که در اشعار عرفانی ایران بکار رفته‌است سخن بگوئیم زیرا با اینکه اشعار ایران بزرگترین اختصاصات روحیهٔ مذهبی این کشور را بما نمایان میسازد، بحث دراطراف آنها بطوریکه ارزش‌حقیقی و اصلی‌اش مشخص شودمشکل‌ترین کارهاست. تشبیهات و استعارات و« سمبولیزم » درعصر حاضرجزو زبانی شده که دیگر بشرفقط شاید منحصراً در خواب با آن حرف میزند ولی در زمانی که شعرای بزرگ عرفانی ایران سخن میسرودند این طرز بیان که‌شاید از اوان تمدن بشر آغاز شده‌بود در اوج قدرت وسر زندگی خود بود. مثلاً استعاره‌ای که حافظ راجع بخاك استان معبود دارد ، نه‌تنها در فرهنگ ملت خودش در زمرهٔ رسوم و سنن بوده بلکه میتوان آن را هزار سال‌به عقب برد[1] . مردم امروز دنیا فقط از روی احساسات ضمیر باطن خویش میتوانند حدس ضعیفی بزنند که این گفتهٔ حافظ در معاصران اوچه‌اثری‌بجای میگذاشته‌است وچه خاطرات‌پیچیده ونهفته‌ای‌را بیدارمیکرده‌است. در این مورد اگر بخواهیم آنطورکه « مونتنی »[2] اظهار داشته « سر از بالش نرم شك وتردید» برداریم، باید نه‌تنها تمام منابع موجود محققین ومحصلین برای مطالعهٔ سوابق وتاریخ این استعارات و تشبیهات بکار رود تا کاملاً موضوع روشن وازلحاظ علمی قابل قبول گردد ، بلکه علاقه‌ای عمیق‌تر وحیاتی‌تر برای کشف‌روابط ضبط نشده و رسوم و عادات‌غیرمضبوط لازم خواهد بود. صرفنظر کردن‌ویاردکردن بی‌پندوبار این سنن‌وآداب ورسوم‌قدیمه‌است که در روزگار گذشته تحقیقات راجع‌باسلام‌را تا این اندازه‌تحریف و مغلوط‌کرده است و مانند « انتقادهای عالی »[3] در قرن نوزدهم میلادی میتوان کاملاً متوجه شد که مسئولیت این عدم توجه برعهدهٔ چه‌کسانی است.

---

۱ ـ اسناد سریانی درکتابخانهٔ آنتی نیسین Syriac Documents in the Anti-Nicene Christian Library, vol. xx, p. 121. ۲ - Montaigne ۳ ـ نام یک سلسله مطالعاتی است که درباب فلسفه وادبیات قرن‌نوزدهم درمجلات ومطبوعات انگلستان بعمل آمده بود.

در آخر این مقال بایدبجدالی که هنوزهم درباب جنبهٔ عشق الهی ویا بشری‌اشعارحافظ ادامه‌داردداشاره‌ای کرد. درموردحافظ نیزمانند «دان»[1] احتیاجی ندارد که نکته گیران و سخن‌سنجان که پیوسته‌خودرا پای‌بند تشریفات‌وتاریخ ها وظواهرمینمایند برای حل مسئلهٔ واقعی ومشکل حقیقی‌خودرا دچاردردسرسازند. در مورد حافظ پیدایش اشکال غیرقابل اجتناب بود. معهذا اشکال مزبور فقط دراثرتغییرات‌فکری زمان حاضرعرض‌اندام کرده، چه‌دردوران‌اولیه تعالیم مسیح تشبیه رابطهٔ عیسی مسیح و کلیسای او با رابطهٔ عروسی و پیوند در موجود بشری و برعکس مقدس شمردن پیوند عروسی و تشبیه آن بمقام بالاتر، چیز عادی و ساده‌ای بود، زیرا مردم درآن موقع این دو فکر را چنان بهم مربوط و عشق بشری را چنان با عشق الهی نزدیک‌میدانستند که تشبیه آن‌ها بیکدیگر هرگز اسائهٔ ادب و یا توهین ویا کفر نسبت بعشق بزرگتر محسوب نمیشد[5]. محققین و دانشمندان معاصری که با فرهنگ های گذشته سروکار دارند دچار اشکالات بزرگ وکوچک هستند ولی شاید هیچیک از این اشکالات بزرگتر از این تمایل بانشعاب وطبقه‌بندی وتفکیک مطالب، که ازقرن شانزدهم به‌بعد بوجودآمده، نباشد زیرا ازاین تاریخ است که تمایل حاصل شد که مباحث ماوراء الطبیعه وطبیعی ویا مسائل سیاسی ومذهبی‌را ذاتاً موضوعات مختلف وجداشدنی تلقی کنند ولی برای صوفی‌ها و تا این اواخر برای قسمت اعظم دنیای اسلام چنین‌خطری بهیچ‌وجه وجودنداشت (زیرا آنها همه‌چیزرا مظهر قدرت‌وحقیقتی بزرگتر میدیدند).

۴ ـ قدریون

در آغاز این مقال باید صریحاً متذکر شویم که ما دراینجا باطرز فکری که اروپائیان (چه روشنفکران وچه‌مردم‌عادی) نسبت بدنیای اسلام عموماً‌واز زمان رواج اشعارخیام در اروپا بخصوص‌نسبت به‌اسلام‌درایران‌دارندسروکاری

---

۱ ـ Donne شاعر عارف مشرب در شعری که‌گوئی زبان حافظ است میگوید « راز عشق خودرا چگونه بمردم عامی بگوییم که بیحرمتی بخلسهٔ ما نباشد» ۵ ـ رجوع کنید بحاشیهٔ چند صفحه قبل‌در باب حافظ چاپ اربری.

نداریم. بی‌شک چنین طرز تشخیص هرقدر هم مبهم باشد دردوران گذشته برای آن‌ها که خودشان را مردان‌اراده وعمل میدانستند، (ومیگفتند ارادهٔ بشروقایع‌را بوجود میآورد) نشانهٔ غروروافتخاری بشمارمیرفت ولی حالا که فهمیده‌اند نه‌تنها قادر نیستند دنیا را عوض کنند بلکه بدون کمک حتی نمی‌توانند برای این‌جهان تعبیری قائل شوند دیگر این پرطاوسی که بکلاه خود زده بودند مایه مباهات نیست؛ وبلکه اسباب مسخره شده است. اگر اطلاع عمیق تری ازروحیهٔ مشرق زمین اثری دررفع این سوء تعبیر نداشته باشد شاید ناپایداری وبیهودگی بشر سبب شود که ازآن بگذریم.

وقتی ما صحبت ازروحیهٔ قضا وقدری ایران میکنیم غرض ماازآن حس شفقت و رأفت کهنی است که سر چشمهٔ آن طغیان قوهٔ مدرکه و متفکره برعلیه مساعی خودش میباشد ونه‌آن شرمگینی وسرافکندگی‌است که در مردمان مرفه هنگام روبرو شدن با فلاکت ونکبت واوضاع مشمئز کننده بوجودمیآید، بلکه موضوع تقدیر که بحث میشود ناشی ازهمدردی باطنی (به تمام مفهوم کلمه) میباشد که شخص برای هرچه که عمرش خیلی کوتاه است و در این خاکدان با رنج وعذاب چندروزی میماند ومیگذرد، احساس میکند، مایهٔ اصلی این‌احساس نه‌آن تلخی ومرارت شخصی مانند «معری» است نه‌آن احساسات خشک وجامد و«دیگرپرستی»[۱] لیبرال‌های قرن ۱۹، بلکه انعکاسی ضعیف ازرحمت خود خداوند است که‌این شفقت ورحمت همهٔ‌آنها را که‌مانند مارنج‌زندگی کشیده‌اند یامیکشند یاخواهند کشید، دربرمیگیرد وهرچنددرتمام افکار ومظاهر فکرایرانی یک رشته خیلی قوی از این طرز فکر همیشه موجود است، درتألیفات هیچ کس باندازه فردوسی که به‌میل خودش پیرخرد ودانشمند مطالب قدیمی است باین وضوح دیده نمیشود.

جای نهایت تأسف است ولی چندان تعجبی ندارد که درمیان خاورشناسان فردوسی کمتر ازهمهٔ شعرای بزرگ ایران مورد توجه‌باشد. فردوسی حتی‌در کشور

Altruism - ۱

خودش نیز درمیان طبقات تحصیل کرده وبا سواد کمتر ازبیسوادان وتوده‌های ساده سردم مورد توجه است وقطعاً روح اوبسیار باین سرنوشت میخندد. اگرتنها یک مورد را استثنا کنیم فردوسی شباهت تامی به«چاسر»[1] شاعر قدیمی خود ما انگلیسیها دارد. آن مورد استثنائی این‌است که برای توده‌های سادهٔ دنیای باختر هیچ میراث بومی باقی نمانده است که آنرا عزیزو گرامی بدارند. فردوسی هم مانند «چاسر» بانی و پدرشعر کشورخودش معروف شده وماننداوسردم‌ویرا اندکی پرگو وکسل کننده وسرایندهٔ بی‌قاعدهٔ صنعت شعر میپندارند (مثلاً بر سر اینکه فردوسی یوسف وزلیخارا تألیف کرده یانه، بهمان دلائلی که برضد کتاب«ترویلوس وکریزید»[2] تألیف «دان جفری»[3]بکاررفته اختلاف است[4]). ولی درحقیقت فردوسی مانند چاسر استادی پخته وماهر در صناعت شعراست و هزاران هنرنمائی درسبک وابداع در خلق شخصیت‌ها دارد. در مقام مقایسه میتوان رقص ملازمان زال ورودابه را یک اثر بالت دلپذیری دانست درصورتیکه گفته‌های سیمرغ در فن مامائی براستی شوخی‌ولطیفه پردازیهای‌شیرین دارد. بسیاری ازابیات‌فردوسی را عیناً میتوان اثر قلم چاسر بشمار آورد وبر عکس میتوان بسیاری از ابیات چاسر (مثلاً بالاد- بن کونسیل)[5]را نوشتهٔ فردوسی‌دانست، درحقیقت پیدا کردن یک بیت ازفردوسی دربرابر هر بیت ازچاسر درقطعهٔ بالا کار بسیارمشکلی نخواهدبود. ولی ایندواستاد سخن درهیچ‌مورد بیش‌اززمانیکه‌غم دشمنان منکوب ویا دوستان بخت بر گشته را میخورندبهم شباهت ندارند. علت‌این ترحم‌وشفقت البته درمورد هر یک از ایندوفرق داشت. چاسر مسیحی ومعتقد بود که خود خداوندرنج کشیده ولی در عین حال دوست دارد ومیبخشد بنا براین برایش مشکل بود که کینه دردل گیرد ولی فردوسی میخواست این حقیقت مسلم را بثبوت برساند که همهٔ ماها وموجودات، آری‌حتی خود خداوند هم‌تاحدی شکار گردش تقدیر هستیم. کیفیت شفقت چاسر وفردوسی یکی بود هرچند علت آنها فرق داشت.

---

۱ - Chaucer ۲ - Troilus and Criseyde ۳ - Dan Geoffrey ٤ - دلائل تاریخی وسبک‌شناسی ثابت میکندکه این منظومهٔ سست وبی ارزش ازفردوسی نیست. (مترجم)

۵ - Ballade of Bon Counseill

بدیهی است اینکه فردوسی در پردهٔ مقام، خداوند بزرگ را به پایهٔ خدایان یونان پائین آورده سبب خشم مسلمین متعصب میشد و مشکل است با اتهام این عده موافقت نکنیم که فردوسی تحت تأثیر غرور نژادی ایران و کیش زردشتی واقع شده است. ولی بهرحال فردوسی بدون هیچ تردیدی بصورت یک فرد « متشخص » یا دهگان پرابهت و وقار ولی تهی دست و فقیری است که نگاهدارنده و ادامه دهندهٔ فرهنگ کهن میباشد . فکرش متعادل وبدون تعصب، خودش پراغماض، سر زنده ، شوخ و از همه بالاتر دارای احساسات « انسانی » است.

بین راه ورسم وروش زندگی وطرز فکر فردوسی با شوالیه های مغلوب شدهٔ دوران پس از جنگهای داخلی انگلستان بخصوص در نقاط ضعف شباهت بسیار وجود دارد؛ این روحیه درسراسر زندگی ایران چه از لحاظ مذهب وچه از لحاظ امور عادی همیشه موجود بوده است.

همانطور که فردوسی مارا با قدیم ترین شاعر بزرگ انگلیسی زبان نزدیک ساخته، شاید باوجود اینکه بسیاری رشته های دیگر ارتباط ما قطع شده بازهم همین احساس ما را بروحیهٔ واقعی مذهب ایران وبایمان بزرگتری که مذهب ایران قسمتی از آن است یعنی بخود « ایمان » نزدیک و مرتبط سازد.

۵ - امام غزالی

اکنون نوبت آن رسیده که درباب بزرگترین سهمیه‌ای که روحیهٔ ایرانی بوسیلهٔ یک شخص معین نسبت بدنیای اسلام تقدیم داشته ودر باب اهمیت آن برای دنیای باختر صحبتی بکنیم. هرچند این اظهارنظر ممکن است مورد قبول عامه نباشد ولی این شخصیت برجسته که برای دنیای اسلام دارای اهمیت درجه اولی بوده، بهمان درجه هم برای شعبهٔ پروتستان مسیحیت و تقریباً بهمان جهات و دلائل اعتبار داشته است.[1]

شاید بهمان ترتیبی که انسان میتواند «سن توماس مور»[2] را نمونهٔ کامل

۱ - رجوع شود بصفحهٔ ۱۱ بکتاب Horten مذکور در پاورقی های صفحات قبل .

۲ - St. Thomas More

یک فرد انگلیسی بداند، غزالی هم کاملترین نمونهٔ یک فردایرانی است. بیم‌من آنست که هیچ یک از این دو ادعا در میان اکثریت هم‌میهنان آنان با اشتیاق چندانی مورد قبول واقع نشود و درمیان محققین و طلاب که در قسمت عمدهٔ آنان مرام و عقیده و آنچه غزالی و «مور» عزیز می پنداشتند بی تأثیر است. ادعای ما موردجروبحث شدید ممکن‌است واقع‌شود. غزالی نیزمانند توماس‌مور متعلق به اجتماع و فرهنگی بسیاروسیع‌تر از اجتماع وفرهنگ ملی خود بودند و بیشتر نوشته‌های آنان بزبان مورد قبول عموم جهان است. غزالی نیز چون توماس مور هنگامیکه کامیابی‌های‌دنیائی برسرراه عشق او بحق و حقیقت‌واقع میشد، با هیجان و ایمان ازآن‌ها چشم پوشید و هرچند در این دو مرد بزرگ و در تحقیقات باطنی و مطالعات آنها بهیچ وجه تعمداً نظری به ایجاد درام ویا وقایع تحریک‌آمیز نبود، غزالی‌هم مانندتوماس‌مور بالاخره خود را با پیروزی تمام (البته نه پیروزی این دنیائی) در برابر بسیاری از شرها و پیش‌آمدهای سوء که‌نسل‌های بعد را فراگرفت ویا درشرف‌تسلط بر آنان است، تبرئه‌وآسوده کرد[1]. هیچ یک‌از این ملاحظات سبب‌نخواهدشد که هم‌میهنان امروزی غزالی و توماس مور ایندونفررا مورد احترام و ستایش قراردهند، هرچندشاید بتوان امیدوار بود که گردش زمانه نه‌انتقام، که دراین‌موردجائزنیست گفته شود،‌ولی شاید برای جبران گذشته‌ها، ازیکسوفروتنی و ازسوی دیگر اغماض‌وگذشت‌را بوجود آورد!

باوجود موانعی که ذکر شد ما از این جهت غزالی را انتخاب میکنیم که نه‌تنها شاید وی بزرگترین عالم الهیات دراسلام باشد، (والبته این عنوان حتی اگر با عنوان فیلسوف و حکیم و عارف هم توأم شد شمه‌ای از مناقب‌او نخواهد شد) بلکه وی مانند توماس مور مظهر بارزوروشنی از کلیهٔ‌اختصاصات افرادکشور خودش درسراسر تاریخشان میباشد. شباهت بسیار نزدیک‌دو دسته

۱ ــ دراین مورد نیکلسون (ص۲۳۷) عقیده داردکه مولانا جلال‌الدین رومی را باید ذکر کرد نه غزالی‌را .

اختصاصات فوق بیکدیگر، شرط اولیهٔ تمام میراث های فرهنگی است . [۱]

زندگی غزالی بخصوص بحران و ترك نفس و کناره گیری که در میان آن آمده مدتهای مدید ولااقل تا جائیکه مربوط بوقایع خشك ومحض میباشد ، مورد توجه واقع شده ولی میتوان یقین کرد که از زمان غزالی تا کنون هیچ نسلی باندازهٔ ما همه‌جا مستعد درك مفهوم حقیقی زندگی اونبوده است. حاصل عمر ما هم مانند حاصل زندگی او خاکستر شده ولی بر عکس خاکستروی که روح القدس بر آن دمید وسمندری از میان آتش آن احیا کرد هنوز نفخه الهی بر خاکستر ما ندمیده است ، تألیفات او را هم با وضعی سرسری وبدون درنظر گرفتن اهمیت شخصی او متوجه شده و گفته‌اند عبارت از گرد آوری وبهم‌انداختن رشته‌های پراکنده زندگی مذهبی زمان خودش بخصوص رشتهٔ قوی تر عرفان صوفیه بوده است[۲]، ولی در اینجا بیشتر میخواهم درباب اهمیت شخصی زندگی وتألیفات غزالی برای دنیای باختر مطالعهٔ مختصری بکنم .

غزالی نه از برای ابتکار عمده‌ای در دکترین[۳] بلکه برای این اهمیت دارد که در تحقیقات فلسفی والهیات و عرفان‌عملی‌توانست فروتنی، خدا ترسی، تقوی ، ترحم، منطقی سلیم و واقعیت دادن بموضوع را وارد کند. هنگامی که

۱ ـ بقول چمبرز همین دلیل که آنها مظهر کامل ملت خود هستند سبب شده است بدقیافه‌ترین اولاد آنها مدعی میراث ایشان شوند. رجوع کنید بکتاب توماس مور Thomas More تألیف ر. و. چمبرز : R. W. Chambers چاپ لندن ۱۹۳۵ .

۲ ـ رجوع شود بهتألیف گیوم که ذکر شد (صفحات ۷۵-۲۶۹) که بوضع بسیار زیبائی زندگی غزالی‌را ازاین جهات مطالعه‌کرده است . از کتابهائی که راجع به غزالی نوشته شده هیچیك باندازهٔ کتاب « افکار غزالی » تألیف ا.ژ ونسینك (پاریس ۱۹٤۰) رسا وگویا نیست . مؤلف این کتاب درفضای بسیار محدود مقادیری‌کثیر وعظیم قضاوت محققانه وتعمق عاشقانه نموده است.

در زبان فارسی کتاب آقای جلال همائی بنام « غزالی نامه » مرجع خوبی برای اطلاع بروحیات و افکار این دانشمند ایرانی است .

۳ ـ البته‌کمتر کسی ازمعاصرین غزالی‌مدعی ابتکاری درنظریات خود میشد ضمناً برحسب تصادف همین تمایل اساسی و صحیح وابستگی به‌حکماء و علماء قدیم بود که سبب شد مقدار بسیاری از افکار و نظریات عجیب اعراب که سال‌ها پس از مرگ فلاسفهٔ یونان بوجود آمده بود به فلاسفهٔ مزبور مرتبط شود .

علم واطلاع عمیق وشخصیت جالب او را باین صفات اضافه کنیم کاملاً روشن می‌شود که وی در دنیای اسلام گوهری نادر و گرانبهاست ودر هر مذهبی که چنین شخصی پیدا می‌شد ارزنده وارجمند میبود. غزالی توانست باندازهٔ هر کس دیگری که درهرزمان موفق باین کارشده باشد، تضادهای باطنی اسلام را ازمیان بردارد ودشواریهای خارجی آن را مرتفع نماید، واگرموفقیت اورا دراین عمل نتوان بانتایج حاصله ازاقدامات «سن توماس اکویناس»[1]، درعالم مسیحیت مطابقه کرد شاید آنقدر که این عدم موفقیت درنتیجهٔ وجود این اشکالات واقعی (نه فقط ظاهری) بوجود آمده مربوط به کم اهمیت‌تر بودن غزالی ازاکویناس نباشد.

بطوری که . د. ب ماکدو نالد میگوید: «اسلام هرگز نتوانسته است از غزالی جلوتر برود وهرگزهم کاملاً نفهمیده او چه میگوید»[2]، دراین مورد نیزمانند تحدیدی که وی بااحترام ولی درکمال وضوح ازنیروی متفکره ومتخیلهٔ آدمی کرده است موقعیت او شباهتی (ولی فقط شباهتی از لحاظ موازی بودن) باافکار سن توماس دارد.

هرچند سن توماس وغزالی بیش ازیکصد وپنجاه سال باهم فاصله دارند ولی در شخصیت ایندو نفر دو مذهب بزرگ اسلام ومسیحیت بیش ازهرموقع در دورهٔ تاریخ خویش بیکدیگر نزدیک شدند، شرایط این «نزدیکی» بسیار مساعد بوده زیرا زمان مزبور دوران گیجی و سردرگمی دنیا پرستان، اختلاف و تشتت درداخل جامعه های مسیحی ومسلمان وحملات خانمان برانداز خارجی برآنها بود ودرچنین زمانی ازهردوطرف شخصیت خارق‌العاده ونابغه‌ای عرض اندام کرد که علم و دانش را با خدا پرستی، تقوی، ونوع دوستی توأم نمود (ای کاش همه اینکار را کرده بودند) و هریک از ایندونفر بمراتب بیش از معتقدین بمذهب مخالفین خود به اصول آن مذهب وارد بودند، مثلاً میتوان اطلاعی راکه سن توماس ازابن الرشد داشت و بمراتب بیش ازاطلاع (سیگر)[3]

---

۱ - St. Thomas Aquinas ۲ - درکتاب وی موسوم به «توسعهٔ فلسفی‌الهی در اسلام» Development of Muslim Theology . چاپ لندن ۱۹۰۳ ۳ - Siger

دانشمند ابن‌الرشد شناس درین مورد بود با مطالبی که با منتهای دقت وحقیقت غزالی ازانجیل نقل میکند مقایسه کرد. ایندوشخصیت بزرگ بی‌آنکه خودشان خوب متوجه شوند تسلیم مشیت خداوند شدند و شروع بساختن پلی بسوی یکدیگر نمودند که پایه های آن تنها احساسات خشک و یا عقیده بیکی بودن تمام مذاهب نبود بلکه برروی صخرهٔ دکترین و اصول متقن ومحکم و ایمان باین حقیقت بود که خداوند رئوف همه را دوست دارد واگرچه برخی‌را بیشتر دوست دارد ولی هیچ کس را کمتر از دیگری دوست ندارد (اغماض سن توماس در برابر یهودیان را میتوان با گذشت و ترحم غزالی نسبت به یزید «ملعون» مقایسه کرد) این دوعالم ربانی درحالی که برروی پایه‌های پل‌های خود ایستاده بودند بدون ترس ازلغزش پاها میتوانستند دستهای خود را بسوی یکدیگر دراز کنند.

بدیهی است در زندگی این دنیا تماس آنها میسرنمیشد زیرا سر دیگر پل (در مورد هریک) به‌بهشت منتهی میشدوحلقهٔ آخری زنجیر خود خداوند بود[۱]، ما بجای «نفوذ» غزالی(که درگذشته راجع بآن گفتگوها ومطالعات‌بسیار قابل‌تردیدی‌بعمل‌آمده است)[۲]اهمیت این مردرا برای‌دنیای باختر بیشتردرهمین موردی که ذکر کردیم‌میدانیم. چه از زمان غزالی وسن توماس مور ،مسیحیت و اسلام درراههائی افتاده‌اند که نه تنها توجهٔ کامل هم کیشان آنان را باین‌دو شخصیت عظیم لحظه به لحظه مشکل‌تر میسازد بلکه چنین بنظرمیرسد که راه این دو مذهب بزرگ جهان را پیوسته از یکدیگر دورتر نموده و حتی صدای یکدسته بدستهٔ دیگرنمیرسد . دراردوی اسلام افکار خطرناك کثرت وجودوچند خدائی وارد عرفان‌صوفیه شده‌واسلام تسنن نیز متحجر گردیده است ودراردوی مسیحیت نیز انشعاب و تشتت وفرقه‌بازی پیوسته روبفزونی میرود. اکنون که

۱ ـ گیوم درکتابی که ذکر آن رفت (صفحه ٥ـ٢٧٤) متوجهٔ رابطه بین این دو نفر شده است ونسینک نیزدرکتاب خود (صفحه ۲۰۱ ـ ۱۹۹) اشارات روشن‌کننده‌ای دارد وبانظرکم وبیش لفظی صحبت از « اخلاقیات مسیحیت » غزالی میکند . ۲ ـ رجوع شود بکتاب م . اسمیت M. Smith بنام غزالی صوفی (لندن ١٩٤٤) صفحات چ ـ ۸ وهمچنین نوشته‌های پالاچیو .

ما دردوران معاصر هستیم، خوب است ازاین بحث نتیجه بگیریم ونتیجهٔ اخلاقی خودرا روشن سازیم زیرا هردومذهب بزرگ جهان در معرض نخستین حملات سنگین کفر و انکار الوهیت هستند.

۶ - نتیجه

در این فصل نشان داده شد جوی اصلی که سرزمین های نسبةً خشک اسلام را آبیاری کرد ازایران زمین سرچشمه گرفته وبا سیلاب پربرکت فرهنگ و مدنیت قدیم خود (که بشریت بطور کلی تا این حد عمیقانه مدیون آن است) آن خاك را حاصلخیز کرد و نیز نشان دادیم که چگونه نبوغ ایرانی با روحیهٔ خاص خود محصول فراوانی را که باین ترتیب بدست آمد قوت و ثبات داد. ایران با این کار خود سبب شد که در داخلهٔ اسلام نظریات، افکار، مقررات وشخصیت هائی بوجود آیند که این دین را با دین های بزرگ دیگرجهان بخصوص با مسیحیت مرتبط سازد (باید در اینجا ذکر کنیم که اگر هم این جنبه های نبوغ ایران دنیای اسلام را رویهمرفته تا این حد که تا بحال دیده شد تحت تأثیر قرار نمیداد حتی اهمیت آنها از نظر وجودشان در داخلهٔ اسلام بی نهایت عظیم میبود) ما نفوذ ایران را در زمینه‌ای که ذکر شد زیر سه عنوان تشیع، عرفان صوفیه و قدریون بحث کرده وتحولات کلی را حتی تا حدی از نظرتاریخی مطالعه نمودیم ومطلب ما درشخصیت بزرگ امام غزالی پایان یافت در عرض قریب پانصد سال اخیر دنیا ناظرجریانهائی بوده که کاملاً مخالف وقایع قبل از غزالی است باین ترتیب که سفینهٔ اسلام آرام ومستقر و بی حرکت و ثابت شده ولی کشتی مسیحیت دچارطوفان و بی سرپرستی گردیده وسرنشینانش آن را ترك گفته‌اند و بتدریج پیوسته از اسلام جدا شده ودراقیانوس شك و تردید ویأس گرفتار امواج است و این دریای خروشان چیزی نمانده هردو سفینه را با خود بقعر امواج ببرد. در جهان امروز ما دیگر فکر «مشیت خداوندی» عبارت ازرؤیای نیمه هشیارانه، نیمه خواب آلوده، نیمه قبول ونیمه رد شدهٔ قرون وسطائی

نیست بلکه یک الزام‌قطی دارد که مرگ وزندگی ما بسته به‌آن است. چنانکه عشق آنقدر کامل و قوی نیست که خوف را بزداید ممکن است ترس کاری را که عشق ناقصی نتوانست انجام‌دهد به‌پایان رساند حتی الهیون استدلالی‌غرب که طبیعت واقعی اسلام‌را عوضی گرفته‌اند سعی کرده‌اند (درعین آنکه سرچشمهٔ اصلی نیمه فراموش شده خود را هم رد میکنند) باسلام واقعی نزدیک شوند. درراه این مقصود بزرگ‌یعنی‌ایجاد یگانگی‌بین‌همهٔ دوستداران‌خداوند (ازطریق عشق و نه ترس) سرزمین ایران در دوران‌گذشته مصالح و ابزارهای بسیار گرانبها و عظیمی گردآوری کرده است‌واسروز برعیسویان و مسلمانان‌لازم است که حسن نیت و نیروی لازم برای این یگانگی را بوجود آورند.[۱]

همانطورکه برای‌دنیای مسیحیت ممکن نیست بزمان سن‌توماس موریا سن‌فرانسیس برگردند دنیای اسلام هم‌نمی‌تواند بدوران رهبران بزرگترشیعه، صوفیه ، قدریون و غزالی عقب نشینی کند ، حتی اگر این بازگشت هم ممکن بود درپایان راه خود ، روحیه آنان‌را نمیدیدیم. هرچند ما کم‌توجه کنیم اینان درمیان ما زندگی میکنند ودرپیشاپیش ما برروی پلی که ذکرش رفت و گفتیم بخداوند منتهی میشود پیش‌میرانند ، ما باید ازطریق آنان ازلطف خداوند الهام بگیریم و تند پیش برانیم تا بآنان برسیم . نفوذ واقعی ایران در دورهٔ گذشته ازطریق اسلام ، براروپا وباختر زمین هرچه باشد در زمینهٔ مذهب بزرگترین افتخار ایران آن است که بزرگترین میراث وی امید و ایمان است .

۱ ـ خوشبختانه دراین زمینه عده‌ای مشغول فعالیت هستند. دونفر تازه وارد بدنیای مسیحیت محمد عبدالجلیل و «ملا» شاید بیش از هرکس دیگری درعرض قرن اخیر موفق شده‌اند اساس مذهب اصلی خودیعنی اسلام را بدنیای باختر بشناسانند (رجوع شود بکتاب اسلام وما ، تألیف عبدالجلیل ۱۹۴۷) درعین حال اسقف هیوز Hughes که اخیراً فوت‌کرد ودرمصر وخاور نزدیک مرگ اورا عزاگرفتند، مراحل جدیدی درامکان ایجاد روابط بین اسلام ومسیحیت بوجود آورده است. ضمناً بسیار بجاست که سهم « سازمان مطالعات هارتفورد » Hartford Theological Seminary را در این زمینه متذکر شویم .

بقلم : هـ . و . بیلی
استاد سانسکریت دردانشگاه کمبریج

فصل هفتم

زبان فارسی*

هارولد والتر بیلی استاد زبان‌سانسکریت در دانشگاه کمبریج ،سابقاً درمدرسهٔ علوم شرقیه دانشگاه لندن عهده دارتدریس فارسی بود . وی عضوفرهنگستانهای نروژ و دانمارك و فرهنگستان تاریخ سوئد ورئیس انجمن فقه‌اللغه انگلستان است .

مقالاتی که وی در مجلات ونشریات معروف‌نوشته بیشتر درباب متون زرتشتی ، زبانهای ایرانی وهندی و بخصوص زبان سکائی (ختنی) است که وی بزرگترین متخصص زندهٔ آن بشمار میرود.

وی درمقالهٔ کوتاه خوداطلاعات عمیق خویش را درباب زبان فارسی و زبانهای دیگر ایرانی قدیم وجدید در اختیار خواننده میگذارد .

زبان عمدهٔ سرزمینی که قرنها نام نامی «پرشیا»[1] (ایران) را در مخیلهٔ اروپاییان مجسم ساخته ، به‌انگلیسی «پرشین»[2] ویا (آنچنانکه ساکنان این کشور، زبان دلکش خویش را میخوانند) زبان فارسی نامیده میشود . این زبان (وبسیاری از السنهٔ مربوط بدان که درضمن صفحات آینده مورد مطالعه قرار خواهدگرفت) درطی دوره ای متجاوز از ۲۷۰۰ سال دارای اسناد کتبی است ، و بدین لحاظ از قدیمترین زمانی که زبان یونانی هم شناخته شده وجود داشته است . درمورد ازمنهٔ قبل از این دوره نیز ، از مقایسهٔ دقیق زبان مزبور با زبانهای خویشاوند ،

* در این مقاله هرجا « فارسی » گوییم مراد زبان فارسی پس از اسلام است که اکنون نیز بدان سخن میرانیم و هرجا « پارسی » گوییم مراد زبان پارسی پیش ازاسلام است. (م.ع.)

۱ ـ Persia انگلیسی ، Perse فرانسوی ۲ ـ Persian انگلیسی ، Persan فرانسوی

برای مدت ۱۳۰۰ سال دیگر ، اطلاعاتی دربارهٔ گذشتهٔ آن میتوان به‌دست آورد.

گزارشهای کتبی (گذشته از قدیمترین آثاری که در نامهای متون میخی بین‌النهرین از زمان کوروش اول وجود دارد) ازنخستین دورهٔ هخامنشی وبا کتیبهٔ طولانی داریوش بزرگ در صخره های بهستان (بیستون) نزدیک کرمانشاه آغاز میشود. اگر درمطالعهٔ این اسناد ما متوقع ادبیاتی کامل مانند ادبیات یکی از زبانهای جدید ویا ادبیاتی که بعض مراکز قدیم تمدن مانند هند ، چین ویونان میتوانند ارائه دهند ، باشیم ، نوشته های باقیمانده از عهد هخامنشی ناچیز جلوه میکند ، ومواد موجود (جز درمورد متون دینی) برای ساختن کاخ ادبیات ایران کافی نیست تا دورهٔ قرون وسطی ، قرن دهم مسیحی که ادبیات برجستهٔ ایران آغاز میشود. درطی قرونی که درفواصل ادوار مذکور گذشته ، آثار ادبی بسیار از میان رفته است ، ولی برای زبان شناس متخصص یا مورخ ، این آثار قدیم هخامنشی بغایت اهمیت دارد ، و بازدیدهای پیاپی محققان از این نواحی برای به‌دست آوردن جزیی‌ترین آثار باقی به‌عنوان مدارك علمی ، معرف جاذبهٔ شدید مسایل ما نحن فیه میباشد.

اشکالات تشریح وتعبیر اعصار قدیم ، هنوز هم ، پس از سالها مطالعهٔ دقیق و تتبع درهمهٔ شقوق معرفت « ایرانی» وجوددارد: اگر از ۱۷۷۰ میلادی سالی که نخستین بار دراروپا متون باستانی زردشتی توسط« انکتیل دوپرون»[۱] به‌صورت ترجمه گونه‌یی در اختیار اروپاییان گذاشته شد ، حساب کنیم تا کنون ۱۸۰ سال[۲] میگذرد که باختر زمین با این رشته آشنایی یافته است.

چون ایران شناسی برای مطالعهٔ کامل گروه السنهٔ هند و اروپایی که درطی قرون مختلف از چین (زبان ایرانی در دورهٔ مغولان حتی در پکن هم به‌وسیلهٔ«آلانان»[۳] گفتگو میشد) تاجزایر ایرلند بدانها تکلم میکردند، بنابراین یك دانشجوی انگلیسی هم که بخواهد زبان مادری خودرا نیك تحصیل کند، باید ازکتیبه های پارسی باستان اطلاعاتی به‌دست آورد. برای مطالعات مربوط به « هند » اطلاعات راجع به ایران ، نزدیکتر وضرورتر است. در دورهٔ بعدی

۱ ـ Anquetil du Perron ۲ ـ تا زمان تألیف کتاب (۱۹۵۳ م .) ۳ ـ Alans

که از هزارسال متجاوز است (یعنی از ۳۰۰ ق. م. تا ۱۰۰۰ م.) تاریخ آسیای مرکزی به تتبعات ایران شناسی مرتبط است ، زیرا بعض قبایل ایرانی از سابق در آن نواحی نفوذ کرده بودند.

از هم اکنون مشکلی عمده را برای دانشجویان مسایل راجع به ایران باید متذکر شد ، و آن تشریح بقایای السنهٔ ایرانی قدیم است که با قریب بیست و هفت خط مختلف ، به‌صورت کلمات منفرد و یا متون متوالی به‌اندازه های متفاوت ، ضبط شده است. اما در این کتیبه ها آنچه که بیشتر به وسیلهٔ نویسندگان داخل دنیای ایران نوشته شده غالباً متون بدون حرکات[1] است و برای کسانی که قرنها بعد از آنان میزیستند ، مشکل است تلفظ صحیح آنهارا دریابند. ناگزیر زحمات بسیار برای تنظیم دلایل وقراین جهت تعیین تلفظ وشکل هر کلمه کشیده شده است. این تحقیقات عمیق در باب دلایل ، سبب شده است که اطلاعات کثیر به دست آید . با این حال هنوز مسایل بسیاری باقی مانده است که حل نشده وبنابراین می‌توان گفت دورهٔ نخستین جمع آوری دلایل پایان نیافته است. هرچند موضوع بسیار مهم است ، کسانی که در این رشته کار کرده‌اند معدود بوده‌اند زیرا هیچ محقق ایران شناسی نمیتواند مدعی دانستن یکی از زبانهای ایرانی شود مگر آنکه بتواند تمام تحولات آنرا از قدیمیترین دوره‌ها تا عصر حاضر و همهٔ شعب آنرا در نظر بگیرد. نیز باید یادآور شویم که سرزمینهای وسیعی که در قدیم زبان ایران در آن تکلم میشد درطی قرنهای اخیر پیوسته فشرده تر شد تا امروز فقط دو کشور یعنی ایران و افغانستان دونوع زبان ایرانی مستقل و زنده را نگاهداشته‌اند و در دو ناحیهٔ همجوار یعنی قفقازیه و تاجیکستان نیز زبان ایرانی بصورت کم استقلالتری پایدار مانده است.

دراینجامتذکر میشویم که زبان عبارت ازسخن است که تکلم میشود نه آنچه که نوشته میشود، چه نوشته ممکن است مظهری ناقص ازآنچه گفته میشود باشد. دلایل سیاسی یا اجتماعی ممکن است مشکلی خاص ازیک زبان را ممتاز کند ، و یا آنرا

۱ ـ مراد حرکاتی است که به‌حروف میدهند که اصطلاحاً درعربی «شکل» خوانند. (م.ع.)

ضعیف سازد ، ودر این حال زبان را به صورت نوشته نگاهدارد، تاجایی که بدون سالها مطالعه وتحقیق کسی نتواند آنرا تشخیص دهد ؛ ولی مادام که کودکان ازدهان مادران زبانی رافرا گیرند وزبان در دهان سخن گویان مداومت یابد، پیوسته نشوونما میکند و پیش میرود . علاوه براین مشکل است بتوان زبانی را پیدا کرد که با لهجه های همجوارخود ارتباطی نداشته باشد. این حقیقت که جنبهٔ عمومی دارد در مورد ایران نیز ثابت است. درمغرب سرزمینی که یونانیان، « ایران » می نامیدند ، در دورهٔ هخامنشی زبان مادی و پارسی برتری یافت[1]. در دورهٔ اشکانیان زبان پارتی متداول شد ولی درقرن سوم مسیحی ، در دورهٔ ساسانیان، مجدداً زبان پارسی رایج شد ، اما در این نوبت مبنای زبان اصلی پارسی با زبان پارتی که متعلق به شمال بود وزبان سغدی که متعلق به شمال شرقی بود، مخلوط گردید و پس از فرارسیدن اسلام، بدین زبان پارسی ، که قبلاً مخلوطی ازسه زبان ایرانی بود ، عنصر عربی هم که در حال حاضر تا این حد غلبه دارد ، افزوده گشت. ولی باوجود این درهم آمیختگی شدید چهارعنصر مذکور ، محققان اینک پس ازشصت سال کوشش و کارپرحوصله ، توانسته اند هر یک ازعناصرمذکوررا تشخیص دهند.

نخست بهتر است که زبان فارسی امروزیعنی زبانی را که در عرض هزار سال گذشته زبان تحریر وتکلم ایران بوده است ، مورد تحقیق قراردهیم. اگر دو قطعه از زبان فارسی را برای تجزیه و تحلیل انتخاب کنیم و بکوشیم ریشهٔ اجزاء آنرا بیابیم ، متوجه خواهیم شد که این زبان ازلحاظ اصول ساختمان زبانی ایرانی است که اجزاء و اضعاف خارجی بسیار درآن راه یافته وبطوری دراستخوان بندی اصلی جوش خورده که جزیی متناسب از ساختمان اصلی به شمار میرود .

درسال ۹۹۹ (میلادی)[2] ابوالقاسم متخلص به فردوسی (یعنی مرد بهشتی)[3]

---

۱ ـ زبان مادی درعهد ماد (قرن ۷ ـ ۵۵۰ ق.م) وزبان هخامنشی (۵۵۰ ـ ۳۳۰ق.م.) رایج بوده است. (م.ع.) ۲ ـ به اغلب احتمال درسنهٔ ۳۸٤ هـ . « تقی زاده. شاهنامهٔ فردوسی » درهزارهٔ فردوسی چاپ وزارت فرهنگ . تهران ص ۷۰ (م.ع.) ۳ ـ منسوب به فردوس (بهشت)

نخستین اتحاف منظومهٔ خود موسوم به شاهنامه را بپایان رسانید. در این نامهٔ شاهان، شاعر همهٔ افسانه‌های شگفت‌انگیز کشور خود را بیان کرده و از آن جمله داستان رستم قهرمان سکایی (سگزی) میباشد. فردوسی پس‌از ذکر نبرد شوم رستم با پسر ناشناختهٔ خود سهراب، زبان حال رستم را چنین بیان‌میکند[۱]:

ču bi-šnīδ Rustam sar-aš xīrah gašt
jihān pēš i čašm andar-aš tīrah gašt
ham-ē bē tan u tāb u bē tōš gašt
biy-uftāδ az pāy u bē hōš gašt
bi-pursīδ az ān pas ki āmaδ bi-hōš
baδ ō guft bā nālah u bā xurōš
bi-gō tā či dārē zi Rustam nišān
ki gum bāδ nām-aš zi gardan-kašān

چو بشنیذ[۲] رستم سرش خیره[۳] گشت
جهان پیش چشم اندرش تیره[۳] گشت
همه بی تن و تاب و بی‌توش گشت
بیفتاد از پای و بی هوش گشت
بپرسیذ[۲] ازان پس که آمد بهوش
بدو گفت با ناله و با خروش
بگو تا چه داری ز رستم نشان
که گم باد نامش ز گردنکشان[۴] *

۱ ـ برای نشان دادن طرز نقل عبارات فارسی بخط لاتینی چنانکه معمول مستشرقین است از حذف این قسمت خودداری شد . (م. ع.)

۲ ـ نویسندهٔ مقاله به تلفظ قدیم آخر این کلمه را با ذال منقوطه آورده است (م. ع.)

۳ ـ نویسنده «خیره» و «تیره» را با های ملفوظ ثبت کرده و حال آنکه ها درین دومختفی یا غیر ملفوظ است و جهت بیان حرکت ماقبل نوشته میشود. (م. ع.) ٤ = رك : شاهنامه چاپ بروخیم ج ۲ ص ۵۰۳ (م.ع.) * نویسنده دراینجا اشعار فوق را به‌انگلیسی ترجمه کرده است . (م.ع.)

اگر در این اشعار از لحاظ زبان‌شناسی بنگریم، ما خود را کاملاً در محیطی ایرانی خواهیم یافت. برای هر کلمه می‌توانیم اشکال قدیم آنرا بدون خروج از ایران، نقل کنیم. بدیهی است اشعار فردوسی هم از لغات عربی که جبراً با دین جدید به کشور آمده بود، خالی نیست، اما به‌آسانی میتوان قطعاتی کاملاً فارسی مانند قطعهٔ فوق در شاهنامهٔ فردوسی یافت. نسخ خطی که از شاهنامه به‌جای مانده، طبعاً متعلق به‌دورهٔ بعد از فردوسی است وقطعاً به‌صورتی جدیدتر درآمده است، ولی با استفاده از قراین و شواهد زبان‌شناسی میتوانیم تلفظ تقریبی زمان فردوسی را به دست آوریم. فردوسی بجای دوصوتی‌های[۱] ai و au حروف مصوت[۲] سادهٔ متأخرتر $\bar{e}$ و $\bar{o}$ را بکار برده، که از آن‌دو $\bar{i}$ و $\bar{u}$ درفارسی جدید ناشی شده است. کلماتی مانند «تاب»[۳] و «تاو»[۴] (نیرو) اشتقاق ساده‌ای از ریشهٔ ‎-tav‎ (قوی بودن، قدرت داشتن) است، ونیز ازهمین ریشه، باافزوده شدن پسوند قدیم ‎-ish‎ کلمهٔ «توش»[۵] (قدرت) پدیدآمده است. اشکال کلمات درقطعهٔ مزبور، صرف‌نظر از بعض تغییرات صوتی، همانست که تا امروزهم برجای مانده است.

اکنون به نوشتهٔ یکی از نویسندگان معاصر نظری بیفکنیم. در اینجا اثر هزارسال نفوذ فرهنگ اسلامی کاملاً مشهود است:

«چون بعضی از مطالبی که عرض خواهم کرد نظری است و ممکن است با مذاق و عقیدهٔ بعضی اشخاص صاحب‌نظر موافق نیاید امیدوارم از شنیدن این عقاید ملول نشده روش تساهل پیش گیرند.»

این عبارت* از عناصر خارجی مشحون است (تقریباً همهٔ لغات مهم عربی هستند) و تنوع و آهنگی خاص به‌زبان داده اند که حتی اشخاص خارجی هم میتوانند آنهارا به‌خوبی تشخیص دهند. درهرحال، عناصر کاملاً ایرانی دراثر تحولات بیرون افکنده شدند، ولی این امر بنفسه غیرقابل اجتناب نیست، چه میتوان بسهولت افکار را بدون کلمات خارجی با اشکال قدیمتر فارسی بیان کرد.

---

۱ - Diphthongs ۲ - Vowels ۳ - Tāb ۴ - Tāv ۵ - Tōsh

*نویسنده دراینجا عبارت فوق را به انگلیسی ترجمه کرده است.

در اثر این روش ، زبان فارسی دارای دو فرهنگ لغات شده است که از نظر زبان‌شناسی مطلق ، برای تعبیر مقاصد مؤثرتر است. همچنانکه درزبان انگلیسی هم سه رشته وجود دارد یعنی: شعبهٔ انگلیسی‌بومی‌ازآلمانی ، زبان «آنگلونرماندی»[۱] قرون وسطی ، و عدهٔ کثیر لغات علمی لاتینی (که درجزو آن بسیاری از لغات یونانی نخستین‌بار درزبان انگلیسی وارد شد) و این شعب از یکدیگر تشخیص داده میشوند. در زبان فارسی ریشهٔ دو لغت تقریباً مترادف را میتوان درهرزمان از طریق تحقیق رابطهٔ نزدیک آنها تشخیص داد. درهرحال زبان فارسی جدید در مقام مقایسه با زبان ایرانی قدیم‌آزادی سابق را دراستعمال مشتقات به‌وسیلهٔ الحاق پیشوندهای دال برجهات به ریشه‌های فعل ، از دست داده است. کلماتی مانند «فره»[۲] (پیش) ، «اوز»[۳] (بیرون ، بالا) ، «هم»[٤] (هم ، بایکدیگر) «نی»[٥] (پایین) ، «اپه»[٦] (دور) ، «ابی»[۷] (به‌سوی) ، «پتی»[۸] (به ، ضد ، به‌جای) ، «انه»[۹] و «انو»[۱۰] (همراه) ، «ادی»[۱۱] (روی) ، «پرا»[۱۲] (دور) ، «وی»[۱۳] (جدا) ، ومواردی که دو پیشوند باهم بکار میرفتند مانند «وی - آ»[۱٤] یا «ادی - آ»[۱٥] و امثال آنرا دیگر به‌آزادی برای‌رساندن مقصودی به‌صورت فعل به‌کار نمیبرند. درفارسی‌جدید مانند فارسی‌میانه[۱٦]، فقط بعض مرکبات از این نوع باقی مانده‌اند. بدین ترتیب سرچشمه‌ای برای تعبیرات جدید متروك و خشك گردیده است ، ولی خوشبختانه سرچشمهٔ دیگری را حفظ کرده‌اند ، و آن آزادی کامل در استعمال ترکیبات اسمی است. بسیاری از مرکبات قدیم مانند «سوار»[۱۷] ، درپارسی باستان «اسه باره»[۱۸] ، به‌جای ماندند وعناصر مرکبهٔ آنها غیرقابل تشخیص گردیدند ، و این طرز ترکیب را ایرانیان هم در مورد کلمات بومی وهم لغات خارجی ادامه دادند.

اینک باید از لحاظ زمان به عقب بازگردیم وبه قدیمترین‌اطلاعات‌خود ازمتون ایرانی ، یعنی کتیبه‌های زمان هخامنشی ، نظری افکنیم. منابع موجود

---

۱ - Anglo-Norman ۲ - Fra ۳ - uz ٤ - ham ٥ - ni ٦ - apa ۷ - abi ۸ - pati
۹ - ana ۱۰ - anu ۱۱ - adi ۱۲ - parā ۱۳ - vi ۱٤ - vi-ā ۱٥ - adi-ā ۱٦ - Middle Persian
۱۷ - suvār ۱۸ - assabāra

در این مورد ، درمقایسه بایک زبان وسیع‌جدید متأسفانه بسیار اندك جلوه میکند وآنهم محدود به مطالبی است که برروی صخره‌ها ، آجرهای ساختمان، وظروف کنده شده است. علاوه بر این ، ازلحاظ زبان شناسی ترجمه وتعبیر این کتیبه‌ها با خط نارسای میخی ،که تشخیص آن دشوار است ، آسان نمیباشد ، زیرا جز درمورد «آ»[۱] ، آنهم تا حدی ، نمیتوان بین‌عده‌ای از حروف مصوت که میدانیم در دورهٔ قدیمتری وجود داشته اند ، تمیز داد. این حروف مصوت در فارسی جدیدهم کاملاً قابل‌تشخیص‌اند (حتی‌درفارسی که امروزه تکلم میشود، کیفیت تلفظ « او »[۲] درکلمهٔ « بود »[۳] از « ـُ »[۴] درکلمهٔ « شد »[۵] (رفت) که صورت قدیمتر آنها «بوته»[۶] و « شته »[۷] است ، مشخص‌است) علاوه براین درخط میخی نمیتوان تمیزداد که حروف‌مصوت درکدام‌هجا[۸] تلفظ میشده‌است ، مثلاً وفرضاً کلمهٔ «کرت»[۹] (کرده)را میتوان چندگونه تلفظ کرد ، واگر بخواهیم فی‌المثل «کرته»[۱۰] بخوانیم قرینهٔ دیگری (مثلاً درفارسی جدید «کرد»[۱۱] تلفظ شود) بیابیم ، و یا به‌احتمال اقرب طبق قرینهٔ دیگر «کرته »[۱۲] (با « ر » هجایی)[۱۳] تلفظ کنیم .

داریوش درکتیبه‌ای که به شرح ساختمان کاخ خود درشوش تخصیص داده ، اطلاعات مشروحی در باب نوع کار و استادکارانی که کاخ‌را ساختند ، و همچنین منشأ مواد اولیه و مصالح قصرآورده است. در سطرهای ۳۷ تا ۴۰ چنین می‌خوانیم :

kāsaka hya kapautaka utạ sinkabruš hya idạ kṛta hauv hačā Suguda abariy kāsaka hya axšaina hauv hačā (H)uvārazmiyā abariy hya idạ kṛta.

ترجمه : سنگ بلور آبی وشنگرفی که دراینجا به‌کار رفته ازسغد آمده ، و سنگ بلور آبی سیر که در اینجا به‌کار رفته از خوارزم آمده است.

همهٔ کلماتی که در این کتیبه ثبت شده ، باوجود آنکه تصریف پردامنهٔ

۱- *ā* ۲- *ū* ۳- *būd* ۴- ǫ ۵- *šud* (که *šǫd* تلفظ میشود) ۶- *būta-* ۷- *šuta-*
۸- syllable ۹- K° r° t° ۱۰- karta ۱۱- kard ۱۲- *kṛta* ۱۳- syllabic

آن در دوره های بعد منسوخ گردیده درزبانهای متأخر ایرانی سهم مهمی‌را دارا هستند. مثلاً کلمهٔ «کپوته»[۱] (آبی ، خاکستری) در فارسی جدید «کبود»[۲] گردیده ، کلمهٔ «سنکبرش»[۳] (قرمز) درفارسی جدید « شنگرف » شده ، « هچا »[۴] (از) در فارسی جدید به‌صورت « از » درآمده است (و در لهجهٔ بلوچی کمتر تغییر یافته و «اچ»[۵] تلفظ میشود) ، « بر-»[۶] (آوردن)[۷] هنوز هم درفارسی[۸] و غالب زبانهای ایرانی به‌کار میرود.

اکنون نظری به متنی از نوع دیگر بیندازیم. در این کتیبه خشایارشا[۹] فعالیتهای دین خود را شرح میدهد (کتیبهٔ مزبور را معمولاً کتیبهٔ «دیوه»[۱۰] مینامند).

utā antar aitā dahyāva āha yadā tya paruvam daivā ayadiy pasāva vašnā A[h]uramazdahā adam avam daivadānam viyakanam utā patiyazbayam daivā mā yadiyaiša yadāyā paruvam daivā ayadiy avadā adam A[h]uramazdām ayadaiy.

ترجمه : دراین ایالتها بود (مکانی) که سابقاً خدایان دروغی (دیوه) پرستیده میشدند. آنگاه به خواست اهورمزدا من آن سرای خدایان باطل را برافکندم ، و اعلام کردم : تونبایدخدایان باطل‌رابپرستی. جایی که سابقاً خدایان دروغین پرستیده میشدند ، همانجا من اهورمزدا را پرستیدم. »

در این کتیبه به لغات معروف ذیل برمیخوریم: « دیوه- »[۱۱] (خدای دروغی ، اهریمن) که بعدها « دیو »[۱۲] (و اسروزه « دیو »[۱۳]) شده است ، لغت « ید- »[۱۴] (پرستش) شکل اصلی ایرانی کلمهٔ « یز-»[۱۵] است که درمتون‌زردشتی برای تعبیر پرستش به‌کار میرود وشکل هندی قدیم آن « یج- »[۱۶] بوده است وازهمه‌مهمترنام بزرگترین «بگه»[۱۷] (بغان ، خدایان)، یعنی‌اهورمزدارا می‌بینیم

۱- *kapauta* ۲- *kabūd* ۳- *sinkabruš* ۴- *hačā* ۵- *ač* ۶- *bar-* ۷- نیز «بردن»(م.ع)
۸- درفارسی ریشه وفعل امر از «بردن» (بضم اول) است.(م.ع) ۹- Xerxes (Xšayāršā) ۱۰- Daiva شرح آن بیاید.
۱۱- *daiva-* ۱۲- *dēv* ۱۳- dīv ۱۴- *yad-* ۱۵- *yaz-* ۱۶- *yaj-* ۱۷- *baga-*

که بعدها تبدیل به « هرمزد » شده است. اگر جمله‌ای از پارسی باستان مانند « اوهیه رادی »[۱] (برای آن[یا او]) را در نظر بگیریم و با معادل آن در فارسی جدید « او -را » مقایسه کنیم ، می‌بینیم که تا چه حد زبان فارسی تغییر کرده است : پنج هجا تبدیل به دو هجا شده ، در همهٔ کلمات تغییرات مهم ، نه‌تنها ازجهت کاستن تعداد هجاها ، بلکه همچنین ازجهت کاستن اشکال، صورت گرفته‌است. بدین وجه در کلمهٔ « ازبیم »[۲] (نامیدم) پیشوند « ا »[۳] « زبیم »[۴] را به صورت ماضی درسیاورد ، درصورتیکه اگر پیشوند مزبورنبود ، کلمهٔ مذکور ممکن بود مفهوم‌حال مطلق « می‌نامم » یا مستقبل « خواهم نامید » یا مستقبل ارادی « میخواهم بنامم » ویا ماضی « نامیدم » را برساند. ولی این شکل «ا»[۳] از همهٔ زبانهای ایران رخت بربسته‌وفقط در یک زبان ایرانی جدید که‌درجوار سمرقند در درهٔ « یغناب »[۵] بدان تکلم میشود ، به جای مانده است .

منابع مفصلتر و کاملتری از ادبیات پارسی باستان توسط کتابهای مقدس زردشتی به‌مارسیده است. ما اهالی انگلستان که به دیدن معبد قدیمی «میتراس»[۶] جنب دیوار رومی که‌درشمال انگلستان است میرویم ، به همان اندازهٔ هندوان که در قدیم ترین کتاب دینی خود راجع به « میتره »[۷] مطالبی میخوانند ، و یا درداستانهای متأخر راجع به مهاجمان« سکه »[۸] به هندوستان دربارهٔ «میهیره»[۹] آثاری می‌بینند ، مایلیم بدانیم موبدان قدیم زردشتی راجع به«یزته»[۱۰] (ایزد[۱۱] [موجود پرستیدنی]) خود یعنی « میثره »[۱۲] چه میگفتند. درمجموعهٔ سرودهای مقدس ، کتاب یشتها از اوستا ، ابیات ذیل درستایش « میثره » آمده است.

Miθrəm vouru.gaoyaoitīm yazamaide
yō paoiryō mainyavō yazatō
tarō Harąm āsnaoiti paurva.naēmāṯ
aməšahe hū yaṯ aurvaṯ.aspahe
yō paoiryō zaraṅyō.pīsō
srīrā̊ barəšnava gərəwnāiti
aδāṯ vīspəm ādiδāiti airyō.šayanəm səvištō ،

۱ - avahya rādiy　۲ - azbayam　۳ - a - -　۴ - zbayam　۵ - Yaghnāb　۶ - Mitras
۷ - Mitra　۸ - Saka　۹ - Mihira　۱۰ - yazata　۱۱ - Īzad　۱۲ - Mithra

ترجمه : ما میثره‌را می‌پرستیم ، دارندهٔ چراگاههای وسیع ، او که نخستین موجود پرستیدنی از جهان مینوی است ، از فراز کوه « هرا »[۱] پیش از خورشید تند اسب جاویدان به سوی ما میآید ، او که نخست فرازقله‌های زرین وباشکوه کوههارا فرا میگیرد ، وازآنجا بر همهٔ سراهای آریایی می‌تابد . او نیرومندترین موجوداتست .

از یک سلسله سرودهای قدیم‌تری که منسوب به‌خود زردشت‌است ابیات ذیل استخراج شده است :

tat̰ θwā pərəsā ərəš mōi vaočā Ahurā
kə̄ hvapå raočås-čā dāt̰ təmås-čā
kə̄ hvapå xᵛafnəm-čā dāt̰ zaēmā-čā
kə̄ yā ušå arəm.piθwā xšapā-čā
yā manaoθriš čazdōŋhvantəm arəθahyā

ترجمه : این را از تو می‌پرسم . بمن راست بگو ، اهورا : چه کسی ، که عاملی ماهر است ، نور وظلمت را آفریده؟ چه کسی ، که عاملی ماهر است، خواب وبیداری‌را آفریده؟ که‌بامداد،نیمروز، وشب‌را آفریده، که مرد اندیشمندرا متوجهٔ وظیفهٔ خویش میکند؟

این متون ، ازمتون پارسی باستان بهتر حفظ شده‌اند . در اینجا ، صرف‌نظر از تصریف‌مفصل افعال ، بسیاری ازلغات‌را می‌بینیم که درمنابع‌بعدی‌هم‌آمده‌اند . مثلاً لغت « پرس »[۲] (پرسیدن) درفارسی جدید « پرس »[۳] شده ، « رئوچه »[٤] را امروزه« روز » گویند(اما درلهجهٔ‌بلوچی«رچ»[٥] شده) « دا »[٦](آفریدن) درکلمهٔ « نهادن »[۷](گذاشتن) به جای مانده ، «خشپا »[۸] به‌صورت«شب»[۹] درآمده است . بدیهی‌است جزئیات تلفظ در مورد بسیاری از این لغات همان طور که در همهٔ زبانهای قدیم‌پیش میآید ، مورد بحث و مجادله قرار میگیرد .

صرف و نحو پارسی باستان و اوستا ، هرچند نظر به کافی نبودن متون

۱ - Harā (مراد البرز است م.ع.) ۲ - -pᵊrəs ۳ - -*purs* ٤ - -*raočah* ٥ - *rōč*
٦ - -*dā* ۷ - nihādan ۸ - -*xšapā* ۹ - *šab*

موجود ، کاملاً شناخته نیست ، ولی میتوان آنرا درهمان درجهٔ وسعت قدیمترین زبان هندی که شناخته شده ، دانست. در پارسی باستان هشت حالت برای اسم وجود دارد وروش صرف افعال چنان پیچیده و مفصل است که نه تنها مطالب راجع به ماضی ، حال و استقبال را میتوان نقل کرد بلکه حالات مختلف اراده ، قصد ، تمنی واحتمال را نیز با تغییر آخر افعال میتوان تعبیر کرد. غالب این اشکال در تاریخ بعدی زبان پارسی به علت فقدان حروف مصوت درهجاهای نهایی ازمیان رفت ، ولی اندیشه هارا به وسایل دیگر مخصوصاً توسط پیشوندها وزواید دیگر تعبیر میکردند. در فارسی جدید از لهجه های دیگر ایرانی بیشتر بسوی نوع زبانهایی که حرف آخر کلمات در آنها تغییر نمیکند پیشرفته است ، مثلاً پسوند «آن ـ»[۱] (درپارسی باستان ، بصورت «ـآنام»[۲] درجمع اضافه به کار میرفت) درکلماتی مانند «شاهنشاه» (شاه شاهان) و«موبدان موبد» (روحانی بزرگ) دیگرارزش قدیم خودرا ندارد وفقط بصورت علامت جمع درآمده است. درفارسی جدید روابط حالات مختلف به وسیلهٔ حروف اضافه[۳] ، بسیاراستعمال میشود درحالیکه درپارسی باستان بسیار کم مستعمل بوده است.

بهرحال متون پارسی باستان واوستا قدیم ترین اطلاع مارا درباب زبان ایرانی تشکیل نمیدهند. باید متذکرشد که درمتن های هندی قدیم وپارسی باستان کلمات «پتر ـ»[۴](پدر)،«ماتر ـ»[۵] (مادر)، «آپ ـ»[۶] (آب)، «وک ـ»[۷] (سخن گفتن) «کر ـ»[۸] (کردن) ، «رم ـ»[۹] (آرمیدن، استراحت کردن)، «تر ـ»[۱۰] (عبور کردن) یکی هستند. ولی کلمات ایرانی «هوهر ـ»[۱۱] (خواهر) ، «میثره ـ»[۱۲] (مهر، دوستی) «پثره ـ»[۱۳](پسر)، «رثه ـ»[۱۴] (گردونه) ، «دنگره ـ»[۱۵] (شگفت آور)، «هزنگرم ـ»[۱۶] (هزار) بالغات مترادف شان درهندی قدیم یعنی «سوسر ـ»[۱۷] « میترم ـ»[۱۸] « پتره»[۱۹] «رتهه ـ»[۲۰]، « دسرم ـ»[۲۱] و«سهسرم ـ»[۲۲] فقط اختلاف صوتی دارند ، ولی صرف افعال واسماء دربیشترموارد در دوزبان مزبورشباهت دارد (هندی «بهرر»[۲۳] (اوبرد) ،

---

۱ - -ān
۲ - -ānām
۳ - prepositions
٤ - pitar-
٥ - mātar-
٦ - āp-
۷ - vak-
۸ - kar-
۹ - ram-
۱۰ - tar-
۱۱ - hvahar-
۱۲ - *miθra-*
۱۳ - *puθra-*
۱٤ - *raθa-*
۱٥ - *daŋra-*
۱٦ - *hazaŋra-*
۱۷ - svasar-
۱۸ - mitra
۱۹ - putra-
۲۰ - ratha-
۲۱ - dasra-
۲۲ - sahasra-
۲۳ - bharar

ایرانی «برت» [۱] ، هندی «اسو» [۲] ، درحالت مفعول به «اسوم» [۳] (اسب) ، ایرانی «اسپو» [۴] ، «اسپم» [۵]) از این نمونه ها کاملاً مشهود است که مسألهٔ ارتباط دوزبان مورد بحث را بدون تحقیقات بیشتری نمیتوان کنار گذاشت. در حقیقت پس از یکصد و پنجاه سال مطالعات راجع به‌مقایسهٔ دقیق این دوزبان خواهر، اکنون رابطهٔ آن دو کاملاً مسلم شده و هر یک از آنها مؤید توسعه وانشعاب دیگری ازیک دورهٔ «هندوایرانی» [۶] است که میتوان ازآنهم قدم فراتر گذاشت وبه دورهٔ قدیمتری رسید که زبان اصلی مردمی که ما امروز زبان «هند و اروپائی» [۷] مینامیم ، معمول بوده و زبان انگلیسی هم شعبه ای (بسیار مبسوط) از آن زبان است .

وقتی ما در تحقیق در باب تاریخ فارسی جدید پیش رویم و بخواهیم رابطهٔ آنرا بالهجه‌های ایرانی دیگر مشخص کنیم ، دورهٔ وسطای تاریخ این‌زبان که بین عهد هخامنشی ودورهٔ اسلامی است ، مواد بیشتر وبشکلهای متنوع تر دراختیار ما میگذارد. دراین دوره میتوان ازمتون پارسی وپارتی دورهٔ ساسانی که در کتیبه های شاهنشاهان یا کتیبه های خصوصی موجود است و همچنین از نوشته های پیروان زردشت ومانی ومسیحیان استفاده کرد.

زبان سغدی درمنطقه‌ای که‌شهر معروف «مرکنده» [۸] ، که بعدها سمرقند خوانده شد ، پایتخت آن به‌شمار میرفت درسه لهجه به‌جای مانده وحتی امروزه در درهٔ یغناب تکلم میشود. درجهت شرقی تر درشهر قدیم ختن به زبان ایرانی یکی‌ازقبایل چادرنشین سکایی‌آسیای مرکزی برمیخوریم که اکنون در زادگاه اصلی خود فراموش شده و ترکی جای آنرا گرفته است . در نتیجهٔ اکتشافات باستان شناسی عصرحاضر اطلاعات‌ما اززبان پارسی میانه بسیار زیادترشده است ، مخصوصاً کشف مخطوطات که عده‌ای ازآنها درآسیای مرکزی درمنطقهٔ سمرقند یافته شده وآنها را درقرن‌یازدهم‌میلادی درخوارزم‌نوشته‌اند ، مارایاری میکند.

---

۱ - barat ۲ - aśvo ۳ - aśvam ۴ - aspō ۵ - aspam ۶ - Indo - Iranian
۷ - Indo - European ۸ - Marakanda

اکنون بهتر استنخست زبان پارسی را در کتاب معروف مانی موسوم به شاپوهرگان[۱] (کتاب شاپور) مطالعه کنیم. در این کتاب چنین میخوانیم:

'wd 'č ps pr'whr w'd 'wd 'č ps w'd rwšn 'wd 'č ps rwšn 'b 'wd
'č ps 'b 'dwr 'pwwr 'ws pymwxt hynd 'wš 'dwr pd dst d'št 'wd 'br
'hrmyn 'wd dyw'n prnft 'wš zd
(uδ az pas frawahr wāδ uδ az pas wāδ rōšn uδ az pas rōšn āβ
uδ az pas āβ āδur āfur u-š paimōxt hend u-š āδur paδ dast dāšt uδ
aβar Ahrmen uδ dēwān franaft u-š zaδ)

ترجمه: و پس از اثیر باد آفریده شد، و پس از باد روشنایی، و پس از روشنایی آب، و پس از آب آتش، داد خودرا بدین جامه‌ها پوشانید و آتش را در دست گرفت و به سوی اهریمن و دیوان تاخت و آنان را نابود کرد.

یکی از امثال سایر مانی این است:

''wn č'wn r'zmyrd ky q'myd ''ywn qyrdn 'wd pd xwyš d'nyšn'z 'bč'r 'y gwnggwng 'y ''ywn pd qdgqdg w pd drdr hmbxšyd 'wd dysyd
(āōn čaōn rāz-merd kē kāmēδ āywan kerdan uδ paδ xwēš dānišn az aβzār ī gōnaγ-gōnaγ ī āywan paδ kaδaγ-kaδaγ uδ paδ dar-dar hambaxšēδ uδ dēsēδ)

ترجمه: درست مانند معماری که بخواهد کاخی بسازد و با دانش خود مصالح گوناگون کاخ را به اطاقها و دروازه‌ها تخصیص میدهد و میسازد.

درحقیقت، صرف نظر ازچند اصطلاح فنی که اززبان سریانی (که معمولاً مانی بدان زبان مینوشت) عاریت گرفته شده، این نوشته‌های مانویان به فارسی خالص است، همانطور که متون پارتی مانوی به زبان خالص پارتی است. درضمن مشاهده میشود که حتی درزمان خود «مانی» صرف اسماء کلاً از میان رفته و صرف افعال نیز برقاعدهٔ جدیدی استوار شده، ولی فرهنگ لغات شامل عدهٔ کثیری ازلغات ساده، مرکب و مشتق است.

---

۱ - Šāβuhraγān

برای نشان دادن زبان مزبور ابیات موشح ذیل ازمتنی بزبان پارتی مانوی انتخاب میشود.

(دراینجا کلمات‌را باحرکات وحروف‌مصوت نقل‌میکنیم، اما درمتن اصلی آنها بدون حروف مصوت نوشته شده‌اند) :

až rōšn uδ yazdān hem uδ izdeh būδ hem
až hawēn amwašt aβar man dušmanēn u-šān ō murdān ēδwāst hem
āfrīδ ku bōxtaγ bawāh kē man grīw bōžāh až wiδang
baγ hem kē zāδ až baγān
bāmēn humyāst uδ nīsāγ
brāzāγ xumbōy uδ hužihr
bēδ awās gaδ hem ō niyāz

ترجمه : من ازنورم واز خدایانم ، ولی اکنون‌رانده (تبعید شده) وازآنان دور افتاده‌ام. دشمنان بسیار برروی من ایستاده‌اند ومرا بسوی مردگان میبرند. درود برتو(که تونجات یابی) که روان مرا از بدی برهانی. من خدایی هستم و از خدایان زاده‌ام ، درخشان ، براق ، نورانی ، درخشنده ، خوشبو ودوست داشتنی ، ولی اکنون بیدبختی در افتاده‌ام.

دراینجا لغت کهن «بغ» [۱] ، درپارسی باستان «بگه»[۲](خدا)، بشکل‌پارتی ذکرشده که آنهم‌درفارسی به‌صورت «بی»[۳] درآمده ، ولغت«گذ»[٤] (رفته)، پارسی باستان«گته ـ »[٥] با معادل فارسی آن یعنی «شد»[٦] اختلاف دارد.

این متون پارسی وپارتی که به‌خطی که‌مانویان ازسریانی اقتباس کرده‌اند نوشته شده، بیشتر آشنا به‌نظرمیآیند.وضوح این اسناد‌پایه های محکمی برای مطالعهٔ دوران وسطای تاریخ زبان باختر‌ایران محسوب میشود. مشکلاتی که درراه‌حل مسائل مورد بحث موجوداست، به‌علت‌لغات ایرانی ازدست رفته ایست که هنوز به‌دست نیامده‌اند. اما همهٔ اسناد موجود تاکنون بچاپ نرسیده‌اند و پس ازطبع آنها محققاً برخی از این مشکلات مرتفع خواهد شد. براساس این پایهٔ استوار میتوان با اطمینـان بیشتری به تفسیر منبع پر برکت دیگری از پارسی میانه، که به‌وسیلهٔ زردشتیان‌محفوظ مانده ، پرداخت. ازوجود این‌منابع درکتابخانه های

۱ ـ *baγ* ۲ ـ ـ baga ۳ ـ bay ٤ ـ *gaδ* ٥ ـ ـ gata ٦ ـ *šuδ*

اروپا و نزد زردشتیان کنونی ایران و هندوستان مدتهاست آگاه هستیم، ولی تا کنون مشکلات عظیمی درراه حل آنها موجود بوده است. دراین متون که به اصطلاح موسوم به متون (پهلوی) زردشتی است مطالب بسیاری راجع به پارسی قدیم موجود است که برای مطالعات ایران شناسی بسیار مهم است. زبانی که درآنها به کاررفته است بسیار وسیع است: نویسندگان آنها فلسفهٔ ارسطو را بعلاوهٔ بسیاری ازمباحث حکمت الهی اقتباس کرده‌اند.

نخستین مشکل درتفسیر متون پهلوی مذکور ناشی ازرسم‌الخط آنست که بیست و چهار حرف صامت اصلی و مختلف مأخوذ از الفبای آرامی را فقط به چهارده شکل مختلف تقلیل داده‌اند. در سکه ها و کتیبه های عهد ساسانی همین خط، ولی‌بدون‌آنکه تقلیل‌مزبور زیاد پیش‌رفته‌باشد، به کاررفته وفقط «و» w و«ر» r و«ع» «ain» باهم‌خلط شده‌اند. درنوشته های پهلوی‌ازلحاظ‌نظری میتوان بعضی لغات بدون حروف مصوت را چندین قسم قرائت کرد و برای قرائت صحیح درهرمورد امارات خارجی لازم است. بسیاری از این قراین وامارات در منابع پارسی وپارتی که اخیراً کشف شده موجود است. دستگاه حروف مصوت درالفبای پهلوی قدیمتر ازدستگاهی است که درمتون مانوی به کاررفته‌است ونشان‌میدهد که شاید آن ازحدود قرن چهارم ق.م. به ارث رسیده بوده است، مثلاً کلمهٔ «ت ء پ ی ت»[۱] *«تاپیت»[۲] ازشکل قدیمتر *«تاپیتی»[۳] (میسوزد،می‌تابد) آمده‌ومعادل تلفظ ساسانی آن *تابیذ[۴] (که میتوان به املاء عربی تاثیذ نوشت) میباشد.

اشکال دوم به سبب بکار بردن لغات آرامی در دستگاهی است که بنام «اوزوارشن»[۵] (گزارش، تعبیر) معروف‌شده واین کار اززمان قدیمتری به‌جای مانده است که درآن عهد دبیران متون خالص آرامی‌را، نه به‌زبان آرامی بلکه ترجمهٔ آنرا به‌زبان پارسی میخواندند. همین‌روش آثاری درزبان سغدی بخصوص در متون بودایی به‌جای گذاشته است اما درمتون پارسی وپارتی کتب مانوی که زبان پارسی محاوره‌یی درقرن سوم‌مسیحی بوده اثری ازآن مشاهده نمیشود.

۱- *t'pyt* ۲- **tāpēt* ۳- **tāpayati* ٤- **tāβēδ* ۵- *Uzvārišn* (هوزوارش) (م.ع.)

اینک قطعه‌ای کوتاه از حماسهٔ پیکار ویشتاسپ (گشتاسب) وارژاسپ (ارجاسب) برای نشان دادن نمونهٔ این نوع پارسی که در کتابهای زردشتی به کار میرود :

AHL 'rč'sp hywn'n hwt'y MN kwp sr nk's 'BDWNyt W YMRWNyt AYK ZK MNN AYT MNN ZK 10 ŠNTk lhyk MNN gwrtw'r SWSYA d'ryt W gwrtw'r zyn YHSNNyt k'ryč'r 'wgwn tg 'BDWNyt čygwn zryr 'yr'n sp'hpt krt

(pas Aržāsp Xyōnān xvatāy hač kōf nikās kunēt ut gōβēt ku ān kē hast kē ān dah-sālak rahīk (rētak) kē gurtvār asp dārēt ut gurtvār zēn dārēt, kārīčār ōgōn tak kunēt čēgōn Zarēr Ērān spāhpat kart)

ترجمه : آنگاه ارژاسپ (ارجاسب) سرورخیونان ازفراز تپه‌ای نظر افکند و گفت : آن بچهٔ ده ساله‌ای که بدانسوی است کیست که مرکب جنگاوران دارد وسلاح جنگاوران دارد ومتهورانه همانند زریر سپهسالار ایرانی می‌جنگد؟

پارسی و پارتی دولهجهٔ کاملاً مرتبط و نزدیک به فارسی جدید است ولی شکل زبانهای سغدی و ختنی با آنها کاملاً تفاوت دارد. برای تلفظ سغدی قدیم زبان سغدی امروز ، که دردرهٔ یغناب به کار میرود راهنمای خوبی است. زبان مزبور برای کشف زبان قدیم سغدی درست مانند زبان فارسی معاصر نسبت به‌فارسی قدیم‌است. اما برای زبان‌ختنی ، که قدیم‌ترین متون آن محتملاً مربوط به قرن دهم مسیحی است ، زبان معاصری وجود ندارد .

قطعهٔ ذیل بخشی ازداستان رستم قهرمان معروف «سکاییان»[۱] است که در متن سغدی به دست آمده (و مانند بسیاری از متون ایرانی فقط با حروف صامت نوشته شده است) .

rxšy ptysynt ywnyδ zyw'rt xw rwstmy č'n'kw 'xw δywt wyn'nt ywnyδ zγ'rt ZKw β'r'yčyk' βr'p'š'nt wβyw xw pδ'k 'sp'δ 'yw δβty m'yδ w'β'nt 'kδry ZKn srδ'nk'xw myn'y 'nxw'st 'sk'tr rm m'xw 'nx''s LA pršt't βwt k'm šw kδ'č LA w'č'yδ k'm šw ms LA ptxwyδ' p'rZY m'yδ zw'ntkw 'ny'sδ' ktšw 'βzyw βr's ẓγw tr'nk' 'nšt'ymn xw δywt 'yw δβty šyr wys'yδ'nt sγtm'nn p'ẓγyr'nt wytr'nt ZKn rwstmy 'škrčy wyδ'γty zyw'rt 'xw rwstmy

۱- Sakas

ترجمه : رخش پذیرفت. رستم فوراً باز گشت وچون دیوان چنین دیدند بزودی سواران وپیادگان‌را با هم بکشتند. آنان بیکدیگر فریاد زدند: «اکنون جرأت سردارمحو شده و دیگر نخواهد توانست با ما بجنگد. مگذاریدفرار کند، ولی اورا نکشید، بلکه زنده دستگیرش کنید تا وی را بیرحمانه شکنجه دهیم .» دیوان یکدیگر را به شدت برمیانگیختند و با یکدیگر فریادمیزدند. آنان به‌تعقیب رستم پرداختند. آنگاه رستم باز گشت.

در هر یک از قطعات سغدی مسائل بسیار مربوط به تلفظ وجود دارد که تا کنون حل نشده و بنابراین طبع متن با حروف مصوت عاقلانه نخواهد بود. ولی بسیاری‌ازلغات سغدی‌را میتوان بااطمینان نسبی یاد کرد ،مثلاً «ذوت»[۱] (دیوان)، «وننت»[۲](بینند)، « وسذنت»[۳](نامیدند ،صدا کردند)، «اسپاذ»[۴](سپاه)، «انخاس»[۵] (ستیزه ، نزاع)، « اوذی ذ(ی) تی»[۶](یکدیگر)، و«ژونتک»[۷] (زنده). تهجی‌این‌لغات گاهی به‌روش کهن‌صورت میگیرد، مثلاً «ـ اکو»[۸] مأخوذازایرانی باستان«ـ اکم»[۹]را میتوان‌به‌جای «ـاو»[۱۰]نوشت، وبدین ترتیب صدای « ـ او »[۱۱]یا «اُ»[۱۲] ویا حتی «او»[۱۳]را میدهد. همچنین قراین‌موجوداست که‌میرساند تلفظ‌قدیم «ـنت»[۱۴]به‌تلفظ«ـند»[۱۵]نزدیک‌شده‌وحروف‌نهایی«او»[۱۶]و«ـی»[۱۷]محتملاً هنوزتلفظ میشده‌اند. محققاً درزبان سغدی‌معاصرملاحظه میکنیم که حالت مفعولی واضافی، حرف‌نهایی« ـ ی»[۱۷]تلفظ میشود. نیزباید یادآورشد که «ـَـ کْ»[۱۸]، «ـَـ کو»[۱۹] ی[۲۰] ممکن‌است که مثل‌هم‌تلفظ شده باشند. همچنانکه ـَـی[۲۱]، یا ی[۲۲]ویاحتی‌ـِـ[۲۳] در آغاز کار هنگامی که ـَـ[۲۴]را درکلماتی مانند « اکثری »[۲۵]، « اسپاذ »[۲۶]، «اسکاتر»[۲۷] وغیره به‌کار بردند، صوت غیر معینی به شکل ، «ـِـ»[۲۸] یا «ـُـ»[۲۹] به‌وجود آمد. به‌جای «ـِـ»[۳۰] تلفظ با لبان جمع شده محتملاً «ـ ی»[۳۱] تلفظ میشد.

بنابرآنچه گفته شد با قید احتیاط و شروط بسیار عبارت فوق را میتوان بصورت ذیل تعبیر کرد :

۱- *δēwt* ۲- *vēnant* ۳- *vēsēδant* ۴- *aspāδ* ۵- *anxās* ۶- *ēw δiβ(i)ti* ۷- *žuvantak*
۸- *-ʾkw* ۹- *-akam* ۱۰- *-ʾw* ۱۱- *-au* ۱۲- *-ŏ* ۱۳- *-u* ۱۴- *-nt* ۱۵- *-nd* ۱۶- *-u* ۱۷- *-i*
۱۸- *-ak* ۱۹- *-aku* ۲۰- *-ʾy* ۲۱- *-ai* ۲۲- *-ē* ۲۳- *-ĕ* ۲۴- *a-* ۲۵- *akθri* ۲۶- *aspāδ*
۲۷- *askātar* ۲۸- *ə* ۲۹- *ō* ۳۰- *ē* ۳۱- *ī*

Raxši patẹ̄sint. yōnēθ zẹ̄wart xō Rustami. čāno axō δēwt wēnant yōnēθ žγar tawu βārēčīk frāpāšant uβiu xō paδak aspāδ. ēw δiβ(i)ti maiθ βāwant: akθri awin sarθang xō mēnē anxwāst, askātar ram māxu anxās nē parštāt βaut-kām, šu kaδā-č nā wāčēθ-kām, šu mas nā patxwayθa, pār-ti maiθ žuwantaku anyāsθa, kat-šu aβžiu frās žaγu trang anštāyman. xō δēwt ēw δiβ(i)ti šir wẹ̄sēδant, saγtmān pāžγērant, wẹ̄tarant awin Rustami aškarči. wēδaγtē zẹ̄wart xō Rustami.

لغات کاملا ایرانی خالص است ولی اززبان پارسی که در مغرب ایران توسعه یافته جدا مانده است و تصورنمیرود اگر یک ایرانی آنرا می شنیده‌معنای آنرا می‌فهمیده‌است. یقین داریم که‌سغدیان‌لغت‌نامه هایی داشتند که‌بوسیلهٔ آنها‌لغات پارسی و پارتی مذکور در متون مقدس خود را تعبیر و تفسیر میکردند. زبان خوارزمی قرن یازدهم‌مسیحی، که بسیار کم ازآن اطلاع داریم، قرابت بسیار نزدیکی با زبان سغدی دارد. بخشی از لغات فارسی جدید از زبان سغدی نشأت یافته‌است ازجمله «سرچیک»[۱] (رئیس)، ازسغدی«سرچیک»[۲]، «مل»[۳] (شراب)، ازسغدی «مذ ـ»[٤] پساک[٥] (تاج گل)، ازسغدی «اپسک»[٦]، «لنج ـ»[۷] (بیرون کشیدن) از سغدی «ذنچ ـ»[۸] آمده‌اند وهمچنین بسیاری از لغات دیگر.

یکی دیگر از زبانهای پارسی میانه که منابع بسیار از آن در دسترس‌ما میباشد زبانی است که سابقاً در سرزمین قدیم ختن در جنوب شرقی کاشغر بدان تکلم میشد. لهجه‌ای نزدیک به ختنی، ولی با اختصاصاتی جداگانه، درمنطقهٔ «تمشق»[۹] در شمال شرقی کاشغر متداول بود، ولی از این‌زمان‌آثار بسیار کمی یافته شده و آنچه‌هم که موجوداست کاملاً تفسیر وترجمه نشده است. زبان ختنی دو شکل کاملاً متفاوت دارد: قدیم و متأخر. زبان ختنی قدیم دارای صرف و نحو بسیارپیچیده و دارای هفت حالت اسمی وحالات فعلی مفصل‌است. اشعار ذیل که بوجهی غیر منتظر در مجموعه‌ای کهن از متون مذهبی به دست آمده نمونه‌ای از زبان ختنی قدیم است:

۱- *sarčīk* ۲- *srč'yk* ۳- *mul* ٤- *mwδ-* ٥- *pasāk* ٦- *'ps'k* ۷- *linǰ-* ۸- *δynč-*
۹- Tumshuq

hamätä pasālä ysama-śśaṃdya grāmu hämätu
späte vicitra banhya vätä hārsta biśśa
karāśśä haṣprīye haphastāre käḍe
padamäna banhyānu padamä būtte śśäru
viysāṃgye hārste khāhe āṣṣiṃgye ggare
murka briyūnu käḍe bagyeṣṣāre pharu
ūtce pastāte ysarūñe tcalce jahe
haḍā pätaunda ysaṃthauna ttauda käḍe

ترجمه : بهار آمده است . درزمین گرماست. گلهای رنگارنگ در همهٔ درختان شکوفه‌داده‌اند. پیچک(ها) جوانه زده؛ آنهادرباد سخت تاب میخورند. نسیمی که از درختان میگذرد عطرآگین است. استخرهای پرلبلاب ، چشمه‌ها، برکه‌ها و تپه‌ها شکفته‌اند. پرندگان مکرر دلنشین‌ترین آوازها را میخوانند ، آبها برکرانهٔ سبز چشمه‌سارها روان گشته‌اند. روزها پر ابر است و موجودات زنده بسیار گرم هستند.

تلفظ ختنی را میتوان با مطالعهٔ اصواتی که از حروف بسیط و مرکب موجود در خط آن ، مأخوذ از خط هندی ، برمیآید به تقریب به دست آورد. در زبان ختنی ما دستگاهی‌پرپیچ وخم‌ازحروف مصوت وحروف صامت می‌یابیم که حتماً خط «هندی» براهمی[۱] نمیتواند آنرا بقدرکفایت برساند.

درزبان ختنی‌متأخرصرف‌افعال‌ساده‌تر گردیده وتغییرات‌عمده‌ای‌دراصوات حاصل شده است.قطعهٔ ذیل که از داستان شاهزاده «سوذانا»[۲] وعروس پری‌او موسوم به«مانوهرا»[۳] اقتباس شده ، زمانی‌را شرح میدهد که پری‌را شکارگران گرفته‌اند :

sūdhạna raispūrri byahi ṇetsve vyūhä:nä
kalyāṇa ysirī bve'yāscye raha baidä
ttu bījāṣa pyūṣṭa strīyi hīyai ysairka
ysīrai pana tta ye se mū cī ṣṭā nväśe

۱- Brāhmī ۲- Sudhana ۳- Manoharā

ترجمه : شاهزاده سوذانا با همراهـان خویش به شکار بیرون رفت. (سوار) بر گردونهٔ درخشان، دلش پرغم بود . آواز متضرعانهٔ زن‌را شنید. در دل خود اندیشید : « آنجا کیست که مینالد؟ »

در این قطعه ما به کلمهٔ «نتسو»[۱] (بیرون رفت) برمیخوریم که معادل آن‌درختنی‌قدیم«نلتسوته»[۲] است، «یه»[۳]درختنی‌متأخر معادل «واته»[۴](بود)ختنی قدیم است ، و«ستا»[۵] در ختنی متأخر معادل«ستانا»[۶] درختنی قدیم است ؛ بدین‌وجه می‌بینیم که کلمات‌ختنی‌متأخر از کلمات سابق لااقل یک‌هجا کمتر دارند و کوتاهتر شده‌اند. همچنین با تغییر دادن اصوات درهجای آخر کلمات اساس تصریف‌نیز بسیار ساده شده است ، مثلاً در زبان ختنی قدیم حالت فاعلی مفرد را با «ـ ا»[۷] وحالت مفعول به مفردرا با «ـو»[۸] ختم میکردنددرحالی که درختنی‌متأخربرای هر دوحالت‌فقط یک‌حرف‌نهایی«ـ ا» [۷]به کاررفته‌است.علامت «ـا نو»[۹] که‌درزبان قدیم برای نشاندادن حالت اضافی به کار میرفته در زبان متأخر به «ـام»[۱۰] و « ـ ا» [۱۱] بدل شده است .

وقتی ما بازهم‌به مطالعهٔ زبان‌ایرانی امروزمی‌پردازیم ، مشاهده میکنیم که میدان عمل بسیار وسیعتری هم باید بررسی شود و موادی که باید ازروی آنها اشکال کنونی و گذشتهٔ این زبان را تفسیر کرد ، بطور روزافزون اضافه میگردد . زبان فارسی جدید خود از زبانی که صرف ونحوی کاملاً معقد داشته به زبانی بسیار ساده و تحلیلی تبدیل شده و از قیود سنگین تصریف ایرانی باستان رهایی یافته است ؛ با این حال به سبب‌استعمال دستگاه جدیدی درافعال و استفادهٔ بسیار از حروف اضافه[۱۲] توانسته است همان مقاصدی را که در ادوار گذشته به وسایل مختلف بیان میکردند، تعبیر کند. زبان پارسی اواخر دورهٔ ساسانی درقرن هفتم مسیحی بیش‌از زبان پشتوی[۱۳]عصر حاضر ، که درافغانستان متداول‌است،توسعه‌یافته‌بود. گذشته ازتفاوت املایی که در کتب‌پهلوی‌زردشتی، سکه‌های ساسانی و کتیبه‌ها دیده میشود ، اختلافی که بین پارسی دورهٔ ساسانی

---

۱ - ṇetsve ۲ - naltsute ۳ - ye ٤ - väte ٥ - ṣṭā ٦ - ṣṭānä ۷ - ä- ۸ - u-
۹ - ānu- ۱۰ - ām- ۱۱ - ā- ۱۲ - Prepositions ۱۳ - Pashto

(که نمونهٔ آنرا بطوروضوح در کتابهای مانوی قرن سوم مسیحی مشاهده میکنیم) و فارسی دوره‌های اول اسلامی موجود است، فقط ازلحاظ لغات میباشد. دین جدید اسلام با خود لغات فنی بسیار به ایران آورد و از این زمان به بعدعربی که زبان مقدس دینی بود به میزان روز افزونی منبع تعبیرات جدید گردید. رسم‌الخطی که پایهٔ آن برحروف صامت استواربود تغییرات‌صوتی یافت ولی‌تاقرن سیزدهم مسیحی دوصوتیهای[۱] پارسی‌باستان یعنی «ـَ ی»[۲] و، «ـُ و»[۳] به‌صورت «ی»[۴] و، «و»[۵] باقی ماندوحرف «ـتـ»[۶] واقع بین مصوتین درپارسی‌باستان به‌صورت‌حرف مصمت[۷] «ذ»[۸] درآمد، مثلاً «باذ»[۹] که‌بعدها به صورت«باد»[۱۰] (ریح) تلفظ شد ودر ایرانی باستان اصل آن «واته-»[۱۱] بوده است. در نسخهٔ‌خطی‌معروف مورخ سال ۹۷۰ مسیحی، که رسالهٔ طبی الهروی[۱۲] را شامل است، هنوزحرف مصمت β ڤ به‌جای ب b و پ p واقع بین‌حروف مصوت در زبان پارسی‌باستان به‌کار میرفته است (مانند بنفش فام[۱۳] «بنفش رنگ»)، ولی محرران بعدی الفبای جدید تری را به‌کار بردند واز روی این خطوط تمیز اصوات حروف مصوت میسر نیست.

از این زبان فارسی جدید است که بسیاری از لغات به زبان انگلیسی راه یافته است. برخی از آنها از مراحل بطیء غربی و به وسیلهٔ تازیان وملل قارهٔ اروپا و برخی دیگر از طریق هندوستان وارد فرهنگ‌زبان انگلیسی شده است. ازقدیمترین ازمنهٔ ارتباط بین ایران و یونان آثار لغات پارسی را در باخترزمین میتوان ملاحظه کرد. کلمهٔ «ساتراپ»[۱۴] درانگلیسی ازلغت یونانی «ساتراپس»[۱۵] (والی، استاندار) اقتباس شده‌وآن‌خودلغتی مادی‌است ومعادل آن‌در کتیبه‌های پارسی هخامنشی«خشسه‌پاوا»[۱۶] میباشد. این کلمه‌به هندرفته به‌صورت«کستر په»[۱۷]

---

۱ - diphthongs ۲ - ai ۳ - au ۴ - ē ۵ - ō ۶ - -t- ۷ - fricative

حرف مصمتی که باگذراندن نفس ازراه تنگی ادا شود مانند f و v و th ۸ - dh ۹ - bādh

۱۰ - bād ۱۱ - vāta- ۱۲ - مراد الابنیه عن حقایق الادویه تألیف ابو منصور موفق هروی است که اسدی شاعرمعروف درسال ٤٤٨ ه. آنرا استنساخ کرد (م.ع.) ۱۳ - banafš-βām ۱٤ - satrap

۱۵ - satrapēs ۱٦ - xšaçapāvā ۱۷ - kṣatrapa

درآمد و از سوی دیگر به سراسر اروپا انتقال یافت. به میوهٔ هلو در انگلیسی «پیچ»[۱] گویند، و آن به‌عنوان میوهٔ ایرانی ازراه زبان‌لاتین به صورت«پرسیکا»[۲] (پارسی، ایرانی) واردشده است و آن نام‌سرزمین کهن«پارسه»[۳] (فارس‌امروز)را محفوظ داشته است. ما در زبان انگلیسی، ایران را «پرشیا»[٤] میگوییم. این تلفظ ازلهجهٔ ایونی یونانی[٥] که به‌جای آ ā درلغات مستعار ازخارجیان ـِ ē را به‌کار میبردند، مأخوذ است. کلمهٔ «فارسی» درزبان جدید خود از معرب کلمهٔ پارس آمده است. اصطلاح «اهریمن» که ایرانیان به روان پلید اطلاق‌میکردند عیناً درزبان انگلیسی به‌کارمیرود. لغت «لیلاك یا لیلوك»[٦] (یاس کبود) که در انگلیسی مستعمل است از شکل فارسی یك لغت هندی، یعنی «نیله»[۷] (آبی سیر) اقتباس شده است، و گل نیلوفر در انگلیسی «ننوفر»[۸] همان نیلوفر فارسی است که خود از لغت هندی «نیلوت پالا»[۹] گرفته شده است. کلمهٔ «کاروان»[۱۰] که در آغازبه معنی یك دسته و گروه بیابان‌گرد به‌کار میرفت، خود مشتق از یك کلمهٔ پارسی‌باستان«کاره-»[۱۱] (گروه، دسته) است و کلمهٔ کاروانسرای[۱۲] به معنی مسافرخانه و مهمان خانه (سرای یعنی اطاق) آمده، اکنون جزولغات متداول انگلیسی است. دراینجا نباید ازذکر این نکته غفلت ورزید که دردورهٔ ماقبل اسلام عدهٔ بسیارازلغات فرهنگی ازایران به ارمنستان رفته بود و هنوزهم در سرزمین مزبور لغات پارسی با حدت تمام به‌کارمیرود. در این اواخر، هنگامی که‌ارمنیان‌خواستند برای‌مفهوم کاروان کشتی‌لغتی‌بیابند، کلمهٔ مرکب«ناوا کاروان»[۱۳] (ناو کاروان، کاروان کشتی)راساختند که‌ازعناصر فارسی موجود در زبان ارمنی اقتباس شده بود.

پس‌از گذشتن دورهٔفتوحات عرب زبان فارسی که در عهد سامانیان‌وارد مرحلهٔ تجدید حیات شد، بار دیگر درادبیات مقام برجستهٔ قدیم خودرا به‌دست آورد و نفوذ آن درهمسایگان ترك آغاز شد. ترکان که معتقدات قدیم‌خودرا

۱ - peach ۲ - persica ۳ - Pārsa ٤ - Persia ٥ - Ionian Greek (یونانی آسیای صغیر) ٦ - lilac, laylok ۷ - nīla- ۸ - nenuphar ۹ - nīlotpala ۱۰ - caravan ۱۱ - kāra- ۱۲ - caravanserai ۱۳ - navakaravan

در بارهٔ «قام‌ها»[۱] و «شمن‌ها»[۲] کنار گذارده یا ازادیان مانوی ، بودایی ومسیحی باادبیات متعلق بدانها دست کشیده و مسلمان شده بودند ، زبان فارسی را برای رساندن مقاصد جدید به ترکی ، سرچشمه‌ای فناناپذیر یافتند. در آسیای صغیر[۳] اشعار اوایل ترکان ، ازجمله‌های فارسی مشحونست وبازبان فارسی لغات بسیار عربی هم وارد شده است. امروز پس‌از یک دورهٔ شدید تبلیغات ملی بازهم زبان ترکی پرازلغات فارسی‌است ازآنجمله‌است کلمات‌معروف : ماه[٤](ماه، قمر) ، میان[٥] (میان ، وسط) ، می[٦] (می ، شراب) جان[۷] (جان) ، جهان[۸] (جهان)، دلبر [۹] (دلبر ، نازنین) ، حام[۱۰] (خام) ، هم[۱۱] (هم) ، افسون [۱۲] (افسون، سحر) ، مهر[۱۳] (مُهر) ، آتش[۱٤] (آتش) ، حانه[۱٥] (خانه) و کمر[۱٦](کمر ، کمربند) و بسیاری از لغات دیگر. گاهی این لغات خارجی در متن جمله‌ای فارسی به‌کار میروند و توأم با لغات بسیار عربی ، جزیی‌دایمی از شعبهٔ غربی ترکی محسوب میشوند.

زبان فارسی پیروزی بزرگ دیگری هم به دست آورد و آن هنگامی بود که به‌دنبال هجوم ترکان ومغولان (تیموریان) برهندوستان بدان سرزمین وارد شد. زبان اردو ازیک‌زبان محلی ناحیهٔ دهلی که همان زبان قدیم «ساوراسنی پراکریت»[۱۷] باشدنشأت یافته‌است. لغات وجملات فارسی و آنچه از زبان عربی قبلاً با فارسی در هم آمیخته بود ، پیوند زبان بومی ، که هنوز هم تصریف آن بسیار مفصل بود، گردید. در نمونهٔ کوتاه ذیل ، مأخوذ از آغاز یک داستان مشاهده میشود که عناصر خارجی بسیار زیاد است:

wahān kā ēk bādšāh bahut baṟā aur nāmwar thā, bi-sababi ʻadl u inṣāf kē raʻīyat usē bahut dōst rakhtī thī, uskā jāh u jalāl aur xazānah wa laškar bē-šumār thā

ترجمه : در آن مکان پادشاهی بزرگ ومعروف بود. رعیت به سبب

---

۱ - qams (ترکی‌ومغولی ، عنوان روحانیان که به سحر نیز می‌پرداختند . م . ع.)
۲ - shamans (سنسکریت،عنوان روحانیانبودایی .م.ع.) ۳ - Anatolia ٤ - mah ٥ - miyan
٦ - mey ۷ - can ۸ - cihan ۹ - dilber ۱۰ - ham ۱۱ - hem ۱۲ - afsun ۱۳ - mühür
۱٤ - ateş ۱٥ - hane ۱٦ - kemer ۱۷ - Śaurasenī - Prakrit

عدل وی ، او را بسیار دوست میداشتند . جاه و جلال و خزینه و لشکر او بیشمار بود .

در این جملهٔ اردو، بجز کلمات «وهان»[۱] (آنجا) «اوس»[۲] (او) ، «برا»[۳] (بزرگ)، «بهت»[٤] (بسیار) ، «اور»[۵](و)وافعال«تها»[٦]، «تهی»[۷](بود) و«رکه»[۸] (نگاهداشتن) ، همهٔ لغات دیگرخارجی ، یعنی فارسی یا عربی است.

در میان زبانهای متعدد ایرانی فارسی یگانه زبانی است که در قارهٔ آسیا به مقام ونفوذی دست یافته‌است که هیچیک از السنهٔ دیگر ایرانی بدان نرسیده. مع هذا در میان همهٔ این لهجه‌ها لهجه‌ای از نوع دیگر وجود دارد که شکل جدید آن توانسته است مختصات‌قدیم را حفظ کند ، وآن‌زبان «آلانان»[۹] میباشد. طریقهٔ حالات هشت گانهٔ تصریف ، که در زبانهای دیگر ایرانی‌بسیار تقلیل یافته، در زبان کنونی،آلان یا «آس»[۱۰] و «آسی»[۱۱] ، که در قفقازیه بدان مکالمه میشود، در شکل جدید زبان مورد بحث ادامه دارد . هرچند تغییرات صوتی متکلمان بدین زبان را ناگزیرساخته است که طرق جدیدی برای رسانیدن مقصود به کار برند ، دستگاه افعال نیز با مقایسهٔ نظایر آنها درایران باستان بسیار تغییر کرده ، ولی با قوت و قدرت تمام تجدید حیات یافته و اکنون میتواند همهٔ نکته‌های باریکی را که فعل ایرانی باستان در برداشت ، برساند و ازراه پیشوند های فعل[۱۲]مانند(fäl , fä , ni , i , ärba , ba , ra , ära , är , a)منجزاً و مصرحاً مقاصد گوینده را تعبیر کند.

همین پیشوندهای فعلی است که کهن‌ترین اختصاصات زبان آسی را میرساند. دراین‌زبان هم مانندقدیم‌ترین متون ایرانی‌باستان پیشوند فعل ازاصل فعل به‌وسیلهٔ یک یا چند کلمهٔ جداست. همان طور که در زبان اوستایی میخوانیم « پئیتی ستوس اینی»[۱۳] (من‌مایلم ستایش بگویم) ، در زبان آسی هم می بینیم: « به‌جیمه‌چو »[۱٤] (برو به‌سوی او)، «اربه‌مبل‌خود تاج »[۱۵] (آن روی من‌افتاد)،

---

۱ – wahān ۲ – us ۳ – barā ٤ – bahut ۵ – aur ٦ – thā ۷ – thī ۸ – rakh-
۹ – Alans ۱۰ – Ās ۱۱ – Ossetic ۱۲ – preverbs ۱۳ – paitī stavas ayenī ۱٤ – ba jimä co
۱۵ – ärba mäbäl xaudtäj

« نیج ارت کدته »[1] (او آنرا آتش زد) . قدیم‌ترین زبان هند و زبان یونانی آزادی بیان داشتند ولی در فارسی جدید این آزادی از میان رفته است. امتیاز عمدهٔ زبان آسی ازلهجه‌های خویشاوند خود داشتن حرف تعریف ی «یْ» است که بسیار توسعه یافته است.

درقرن گذشته به‌تحریر ادبیات شفاهی بسیاربکر وبدیعی شروع کردند و همان‌زبان‌رابرای مقاصدجدیدبه‌کاربردند. داستان قهرمانان «نارت»[2] ممتازترین داستانهای بسیاری‌است که‌بدین زبان‌نوشته‌اند وقطعهٔ ذیل از یکی از آن‌داستانها استخراج شده است :

ustur i Nārtmä bärägdär âdtäj duuä mugkägi Bōriātä ämä Äxsärtäg-kātä, Bōriātä ādtäncä bērä mugkāg, Äxsärtägkātä bā ādāmäj mink'i, äxsârä bā iting mugkāg

ترجمه: درزمرهٔ بزرگان‌نارت دوخانواده برجسته‌تر بودند: «بوریاتا»[3] و«اخسر تگ کاتا»[4]. بوریاتا خاندانی‌بزرگ‌بود، اما خاندان‌اخسر تگ کاتا ازحیث افرادکم بود ولی از نظر شجاعت بزرگ مینمود.

در زبان آسی لغات بسیاری هست که درزبانهای دیگر ایرانی معادلی برای آنها وجود ندارد. منشأ برخی از این لغات ازقفقازیه است که اکنون این زبان در آنجا تکلم میشود. کلمات متعارف عربی که درزبان فارسی جدید متداول است کمتر در زبان آسی دیده میشود . در قطعهٔ فوق کلمهٔ « آدم »[5] (مردم) آمده است ، ولی این کلمه وچندکلمهٔ دیگر مانند آن درمیان همهٔ ملل اسلامی متداول میباشد. در قدیم متکلمان بزبان آسی هر وقت به اقتباس لغات محتاج میشدند از همسایگان اقتباس میکردند ، ولی درعصر حاضر بیشتر اززبان روسی عاریت میگیرند. آسی ازنظر اختصاصات کهنی که دارد درمطالعهٔ گروه زبانهای ایرانی مقام مهمی را احراز کرده است. ازنظرانگلستان مطالعه در احوال آسی ها واجداد آنان یعنی‌آلانان وسرمتیان جالب توجه‌تراست ، زیرا باید به یاد آوریم

١ - *ni 'j art kodta* ٢ - Nart ٣ - Bōriātä ٤ - Äxsärtägkātä ٥ - *ādām*

که رومیان درقرن سوم مسیحی ۵۵۰۰ تن از سرمتیان را به انگلستان کوچ دادند واینان در آنجا اقامت گزیدند.

در این بحث مختصر که به منظور روشن ساختن سیر تحول زبان فارسی ازطریق نقل شواهد ازچند لهجهٔ مختلف بعمل آمد، ممکن نبود بیشتر ازاین بنقل شواهد ونمونه‌ها پرداخت ، ولی باید دانست سه لهجهٔ دیگر این زبان که به‌مرحلهٔ داشتن خط رسیده‌اند شایان تذکر میباشند (و آن سه عبارتند از : افغانی، بلوچی وکردی) . درافغانستان زبان پشتوپس از طی یک دورهٔ طولانی که نزد تحصیل کردگان در محاق بود در سالهای اخیر بیشتر در میان ملت متداول و رایج شده است. از جملهٔ دیوانهای شعری که به این زبان تصنیف شده دیوان خوشحال خان خطک معاصر اورنگ زیب است. اینک نمونه‌ای از اشعار او:

rā ša wārwa dā dāstān nēk wa bad pa kšē bayān
ham ʿabrat ham naṣīḥat dai prē di pōh šī dānāyān

ترجمه : بیا واین داستان را گوش کن! خوب وبد درآن نشان داده شده است. هم عبرت است وهم نصیحت. خردمندان! بدان توجه کنید.

نظری بدین شعر نشان میدهد که عربی وفارسی کاملاً درآن مخلوط شده است ، وهمهٔ اشعار «خوشحال» نیزبهمین منوال‌است ، ولی اختصاصات عمدهٔ پشتو دردستگاه افعال ودرتصریف اسماء ، که هنوزهم بسیارپیچیده‌است محسوس‌میباشد.

جهانگردان درمیان قبایل بلوچی که به یک زبان ایرانی از نوع غربی تکلم میکنند، اشعارحماسی وچکامه‌هایی ضبط کرده‌اند. دراینجانیز ما زبانی‌قدیمتر ازفارسی می‌یابیم، مثلاً دربلوچی «روچ»[۱]، فارسی(روز)[۲]، فارسی‌امروز (روز)[۳]، نسبت به«رئوچه»[۴] متون‌پارسی باستان‌اندکی تغییر یافته‌است ؛ دربلوچی«بندگ»[۵] (الزامی)،شبیه‌پارسی‌باستان «بندکه»[۶](بنده ، نوکر) ؛ دربلوچی«کپته»[۷] (افتادم) که در پارسی میانه به‌صورت کلمهٔ مستعار« کفت»[۸]شناخته شده ولی در فلعات جدید مستعمل نیست.

Wakhān
naydīn-
zim-- ۶ bandag - ۵ rauča - ۴ rūz - ۳ rōz - ۲ rōč - ۱
kaft - ۸ kapta - ۷

این لغات نشان میدهد که بلوچی تا چه حد در مقابل تغییرات صوتی مقاومت کرده است. در بلوچی هم، مانند بسیاری از زبانهای دیگر لغات بسیار ازهمسایگان وارد شده ومیراث ایرانیآنرا غصب کرده است. مع‌هذا قطعهٔ ذیل شاهدی کافی برای ادامهٔ استقلال اساسی آن میباشد:

kahnē ō kavōt muryānī
hāl mahramē dōstānī
dīrēŋ mizilō rahiyānī
gwar tau manī minnat āŋ savzēŋ mury
udrē až muryānī kamundēŋ kōhā
bi rō gwar mēravā dōstēyā
tau nindē manjava rāstiyā

ترجمه: ای کبوتر وقمری درمیان پرندگان، ای پیک حال من به سوی دلبرم، دور پرواز کن! ای پرندهٔ خاکستری فام، دعای من همراه تست. ازتخته سنگ شب وازصخرهٔ خشن طیور پرواز کن. به سرای محبوب من درآی وبرطرف راست بستر او بنشین!

درزبان بلوچی علاوه بر کلمات‌متعارف عربی وفارسی عنصر«سندی»[۱] نیز مشاهده میشود، ولی بعضی بخشهای تصریف دورهٔ قدیمترایرانی، که در زبان فارسی جدید اثری ازآن نیست، درزبان بلوچی باقی مانده است.

زبان کردی نیز در مغرب ایران دارای متون مکتوب وادبیات عامیانهٔ (فولکلور) وسیع است. این زبان نمونهٔ خوبی ازگروه شمال غربی السنهٔ ایرانی است‌ومانند خود فارسی تحت تأثیر تغییرات صوتی عمده‌ای قرار گرفته که دربرابر عارینها زبان پشتو وبلوچی بسیار قدیم به‌نظرمیرسند. اشعار ذیل از یک حماسهٔ ایرانی مه بنام «مام‌آلان»[۲] انتخاب شده است (به املایی که بیشتر از ترکی واجداد آنا ست):

۱- Sindhī
۲- Mame Alan

hebūn sē qīzēn padişahē periyane
rojekā derketin, çūn ser kaniya gulane
ji xwe danīn postēn kewane
ketine nava hewza gulane

ترجمه : سه دختر پادشاه پریان بودند . روزی به چشمهٔ گلهای سرخ رفتند . جامه های خود را که از بال پرندگان بود بدر آوردند ودر میان استخر گلهای سرخ فرو رفتند .

درنظر اول آسان نیست که شخص متوجه شود لغت «کت»[۱] همان «کفت»[۲] (افتاده) است که در متون لهجه های شمالی قدیمتر متعارفست ، یا لغت «کوانه»[۳] (کبوتران) نزدیک به لغت پارسی باستان «کپوته»[۴] (کبود ، خاکستری آبی) است ولغت «روج»[۵] یعنی (روز)[۶] ، درزبان بلوچی ، که خویشاوند آنهاست ، «روچ»[۷] شده است .

بدین سه زبان (پشتو ، کردی وبلوچی) که یا ادبیاتی از خود به وجود آورده اند ویا درشرف ایجاد آن هستند ، زبان قدیم «وخان»[۸] را که درپامیر[۹] بدان تکلم میشود وما فقط به وسیلهٔ مسافران و جهانگردان با آن آشنا شده ایم ، باید بیفزائیم . دراین زبان کلمهٔ «پوتر»[۱۰] (پسر) را می یابیم که دراوستائی «پوثره»[۱۱] ودرفارسی پور[۱۲] میباشد ، «مرتک»[۱۳] (مرده) ، «نغد»[۱۴] (شب) ، «نغدین یوپک»[۱۵] (شبنم) (آب شب) ، «ذغد»[۱۶] (دختر) (فارسی دخت)[۱۷] ، «پووم»[۱۸] (می نوشم) (ایرانی باستان پا-[۱۹]) ، «زم»[۲۰] (برف) [اوستایی زیم-[۲۱] : زم-[۲۲] (زمستان)] ، «روز»[۲۳] (پرواز کردن) از «فر-وز-»[۲۴] ، وبسیاری لغات ایرانی دیگر که بهمان درجهٔ قدمت هستند .

دراثر مقایسهٔ این زبانها وبسیاری از اشکال دیگر محلی زبانهای ایرانی است که میتوانیم موقع زبان فارسی را درجامعهٔ زبانهای ایران و هند تشخیص دهیم وازآنجا به افق وسیعتر زبانهای هند واروپایی نظر افکنیم . زبان فارسی درمطالعات

۱- ket- ۲- kaft ۳- kewane ۴- kapauta ۵- roj ۶- rōž ۷- rōč ۸- Wakhān
۹- Pamirs ۱۰- pötr ۱۱- *puθra-* ۱۲- *pūr* ۱۳- *mərtk* ۱۴- *nayd* ۱۵- *naydīn-yūpk*
۱۶- *δəyd* ۱۷- *duxt* ۱۸- *pūvəm* ۱۹- *pā-* ۲۰- *zem* ۲۱- *zyam-* ۲۲- *zim-*
۲۳- *rəwəz-* ۲۴- *fra-vaz-*

ایران شناسی مقامی بسیار برجسته و مهم دارد و در زمینهٔ مطالعات کلی زبانشناسی هم، زبان مزبور خاصیت انعطاف و توسعهٔ خود را، از لحاظ طول زمان ونوع زبان نشان داده است و آنچه که از اشکال قدیم وی به‌جای مانده قابل تجزیه و تحلیل بسیاراست. زبانی که دارای تصریف پیچیده‌ای بود درقرن سوم مسیحی به‌صورت یک زبان ساده و بدون تصریف اسماء درآمد وظاهراً علت این امر محیط سیاسی شاهنشاهی بزرگی بوده است که این زبان میبایست حوایج آنرا برآورد.

خلاصهٔ فهرست مانندذیل رابطهٔ بین زبانهای ایران را تا حدی روشن تر خواهد کرد.

۱ - قدیمترین مرحله (ایرانی باستان)

پارسی باستان در کتیبه های هخامنشی.

زبان مادی در اسماء خاص (اعلام) و برخی از لغات آشوری، یونانی و متون پارسی باستان.

متون اوستا که محل اصلی آنها مسلم نشده وشاید ازخوارزم‌قدیم باشد.

۲ - مرحلهٔ بعدی (پارسی میانه)

متون پارسی و پارتی مربوط به ایران عهد ساسانی و آسیای مرکزی.

متون سغدی از آسیای مرکزی و جبال نزدیک سمرقند.

زبان خوارزمی که در نسخه های خطی قوانین و دیگر نسخه های‌عربی مربوط به قرن یازدهم میلادی نقل شده است.

زبان ختنی، در ختن، درآسیای مرکزی که بین قرنهای چهارم ودهم میلادی نوشته‌شده است.

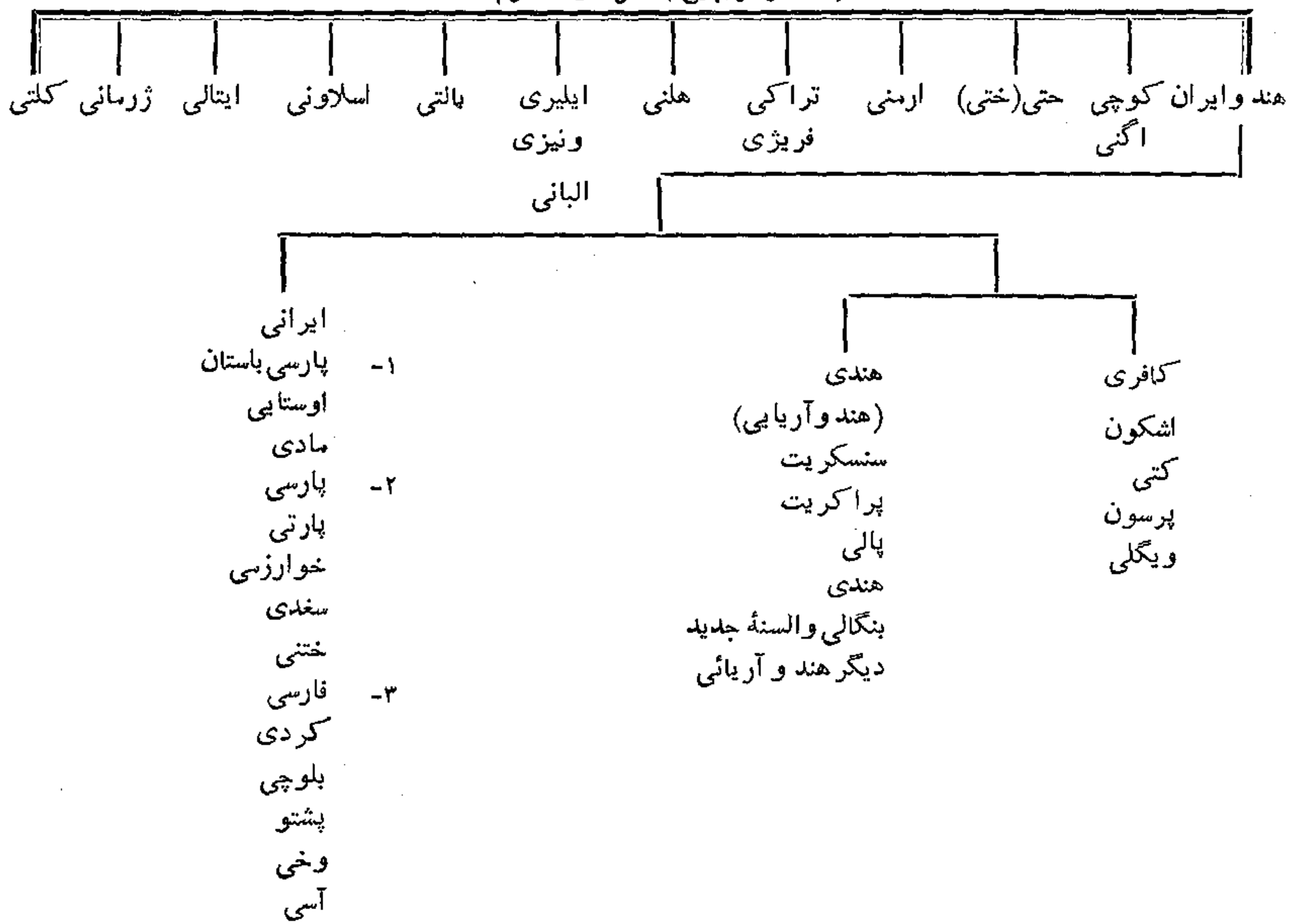
۳ - مرحلهٔ معاصر (ایران جدید)

زبان فارسی که‌زبان رسمی ایران است ودرآن عناصر بسیاری‌اززبان‌های پارتی و سغدی داخل شده است.

زبان کردی در ایران، عراق و ترکیه.

رابطهٔ زبان فارسی و زبانهای دیگر هند و اروپائی

(هند و اروپایی) اصل آن نامعلوم است



زبان بلوچی در بلوچستان.

زبان پشتو که زبان عمدهٔ افغانستان است.

زبان وخی و زبانهای دیگر پامیر.

زبان سغدی جدید که نزدیک سمرقند در درهٔ یغناب بدان تکلم میشود.

زبان آسی که در قرون وسطی زبان آلانان بوده و امروزه در قفقازیه بدان تکلم میکنند.

اکنون در ایران و آذربایجان شوروی به بسیاری از لهجه‌های دیگر نیز گفتگو میشود.*

* آقای حاتمی پیشتر این مقاله را به فارسی ترجمه کرده دریکی ازجراید تهران انتشار داده‌اند و فضیلت تقدم ایشان‌راست. (م. ع.)

بقلم : ا . ج آربری
استاد زبان عربی در دانشگاه کمبریج

فصل هشتم

ادبیات ایران

ا.ج. آربری دکتر در ادبیات واز سال ۱۹۴۷ استاد زبان عربی در دانشگاه کمبریج بوده وخود نیز زبانها و علوم قدیمهٔ شرقی را در آن دانشگاه فراگرفته است. چند سالی درقاهره گذراند وپس از دورهٔ کوتاهی خدمت دروزارت هندوستان استاد زبان فارسی وچندی بعد استاد زبان عربی در دانشگاه لندن ومدیر بخش خاور نزدیک ومیانه درمدرسهٔ علوم شرقیه وافریقائی دانشگاه مزبور شد. وی عضو وابستهٔ فرهنگستانهای ایران ومصر ودمشق است. بسیاری ازمتون فارسی وعربی را مقابله وتصحیح کرده ودرباب شعر و شاعری، تصوف وعرفان، ودرباب قرآن مقالات و رسالات فراوان نگاشته وی درسال ۱۹۵۳ عهده دار سرپرستی وتألیف کتاب حاضر یعنی «میراث ایران» بوده است.

چون ادبیات ایران وایرانیان چنان وسیع است که دامنهٔ آن بقدیم ترین ازمنهٔ نامعلوم تاریخ هم کشیده میشود ، ازاینروبرای آنکه گفتار ما حدودی معین ومتناسب پیدا کند درنظر داریم دراین فصل فقط راجع به آثار دورهٔ اسلامی بحث کنیم (ولی مقایسهٔ این دوره باعهود واعصار گذشته خیلی جالب است) ، اختصاصات کلی تروعمومی تر این آثاررا درنظر بگیریم تامعلوم داریم چه جنبهٔ خاص ایرانی در آنهاست ، سپس اشارهٔ مختصری بکسانی که باداشتن خون ایرانی سهمی در ادبیات عرب دارند بکنیم و در ضمن نشان دهیم چگونه نوشته های ایرانی

در توسعهٔ ادبیات عثمانی وادبیات هندوستان مسلمان نشین اثر کرد. برای پرهیز از آشفتگی مقال اصطلاح «ادبیات فارسی» را فقط در مورد ایران اسلامی بکار میبریم وآثار پیش از آنرا هرگاه نام ببریم «ادبیات ایرانی» خواهیم خواند.

در سه قرن پس ازفتوحات مسلمین یعنی قرن اول تاچهارم هجری (هفتم تا نهم میلادی) فعالیت ادبی در ایران یا منحصر بکسانی بود که با سرسختی بکیش زردشتی خود پای بند بودند وکارشان منحصر بضبط یا تعلیم متون مقدس این مذهب میبود ویا این فعالیت ادبی کار گروه بزرگتری که بمذهب جدید گرویدند حتی گروه بزرگتر ازاین دو بود که بدون مخالفت شدید یاشوق خاص حاضر بخدمت اسلام شدند ودر زمینهٔ فعالیت ادبی کارشان پیش بردن وتوسعهٔ ادبیات عرب بود. دراین اثنا زبان مردم تغییرات عمیقی پیدا میکرد که ازچندین لحاظ بتغییرات حاصل درزبان انگلوساکسونها پس ازحملهٔ نورمانها شباهت داشت. صرف اسماء که درزبان ایران قدیم رایج بود بتدریج منسوخ شد ومجموعهٔ لغات زبان با افزوده شدن هزارها لغت از زبان فاتحان سامی غنی‌تر گردید. هنگامیکه زبان فارسی دوباره بصورت وسیله‌ای برای بیان مقاصد ادبی از محاق درآمد بطورقطع برتر وبهتر اززبان اصلی وقدیمی بود. سالها ونسلهای متوالی این زبان را شکل وصیقل داده وآنرا شاید شیرین‌ترین وآهنگ دارترین زبان مشرق زمین کردند تا توانست وسیلهٔ ابراز وتدوین یکی ازبزرگترین ادبیات بشر گردد.

برای آنکه طرح کلی زندگی ادبی ایران روشن تر گردد ، خوب است قبل از آنکه بمطالعهٔ کتابهای ایران اسلامی بپردازیم ، ببینیم از ادبیات ایران قدیم چه بر جای مانده یا به‌چقدر آن معرفت داریم. درطی‌سلطنت هخامنشیان و تا آخرین روز های پادشاهان ساسانی ، ایران یک دولت وقدرت شاهنشاهی و یک نمونهٔ کامل استبداد مشرق زمین بود که ثروت بیکران در دست گروهی قلیل متمرکز شده ویک فرهنگ ومدنیت مادی قابل توجهی بر روی شانه‌های بیجان توده های مردم بومی بوجود آورده بود. این فرهنگ و مدنیت اصولاً درباری بود واین حقیقت درهیچ رشتهٔ هنری بیش از فن نگارش‌جلوه نمی کند.

گذشته ازستون اوستائی که خود مذهبی همیشه بسود اشراف بود وفهم و تعبیر و تفسیر آن فقط در دست موبدان بود وبرسم الخطی ضبط میشد که در خور فهم مردم بیسواد نبود، بقیهٔ ادبیات ایران قدیم حول وحوش دربار سلطنتی دورمیزد و کمربسته برای حفظ منافع دربار بود. بطوریکه ازنوشته های «اگاثیاس» برمیآید، دربار ایران حتی درزمان هخامنشیان روزنامهٔ رسمی داشت وسلسله های بعدی نیز این کاررا ادامه دادند. عموماً چنین تصورمیشد که بر اساس این روزنامه های رسمی بود که دراواخر سلطنت ساسانیان مؤلف ناشناسی کتاب «خدای نامک» را بوجود آورد که پس‌از ترجمه ازپهلوی بعربی‌بوسیلهٔ ابن‌المقفع ایرانی (وفات ۱۴۰ هجری /۷۵۷ م.) ودیگران بالاخره دراثرنبوغ فردوسی (وفات ۴۱۱ یا۴۱۶ ه./ حدود ۱۰۲۰ م.) شکل جدیدی بخود گرفت وبصورت شاهنامه در آمد که یکی از بزرگترین منظومه های حماسی جهان است. گرچه نسخهٔ اصلی خدای نامک ازمیان رفته وازترجمهٔ عربی هم فقط قطعات محدودی برجای مانده است، بازآنچه در دست داریم سبک حماسی وبلاغت داستان را بخوبی میرساند و جای تعجب نیست که این اثردراعراب که‌خودشان‌تاریخ مدونی‌نداشتندویا ازتاریخ نویسانی مانند«توسیدید»[۱] بی‌خبربودند ، این شاهکار نفوذفراوان گذاشته‌وبعنوان‌نمونه‌ای برای تاریخ نویسی بجای مانده است .

دومین اثر بزرگ دربار ساسانی یعنی آئین نامک که مسعودی مورخ عرب میگوید هزار ها صفحه بوده است و آنهم توسط ابن‌المقفع به عربی ترجمه شده بود ومانند گاهنامک دستخوش نابودی گردیده وفقط گاهی از آن مطلبی نقل شده است ، مکمل روزنامهٔ رسمی دربار بوده ودرآن جزئیات نظامنامه ها ومقررات شاهنشاهی را درج کرده بودند و در ضمن این مقررات ، ضمائمی هم در باب لشکرکشی ، تیراندازی ، پیشگوئی و فنون نجیبانهٔ دیگر داشته است. در یک بخش‌خاص موسوم به گاهنامک سلسله مراتب ۶۰۰ نفراز اشراف‌ذکرشده است. هرچند از دست رفتن این تألیف عظیم که نفوذآن در یک سلسله کتابهای فارسی وعربی کاملاً ملحوظ میباشد،اسباب تأسف‌است‌خوشبختانه‌در«تنسر نامه» نشانه هائی

۱ - Thucydides

از سبک و اختصاصات این کتاب موجود است. تنسر نامه در تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار بصورت نامه‌ای درج شده و هرچند مدعی شده‌اند که در آغاز سلطنت اردشیر اول (۲۲۶-۴۱ میلادی) برشتهٔ تحریر در آمده ولی همانطور که کریستن‌سن ثابت کرده است این نامه درزمان خسرو اول یعنی بین سالهای ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی نوشته شده است.

مسعودی مورخ چنین میگوید که بسال ۹۱۵ در تیسفون در خانهٔ یکی از اعیان ایرانی «کتابی عظیم دیدم که حاوی بسیاری از علوم ایران، تاریخ پادشاهان آن سامان، ساختمانها وشرح تأسیسات سیاسی بود. در این کتاب صورت ۲۷ نفر ازشاهنشاهان ساسانی که ۲۵ مرد ودوزن بودند نقاشی شده بود. این صورت‌ها در روز مرگ شاهان، چه پیر چه جوان وبا همه زینت ها وجود دارد، تاج، سبک ریش واثرات خطوط صورت واگر در جنگ بود بحال ایستاده و در صلح بحالت نشسته ترسیم شده بود.»

در همین کتاب طرز رفتار هر یک ازشاهان هم دربرابر صاحب‌منصبان خویش وهم دربرابر رعایا ونیز وقایع وپیش‌آمد های مهم دورهٔ سلطنت او شرح داده شده بود. تاریخ کتاب سال ۷۳۱ میلادی وازروی منابعی که درخزینهٔ شاهی بوده تنظیم گردیده وبرای خلیفه هشام ازفارسی (پهلوی) به عربی ترجمه شده است. نخستین بار «گوت شمید»[۱] حدس زد که این کتاب بسیارجالب باید همان «تاگ‌نامک»[۲] باشد که فقط باسم معروف بوده است، مستشرقین دیگر مانند «اینوسترانتسو»[۳]، «شدر»[۴] و «کریستنسن»[۵] نیز نظر گوت شمید را تأیید کردند. بی‌شک نام این کتاب را مؤلف کتاب عربی موسوم به «کتاب التاج» (که شاید جاحظ باشد) اقتباس کرده است.

گذشته ازاین آثار که میتوان آنها را کم وبیش راهنمای دربارشاهنشاهی دانست درایران قدیم عده‌ای از افسانه های تاریخی نیز موجود بود که از جمله کتاب «کارنامک اردشیر پابکان» است که بعد ازساسانیان تألیف شده وپرفسور برون قسمتی ازآنها را با قسمت‌های مشابه آن درشاهنامهٔ فردوسی مقایسه کرده

۱ - Gutschmid ۲ - Tâghnâmagh ۳ - Inostrantzev ۴ - Schaeder ۵ - Christensen

است. ودیگر شرح تأسیس وایجاد شهرها وانواع تألیفات کوچک درباب رسوم واخلاقیات زمان است که معروف به‌ادبیات «اندرز» وپاره ای از آنها بجای مانده است. این ادبیات «اندرز» که معروفترین نمونهٔ آن پند نامک وزرگمهر (یا پند نامهٔ بوذرجمهر وزیر دانشمند خسروانوشروان) است یکی ازمحصولات خاص نبوغ ایرانی است که در ادبیات اسلامی دوره های بعد تأثیر بسزائی کرد و گذشته از اشعار وادبیات بیشماری که از قرن دهم میلادی تا امروز براساس پند نامه سروده شده بسیاری از کتب اخلاقی از قابوس نامه گرفته تا گلستان سعدی تاحد زیادی ازاین پند نامه سرمشق گرفته‌اند.

هرچند قطعاتی‌ازحماسه های ایرانی‌وحتی‌نمونه‌ای ازمناظره دردست است معهذا از اشعاردوران‌قدیم‌ایران بسیار کم بجای مانده است. مناظره عبارت‌ازنوعی شعراست که هنوزهم درایران بسیار باب‌است وبرای بحث‌اخلاقی بکار میرود. دراین سبک دوطرف، بیجان یاجاندار، ببحث میپردازند.

قسمتی ازخود اوستا نیز وزن شعری‌دارد که تقطیع هشت‌هجائی(سیلابی) نیمه آزادوشباهت به‌ابیات«کاله والا»داردکه شاعر معروف «لانگ‌فلو» درقطعهٔ «هیاواثا» بکار برده است. ویلیام‌جکسن باشاهدی که ازیشت میترا آورده بدین ترتیب آندو را مقایسه می‌کند:

Mithra, the celestial angel,
Foremost climbeth mount Haraiti,
In advance o'the sun immortal,
which is drawn by fleeting coursers.
He, the first, in gold adornment
Grasps the beauteous lofty summits;
Thence beneficent he glanceth
Over all the Aryan home-land,
Where the valiant chiefs in battle
Range their troops in countless nembers.

میترا فرشتهٔ آسمانی
جلوتر ازهمه برکوه هارائی‌تی بالا میرود.
پیشاپیش خورشید جاودان

که اسبان تیز پا آنرا میکشند.
وی با زینت طلائی خود، اول از همه
قله های زیبای بلند را فرا میگیرد
واز آنجا با لطف‌وکرم نظر میافکند
برهمه زاد و بوم آرین‌ها...
که سرداران دلیر، درجنگ
سربازان بیشمار خویش را آراسته‌اند.

درسالهای‌اخیر «بنونیست»[۱] و«کریستنسن»[۲] توانسته‌اند قطعاتی‌از ابیات‌را از میان تودهٔ آثار پهلوی استخراج کنند. نمونهٔ ذیل که بنونیست به فرانسه ترجمه کرده تأثیر خوبی از کیفیت وزیبائی این اشعار بجا میگذارد ودرعین‌حال موجب تأسف میشود که تا این اندازه «ادبیات پهلوی» ازدست رفته است.

Le Soleil lumineux, la pleine lune rayonnante
Resplendissent et rayonnent hors du tronc de cet arbre;
Les oiseaux éclatants s'y pavanent pleins de joie,
Se pavanent les colombes et les paons bigarrés.

ترجمهٔ این شعر بفارسی چنین است:

«خورشید درخشان وماه تمام‌نورافزا از آنطرف تنهٔ این درخت میدرخشند ونورافشانی میکنند. پرندگان خوش نقش و نگار پراز سرور و شادی در آنجا میخرامند. کبوتران وطاووس‌های رنگارنگ هم میخرامند.»

دراینکه تا این اندازه مآثر شادی‌وزیبائی‌ازدست‌رفته‌جای‌شک‌نیست‌واگر داستانی را که گزنفون درکتاب تربیت کوروش[۳] درباب جشن میگساری آستیاژ بافتخارنوه‌اش کوروش گفته باورکنیم شایدآثار ادبی دوران کهن‌تری نیزموجود بوده است زیرا صحنه ای که درکتاب گزنفون تشریح شده وساقیان جام را دور میگرداندند وخودکوروش نیز بنوبت ساقی میشد، نشانهٔ تشریفات وآئین های جاودان ایران اشرافی‌وانعکاسی‌از۲۵ قرن‌خوشگذرانی‌وخنیاگری‌است. بطوریکه آتنائوس نقل میکند درآخرین سالهای‌قرن‌چهارم میلادی «چارز میتیلن»[۴] شنیده

۱ - Benveniste ۲ - Christensen ۳ - Cyropaedia ۴ - Chares of Mitylene

بود که ایرانیان افسانهٔ «زاریادر و اوداتیس»[۱] را میخواندند وفردوسی سیزده قرن بعد همین داستان را نقل کرده است.

میگویند بهرام گورشاهنشاه ساسانی (وهرام پنجم ۳۸ - ٤۲۰ میلادی) شاعر بود و قافیه را اختراع کرده است، در ضمن دولتشاه نویسندهٔ قرن نهم هجری که منبع چندان مطمئنی‌نیست، شعری در بحر متقارب قدیم، یعنی همان وزنی که‌فردوسی‌بدان سروده، نقل میکند که‌بر کاخ خسروپرویز (٦۲۸-۵۹۰ میلادی) بخاطر معشوقه‌اش شیرین نوشته شده بوده است. و در دربار همین خسرو بوده است که باربد (باربذ - فهلبد - پهلبد) که‌میگویند موسیقی ایرانی‌را اختراع کرده‌آوازمیخوانده‌است. میگویند باربد سی‌نغمه‌و۳٦۰آهنگ‌داشته‌است، ما هیچ یقین قطعی از محیط وصحنه‌ها و رسوم و عاداتی که موجد و خالق‌این سرودها وآهنگ‌ها بود نداریم، با این حال محققاً زیاد خیال پردازی نخواهد بود که تصور کنیم‌ایرانیان شکست‌خورده، پس از آنکه شروع به شعر ساختن کردندو بزبان‌جدیدخویش‌سخن راندندیک‌بار دیگر رسوم کهن‌وانعکاسات‌سرزمین موسیقی پرور خود را در پیش گرفتند. و نیز ما درنوشته‌های گزنفون گاهگاهی به آن بلاغت جاودانی برمیخوریم، مثلاً در جائیکه میگوید «نام کورش بر زبان هر کس و در هر آهنگ و داستان وجود داشت» و مادها که ازاقوام کورش بودند باو میگفتند «آیا نمی‌بینی که مدت یک چشم بر هم زدن، چون مرا از زیبائی صورت اومحروم میسازد، یک ابدیت بنظرم‌میرسد». جای شکی نیست که‌درایران قدیم نظم ونثر عامه در درجهٔ اول جنبهٔ درباری داشت‌وبرای خوش‌آمد شاهنشاه یا بافتخار او تنظیم میشد و تا به‌امروزهم کمابیش‌باتغییرات لازم بهمان حال مانده است.

پس‌از حادثهٔ قادسیه (٦۳۵ میلادی) ونهاوند(٦٤۲ میلادی)وانقراض نهائی امپراطوری ساسانی دیگر هیچ سلطان ایرانی برای تشویق و سرپرستی نویسندگان و گویندگان ایرانی نبوده و برای اهل علم وادب چاره‌ای نماندجز

---

۱ - Zariadres and Odatis

آنکه با اربابان خشن وتازه خود کناربیایند . خدمت باین اربابان و درعین‌حال تعلیم دادن بآنها (یا آنطور که اعراب خیلی خشک میگفتند فاسد کردن آنها) به سبک آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی کاری بود که همهٔ ایرانیان ، جزعدهٔ معدودی آشتی‌ناپذیر ، می‌پسندیدند . اختلاف زبانی برای ایرانیان عایقی بشمار نمیرفت . دیری نگذشت که‌ایرانیان درانشاء عربی با فاتحین مغروربزبان‌خودشان رقابت کرده وبرایشان پیشی جستند . پرفسور . ا . ج . براون‌بدون‌اینکه اغراقی بگوید مینویسد « اگر از آنچه معمولاً علوم عربی میگویند ، مانند تفسیر ، حدیث ، الهیات، فلسفه ، طب ، علم‌اللغه ، تاریخ‌رجال وحتی صرف ونحووعربی کاری را که ایرانیان در این رشته‌ها انجام داده اند تفریق کنیم قسمت عمده و مفید این علوم از میان رفته است .

این حقایق اغراق نیست و همه بدان معترفند وحتی خود اعراب، جز در مواردی که غرور ملی و بحق ولی خسته کنندهٔ ایرانیان بآنها نیش میزند ، غالباً دین خود را نسبت به تبعهٔ جدید و هنرمند خویش قبول دارند . در این مقاله جای آن نیست که فهرست خشکی ازاسامی علماء وفلاسفه ایران درج کنیم و بعنوان نمونه و شاهد کافی است بگوئیم که اشخاص ذیل ایرانی بوده‌اند . (اعداد داخل پرانتزسال میلادی وفات این اشخاص است) از نحویون سیبویه (۷۹۳ م .) کسائی (۸۰۵م .) وفراء (۸۲۲م .)از لغت شناسان ابن قتیبه (۸۸۹ م .) جوهری (۱۰۰۲م .) وابن فارس (۱۰۰۵م .) ازعلمای‌دینی ابوحنیفه (۷٦۷م .) غزالی (۱۱۱۱ م .) نسفی (۱۱٤۲) و شهرستانی (۱۱۵۳م .) دیگر ازاشخاص معروف زمخشری (۱۱٤۳ م .) مفسر قرآن و نحوی معروف ، بخاری(۸۷۰م .) محدث . از شعرا بشاربن برد (۷۸۳ م .) وابونواس (۸۱۰ م .) از نویسندگان ابن‌المقفع (۷۵۷ م .) و بدیع الزمان (۱۰۰۷ م .) از جغرافیون ابن خردادبه (۸٤۸ م .) و ابن رسته (۹۰۳ میلادی) طبری (۹۲۳ میلادی) که هم مفسر قرآن و هم سورخ بوده است . از تذکره نویسان بلادزی (۸۹۲ م .) و دینوری (۸۹۵ م .) از دانشمندان و فلاسفه : رازی (۹۲۳ م .) بیرونی (۹۷۳ م .)

وابن‌سینا (وفات ۱۰۳۷ میلادی) وازریاضی‌دانان فخرالدین الرازی (۱۲۰۹م.) و نصیرالدین طوسی (وفات ۱۲۷۳میلادی) .

اینان اشخاص برجسته‌ای بودند که هریک در رشتهٔ تخصصی خود استاد بودند و کارشان دراساس‌ساختمان وشکل ادبیات‌عرب نفوذ قطعی‌داشت. تشخیص و تفکیک عناصر فارسی و (یا ایرانی) موجود در فرهنگ و ادبیات عرب کار غیرممکنی است ، زیرا تمدن عرب از چندین منبع سرچشمه میگرفت و خود این منابع در آغاز ظهوراسلام تحت نفوذ ادبیات وفرهنگ‌های دیگری قرارگرفته بودند مثلاً ما محققاً نخواهیم‌توانست اجزاء یونانی و یا آرامی‌تمدن ساسانی را تجزیه کنیم وبی‌شک در ادوارمتأخر ، تمیز این سه عنصر ازیکدیگر دقیق‌تر صورت‌پذیر نخواهد بود. چنانکه اشاره شد سهم ایرانیان درنشان‌دادن مفهوم‌تاریخ باعراب بسیار بزرگ بوده و قابل قبول است که بگوئیم جغرافیای اعراب نیز بر اساس نمونه‌های ایرانی بوجود آمده است‌چه هرچند ازجغرافیای ایران اثری بجای نمانده بدیهی است که چنین کشور پهناور و جوراجوری‌مانند امپراطوری ساسانی‌را نمیشد بدون مراجعه به‌نقشه‌ها و آمارهای دقیق ازمرکز باچنان دقت وتأثیری اداره کرد. یونانیان قدیم‌ازسازمان‌وسیع اطلاعات‌همسایگان ایرانی‌خود خبر داشتند وآنها را مسخره‌میکردند، این سازمان اطلاعات بود که بهم‌بستگی ویکی‌بودن این‌همسایه‌هارا ممکن میساخت وشاید بتوان جغرافی‌را مقدمه‌ای بعنوان این‌سازمان اطلاعات‌برای‌گرفتن باج وخراج ومالیات وتحمیل اطاعت برمردم دانست. هرچند اعراب ازطریقهٔ ترجمه‌های نسبتاً قدیمی خود از افلاطون و ارسطوکم و بیش با افکار سیاسی یونانیان آشنا بودند ولی برای جزئیات ادارهٔ امپراطوری بسیار از تجربهٔ ممتد ایرانیان برخوردار شدند زیرا ایرانیان پس‌از آنکه دبیر و وزیر دولت‌های عرب شدند دیری نپائید که به کارفرمایان خود طریق‌فرمانفرمائی با تشریفات و لطف را آموختند. گزنفون در تاریخ خود پیوسته تکرار میکند که ایرانیان در دورهٔ اول عظمت خود به امور تشریفات و آداب معاشرت اهمیت بسیارمیدادند . گذشت چندین قرن‌هیچ

تغییری دراین رسوم نداده بودوچون‌حتی شاهنشاه‌نیزمیبایست تفریح‌واستراحت داشته باشد احتیاج به دوستان خوش مشربی داشته که در حضور آنها براحتی و پرسروصدا ، ولی‌در عین‌حال بدون ازدست دادن سنگینی و وقارخود ،تفریح کند. گزنفون چنین صحنه‌هائی را نیز تشریح میکند ونوشته‌های او درعین حال میتواند وضع فرمانفرمایان عرب را مجسم کند که در اثر راهنمائی مردان‌وزنان درباری ایران دست به لهو و لعب‌های شاهانه زده‌اند.

میتوان باطمینان گفت که نوعی ادبیات مفصل و دامنه‌دار که درعربی موسوم به « ادب » شده و عبارت از راهنمای آداب معاشرت در تمام مواقع و موارد است مستقیماً از رسوم ایران قدیم سرچشمه گرفته است ،کتاب کلیله و دمنه نیز هرچند در وهلهٔ اول وبصورت ظاهر ممکن است چنین جلوه نکند، جزو همین نوشته‌ها راجع به بهبود طرز معاشرت و تفریح باید شمرده‌شود . کتاب معروف کلیله و دمنه‌را ابن‌المقفع فارسی از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرد و میگویند این کتاب پهلوی از اصل هندی بوده است . با گردش یک دست دیگر کتاب معروف‌تر « شبهای عربی» یا « الف ولیل » «هزارویکشب» رامی‌بینیم که آنهم از یک‌اصل ایرانی که فعلاً فقط نام آن‌معروف است وموسوم به «هزار افسانه» بوده‌ترجمه شده واین کتاب نیزعبارت ازتفریحات درباری‌است که در طی قرون و اعصار پیوسته بطرز روزافزونی خوانندگان و دوستداران آن افزایش یافته تا جائیکه امروز کتاب هزار و یک شب انبار اصلی بازیهای پانتومیم (تئاتر بدون محاوره) انگلستان شده است . و نیز چنین میتوان حدس زد که فرهنگ‌های بزرگ تراجم احوال وفهارس عربی تاحدی مرهون ابتکار ایرانیان‌است‌زیرابی‌شک‌دربایگانی‌های امپراطوری ساسانی ممکن نبود پرونده‌های مشروح در باب اشخاص معروف چه خوش‌نام وچه بدنام وجود نداشته باشد. در علم تقیسر نیز مدتها قبل از آنکه قرآن احتیاج به تفسیر و تعبیر پیدا کند مغز هوشمند ایرانی در مورد اوستا علم تفسیر را بکار برده بود و این علم که ظاهراً خیلی عربی بنظر میرسد ممکن است بهمان اندازه‌که مدیون نمونه‌های

یهودی یامسیحی بود مرهون ایرانیان‌هم باشد. قطعاً در توسعه وتکمیل‌اصول دین اسلام و قوانین مدنی و شرعی آن هم پاره‌ای عناصر ایرانی وجود داشته و بالاخره در تصوف و عرفان دین‌اعراب بایران محقق و عظیم است . بهمین نهج میتوان در سراسر ادبیات عرب بحث کرد ولی هنگامی آنهم تا حدی متوجهٔ اختلاف عظیم بین این دو قوم عرب وایرانی میشویم که محصول نبوغ ایرانیان را در هر دو زبان عربی و فارسی مطالعه کنیم .

این سبحث احساسی در انسان بوجود میآورد که گوئی (بگفتهٔ بجای امرسن) رابطهٔ زیاد نزدیک با فرهنگی که از بیابان سرچشمه گرفته بود روحیهٔ ایرانی را « صحرائی » کرد وقدرت کامل این روحیه فقط از طریق زبان بومی ایرانی میسر شد . درهیچ رشته‌ای ازادبیات این قضیه بیش ازشعر که هم‌اکنون به بحث دربارهٔ آن خواهیم پرداخت ، صدق نمی کند. ذوق اعراب در شعر را میتوان در « قصیده » خلاصه وتحسین کرد . قصیده یعنی چکامه‌ای که در آن«قصد» ویا منظوری است وسرکب از صد بیت یا بیشتر بوده که همه‌قافیهٔ واحدی داشتند وبیک وزن وقالب ساخته میشدند. هر بیت واحد مستقلی بوده وجولانگاه دانش وکمال واستادی درسخن ومیدانی بوده که برای تخیل پرحرارت‌شاعرانه تنگ ولی برای تقلید واغراق وغلو وبلاغت لفظی فراخ بوده است بطوریکه قصیده‌را میتوان یکی ازعجائب پایدار وشاهد قاطعی برنبوغ شکست ناپذیر جنس بشر دانست که علی رغم قفس تنگ وآهنین فرض و تعقل و استدلال ، شاعران شوریده‌اش همه سد ها را می شکنند وکلام انسانی را به مدارج عالی رفعت میرسانند .دردوران قبل ازاسلام قصیده بنحو کاملی بسط یافته وبصورت‌وسیله‌ای برای نشاندادن لاف‌ها وگزاف‌ها و غرور و عشق و نفرت و مرگ وزندگی بیابان نشینان درآمده بود . هنگامی که سیاست امپراطوری وجنگ فرقه‌ها جانشین زد وخوردهای کوچکی شد که شاعرچادرنشین عرب‌را بخود مشغول داشته‌بود، اساس عشیره‌ای قصیده تحت‌الشعاع قرار نگرفت وتمام رسوم واصول آن جداً رعایت شد وبا علاقهٔ پرستش‌آمیزی که نسبت بزبان خالص عربی وجود داشت

بزودی شاعران کامل وشیوخ این فن علاوه بر بلاغت وفصاحت وظرافت میبایست احاطه وتسلط کاملی نیز برلغات عربی داشته باشند .

باین ترتیب بمحض آنکه درایران فرمانفرمایانی پیدا شدندکه از خون ایرانی بودند و به شنیدن سخن فارسی به وجد درمیآمدند شاعران ایرانی شکل قصیده را اقتباس و بزبان خودشان شروع به قصیده سرائی کردند. در سراسر تاریخ ادبیات ایران هرگز شاعرانیکه صلاحیت داشته باشند درقالب الفاظ بدیع وظریف ومرموزممدوحان خودرا بستایندکم نبوده‌اند .شاعری‌ایرانی‌چون خاقانی میتواند از لحاظ ابهام معانی با تمام شاعران عرب برابری کند واگر باین فضل وکمال فنون عدیدهٔ شاعری که برای سنگین کردن خطابت بکار رفته ، ولفاظی عجیب وزینت کاریها وریزه کاریهای شاعری چون«قوامی»را بیافزائیم، («براون» در تجزیه و تحلیل خود نود فن و ریزه کاری را ذکر میکند) آنوقت کسانی که علاقمند بدیدن ظرافت کاری بحد اعلی هستند با وضعی مواجه میشوند که آنهارا بحیرت واعجاب وا میدارد و یا دلشان را بهم میزنند، ولی ایرانیان قصیده را برای مقاصد دیگر غیراز مدح ویاهجو ، تهنیت ویامرثید بکار بردند. شاعرانی چون ناصر خسرو (٤٨١-٣٩٤ ه./وفات ١٠٨٨م.) آنرا برای نکوهش وپند واندرز عالی بکاربردند وکسانی چون سنائی (وفات ٥٤٥ ه./١١٥٠ م.) قصیده را درمدح خالق یکتا مورد استفاده قرار دادند . در دورهٔ معاصر ما هم هنوز قصیده درهرموردی بکار میرود .ملک‌الشعرای بهار درجشن‌هزارهٔ فردوسی با استادی تمام در نعت شاعر چکامه ای عالی سرود . وموارد دیگر استفاده ازقصیده را میتوان درابیات مطلع و اوائل قصیدهٔ منوچهری (وفات ٤٣٢ ه./ ١٠٤١ م.) که خم شرابی را بطرز معما تعریف کرده ودرخاتمه بستایش ممدوح خود میپردازد مشاهده کرد.

قصیدهٔ منوچهری چنین است :

چنین خواندم امروز در دفتری	که زنده است جمشید را دختری
بود سالیان هفتصد هشتصد	که تا اوست محبوس در سنظری

هنوز اندر آن خانهٔ گبرکان بمانده است برجای چون عرعری
نه بنشیند از پا و نی یکزمان نهد پهلوی خویش بر بستری
نگیرد طعام و نگیرد شراب نگوید سخن با سخن گستری

***

مرا این سخن بود نا دلپذیر چو اندیشه کردم من از هردری
بدانخانهٔ باستانی شدم بهنجار چون آزمایش گری
یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه گذرگاه او تنگ چون خیبری
گشادم در آن به افسونگری بر افروختم زردوار آذری
چراغی گرفتم چنان چون بود ز زر هریوه سر خنجری
در آنخانه دیدم بیک پای بر عروسی کلان چون هیونی بری

***

سفالین عروسی بمهر خدای براو بر نه زرّی و نه زیوری
ببسته سفالین کمر هفت هشت فکنده بسر بر تنک معجری
چو آبستنان اشکم آورده پیش چو خرمابنان پهن فرق سری
بسی خاك بنشسته بر فرق او نهاده بسر بر گلین افسری
برو گردن ضخم چون ران پیل کف پای او گرد چون اسپری

***

دویدم من از مهر نزدیک او چنان چون بر خواهری خواهری
ز فرق سرش باز کردم سبک تنک تر ز پر پشه چادری
ستردم رخش را بسر آستین ز هر گرد و خاکی وخاکستری
فکندم کلاه گلین از سرش چنان کز سر غازئی مغفری
بدیدم به زیر کلاهش فراخ دهانی و زیر دهان حنجری

***

سر اورا لبی زنگیانه سطبر چنان چون زجوعی لب اشتری
همی بوی مشگ آمدش ازدهان چو بوی بخور آید از مجمری

مرا عشق آن سلسبیلش گرفت — چو عشق پریچهرهٔ احوری
ببردم از او مهر دوشیزگی — وزان سلسبیلش زدم ساغری
یکی قطره‌ای بر کفم بر چکید — کف دست من گشت چون کوثری
ببوئیدم آنرا وزان بوی او — بر آمد ز هر موی من عبهری
بساغر لب خویش کردم فراز — مرا هر لبی گشت چون شکری

***

اعراب هم از روزگار قدیم علاوه برقصیده اشعار کوتاه تری داشتند ولی معلوم نیست که این قطعات جداگانه ازقصیده‌های بزرگتر وقدیمتری بوده است که اصل آنها از میان رفته یا اینکه «قطعه»های مستقلی بوده‌اند. دراواخر دورهٔ بنی امیه واوائل دورهٔبنی‌عباس اشعارتغزلی کوتاه، زیر همین‌عنوان «تغزل»شروع شده وفراوان دیده میشود که این نوع شعر برای میخواری و عشقبازی سروده میشده است. ابونواس که از نژاد ایرانی بوده ماهرترین استادان این طرز جدید شعرپردازی بوده است. ایرانیان نخست بکندی ولی در فاصلهٔ قلیلی با سرعت و اشتیاق فراوان از این سبک تقلید کردند تا جائیکه سبک « غزل » مشخص وبرجسته شد ودرمحبوبیت از تمام انواع دیگر شعر سبقت گرفت ما اکنون خیلی دلمان میخواهد بگوئیم سرودها وشعرهائی که بهمراهی ۳٦۰ نغمهٔ معروف‌باربد خوانده میشد، اسلاف این سبک پر از لطف وملاحت شعر که ازنظر سادگی بیان بسیار جالب میباشد بوده‌اند. ولی متأسفانه این موضوع فقط حدسیاتی است که امید به ثابت کردن آن دیگر وجود ندارد. ظاهراً نخستین فرد ایرانی که بسبک غزل بسیار شعرسروده سنائی (وفات ٥٤٥ هجری) است که غزل‌را درتصوف وعرفان بکار برد وباین‌طریق روش تازه‌ای بوجودآورد که بسیاری دنبال کردند. وی نام خویش را هم غالباً، ولی نه همیشه، در آخر غزل بکار میبرد هر چند اولین شاعری نبود که این روش را بکاربرد. گنجاندن نام شاعردرغزل که بعداً عنوان تخلص بخود گرفت یکی از اختصاصات حتمی غزل شد. این صنعت در ادبیات مغرب زمین هم بی سابقه نیست ولی نباید تصور کرد که شباهت بین این کار

در مشرق ومغرب چیزی جز تصادف میتواند باشد . درست است که « شلی » [۱] شاعر انگلیسی دراثر مطالعهٔ تألیفات «سر ویلیام جونز» تا حدی ازادبیات ایران با خبر بود ومحتملاً هنگامی که در این شعر خویش :

درخاطر شلی آرامش خیلی کمتر
از آرامش دردریاست ...

تخلص بکار برده ازشعر فارسی سرمشق گرفته بود ولی قابل قبول نیست که «هریک» [۲] هنگام نگارش«آخرین خواهش ازجولیا» با موضوع تخلص درغزل آشنائی داشته است وی میگوید :

سرنوشت من پایان پذیرفت، هنگامیکه «هریک» تومرد
این کتاب را بهم زن وسپس چشمانش را فروبند

در این زمینه سر مشق شاعر بیشتر شعرای لاتین بوده‌اند که آنها هم گاهگاهی تخلص را بکار میبرده‌اند .«کاتوله» [۳] شاعر رومی‌میگوید:

Multa parata manent in longa aetate, Catulle,
Ex hoc ingrato gaudia amore tibi.

که مفهوم تقریبی آن چنین است : «بسیاری یاد بود تلخ درپیری توای کاتوله ازاین عشق تسکین نیافته بجای خواهد ماند.

پس‌از سنائی غزل سر دستهٔ سبک‌های محبوب شعرفارسی شد . گویندگانی مانند عطار (وفاتش بسال ۱۲۳۰م. /۶۲۷ ه.) رومی (وفات ۱۲۷۳م./۶۷۲ ه.) وسعدی (وفات۱۲۹۱م./۶۹۴ ه.) پشت سر هم این سبک را صیقل دادند وتکمیل کردند تا اینکه بدست استاد بی‌قیاس یعنی حافظ شیرازی(وفات ۱۳۸۹م./۷۹۱ه.) بسرحد کمال معجزه‌آسائی رسید وپس ازاو بزرگترین استاد غزل در میان گروه کثیری ، جامی (وفات ۱۴۹۲ م./۸۹۸ ه.) بود . در روز های اول غزل از لحاظ تعداد ابیات بسیارتفاوت میکرد ولی غزل حافظ بندرت ازده بیت میگذشت درحالیکه در اشعار جامی کاملاً علاقه به هفت بیت محسوس وجای دقت است که در شعر «سانت» [۴] درانگلیسی هفت‌بیت مورد توجه است. در غزل هم مانند

۱ – Shelly ۲ – Herrick ۳ - Catulle ۴ - Sonnet

قصیده قافیه یکی است ولی در بحر های مختلف و عـدیده سروده میشود و این بحور همه ازعروض عربی گرفته شده استواگر کسی بخواهد ازمیان دهها هزار بیت غزل نمونه ای انتخاب کند که این سبک را به بهترین وجهی برساند غزل معروف خواجه حافظ شیرازی راکه جونز اقتباس وتبدیل به «آهنگ ایرانی» معروف خودکرد میتواند برگزیند.

اگرآن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را [۱]

متن کامل این شعر که بسبب حفظ روح اصلی فارسی آن اروپا را مسحور ساخت درکتاب «کتاب اکسفورد اشعارسدهٔ هجدهم»[۲] ذکرشده است.

حتی‌قبل از آنکه غزل دورهٔ درخشان خود را آغاز کند دوشکل دیگر شعر تکمیل شده بود که یکی بسیار طولانی ودیگری برعکس اولی بسیار کوتاه بود وهردوعمیقاً دررسوم ایرانی ریشه دوانده واز لحاظ اختصاصات کاملاً ایرانی بودند. عربها سبک شعری داشتند که بندرت نام پرابهت شعررا بدان میدادند واین سبک که بسیارکم طرف توجهٔ آنان بود ابیات رجز بود. درآغاز بصورت اشعار فی‌البداهه وارد عرصهٔ میدان ادبیات شدولی بعدها بمنظورهای پائین‌تری مثلاً برای تقویت‌حافظهٔ بچه مکتبی‌ها به‌کار رفت وکتاب الفیه‌ابن مالک (وفات ۱۲۷٤ م./۶۷۳ ه.) که هزارفرد بیت درباب صرف ونحوعربی است معروفترین نمونهٔ آن است. چنین بنظرمیرسد که این سبک مقدمهٔ بیسروصدای مثنوی ایرانی است، دراین شعر دو مصرع دارای قافیهٔ واحدند و پس از آنکه شعرای ایران در هروزن مناسبی آنرا آغازکردند در نخستین مورد مصرف آن یعنی شاهنامهٔ فردوسی بسرعت وارد میدان پیروزی شد.

---

۱ ـ دراصل انگلیسی کتاب این بیت‌خواجه درشش مصراع باین‌ترتیب درج است.(مترجم)

Sweet maid, it thou wouldst charm my sight.
And bid these arms thy neck enfold,
That rosy cheek, that lily hand
Would giv thy poet more delight
Than all Bocara's vaunted gold,
Than all the gems fo Samarcand.

۲ – Oxford Book of Eighteenth Century Verse.

بهم آمیختن این وزن بیت اصلی، که بمذاق هوس باز اعراب بسیارناچیز جلوه میکرد، با داستانهای شور انگیز ایران‌قدیم، آنهم درزمانی که ملیت ایران برای احیای خویش کوشش میکرد، حماسهٔ عظیمی که درحدود ۶۰۰۰۰ بیت است بدنیا داد. متأسفانه پادشاه بزرگی که دراین زمان برایران وسرزمین های مجاور سلطنت میکرد وشاعر میخواست داستان غرور ملی‌خودرا بنام‌او کند وباوبفروشد، محمود غزنوی واز نژاد ترك بود وخیلی دیرشده بود که تمایلی برای قدرشناسی اززحمت بیست وپنجسالهٔ شاعر نشان داد بخصوص که هدف عمدهٔ وی تعریف وتمجید وافتخار بخشیدن به نژادی بود که محمود غزنوی بدلائل واضحی ازآن نژاد متنفر بود، چنین کار عظیمی ازعهدهٔ هرعربی خارج بود وفقط یکنفرایرانی میتوانست دست باین کار یازد و چنین تصویر پیچیده‌ای برچنان صحنهٔ عظیمی نقش کند. با مقایسه بقواعد مغرب زمین اشعاراین حماسه فاقدوحدت زمینه وقرینهٔ کافی هستند وبنابراین درمقام مقایسه با حماسه های مغرب زمین آنرا کمترجالب دانسته‌اند ولی این شاهکار در نوع خود بی‌نظیر وبا سبکی بسیار عالی و پخته تحریر شده وداستان های بسیار شورانگیزی دارد ازهمه جالب‌تر داستان رستم وسهراب است که «ماثیوارنولد»[۱] ازآن الهام گرفت، که‌بهرحال‌آنرا باهرمعیاری بسنجیم شاهکار ادبی بزرگی بشمار میرود.

شاعران دوره‌های بعد بیهوده کوشیدند از این موفقیت اولیه تقلید کنند ولی چنین کارعظیمی‌فقط یك‌بارممکن‌میشودزیرا کمتر کسی‌حتی ازآنانکه دارای قدرت و اطلاعات بسیار وسیع باشند حاضر میشود سالهای طولانی عمرخود را در یك رشته کاربااین سنگینی تلف کند و بعدهم کمتر کسی حاضر میشود قلم و کاغذ و مرکب خودرا برای برداشتن رونوشت از آن شاهکار مصرف کند. تنها دیوانی که اندازهٔ شاهنامهٔفردوسی وبهمان میزان معروف شده مثنوی‌معروف جلال‌الدین رومی است که دائرةالمعارف اعجاب‌آمیزی از داستانها و گفتارهای متصوفه است و پرفسور ر. ا. نیکولسون بیست سال عمر خود را صرف ترجمهٔ

۱ - Matthew Arnold

آن بزبان انگلیسی کرد. پس‌از داستان‌های‌حماسهٔ ملی نوبت افسانه‌های عاشقانه رسید. گرگانی که در حدود سال ۴۷۰ هجری اشتهاری پیدا کرد اولین کسی بود که با پرداختن داستان ویس ورامین، که میگویند از اصل پهلوی اقتباس شده بود در این زمینه موفقیتی یافت و مقارن همین زمان یا کمی بعد بود که داستان یوسف و زلیخا آنطور که درقرآن آمده اولین مرتبه بشعر فارسی درآمد وآنرا منسوب بفردوسی دانستند وبعدهم تقلید شد. نظامی (وفات سال ۱۲۰۲ میلادی ۵۹۷ هجری) درنگارش حماسه‌های کوتاه تخصص یافت و پنج‌داستان منظوم (خمسهٔ نظامی) را برشتهٔ تحریر درآورد، صحنهٔ داستانهای او ازعشق بیابانی لیلی ومجنون و تا قصهٔ عشق سوزان خسرو برای شیرین و افسانهٔبزرگ اسکندردامنه‌دارد. زیارت مکه‌موضوعی‌بدست‌خاقانی‌داد که بجز بادردست‌داشتن تفسیرها و حواشی مفصل فهم آن بسیار مشکل است. بتقلید خمسهٔ نظامی امیر خسرو دهلوی که بسال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۵ میلادی) وفات یافت پنج داستان و جامی هفت داستان و هاتفی (وفات ۱۵۲۰ میلادی ۹۲۷ هجری) پنج‌داستان تنظیم‌کردند. گذشته ازاینهاعدهٔ کثیری داستانهای خوب یا سبک نه‌تنها بفارسی بلکه بزبانهای ترکی و اردو تنظیم شد. این حماسه‌های کوتاه بخصوص‌اشعار نظامی‌گذشته از آنکه خود مطالب بسیار خواندنی و لطیفی بودند با شاهنامه دراین افتخار شریکند که برای نقاشان مینیاتورساز ایران سرچشمهٔ غنی‌وپرآبی برای بکاربردن هنرآنان شدند. بهم‌آمیختن شعر زیبای شاعران و هنرخیره‌کنندهٔ نقاشان ایرانی سبب بوجودآمدن چند تا از عالی‌ترین کتابهای جهان شد.

قبل‌از جلال‌الدین رومی سبک مثنوی را در زمینه‌های عرفانی سنائی و عطار بکار برده بودند. سنائی کمدی الهی کوچکی‌هم نوشته بود که گویا بر اساس کتاب «ارداویراف‌نامک» زبان‌پهلوی بوده است. نوشتهٔ عطارهم عبارت‌از داستان پیچیده‌ای از زبان‌حیوانات است که «فیتزجرالد»را بخودجلب کرده بود. اشعار فلسفی و اخلاقی و پند و اندرز هم درزمینهٔ همین سبک بتحریر درآمده که معروفترین آنها بوستان سعدی است و یک نمونهٔ معاصر آن کتاب (اسرار

خودی) تألیف محمداقبال لاهوری‌است. اکنون‌ازطولانی‌ترین سبک‌شعری‌فارسی به‌کوتاه‌ترین شکل آن یعنی رباعی میپردازیم که در نتیجهٔ اقتباس عالی ولی ناقص فیتزجرالد از رباعیات خیام درسراسرجهان معروف شده است. رباعی‌یگانه نوع شعری است که وزن آن ایرانی خالص است و عروض‌دانها میگویند این وزن هنگامی بوجود آمد که کودکی مشغول گردوبازی بود. و در همان حال که گردوها را میچرخاند چنین میخواند:

غلطان غلطان همی رود تابن‌گو (گود). شاعری که‌آنجا ایستاده‌بود این بحر شعر را شنید و مصرعی بر آن افزود و باین ترتیب روش تازه‌ای در شعرسازی پیداشد که با سرعت‌حیرت‌آوری‌پخش شد بطوریکه چندی‌نگذشت که پیروجوان و خردو کلان این‌وزن جدید شعررا بکار میبردند و بطرق تازه از آن استفاده میکردند . حقیقت‌این داستان هرچه‌باشدمسلم است که نابغهٔ‌ناشناسی این‌سبک‌ووزن‌را اختراع کرده‌است که کامل‌ترین‌وسیلهٔ‌لطیفه‌پردازی‌وعالی‌ترین نمونهٔ لطیف شعرسازی درتمام ادبیات جهان بشمار میرود. اگر بخواهیم علت موفقیت سریع ودرخشان وجهانگیر این وزن جدیدرا دریابیم باید در نظربگیریم که ایران مرکز وزادگاه امثال وحکم و لطیفه است وبرای آنکه مثل‌وحکمتی بردل نشیند ودریاد بماند باید یک‌حقیقت آشنا ونزدیک بذهن و یا تصویری‌را از آنچه گذشته ودریاد است‌بصورت تازه ودرقالب‌جدیدی‌عرضه کند. نوشته‌های شلی شاعر انگلیسی هم دارای همین اختصاصات است[۱].

چون گل سرخ خشک شود برگهای آن
بر روی بستر معشوق گسترده میشود؛
وخاطرهٔ‌تونیزوقتی‌ازمیان‌بروی‌مانندآن گلبرگهااست
که عشق برآنها خواهد آرمید

و همین خصائص است که اشعارخیام و بالنتیجه فیتزجرالد را چنین‌عالی جلوه میدهد که میگوید :

---

۱ ـ گویا این‌را از شعر : (چونکه گل‌رفت وگلستان شدخراب ـ بوی‌گل‌را از که جویم ازگلاب) الهام گرفته است . م .

هرجا که گلی و لاله‌زاری بوده است — آن لاله زخون شهریاری بوده‌است
هر برگ بنفشه کز زمین میروید — خالی است که بر رخ نگاری بوده‌است[۱]

و هنگامیکه خیام و فیتزجرالد میگویند:

گر دست دهد ز مغز گندم نانی — از می دومنی ز گوسفندی رانی[۲]
وآنگه من و تو نشسته درویرانی — عیشی بود آن نه حد هرسلطانی[۳]

مضمونی را که ابونواس شاعر نیمه ایرانی قرنها قبل از خیام بشعر عربی درآورده بوددر قالب عالیتری میریزد. وی میگوید:

ثلاثه یذهبن عن قلب حزن ـ الماء والخضراء والوجه‌الحسن[۴]

عمرخیام فیلسوف و ریاضی‌دان بود و در زندگی پرمشغله خویش شاید در حدود ۷۵۰ رباعی ساخت. وفات او بسال ۵۱۷ هجری (مقارن ۲ - ۱۱۲۳ میلادی) است. اشعار خیام دارای مضامین عبرت‌انگیز و کمی حزن‌آور هستند. بسیاری رباعی‌های دیگر را باو نسبت داده‌اند. بیشتر ایرانیان یکی دو رباعی در عمر خود سروده و یا فی‌البداهه خوانده‌اند و بیشترشعرای ایران نیز بسیار رباعی ساخته‌اند. مثلاً جلال‌الدین رومی قریب دوهزار رباعی در مضامین مختلفی که باندازهٔ رشته‌های فکر بشر متعدد است سروده است. تقلید اعراب از یگانه وزن و بحر انحصاری شعرایران در حقیقت تمجیدی از ایران است‌ولی

---

۱ ـ ترجمهٔ مستقیم از متن انگلیسی فیتزجرالد چنین است: گاهی چنین میاندیشم که گل سرخ هیچ جاگلگون‌تر از آنجا نمیروید که خون قیصری که اکنون در آنجا دفن است برخاک رفته و هر بنفشه که باغ زینت خود ساخته از روئی که روزی زیبا و دل‌انگیز بوده است در دامن او افتاده است. ۲ ـ ظاهراً درمتن رباعی مورد استفادهٔ فیتزجرالد این مصرع بصورت « ازمی دومنی زشعر خوش دیوانی» بوده است زیرا در برگرداندن شعرانگلیسی وی بفارسی چنین میخوانیم. ۳ ـ کتابی شعر درزیرشاخه‌ای، قدحی شراب، قرصی نان وتو که درکنارمن درویرانه‌ای آوازبخوانی... ویرانه دراین حال بهشت است! ۴ ـ ترجمهٔ متن انگلیسی شعر ابونواس چنین‌است « چهارچیز است که به‌روح ، جسم، وقلب زندگی می‌بخشد: جوی روان، مرغزاری پرگل، قدحی شراب، وصنمی ماهرو. ولی ترجمهٔ اصل عربی شعر فقط سه‌چیزرا دربردارد و میگوید «سه‌چیز است که ازدل غم را میزداید، آب روان (مقصود شراب است) سبزی، و روی زیبا. (مترجم)

این وزن و سبک هرگز در میان اعراب قوت نگرفت زیرا شاید خیلی کوتاه و خودمانی بود.

اما ترکها و هندیان با اشتیاق تمام آنرا پذیرفتند. در شعر فارسی نوع دیگری رباعی هست که بسبک روستائی ودارای وزن جداگانه‌ایست وازاین‌رو آنرا دوبیتی میگویند. باباطاهر عریان صوفی قرن پنجم هجری (که درحدود سال ۱۰۵۰ میلادی معروفیت داشت) چندتا از این دو بیتی را ساخت ولی‌سایر گویندگان ازاین سبک پیروی نکردند ورباعی‌را ترجیح میدادند. یکی‌ازمحققین معاصر ایرانی، کوهی کرمانی، هفتصد ترانه از این دوبیتی‌های محلی را که در سراسر کشور شنیده بوده گردآوری کرده است. بسیاری ازاین دوبیتی‌هابسیار جالب و زیبا هستند ونشان‌میدهد که غریزه و علاقه بشعر وشاعری حتی‌دردل بی‌اهمیت‌ترین وساده‌ترین دهقانان ایران‌هم وجود دارد. دوبیتی ذیل‌نمونه‌ای ازاین اشعار است که شاید بیادبود یک جنگ بین ایلات ساخته شده بوده است.

خبر آمد که دشتستان بهاره زمین از خون احمد لاله‌زاره
برین با مادر پیرش بگوئین که احمدیک‌تن‌ودشمن هزاره

از این کلیات کوتاهی که در باب شعر فارسی گفتیم روشن میشود که شعرای ایرانیان پس‌ازآنکه بحور مختلف و پیچیده و شکل خشک «قصیده»را از اعراب گرفتند، این نظم «رسمی» را درهم ریخته بصورت غزل پرازلطف و ملاحت درآوردند و ابیاتی را که دارای قافیهٔ مستقل بودند بصورت حماسه عالی وداستانهای عاشقانه زیبا پروراندند وعالی‌ترین مضامین را هم‌دروزنی که ازدهان‌مردم گرفته‌شده‌بودوبهترین‌سبک دنیاست گنجاندند. با این حال درعین‌آنکه ایرانیان رسوم و آداب محدود نظم سازی اعراب را نپذیرفتند خودشان هم در تصنعات خاص خود، وشاید بیش ازحد لزوم و بی اندازه محکم، در این تصنعات گرفتار بودند. این موضوع بخصوص درمورد غزل‌صدق میکندکه اگر خیلی کتابی وطبق مقررات ساخته شود به آسانی ملال آور میشود. سبک قافیهٔ مشترک فی‌حد ذاته مانع عمده‌ای نبود ولی چون در ایران قافیه خیلی فراوان

است گاهی سبب میشد لفاظی وعبارت پردازی جایگزین زیبائی مضمون گردد . اما مهمتر وتأسف‌آورتر ازاین مطلب ، تحدید مصنوعی مضمون و منطوق بود تا اینکه کار بآنجا کشید که لطافت وبرتری واستادی را دراظهار همان مطالبی میدانستند که هزاران بار گفته شده بود ولی استاد تازه میبایست لطیف‌تر ، پخته‌تر ودر قالب الفاظ زیباتری عرضه دارد . حتی ابو نواس در دورهٔ خودش از این یک نواختی بتنگ‌آمده و گفته بود :

« آهنگ های کهنه را برایم مخوان ، بگذار اگر لازم باشد ، دیگران از خرابه‌ها ، ویرانی ، خاموشی و گرد و غبار آهنگ بسازند . هر چند شراب حرام است تا نفس داری شراب بنوش زیرا هر چه دورا دور ماست روبمرگ میخرامد ، ازتو تمنا میکنم طلای سیال‌دردهانم بریزی تافریاد برخیزد که دراین صهبای بلورین شعاع خورشید درخشان جلوه کرده است . »

ولی کسانیکه دارای افکار انقلابی بودند بزودی مورد احترام قرار گرفتند و احترام معمولاً سبب ایجاد سنت و سابقهٔ میان تهی میشود ، گل سرخ بسیار زیباست ، شنیدن صدای بلبل روح را بهیجان میآورد ولی ایندو موضوع ، مثل ستارگان ، گاهگاهی بیش از اندازه در اشعار بکار میروند هم چنین همیشه تماشای‌خودکشی وسوختن پروانه‌دربرابرشعلهٔ شمع جالب‌نیست‌یالطفی‌ندارد که برای‌هزارمین مرتبه آدم بشنود که صورت‌محبوبه ماه تمام ، لبانش یاقوت‌فام ، دندانش مروارید ، گیسوانش عنبرین ، وابروانش کمان جانسوزی است که ناوك نگاه از آن برمیخیزد وبردل‌می‌نشیند . ریزه کاری‌وتصنع عیب عمدهٔ پیروی ازسنت وسابقه‌ای است که بیش از اندازهٔ لازم‌مورداحترام قرار گیرد وهرچند اگر باعتدال بکار رود دل انگیزاست ولی افراط درآن کسالت‌آورمیشود . با این حال شعرای بزرگ میهن‌اصلی شعرفارسی دارای چنان ذوق سلیم وامعان نظروتسلط وتشخیص دقیقی بودند (که گاهی زننده میشد) وچون هم‌میهنان دیگر خود در رشتهٔ نقاشی ویا تذهیب ، ویا معماری ، کاشی کاری وقالی بافی استاد بی عیب ونقص بودند ، ولی مشکل وقتی پیدا شد که درجاهای دیگر درصدد تقلید از استادان برآمدند

ودر محیطی که لفاظی وبازی با لغات بالاتر ازسبک عالی وذوق سلیم بود خواستند شعرفارسی بسرایند . فاجعهٔ شعرای هند ازهمین جاست زیرا هندوستان که باآمدن مغولها تحت تسلط مسلمین در آمد مرکز ثانوی زبان فارسی شد . امیر خسرو دهلوی که خودش هنرمندی بسیاردقیق بود وحساسیت خودرا هرگزبروزنمیداد. طوطی هندوستان خوانده میشد ولی بسیاری از متابعین وی طوطی‌وار پراز بال وپر ونقش ونگار جالب بودند ولی هیچ مطلب پایداری نگفته‌اند.

با اینهمه کمیت بسیار ، وتا حدی کیفیت قابل احترام ، اشعار فارسی که سرایندگان بسیار نسلاً بعد نسل وبزبانی که بهرحال برای آنها یک زبان خارجی بوده است ساخته‌اند، بسیارجالب میباشد. لازم است باردیگر درباری بودن این نوع تألیفات را متذکر شویم بسیاری از شعرای ایران پس از آنکه میهن خودشان دچار ویرانی وآشفتگی سیاسی شد ، بهندوستان روی آوردند وزندگی آسوده‌ای داشتند و سرزمین هندوستان جائی بود که برای آنان و شاگردان و متابعین ایشان همیشه بسیاری ممدوح و طرفدار وجود داشت . این رسم و سنت کهن حتی تا قرن نوزدهم میلادی هم ادامه داشت تا جائیکه شخصی بنام سلافیروز منظومهٔ مفصلی درسه جلد وسه هزارصفحه بنام «جرج نامه» ساخت و در سال ۱۸۳۷ در بمبئی بچاپ رسانید . این منظومه در پیروزی انگلستان درهندوستان ساخته شده ونظائر آن جسته وگریخته حتی تا امروز هم ادامه دارد. اما هرچند این ادبیات فرعی فارسی مهم باشد اکنون تحت‌الشعاع اشعار «اردو» قرارگرفته است. ادبیات اردو که درزیر بال شعرفارسی پرورش یافته واز مادر خواندهٔ خود نظم ونثر ، سبک ومضمون ، بحر وقافیه وشکل وقیافه را به ارث برده است.

میگویند امیرخسرو دهلوی اشعاری بزبان هندی ساخته است ولی دراین داستان شک است وهیچ نمونه‌ای هم از آن بجای نمانده است. هرچند مضامین هندی برای شعرای رومانتیک بسیار جالب ومورد استفاده بود ولی از مضامین قدیمی و سنن ایرانی هم غافل نمیشدند ، وحتی امروز که شعرای ایران و هند

سبک های تازه پیدا میکنند ونمونه‌های شعر اروپائی تاحدی جایگزین استادان محبوب قدیم شده‌اند. زبان اردوسانند بسیاری دیگر از زبانهای اسلامی نمیتواند از میراث بزرگ خویش خلاص شود وهرچند طرح ومضمون ممکن است عوض شود ولی بیان ولغات وسبک بقوت همیشگی باقی است!

شعر ترکی هم کمتر از اشعار هندی مدیون نبوغ خلاقهٔ ایران نیست. بسیاری از ترک زبانان حصهٔ جالبی در ادبیات ایران وادبیات خودشان دارند. نوائی (وفات ۱۵۰۱م. / ۹۰۷ھ.) وفضولی (وفات ۹۶۰ھ. /۱۵۶۲م.) دواسم معروف ازمیان گروه بزرگی اسامی‌هستند. آثار ترکی حتی تا زمان معاصر تحت نفوذ ایران بود تا اینکه فشار دوجانبه یعنی ملیت ازداخل واروپا از خارج سبب شدکه تمایل بمشرق زمین متروك وبجستجوی هدف‌ها ومقاصد تازه ای بر آیند ولی حتی آتاتورك هم نمیتوانست ششصد سال را از فرهنگ ملتی بکلی حذف کند وجای تعجب خواهد بود اگر ترکها، همانطورکه آثار وعلائم نشان میدهد، باردیگر برنگردند واز سرچشمهٔ جان بخشی که بارها در گذشته وبمقدار عظیمی آنهارا سیراب کرده روان خودرا جلا ندهند.

اگر قسمت اعظم مقالهٔ ما درباب شعرفارسی بوده اینکار بی‌انصافی نیست زیرا این نکته مورد قبول همه است که شعر فارسی ازهمه حیث برنثرآن برتری دارد ولی درعین حال نثر فارسی هم خیلی مهم است ونبایدآنرا سرسری گرفت. نثر ایرانی بطریقهٔ فروتنانه وتقریباً با عذر تقصیرآغاز شده گوئی از قدرت بیشتر وانعطاف ونرمش زبان عربی که گویندگان ایرانی ترجیح میدادند باخبر بود. با این حال سادگی‌عریان این کتابهای دورهٔ اولیه بی‌لطف نیست وغفلتی که نسبت بآنها شده ازاینکه نوشته‌های ابن‌سینا و غزالی نسبةً نا معروف مانده‌اند پیداست. ناصرخسرو که درنظم حکیمی بزرگ بشمار میرود چندین کتاب هم به نثرروشن وصریح وساده نوشته که اهم آنها سفرنامهٔ اوست. مقارن همین احوال نظام‌الملك (وفات ۱۰۹۲م./ ۴۸۵ ھ.) وزیر خردمند الب ارسلان سلجوقی که پشتیبان سخاوتمند وروشنفکری برای علم ودانش بشمار میرفت ومدرسهٔ نظامیه بغداد را

که سعدی بعدها درآن بتحصیل پرداخت بنا کرد ، وصیت نامهٔ سیاسی زیرعنوان «سیاست نامه» نگاشت که خودش درآن نقش بزرگمهررا در برابر پادشاه بازی میکند و یکی از عالیترین کتابها در نوع خودش میباشد ، سیاست ، بخصوص درایران، بااخلاقیات بسیار نزدیک‌است ودرهمان‌حال که نخست وزیری درباب سیاست بحث‌میکرد، نوهٔ پادشاهی درباب اخلاق سخن میراند. قابوس نامه که بقلم کیکاوس نوشته مقدمهٔ یک‌سلسله راهنماهای حکمت واخلاق عملی است که روز بروز جالب تر وزیباتر میشدند واین کتاب رسم متروك ولی هرگزفراموش نشدهٔ قدیم ، یعنی ادبیات اندرز را احیا کرده است ! کتابهائی مانند اخلاق ناصری نصیرالدین طوسی ، گلستان سعدی وبهارستان جامی وبسیاری از کتب کم اشتهارتر دیگر را باید جزو این دسته از تألیفات بشمار آورد. این روش در زبان ترکی واردو هم تقلید شد وهنگامیکه باروپا رسید ذوق وحکمت ایرانی ضرب المثل شده بود ، اما هنگامیکه سعدی‌قلم بردست گرفت نثر فارسی چنان صیقل یافته بود که دیگر شناخته نمیشد. روانی وزیبائی سبک وقابل پذیرش بودن احساسات ومفهوم گلستان است که‌این کتاب را معروفترین کتاب‌زبان فارسی وسر مشق نگارش برای هرطفل دبستان ساخته است. بیان ناچیزترین واقعیات ونقل ساده‌ترین داستانهـا هنری بزرگ است. سعدی دراین دوفن استاد بود وداستانهـای خودرا بصورت دفتر کوچکی در آورد که ثروتمند ترین شاهزادگان هنرمندترین خوش نویسان را استخدام میکردند تا این مجموعه را جاودانی کنند.

بی‌شک تاریخ نویسان بودند که لااقل بهمان اندازهٔ بقیهٔ نویسندگان سهمی در تکمیل نثر فارسی داشتند. هرچند برخی از این تاریخ نویسان درطی اینکار برسرنثرفارسی بلاهای عجیبی آوردند. زمانی فرارسید که رسم قدیم ایران مبنی برضبط وقایع سلطنت شاهان بزرگ دوباره باب شد. طبری برای این مقصود زبان عربی را انتخاب کرد ولی وی بهرحال بیشتر درباب امورراجع باعراب سخن گفته است ، جوینی که درخدمت هلاکوخان بود تاریخ مغولها را بزبان فارسی دانشمندانه‌ای که باید برادر همشیرزبان دیپلوماسی دانست نوشت . غازان خان

نوادهٔ هلاکو، طبیب هنرمندی بنام رشیدالدین را بوزارت بر گزید (وفات ۷۱۸ هـ./ ۱۳۱۸ م.) رشیدالدین تاریخ بسیار مفصلی از جهان نوشت وحمدالله مستوفی را که جغرافی دان برجسته‌ای بود تشویق کرد تا «تاریخ گزیده» را برشتهٔ تحریر درآورد ووقایع مهم وبرجستهٔ عالم را از اول خلقت تاسال (۷۳۰ هـ/ ۱۳۳۰ م.) ضبط کند. تاریخ وصاف نیز مربوط بهمین دوره است که بقول «ر. لوی» [1] «تألیفی بسیار پرطنطنه ومبهم است که عقل سلیم درمیان لفاظی مفقود شده وتاریخ تحت الشعاع کبروغرورعبارت پردازی گردیده‌است.» لوی بحق چنین اضافه میکند: «عدهٔ کسانیکه این سبک اغراق آمیز وپیچیده را، بخصوص درهندوستان، تقلید کردند چنان زیاد بود که در اروپا هم اثر کرد وتا بامروز هم نظر کلی مردم نسبت به نثر فارسی آن است که از لحاظ سبک مغلق وعبارت پردازی میان تهی نظیر انگلیسی «بابو» [2] میباشد. این تصوردر آن زمان که بوجود آمد بهیچوجه غیر منصفانه‌ویا اتفاقی نبوددرزمان انحطاط ادبیات سبک نگارش پرآب وتاب وتزئینی بارهاسبب شده است که ذوق سلیم تحت الشعاع لفاظی قرارگیردوتاریخ نویسان قرن هجدهم هندوستان که بزبان فارسی تألیفاتی داشتند وبا اروپائیان درتماس بودند، علاقهٔ شدیدی به سبک مغلق ولفاظی داشتند. با این حال تاریخ نویسی بسبک ساده وروشن و آبرومند هم کاملاً میسر است واین نکته نه تنها ازکار تذکره نویسان اولیهٔ شهرها مشهود است بلکه ازکارخود رشیدالدین و(جزدریکی دو مورد کسالت آور) نوشته های میرخوند (وفات ۹۰۳ هـ./ ۱۴۹۸ م.) که تحت الحمایه امیرعلی شیربود ونویسندهٔ کتاب مطول وعظیم روضة الصفاست، روشن میشود. بی‌شک عریان بودن ابتدائی نثر فارسی در مقام مقایسه بافصاحت وزیبائی نثر عربی (انشاء) که خود تا حدی اختراع دبیران ایرانی بود سبب شده بود تاریخ نویسان که کارشان چندان از دیپلوماسی دور نبود، بیشتر در صدد افزودن شاخ و برگ وزینت کلام و وارد ساختن عربی بمقدار خارج از اندازه در منشئات خود برآیند، زیرا صرف ونحو پیچیده ودامنه دار فارسی

۱ - R. Levy
۲ - Babu

کمیت آنها را لنگ میکرد ، این سبک نگارش از زبان فارسی بعربی بازگشت ودرضمن بزبان اردو وترکی هم سرایت کرد. باوجود آنچه گذشت ، دراینکه حتی این سبک پرکبر وغرور فارسی را میتوان طوری نوشت که نه تنها زننده نباشد بلکه بسیارگیرا هم باشد ، نه تنها ازتألیفات استادانی مانند سعدی وجامی که آنرا با مهارت وبمیزان اعتدال بکار برده‌اند معلوم ومشهود است بلکه ازکار پاره‌ای مقلدین باختری این سبک مثلاً « فله‌کر » [۱] نویسندهٔ هجائیهٔ معروف به «حسن» نمایان است.

تذکره‌نویسان ایرانی‌هم مانند تاریخ نویسان آن سامان فراوانند ومانند همکاران‌عرب خود چنان وارد جزئیات‌شده وچنان مبهم نوشته‌اند که درادبیات روم و یونان نظیر کارآنها دیده نمیشود وبحق باید آنهارا سلف آرشیوپرارزش وگرانبهای (D.N.B)[۲] دانست واگر در دقت وصحت مطالب آنها گاهی تردید میشود ارزش کمکی که این نوشته‌ها درتحقیقات‌تاریخی دارند بحساب نمی‌آید. این موضوع بخصوص درباب تذکره نویسان شعرا یعنی محمد عوفی ودولتشاه صدق‌میکند که تقریباً تمام‌اطلاعات ما ازشعرفارسی نتیجهٔ‌زحمات دقیق ونوشته‌های مضبوط آنان است. عوفی از نظر دیگری نیز بگردن ما حق دارد زیرا وی دائرةالمعارفی از داستانها بنام جوامع‌الحکایات تألیف کرده که منبع بی‌پایانی از اطلاعات جالب وقابل دقت است. چهارمقالهٔ‌نظامی عروضی نیزکه درهریک از آنها اوصاف دبیر ، شاعر ، منجم وطبیب کامل را ذکرمیکند جزوهمین‌دسته تألیفات‌است منتهی‌جنبهٔ تخصصی بیشتری‌دارد . دیباچهٔ این کتاب نمونهٔ کاملی ازتملقات درباری است .

«و ثنا برپادشاه وقت ، ملک عالم عادل مؤید مظفر منصورحسام‌الدوله والدین‌نصرةالاسلام‌والمسلمین. قامع‌الکفروالمشرکین ، قاهرالزنادقه‌والمتمردین عمده‌الجیوش فی‌العالمین ، افتخارالملوک والسلاطین ، ظهیرالایام ، مجیرالانام عضدالخلافه جمال‌الملة‌جلال‌الامه نظام‌العرب‌والعجم اصیل‌العالم شمس‌المعالی

۱ - Flecker ۲ - D.N.D آرشیو اخبار رسمی آلمان.

ملک‌الامراء ابوالحسن علی‌بن مسعود نصیرامیرالمؤمنین که زندگانیش بکام‌او باد و بیشتر از عالم بنام او باد ونظام ذریت آدم باهتمام او باد که...

ترجمهٔ انگلیسی این مقدمه که بقلم پرفسور براون میباشد باهمه دقت‌وتوجهی که در آن بکاررفته فقط تأثیر ناچیزی ازطنطنه وآب وتاب اصل فارسی‌درخواننده بجای‌میگذارد ، چه اصل‌فارسی پرازسجع وقافیه‌های متوالی‌و پرآهنگ ونمونهٔ واقعی مدح و ثنای شاهزاده‌ای است که روزی برحسب تصادف ممدوح نویسنده و یا مؤلف تهی‌دستی بوده است.

چنانکه دیدیم شاعران ایران وقتی که مایل بودند و فرصت هم‌مساعد بود در حماسه‌سرائی استاد بودندولی در عین‌حال میتوانستند اشعارکوتاه‌بسازند و غزل و رباعی را اختراع کنند و رویهمرفته در این رشته‌ها بیشتر صلاحیت داشتند. نظیر همین دوگانگی در نثر فارسی‌هم مشاهده میشود. گروهی در اثر کمیت عظیم تألیفات خود معروف شده‌اند ولی گروه بزرگتری بهمین اکتفا کرده‌اند که کتابهای کوچکی بوجود آورند که صیقل و تکامل آنها بحداکثر رسیده است واین موضوع همان تضاد قدیم بین « خدای نامک » مفصل‌وعظیم و «پندنامک» کوچک و شاید تضادبین کمیت برای بلندپروازان و بزرگ‌منشان و کیفیت برای اشخاص خبره واهل فن است. ازکتابهای کوچک فارسی که بیاد میآید گذشته از آنچه ذکرش رفت کتابهائی مانند «مناجات‌انصاری» وفات(۴۸۰ هجری /۱۰۸۸ میلادی) که‌مناجاتی شیرین به شعر و نثر درهم است‌و«لمعات» عراقی (وفات ٦۸۷ هجری/۱۲۸۸ میلادی) را میتوان ذکر کرد که رساله‌ای بسیار ظریف درشرح‌فلسفهٔ‌عشق آسمانی‌صوفیه است. کتاب کاملاً متفاوت‌دیگری مانند اخلاق‌الاشراف‌زاکانی (وفات ۷۷۱ هجری / ۱۳۷۰ میلادی) که نمونهٔ دیگری ازنبوغ‌چند شاخهٔ ایرانی است وهجویه‌ای بی‌رحمانه و عالی‌ازاخلاقیات عامه است ، جزو این دسته کتب میآید.

کوشش دربرآورد وتعیین ارزش وبرتری کارهای بزرگ ویاجزئیات دقیق در ادبیات بهمان اندازه‌بی‌فایده است که‌شخص بخواهد معماری عالی‌چهل

ستون را با زیبائی لطیف مینیاتور بهزاد مقایسه کند. شاید علت اینکه یک‌قوم توانسته است شاهکارهائی در هر دو دسته یعنی هم در انواع مفصل و عظیم و هم در انواع کوچک و ظریف ادبیات بوجود آورد ، پیش‌آمدهای طولانی وفاجعه‌های عجیب تاریخ‌سیاسی اینکشور باشد که گاهی درپرتوشمشیرجنگاوران خود شاهنشاهی عظیمی بود وبر بسیاری از ملت‌های تابع فرمانفرمائی میکرده وگاهی خود ملت زیردست وتابعی بوده ودرچنگال جوروظلم مهاجمین خارجی دست وپا میزده است. ازتمام‌حکمت‌هائی که در ادبیات‌فارسی بکاررفته‌ناپایداری جهان و سرنوشت بشر بیش‌ازهمه طرف توجه است. سعدی در گلستان میگوید:

« برطاق دیوان فریدون نوشته بود :

جهان ای برادر نماند بکس   دل اندر جهان آفرین بندوبس
مکن تکیه برملک دنیا و پشت   که‌بسیارچون توپرورد و کشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک   چه‌برتخت‌مردن‌چه‌برروی‌خاک»

تجربهٔ تلخ قرنهای متمادی و رنج وحرمان بی‌پایان و عظیم دراخلاق ایرانیان‌وقاری بسیار شایان تحسین وبیعلاقگی باموزمادی‌را بوجود آورده است، بطوریکه شاعر و نویسنده ، هنرمند و هنرور حاضرند وقت بسیار صرف کنند و حوصلهٔ بی‌پایان بخرج دهند وبا نوك قلم وپرگار و چکش ریزه‌کاری کنند، جلا و صیقل بدهند وگوهر درخشان واقعی حیات را از صخرهٔ سخت و بیجان سرنوشت بی‌رحم جدا سازند.

پس‌از آنکه نظری به تاریخ غنی ورنگارنگ ادبیات فارسی افکندیم‌اگر بخواهیم بگوئیم مهمترین عناصرمیراث ادبی ایران برای ادبیات جهان چه‌بوده میتوانیم مطلب خود را چنین خلاصه کنیم :

شاعری چون‌فردوسی ، مغرور ازافتخارات‌شاهنشاهی گذشته،ودرحالیکه لجوجانه فرمان تقدیر را غیرقابل جبران وترمیم نمیداند ، با نغمه‌های خویش غریزهٔ بزرگی را در روح ملت خود زنده نگاهمیدارد و مانند هنرمندانی است که بردیوارهای کاخ‌های عمومی صحنه‌های پیروزیهای ازمنهٔ قدیم را نقاشی

میکنند. اگر هم‌سراینده‌ای چون فردوسی هرگز پیدا نشده بودهمان ویرانه‌های آن دوران پرافتخار با زبان گویائی فریاد میزدند:

« من داریوش هستم . شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه سرزمین هائی که ملت‌هائی از نژادهای گوناگون در آن‌ها بودند ، شاه این سرزمین بزرگ در مدتی طولانی ، پسر و یشتاسب از دودمان هخامنش ، ایرانی ، پسر ایرانی اگر تو میاندیشی سرزمین‌های زیرفرمان شاه داریوش چند تا بودند باین تصویر نگاه کن . آنان تخت شاهی مرا حمل میکنند تا تو آنها را بشناسی. آنگاه خواهی دانست که نیزهٔ دلاوران ایران بجاهای دور میرسد ، آنگاه خواهی دانست که ایرانیان دور از ایران جنگیدند. ای آدمیزاد این است فرمان اهورمزدا بتو : «بد میاندیش، از راه راست دور مشو ، گناه مکن »

آنچه که شعرای ایران به نظم دل‌نشین برمیخوانند تاریخ نویسانش به نثر پرابهت تکرار میکنند وبا شجره‌نامه‌های مفصل خویش ثابت میکنند که هنوز خون شاهنشاهان دررگ‌های ایرانیان دورمیزند، آداب معاشرت شاهنشاهی، خزینه و ثروت پادشاهی ومهربانی وشفقت کهن ایرانی در صفحات نویسندگان اخلاقیات و اندرزنامه‌ها زنده‌نگاهداشته شده است تاهرفرد ایرانی ، هرچندمدتی تابع ارادهٔ ملت‌های دیگرباشد، دردل وجان‌خویش آداب وسنن شاهی‌راحفظ کند و خصائص و صفات مردانهٔ قدیم باید بازهم سرمشق و هدف آمال و یگانهٔ مقصود او باشد ودرهمین زمینه است که حنظلهٔ بادغیسی شاعر گمنامی که درحدود سال ۲۶۰ هجری (۸۷۵ میلادی) فوت کرد در هنگامیکه ملت ایران پس از دو قرن تسلط اعراب تازه از جای می‌جنبد چنین میگوید :

مهتری گربکام شیر دراست   روخطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی و عز وشوکت و جاه   یاچو مردانت مرگ‌اندرروی

ولی این داستان پیوسته تکرار میشد ، شاهزادگان و امیرانی که خون ایرانی داشتند بدنبال عزت وجاه وثروت وراحت میرفتند وغالباً بدست‌دشمنانی نه‌بالاتر و برتر ازخودشان بلکه بدست تقدیری بی‌رحم ومغلوب‌نشدنی ، ازپای

درمیآمدند. ابومنصورمروزی که دراواخرقرن چهارم واوائل قرن پنجم هجری (در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی) میزیست درمرگ ممدوح خود چنین میگوید:

ازخون او چو روی زمین لعل‌فام شد
روی وفا سیه شدو چهر امید زرد
تیغش بخواست‌خورد همی‌خون‌مرگ‌را
مرگ از نهیب خویش مرآن شاه را بخورد

ترك و مغول و تاتار بردشت‌های پهناور و کوههای سرسبزایران‌تاختند شهرهای زیبا و آباد آنرا ویران ساختند ، درکشتن مردان دانشمند و نجیب اینکشور تیغ کین آهیختند وزنان زیبایش را باسیری بردند ، روان مردم‌تشنهٔ تسکین و تسلا بود وعاظ و شعرا میتوانستند این تسلا را هریك بنوعی بمردم بدهند ، برای گروهی پیام صوفیان و عرفا ترضیه کامل میاورد که روح آدمی از معشوق واقعی جدا شده و در این قالب جسم رفته و طبعاً میکوشد و رنج میکشد که به شهر عشق بازگردد.

سفر کردم بهر شهری دویدم — چو شهرعشق من شهری ندیدم
ندانستم ز اول قدر آن شهر — ز نادانی بسی غربت کشیدم
رها کردم چنان شکرستانی — چوحیوان هر گیاهی می‌چریدم
پیاز و گندنا چون قوم موسی — چرا بر من وسلوی برگزیدم
بغیر از عشق آواز دهل بود — هرآوازی که درعالم شنیدم
از آن بانگ و ندا از عالم کل — بدین دنیای فانی اوفتیدم
درآن عالم که جان بودم به‌تنها — چو ماری بی پر و پا می‌خزیدم
ازآن باده که لطف وخنده بخشد — چو گل بی‌حلق وبی‌لب‌می‌چشیدم
ندا آمد زعشق ای‌جان سفرکن — که من محنت سرائی آفریدم
بسی گفتم که من آنجا نخواهم — بسی نالیدم و جامه دریدم
چنان کز کنون زرشتی می گریزم — از آنجا آمدن هم می رمیدم
بگفت‌ایجان‌برو هرجا که‌خواهی — که‌من‌نزدیك چون‌حبل‌الوریدم

فسون کرده‌مرا بس‌عشوه‌ها داد		فسون و عشوهٔ او را خریدم
زراهم برد وآنگاه هم بره کرد		کز آن ره من نرفتم من رهیدم
بگویم‌جان برو هرجا که خواهی		قلم بشکست چون اینجا رسیدم

جلال الدین رومی موضوع رنج‌را باینطور که گذشت حل میکند، بسیاری از شعرا وستفکرین بزرگ ایران هم این نظر را داده‌اند ویکی از خصائص عمدهٔ طرز فکر ایرانی ومیراث گرانبهائی برای فکر بشراست. با اینحال وباهمه توجهی که روح ایرانیان بسوی قطب معینی دارد، متفکرین این قوم بارها راه حلهای کاملاً مغایری نشان داده اند .

ابوشکور بلخی که درقرن چهارم‌هجری (حدود ۹۵۰م.) میزیست با این شعر خود :

تا بدانجا رسید دانش من		که بدانم همی که نادانم

جنبهٔ دیر باوری ونا باوری روحیهٔ ملت خود را خلاصه کرده ومعاصر بزرگ وی رودکی که درسال (۳٤۳ هـ./۹۵٤ م.) سرد فلسفهٔ خوشگذرانی را بمیان سیاورد ومیگوید :

شاد زی با سیاه چشمان شاد		که جهان نیست جز فسانه وباد
ز آمده شادمان نباید بود		وز گذشته نکرد باید یاد
بادوابراست این جهان افسوس		باده پیش آر هر چه بادا باد

کسائی شاعر دیگری که در همین اوان (۹۵۰م.) میزیست همین نظر را میدهد:

سرودگوی شد آن مرغک سرود سرای
چو عاشقی که بمعشوق خود دهد پیغام
همی چه گوید ، گوید که عاشقا شب گیر
بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام

باده برای شادکردن دل وعشق برای تسلای روح بشردراین دوران کوتاهی که بین‌العدمین میخواند فلسفهٔ خیام وانکارعقل حافظ وشعار «دم غنیمت»

کلیهٔ کسانی است که عاشق زیبائی‌های جهان بوده ولی دانسته‌اند که چون‌فرش زمردین بهار برباغ های ایران بزودی نابود وخزان خواهد شد واین طرزفکر جنبهٔ دیگری از روح ایرانی و بزرگوار شکست خورده ای است که از داشتن ولذت بردن از خزائن ونعماتیکه همه میتوانند مدتی دردست داشته باشند ولی هرگز نمی‌توانند دائماً صاحب‌آن شوند روح خودرا تسلا دهند.

فرخی که بسال (٤۲۹ هـ/۱۳۰۷م.) فوت کرد میگوید:

خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی — خوشا با پری‌چهرگان زندگانی
خوشا با رفیقان یکدل نشستن — بهم نوش کردن می ارغوانی
بوقت جوانی بکن عیش زیرا — که هنگام پیری بود ناتوانی
جوانی واز عشق پرهیز کردن — چه باشد ندانی بجزجان گرانی
جوانی که پیوسته عاشق نباشد — دریغ است ازاو روزگار جوانی

در این خلاصهٔ نهائی که درباب ارزش ادبیات ایران نوشتیم ، از بحث دربارهٔ شکل ظاهری ، که در آن باب هم مطالب بسیار برای گفتن موجود بود ، اعراض کردیم و در باب روحیه‌ای که در این جسم موجود بود سخن گفتیم ، زیرا عقیده داریم که آنچه پایدار خواهد ماند ، چه درحرف وچه درعمل ، آنهاست که با روح سروکاردارد. روح ایران همانطورکه ازهنرهای این مردم مشهود است درادبیات این قوم نیز زنده وپایدارمانده وویرانی سیاسی این کشور در مقام مقایسه با این پیروزی بزرگ نا چیز است . زیرا ایرانیان چه در پیروزی وچه درشکست ، وبخصوص در شکست ، بجهانیان آموخته‌اند که با بزرگواری ولذت زندگی کنند واین بزرگواری‌چه بزرگواری شاهنشاهان و چه گدایان و این لذت چه لذت دنیا و چه لذت عقبی باشد، ایرانیان زندگی را شناخته وآنرا دوست داشته وهمه لذات وغمهای آنرا قبول کرده‌اند وهنگامیکه وقت رفتن وبدرود گفتن فرا رسیده همواره نگاه‌اسف‌انگیزی به‌پشت سرخود انداخته ودعای خیری مانند ایرج میرزا (وفات ۱۹۲۵ میلادی) کرده‌اند که همیشه مارا بیاد آنان میاندازد.

ای نکویان که در این دنیائید / یا از این بعد بدنیا آئید
اینکه خفته است دراین خاك منم / ایرجم ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهان است اینجا / یک جهان عشق نهان است اینجا
هر که راموی خوش وروی نکوست / زنده و مردهٔ من عاشق اوست
من همانم که در ایام حیات / بی شما صرف نکردم اوقات
بعد چون رخت زدنیا بستم / باز در راه شما بنشستم
گرچه امروز بخاکم مأواست / چشم من باز بدنبال شماست
بگذارید بقبرم قدمی / به نشینید براین خاك دمی
گاهی از من بسخن یاد کنید / در دل خاك دلم شاد کنید

این دعوتی است که هر که اقبالش یاری کرده وباادبیات ایران سروکاری داشته وآنرا فهمیده است هرگز نمیتواند رد کند.

بقلم : ا . س . ادوار دز

فصل نهم

قالی ایران

ا. س. ادواردز (A . C . Edwards) که درسال۱۹۵۱مرد ، همهٔ دورانزندگی خود را نه تنها در فروش قالی‌های مشرق زمین بلکه در فراگرفتن راه وروش بافتن آنها گذراند. برای‌تجارت قالی در امریکا ، ترکیه‌وایران زیاد سفر کرد ودر سال ۱۹٤۷ مدیر عامل شرکت سازندگان قالی های شرقی‌شد. در سال۱۹۰۸به افتتاح مراکز قالی‌بافی‌درایران کمک کرد. وی درباب قالیهای مشرق زمین کارشناس جهانی شد ودرمسائل راجع به خاورمیانه با دانش وبینش مقاله مینوشت. بسال ۱۹۲۷ کتابی از داستانهای کوتاه ایرانی بنام «کاروانی‌ایرانی» نگاشت. اما شاهکار بزرگ اوبنام «قالی ایرانی» در سال ۱۹۵۷ یعنی شش سال پس از مرگ وی بچاپ رسیده است.

قالی دست باف و کرک دار کالائی است که در دوره های بالنسبه اخیر در انگلستان باب شده است. در قرن هفدهم تقریباً هیچکس از آن با خبر نبود وحتی درقرن هجدهم در تالارهای پذیرائی پرجلال وظریف انگلیس جز موارد کمی که این کالا از فرانسه ، هلند وبلژیک وارد میشد وتعداد نادر تری قالی که ازخاور زمین میرسید ، کسی ازآن اثری نمی‌یافت. فقط پس ازآنکه دراوائل قرن‌نوزدهم‌بافتن‌قالیهای‌ماشینی‌در«گلاسگو»[۱]،«اکس‌مینستر»[۲] و«کیدرمینستر»[۳] وجا های دیگر رونقی گرفت ، خانه داران انگلیس ازغنی وفقیر وشریف ووضیع قالی را یکی از لوازم حتمی وقطعی خانه شمردند.

ولی درایران‌قرنها، اما معلوم نیست‌چندقرن و هر گز هم معلوم نخواهدشد،

---

۱ – Glasgow   ۲ - Axminster   ۳ – Kidderminster

قالی کرك داریاب بوده است: «سرجرج بردوود»[۱] اصطلاح «قدمت ازلی قالی ایران» را بکار میبرد ، اما این قدمت فرضیه ای نیست که به ثبوت تاریخی رسیده باشد بلکه فقط جزو حقایق قبول شده است. این مستشرق شهیر و دانشمند کلاسیک با اشتیاقی که عادت اوست در تألیفات قدیمه غور کرده است تا دلیلی بدست آورد که درزمان مرگ کورش کبیر یعنی۵۲۹سال قبل ازمیلاد مسیح قالی کرك دار وجود داشته است. وی برای اثبات عقیدهٔ خود بانجیل وبسیاری ازنوشته های قدما استناد کرده و قاعدةً باید انتظار داشت از این عدهٔ کثیر مؤلفین دلائل قاطعی بدست آورده باشد. اما نتیجه‌ای که بدست آمده چیست؟ بارها به البسهٔ فاخر، پرده، یالان پرده ، دیبا، قلابدوزی وزری وبرودری اشاره شده است ولی هیچ قرینه‌ای بدست نمیدهد که نشان دهد قالی های کرك دار در دوران هخامنشی بکارمیرفته است. ما نمیدانیم وشاید هرگز هم ندانیم که کف اطاقهای کاخهای داریوش درتخت جمشید با قالی مفروش بوده است یانه!

«بردوود» باین امید که ثابت کند منشأ قالیهای عالی دورهٔ صفوی راپیدا کرده است متذکر میگردد که پرده هائی که مؤلفین قدیم فراوان بآنها اشاره کرده‌اند درحقیقت از همین جنس قالی بوده است وبرگفتهٔ خود میافزاید که تا بامروزهم ایرانیان بدیوار منازل خود قالی آویزان میکنند، اما برخلاف استدلال وی ایرانیان بخصوص درزمان «بردوود» بندرت چنین رسمی داشته‌اند. اثاثهٔ خانهٔ ایرانیان بسیار ساده وبی نهایت بی‌تکلف بوده است. یکی دو قالی کف اطاق را مفروش میکرده ، دوچراغ نفتی قرینهٔ هم دررف‌های دیوار قرارداشته وپنجره‌ها درخانه های اعیانی‌تر مزین بشیشه های الوان بوده است ودیوارهارا با گچ سفید میکرده‌اند ، اینها ویک میز کوچک‌وچند صندلی پشت راست تمام اثاثهٔ‌خانه بود، هیچ اشیاء نفیس هنری ، گلدان ، تابلو وجود نداشت وبسیار بندرت یک گلیم‌هم بدیوار میآویختند .

با این حال‌وهرچندقدمت‌تاریخی قالیهای‌ایران‌بثبوت نرسیده ،ممکن است

۱ - Sir George Birdwood

تا درجه‌ای این مسئله را استنباط کرد، زیرا ایران کشوری است که در زمستان خیلی سرد میشود و بی‌شک از روزگارقدیم فرشی برای زمین خیمهٔچادرنشینان وجود میداشت و چون ایرانیان ذاتاً مردی هنرمند و صنعتگرانی با ذوق هستند قاعدتاً نمیگذاشتند مدتی طولانی حال باین منوال بماند و مانند اسکیموها و یا قبایل سرخ پوست زمین خیمه‌هارا فقط با پوست حیواناتمفروش کنند. احتیاج بساختن فرشی که بیشتر بدرد بخورد ومتنوع ترباشد وازهمه‌مهمتر آنکه‌رنگین‌تر و پرنقش و نگارترباشد وجود داشت و چون گوسفند درایران حیوانی‌بومی‌است مصالح لازم هم برای فرش موجود بوده است. باین ترتیب کاملاً محتمل است که قالی بافته شده از گره دراثر هنرمندی ایران بتدریج‌جای گلیم یا تخته‌پوست گوسفند را که فرش اصلی‌خیمهٔ چادرنشینان‌فلات ایران بوده است گرفته باشد.

با این وصف آیا صحیح‌تر نیست که منشأ و مقدمهٔ قالی‌های ایرانی را همین فرشهای محقرخیمه‌های چوپانهای فلات بدانیم نه‌پرده‌های مجلل، زری و قلابدوزی‌های مصر و بابل و نینوا؟

این چادرنشینان بتدریج در دهکده‌ها توطن گزیدند و چون دهکده‌ها بزرگتروخانه هامهم‌تر و مجلل‌ترشد ،فرش‌های‌بزرگتر هم‌لازم آمد.طریقهٔمعمول ساختن کف اطاق آن‌بود که‌تیرهای‌تبریزی‌را برزمین‌می‌نهادند وروپش‌را شاخ و برگ میریختندو گل‌میمالیدند. اگربرچنین کف اطاقی‌یک فرش ضخیم بادوام نمیانداختند گل و خاک کف اطاق بسرعت سائیده میشد و گرد و غبار زندگی را غیرقابل تحمل میساخت. باین ترتیب در ایران چنین رسم شد[1] و هنوزهم مرسوم است که تمام کف اطاق راگوش تا گوش قالی بیاندازند.

ایرانیان در رفع این احتیاج و تأمین وسائل گرم‌ساختن خانه‌های خود در سرزمین‌های کوهستانی استعداد خاص خودرا درصنایع بافندگی وشم‌وذوق غیرقابل رقابت خود را در طراحی و رنگ‌آمیزی بکارانداختند و باین ترتیب

---

۱ ـ نقل‌ازحدودالعالم‌ترجمه وتفسیر V. Minorsrky تحت عنوان TheR egions of the world جزو سلسله انتشارات‌یادبود E. J. W. Gibb (چاپ Luzac لندن، ۱۹۳۷)

در هنر قالی‌بافی استادان چیره‌دستی شدند که‌محصول کار آنها دل و جان‌بشر را لذت می‌بخشید.

برخی معتقدند که منشأ اولیهٔ این هنر در ایران نبوده بلکه مهاجمین ترك یامغول آنرا ازآسیای‌مرکزی‌بایران‌آورده‌اند وبعضی از کشفیات«لوکوك»[۱] ، «کوزلر»[۲]و«سرآرل استاین» [۳] درآن نواحی ظاهراً این‌فرضیه‌را تقویت می‌کند ولی با دلائل وشواهد تاریخی چنین‌عقیده‌ای باشکال برمیخورد.

اولین دستهٔ مغولهائی که‌بایران حمله‌ورشدند هیاطله بودند که درقرن پنجم میلادی بخراسان تاختند ولی از آنجا پیشتر نراندند ویك قرن بعدازمیان رفتند ، وانگهی‌قبائل مغول هرگززنهای خودرا در لشکرکشیها همراه‌نمیبردند و قالی‌بافی کار زنان بوده است نه مردان جنگی. دیگرآنکه درکتاب جغرافیای موسوم به‌حدودالعالم که در سال (۲۷۹ هجری - ۸۹۲ میلادی) تحریر شده مؤلف میگوید درآن زمان در فارس که درحدود ۱۶۰۰ کیلومتر تاخراسان‌فاصله دارد قالی می‌بافته‌اند. کدام ترك یا مغول آنهم در آن زمان میتوانسته است این صنعت و هنر را ببافندگان فارس یاد بدهد.

در آغاز قرن دهم میلادی[٤] محمود غزنوی (۳۸۸ - ٤۲۱ هجری) که خود از ترکان بود برخراسان تسلط یافت ولی مقدسی جهانگرد عرب که چند سال بعد در خراسان سفرکرد مینویسد که قالی و سجادهٔ کوهستانهای قائنات معروف است. بدیهی است مردم‌قائنات نمیتوانستند باین سرعت هنر قالی‌بافی‌را ازترکان غزنوی یاد بگیرند.

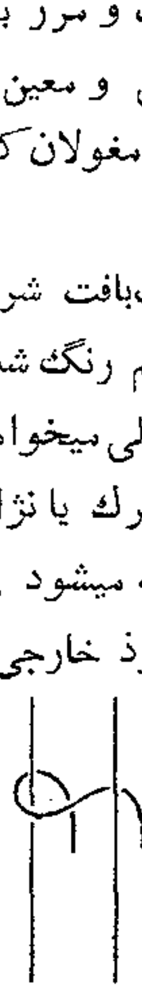
دلیل قاطع‌تری که در جواب این ادعا میتوان ذکرکرد آن است که ترکان ومغولان هرجاباشند اگردست به‌قالی‌بافی‌بزنند منحصراً باگرهٔ مخصوص خودشان یعنی گره ترکی قالی‌می‌بافند وگره نوع دیگرنمیدانند وایرانیان‌هرجا

۱- Le Coq ۲- Koslor ۳- Sir Aurel Stein ٤ـ ظاهراً مؤلف اشتباه‌کرده ومقصودش قرن یازدهم میلادی است زیرا محمود در۹۹۸ میلادی‌که اواخر قرن دهم است روی‌کار آمد و درسال ۳۱ - ۱۰۳۰ میلادی مرد بنابراین تسلط وی برخراسان در آغاز قرن یازدهم میلادی میشود نه قرن دهم. (مترجم)

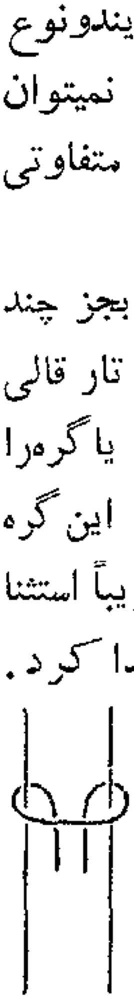
بروند اگر قالی‌بافی کنند منحصراً با گره مخصوص خودشان یعنی گره ایرانی قالی میبافند و هیچ گره دیگر بکار نمیبرند. این دو نوع گره و طرز بافندگی بطوریکه از تصویر برمیآید کاملاً متفاوت است و مرز بین قبایلی که ایندونوع گره را بکار میبرند بوضع بسیار عجیبی مشخص و معین است بنابراین نمیتوان باور کرد که ایرانیان گره ایرانی‌را از ترکان یا مغولان که سبک کاملاً متفاوتی داشته‌اند یاد گرفته باشند.

پود یا گرهی که در کلیهٔ قالیهای دست‌بافت شرقی بکار رفته بجز چند استثنای جزئی ، عبارت‌ازاین است که قطعهٔ پشم رنگ شده‌را بدو رشته تار قالی میبندند وسپس بسته به کلفتی گوشتی که برای قالی میخواهند زیادی پود یا گره‌را قیچی میکنند وبسته باینکه بافندهٔ قالی از نژاد ترك یا نژاد ایرانی باشد این گره یکی ازدوطریق که درتصویر زیر می‌بینید بسته میشود . این قاعده تقریباً استثنا ندارد ودرچندمورد استثنائی همیشه میتوان نفوذ خارجی‌را پی‌برد وپیدا کرد.

ایندو نوع گره اساسی را در اصطلاح گره قیورد و گره صحنه مینامند[۱]. معلوم نیست نخستین بار این نامهای گمراه کننده‌را چه کسی اختراع کرده ولی بدفعات بیشمار نویسندگان و دوستداران قالی آنها را بکار برده‌اند . شهر کوچک‌قیورد درمغرب آسیای‌صغیر سابقهٔ شهرتی‌بعنوان یک‌مرکز قالی‌بافی‌داشته ولی این دلیل نمیشود سبکی راکه بین تمام ترك نژادان باب است گروه‌قیورد بخوانیم ، قالیهای معروفی که با گره ترکی بافته میشوند عبارتند از قالی های «اوشاك»[۲] و«قیورد»[۳] انواع قالیهای آسیای‌صغیر ،قالیهای‌شیروان،«کوباس»[۴]،قزاق، گنجه، قره باغ قفقاز ، قالیهای تبریز وناحیهٔ هریس ، انواع متعدد قالیهای همدان ونقش های گوناگون قالی های ایلیاتی مرو، بخارا و کاشغر وقزل اياغ وبشير



گره ایرانی



گره ترکی

۱ ـ ایندونوع گره چندین روش فرعی مثلاً ازچپ براست یا برعکس ، و بستن به‌چهار تار بجای دو تار و غیره دارد ولی اصولاً این دو نوع کاملاً متمایز وثابت است.

۲ ـ Ushak

۳ ـ Ghiorde

۴ ـ Kubas

ویاموت وقره قالپاق وبسیاری از انواغ نقش‌های دیگر که هرچند زیاد معروف نیستند ولی مانند آنها که گفتیم ارزش هنری دارند، همهٔ این قالیها بدست مردمی بافته میشود که ترك نژاد و ترك زبانند واگر راستی بخواهیم اسم با مسمائی برای سبك کار آنها بگذاریم گرهی را که بکار میبرند باید گره ترکی یاسبك ترکی بنامیم.

اما وضع لغت «صحنه»[1] برای گره نوع دوم ازاینهم عجیب‌تر است. شخصی که اولین بار این اسم را بمناسبت شهر کوچك صحنه (که از همه جا های دیگر برای انتخاب این اسم نا مناسب‌تراست) در کردستان ایران بکاربرد شاید چنین تصور کرده بود که قالی نرم وظریفی که در کردستان می بافند الزاماً با گره نوع دوم بافته شده است زیرا گره ایرانی محققاً فرش را نرمتر ولطیف‌تر از قالیهای سبك ترکی میکند. ولی این واضع بی احتیاط لغت هر که بوده گول ظاهر را خورده ودرست در کارخود غور نکرده است زیرا قالیهائی که درصحنه وسنندج بافته میشود مانند تمام قالیهای دیگر کردی بسبك گره ترکی بافته میشوند و بنا براین نام «صحنه» را برروی گره ایرانی نهادن اسم کاملاً بی‌مسمائی است.

همهٔ بافندگان ایرانی نژاد وفارسی زبان مانند قالی بافان اراك، مشهد، بیرجند، کرمان، اصفهان، نائین، کاشان وقم این گره‌را بکارمیبرند وبنابراین‌جای آن داردکه گره مزبور را بنام واقعی آن یعنی گره فارسی یا گره ایرانی بخوانیم.

اما چه شد که هر دو نوع گره اصلی یعنی گره ترکی و فارسی، امروز در ایران بکار میرود. البته همانطور که انتظارمیرود این دونوع گره دریك ده یا یك شهر کنارهم وجود ندارند بلکه درمناطق کاملاً مجزا ومتمایز کشور ایران معمول است. این قضیه سابقهٔ تاریخی دارد. در قرن دهم میلادی[2] پاره‌ای قبایل معروف ومهم ترك که بنام مؤسس سلسلهٔ خود «سلجوق» نامیده میشدند وازمرکزآسیا با ایل وتبار واهل وعیال خود روبباختر حرکت کرده بودند بمرزخراسان رسیدند وچند سال نگذشت که تمام ایران را از تسلط خلیفهٔ

۱ - Senneh ۲ - یازدهم، مترجم.

بغداد خارج و جدا ساختند و هر چند قدرت این قوم در سراسر ایران مستقر شد ولی خودشان فقط در ولایات آذربایجان و همدان (وشاید سرابند و بختیاری) متوطن شدند وجای اهالی اصلی ایرانی این محال را گرفتند. بسیاری از ایرانیان بسوی جنوب گریختند. زنان ترك ها وزنان ایرانیانی که از مرز و بوم خود رانده شدند، هرچند هر کدام بطرز جداگانه‌ای گره میزدند، ولی هر دو دسته قالی باف بودند باین ترتیب یك خط مرزی نژادی و زبانی سرتا سر ایران را جدا کرد. در یك سوی این مرز قسمت عمدهٔ جمعیت ترك نژادند وبا گره ترکی قالی می‌بافند ودر سوی دیگر این خط، مردم ایران هستند که با گره فارسی قالی بافی میکنند.

در ولایات دوردست کرمان وفارس مناطق مهمی وجوددارد که قبایل ترك مانند افشار وقشقائی مسکن دارند وسلطان وقت آنها را بعلل سیاسی یا برای تنبیه باین سامانها کوچ داده است، این قبایل در میان ایرانیان مثل جزیره‌ای هستند که هنوز زندگی آنها ترکی است وقالیهای ایلیاتی خودرا که هنوز هم از لحاظ رنگ ونقشه ترکی است با همان گره ترکی قرنها قبل میبافند.

بنا بملاحظات فوق میتوان بجرأت گفت که فن قالی بافی بسبك ایرانی مدتها قبل ازهجوم مغولها یا سلجوقیان در ایران وجودداشته ویکی از ابداعات واختراعات خود ایرانیان است.

روایات جغرافی دانان عرب که بسیاری از ایشان بین قرون نهم تاچهاردهم میلادی بایران سفر کرده‌اند، حاکی است که صنعت قالی بافی درطی این چند صد سال اصولاً یك صنعت ایلیاتی یا دهقانی بوده است که فرش گرم وخوش‌منظره وبا دوام وارزانی برای رفع احتیاجات مردم تهیه میکرده است.

نقشه های مورد علاقه و معمول عبارت از طرحهای کوچك تکراری ودرهرمحل تابع سنت معمول آنجا بوده است وباین جهت احتیاج بکمك طراحان مخصوص ونقشه کشان نبوده است.

از این قالی‌های قدیمی بافت ایران هیچ اثری برجای نمانده است واین

موضوع هم تعجبی ندارد زیرا مطلبی که غالباً بآن توجه نمیشود این است که قالی از دومصالح بسیار بیدوام یعنی پشم وپنبه ساخته میشود . پشم براثر سائیدگی دائم در زیر پا از میان میرود والبته بید و حشرات دیگرهم بآن‌حمله میکنند، هر دوماده را رطوبت زود متلاشی میکند وبراثر مجاورت با هوا بتدریج رنگ برمیدارند وسست میشوند. باین‌جهت با اینکه گفتیم قرنهای متمادی است ایرانیان کف اطاق ومساکن خودرا گوش تاگوش قالی میاندازند معهذا هیچ قطعهٔ قالی از ایران بجای نمانده که بتوان بطور قطع گفت مربوط بزمان قبل ازسال ۱۵۰۰ میلادی یعنی ٤۵۷ سال قبل باشد.

محتمل است سلاطین بزرگ سلجوقی که در قرون ششم وهفتم هجری (یازدهم ودوازدهم میلادی) درغزنه وهرات سلطنت میکردند و بانی عمارات بزرگ ومشوق هنرهای نقاشی وخطاطی بوده‌اند ، نتوانسته باشند امکانات هنر بافندگان قالی را کاملاً درك کنند زیرا درنوشته های معاصرآنان کمتر به‌قالی اشاره شده‌است ولی البته جای تعجب نیست که فاتحین مغول یعنی چنگیز خان، هلاکووتیمور که پس از سلجوقیان آمدند توجهی بقالی نکرده باشند، ولی از روی قرائنی که موجود است چنین مستفاد میشود که درزمان فرزند مشهور تیمور یعنی شاهرخ صنعت قالی بافی تاحدی مورد توجه مقامات بالا قرار گرفت زیرا درچند مینیاتور متعلق به اوائل قرن پانزدهم میلادی (دهم هجری) قالی‌هم نقاشی شده است. نقشهٔ این قالی‌ها بیشتر عبارت از خطوط مستقیم است که نشان میدهد این صنعت هنوز مراحل تکامل را نپیموده بوده است.

مغولهای بعدی یعنی ایلخانها مردمی با فرهنگ بودند. علاوه برشاهرخ یک سلطان دیگرمغول یعنی اوزون حسن ازسلسلهٔ آق‌قوینلو(۸۷۱ تا ۸۸۲هجری ۱٤٦٦ تا۱٤۷۷ میلادی)مردی روشنفکر بوده و بطوریکه «جوزافا باربارو»[1] سفیر جمهوری ونیز در درباروی درتبریز شرح میدهد کاخهای اوزون حسن باقالیهای عالی مفروش بوده‌است.

۱ - Josafa Barbaro

با این حال حمایت پادشاهان ازصنعت قالی‌بافی‌وشناسائی وتوجهٔ کاملی که در خور این صنعت باشد فقط پس‌از استقرار سلسلهٔ صفوی آغاز شد درسال ۹۰۵ هجری (۱۴۹۹ میلادی) پس‌از هفت قرن تسلط خارجیان سلسلهٔجدیدی روی کارآمد . هرچند شاه اسمعیل مؤسس این سلسه خود را از نسل پیغمبر عرب میدانست وبا اوزون حسن مغول و زن مسیحی‌او«دسپنه»[۱] که از خانوادهٔ شاهزادگان«کومننی»[۲]بودخویشاوندی داشت ، معهذا ایرانیان وی را نخستین پادشاه ملی‌میدانند که‌بعدازحملهٔ اعراب بایران درسال ۲۱ هجری (۶۴۱میلادی) حق جلوس برتخت سلطنت کورش وشاپوررا داشته است . شاه اسمعیل‌شیعه‌ای بسیارمتعصب‌بود،تشیع‌رامذهب‌رسمی ایران کرد،ایرانیان‌اورامنجی‌وبازگردانندهٔ عظمت ایران و مؤسس مقدس یک سلسلهٔ مشهور ملی میخوانند.

سه پادشاه‌اول‌این سلسله‌شاهانی لایق وبصیر بودند[۳] ولی اصولاً درتاریخ کمتر مشاهده شده است که سه زمامدارمتوالی از یک دودمان باندازه سه‌پادشاه صفوی یعنی شاه اسمعیل و شاه طماسب و شاه عباس دارای خصال پادشاهی و فضائل سلطنت‌باشند.

بطوریکه ذکرشدپادشاهان‌قبل‌از صفویه،شایدباستثنای شاهرخ واوزون حسن همهٔ سلاطین خارجی بودند که علاقه‌ای به یک صنعت روستائی کاملاً ایرانی نداشتند اما از نخستین شاهان ایرانی که‌پس‌از هشتصد سال تسلطاجنبی برایران حکومت کردند انتظار میرفت که بمنظور جلب علاقه و توجه رعایای خود ازاین صنعت‌خالص‌ایرانی که برای‌رساندن الهامات‌هنری‌بسیار مناسب بود حمایت کنند. علت علاقهٔ این‌پادشاهان‌بصنعت‌قالی‌بافی‌هرچه باشد واعم‌ازاینکه مقاصد سیاسی یا ذوق هنری یا هردوسبب این تشویق و علاقهٔ ایشان‌بوده‌است دوراندیشی وتیزبینی این سلاطین‌بخصوص شاه طهماسب و شاه عباس،درتوجه بامکانات صنعت قالی‌بافی بسیارشایان تقدیر و توجه است در اثر علاقه و توجه

---

۱ ـ Desipna ۲ ـ Comneni ۳ ـ درفاصلهٔمرگ شاه‌طهماسب‌وجلوس شاه‌عباس‌مدت ده‌سال أوضاع‌کشور مغشوش‌بودکه در طی آن سه شاهزادهٔ مختلف برای‌کسب قدرت‌با هم رقابت میکردند.

و تشویق شاهان صفوی در عرض مدت کوتاهی صنعت قالی‌بافی از مقام یک پیشهٔ روستائی به مرتبهٔ عالی یک هنر وصنعت ظریف ارتقا یافت. مشهورترین قالیهائی که امروززینت‌موزه‌ها وزینت‌بخش مجموعه های خصوصی باختر زمین است مسلماً در دورهٔ طولانی سلطنت شاه‌طهماسب و شاه عباس بافته شده است. این قالیهاست که ایرانیان را استادان مسلم طراحی و بافندگی فرش بجهانیان‌معرفی کرده و طرح آنها مکرر در مکرر در سراسر گیتی و در انواع منسوجات تقلید شده است. درزمان سلطنت شاه‌طهماسب‌صنعت قالی‌بافی بحداعلای ترقی‌ودردورهٔ شاه عباس بحداعلای اشتهار خود رسید.

قرائن واماراتی‌دردست‌نیست که‌بتوان ازروی آنها ثابت کردشاه‌اسمعیل در پایتخت خود تبریز کارخانهٔ قالی‌بافی سلطنتی تأسیس کرده‌باشد. بی‌شک‌وی برای تحکیم واستقرارحکومت جدیدخود آنقدرسر گرم مبارزه با ترکان‌وازبکان بود که باینکارها نمیرسید ولی محتمل‌است که‌شاه‌طهماسب کارخانه های‌قالی‌بافی سلطنتی‌تأسیس کرده باشد و ما هنگام بحث درمیراث قالیهای دورهٔ صفوی‌بازهم در این باب سخن خواهیم گفت.

در بارهٔ علاقهٔ شاه‌طماسب به‌قالی اطلاعاتی در دست میباشد وحتی‌روایت شده است که وی طرح چند قالی را شخصاً انجام داده است و نیز میدانیم که شاه‌طهماسب نامه‌ای‌بسلطان سلیمان نوشته وپیشنهاد کرده است که برای‌مسجدی که «صنعان»[۱] بزرگ دراسلامبول‌میساخت (و امروز نام جامع سلیمانیه دارد) قالی بفرستد (البته شاه طهماسب به‌برادرتاجدارخود متذکرشده است که‌فراموش نکنید صورتی از اندازه‌های مورد احتیاج ارسال دارد) . قالی‌های مورد بحث در موقع خود بافته و ارسال شد. سفیر مجارستان در دربار شاه طهماسب که‌این مطلب را گزارش داده مینویسداین‌قالیها درهمدان و دره‌جزین بافته شده بود و از این رو میتوان چنین استنباط کرد که در آن زمان کارخانه‌های قالی‌بافی دولتی در پایتخت وجود نداشته است.

۱ - Sinân

خوشبختانه جای هیچ‌شک‌نیست که‌شاه عباس معروف‌ترین فرد دودمان صفوی در اصفهان پایتخت جدید خویش یک کارخانهٔ قالی‌بافی سلطنتی‌تأسیس کرده است، زیرا عده‌ای ازمعاصرین‌شاه‌عباس باین مطلب‌اشاره کرده‌اند. ازروی نوشته‌های دو سیاح‌فرانسوی‌موسوم‌به تاورنیه وشاردن وازنوشته‌های سررابرت شرلی ویک کشیش‌یسوعی لهستانی‌ومهمتر ازهمه ازروی مطالبی که‌وقایع‌نویس دربار وی (که شرح وقایع سلطنت شاه عباس را بسیار دقیق و مفصل تنظیم نموده است) میگوید میدانیم این کارخانه‌نزدیک کاخ سلطنتی وبین چهل ستون و میدان شاه قرار داشته است و چون این دو بنا هنوز کاملاً باقی است میتوان محل کارخانه های‌قالی‌بافی‌رادقیقاًمعلوم کرد. تاورنیه‌میگوید که‌دراین کارخانه ها مدام برای دربارشاهنشاهی قالی می‌بافتند وچون شاه‌عباس باسرعت تمام‌مشغول ساختمان و توسعهٔ پایتخت خودبود وقاعدةً احتیاج دائم بقالی‌های جدید برای کاخها و ساختمانهای‌عمده وبرای خانه‌های اشراف و درباریان وصاحب‌منصبان بزرگ و برای اهداءبسلاطین خارجی‌وسفرای آنهاوجودداشته است‌ودرزمانهای اخیر نیز در دورهٔ سلطنت رضاشاه پهلوی فعالیتی مشابه همین فعالیت شاه‌عباس در صنعت قالی‌بافی مشاهده شده است.

قالی‌هائی که در این دورهٔ تاریخی بافته شده موجد چند مشکل گردیده که مدت‌عمردونسل ، اشخاص خبره را حیران ساخته و قطعاً نسل‌های آینده را هم در حیرت خواهدگذاشت. زیرا هرچند این قالی‌ها در حدود چهارقرن‌پیش بافته شده و این زمان از نظرباستان‌شناسی مدتی طولانی بشمار نمیرود معهذا اطلاعات ما دربارهٔ آنها درکمال تعجب بسیارکم است ، و نمیدانم چگونه این صنعت با این سرعت عجیب مرحلهٔ کمال را پیمود و درکجا قالیهای مزبور را بافتند و چرا پس‌ازچندنسل که‌دوران شکوه ودروهٔ کمال این‌هنربود روبانحطاط گرائید.

جواب سؤال اول‌چند سطر قبل‌داده شده بدینمعنی که ترقی ناگهانی‌این صنعت از مقام یک پیشهٔ روستائی بمرتبهٔ یک هنر ظریف مصادف بااستقراریک

دودمان‌جدید ملی وفعال درایران شد وضمناً مصادف با جریان مثمرونیرومندی شدکه در سراسر جهان در قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) پیش آمد.

سؤال دوم این است که از کجا میدانیم قالی‌های عالی و بزرگی که تا زمان حاضر باقی مانده و ما باین اطمینان کامل اظهار داشتیم در زمان سلطنت شاه طهماسب وشاه عباس بافته شده بودند براستی‌متعلق بآن دوره میباشند وباید اذعان کرد که دلائل قطعی و مسلمی دراین باب وجود ندارد. فی الواقع تا زمانهای نسبتاً اخیر تعیین‌تاریخ قالیهای عتیقه یک مسئلهٔ اتفاقی وسرسری بوده. حدسیات خبرگان یک نسل پیش‌مانند «مارتین»[۱] و «بود»[۲] چندان قابل اعتماد نیست و جای تعجب است که چنین اشخاص‌برجسته‌ای تاریخ و محل بافت این قالی‌ها را با چنان تهوری تعیین کرده‌اند که بسیارعجیب بنظر میرسد ولی احتیاط «تاترسال»[۳] و «کندریک»[۴] خبرگان‌موزهٔ ویکتوریا وآلبرت‌قانع کننده تر است. درنظر این کارشناسان یک قالی مثلاً «کارایران» یا کار «شمال باختری ایران» بود و تاریخ آن احتمالاً قرن شانزدهم بود. احتیاط اینان در نتیجهٔ سستی و تکاهل نبود بلکه ثمرهٔ علاقه و دقت و استقلال نظر است!

در خلال بیست سال اخیر موضوع بیشتر مورد تحقیق‌قرار گرفت قرائن و امارات بسیاری گرد آوری شد و طریقه ای ابداع شد که بوسیلهٔ آن مراجع کارشناسان‌میتوانند تاریخ تقریبی‌بسیاری ازقالیهای‌معروف را تعیین کنند وتاریخ تعیین شده ازطرف‌آنان معمولاً درهمان دوره‌ای‌است که این‌قالیها بافته شده‌است.

این روش تازه عبارت از آن است که تاریخ قطعی قالیهای معینی‌راکه اطلاعات ما دربارهٔ آنها مثبت ومسلم است تعیین کنیم و قالیهای دیگری راکه از حیث سبک بآنها شباهت دارند و ماهیچ اطلاع مثبتی از تاریخشان نداریم، با قالیهای مشخص دستهٔ اول مقایسه کنیم. غرض از اصطلاح «شباهت سبک» عبارت از قرابت طرح و رنگ و بافت و مصالح یک دسته قالیهائی است که میتوان آنها را از یک منشأ و زمان دانست.

۱ - Martin ۲ - Bode ۳ - Tattersall ۴ - Kendrick

اطلاعات مثبتی که بموجب آن تاریخ بافت یک قالی مشخصی راتعیین میکنیم وسپس آنرا معیار تعیین دسته‌ای از قالیهای هم‌سبک آن قرار میدهیم به یکی ازسه طریق ذیل بدست میآید :

۱ ـ تاریخ بافت ممکن است در متن قالی ذکرشده باشد.

۲ ـ قالی ممکن است از لحاظ تاریخی قابل تشخیص باشد.

۳ ـ طرح قالی‌را ممکن‌است از روی طرح یک کتاب‌خطی تذهیب کاری شده یا مصور یا نقشهٔ جلد آن ، که تاریخ همه مسلم است حدس زد.

البته اگر استادان این صنعت‌آنقدر دوراندیش میبودند که‌تاریخ بافت‌را درچند قالی دیگر عمل خودشان ببافند طریقهٔ اول با ارزش ترین راه تشخیص تاریخ قالی میشد ولی متأسفانه استادان مزبور اینکار را نکرده اند . از چند صد قطعهٔ قالی کامل یا قطعات قالی که از زمان صفویه باقی مانده است تنها چندقالی معدود تاریخ دارد،خوشبختانه قالی‌معروف به قالی اردبیل که مایه مباهات موزهٔ «ویکتوریاوآلبرت»[1] است ویک‌قطعهٔ قالی طرح شکار که متعلق بموزهٔ «پولدی پدزولی»[2] درمیلان است دارای تاریخ میباشند واز روی این دوقالی تاریخ دار معروف وچند قالی کم اشتهارتر میسر شده است که مبدأ و پایگاهی برای چند دسته قالی که درسبک با آنها شباهت دارند بدست آید.

روش دوم یعنی دسته‌بندی قالیهائی که از لحاظ تاریخی قابل تشخیص میباشند نیز مفید واقع شده است.مهمترین قالیهائی که از روی روش دسته بندی تاریخی تشخیص‌داده شده‌اند دوتخته قالی‌است که‌اکنون در موزهٔ «رزیدنتس»[3] درشهرمونیخ است.درسال ۱۶۰۵ میلادی«زیگموند وازا»[4]پادشاه‌لهستان‌یک تاجر ارمنی‌بنام «مراتوویتز»[5] را بایران فرستاد و بوی مأموریت داد چند تخته قالی برای کاخهای سلطنتی لهستان‌خریداری کند وی از راه دریای سیاه به طرابوزان سفرکرد واز آنجا از راه ارض‌روم ، قارص ، تبریز وقزوین بکاشان رسیدبطوری که‌خودش نقل میکند درشهر کاشان قالی‌ها را سفارش داد وخودش سرپرستی

۱-Victoria and Albert ۲-Poldi Pezzoli ۳-Residenz ٤-Sigimund Vasa ٥-Muratovitz

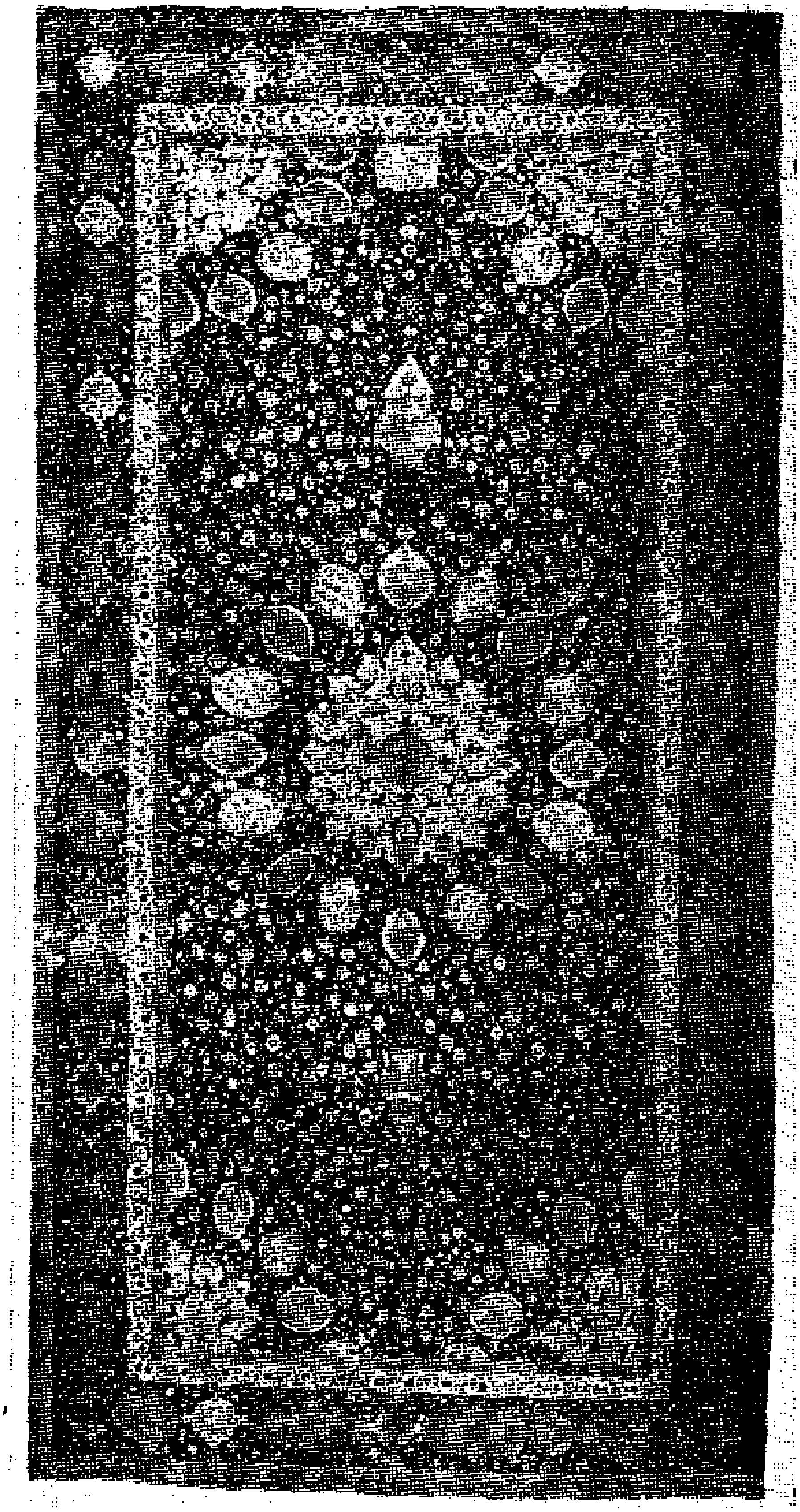
بافتن آنرا بعهده گرفت وعلائم سلطنتی لهستان‌را درنقشهٔ قالی گنجاند، چهار تخته از این قالی‌ها که‌دوتای آنهانقش‌عقاب سلطنتی لهستان‌را دارد درموزهٔ رزیدنتس است و از روی آنها میسر شده است که نه تنها تاریخ دستهٔ دیگری از قالیها را که ازلحاظ سبک بآنها شباهت دارند تعیین کنیم ، بلکه ثابت میشود که قالیهای مزبور هم در کاشان بافته شده‌اند.

روش سوم که عبارت ازتوجه بطرح تنها باشد نیز نتایجی داده است اما اتخاذ این روش مشروط بآن است که بتوانیم قبول کنیم طرحی که دریک قالی دیده میشود با طرحی که دریک کتاب خطی ، جلد کتاب یا نقاشی تاریخدار دیده میشود همه رقم یک هنرمند است ولاغیر.

وسائل کافی برای قبول این‌فرضیه میتوان اقامه کرد ، زیرا پادشاه زیرک و فعالی که دلش میخواسته قالی های ساخت زمان سلطنت او از بهترین آثار دوره‌های ما قبل اوهم‌برتر باشند قهراً بهترین‌نقاشان وتذهیب کاران وهنرمندان دربارخودرا وادارمیکرده‌است که بامشهورترین استادان قالی باف همکاری کنند.

اشکال تعیین محل بافتن هریک از این‌قالیها بمراتب پیچیده‌تراز تعیین تاریخ بافتن آنهاست زیرا دلائل وشواهد مثبتی برای تعیین محل آنها دردست نیست و هریک از این تخته قالیها را ممکن بوده است درچندین‌محل ببافند البته بحث در جزئیات این مسئله از حدود این فصل خارج نیست ولی بحث درمورد دو تا از معروفترین قالیهای زمان صفوی که اکنون موجود است مطلب ما را روشن می کند.

چنین تخمین زده‌اند که عدهٔ قالیهای قرن شانزدهم و هفدهم میلادی که باقی مانده درحدود ۱۵۰۰ تخته است ودراین حساب قطعات پاره نیز منظور شده است. همهٔ این قالی‌ها البته شایان توجه‌نیستند، بسیاری ازلحاظ طرح ضعیف و از لحاظ بافت خراب هستند و درمورد این قالی ها اگر فقط قدمت قالی مناط کار باشد باید گفت هیچ ارزش دیگری ندارند ولی بسیاری دیگر از این قالیها حقیقتاً عالی هستند و لااقل دویست تختهٔ آنها کاملاً مشهورند.



قالی اردبیل

٩٤٦ هجری ١٥٣٩ میلادی ، موزهٔ ویکتوریا و آلبرت

کیفیت میراثی را که طراحان و استادان قالی باف دوران صفوی برای نوع بشر بجا گذاشته‌اند از روی مطالعهٔ مختصری در باب هفت قالی که لا اقل بعقیدهٔ نویسنده عالی ترین قالیهای جهان هستند میتوان استنباط کرد. من سعی نکرده‌ام که در این بحث چه از لحاظ ارزش هنری و چه تاریخ بافت وچه‌محل بافت تقدم و تأخری قائل شوم زیرا همانطور که نوشتیم تعیین قدمت قالی‌های قدیمی کاری مشکل و حدسی بی احتیاط است و تعیین محل بافت آنها هم‌آسانتر از مشکل اولی نیست و این نکتهٔ اخیر بخصوص از بحث در بارهٔ اولین قالی‌ازهفت قالی‌معروفی که ذکرش گذشت یعنی‌قالی‌معروف به‌اردبیل که درموزهٔ ویکتوریا و آلبرت است روشن میشود.

وجه تسمیهٔ این فرش به قالی اردبیل از آن جهت است که متعلق به مسجدی در اردبیل میباشد که مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین (که اسم سلسلهٔ صفوی ازنام او مشتق شده) وشاه اسمعیل بوده‌است این‌قالی‌را درسال (۱۸۹۳م/۱۳۱۱ هجری) تجارتخانه‌ای موسوم به «زیگلر و شرکاء»[۱] مقیم تبریز بدست آورده وسپس تجارتخانهٔ دیگری موسوم‌به «ون سنت‌را بینسون وشرکاء»[۲] ازآن‌خریده و بالاخره موزهٔ ویکتوریا از تجارتخانهٔ‌اخیر ابتیاع کرده است.[۳] کتیبهٔ زیر که مطلع یکی از غزلیات حافظ است برآن بافته شده است.

جز آستان توام درجهان پناهی نیست   سر مرا بجز این درحواله گاهی نیست

عمل غلام آستان مقصود کاشانی فی سنه ۹۴۶

قالی اردبیل از لحاظ طرح واستادی در بافت یکی از عالی‌ترین قالیهای جهان است وچون دارای امضای استاد و تاریخ بافت است یک سند مهم ودرجهٔ اول تاریخی هم بشمار میآید. لذا این قالی هستهٔ مرکزی دسته بندی گروهی ازقالیهای طرح ترنجی بسیارعالی وباشکوه گردیده‌است. این دسته قالیها ازلحاظ

۱ ـ Ziegler & Co. ۲ ـ Vincent Robinson & Co. ۳ ـ در همان زمان که این قالی معروف را از مسجد اردبیل برده‌اند قالی دیگری نیز از آنجا برده شده است که قسمتی از قالی دومی بخصوص حاشیه‌اش برای تعمیر قالی موزهٔ ویکتوریا وآلبرت مصرف شده است !

سبک بهم شبیه هستند و میتوان بـا اطمینان کامل آنها را منسوب باواسط قرن شانزدهم میلادی دانست ، زیرا درسال ۹٤٦ هجری که مطابق **۱۵۳۹** میلادی است بافته شده است و سال ۹٤٦ سیزدهمین سال دورهٔ طولانی سلطنت **۵۲** سالهٔ شاه طهماسب صفوی است.

تار وپود این قالی از ابریشم است و گره آن از نوع گره فارسی است. در هراینچ مربع آن ۱۷ گره دریک جهت و۱۹ گره در جهت دیگر موجود است و این تعداد تقریباً مساوی تعداد گرههای بهترین انواع قالی کاشان است که در حدود بیست وپنج سال قبل بافته شده است.

قالی اردبیل بر خلاف بسیاری از قالیهای مشهور همزمان خود طرحی آرام وموقرانه دارد وازتصاویر ناراحت کنندهٔ حیوانات واشکال دیگرعاریاست زیرا اینقالی برای مکان مقدسی تهیه شده بود وطبق‌دستورقرآن مجید صورتسازی چه انسان وچه حیوان ممنوع است.

طرح وبافت قالی عالی وقابل ستایش است . شانزده شمسه بیضی شکل بفواصل مساوی دورادور ترنج شانزده گوشه ای کـه تقریباً گرد میباشد قرار گرفته است وازروی اینطرح چنین میتوان استنباط کرد که میخواستهاند داخل گنبدی را نشان دهند که دو قندیل طلائی از دو طرف سقف آن آویزان است. طبق معمول یک ربع ازترنج وسط درهریک از گوشه های قالی تکرار شده است واین ابتکار بسیار خوش آهنگ و دلپذیر است.

حاشیهٔ قالی که بحق معروف جهان است دو کنارهٔ باریک دلپذیر دارد و در میان این دو کناره طرح ابری بسیار استادانه گنجانده شده است، این نوع حاشیه برای تمام کشورهائی که درآن قالی میبافند الگوی اصلی شده است.

عموم متخصصین موافقت دارند که یک قالی بـا این طرح فوق‌العاده و این مهارت و استادی در بافت جز بوسیلهٔ اشتراك و تمرکز مساعی گروهی ازطراحان وبافندگان درجهٔ اول زمان ، که محتملاً فقط دریک کارخانه قالیبافی سلطنتی متمرکز میشدند ، میسر نبوده است . چون در قسمتی از دورهٔ سلطنت

شاه طهماسب پایتخت وی شهر تبریز بوده‌است، بعضی عقیده دارند که این‌قالی‌هم درتبریز ودرکارخانهٔ سلطنتی که بامرشاه تأسیس‌شده بود بافته شده‌است. گذشته ازاین متخصصین مزبورعقیده دارند که دستهٔ قالیهای زیبا و عالی نقش ترنجی که درقرن شانزدهم بافته شده است و بی‌شک شباهت و قرابت کاملی با قالی اردبیل دارند ، همه در تبریز بافته شده بوده است.

ولی چگونه چنین چیزی ممکن است. قالی اردبیل درسال ۹٤٦ هجری مطابق۱۵۳۹ میلادی تمام شده‌است ولی مدتها قبل‌ازاین‌تاریخ شاه‌طهماسب که متوجه شد شهر تبریز از نظر نداشتن حفاظ طبیعی درمعرض خطر حملهٔ دشمنان یعنی ترکان قرار دارد پایتخت خود را به تبریز منتقل کرده بود و بیم او هم کاملاً بجا بود زیرا درسال ۹٤۰ هجری (۱۵۳۳ میلادی) ترکان شهرتبریزرا گرفتند ودرعرض بیست سال بعد لااقل چهاربارشهرمزبوربین ترکان وایرانیان دست بدست شده است . آیا میتوان باور کرد هنگامیکه شاه طهماسب پایتخت خودرا بقزوین منتقل ساخت کارخانهٔ قالی بافی سلطنتی را در تبریز گذاشت و باین ترتیب قالیهائی که برای مسجد اردبیل سفارش داده بود در غیاب او و در زمان اشغال تبریز بوسیلهٔ ترکها تمام شده بود ؟

ازجهات فنی هم نمیتوان پذیرفت که تبریز محل بافت قالی اردبیل‌باشد زیرا این قالی باگره معروف بگره فارسی بافته شده است ، در صورتیکه اهالی تبریز ترك بودند وبی شك همانطورکه امروزهم با گره ترکی قالی می‌بافند آنروزها هم‌گره ترکی بکار میبرده‌اند . البته ممکن است تصور کرد که استاد مقصود بافندهٔ این قالی بهمراهی چند صد نفرکارگر و بافنده بامر شاه طهماسب به تبریز رفته و کارخانهٔ قالی بافی سلطنتی را در آن شهر تأسیس کرده باشد و هنگامیکه شاه طهماسب تصمیم گرفت پایتخت خود را بقزوین منتقل کند بافندگان وکارخانهٔ ایشان بقزوین منتقل شده باشند. دراینصورت قالی‌معروف به « قالی اردبیل » و محتملاً بیشتر قالیهائی که جزو این دسته بشمار میروند درقزوین بافته شده‌اند ولی اگر چنین میبود باید قرائن و آمار و یا ذکری در تواریخ یا لااقل یك سنت افواهی از این اقدام عظیم درقزوین بجای مانده

باشد ، درحالیکه هیچ اثری باقی نیست و هرگزخود ایرانیان هم اشاره نکرده‌اند که هیچ یک از قالیهای دورهٔ صفوی درقزوین بافته شده باشد.

باین ترتیب اگرانتساب محل بافت قالی اردبیل بشهرهای تبریزوقزوین بعید بنظر میرسد پس این قالی و نظائر آنرا درکجا بافته اند. شهرهای جنوب ایران یعنی کرمان و شیراز وشهرهای مشرق ایران یعنی مشهد را نیز میتوان از نظر فنی خارج از حوزهٔ این قیاس دانست . سلطان آباد در قرن ۱۳ هجری (قرن ۱۹ میلادی) تأسیس شده است. درهمدان گره ترکی بکار میرود وهیچ قرائن وآماری دردست نیست که نشان‌دهددراین شهرقالیهای ظریف‌می‌بافته‌اند. شهراصفهان هم تازمانیکه جانشین طهماسب یعنی شاه‌عباس آنرا پایتخت خویش ساخت و در آنجا کارخانهٔ قالی بافی سلطنتی ایجاد کرد مرکز بافت قالیهای ظریف نشده بود. بنا براین فقط شهر اردبیل می‌ماند و شهر کاشان که زادگاه خود استاد مقصود بافندهٔ قالی اردبیل بوده است . البته ممکن است این قالی درخود اردبیل بافته شده باشد وباستاد مقصود مأموریت داده باشند که بافندگان را با خود بآن شهر ببرد و شاید در همان مسجدی که قرار بود قالی بکار رود دارهای قالی را برپا کرده باشد. کتیبهٔ قالی هم دارای مضمونی است که غرض از آن رساندن این مطلب است که قالی در مکان مقدسی بافته شده است ولی دراین مورد هم بهیچوجه سنت و افواهیاتی در اردبیل نیست که اشاره باین موضوع بکند وهیچ قابل باورنیست که اگر قالی در خود مسجد ویا در حوالی آن بافته شده باشد مسموعاتی دراین باره دهان بدهان نقل نشده باشد. بالاخره قالی اردبیل را ممکن‌است درکاشان‌بافته‌باشند ولی‌دلیل این احتمال‌آن‌نیست که نام بافندهٔ آن «کاشانی» بوده است ، زیرا درکشوری که نام خانوادگی وجود نداشته ذکر موطن‌مشخص فقط اضافه‌ای برای شناسائی وتمیزهویت‌او بوده است ونیز دلیل نمیشودکه استاد مقصودکاشانی درکاشان میزیسته ویا در آن شهر به پیشهٔ خود اشتغال داشته است.

ولی رویهمرفته میتوان در برابر تبریز یا قزوین یا اردبیل که امکان

بافتن قالی بقعهٔ شاه صفوی درآنجا ضعیف است ، کاشان‌را باحتمال قوی تری محل ساخت این قالی دانست. شهر کاشان درعصر حاضر ودر قرنهای گذشته مرکز کارهای ظریف هنری بوده است . شاردن در قرن ۱۶ میلادی در باب کاشان چنین مینویسد « در هیچ یک از شهرهای ایران بیش از کاشان و حوالی آن اطلس ، مخمل ، تافته و ابریشم خواب و بیدار و زری ساده و گل ابریشمی وپارچهٔ زربفت وسیم‌بفت نمی‌بافند»[۱] . سرانتونی شرلی نیزتقریباً بهمین‌نهج دربارهٔ کاشان سخن میراند و بخصوص متذکر میگردد « قالی های این شهر از نظر ظرافت سبب اعجاب میشود »[۲] والبته در کاشان همیشه گره فارسی بکار میرفته واکنون هم معمول است.

دراینجا رشتهٔ سخن‌رارها میکنیم وامیدواریم خواننده ازمطالعهٔ این‌بحث بیهوده کسل نشده باشد ، مقصود واقعی ما ازاین تحقیق مختصر آن بود که خطر اظهار نظر قطعی در باب محل بافت قالی‌های دورهٔ صفوی گوشزد شود و شاید هم بجای کلمهٔ « خطر » بتوان کلمات تندتری بکار برد . انتخاب قالی اردبیل برای این بحث از آن جهت بود که این قالی یکی ازچند قالی معدودی است که تاریخ دارد وسازنده نام خود را در آن ذکر کرده است ولی با وجود این قرائن وامارات گرانبها بازهم نمیتوانیم بتحقیق محل بافت آن را مسجل کنیم پس‌بچه جرأتی میتوان درباب مبدأ و محل بافت قالیهائی بحث کرد که حتی این قرائن و دلائل مهم را هم ندارند.

ما نمیدانیم و شاید هرگز هم ندانیم که این قالی‌ها بطور قطع در کجا بافته شده‌اند. بالاترین کاری که میتوانیم بکنیم آن است که چند محل احتمالی‌را ذکر و ادعائی که نسبت بآن محل میشود یادداشت کنیم و اگر خواننده بقدر کفایت باین مبحث علاقه دارد در باطن خویش محلی را که ترجیح میدهد انتخاب خواهد کرد.

---

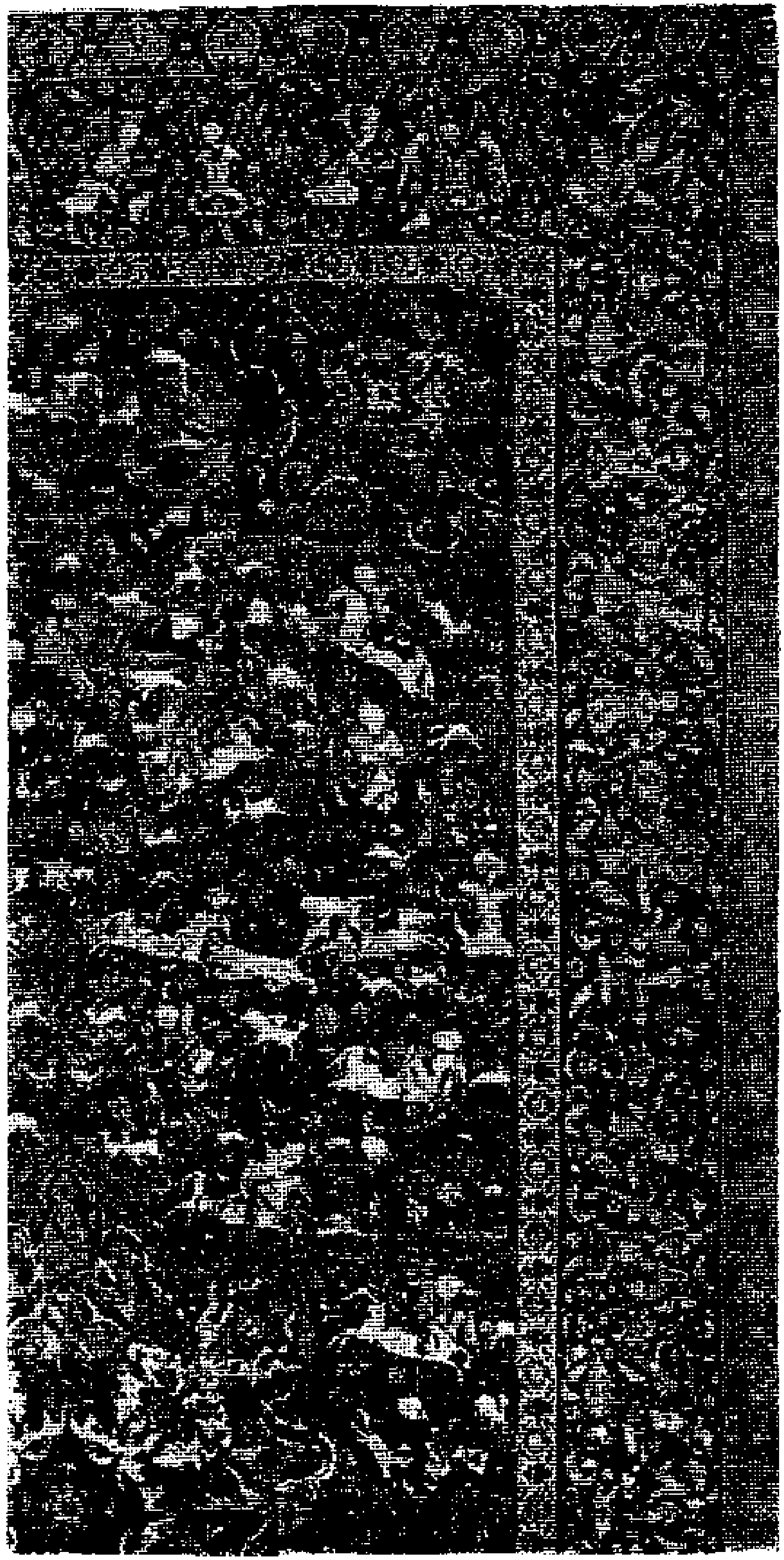
۱ ـ سفرنامهٔ شاردن چاپ۱۷۱۱ میلادی، آمستردام. ۲ـ گزارش مختصر وحقیقی مسافرت سرآنتونی شرلی بایران و غیره چاپ ۱۶۰۰ میلادی ، لندن .

دومین قالی عالی دورهٔ صفوی که از پرارزش ترین میراث های ایران برای بنی آدم است قالی معروف به شکارگاه است که درموزهٔ هنروصنعت شهر وینه دراتریش نگاهداری میشود ودرردیف اول بزرگترین قالیهای جهان‌است وبرخی ازکارشناسان میگویند که این قالی سرآمد تمام قالیهای همهٔ جهان است و در میان قالی‌هائی که در اینجا ذکر میکنیم‌این تنها قالی است که تار وپود و گوشت آن همه از ابریشم است ودرهراینچ سربع آن ۲۷ گره ازیکسو و۲۹ گره ازسوی دیگردارد وباین جهت ازتمام قالیهای دیگرعهدصفوی ریزبافت‌تراست. قسمتی از تصاویر آن ملیلهٔ نقره و یا مفضض است. مجلس شکاری که دراین قالی‌نمایش داده شده هرکه هرکه وشلوغ است شکارچیان عموماً سواروسلح به نیزه وشمشیر وکمانند، و با جنبش وجهشی قابل ملاحظه ولی ظاهراً بدون سبک وروش خاصی برگروهی از حیوانات مانند شیر، پلنگ، گرگ، خرس، آهو، گورخر، شغال وخرگوش حمله میکنند، سبک نقاشی‌صحنهٔ شکارآن کاملاً تابع سنن ایرانی است است زیرا در شکارگاه ایرانیان همانطورکه معمول ما هم هست شکار را برای شکارچی آماده میکنند تا بیهوده خسته نشود، ترنج هشت‌گوشه وسبز رنگ وسط آن با تصاویر اژدها ومرغ آتشخوار وبسبک چین تزئین شده است ودراین قالی هم برسم معمول طرحهای ایرانی یک ربع ازترنج وسط در هرگوشه تکرار شده است.

امتیاز عمدهٔ این قالی با شکوه حاشیهٔ آن است رنگ زمینهٔ حاشیه لاکی سیراست وطرح آن عبارت ازیک ردیف آدمهای بالداراست که به‌اشکال ملائکه مانند بیکدیگر ظروف میوه تعارف‌میکنند، این تصاویربسیار خوشگل نقاشی‌شده وبفواصل منظم برزمینه‌ای‌که پرندگان وگل وابر دارد قرارگرفته‌اند.

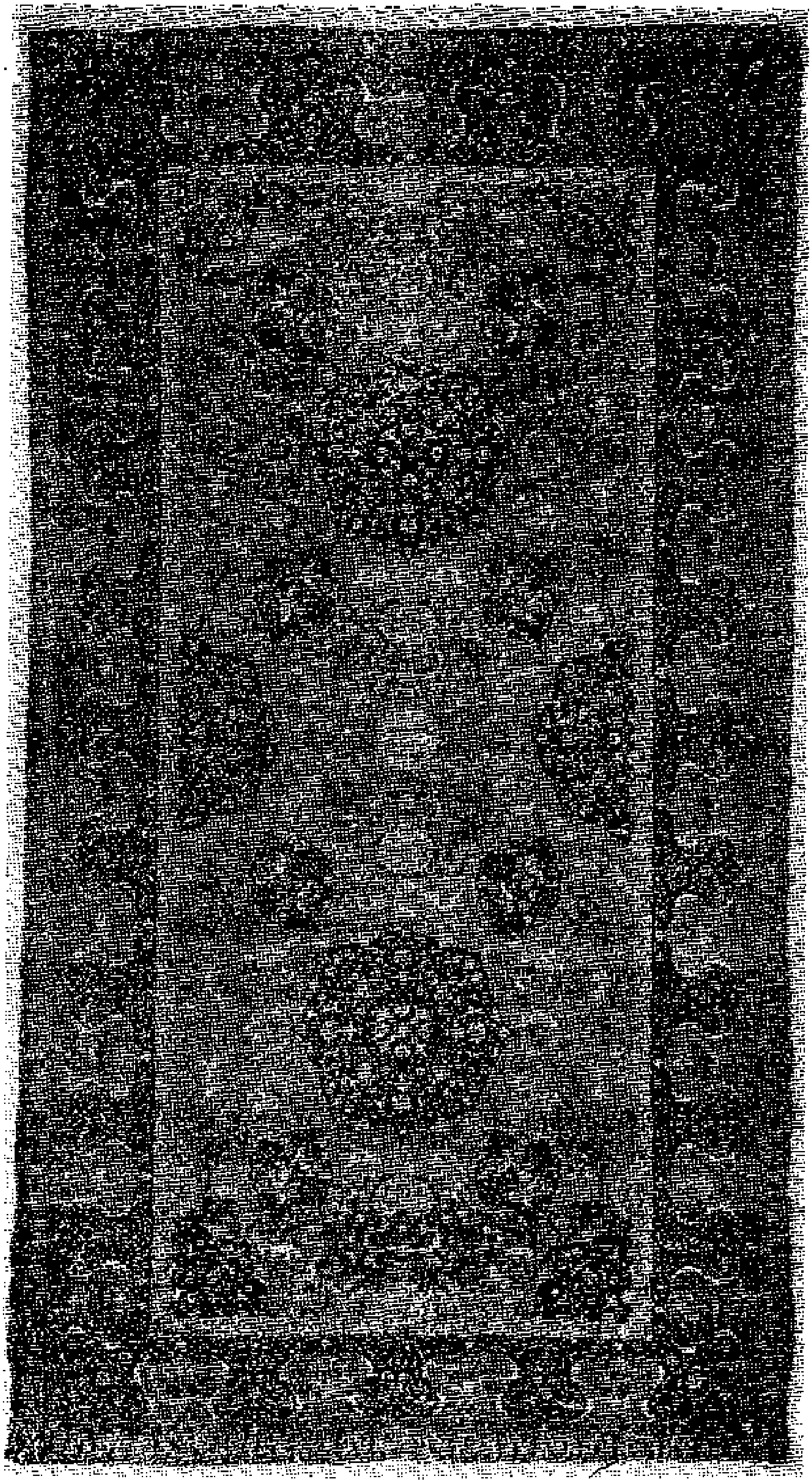
نقشهٔ این قالی باحتمال قریب بیقین بوسیلهٔ یکی از نقاش های درباری کشیده شده وشاید همانطورکه‌دکتر «ف. ر. مارتین»[۱] وسایرین نظریه داده‌اند نقشهٔ قالی از کارهای سلطان محمد نقاش معروف دربار شاه طهماسب باشد،

۱ - F. R. Martin



قالی شکارگاه

اواسط قرن ١٦ میلادی، موزهٔ هنر و صنعت، وینه



قالی معروف به « قالی چلسی »
قرن ۱۶ میلادی ، موزهٔ ویکتوریا و آلبرت

زیرا تصاویر دارای همان سرزندگی وجنبش وحرکاتی هستند که درکارهای عالی این استاد هنرمند وماهر مشاهده میشود واگر براستی نقشهٔ قالی کار این استاد باشد تاریخ بافت آن در اواسط قرن (دهم هجری) شانزدهم میلادی است زیرا سلطان محمد درسال ۱۵۵۵ میلادی (۹۶۳ هجری) مرده است.

چون اهالی کاشان ببافتن قالیهای ابریشمی عادت دارند وبعضی قالیهای ابریشمی قرن دهم هجری (۱٦ میلادی) نیز محققاً درآن شهر بافته شده ، ازاین جهت قالی شکارگاه را هم کارکاشان میدانند ولی این قضیه دلیل صحت فرض بالا نمیشود زیرا وقتی صنعتگرقابل موجود باشد قالی ابریشمی‌را درهرکارگاهی میتوان بافت با اینحال کاشان مرکزی است که لا اقل باندازهٔ هر شهر دیگر میتواند ادعا کند که شاید عالی‌ترین قالیهای جهان را بافته باشد.

بعقیدهٔ برخی ازکارشناسان نقطهٔ ضعف این قالی رنگ زمینهٔ آن است که چهره ای مایل به عنابی است شاید روزی که قالی‌تمام شده این‌رنگ بسیار زنده و زیبا بوده است.

سومین قالی ازهفت قالی که برای بحث در این مقاله انتخاب کرده ایم قالی معروف به «چلسی»[1] است که در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت محفوظ است ومتجاوز ازپنجاه سال قبل ازبازرگانی درمحلهٔ چلسی لندن خریداری شده واز آن زمان تاکنون بهمین مناسبت اولیای موزه آنرا قالی چلسی مینامند.

بعضی از خبرگان معتقدندکه تاریخ بافت این قالی قبل از قالی اردبیل است . شاید این حدس درست باشد ولی هیچ دلیل خاصی براین ادعا نمیتوان اقامه کرد . بی شک این قالی‌هم قرابت و شباهتی با قالی اردبیل دارد و شاید جزو همان دسته قالیهای معروف زمان طهماسب باشدکه قالی اردبیل‌هم جزو آنهاست، بدون تردید این فرش یکی‌ازعالی‌ترین قالیهای جهان است. کندریک و تاترسال خبرگان موزهٔ ویکتوریا و آلبرت که متصدی نگاهداری این قالی بودند میگویند این قالی از لحاظ مقام ومزیت تقریباً با قالی اردبیل که درهمان

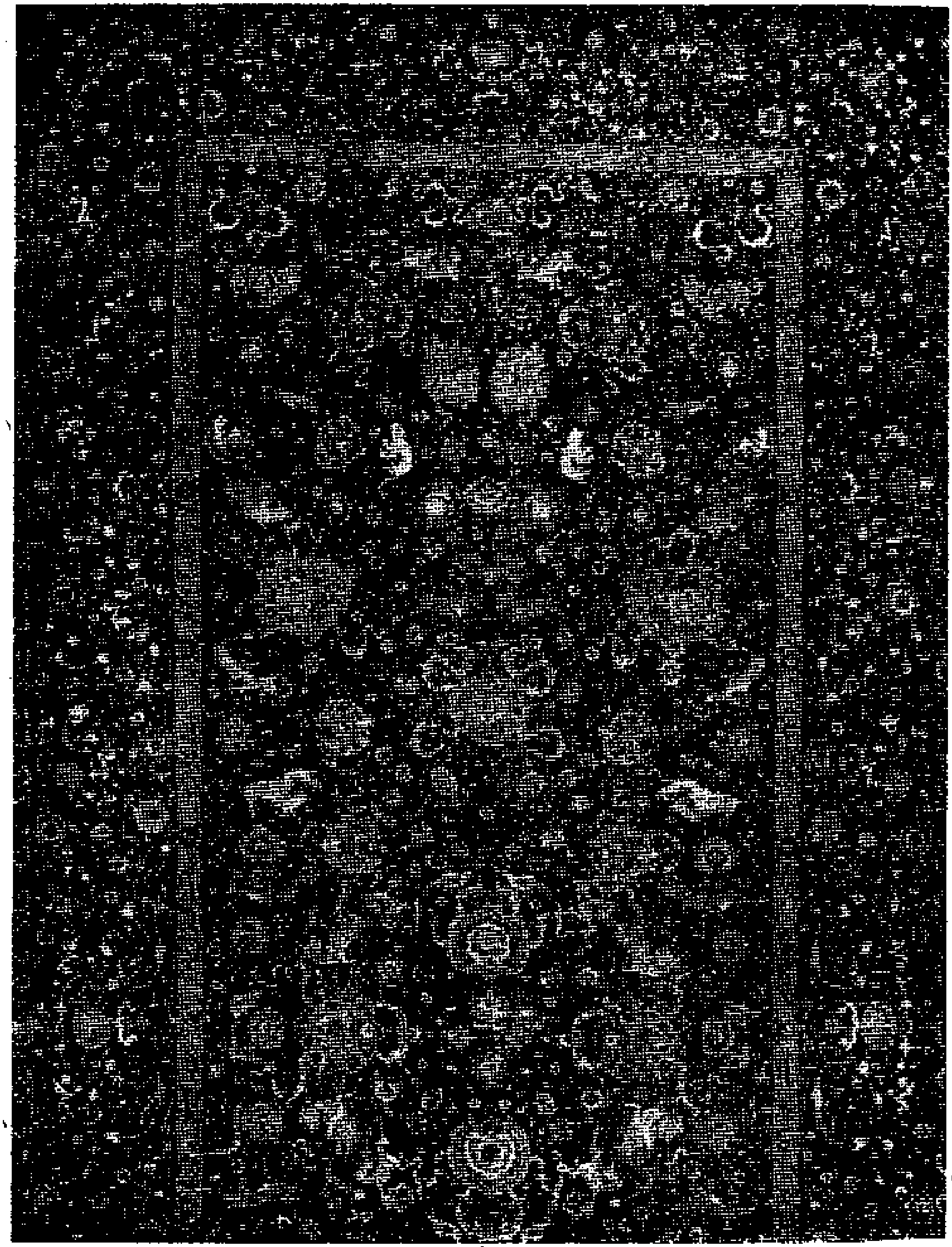
1 - Chelsea

موزه است رقابت میکند. «بود» اظهارداشته است که این قالی سرآمد تمام قالیهای جهان است. ما چاره ای جزاین نداریم که نظریهٔاین کارشناسان را بپذیریم. البته این قالی شاهکاری از طرح ابتکاری وپرنقشی است که با استادی کامل بافندگی توأم شده است. همه آرامی و وقار قالی اردبیل را حائز است مضافاً باین که تصاویر بسیار زیبای حیوانات هم جزو نقشهٔ آن گنجانده شده است. رنگ آن ترکیبی از جگری سیر و ترنج ها وشمسه های سرمه‌ای است ومانند قالی اردبیل تاروپودش ابریشمی است ولی درهر اینچ مربع۲۲×۲۱ گره دارد که باین ترتیب تقریباً پنجاه درصد بیش از قالی اردبیل گره دارد. این قالی بسیار سالم و خوب بجا مانده است.

قالی چلسی را کجا بافته‌اند؟ در این باب تنها کاری که میتوانم بکنم این است که خواننده را به بحث قبلی در اینمورد هدایت و اضافه کنم که قالی اردبیل وقالی چلسی هردو دریک محل که محقق نیست کجاست بافته شده است!

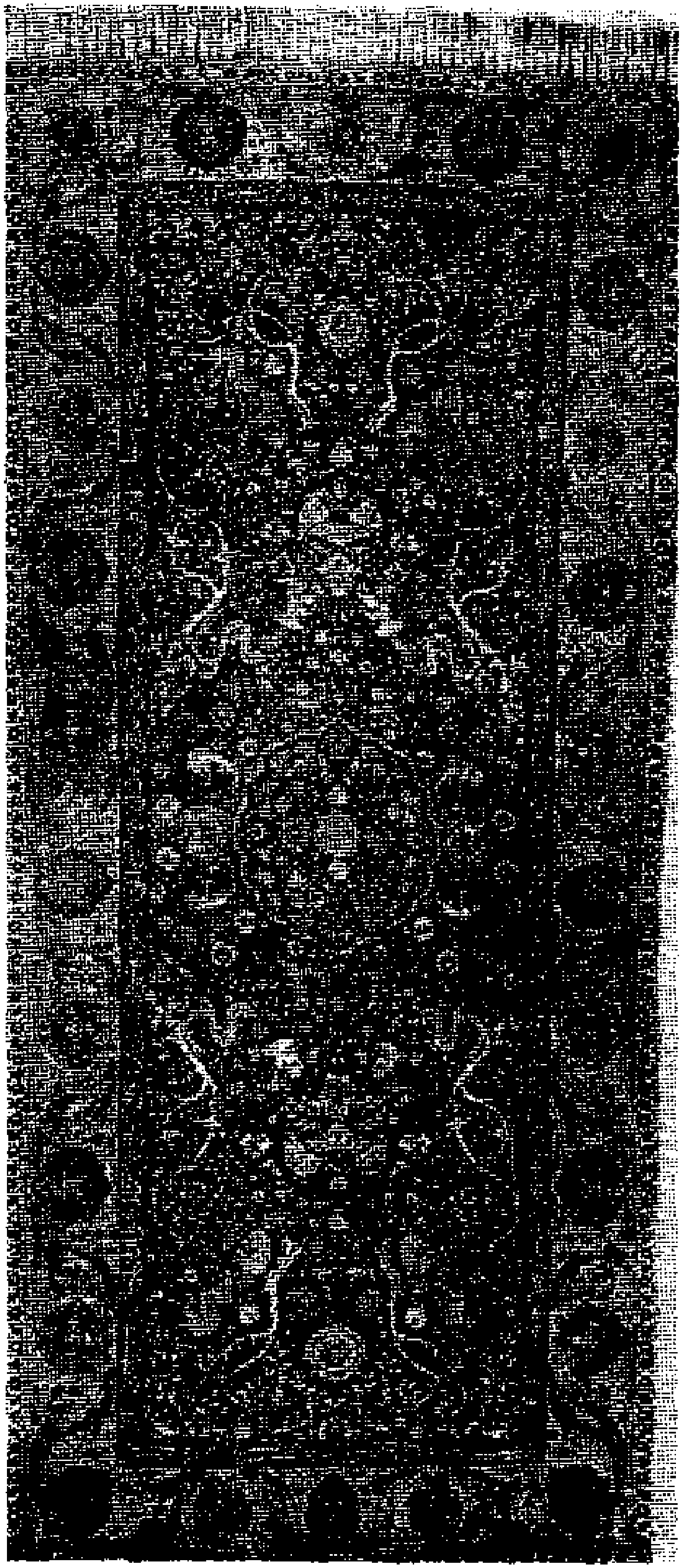
چهارمین قالی که برای بحث انتخاب کرده ایم قالی معروف به قالی تمام گل و حیوان است که در موزهٔ هنر و صنعت اتریش در وینه مضبوط است (لوحهٔ شمارهٔ ۵۱). این قالی یکی ازعالی‌ترین نمونه‌های موجود قالی هائی است که نقش آنها تمام گل وحیوانات است عده‌ای ازاین قالیها موجود است وبدون شک در زمرهٔ قالیهای معروف جهان مقامی عالی دارد. تاروپود این قالی هم مانند قالی اردبیل و قالی چلسی از ابریشم است و در هراینچ مربع ۱۹×۱۷ گره دارد که تقریباً مساوی با تعداد گره های قالی اردبیل است تمام طرح این قالی بجز دو گل بزرگ سبز که در دو نیمهٔ بالا و پائین قالی دیده میشود، درکمال استادی و زیبائی ترسیم شده است. باحتمال قوی علت کج و معیوب شدن گلها در نتیجهٔ اشتباه در بافت است زیرا این دو گل را روی خط مایل بافته اند که کار بسیار مشکلی است

در حاشیهٔ این قالی طرح معروف ابری را با نقشه‌های اسلیمی بسیارزیبا درکمال استادی بهم انداخته‌اند. کنارهٔ داخلی حاشیه خودش مستطیل هائی



قالی نقشه حیوانی و گل

قرن ۱٦ میلادی ، موزهٔ هنر و صنعت ، وینه



قالی نقشه ترنجی با تصاویر حیوان و گل

اواسط قرن ۱۶ میلادی ، موزهٔ پولدی پدزولی ، میلان

مساوی دارد که در هریک کتیبه‌ای بچشم میخورد واز لحاظ تزیین هیچ چیز زیباتر از کتیبه درحاشیه نیست. زمینهٔ قالی سرخ سیروزمینهٔ حاشیه سبزسیر و کنارهٔ داخلی حاشیه زرد رنگ است.

درمورد محل بافت این دسته قالی‌ها هم نظریاتی ابرازشده که مشکوك بنظرمیرسد، زیرا آنها را منسوب بخاور ایران‌میدانند. بنظرنگارنده ازلحاظ بافت بیشتر بقالیهای مغرب ایران شباهت دارند ولی دراین باب هم اطلاعات ما کافی نیست. در باب تاریخ بافت این قالیها متخصصین عموماً دراین موضوع موافقند که قالیهای مزبور در پایان قرن شانزدهم بافته شده‌اند . شاید هم این نظر درست باشد.

پنجمین قالی درفهرست ما قالی طرح گلدانی موزهٔ ویکتوریا وآلبرت است که رنگ زمینهٔ آن گلی است. درطرح عالی‌ترین قالیهای جهان اثری ازاین نقشه گلدانی یا انشعابات آن وجود دارد. یکی از نکاتی که در مورد قالیهای طرح گلدانی باید در نظر داشت آن است که عدهٔ قالیهای موجود دراین طرح وبافت زمان صفویه بیش ازسایرین است. البته تعجبی هم ندارد زیرا طرح مزبور یکی از عالی‌ترین‌ودل نشین‌ترین‌طرحهائی‌است که تابحال برای فرش اطاق ابداع شده است وهم‌دراین طرح است که‌بسیاری‌از نقش ونگار ها واشکال کلاسیک ایرانی پیوسته مسجل گشته وعرضه شده اند وچهارصدسال است که جهانیان مکرردرمکرر از آن تقلید کرده‌اند وتقریباً در هرنوع فرش اطاق موجود در جهان بکاررفته ودرسراسرربع مسکون هرجا پارچه‌ای برای پرده ومبل چاپ زده‌اند ازاین طرح استفاده شده‌است.

بیش ازپنجاه تخته قالی طرح گلدانی درموزه ها ومجموعه های خصوصی وجود دارد که شامل قطعات بریده هم میشود. دربیشتر مجموعه‌های مهم قالی نمونه‌ای از این طرح موجود است. انتخاب یک قالی بعنوان فرد اکمل ایندسته قالی، بنوعی که مقصد واقعی طراح‌را برساند کارآسانی نبود. باید گفت این‌نقش قالی تنها نقشی است که میتوان گفت براستی برای اینکار طرح شده است.

پس از مطالعهٔ زیاد بالاخره باین نتیجه رسیدیم که باید بین دو قالی که یکی درموزهٔ ویکتوریا وآلبرت درلندن ودومی درموزهٔ ملی آلمان در برلن است یکی را انتخاب کنیم. قالی لندن ظریف‌تر وپرلطف تر است ولی قالی برلن برجسته‌تر و گیراتر است. گل وبوته های قالی لندن کوچکتر است وبدین سبب طرح کلی قالی دیده میشود، ولی درقالی برلن قسمت عمدهٔ سطح قالی را گل وبوته های بزرگ اشغال کرده‌اندبطوریکه طرح کلی تقریباً کاملاً تحت الشعاع قرار گرفته است. هردوقالی نمونه های عالی این نقش هستند ولی ما بالاخره قالی لندن را بعنوان فرد اکمل این دسته انتخاب کردیم.

حاشیهٔ هردوقالی مانند حاشیهٔ بیشتر قالیهـای طرح گلدانی ضعیف است.

اکنون باید دید این قالیها درکجا ودرچه زمانی بافته شده‌اند.

خوانندگان را نباید با بحث‌بی‌نتیجهٔ دیگری کسل کنم، ولی دراین‌مورد نمیتوانم از ابراز مخالفت با نظریه پرفسور پوپ که اظهارداشته است این قالی‌ها دردهکدهٔ کوچک کوهستانی‌جوشقان بافته شده‌اندخودداری کنم.

قصبهٔ جوشقان درایران اشتهاری بحق‌ولی‌محدود دارد، زیرا این محل یگانه مرکزی است که در طول مدت دویست سال و شاید هم مدت بسیار طولانی‌تری‌همواره یک نوع قالی‌بیرون‌داده است که ازلحاظ نقش وسبک وبافت ورنگ همیشه یکسان بوده است. قالیهای عتیقهٔ جوشقان متعلق‌به دویست سال پیش تنها تفاوتی که با قالیهای امروزجوشقان دارند رنگ‌ورورفتگی وسائیدگی وکهنگی آن هاست.

اما همهٔ قالیهای‌جوشقان اعم ازکهنه و نو دارای خصوصیتی هستند که اگر کاملاً بدان توجه شود ممکن است درنظریه نسبتاً صریح وقطعی پرفسور پوپ تعدیل حاصل شود. تمام این‌قالی‌ها بخط مستقیم بافته شده است ودرهیچ یک از قالیهای جوشقان دویست سال اخیر هیچ خط یا گل و بوتهٔ منحنی دیده نمیشود و با این‌حال پرفسورپوپ معتقد است قالیهای طرح گلدانی که شاهکـار طرحهای گرد و منحنی است دراین قصبه بافته شده است.

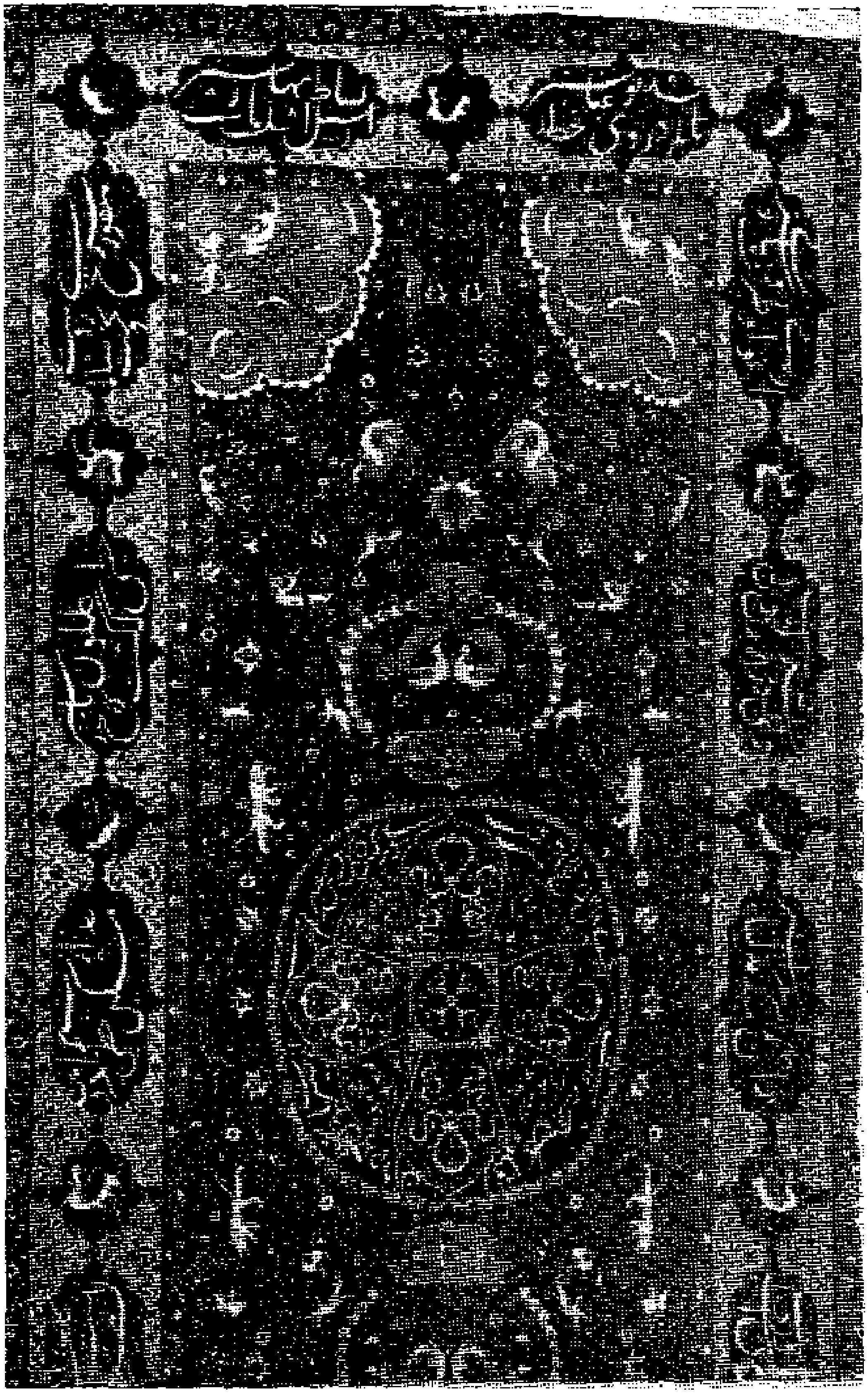
لازم نیست اضافه شود که قالیهائی باین ظرافت و با این طرح پیچیده احتیاج به اشتراك مساعی رنگرزان ماهر ، طراحان مبتکر ، نقاشان کار کشته و بافندگان خبره و مدیران وارد وباتجربه دارد که تمام آنها میبایست سالهای دراز در فن خویش خون دل خورده باشند و چنین اشخاصی در قصبات کوچك کوهستانی ایران پیدا نمیشوند، زیرا درمیان دهقانان فقیروجاهل میدانی برای فعالیت وجود ندارد و فقط میتوانند در محیط متمدن تر شهرهای بزرگ کار کنند.

درکتاب قطور و عظیم « تحقیقی در باب هنرایران » بیش‌از۱۵۲ کلیشه از قالیهای ایران موجود است و پرفسور پوپ مؤلف این کتاب۳۲ قطعه از این عکس‌ها را ازقالیهای‌جوشقان انتخاب کرده وچهار قالی دیگرنیز محتملاً منسوب باین محل است، ولی از اصفهان، که بدون‌هیچ تردیدی میدانیم بامر شاه عباس درجوار کاخهای پادشاه کارگاههای سلطنتی قالی‌بافی تأسیس‌شده بود تااین پادشاه عجیب و خستگی ناپذیر بتواند روز بروز پیشرفت کار قالی‌بافی را نظارت کند، پرفسور پوپ فقط یك قالی را قابل ذکر دانسته است . پس آنهمه قالی که در زمان سلطنت این‌پادشاه بزرگ ساخته شده است درکجا بافته‌اند؟بعقیدهٔ نویسنده باکمال احتیاط وتردید میتوان گفت که قالیهای نقش گلدانی درکارخانهٔ سلطنتی خود اصفهان بافته شده است. برما روشن‌است که ازاین طرح قالی‌تعداد کثیری بافته شده بود و تعداد زیادی هم بجای مانده است . آیا طبیعی بنظر نمیرسد که شاه عباس از میان کلیهٔ طرحهائی که تقدیم وی شده یك طرح ظریف وعالی را انتخاب کرده و فرمان داده باشد تعدادی قالی‌را بآن نقش ولی برنگهای مختلف سرخ ، لاکی ، سرمه‌ای ، آبی ، کرم و خرمائی و باندازه‌های مختلف ، مانند قالیهای گلدانی که تا بامروزهم بجای مانده است ، برای او بباقند . اگر این نظریه قابل قبول باشد در باب تاریخ بافت این قالی ها میتوان بیقین گفت که در زمان سلطنت شاه‌عباس کبیر یعنی درقرن یازدهم هجری (اواخر قرن ۱٦ و اوائل قرن ۱۷میلادی) بافته شده‌اند و بیشترخبرگان لااقل درباب تاریخ بافت این قالیها متفق الکلمه هستند.

قالی دیگری که اکنون مورد بحث ما قرار میگیرد یک تخته فرش با نقش ترنجی و زمینهٔ حیوانات و گل متعلق بموزهٔ پولدی پزولی در شهر میلان است (لوحهٔ شماره ۵۲) و کنارهٔ حاشیهٔ این قالی نیز کتیبه ایست . میان این قالی عالی با قالی چلسی که شرح آن گذشت قرابت و شباهتی دیده میشود. نوع بافت دو قالی یکی است و مانند قالی چلسی نقشهٔ آرام و متینی دارد که از رنگ های سیر لاکی و سورمه‌ای آن ناشی میشود. تعداد گره هایش در هر اینچ مربع ۲۰×۱۸ میباشد که بظرافت قالی چلسی نیست ولی کمی از قالی اردبیل ظریف‌تر است. تاروپود آنهم از ابریشم است ولی‌برخلاف‌دوقالی مزبور دراین قالی‌میلان برخی‌اشکال باملیلهٔ نقره ومطلا ملیله دوزی شده است . درطرح این قالی‌ابداعات غیر معمولی‌چندی مشاهده میشود: درختان نقشهٔ زمینهٔ آن بشکل‌حقیقی وباریک طراحی شده اند که با سبک مرسوم و معمول قالیهای ایران بسیار تفاوت دارند، ولی هرچند این درختان با مهارت و ذوق کشیده شده اند و استاد بافنده نیز با مهارت کامل آنهارا بافته است‌ولی بعقیده‌برخی‌از ناظرین‌این‌درخت‌ها با وقاررسمی و طرح کلاسیک قالی تباین و منافات دارند و نیز کله ترنج ازمتن آن جدا طرح شده است واینهم نقض‌یک رسم مقرر و مقبول است که ممکن‌است سبب ناراحتی طرفداران عرف و سنن باشد . حیوانات و تصاویر و گل و بوته و ترنج شاهوار و کتیبهٔ عریض وحاشیهٔ پهن‌خوش‌نقش و روان وبا وقارآن‌همه با نهایت استادی وذوق طرح شده وبافته شده اند.متخصصین‌عموماً عقیده دارند که این قالی هم مانند قالی چلسی و اردبیل در اواسط قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری)ودر زمان سلطنت طولانی شاه طهماسب بافته شده است و اما در باب محل بافت آن خواننده را بمطالعه بحث اوائل این فصل حواله میدهیم .

قالی‌هفتمی که آخرین‌قالی مورد بحث ماست یک قالی نقش ترنجی‌است که حاشیهٔ آن تمام کتیبه است وزمینهٔ آنهم تصاویر حیوانات و گل وبوته دارد و در موزهٔ متروپولیتن [۱] نیویورك است (لوحهٔ شمارهٔ ۵۳) . از این‌سبک قالی

۱ - The Metropolitan Museum of Art, New York



قالی نقشه ترنجی با تصاویر حیوان و گل و حاشیهٔ کتیبه‌ای

اوائل قرن ۱۶ میلادی ، موزهٔ متروپولیتن ، نیورک

متعلق بدورهٔ صفویه چندتائی تا زمان حاضر باقی مانده است، ولی همه قبول دارند که قالی موزهٔ نیویورك از همهٔ آنها عالی تراست . تاروپود آن ابریشمی است و از لحاظ ظرافت بافت در زمرهٔ ظریف ترین قالیهای کرکی و گوشت‌داردوران صفوی است، زیرا درهر اینچ مربع ۲۴×۲۳ گره دارد که ازقالی چلسی ظریف‌تر است و تنها قالی شکارگاه موزهٔ اتریش برآن مزیت دارد . طرح آن درشت تر وکم تفصیل تراز بیشتر قالی‌های معروف و بزرگ است، ولی‌ازاین جهت کمتر از آنهاجالب نیست زیرا ظاهراً هدف هنرمندی که این نقشه را طرح کرده‌است وادارساختن بیننده به تحسین یا اعجاب نبوده‌است بلکه میخواسته است احساساتی عمیق تر و آرام تر را برانگیزد. ترنج وسط آن گرد است و نقش عجیب صلیبی شکلی‌در وسط آن قرار دارد. رنگ زمینهٔ ترنج سبز است وکتیبه ای که برزمینهٔ مشکی بافته شده آنرا احاطه کرده است . کلهٔ ترنج از بدنه جدا شده (وآدم را بیاد سنگ بالای قبرمقابر مسلمانان میاندازد)،حاشیهٔ عالی‌تمام کتیبهٔ آن که‌دارای حروف نقره‌ای رنگ بر زمینهٔ مشکی است و بطور کلی طرح منظم و متین این قالی بدان حالتی داده است که ملازم با پرستش و عبادت است.

باحتمال قوی این قالی هم در قرن شانزدهم میلادی ودر زمان سلطنت شاه عباس بافته شده است، ولی ازمحل بافت آن هیچ اطلاعی دردرست نداریم.

صد سالی که بین مرگ شاه عباس کبیر و هجوم افاغنه گذشت دورهٔ انحطاط وآشوب وشکست برای‌ایران است. هیچ یک ازچهار فرد آخر سلسلهٔ صفوی فضائل و خصال پادشاهی اسلاف خود را نداشتند و بیشتر اوقات آنان صرف شکم پرستی وشهوت پرستی و عیش و نوش و توطئه برای قتلهای سیاسی میشد. سپاهیان ایران در تمام جبهه‌ها شکست خوردندوبغداد و تبریز وهمدان از تصرف ایران خارج شد.

راست گفته اند که هر نهضت و جنبش هنری تخمهٔ انحطاط و زوال را در خود می‌پروراند ونبوغ بدون تشویق دائم وتقدیر و توجه ومحیط شایسته پژمرده میشود ودیگر ثمر نخواهد داد.

جانشینان شاه طهماسب و شاه عباس در ابراز علاقه بصنعت قالی بافی کوتاهی کردند و طراحان و بافندگانی که برای شاه عباس کار کرده بودند ازحمایت دربار محروم شدند ودرمدت کوتاهی متفرق شدند و یا مردند و کسی جای آنها را نگرفت و هرچند نقشه ها و طرحهای آنان پایدارماند، ولی مهارت وخبرگی بافندگان رو بانحطاط رفت وبصورتی سست وناشیانه درآمد وبالاخره شاه‌سلطان حسین آخرین فرد سلسلهٔ صفوی درسال۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) تخت و تاج خود را تسلیم افغانها کرد وآن دورهٔ عظمت.با نکبت پایان یافت.

در این یکصد سال آشوب و انحطاط صنعت قالی بافی نیز بتدریج چنان رو بانحطاط رفت که دورهٔ کوتاه ولی خونین حکومت سرداران افغانی آنچه راهم‌مانده بود تقریباًبکلی نابود کرد. پس‌ازاین‌دوره که‌یکی‌ازتاریک ترین‌ادوار تاریخ ایران است یک دورهٔ بیست سالهٔ جنگهای مداوم آغاز شد. شخصی بنام نادرقلی بک که مردی خشن ولی فرماندهٔ لایقی بود ودرآغازکار خود سردستهٔ یکی ازدسته‌های راهزنان بود افغانهارا ازایران بیرون ریخت و تبریز، همدان، دربند، باکو وایالات سواحل بحرخزر را پس گرفت وبپادشاهی کشور انتخاب شد.دردورهٔ پر آشوب‌حکومت‌این سردارمقتدرتوجهٔ چندانی‌به هنرقالی بافی نشد.

ازتجدید صنعت قالی‌بافی دردورهٔ سلطنت کریم‌خان زند (۱۱٦٤ تا۱۱۹۳ هجری/ ۱۷۵۰ تا۱۷۷۹ میلادی) که مردی مهربان ولی بی‌سواد بود وشیرازرا مقر سلطنت خود قرار داد هیچگونه قرائن و اماراتی دُر دست نیست. سرجان ملکم، که تاریخ مفصل این دوره را نوشته و یک فصل تمام را صرف بحث درمحصولات ومصنوعات وبازرگانی وهنرایران در اواخرقرن هجدهم میلادی کرده است، دربارهٔ قالی ایران چیزی نمیگوید. اینکه چنین نویسندهٔ دقیقی هیچ اشاره‌ای بصنعت‌قالی بافی درایران نکرده، میرساند که صنعت مزبور درآن زمان بحد اکثر تنزل رسیده بوده است.

معهذا صنعت قالی بافی بکلی معدوم نشده ویک بار دیگر بصورت اصلی خود یعنی یک هنر دستی بی‌اهمیت ولی مفید درآمده بود. تأسیس سلسلهٔ قاجاریه

و تحکیم موقعیت آن که پس از مرگ کریم خان زند صورت گرفت سبب شد که دورانی طولانی آرامش وثبات وصلحی نسبی درایران بوجود آید و فرصت تجدید حیاتی هم بصنعت قالی بافی داده شود . سه پادشاه عمدهٔ سلسلهٔ قاجاریه یعنی فتحعلیشاه ، ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه با موفقیت کاملی رسوم وسنن کهن پادشاهان ایران را تعقیب کردند. پیروی از این سنن قدیمی مانع شد که ایران ازمنافع مشکوك وبی ثبات تحولات واصلاحات باخترزمین بهره‌مند گردد، بلکه فوائد عظیم و پر ارزش دیگری از قبیل ثبات و تا درجهٔ زیادی برقراری امنیت نصیب ایران شد. سلاطین قاجار پس از آنکه وضع زندگی خود وخدمه و اطرافیان خویش را بسبک مرسوم و صحیح تأمین کردند ، رعایای خود را آزاد گذاردند تا دنبال کارهای مشروع خود بروند و بکار و کسب فلاحت وزراعت وحمل ونقل وتجارت وصنعت ، منجمله قالی بافی ، بپردازند. باین‌جهت با آنکه در اوائل قرن نوزدهم میلادی ملکم ضمن شرح صنایع ایران چیزی در بارهٔ قالی بافی نمیگوید ، ولی سیاحان متعدد دیگری که در عرض پنجاه سال پس از آن تاریخ بایران سفر کرده اند اهمیت صنعت قالی بافی و توجهٔ مردم ایران را بدان متذکر شده اند .

ولی تحول اساسی و عمده‌ای در این صنعت بوجود آمده بود ، دوران طلائی آن اثر خود را براین صنعت بجا گذاشت ومدت سه قرن است که این اثر دیده میشود و ظاهراً تا زمانیکه در ایران قالی بافته شود اثر مزبور بجای خواهد ماند.

رموز فن که در تهیهٔ مواد ومصالح لازم برای قالی بافی ودرطرز بافتن بکار میرفت تغییری نکرده بود ، بلکه این اثر درطرحهای قالی بود زیرا تأثیر نفوذ طراحانی که پادشاهان صفوی دورخود جمع کرده بودند عمیق ودائمی‌بود . این نقاشان با ابداع واقتباس واستنساخ و تلفیق و تمرین یک سلسله طرحهای عالی ودلنشین ازنقش‌های گل وبوته وحیوان بسبک چینی‌وایرانی‌وعربی بوجود آوردند وآنهارا چنان تثبیت کردند واستمرارادادند که بهزاران صورت‌وانشعاب

درطرح‌ها ونقش‌هائی که اخلاف این هنرمندان بوجود میاوردند عرض اندام میکند ، تاجائیکه هر نقاش و طراح ایرانی میتوانست چشم بسته این نقشه هارا رسم کند . این سنت چنان استوار و مقبول شد که هر گونه اظهار نظر در باب تغییر یا اصلاح این طرحها با کمال ادب ولی با مخالفت واضح مواجه میشد . این گل وبوته ها بنیان و اصول طرحهای کلاسیک ایرانی را تشکیل دادند.

قالی ایران مدت چندین قرن ، بمقادیر کم ، یکی از اقلام صادراتی این کشوررا تشکیل میداد وحتی ازقرن پانزدهم میلادی دنیای باختر با آن آشنائی داشته است. در فهرست اموال قدیمی ذکری ازقالیهای ایرانی هست وهرچند بیشتر قالیهائی که در نقاشیهای ایتالیائی وفلاماندی دورهٔ رنسانس دیده میشود بافت قفقاز یا ترکیه است، ولی در این نقاشیها قالیهای ایرانی‌هم دیده میشود.

با اینحال فقط دراواسط قرن نوزدهم میلادی قالی ایران بمقادیر قابل توجهی بباخترزمین حمل شد ؛ دادوستد این کالا دردست بازرگانان تبریزی بود که مردمانی سرشناس ومایه دار بودند ؛ تجارتخانه های ایشان شعبه هائی هم دراسلامبول داشت ومعاملات اصلی آنان عبارت‌ازخریداجناس کارخانه های باختر زمین وحمل آنها بایران ازراه طرابوزان بود .ایشان درشهر های عمدهٔ ایران‌هم عمالی داشتند که قالی‌های کهنه وعتیقه را از منازل وبازارها میخریدند. بیشتر این قالیها سالها کار کرده و کهنه شده بودند ، زیرا درآنروزها درایران هنوز بانک تأسیس نشده بود ورسم چنین بود که‌مردم سرمایه یا پس‌انداز خودرا صرف خرید قالی میکردند (امروز هم همین رسم جاری است) تا بتوانند هنگام احتیاج آنها را بفروشند و تبدیل بپول نقد کنند و معمولاً پس ازپنج تاچهل سال کار قیمت این قالیها قطعاً از اصل پولی که خریداران پرداخته بودند بیشتر بود باین جهت از خـانه های مردم ایران پیوسته قالی های عتیقه یا نیم عتیقه ببازارها میآمد.

این‌قالیهارا، که منحصراً برای‌مصرف‌داخلی‌ساخته‌شده بود، درکارخانه های بزرگ قالی بافی نبافته بودند بلکه قالی هائی عشایری یا روستائی بودند . طرح

گل وبوتهٔ آنها معمولاً تکراری است. اندازه‌های آنها باریک ودراز وبه مذاق باختریان بی قواره است.

عمال بازرگانان تبریزی هرمقدار از این قالیهای کهنه بدست میآوردند میخریدند و به تبریز میفرستادند. در تبریز قالیها را جور وعدل بندی میکردند وباکاروان شترمسافت طولانی تا طرابوزان را طی مینمودند. از طرابوزان قالیهارا باکشتی باسلامبول که مرکز جهانی داد وستد قالی شده بود حمل میکردند. خریداران انگلیسی وامریکائی وفرانسوی (وبعداً آلمانی) بتعداد روز افزونی به پایتخت ترکیه میآمدند. باین ترتیب تقاضای خرید قالی روزبروز افزایش می‌یافت در حالیکه عرضه کردن قالیهای کهنه ازمنازل مردم بتدریج روبتقلیل میرفت .

بازرگانان فعال تبریزی که مواجه با خطر نابودی این تجارت پرسود گشتند، تصمیم گرفتند این بحران را بوسیلهٔ قالیهای نوجبران کنند واین قالیها از لحاظ سبک ونقشه واندازه ورنگ بنظر بازرگانان مزبور مطابق سلیقهٔ باختریان وفقط برای صادرات بافته میشد. این شد که صنعت قالی بافی ایران که از زمان حملهٔ افاغنه روبضعف رفته وبصورت یک صنعت روستائی بی اهمیتی درآمده بود در حدود سال ۱۸۸۰ میلادی براثر این تشویق جدید بار دیگر در ردیف اول فعالیت های اقتصادی وبازرگانی ایران در آمد.

درخصائص اساسی این صنعت نیز الزاماً تغییر وتحولی بوجود آمد. قالی ایران ازآغاز کار کالائی بود که برای مصرف محدود داخلی ساخته میشد ولی بتدریج یک کالای اصلی صادراتی وحدود مصرف‌آن تمام جهان شد.

بازرگانان تبریز فقط باین راضی نبودند که قالی‌های مورد احتیاج خودرا بکارگاههای روستائی بدهند و در همین مرحله بتوقف شوند. چیزی نگذشت که خودشان درشهرهائی که کاربافندگی قالی را آسانترمیتوانستند نظارت کنند کارگاههائی تأسیس کردند. این نهضت نخست درخود تبریز شروع شد ولی طولی نکشید که به‌مشهد، کرمان، سلطان‌آباد و کاشان‌هم سرایت کرد ودرهریک ازاین محلها نیروی محرکهٔ احیاء این صنعت همان‌فعالیت‌بازرگانان تبریزی بود.

تعداد قالیهائی که دراوائل این دورهٔ جدید بافته شد کم بود، زیرا وقتی که در حدود شصت هفتاد سال پیش دربازار اسلامبول عرضه شدند سبب تحیر وتعجب ناظرین گشتند ، چه برخلاف قالیهای کهنه ویکدست وپختهٔ قدیمی این قالیهای تازه هیچ کار نکرده بودند ودرچشم خریدارانی که باین نوع کالاعادت نداشتند قالیهای مزبور ازلحاظ نقشه بحد افراط زننده وازلحاظ رنگ تند وخام بود و فروش آنها با اشکالات بزرگی مواجه شد . اما بازرگانان هوشمند تبریزی باکیاست وفراست عادی خود بحل این مشکل کمر بستند وطولی نکشید که سقف حجره ها وبازارهائی که محل کار و کسب آنها بود از قالی ایران مفروش شد وقالیهای مزبوررا در معرض آفتاب شدید تابستان ترکیه قراردادند وصبح زود چند نفرآب پاش بدست مانند باغبانی که باغچه آب بدهد دوراین قالیها میگشتند وبرروی‌آنها آب میپاشیدند، زیرا دراثر تجربه‌معلوم‌شده بود که اگرقبل ازطلوع آفتاب روی قالی آب سرد بریزند پریدن رنگ‌آنها تسریع میشود .

روشهای دیگری نیزبکار رفت. قالیها را روی زمین بازار ودر محلهای پر ازدحام از رو میگستردند و هفته ها زیر پای آدمها وحیوانات سائیده میشد سپس کثافاتی که بر قالی جمع شده بود با خاکستر چوب و چوبک می‌شستند . نتیجه تا حدی قابل قبول بود ولی بزودی متوجه شدند که کمرنگ شدن قالی براثر پا خوردن ویا استعمال چوبک نیست بلکه خاکسترچوب این‌اثررا دارد، باین ترتیب دیگردروسط بازار های‌مسقف قالی گسترده نمیشد وروش شستشوبا خاکستر چوب باب شد و پس از یک دورهٔ طولانی آزمایش و اشتباه فن جدید قالیشوئی بوجود آمد .

توسعهٔ صادرات قالی خصائص این صنعت راهم تغییر داد واگرپرسیده شود که آیا این تغییر بنفع این صنعت بوده است یا نه جواب آن مثبت باید باشد زیرا جای شکی نیست که قالیهائی که در آغازقرن هجدهم تا اواسط قرن نوزدهم در ایران بافته شده است ، از لحاظ زیبائی سبک و تنوع و استادی کار نمیتواند با بهترین کارهای اوائل قرن بیستم کرمان یا کاشان ویا بافت‌های نائین وقم درسالهای بعد از آن رقابت کند.

گرچه تأثیر این تغییر ناگهانی هدف ومقصد در پیشرفت قالیبافی بسیار عمیق بود ، ولی درروش بافت قالی تأثیرعمده‌ای نکرد ، چه این سبک در طی قرون واعصار کمتر تغییر کرده است واصول طراحی ، علی رغم تغییراتی که برای تطبیق با سلیقه وذوق مشتریان اروپائی درآن واردشده ، تغییری اساسی نکرده وباثبات واستمراری حیرت آور از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. هرروز مد تازه وسبک جدیدی برای اثاثیهٔ منزل باب شده ولی این چیزها دورخودرازده وتمام شده‌اند وتأثیری در سبک قالی ایران نکرده‌اند . گل وبوته‌ها ونقشه‌های طراحان بزرگ صفوی در قرن شانزدهم هنوز پا برجا وپایدار مانده ودرهزاران ترکیب وانشعاب وتغییر درقالیهای ایران امروز هم دیده میشوند واین سنت بزرگ ملی را مداومت وابدیت میدهند .

بقلم : بانو ویکتوریا سکویل وست

فصل دهم

باغهای ایران

بانو ویکتوریا سکویل وست همسر سر هارولد نیکولسون سیاستمدار ، نویسنده و خبرهٔ مسائل مربوط به هنر و شعر ایران است. این اطلاعات را این زن وشوهر درطی اقامت ومسافرت خود درایران بدست آورده‌اند . این بانو دختر لرد سکویل میباشد وبنام خانوادهٔ پدری چیز مینویسد . در خانهٔ تاریخی «نول» بدنیا آمده و در کاخ « سی‌سینگ هرست » که چندان از آن دور نیست زندگی میکند . این محل درمیان مناظر زیبای طبیعی جنوب خاوری انگلستان واقع است و ساختمانهای تاریخی ، زمین سرسبز ، منظرهٔ اطراف و باغهای آن الهام بخش شعرها و نوشته های این بانو بوده است .

خانم ویکتوریا سکویل امروز بیشتر در باب گل ها و تاریخچهٔ آنها وترتیبشان درباغ وبوستان چیز مینویسد .

Horti Persanum erant Amoenissimi

(باغهای ایران بسیار زیبا بودند)

وقتی کلمهٔ باغ را یکنفر در انگلستان برزبان میراند ویادرآن باره فکر میکند تصویری مشخص در مغز او نقش می بندد که کیفیت آن تصویر منوط بچند عامل است ، یکی مقام او در جامعه ، دیگری علاقه‌اش بگل و گلکاری و شاید بالاتر ازهمه مربوط بمیزان قدرت وی درنقل مکان وتغییر منزل باشد . اگر مقامش عالی نبوده و در درجات پائین تر اجتماع قرارگرفته باشد « باغ »

او بیش از قطعه زمین « بدرد بخوری » نیست که یک ردیف نخود فرنگی در آن میکارد و گلدانی هم برای جلوی پنجرهٔ آشپز خانهٔ زنش از گلهای آن باغچه درست میکند. اگر کمی ثروتمندتر باشد سبزیکاری را درحیاط عقب خانه انجام میدهد و قطعهٔ جلو را چند تپه گل و یک لکه چمن اشغال خواهد کرد. اگر دارائی او آنقدر باشد که بتواند اتومبیلی‌هم بخرد که باآن محله یابخش اقامت خود ویاناحیهٔ وسیعتری را گردش کند و باغهای عدیده‌ای را که برروی عموم باز است تماشا کند، میدان فکر او وسیعتر میشود و تصویری که از باغ در خاطرش خطور میکند رنگارنگ‌تر وجنبهٔ بلند پروازی آن بیشتر خواهد شد.

وی با باغهای مجلل‌تری آشنا خواهد شد که شاید چند قرن قبل باخرج زیاد ساخته شده، پرچین های کهن، خیابانها و فضاهای قشنگ دارد وچند اثر معماری مانند نرده های سنگی، دیوار ها، مجسمه های خزه گرفته، برکه ها و فواره، گلخانه، نارنجستان و چند معبد سبک کلاسیک درآن دیده میشود که با آرامش سایهٔ زیبای خود را درآبهای دریاچه‌ای منعکس ساخته‌اند. کاملاً محتمل است که فقط وی بسیر و تماشا دلخوش باشد وهوس تملک و تصاحب نداشته باشد زیرا چنین باغی آن نیست که وی میخواهد. اگر درست میل یک فردانگلیسی را حدس زده باشم باغی که او میخواهد باید طوری باشد که بتواند آنرا نگاهداری و اداره کند وضمناً رنگارنگ وباخانه‌اش‌هم جور باشد یعنی‌آنچه که در زبان انگلیسی بدان « باغ کلبه‌ای» میگویند. چنین باغی جاده‌های باریک وتپه های گل بنفشه، میخک، سوسن، مریم، خطمی فرنگی، گل سرخ و نرگس باید داشته باشد، بدون نقشهٔ مفصل‌وتودهٔ درهمی باشد که سال بسال دربهارخود بخود بروید و (بخیال خوش صاحبش) زحمتی هم ایجاد نکند. این نوع باغ معمولاً روی تقویم خواربار فروشان‌یا کارت پستالهائی که از کلبهٔ «آن‌هاثاوی»[۱] درست میکنند دیده میشود وهرچند دراین باسمه‌ها بی‌ریخت و زننده بنظرمیرسد ولی درحقیقت زیبائی لذت بخشی دارد و با طرز خوشایندی شاعرانه و اصولاً انگلیسی است.

۱ - Anne Hathaway

اما هرگز ممکن نیست راجع به «باغ» چنین تصویری در مخیلهٔ یک ایرانی نقش ببندد. فکر او راجع بباغ بافکرما فرق دارد. آنچه این کوه نشین مقیم فلات سنگلاخ، در پایان یک روز سفر در بیابان آرام و خاموش و پس از طی فرسنگهادشت بی‌سایبان‌دوست دارد، خنکی وسبزی و زمزمهٔ آب‌جویبار است که در نظر او بهشت جلوه میکند و بسیارمتناسب است که کلمهٔ «بهشت» درزبان انگلیسی یعنی Paradise مشتق ازدولغت ایرانی پایری[۱] بمعنای اطراف و«دیز»[۲] بمعنای‌محدود کردن‌وبقالب ریختن‌است که‌جمع‌این‌دولغت Pairidaēza یعنی پارک یافضای محصور میباشد و در زبان معاصر فارسی «فردوس» شده که بمعنی باغ و بهشت است. این لغت از راه زبان یونانی و نوشته های گزنفون در کتاب وی موسوم به «اکونومیکوس»[۳] به‌زبانهای اروپائی راه یافته است. گزنفون‌این‌لغت‌را درموقعی بکارمیبرد که‌شرح‌میدهد کورش شخصاً «لیزاندر»[۴]را بتماشای باغ خود درساردبرده است. «لیزاندر» ازمشاهدهٔ زیبائی درخت‌ها، نظم و دقت فواصل آنها و مستقیم بودن ردیف‌ها و زاویه‌ها وروایح معطرومتعددی که هنگام گردش بمشام آندو میرسیده، تحسین و تمجید میکند ولی وقتی که مهمان از خبرگی و مهارت و دقت باغبان در اندازه‌گیری دم زده است کورش با غرور تمام جواب داده است که همهٔ اندازه‌گیریها و نقشه‌کشی ها کار خود اوست (بی‌شک ازاینکه لیزاندر اینکار زیبارا، دسترنج شخص دیگری پنداشته کورش تاحدی رنجیده هم شده بود) و حتی برخی درختها را هم خود کورش کاشته است. گزنفون چنین مینویسد:

«لیزاندر که بکورش مینگریست واز زیبائی و عطر لباسهایش و جلال و شکوه گردن بند و النگو و جواهرات دیگر او سخن میراند، ناگهان خروش برآورد و گفت «کورش چه میگوئی؟ راستی برخی از این درخت ها را بدست خودت کاشته‌ای؟»

کورش گفت «آری چنین است و هرگز در زمان سلامت سر سفرهٔ غذا

۱- Pairi ۲- Diz ۳- Oeconomicus ۴- Lysander

نمی نشینم مگر آنکه سخت در کاری جنگی یا کشاورزی کوشیده باشم». شاید درخت چناری را که خشایارشاه بر سر راه خود درسفر سارد دیده و چنان درتماشای آن غرق درلذت شده بود که زنجیر ها وبازوبندهای طلا بشاخه های آن آویخته بود، کورش بزرگ کاشته بود.

بدینطریق میتوان کورش کوچک را نخستین باغبان ایرانی دانست که در ادبیات از او ذکری رفته است واین فکر وقتی با ورود کلمهٔ «بهشت» اززبان فارسی بزبان یونانی و از آنجا بزبان انگلیسی توأم شود جنبه‌ای پیدا میکند که که «سر توماس برون» [۱] باذوق شاعرانه اش، باوجود آنکه بین کورش بزرگ و کوچک اشتباه کرده، همین نظر را تائید میکند ولی این اشتباه اهمیتی ندارد زیرا درتألیفات سرتوماس‌برون ما زیاد بدنبال‌حقایق تاریخی ودقت نبایدبرویم بلکه بیشتر بسراغ مطالب شاعرانه باید باشیم. وی هنگامیکه از حدائق معلقهٔ بابل سخن‌میراند چنین میگوید: «دلاوران ایرانی پس ازپیروزی کورش بزرگ بر بابلیها به باغهای بابل توجه کردند ودر حفظ آنها کوشیدند. حتی نام خود بهشت هم از ایرانیان است زیرا قبل از زمان حضرت سلیمان در انجیل از آن ذکری نرفته وقهراً دراصل کلمه‌ای ایرانی‌است.» سر توماس کورش(کوچک) را باغبانی شایسته میدانسته ومیگوید: «وی نه تنها خداوندگار باغهاست‌بلکه خود درخت کاری هم میکرده و درختان را چون سربازان خویش مرتب و منظم نگاه میداشته است و در همه داستانهائی که بما رسیده کورش را باغبانی منظم وعالی شمرده‌اند.»

ولی با این حال بعقیدهٔ من از آنچه از روی شواهدی که گزنفون بدست داده برمیآید بهشتی که چهار قرن ونیم قبل ازمیلاد مسیح بدست این فاتح جوان عطر آلود با همه گردن‌بندها و دست‌بندهای پرسر وصدا ولباس‌فاخر وی، درسارد ولیدی بوجود آمده است، کمتر بآنچه که ما باغ مینامیم میمانده وبیشتر بصورت بوستان وباغ ومیوه ومزرعه بوده است. شاید طرحی که کورش ریخت سالها قبل ازمرگ

۱ - Sir Thomas Browne

وی در سال ٤٠١ قبل از میلاد بوجود آمده بود واین مسئله از روی اکتشافات پرفسور «هرتسفلد»[١] درسامره ثابت میشود،زیرا دراینجا کاسه‌ای سفالی بدست آمده که تصور میرود مربوط به ۲۰۰۰ سال قبل ازمیلاد باشد وروی آن «جویهای متقاطعی است که چهار قطعه باغ را نشان میدهد ودرهر قطعه یک درخت ویک پرنده‌است» ولی بهرحال این طرح باغ همان طرح رسمی وعمومی‌است که ایرانیان اززمان کورش تا بامروزبکاربرده‌اند وطرحی بسیار خشک‌وجدی است که ازروی تأکید لیزاندرنسبت به مستقیم بودن ، دقیق بودن ونظم وترتیب ردیف درختها وزوایای آن هم معلوم است وهمه آنرا می‌پسندیده‌اند ودر حقیقت تمام باغهای ایران بر اساس این تقسیم هندسی طرح ریزی شده‌اند تا جائیکه اینکار بصورت یک کیفیت عرفانی وبشکل خاج درمیآید که «از افکاربسیار قدیمی‌آسیا درتصور عالم وجود وتقسیم آن بچهارمنطقه است که معمولاً چهاررودخانهٔ بزرگ آنها را ازهم جدا میکند». در کتاب «پیدایش» انجیل چنین گوید: «نهری از بهشت جاری شد تا باغ عدن را سیراب کند و از آنجا بچهار شعبه تقسیم شد که یکی «پیزون»[٢] ودومی «جیحون»[٣] وسومی «هیدکل»[٤] وچهارمی «فرات»[٥] نام گرفت.

این طرح باغ درقالی های معروف‌به نقش باغچه که درقرن هفدهم وهجدهم بافته‌شده بکاررفته است ولی‌نبایدچنین پنداشت که این طرح کاملاً مصنوعی یاقراردادیست، بلکه بعکس ناشی از احتیاج عملی آبیاری در سرزمین خشک و بی آب است. هرکس یکی ازباغبانهای ایرانی‌را دیده باشد که یک دهنهٔ شلوار خودرا بالا زده ودر کانالهای کوچک (یاجوب باصطلاح محل) آب میاندازد، کاملاً متوجه میشود که این نقشه باغ ایرانی با انشعابات‌آن بناچار عملی شده است ودرحقیقت‌منظرهٔ بزرگتری ازنقشهٔ قلعه سازی کودکان درکنار دریا با خندقها وجویهای‌آن است که بفواصل منظم از آب دریا پرمیشود. در باغهای ایران صبح وعصرجویهارا آب میاندازند و بستر گلها وباغچه ها را آب میبندند ولزوم اینکار برای مردم انگلیس که درزیربارانهای نسبتاً سنگین ودائمی زندگی میکنندعجیب‌بنظرمیرسد،

Prof. Herzfeld - ١ Pison - ٢ Gihon - ٣ Hiddekel - ٤ Euphrates - ٥

ولی درواقع شکل باغ بطریقی که در ایران دیده میشود تابع این لزوم واحتیاج است و نمیتواند شکل دیگری داشته باشد. آب اولین هدف است وآبیاری طرح باغ و بوستان را تعیین میکند. تصور میکنم این موضوع شایان دانستن باشد که باین طرق غیر عمدی وپیش بینی نشده مسائل عملی با مسائل عرفانی بهم آمیخته میشوند و بصورت صلیب و انهار روان بخش جنت جلوه گر میشوند وموضوعات طبیعی و ما فوق طبیعت بهم برخورد میکنند. ولی این خیال بافیها ما را بمسائلی خواهد کشید که عمق آن از آب هر «جوب» ایرانی بیشتر است وبهتر استآنرا بهحکما وشعرا واگذاریم وبسر مطلبآشناتر خود یعنی مطالعهٔ باغهای ایران ازنظر تاریخی بر گردیم.

نخستین چیزی که باید در نظر گرفت آب و هوا و ارتفاع ایران است که مشکلات عظیمی ایجاد میکند. ایران بطور کلی بحدی خشک وآفتابی وپرباد است که در تابستان ازگرما جوش میزند ودرزمستان خیلی سرد میشود. آبش خیلی کم است ومعمولاً بسته بمقدار برفی است که بر قلل بلند کوهها میبارد وبعد آب میشود. از این منبع بوسیلهٔ دستگاهی بسیار هوشمندانه وبسیار قدیمی که قنات مینامند آب را به دهکدهها وشهرها میآورند. منظرهٔ رشتهٔ پی در پی حلقه های چاه قنات که وسیلهٔ تهویه و دسترسی بآب و لاروبی قنات است یکی از اختصاصات بیابانهای ایران است ودکتر «فرایر»[١] درقرنهفدهمدرستآنهارا به طاس های لغزنده تشبیه کرده است که دریک خط مستقیم از دامنهٔ کوهستان شروع و بدره هائی ختم میشوند که مزارع سبز درخشان گندم و درختان سبز تبریزیوبیدوشکوفه هایچهرهای رنگباغستانهاآن درههارا ازبیابان قهوهای رنگ اطراف متمایز میسازد. مساحت ایرانقریب یک میلیون میل مربع است ولی بیش از نصف آن بیابان است که در بیشتر ایام سال آفتاب سوزان بر آن میتابد وستونهای گرد باد بالای دشتها بحرکت میآیند وسرآبها ومناظر کوهستان آن بمراتب دل انگیزتر وجالب تر از باغهائیاست که باغبانان ایران طراحی کرده

١ - Fryer

باشند . مقدار نزول باران ، باستثنای ایـالات ساحلی دریای خزر یعنی گیلان ومازندران که دراین مقالت راجع بباغهای‌ایران با آن‌دومارا سروکاری نیست، بسیار ناچیز است مثلاً دراصفهان مقدار باران سالانه چهار اینچ ونیم ودرسیستان در خاور ایران یک اینچ ونه دهم و در تهران نه اینچ ونیم است و با مقایسهٔ انگلستان که در منطقهٔ دریاچه هایش میزان باران چهل تاشصت اینچ و درخاور و جنوب خاوری از بیست وپنج تا سی اینچ در سال است ، این کم بارانی بهتر معلوم میشود . در جزایر انگلیس وقتی مدت دوهفته باران نیاید رسماً ما آنرا خشکسالی اعلام میداریم وعزا و شیون داریم ودر کلیساها برای نزول بـاران دعا میکنیم ولی اگر قرار میبود مانند ایران بطور قطع ویقین بدانیم که لااقل مدت شش ماه باران نخواهد آمد آنوقت چه میکردیم؟

از طرف دیگر وقتی در ایران بارندگی بشود درست وحسابی میبارد . سرجان‌شاردن بارانی را که درسال ١٦٦٦ میلادی دو روز قبل ازعید میلاد مسیح دراصفهان‌باریده تعریف کرده ومیگویدتمام کوچه‌هارا آب‌فرا گرفته‌بود . باغها مملواز آب شد، دیوارها فروریخت، کلاه فرنگی‌هاواژگون شد ورودخانه طغیان کرد وآب آن بالا زد. البته ممکن است همهٔ این چیزهـا در همه جا رخ دهد ودراثر رگباری حتی رود «تیمز»[۱] که‌معمولاً خیلی آرام است‌زیر زمین خانه‌های «سیل بانک»[۲] که مجاور رودخانه‌است مملو ازآب کند، ولی آنچه ازنظر باغبانی برای ما جالب است قسمت دیگری از توصیف شاردن راجع بخاصیت جذب خاك اصفهان است. وی میگوید « دوروز بعد همهٔ آبها فرورفته بود ودوروز بعدازآن اثری ازآن درمیان نبود. خاك اصفهان مثل اسفنج آب را بخود میکشد، چهار قطره آب آنرا خیس میکند وربع ساعت آفتاب یا سرمای یخ بندان کاملاً آنرا میخشکاند .

دیگر ازعواملی که باید بحساب آوردباد است. باد معروف به« شمال » که دراکثر مدت تابستان درداخل کشورمیوزدبادی‌خنک و شنی وممکن است خاك اراضی مرتفع مرکزی را بلند کند و تا مسافات خیلی طولانی یعنی حتی

۱ - Thames ۲ - Millbank

تا خلیج فارس همراه ببرد که البته برای غبار این مسافتی بسیار طولانی است. در نواحی خاوری ایران از اواخر اردی بهشت تا اواخر شهریور بادی ازشمال باختری میوزد که بعضی اوقات تا ۱۲۰ کیلومتر درساعت سرعت میگیرد. چنین طغیان وافراط طبیعت هرگز در محاسبهٔ یک باغبان انگلیسی وارد نمیشود زیرا وی مردی خوشبخت است که با آب وهوائی ملایم ومعتدل سروکار دارد.

بدیهی است که خشکسالی وکم آبی وباد وخاک بیابان برای باغبانی عوامل مساعدی نیستند. بعلاوه شهرهای مهم ایران درارتفاعاتی قراردارند که ازقله های بلندترین کوههای بریتانیا بلندتر است. ارتفاع تهران ازسطح دریا ۱۲۷۰ متر واصفهان تقریباً ۱۵۰۰ متر، شیراز ۱۴۵۰ مترومشهد ۱۰۰۰ مترمیباشد، درحالیکه ارتفاع «اسنودن»[۱] بلندترین قلهٔ کوههای انگلستان ۱۰۰۰ متر و «بن نویس»[۲] ۱۴۰۰ متر است. بدینطریق حرارت هوا نیز فوق العاده متغیر است. در زمستان ممکن است حرارت اصفهان تا چند درجه زیر صفر تنزل کند ولی درتابستان تا ۳۳ درجه سانتی گراد (۹۷ درجه فارنهایت) بالا برود. درشیراز حرارت هوا در تابستان تا ۳۸ درجه بالا رفته است. البته در بیابانها و صحراها در هوای آزاد ودرزیر اشعهٔ مستقیم آفتاب حرارت هوا غیر قابل تحمل است بطوریکه تصور آنهم برای ما مشکل است. سفر آرام وبطئی کاروانها در طول این بیابانها تنها با این آرزوی سوزان روحی وجسمی مسافرین ممکن است پایان پذیرد که در آخر هرروز مسافرت، بوصال بهشتی درسایهٔ درختان و کنار زمزمهٔ جویبار یعنی یک باغ ایرانی برسند.

وصف ایران یا باغهای آن بدون ذکری در باب هوای صاف و پاک و جان بخش کوهستان ایران وآفتاب این سرزمین، که حتی در روزهای زمستان اگر شخصی از باد در پناه باشد تا مغز استخوان را گرم میکند، کامل نخواهد بود. هوای این کشور بی نهایت صاف و خالص است و شاردن این خاصیت هوای ایران را بامثال زیبائی مجسم کرده است و میگوید «دراین هوای لطیف

۱- Snowdon ۲- Ben Nevis

لازم نیست در بطری شراب را ببندید و کافی است گل سرخ یاسیخکی دردهانهٔ آن بگذارید » این تشبیه بسیار شاعرانه و زیبا و بسیار ایرانی است.

عید سال نو ایرانیان که نامش نوروز است در روز بیست و یکم ماه مارس میافتد و فصل بهار درست موقعی فرا میرسد که این عید ملی برگزار میشود. دراین هنگام بیابان غرق در گل میشود، دسته های گل ارغوان برشاخه های بی برگ این درخت ظاهر میگردد و درختان میوه دره ها را باپرده ای ازشکوفه های سفید وصورتی رنگ میپوشاند. اگر دراین فصل بسوی شمیران برویم و دریکی از باغهای خلوت و فراموش شده داخل شویم رنگ وبوی گلها خیلی بیش از یکی دو ماه بعد است که همه چیز خشک میشود وفقط برگ سبز درختان برجای میماند. دراین باغها بندرت گلهای اهلی مانند اطلسی و شب بو و گل آهار که ایرانیان در باغهای شهری خود بدانها خیلی علاقمندند، دیده میشود زیرا باین باغهای کوهستانی توجه نشده ومدتهای مدید باغبانی نداشته اند ولی بی شک چند بوته گل سرخ پرپشت ویاس معطر وچند درخت بادام، هلو و زردالو، دراین گوشهٔ خلوت باسوسماران وحشرات دیگر واحیاناً گلهٔ بزی شریک زندگی هستند. البته گلهای وحشی محلی هم وجود دارندزیرا همانطور که ما در انگلستان صحبت از منظرهٔ باغ میکنیم میتوان در ایران دم از منظرهٔ بیابان زد. گلهای شقایق و لاله و لالهٔ داغدار ولاله های کوچک نوك تیز زرد رنگ که اسم علمی آن Tulip Sylvestris است ولالهٔ صورتی رنگ که Tulip Aucheriana باشد و لالهٔ زرد و قرمز Tulip Ostrowskiana ویکنوع دیگر لالهٔ سفید رنگ است که خطهای راه راه قهوه ای رنگ دارد ودراطراف تهران خیلی فراوان است واسم علمی آنرا نمیدانم، سراسر صحرا را درخود گرفته اند. این گلها همه ظریف و کوچک هستند و ازلای سنگها میرویند و از همهٔ آنها ظریفتر بنفشهٔ ایرانی Iris Persica میباشد. رنگ این گل سبز کم رنگ مانند شیشه است، ارتفاع ساقهٔ آن از ده دوازده سانتیمتر تجاوز نمیکند وجای منتهای تعجب است که گلی بدین ظرافت و تردی بتواند از چنین خاك سختی بروید. من بیش از همه وقت هنگامی آنرا دوست

دارم که دربیابان بآن‌برخورد کنم که چون پروانه‌ای است که پر و بال گشوده و شیری رابمبارزه بطلبد ، ولی حتی ملاحظهٔ استقامت وجسارت این گل شکننده و کوچک درپناه دیوار باغها ، در برابر این کوههای عظیم پراز برف حیرت آوراست .

دیوار هائی که چنین گلی در پناه آنها میروید معمولاً در هم شکسته و قسمتهائی از آن فروریخته وشکافهائی ایجاد کرده که هر کس میتواند ازآنها وارد باغ شود ، و شخص عابر ضرورتی نمی‌بیند که اجازه‌ای برای ورود از در واقعی باغ بگیرد ، زیرا اگر از قسمتی از دیوارهای فرو ریخته قدم فرا گذارد فوراً خود را داخل باغ می‌بیند . این دیوار های چینه‌ای که حرارت آفتاب گل آنها را سیپزد درتمام باغها و کاروانسراهای ایران معمول است و منظرهٔ کلی و طبیعی معماری سراسر کشور است . درآغاز کار ساختن این دیوارها آسان است وارزان تمام‌میشودولی درعین‌حال خیلی هم زودمتلاشی‌میشود . ایران کشوری‌است که درآن اشیاء خیلی بآسانی در معرض‌عدم تعمیرقرار میگیرندوشاید این‌مسئله مربوط بآب وهوای کشور و اخلاق و طبیعت « خوش باش و بی‌خیال باش » مردم خاورزمین است . شاید ایرانیانی که باتمدن غرب خو گرفته‌اند نتوانند کاملاً نظر ها و تمایلات شاعرانهٔ اروپائیان را نسبت بکشورشان متوجه شوند و از آن خوششان بیاید . این دسته ایرانیان باروپائیان اصرار میورزند و ترجیح میدهند که آنها باغ منظم میدان مجلس را در تهران تماشا کنند که درحقیقت عبارت ازچند بوته شمعدانی سرخ رنگ است که دورآنرا سیم کشیده‌اند . تهرانی فرنگ دیده هرگز نمیتواند زیبائی وحشی باغهائی را که در دامنهٔ البرز ودردسترس او واقع است درك کند وازآن خوشش بیاید .

بازهم ازمطلب بدور افتادم زیرا هروقت من بفکر باغهای ایران میافتم رشتهٔ فکر ازدستم بدر میرود وتنها چیزی که بیادم میماند شکوفهٔ درختان میوه و منظرهٔ صحرا و تپه‌ها بابوته‌های گل سرخ دست نخورده وهرس نشده و سنبل و بنفشه‌های خودرو است واین‌تصویر که درحافظه‌ام زنده میشود چنان زیباست

که موضوع بحث‌را که ظاهراً عبارت از بحث تاریخی درباب باغهای ایران و چگونگی بوجود آمدن و معنی و مفهوم آنهاست ، فراموش میکنم. بنا براین باید بهمین موضوع محصور بودن باغها بر گردم و آن باغی را که در دامنهٔ البرز واقع بود و دیوار چینه‌ای داشت ومن روزگاری سر و کاری باآن داشتم، فراموش کنم. درایران تمام باغها محصورند و دیوار کشی از خصائص باغهای ایران است . ایرانیان برخلاف امریکائیان نسبت بخصوصیات زندگی خود بسیار حساسند و طبیعی است که این احساس نسبت بزنان خانه شدیدتراست . وی هرگز بمیل خود زندگی خصوصی خویش را در معرض انظار عابرین قرار نمیدهد ، باین سبب دور باغ خود دیوار میکشد. در روزگاران گذشته زمانی بود که براین دیوارها کنگره‌هائی میساختند ودرچهار گوشهٔ باغ کبوترخان برج مانندی وجود داشت که قطعاً ازنظرمعماری تاحدی جنبهٔ ظرافت به‌دیوارهای خشک و ساده میداد. درتاریخ مضبوط است که درچهار گوشهٔ باغ هزارجریب شاه عباس در اصفهان کبوتر خان وجود داشته است. گاهی خود دیوار را هم با هزاره و کتیبه هائی تزئین میکردند و رنگ و روغن و جلا میزدند و بالای دیوار گلدسته‌های فلزی نصب میکردند. گاهی دیوار بمنزلهٔ تکیه گاه گل پیچ یامو بکار میرفت ، مانند باغ کریم خان شیراز که سطح داخلی دیواررا بوته‌های مو برروی داربست فرا گرفته بود.

کبوترخان را اصولاً برای‌تزئین نساخته بودندبلکه بمنظورانتفاع بوده است. حتی‌درزمان‌حاضر هم یکی‌از مناظری که‌دراطراف‌دهات ایران دیده میشود همین‌برجهای گرد کبوتر خان‌است که صدها سوراخ چهار گوش درآن تعبیه شده و مانند تخته سنگی که در وسط دریا پناهگاه غازهای وحشی و مرغان دریائی است ، بدنهٔ آن از فضولات سفید پرندگان مخطط شده است . این برجها کبوتر خانهائی را که درمزارع کاخهای اشرافی دورهٔ «تیودور» [۱] انگلستان معمول بوده‌بیاد میآورد ودارای همان لطف وزیبائی‌است. اما تفاوت دراینجاست

۱ - Tudor

که دراین مزارع انگلیس خانم خانه علاقه‌ای نسبت بکبوتران اهلی وفاخته‌ها داشت وآنهارا چنان دست پرورده میکرد که بیایند واز کف دستش دانه بخورند واز سر و روی او بالا روند بطوریکه گوش خانم درمیان بغبغوی کبوتران وسر و صدای بال آنها محو میشد. ولی ایرانیان در این زمینه بمراتب عملی ترند و این کبوترها را میخورند وازهمه بالاتر آنکه فضولات‌آنها را که کود حیوانی بسیار گرانبهائی است جمع میکنند. جالیزهای معروف خربوزهٔ اصفهان در سایهٔ همین کود بارور میشوند و قرنهاست که اینکار معمول بوده است. تاورنیه که درسال ۱٦۷۷ میلادی(۱۰۸۸ هجری) سفرنامهٔ خودرا نوشته، میگوید دراطراف اصفهان بیش از سه هزار کبوتر خان وجود داشته است. وقتی فکر کنیم که در هریک از این سه هزار کبوترخان لا اقل هزار کبوتر بوده قهراً تمام فضای اصفهان ازصدای بغبغوی پرندگان وصفیر بال آنان پر بوده است.

در این قبیل مسائل همیشه عجله و عدم دقتی در کار است که نویسنده جنبهٔ افسانه بمطلب بدهد بنابراین باید این نکته را هم بیفزائیم که حتی درآن ایام دراین موضوع بازار سیاه بسیارجالب وعجیبی وجود داشته است، بدین معنی که مسیحیان مجاز بنگاهداری کبوتر نبودند. در نبرد بین دین و حرص دنیا بالاخره دنیا پیروز شد وبسیاری ازمسیحیان برای استفاده ازاین کالای پرارزش مسلمان شدند.

همینکه شخص وارد حصار باغ شود براساس مطالبی که ذکرش رفت همهٔ باغ برای پرسه زدن او آزاد است. درباغهای ایران یکنواختی مخصوصی وجود دارد که شاید بهتر باشد بجای یکنواختی بگوئیم تشابه حس میشود، زیرا شکایت ازیک نواختی درچنین ساحت مقدسی حاکی ازکج سلیقگی است ولی میتوان بجرأت گفت که طرح باغها کم وبیش یکی است وعبارت ازخیابانهای طولانی، پیاده روهای مستقیم و درآخرآنها آلاچیق یا کلاه فرنگی، جویهای باریک آب که روی کاشی های فیروزه رنگ مثل نواری دیده میشوند و منتهی بحوض‌هائی میشوند که برخلاف انتظار کمتر گرد هستند بلکه بیشترمستطیل،

چهار گوش ، هشت گوش ، شکل صلیب یا بشکل قلب یا برگ شبدر ساخته شده‌اند. گاهی این حوض‌هارا داخل خود کلاه فرنگی میساختند ومانند آئینه‌ای بود که در زیر سقف گنبدی شکل قرار داشت و تمام اشکال مشبک سقف درآن منعکس میشد. یکی از این استخرها را خوب بیاد دارم که در وسط آن تختی قرار داشت و میگفتند یکی از پادشاهان قرن نوزدهم درحالی که حداقل لباس برتن داشت برروی آن تخت می‌نشست و زنان حرم نیز باهمان لباس و شاید لخت از سرسره‌ای که در طبقهٔ بالا قرار داشت سرمیخوردند و صاف در آغوش شاه و آقای خود قرارمیگرفتند . .

با این تفریحات و بازیهائی که در داخل عمارات باغ انجام میگرفت فضای خود باغ برای تلذذ روح متفکرینی که درخیابانهای آن‌قدم میزدند وجود داشت. این نکته‌را باید متذکر شویم که هیچیک از شاهان ایران هرگز برای خود باغی ببزرگی باغ مشهور ٦٠ هزار اکر (هر اکر مساوی ٤٨٤٠ یارد مربع است)«کانگ‌هسی» [١] امپراطورسلسلهٔ«چینگ» [٢] چین درست‌نکرده‌است. این‌باغ عظیم و افسانه وار درچهارده کیلومتری پکن درقرن هفدهم تأسیس شد ودرقرن بعد «چی‌ین‌لونگ» [٣] خاقان چین آنرا بیشتر وبهتر بیاراست و چنان از نظر وسعت عظیم و از لحاظ ابتکار وسلیقه زیباست که مغز ظریف‌تر ولی شاید کم ابتکارتر ایرانی فکر آنرا هم نمیکرد. چینی‌ها که قطعه زمین تخت ومسطحی در اختیار داشتند بفکر آن افتادند که آنرا تبدیل به تپه وماهور ودریاچه کنند . نهرهای وسیع، پل و مناظر دور دست برایش بسازند ، آنهم بچنان مقیاس بزرگی که موجب‌رشک باغبانان‌معروف‌انگلیس‌مانند «رپتون» [٤] «وکپابیلیتی برون» [٥] میبود. اگر چنین اختیارات عظیم و بخصوص چنین بودجهٔ هنگفتی در اختیار باغبانان انگلیسی میگذاشتند چه شاهکارهای حیرت آوری از باغ های ملی امروز بمردم انگلیس بارث رسیده بود.

البته برای زمامداران ایران و ثروتمندان و وزرای بزرگ این کشور

١ - K'ang Hsi ٢ - Ch'ing ٣ - Ch'ien lung ٤ - Repton ٥ - Capability Brown

کاملاً امکان داشت ثروت و ابتکار خودرا برای ایجاد چنین شاهکارهائی بکار برند اما چنین کاری نکردندو باغهای آنها بمقیاسهای کوچکتر، ظریف ترومرتب‌تر یعنی طبق سنت قدیمی کورش بود. این باغهای ایرانی زیبائی و لطف خاص خودرا دارند ولی نمیتوان گفت زیاد مبتکرانه یا نمونه ای از اختراع و ابداع باشند. البته درمورد باغهائی مانند باغ تخت درشمال شیراز که نقشه و طرح مرسوم بالاجبار براثر سکوهای پی در پی تغییر یافته است و باغ هزار جریب اصفهان و باغ شاه عباس در اشرف مازندران میتوان استثناء قائل شد که چون هرسه باغ از نظر موقعیت استثنائی خود جالب میباشند شایسته است جزئیات آنها را توصیف کنیم.

باغ تخت را درسال ۱۶۲۸ میلادی(۱۰۳۸ هجری) «سرتوماس هربرت» [۱] دیده ونام عجیب ولی‌خوش‌آهنگ Hony-shaw را بدان داده‌است ودربارهٔ آن چنین اظهار نظرمیکند که ازتمام باغهای شیراز عالی‌تر بوده است. وی که علاقهٔ زیادی باندازه‌گیری دارد مساحت باغ را دوهزار قدم مربع میداند. متأسفانه اظهارنظر وی راجع بباغ تخت بهمین جا ختم میشود ولی از روی منابع دیگر میدانیم که این باغ از هفت طبقه سکو درست شده و در طبقهٔ آخر قصری ودر طبقهٔ اول استخری ساخته بودند و بین ایندو آبشار و آب سرسره از بالا تا پائین وجود داشته است. درسال ۱۸۸۷ که پرفسور براون آن باغ را دیده ازآن کسی توجه نمیکرده وبحال ویرانی افتاده بوده است ولی هنوزهم بگفتهٔ براون « براثر سکوهای سفید وعمارات زیبای آن وخیابانهای مملو از درخت ارغوان که مشرف برشهر است جلب توجه میکند ».

منظرهٔ شهرهای ایران از چنین ارتفاعی براستی دیدنی وبیاد داشتنی است و از ارتفاع هزارجریب اصفهان نیز منظرهٔ شهرمزبور جلب نظر میکند. باغ هزار جریب نیز مانند باغ تخت مرکب از یک سلسله سکو بوده که بوسیلهٔ سنگ چین ساخته بودند؛ در عدهٔ سکوها بین ناظرین و سیاحان اختلاف است.

Sir Thomas Herbert - ۱

«دوتونو» ۱ در کتاب خود موسوم بەسفر هائی درخاور زمین ۲(چاپ ۱۶۸۷) اول میگوید شش سکو وجود دارد ولی ، وقتی شرح بالا رفتن خود را میدهد و ما سکوهائی را که تعریف میکند برمیشماریم می‌بینیم یازده تا میشود. سرتوماس هربرت میگوید « نه طبقه ملایم » وجود دارد ولی شاید مقصود او طبقات پلکان باشد نه سکوها. بااین‌حال از همهٔ نوشته ها چنین برمیآید که باغ هزار جریب خیلی بزرگ وسراشیب بود ، هرجریب باندازهٔ نصف « اکر » (واحد سطح انگلیسی) است ومساحت این باغ معروف میبایست خیلی عظیم بوده باشد، هرچند هنوزهم با ۶۰۰۰۰ « اکر » باغ خاقان چین بهیچوجه قابل مقایسه نیست. هربرت در اینجا هم زحمت اندازه‌گیری‌را بخود هموار کرد ومیگوید ، ازشمال تاجنوب آن درحدود هزار قدم و از مشرق بمغرب ۷۰۰ قدم است (هرقدم او را شاید یک یارد بتوان دانست). وی میگوید این باغ را دیواری که طول محیط آن قریب پنج کیلومتر بوده احاطه کرده است و باقی تعریفات او براساس همان رسوم معمولی یعنی حوض‌ها و برکه های مرمر سفید ، کلاه فرنگی ، آلاچیق و بوستان میوه است . در واقع هربرت هزار جریب را بجای آنکه باغ بخواند بستان میداند و آنرا « جنگل میوه » میخواند که بار دیگر باغ « بهشت » کورش‌را بیاد میآورد. ازلحاظ آب، فراوانی نعمت وجود داشت، زیرا بطوریکه هربرت میگوید آب را بوسیلهٔ قنات وجوی از کوه « کورانین» ۳درمنتهی الیه شرقی سلسلهٔ البرز آورده بودند و این مسافت بقدری زیاد است که آدم از خود میپرسد شاید هربرت اشتباه کرده باشد. بهرصورت آب فراوان بود واز نوك فواره‌ها ولوله‌های سربی بشکل‌های مختلف بیرون می‌جست. تاورنیه شرح جالب‌تری باین داستان فواره هامیافزاید. شاه عباس ثانی (۱۰۷۸ - ۱۰۵۲ هجری / ۴۷ - ۱۶۴۲ میلادی) که درزمان سفر تاورنیه دهساله بوده برای سرگرمی مهمانان خود درکنار حوض هشت‌گوشه می‌نشسته ونارنجی برروی فواره آب میگذاشته که بالا وپائین برود ولی چون فشار آب بقدر کفایت نبود که بتواند نارنج را دربرابر باد سختی

J. de Thevenot - ۱ Travels into the Levant - ۲ Coranian - ۳

نگاهدارد پیوسته درحوض میافتاده وملازمی میبایست دائم حاضر باشد تادوباره آنرا روی فواره بگذارد. این منظره مارا بیاد جمعه بازاردهات فرانسه میاندازد که یک گوی پینگ پنگ را روی فوارهٔ کوچکی میگذارند تا بالا وپائین برود. اما تصور صحنهٔ کاملی را که تاورنیه دیده ، باید به تخیل خواننده واگذاشت تا کودکی لوس و بی‌بندوبار را مجسم نماید که در البسهٔ فاخر ابریشمی وزری تحت حفاظت خواجگان قرار دارد و گروهی از بازرگانان موقر فرانسوی وهلندی از آنسوی استخر اورا مینگرند ، قدح عظیمی میوه در کنارش واقع است ونارنجهای طلائی رنگ در آب شناور شده اند درحالیکه منظرهٔ دل‌انگیز اصفهان با گنبدهای فیروزه‌ای رنگش در دشت زیر دست جلب نظر میکند .

اما در اشرف مازندران صحنه ومنظره بکلی عوض میشود، زیرا ولایت مازندران که در کنار دریای‌خزرواقع شده دارای هوائی بسیارمرطوب‌وجنگلهای انبوه است و گیاهان بسیار پرپشت وبمقادیر فراوان بعمل میآیند. اما حتی دراین منطقه که احتیاج بسایهٔ خنک و آب مانند قسمتهای مرکز ایران آنقدر ضرورت نداشت ، متوجه میشویم باغ بزرگ شاه عباس که درسال ۱۶۱۲ میلادی (۱۰۲۱ هجری) ساخته شده دارای همان طرح کلی و معمولی باغهای ایران است . «سرویلیام اوزلی»[۱] که درسال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷ هجری) از آنجا دیدن کرده مینویسد: « نهری آب بسیار گوارا در آبشارهای متوالی در خیابانهای نیمه خراب باغ جاری است ودرختان عظیم برآن سایه افکنده است. » ومطلب ذیل هم از یک کتاب خطی متعلق بهمان زمان شاه عباس (۱۶۱۲) نقل میکند « حمام ها وآب انبارهای آن با زیبائی تمام مملو از آب زلال گوارا و جان بخش است که با کمال هوشیاری از کوههای اطراف آورده شده و در برکه هائی جاری است که نظیر چشمه های بهشت است . »

از توصیفاتی که درباب این باغها شده چنین برمیآید که هرچند باغها در دامنهٔ تپه ها بوده اند ولی اصول مستقیم هندسی در آنها رعایت شده است

۱ - Sir William Ouseley

ومعلوم میشود که استاد معمار ایرانی‌را رهائی ازاین قید وبند ممکن‌نبوده است. شیب زمین اصلی هرچه بوده همیشه محور معینی برای آن ترسیم میشد وخیابانهای اصلی یا فرعی از آن منشعب و جویها و حوض‌ها ساخته میشده است.

بدیهی است درفضای مسطح این‌نظم یکنواخت بیشتر جلب توجه میکرده. در آن روزها که سنگفرش خیابانها خوب نگاهداری و درختها خوب هرس میشده، تأثیر این خشکی ومستقیم بودن دوچندان بوده‌است. امروز غفلت وعدم توجهی که میتوان درکمال حسن نیت « عدم انتظام دلپذیری » خواند در نرم ساختن خطوط و زوایای راست و زننده بسیار مؤثر واقع شده بطوریکه دراولین نظر سختی و خشکی طرح باغها بچشم نمیخورد. پرفسور ادوارد براون که از ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۸ (۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶ هجری) یکسال خوشی را درمیان ایرانیان گذرانده و تقریباً از هر چه ایرانی است تعریف و تمجید کرده در باب باغهای ایران با کمی بی لطفی میگوید :

«ایرانیان از باغهای خود بسیار لذت میبرند و بیش از نشان دادن زیباترین عمارات ازنشان دادن باغهای خود به بیگانگان مباهات میکنند، ولی درنظر کسی که بباغهای مغرب زمین عادت کرده باشد باغهای ایران چندان لطفی ندارد و معمولاً عبارت از محوطهٔ چهار گوش کوچکی است که با چینه محصور شده، یک ردیف درختان تبریزی در خیابانهای دراز ومستقیم در آن کاشته شده است و نهرهای باریک آب از میان آنها میگذرد. بچشم اروپائیان فقدان کامل چمن‌مهمترین‌عیب باغهای ایران است، ولی گذشته ازاین عیب‌هم معمولاً گلهای گوناگونی دیده نمیشود وجز در فصل بهار ظاهری لخت و عور دارند...»

براون در مورد « یک ردیف درخت تبریزی » واقعاً بی لطفی کرده ودراین قطعهٔ عجولانهٔ خود که با اوقات تلخی‌نوشته « تنوع فراوان » درختان‌را که در هر باغ ایرانی بچشم میخورد فراموش کرده است ، سروشیراز ودرخت چنار راکه درهمه جا میکارند وبعقیدهٔ ایرانیان مانع بروز امراض وبا و طاعون

میشود ورنگ ساقه اش پوست پلنگی کم رنگ و چتر وسیع شاخه هایش بهترین سایه افکن هاست از نظر دور داشته است. درعشق ایرانیان بدرخت هرچه گفته شود مبالغه‌نیست. چندی‌قبل گفتیم‌خشایارشاه‌بشاخه های‌درخت چناری که‌دوست میداشت بازوبند طلا آویخته بود ودراینجا داستانی را که «پلوتارك»[۱] ازاردشیر[۲] نقل کرده نیز شاهد میاوریم. وی میگوید: «چون اردشیر درقلب زمستان بالشکریان خود بنزدیک یکی از املاك بزرگ سلطنتی رسید اجازه داد سربازان درختان آنجا رابرای‌سوخت‌ببرندولی‌لشکریان که‌اززیبائی درختان سرو وصنوبر بهت زده شده بودنداز گذاردن تبر بردرخت وبریدن تنهٔ درختان امتناع کردند تا اینکه خود اردشیر زیبا ترین درخت صنوبر را با دست خویش انداخت».

هربرت نکتهٔ دل نشین دیگری راکه همه با آن آشنا هستیم در مورد استفادهٔ ایرانیان از درختان‌خویش ذکر میکند و میگوید: «بیاد دارم درچندین باغ طناب‌هائی از شاخه های درختان آویخته دیدم وپسران و دختران و گاهی هم اشخاص مسن تر با آن تاب میخوردند و این تفریح نخستین بار در میان اهالی آتن باب شده بود»، معلوم میشود در طی قرون واعصار کودکان ایرانی یونانی، وانگلیسی یک نوع طرز فکر داشته‌اند.

علاوه بردرخت چنار وتبریزی وسرو باید کاج، زبان گنجشک، نارون آبنوس، شمشاد، پسته، گردو، فندق ومورد را ذکر کرد و از درختان میوه نارنج وپرتقال، لیمو، بادام، آلو، گیلاس، هلو، گلابی، زردآلو، انجیر، انار وبسیاری درختان دیگررا میتوان برشمرد. باین ترتیب محققاً در باغهای ایران از لحاظ تنوع درخت هیچ کمبودی نبوده است و نیز این‌نکته صحیح نیست که خواننده تصور کند ایرانیان بدقت و توجهٔ تمام از گل مراقبت نمیکرده و آنرا پرورش نمیداده‌اند. شاید این‌نکته صحیح باشد که‌درایران گل‌را باسلوب‌فرنگی‌ها یعنی در تپه ها و حاشیه های مخصوص نمیکاشته اند ولی‌برای چه اینکاررا بکنند وطرزطبیعی تر، یعنی در سایه درختان ومتفرق همانطور که درجلوی نقاشی های

---

۱ - Plutarch ۲ - Artaxerxes

مینیاتوری ایران دیده میشود ، اینکار انجام نگیرد. ونیز دراین مورد تصاویر کتاب‌های قرون وسطی یا نقاشی وقالیچه های پرده‌ای اوائل دورهٔ رنسانس بخاطر میرسد که اثرمینائی وجلای کم رنگ آنها مانند آن است که دسته‌ای حشرات درخشان پرپرزنان سوی زمین آمده وبآن چسبیده‌اند.

طبیعی است که برای کاشتن گل در چنین سرزمین خشکی از جاهای سرطوب استفاده میشود و این قبیل جاها معمولاً درکنار حوض های آب است که کمی چمن واسپریس‌ممکن‌است بروید. سیاحان بسیار فهرست هائی‌دلچسب از گل های زیبائی که درایران میروید بیادگار گذاشته‌اند. میخک درمیان انواع گلها نقش بزرگی دارد (وقبلاً اشاره کردیم که‌برای گذاردن‌بردربطری شراب ازآن استفاده میشده) وانواع واقسام این گل مانند میخک چهارپر، کم‌پروپرپر، میخک صورتی رنگ هندی با رنگ درخشان آن درایران میروید ، دیگرسوسن وبنفشه بانواع رنگها ، گل بهار ، لاله ، نرگس ، زنبق ، شب بو ، سنبل ، یاسمین و از همه مهمتر گل‌سرخ که مکان خاصی درایران دارد ، باید ذکرشود.

شاید گل سرخ گلی باشد که بیشتر مردم در اکثر موارد با نام ایران همراه میدانند و بحث در باب باغهای ایران بدون اشاره‌ای تاریخی ولو ناقص به این گل هرگز کامل نخواهد بود. مردم انگلیس متمایلند گل سرخ را گل ملی خود بدانند ولی ذکر این نکته بجاست که شاعران ایران از همان زمان که ما آنرا پسندیده‌ایم مورد ستایش قرار داده بودند وجای منتهای دقت است که برای گل سرخ (رزRose) اسم خاصی‌درزبان‌فارسی وجود ندارد ومطلق کلمهٔ «گل» برای آن بکار میرود و مفهوم آن این است که گل سرخ مهمترین گل‌هاست. اما گلی که ایرانیان داشتند و می‌شناختند با رزهائی که ما امروز در باغهای خود پرورش میدهیم ازقبیل انواع گل سرخ معروف به گل چای وگل همیشه بهار و گل چای سریمی ، وگل سرخ پرپر وغیره بسیار تفاوت داشته است. گل سرخ ایران ساده‌تر وشاید از پاره‌ای جهات دوست داشتنی‌تر بوده است. مشکل است بتوان گفت گل سرخی که شعرای ایران تعریف کرده‌اند

چه‌نوع گلی بوده است. گل سرخ نیمگرد Rosa Hemispherica که زرد پرپر است بومی‌ایران بوده وازنظر بوی مشک مانند آن وارزشی که برای‌ساختن گلاب داشته طرف توجه بوده‌است. همچنین گل زرد کم پر ایرانی[۱]، که برخی اسم‌علمی آنرا Rosa lutea وبرخی‌دیگر Rosa Foetida Persiana میدانند، بی‌شک بومی ایران است که میگویند در قرن هفدهم باسپانیا آورده شده وبوسیلهٔ قبایل«سور» پرورش یافته است. «ج. س. توماس»[۲] که درباب انواع گل سرخهای‌قدیمی وتاریخچهٔ آنها مطالعات خاصی بعمل آورده، مینویسد: «این گل سرخ در سال ۱۸۳۷ ازایران آورده شده است. وقطعاً مقصود وی آن است که گل را ازایران بفرانسه یا انگلستان برده‌اند. در فرانسه‌شخصی‌بنام «پرنه دوشه»[۳] آنرا بعنوان گرد گل نر سورد تجربه قرار داد و پس از چندین بار عدم موفقیت بالاخره نژاد مخصوص گل‌سرخ راکه در باخترزمین بنام «رز پرنه»[۴] یا «رز پرنشیانا»[۵]معروف است بوجود آورد. چنین تصورمیکنم که مقصود توماس ازاینکه گل را ازایران آورده اند این است که «سرهنری ویلاک»[۶] در سال ۱۸۳۶ گل سرخ معروف به‌Rosa luteaرا آورده باشد، ولی من تنها نوعی‌ازاین رز راکه درایران دیدم کم پر وبرنگ زرد درخشان آلاله بود و هرگز نوع پرپر آنرا چه وحشی چه اهلی ندیده‌ام و شاید هم این از بدشانسی من بوده است. ولی با همه احترامی که نسبت بتفوق علمی ج. س. توماس دارم بجهت اینکه وی دراین رشته کارشناس است و من تخصصی ندارم، با این حال همیشه عقیده داشته‌ام که گل سرخ معروف به زرد ایرانی را درسال ۱۵۸۳ شخصی بنام «کلوزیوس»[۷] دراتریش پیدا کرده وازآنجا به هلند وانگلستان آورده است وقبل‌از کلوزیوس نیزدونفرموسوم به«گسنر»[۸]درسال ۱۵۷۲و«لوبل»[۹] در ۱۵۸۱ راجع باین گل‌مطالبی نوشته‌اند. «دال شان»[۱۰] درسال ۱۵۸۷ نام این گل‌را Lutea گذاشت که همان گل زرد ایرانی است و توصیف بسیار دقیقی هم در باب این گل نوشته است. این

---

۱ – Persian Ye'low ۲ – G. S Thomas ۳ – Pernet Ducher ٤ – Pernet Rose
۵ – Pernetiana Rose ٦ – Sir Henry Willock ۷ – Clusius ۸ – Gesner ۹ – Lobel
۱۰ – Dalechamps

مطالب بخوبی میرساند که دراروپا سوابق گل سرخ ایرانی بمراتب قدیمی‌تر از آن است که توماس معتقد است و نیز محققاً وجه تسمیهٔ دیگر این گل که درزبان انگلیسی Austrian Briar یا« گل تیغی‌اتریشی»ونامی غلط و نادقیق است، میرساند که این گل اتریشی نیست بلکه لااقل آسیائی است زیرا مجل نمواین گل از شبه جزیرهٔ کریمه شروع میشود و در سراسر آسیای صغیر و ایران و ترکستان و هندوستان و افغانستان و تبت دیده میشود ، ولی معلوم نیست چگونه این بوته باتریش رسیده است، اما درباب نام آن باید کلوزیوس‌را مسؤل نام‌گذاری دانست.

دو نوع رنگ گل رز در مغرب زمین معروف است که یکی زرد تمام وساده ودیگری دو رنگ است که از بیرون گلبرگها زرد وازسمت داخل قرمز درخشانی است . یک بوتهٔ این گل سرخ که « گل آتشی اتریشی »[1] میگویند در ماه اردی بهشت و در زیر آفتاب زیبای ایران منظره‌ای بدیع وتماشائی پیدا میکند .درزبان‌فرانسه این گل‌را بحق« کاپوسین»[2] (نوع Nastürtium = لادن) مینامند، زیرا هیچ نوع رز دیگر این رنگ نارنجی آتشی‌را که مخصوص گلهای لادن است ندارد. یک مینیاتور ایرانی که این گل را بسیاردقیق وظریف‌نقاشی ورنگ آمیزی کرده نزد من موجود است وخیلی خوشحالم که یک بوتهٔ رویان وسرزندهٔ این گل در باغ خانهٔ من است و آنرا از ریشه‌ای که در تهران بدست آورده‌ام رویانده‌ام .

چنین بنظر میرسد که گل آتشی دورنگ اتریشی فقط تنوعی از رقم زرد آن است و گاهی هر دو نوع گل برروی یک بته هم بعمل میآید که من خودم هرگز این موضوع را ندیده ام ولی امیدوارم ببینم زیرا مسلماً خیلی دل انگیز خواهد بود .

شاردن درباب گل سرخ ایران مطالبی نوشته است که برای دوستداران گل سرخ که میخواهند بدانند گل مورد توجهٔ شعرای ایران چه نوع گلی

۱ – Austrian Copper ۲ – Capucine

بوده است ، بسیار جالب میباشد . وی علاوه بر رنگ طبیعی گل سرخ ، و معلوم نیست مقصود وی از این مطلب چه بوده و چه رنگی را طبیعی گل سرخ میدانسته است ، پنج رنگ دیگر هم گزارش داده است که عبارت است ازسفید ، زرد ، قرمز وقرمز آتشی‌تری که فرانسویان Ponceau مینامند که برنگ شقایق سرخ کوهی است ، و از گلهای دو رنگ یکی سرخ بر یکطرف و زرد درطرف دیگرودیگری سرخ وسفید است که ایرانیان‌آنها را «دو رویه» مینامند. شاردن مینویسد بته‌های گل سرخی را دیده است که سه نوع مختلف یعنی زرد، زرد وسفید ، وزرد و سرخ برروی یک شاخهٔ آنها میروئیده است.

ایرانیان گل سرخ را بانواع بسیار مورد استفاده قرار میدادند ، پشت گوش خود میزدند و یا در دست میگرفتند یا بعنوان هدیه بدوست یا بزرگتر یا آشنائی‌تصادفی تقدیم مینمودند . برگ گل‌را برای تهیهٔ گلاب مصرف میکردند و گلاب درگلاب پاشی ریخته میشد و یا در ظرفی جلوی مهمان میگذاشتند که انگشتان خود را در آن فرو برد. گل سرخ را هنگامیکه جشنی درکنار یکی از استخرهای متعدد باغ برپا بود بر روی سطح آب میریختند وسر ویلیام اوزلی این رسم زیبا ولطیف را چنین شرح میدهد:

« هر چند اطعمه واشربه و میوه وگوشت فراوان بود ولی این جشن را میتوان جشن گل سرخ نامید، زیرادروسط شاه‌نشین‌بزرگ‌جلوباز(تالار) ودرایوانها همه جا گل‌سرخ را بشکل درخت سرو گسترده بودند. پایهٔ شمعدانها را که بسیار عظیم بودند بـ گل‌سرخ زینت کرده بودند وسطح استخر کاملاً ازگلبرگ پوشیده شده بود و در سراسر پیاده روهائی که بعمارت کاخ منتهی میشد فرش انبوهی از گل سرخ گسترده بودند ، روی آب استخر که تمام سطح آنرا با گل سرخ پوشانده بود وفقط هنگامی دیده میشد که بادی بوزد ، صدها شمع افروخته بودند و هنگام صرف غذا سه چهار بار متوجه شدم که خدمتگذاران با دستی گشاده چنگهای مملواز برگ گل تازه وغنچهٔ گل را بر روی آب استخر وپیاده روهای باغ میریزند.»

در بازارها صدها گل سرخ را به پشیزی میفروختند ودسته گلهائی کروی شکل تمام از غنچه های گل سرخ میساختند که در کمال دقت و استادی بهم بسته میشد بطوری که نه ساقهٔ گل ها معلوم بود نه ریسمانی که با آن گلها را بهم بسته بودند . در برخی از این دسته گل ها شصت ، هفتاد هشتاد و گاهی صد گل بکار میبردند.

از آنچه رفت جای تعجب است که تاورنیه سیاح فرانسوی که در اواسط قرن هفدهم میلادی یعنی درزمانیکه سفر بایران احتیاج بشجاعت روح وحادثه جوئی داشت ، نه بار بایران سفر کرده است ، دراین زمینه چنین بنویسد:

« گلهای ایران را نمیتوان چه از لحاظ درخشندگی چه از لحاظ زیبائی با گلهائی که دراروپا پرورش میدهند مقایسه کرد. بمحض آنکه مسافر از دجله بگذرد چیزی جز گل سرخ وسوسن وچند گل کوچک بومی نمی بیند.»

ولی حتی خود تاورنیه عشق ایرانیان را بگل مؤکداً شرح میدهد وميتوان بوسيلهٔ چند مثال این مطلب را روشن کرد. تاورنیه مینویسد « هر یک از اشراف هنگامیکه بخواهد نظر مرحمت شاه را بخود جلب کند دستهٔ گل زیبائی در گلدان بلوری تقدیم اومیکند همانطور که ما هم در فرانسه برای تروتازه نگاهداشتن گلها آنهارا درظرف آبی قرارمیدهیم.» ونیز وی مینویسد که هر بار که از دربار ایران عازم فرنگستان میشده نه تنها اشراف مزبور بلکه چهار پنج نفراز خواجه سرایان عمدهٔ دربار که هر یک باغچهٔ کوچکی دربرابر اطاق خود داشتند از او درخواست میکرده‌اند که درمراجعت خود از فرانسه برای‌آنها گل بیاورد.

این رسم زیبا وپرلطف یعنی گل هدیه دادن همواره در ایران باب بوده وحتی امروز هم معمول است ونشانهٔ دیگری ازعلاقهٔ ایرانیان بگل است، مثلاً در تاریخ مضبوط است که زیبا ترین گلها را در بسترهای باریکی که در بالای دیوار حصارها تعبیه شده بود عمل میاوردند واگر ماهم در اروپا دیوار حصار میداشتیم تقلید از این فکر دل نشین عالی میبود ، ایرانیان در ماههای زمستان که گلهای طبیعی بدست نمیآمد حتی از بکار بردن گلهای مصنوعی جهت تزیین

اطاقهای خود روبر گردان نبودند . چینی‌ها که همین فکر را داشتند گلهای مصنوعی خودرا با سنگهای نیمه قیمتی ازقبیل لعل ، سرجان ، در کوهی و یاقوت ، کهربا و یشم میساختند ،ولی در ایران برای احتیاجات مردم عادی مصالح ارزانتری مانند موم و کاغذ ورنگ وروغن بکارمیرفت. هنرمندی که این گلهای زیبای مصنوعی را میساخت وشکل میداد موسوم به « نخل بند » بود که رشتهٔ او یک حرفهٔ قطعی بشمارمیرفت ومتاع اونیز نسبتاً زیاد خریدارداشت. با اینکه ممکن است چندلحظه ازرشتهٔ اصلی بحث یعنی باغ خارج شویم لازم است در باب این اصطلاح «نخل بند» توضیحی داده شود زیرا بطوریکه خواهیم دید چندان هم ازمطلب پرت نخواهیم افتاد ، چه این بحث مارا بارکان اربعهٔ عالم ، که در اول این مقاله بدان اشاره شد وبچهار نهر مندرج درانجیل وبه قالیهای نقش باغ وبه ایما واشاره‌ای که در دنیای قدیم راجع بجهان آفرینش موجود بود ، میکشاند. « نخل بند» درآغاز کار کسی بود که یک درخت نخل مصنوعی میساخت واین نخل جزوعلائم مذهبی و ابراز عبادت اقوام وقبایل «هیتیت»[1] واهالی «کرت»[2]وآسوریها بود وبرروی سفرغهای لرستان وسکه های ساسانی نیزآثار آن‌دیده میشود. این درختان مصنوعی گاهی بسیاربزرگ ساخته میشدند ، تیمور لنگ(که مارلو درنمایشنامهٔ خوداورا تامبورلن نامیده) درسمرقند درختی ازطلا ساخته بود که «شباهت به بلوط داشت وضخامت ساقهٔ آن باندازهٔ ساق پای انسانی بوده است و امپراطور مغول موسوم به منگوخان (درحدود ٦٤٨ هجری - ١٢٥٠ میلادی) درمدخل یکی از کاخهای خود درقره قوروم درخت بزرگی سراسر از نقرهٔ خام ساخته بود که چهار مار مطلا بر آن پیچیده بودند وترتیب مارها طوری بوده که از دهان هریک نوعی شراب‌خارج میشده‌است. درپای درخت چهارشیر نقره‌ای ساخته بودند که از دهان آنان شیرمادیان سفید جاری بوده است. این شرابها ویا شیرمادیان خواه‌ازدهان مارهای مطلا ویا دهان شیران نقره‌ای خارج شود . غرض از چهار دهانه‌محققاً همان چهاررودخانهٔ ارکان اربعهٔ عالم بوده است. ازروی این درختان مصنوعی

۱ - Hittite ۲ - Crete

بزرگ است که در ایران نمونه‌های خیلی کوچکتر ساختند ودر باغهای کوچک مصنوعی برسرسفره‌ها میآورند وشاه ورعیت متساویاً آنها را دوست دارند.

رسم دیگری که ایرانیان دارند آرزوی این قوم را برای داشتن سبزی وسبزه بنحو نسبتاً تأثرآوری میرساند. ایرانیان تخم شاهی را باخاك نرم مخلوط میکنند وآنرا بتمام اطراف کوزه میمالند وبا پارچهٔ مرطوبی آنرا سر جای خود نگاه میدارند تا وقتی که تخمه‌ها جوانه بزند و کوزه «مثل تنهٔ پرخزهٔ درخت» سبز میشود. من نمیتوانم بفهمم چگونه پس ازآنکه پارچه را برداشتند خاك مخلوط به‌تخم شاهی ازاطراف کوزه پائین نمیریزد ولی باید دراین زمینه قول شاردن‌را قبول کنیم زیرا وی مینویسد که این کوزه ها را باچشم خود دیده است. بهرحال این عمل زیبا نشانهٔ طبع شاعرپیشه واز پاره‌ای‌جهات کودك طبع‌ملت ایران است ودر اینجا مقصود ما از نسبت کودکی دادن تعریف وستایش است نه مذمت یا توهین.

اصطلاح «شاعرپیشه» شعرای ایران را بیاد بیاورد ودراینجا باید نه‌تنها به نقشی که گل در اشعار آنان دارد اشاره کنیم ، بلکه ذکری هم از احترامی که ایرانیان نسبت بمزارشعرای‌خود قائلند درمیان بیاوریم. مزارحافظ درنزدیکی شیراز درباغی است که پراز درختان‌سروونارنج وادوارد براون که درسال۱۸۸۷ در این باب مطالبی نوشته این شرح را داده است. درعکسی که خود من درسال ۱۹۲۷ از آنجا برداشته‌ام درخت نارنج دیده نمیشود و درست بخاطر نمیآورم که درآنموقع یعنی‌چهل سال پس ازدیدار براون هنوز درخت نارنجی درآرامگاه حافظ بود یا نه. در عکسی که من گرفته‌ام حیاطی سنگفرش و حوضی مستطیل وعمارتی پرستون وهلال نمایان است که از پشت‌ستونهای باریك‌ایوان مرکزی آن منظرهٔ شهر شیراز دیده میشود. آنطورکه بیاد دارم در آنسوی ستونها نوك درختان ارغوان که غرق درگل بودند پیدا و مجموعهٔ ترکیب این صحنه شایسته آن شاعر بزرگ بود.

مقبرهٔ سعدی نیز درشیرازولی از شهر کمی دورتراست. مزاراورا خوب

نگاهداری نکرده‌اند ، خیابانهای آن سنگفرش نشده بلکه زمین ناصاف معمولی است . دراین مقاله که راجع به باغهای ایران است بحث دراین باب که چرا مزارسعدی کمتر از مقبرهٔ حافظ باید طرف توجه باشد از موضوع خارج است واین مختصر گنجایش این مطلب‌را هم که‌ما با آن کاری‌نداریم‌ندارد . دراینجا فقط بشرح وضع مزار آندو شاعرمیپردازیم . ازمقبرهٔ سعدی یک صنوبر بزرگ در کنارچند درخت کاج گوئی پاسداری میکند وشاید چنین آرامگاهی همان باشد که هرشاعری آرزومند آن است .

دیوان هردوشاعررا متولیان مزارها برسرقبرآنان نگاهمیدارند و دیوان حافظ برای تفأل وشگون است واینکار بمراتب مهمترازآن است که ما درمورد مزارشعرای خودمان که ، با همه فروتنی ، ممکن است با حافظ وسعدی همطراز باشند عملی ساخته‌ایم .

عمر خیام وصیت کرد که اورا در باغی بخاك سپارند و گوید «قبر من درنقطه‌ای بایدباشد که هربهار نسیم شمال شکوفه برروی من بریزد .» در نسخهٔ دیگری این مطلب‌را چنین آورده‌اند: «مزار من درجائی خواهد بود که درختان سالی دوبار شکوفه های خودرا برآن بریزند » . معلوم نیست این عمل خلاف طبیعت چگونه ممکن بود انجام شود ولی‌نظامی عروضی که درسال ۵۳۰ هجری (۱۱۳۵میلادی) مقبرهٔ خیام را درنیشابور زیارت کرده مینویسد « قبراودر پای دیوار باغی واقع بود که شاخهٔ درختان گلابی وهلوآنرا پوشانده بودند وآنقدر برگ گل بر گورش ریخته بود که خاك مزارش دیده نمیشد» . و مداومت وضع ایران‌چنین‌است که هشتصد سال بعد ازاین تاریخ «سرپرسی سایکس»[۱] هم که مقبرهٔ خیام را دیده مینویسد: «هنوزهم درختان میوه شکوفه های خودرا برآن‌میریزند ومقبرهٔ اودرباغی‌است که برسم ایران چهارقسمت شده وسنگفرش خیابانهای آن چهار بخش‌را ازهم‌جدا ساخته است« .وحتی‌سیاح جدیدتری‌بنام «و.و.امانوئل»[۲] که درسال ۱۹۳۸ (۱۳۱۶ شمسی) قبرخیام را دیده میگوید درختان هلو، کاج وسرو وبید مجنون درمقبرهٔ خیام وجود دارد .

۱ - Sir Percy Sykes ۲ - W. V. Emanuel

فردوسی که نام وی معنای باغ را میدهد باغ خود را در طبران برای مزار خویش برگزید.

آنچه درباب شعرا گفتیم کافی است . حق آن است که چند کلمه‌ای هم بعنوان سپاسگذاری از آن عدهٔ کثیر بی‌نام ونشان و حقیری بگوئیم که از باغهای ایران نگاهداری میکرده‌اند ، از آن باغبانهائی که جاده های باغ را شن کشی میکردند ، شاخ شکستهٔ سوسنی را می‌بستند ، شاخ خطرناك چناری را میبریدند، مواظب بودند که استخرها وحوض‌ها همیشه لبالب از آب باشد. برگ ها را از جویهای مفروش بکاشی‌های فیروزه‌ای جمع میکردند وقبل ازآنکه آفتاب سوزان روزبالا بیاید باغچه ها را آب می انداختند. دربسیاری ازباغهای ایران باغبانها گبر بوده‌اند وهنوزهم هستند. گبرها مذهب جداگانه‌ای دارندواز بقایای مذهب قدیم‌زردشتی میباشند. طرز ورود گبرها باین دنیا، گوئی بخصوص‌آنان را برای این حرفه مناسب و آماده میسازد ، زیرا در میان زردشتی ها نوعی غسل تعمید معمول است که بچه را کمی پس از تولد در آبی که درآن گل جوشانده اند فرو میبرند، پس ازآنکه بزرگ میشد اگر در یزد یا کرمان میزیست ناچار میشد لباس‌متمایزی بپوشد که عبارت از لباسی برنگ زرد تیره و عمامه‌ای شیرشکری بود . بی شك منظرهٔ چنین باغبانی با لباس زعفرانی رنگش که در میان گلها کار میکرد جالب ترهم میشد، ولی از نظر باغبانی حیف است که تعصب ارثی و مذهبی او برضد پاره‌ای حیوانات مانند مار وافعی و حتی حیوانات مفیدی مانند سوسمار، قورباغه ووزغ هم‌عملی میشود، زیرا محتملاً وی درکار باغبانی خود باهمهٔ این موجودات سر و کار پیدا میکرد .ازطرف دیگر خوشبختی این‌باغبان آن بود که در مذهب ایشان استعمال شراب حلال است و بدین سبب بیش‌از مسلمانان، که شراب برایشان حرام است، تاك‌می‌پروراندند . مرکزپرورش مو در نجف آباد نزدیك اصفهان است که اهالی آنجا یك پارچه زردشتی هستند.

میوه های اصفهان بخصوص خربوزه اش بحق شهرت جهانی دارند . ابن بطوطه که در نیمهٔ اول قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری)

باصفهان سفر کرده ازخربوزهٔ اصفهان و «زردآلوهای آن سامان که در شیرینی بی نظیر و هستهٔ آنها هم شیرین است و از به اصفهان که درشیرینی و بزرگی تالی ندارند» سخن میگوید. مسافری که ازجانب تهران باصفهان نزدیک میشود پس از آنکه صدها کیلو متر بیابان را طی کرد از مشاهدهٔ سرسبزی وطراوت جالیزهای خربوزهٔ اصفهان و فرسنگها مزارع خشخاش که در میان درختان قهوه ای رنگ محصورند ومنظرهٔ گنبد های فیروزه ای شهر که ناگهان در برابر چشم ظاهر میشوند، متعجب میگردد. امروز هم این مناظرمانند زمان شاردن که چون ابن بطوطه ازشیرینی زردآلوهای اصفهان تعجب کرده، سرسبز میباشند. شاردن نوعی زردآلو را ذکر میکند که بهمان اصطلاح محلی تخم شمس Tukhmshems تلفظ کرده ودرجای دیگرآنرا نطفهٔ آفتاب و درمحل دیگری قدری مؤدب تر آنرا تخم آفتاب میخواند. بنظر من برای این میوهٔ بیضی شکل که از آفتاب لکه برداشته، هیچ نامی بهتر از همین «تخم آفتاب» که هم جنبهٔ عملی و هم جنبهٔ تخیلی آن بسیار قوی است نمیتوان پیدا کرد. هر گلخانه دار انگلیسی که میخواهد نوع تازه‌ای زردآلو بپروراند تابردیوار باغ های نزدیک بمطبخ خانه‌اش آویخته شود، بد نیست این نوع زردآلو را آزمایش کند، ولی تصور نمیکنم آفتاب پریده رنگ انگلستان بتواند این نوع زردآلو را که هستهٔ آن هم هنگام باز کردن خود زردآلو دو نیم میشود وهستهٔ آن بسیار خوشمزه وشیرین است برساند، درست همانطور که آفتاب انگلیس نمی‌تواند پوست تنهٔ درخت تبریزی ما را مانند درختان ایران، که بسفیدی درخت قان شمال انگلیس شده، بی رنگ نماید.

خربوزه وزردآلودراصفهان فراوان است. خربوزه‌ها درشت وپر گوشت و مثل کدوی مسمائی درجالیزهای انگلیسی، بر کف جالیزها صاف قرارمیگیرد. شاردن مینویسد بیش ازبیست رقم خربوزه دراصفهان بوده ودرعرض سه چهارماهی که خربوزه فراوان بود فقرا تقریباً چیزی جز خربوزه نمیخورده اند، وبدون ناراحتی تاشانزده کیلوخربوزه را دریک وعده باچند خیار باپوست میخورده اند.

عجب هاضمه ای! ولی یکنوع خربوزهٔ غیرمأکول تزیینی راه راه قهوه‌ای هم وجود داشته که اندازهٔ آن ازیک نارنج تجاوز نمیکرده و مانند حنظل یا کدوی تزیینی راه راه قهوه‌ای، سبز وسرخ داشته ، اما نکتهٔ مهم‌بوی مطبوع آن بوده‌است که سبب میشده اشخاص همانطور که‌دسته گلی‌دردست میگیرند آنرا بدست بگیرند (این نوع میوه‌را دستنبو مینامند . مترجم) یا مانند نارنجی است که کاردینال «ولزی» دردست میگرفته وچند گل میخک هم بر آن میزده است .

شاردن از تمام میوه‌های‌ایران لذت میبرده است و این نکته تعجبی ندارد، زیرا میوه‌های ایران ازلحاظ طعم وعطر وتنوع نظیر ندارند. با این حال ذکر این نکته جالب است که وی تقریباً سیصد سال قبل ازمنقدمعاصرما یعنی سرپرسی سایکس از فقدان روش علمی درپرورش میوه‌های ایران شکایت دارد. شاردن مینویسد «اگر ایرانیان از فن باغبانی آنطور که پیش ماسرسوم‌است سردرمیآوردند میوه های این سرزمین عالیتر ولذیذتر هم میشد ولی ایرانیان ازفن پیوند واسکنه وچوب‌بندی وپرورش درختان کوتاه آگاه نیستند، تمام درختان‌آنان کهن وبلند وپر از چوب زیادی است.» قطعاً در نظرشاردن که مهارت ودقت فوق العادهٔ فرانسویان را درپرورش ، رویاندن ، هرس ، ونگاهداری درختان میوه دیده بود این غفلت بی‌خردانه نسبت بیک نعمت خدادادی ، که باعلاقهٔ ایرانیان به نظم باغها وقرینه سازی آنان درباغ متباین است ، خیلی وحشتناك جلوه‌میکرده است .

* * *

وقتی‌مطلب من باینجا رسید دست ازنوشتن کشیدم تا برآنچه نوشته بودم مروری کنم وبه بینم چه‌اثری‌درخود من وبالنتیجه درخواننده باقی خواهد گذارد . باعجله وشتاب چیز مینوشتم و کارمن روش محققانه نداشت بلکه بذخیرهٔ حافظه وخاطرات خویش رجوع میکردم و گاهگاهی ازقول جهانگردان ومسافرین دیگر نکته‌ای نقل‌میکردم . نوشتهٔ‌من شبیه قطعات‌نوعی بازی معمائی شده‌بود که بالاخره میبایست بهم‌جور شود وتصویری ازآن بوجودآید. اکنون که صحنهٔ کار خودرا می‌بینم متوجه میشوم که متأسفانه اصلاً تصویری بوجود نیاورده‌ام بلکه تودهٔ

درهمی است که گوشه‌ای از آن شکوفه ودرختان میوه و گوشهٔ دیگر را گل سرخ وزرد ایرانی اشغال کرده ، برکه‌ای درجلو ویک کلاه فرنگی دروسط دارد و چند خیابان وپیاده رو که گوئی باخط کش مستقیمی کشیده‌ام برروی آن دیده میشود، همهٔ این صحنه را دیوار قهوه‌ای رنگ راستی احاطه کرده ومنظرهٔ اطراف آن بیابان قهوه ای رنگ بی پایان است. ولی خوب که نظر کنیم آیا تأثیر حاصل از این تصویر خلاف حقیقت است؟ شاید این تصویر نظیر همان صحنه هائی باشد که در مینیاتور های ایرانی دیده میشود وشاید مؤید تمایل شدید به تنهائی ، سایه ، وخنکی است که طبعاً اهالی چنین سر زمین وسیع ورام نشدنی در خود احساس میکنند. بنظر من تمایل ایرانیان برای داشتن گوشهٔ خلوت وواحه‌ای سر سبز و ظریف درمیان سرزمین وسیع اینکشور یک تمایل روحی وروانی است وایرانی میخواسته است چند خط مستقیم وچند واحد دقیق ریاضی که مخلوق فکر خودش باشد ، دربرابر اراضی بایر ووحشت‌آور خارج ازباغ خویش داشته باشد تا بهر نحوی شده تا حدی آن سرزمین را تحت تسلط خود درآورد.

بااین‌حال‌من هنوزذکری ازباغهای‌بخصوصی‌درایران بمیان نیاورده ام. بدست‌آوردن اطلاعات تازه دراین باب بدون مسافرتی به‌ایران ومشاهدهٔ بقایای پاره‌ای باغهای مشهورخالی ازاشکال نیست وکسب اطلاعات تاریخی‌هم بهمان اندازه‌مشکل است. خوش بختانه من آقای م. مینوی‌راکه دراین موضوع خبره است ملاقات کردم واو بمن گفت که بیشتراطلاعات راجع بباغهای گذشته وقدیمی مستلزم‌رجوع به‌نسخه های گمنام‌عربی‌است که‌درواقع‌برای کسی که‌صلاحیت‌چنین کاری را داشته باشد یک عمرطول خواهد کشید.

درجلددوم کتاب«تحقیقی درهنرهای‌ایران»[١] تألیف «پرفسورپوپ»[٢] چاپ «اکسفورد یونی ورسیتی‌پرس»[٣] مقاله‌ای‌بقلم‌دکتر«فیلیس‌اکرمان»[٤] وخودپرفسور پوپ‌بچاپ رسیده است ، ولی من‌مایل نبودم فقط آنچه راکه درمقالهٔ مزبوربچاپ

١ - A Survey of Persian Art - ٢ Arthur Upham Pope - ٣ Oxford University Press

٤ - Phyllis Ackermann

رسیده تکرار کنم وچون دیر باین مقاله برخوردم متوجه شدم که بیشتر مندرجات آنرا خود من از کتابهائی که دراختیارداشته بودم استخراج کرده‌ام، بنابراین چنین بنظرمیرسید که من نخواهم توانست چیز تازه‌ای بمطالب اصلی بیافزایم ومیبایست تصمیم بگیرم که یا آنچه‌راسایرین نوشته‌اندتکرار کنم‌ویا اینکه‌مشاهدات‌شخصی خودم را بنویسم.با این وصف راضی نبودم باین آسانی اززیربار این وظیفه شانه خالی کنم وبنابراین بکار توصیف چندباغ معروف ایران بآن شکل که در زمان گذشته وجودداشته‌اند وممکن است دیگرامروز بآن‌حال نباشد، میپردازم.

تعداد باغهای شیراز شایدبیش‌ازجاهای دیگر باشدوهمین‌جمله کافی‌است که همه نوع افکار واحساسات شاعرانه‌را برانگیزد...اما توصیف‌باغی‌درشیراز! دراینجا رشتهٔ‌سخن‌را به ادوارد براون‌وامیگذاریم‌تاباآن‌شیوهٔ‌شورانگیزی که گاهی در نوشته‌هایش راه می‌یابد زیبائی شیراز را آنطور که مسافری اولین بار میبیند شرح دهد. براون مینویسد:

«درزیرپای ما ودرجلگهٔ سرسبزحاصلخیزی که محصوربکوههای ارغوانی رنگ بود، شهر شیراز زاد وبوم فرهنگ ومهد نبوغ ایران وحرم شعروحکمت درمیان باغهای پراز سروشاهوار که جولانگاه غوغای گل سرخ وارغوان‌های پرشکوفه وگلهای‌دیگراست، بخواب‌رفته‌بود. درجامهٔ سبزبهاریش که‌تا پشت بام بازارها گسترده شده بود مناره های باریک و گنبدهای نیلگون چون‌نگین های گوهر برجامهٔ عروس میدرخشیدند.

دیدگان من که براین منظرهٔ بدیع دوخته شده بود بزحمت میتوانست زیبائی‌های دورتر یعنی درخشندگی لاجوردی رنگ دریاچه ماهاتو را درمشرق وباغهای بی پایان مسجد بردی را در مغرب نظاره کند. کلمات از ادای وصف خلسه‌ای که بمن دست داد عاجزند، چه پس‌از طی راه دورودراز وخسته کننده بالاخره واقعیتی را میدیدم که مدتها در عالم رؤیا به‌آن اندیشیده بودم واینک میدیدم که حقیقت نه تنها با آمالی که من پیش خود مجسم کرده بودم برابر است بلکه بمراتب ازآن زیباتر است. چنین لحظاتی در زندگی یک فرد

بشر بندرت اتفاق میافتد و هنگامی که فرارسدچنان شخص را ازخود بیخود میکند که زبان وقلم در وصف آن عاجزند وفصیح ترین بیانات فقط شبحی ازآنرا میتوانند ترسیم کند.»

براون ازسمت تخت جمشید بشیراز وارد شده بود وچندان جای تعجب نیست که چنین منظرهٔ بدیعی آنقدر دروی اثر کرده که چنین حال جذبه وشوقی باو دست داده است. وی در عرض چند روز پس از مشاهدهٔ این منظره فرصتی پیدا کرد تا بسیاری از باغهائی را که از دور دیده بود تماشا کند وصورت مفیدی از این باغها ترتیب داده است. درسمت مشرق شهر باغ دلگشا، باغ جهان نما وباغهای چهل تن وهفت‌تن، ودرشمال غربی باغ تخت ودر مغرب باغ شیخ ورشک بهشت قرار داشته است و اینها فقط چند تا از باغهای شیراز بوده است که براون میگوید: «تمام جلگه پراز باغ است ولی دردامنهٔ تپه‌هائی که حدود غربی شیراز را تشکیل میدهد ودرزیر قلهٔ درخشان وخیره کنندهٔ «کوه برف» باغهای فراوان نزدیک بهم ایجاد شده‌اند و این همان نقطهٔ معروف به مسجد بردی است.»

ازاین فهرستی که براون تنظیم کرده چنین برمیآید که درشیراز عدهٔ کثیری باغ وجود داشته وتصویر سرسبز وحاصلخیزی از این شهر درنظر مجسم میکند که محققاً اغراق‌آمیز هم نیست زیراحتی امروز هم‌هنگامیکه مسافر پس ازطی بیابان لم یزرع وبایر چشمش باین جلگهٔ مصفا وحاصلخیز شیراز میافتد با همین منظره روبرومیشود ولی لرد«کرزن»[۱] پس‌ازباز دید دقیقی که بعمل آورده چندان تعریفی از باغهای شیراز نمیکند وبا لحن آزرده مینویسد:

«ازخارج باغها محوطه‌ای چهار گوش یا مستطیل دیده‌میشود که با دیوار مرتفع گلی محصور شده و از بالای دیوار سر شاخهٔ درختان انبوه نمایان است. داخل باغ را هم این درختان انبوه که در کنار خیابانهای دراز کاشته شده‌اند فراگرفته جلوی منظره‌را سد کرده وفقط دورنمائی ازلا بلای آنها محسوس است.

۱ - Lord Curzon

باغچه های اطراف چون جنگلی مملو ازبوته وخارستان است، آب درمیان جویها یا استخرها جاری است ، دربرخی موارد این باغها بصورت سکوهای پی درپی درست شده‌اند که دربالای همهٔ آنها یک کلاه فرنگی هم بنا کرده‌اند وسایهٔ این عمارت که درآب استخر زیر آن میافتد شاهکاری دردورنما سازی باغ میدانند ، هیچ پیاده روی مرتب وتمیز یاتپهٔ شکل دار گل ویاقطعات چمن کاری وجود ندارد. همه چیزدرهم پیچیده ونا آراسته است. ایرانی بهمین زیبائی که درسایه درخت وازشرشر آب بدست میآید کاملاً راضی است.»

البته ازلرد کرزن، که شاید فکرش بیش ازحد لزوم باسبک‌های ظریف باغداری انگلستان وتپه‌های شکل دار وچمن‌آشنا بود ، این بیانات غرض آلود است ووی نمیبایست انتظار داشته باشد که درایران هم باغهائی نظیرانگلستان به بیند. از لرد کرزن بگذریم و ببینیم سیاحـان دیگر در این‌بـاب چه گفته‌اند. تاورنیه سروهای بلند شیراز را خیلی تعریف کرده و سروی را دیده‌است که بنا بگفتهٔ باغبان محل بدست خود شاه‌عباس درسال ۱۶۰۷ کاشته شده بوده است. وی باغ فردوس‌راهم درشمال شیرازدیده وآنرا مملواز درختان میوه وبوته های پرپشت گل سرخ یافته واستخری دربرابر یک عمارت خوش قواره داشته‌است. در یک باغ دیگر بنام باغ شاه عمارت زیبای دیگری را دیده که رو بویرانی بوده است، بازهم سرو، بازهم درختان میوه وبازهم بوته‌های گل سرخ وبازهم استخری که لبهٔ آنرا از سنگ ساخته بودند نظراورا جلب کرده است ولی‌بالاخره چنین قضاوت میکند که این باغها نمیتواند بهیچوجه با منازل دل نشین ییلاقی اطراف پاریس رقابت کنند. قطعاً اگر تاورنیه بجای قرن هفدهم درقرن بیستم میزیست بجای اصطلاح «خانه های ییلاقی دل نشین» خانه های عشوه گری وخوشگذرانی را بکار میبرد وبی شک مقصود وی هم از اصطلاح اولی همین منظوربوده است.

باغهای شیراز بهیچوجه به باغهای زمان ویکتوریا در انگلستان که لرد کرزن در نظر داشت ویا باغهای فرانسوی اطراف پاریس یا باغهای ساخت

«لونوتر»[۱] شباهتی نداشت. ادوارد براون میگوید: «باغ دلگشا بااستخرهای آب زلال‌وخیابان‌های نارنجستان‌وانواع گلهائی که‌داشت خیلی‌زیبابود.» دراین باغ بود که باغبان برسم زیبای محل دسته گلی شب بو برای براون آورد وبرایش تعریف کرد که صاحب دیوان، صاحب مرحوم آن باغ، پس از آنکه معزول شد ومورد بی لطفی قرار گرفت از همه چیزتأسفش بیشترازاین بابت بودکه‌باغ خودرا به بیگانگانی واگذارد که از آن غافل شوند و بزیبائی آن لطمه بزنند. براون باغهای هفت تن وچهل تن را نیز دیده و میگوید «بستانهای دلپذیر پرسایه» ای بودند که مردم بی اعتنا به دنیا و مایل بزندگی درویشی در آن مسکن میگزیدند ولی متأسفانه براون شرح جزئیات این باغها را نداده است. درباغ رشک بهشت که دو سه کیلومتر با شهر شیراز فاصله دارد چند دوست ایرانی اورا مهمان کرده بودند، ولی‌آنروز باران گرفت وبراون که انگلیسی‌بود وقاعدتاً باران زیاد دیده بود هنگامیکه درعمارت نشسته بودند وریزش باران‌را تماشا میکردند اظهار تأسف کرد که هوا چنین منقلب و بد است، میزبان او باکمال تعجب جوابداد: «هوای بد؟ برعکس هوا بسیار عالی ومطبوع وهمان است که درچنین روزی آدم آرزو میکند وهوای یک روز حسابی بهاراست!»

براون مینویسد: «ایرانی از هیچ چیز بیش از این لذت نمیبرد که در آلاچیقی بنشیند ودر حالیکه ریزش قطرات باران را تماشا میکند جامی بزند و هوای مرطوب و فرح بخشی را که پر از عطر گلهای زنده شده از باران است استنشاق کند.» این واقعهٔ کوچک معنای واقعی‌باغ را درنظر یک ایرانی کاملاً روشن میسازد. باغ برای یکنفر ایرانی محل قدم زدن نیست بلکه جائی است برای نشستن با رفیقان یکدل واز ساز وشعر وحکمت سخن گفتن واگر در چنین حالی بتواند ریزش قطرات باران را هم تماشا کند عیش او کامل میشود زیرا وی میداند که ماههای پی در پی خواهد گذشت وازباران خبری نخواهد شد.»

از باغ هزارجریب اصفهان سخنی رفت ولی شاید معروفترین باغهای

---

۱ - Le Notre

این پایتخت قدیمی باغ کاخهای سلطنتی بوده است که عالی‌قاپو دروازهٔ ورود بآنهارا تشکیل میداده است ودرسمت مشرق میدان شاه که متوازی‌الاضلاعی بطول ۵۶۰ یارد و عرض ۱۷۴ یارد میباشد قرار داشته است . در اینجا مجال نیست شکوه و عظمت این میدان چوگان بازی را که در یکسوی آن گنبد نیلگون مسجد شاه قرار دارد و سمت دیگر آن بازارهای طولانی تاریک و اسرار آمیز واقع شده توصیف کنیم . بحث ما مربوط به باغهائی‌است که درپشت عالی قاپو واقع بوده ودر این باغهاست که زیباترین نوع عمارات ایرانی وسط باغ (که بعداً نام «کلاه فرنگی» گرفت) دراوج زیباترین تجلی‌اش دیده میشود . این عمارت یا تالار « چهل ستون » است که هرچند از لحاظ عظمت و پیچیدگی با بناهائی مثلاً تاج محل قابل مقایسه نیست ولی از لحاظ کیفیت سبک وظرافت وخاصیت شاعرانه‌ای که دارد بنظر من یکی اززیباترین ساختمانهای شاعرانهٔ جهان است . بکار بردن کلمهٔ « ساختمان » در مورد چهل ستون خیلی ثقیل است زیرا درفکر خواننده مقداری آجر وملاط ومصالح بنائی ونجار وآهنگر ولوله کش را مجسم می کند ، در حالیکه گوئی چهل ستون بدون دخالت بشربوجود آمده، چون یک غزل زیبا وچون یک داستان پریان درحدکمال است ودرنام‌آن نیزخوش‌ذوقی بکار رفته است زیرا در این بنا چهل ستون وجود ندارد بلکه فقط بیست ستون دیده میشود و بیست ستون دیگر ازتصویر آنها درآب استخر پدیدار میشوند .

باغهای سلطنتی چهل ستون وعالی قاپویگانه باغهائی نیستند که درقلب اصفهان قابل ذکر و توصیف باشند ، چهارباغ که درآغاز کار «چهارتاکستان» نام داشته خیابانی وسیع بعرض پنجاه متر است کـه چنارهای کهن و زیبا دارد و دروازه هم درمدخل آن بوده است . «آب در وسط خیابان درجویهای سنگی روان بوده ودرسرچهار راهها درحوض‌هائی جمع میشده است ودردوطرف خیابان سردرهای کاشی کاری باغهای اعیان واشراف دربار دیده میشد .» این موضوع جویهای آب واستخرهای مرکزی باغهای ایران برای هرنویسنده‌ای که راجع باین باغهـا بخواهد مطلبی بنویسد یک تواخت و اسباب زحمت میشود ولی

خوشبختانه درمورد چهار باغ شرحی بقلم دکترفرایر که درسال ۱۶۷۷ درزمان سلطنت شاه عباس دوم دراصفهان بود موجود است. قبلاً دربارهٔ این شاه سخنی گفتیم که چگونه درباغ هزارجریب کنار استخری می‌نشست وبا گذاردن‌نارنجی برروی فوارهٔ آب خودرا سرگرم میساخت. بیانات دکترفرایر صحنه های زنده‌ای از شکوه وجلال اصفهان درزمان سلاطین منحط اواخر دورهٔ صفوی درنظرمجسم میسازد. وی مینویسد:

« همهٔ مباهات اصفهان درچهار باغ تجلی‌میکند. اعیان واشراف بهواخوری مشغولند وبا ملتزمین متعدد خود میخرامند و سعی میکنند در شوکت و جلال وسخاوت بریکدیگر پیشی گیرند. درخود باغ انواع درختان سبز وبوی مطبوعی که هوا را معطر کرده، چشمه های آب زلال وآب نماها تمام حواس انسانی را لذت می‌بخشند ومنظرهٔ فرح بخش عمارت‌های کلاه فرنگی که درکنار هراستخری ساخته شده وتمام وسائل لازم تفریح وخوشگذرانی در آنجا جمع است، کمتر از زیبائی‌های خود باغ نیست.»

در ده کیلومتری اصفهان باغ فرح‌آباد واقع شده است که ترجمهٔ نام آن « جایگاه سعادت » است. تاریخ بنای این باغ کمی دیرتر ازچهارباغ است زیرا تا سال ۱۷۰۰ میلادی (۱۱۱۲ هجری) ساخته نشده بود و تنها در سال مزبور برای مقر ییلاقی شاه سلطان حسین ترتیب داده شده بود. در این باغ نیز یک نواختی دائم ونظم وترتیب دیده میشود که از تکرار آن اکراه دارم ولی اگر بخواهیم شرح بدهیم باغ ایرانی‌چگونه است ناچاراز گفتن آن هستم. « بودئن»[۱] درسال ۱۹۳۱ نقشهٔ این باغ‌را رسم کرده ودراین نقشه طرح خیابانها، پیادمروها استخرها و کلاه فرنگیها مانند یک‌صفحهٔ شطرنج بادقت‌وانتظام هندسی‌دیده میشود. همه چیز نسبت بهمه چیز دیگر در زاویهٔ قائمه قرار گرفته ولی اندازهٔ هرچه در اینجا دیده میشود بحد اسراف بزرگ است. خیابانهای اصلی وفرعی، فلکه‌ها وباغچه‌های سربع وحوض های وسط آن باغچه‌ها، عمارت های آلاچیقی و کلاه

E. Beaudouin – ۱

فرنگی‌های هشت گوش، همه براساس همان نقشهٔ مرسوم وقدیمی‌است. درتوصیف باغهای ایران دیگر چیزی باقی نمیماند مگر آنکه مطلب را پیوسته و مکرر در مکرر ذکر کنیم.

باغهای اطراف تهران از لحاظ تاریخی کمتر از باغهای شیراز و اصفهان قابل توجه است. زیرا تهران شهری تازه سازتر است ولی نواحی دامنه های پائین تر کوهستان البرز ممکن است خیلی زیبا بشوند، زیرا منظره‌ای که از اینجا دیده میشود زیباست ودردشت تهران پشت بام خانه‌ها درمیان تبریزی‌های بلند ودود ودمهٔ شهروراههای کاروان روقدیم که ازمشرق وجنوب ومغرب به‌مشهد واصفهان وقم میرود نمایان است، اما درسمت شمال، سلسله کوههای بلند پربرف که منتهی به مخروط عظیم دماوند میشوند راه را بسته است و باغهای تهران در این سمت قرار گرفته است. پاره‌ای از این باغها متعلق بخانوادهٔ سلطنتی‌است و یا روزگاری متعلق بدربار بوده است و برخی متعلق به سفارتخانه های دول خارجی است که هنگام تغییر پایتخت از اصفهان به تهران بوجود آمده است. باغی که محل تابستانی سفارت انگلیس در قلهک میباشد مکانی بسیار خنک ودل نشین است وپراز استخرهای شنائی است که آب یخ آن از همان کوههای پربرف میآید و درختان سفیدار و چنار پرسایه وخوش منظره‌ای دارد ودرحقیقت نمونهٔ کاملی است از باغی که باید دراین آب وهوا ومکان ساخت. دهکده‌های شمیران و تجریش در دامنهٔ البرز پر از باغ است که آنطور که بخاطر دارم درزمان مسافرت من نسبتاً متروك بودند. باغی بنام ولی آباد بیاد دارم که همان عمارت همیشگی کلاه فرنگی را داشت وعکس آن بضمیمهٔ عکس درختان باریک وبلند آن در استخر منعکس بود، منظرهٔ این درختان وسفیدی پوست آنان چنان بود که گوئی متعلق بشمال روسیه یا فنلاند بود نه ایران یا آسیای مرکزی.

بر روی تپه‌ای که درسمت شرقی دشت تهران گوئی ناگهان از زمین روئیده است ساختمان کوچک مشخصی که برای شکارگاه ساخته شده و موسوم به‌دوشان تپه (یعنی تپهٔ خرگوش) است جلب نظرمیکند. ادوارد براون مینویسد

که این عمارت دارای سفیدی‌خیره کننده‌ای بود ولی بی‌شک فعلاً چنان وصفی‌را ندارد زیرا گچ کاری آن ریخته ودیوار چینه‌ای‌قهوه‌ای رنگش‌نمایان شده است.

دوشان تپه را باهمه لطف وموقعیت عالی که دارد نمیتوان «باغ» خواند ولی‌در دامنهٔ این‌تپه باغی قرارداردکه روزی‌باغ وحش اختصاصی شاه بوده است. ناصرالدین‌شاه درسفر خود به آلمان از مشاهدهٔ باغ وحش برلن خیلی خوشش آمده بود و در سفرنامهٔ خودکه باتعجبی حاکی ازسادگی و ساده‌لوحی‌نوشته شده فقط میتواند کاریک صاحب مقام‌مشرق زمین ویا شاگرد مدرسهٔ خامی‌باشد، شرح مفصلی در این باب بچشم میخورد، وی مینویسد: «در این باغ وحش درندگانی بودند که بتصور نمیآید، ازقبیل شیرهای یالدارافریقائی، با تنهٔ عظیم ومنظرهٔ وحشتناك وچشمان درخشانی‌که نگاه‌کردن بآن زهره را آب میکرد. خیلی دلمان میخواست بایستیم و مدتها این شیر را تماشا کنیم ولی براثر فشار جمعیت تماشاچیان ممکن نشد.» چون تماشای این حیوانات برای مردم برلن خیلی عادی شده بود بنا بر این چنین تصور میرود جمعیتی که ناصرالدین شاه از آن سخن میگوید برای تماشای شیرهای یالدار افریقائی نیامده بودند بلکه برای دیدن پادشاه سبیلوی یک کشور افسانه‌ای آسیا گرد آمده بودند.»

شاه در مراجعت از فرنگ، بساختن باغ وحشی در دوشان تپه اکتفا نکرد، بلکه باغ وحش دیگری در قلب تهران تأسیس کرد. در سال ۱۸۷٦ مسافری انگلیسی که در صدد کسب اجازه برای ورود بباغ وحش مزبور بود باعابری‌که اتفاقاً اوهم انگلیسی بود برخورد میکند وشخص اخیر بوی توصیه میکندکه ازاینکارصرف نظرکند زیرا قفس چند تا ازدرندگان قابل اطمینان‌نبوده است. گاهی مردم دیده بودندکه شیر باغ وحش داخل حصار باغ هرجا که دلش میخواسته مشغول هواخوری بوده است وازخارج باغ هم دیده بودندکه خرس گاهی ازدرخت چناری بالا میرفته است. درسفرنامهٔ سیاح مزبور ضمناً ذکر شده است‌که شاه یک باغبان انگلیسی داشت واعلیحضرت اخیراً با اظهار مرحمت‌فراوان یک دسته تربچه‌را بعنوان هدیه بزرگی ازوی پذیرفته بودند.

در اینجا مطالب ما در باب باغهای ایران پایان می‌پذیرد. شاید وصف کامل باغهای ایران را بتوان از خواندن دقیق سیاحت‌نامه‌های قدیمی بدست آورد که شرح میدهند چگونه ایرانیان باغهای خودرا بعنوان محل خلوت ودنجی برای بحث درحکمت،شعروعلوم عرفانی والهی بکارمیبردند یادرکنار استخرهای آب بسماع و طرب میگذراندند و نوای ساز و صدای بلبل می‌شنیدند. در آن روزهای خوش باغهای ایرانی قطعاً آنچه که میخواسته‌اند، یعنی بهشتی‌درروی زمین ، بوده است.

بقلم : سیریل الگود

فصل یازدهم

علم ایرانی

نویسندهٔ فصل « علم ایرانی » سیریل الگود Cyril Elgood دکتر درپزشکی است که درتهران و بعضی شهرهای دیگر خاورمیانه طبابت میکرده است . وی در جوانی به هنر و ادبیات ایران علاقمندشدوبراثر توصیهٔمرحوم‌پرفسورادواردبراون بهمطالعهٔ علم پزشکی ایران درقرون وسطی پرداخت و در دورهٔ بعد از حملهٔ مغول خبره شد . هنگام اقامت خود درتهران وی‌براساس نوشته های محققین دورهٔ صفوی یک سلسله رساله درباب دانش علمی آن زمان برشتهٔ تحریر درآورد که در زمینهٔ معالجهٔ پاره ای بیماریهای بومی است . همهٔ این رسالات در کتابی بنام تاریخ پزشکی در ایران که در آن از قدیم‌ترین زمانها تا دورهٔ سلطنت رضا شاه پهلوی سخن رفته بچاپ رسیده است .

۱ - مقدمه

نویسندگان سلف ، با مسامحه در الفاظ ، کارهای ایرانیان وتازیان را درهم آمیخته و از این راه بآبرو و اعتبار ایران لطمه ای وارد ساخته اند که جبرانش کاری دشوار ، اما دلنشین، است. اختلافهای نژادی واساسی بین این دوقوم همواره مورد تصدیق بوده است؛ اما چنان می‌نماید که نیروی نافذ دین اسلام و حسن استقبال ایرانیان از زبان تازیان غالب این حقیقت را از چشم بسیاری از مورخان پوشیده داشته است که بسیاری از کارهای عقلی وفکری را که بقوم غالب نسبت داده‌اند باید حقاً متعلق بقوم مغلوب دانست . در رابطهٔ

بین یونانیان و رومیان نیز چنین وضعی وجود داشته اما بدلایلی خیلی روشن بسیار ضعیفتر بوده است.

هم درآغاز سخن باید اذعان کرد که پیش از ولادت حضرت محمد ایران کشوری بزرگ بوده و هیچگاه دو اصطلاح « اسلامی » و « ایرانی » مترادف نبوده است. تازیان دربالا بردن قدر و پیشرفت زبان وتهیهٔ منابع کارهای علمی که تحت سرپرستی خلفای بغداد آغاز شد وسرانجام عدهٔ زیادی از مردان متفکر خاورمیانه را بخود مشغول ساخت سهمی بسزا داشته اند. اما اگر آنچه را شده است « علم عربی » بدانیم برای اعراب بیشتر از شایستگی آنان و برای ایرانیان کمتر ازاستحقاقشان سهم قائل شده‌ایم. «پرفسور براون»[1] میگوید:«اگراز آنچه « علم عربی » نامیده میشود کارهائی را که ایرانیان کرده اند برداریم بهترین قسمت آن از میان میرود ». پول دولاگارد[2] قدم فراترنهاده ومعتقد است که: « بین مسلمانانی که کارهای علمی کرده اند حتی یک تن از نژاد سامی نبوده است ». اما بگمان من چنین نیست وبعنوان نمونه ای از کارهای اعراب « طب عربی » را میتوان نام برد که همیشه عربی نامیده شده است ونامیده خواهد شد.

البته سهم‌بزرگ ایرانیان در« علم‌عربی » همواره موردقبول و تصدیق نویسندگان متبحر وصاحب نظر در این زمینه بوده است. بدین‌ترتیب نویسندهٔ بخش « علوم نجوم وریاضی » کتاب « میراث اسلام »[3] باین نکته توجه داشته و خاطر نشان ساخته است که اصطلاحات « عربی » و « اسلامی » را باید بمعنی وسیعتر شامل اقوامی دانست که از اسپانیا تا ترکستان میزیسته اند ودرمیان آنان بسیار مردم غیر مسلمان بوده اند. ممکن است برای کسی که اولین بار با این موضوع سروکار پیدا میکند این سؤال پیش بیاید که « پس چرا باید چنین چیزی را عربی نامید ؟ »

---

۱ - Prof E. Browne خاورشناس نامی‌انگلیسی (متوفی ۱۳۰۵ هـ . ش .) براون بزبانهای عربی و فارسی و ترکی تسلط کامل داشته ولی بیشتر در زبان فارسی و تاریخ ایران و اخلاق قوم ایرانی کار کرده است.

۲ - Paul de Lagarde

۳ - The Legacy of Islam

قسمت عمدهٔ جواب این سؤال برعهدهٔ تاریخ است . برحسب تصادف احیاء علوم و هنرها (رنسانس) در خاورزمین وقتی روی داد که نیروهای اسلامی در کار منقاد ساختن جهان بودند. سربازان این لشگر کشیها عرب بودند. هرقوم و کشوری که طوق‌اطاعت تازیان‌را بگردن می‌نهاد ازنعمت صلح برخوردار می‌شد و پیشرفتی شایان توجه می‌کرد .همچنانکه شهرفلورانس درنتیجهٔ‌حسن تصادف وداشتن عده ای بازرگان ثروتمند و باذوق در احیاء هنر و ادب رهبر شهرهای دیگر اروپا شد ، بغداد هم درسایهٔ توجهٔ سه یا چهار خلیفهٔ با ذوق و علاقمند، که یکی پس از دیگری باشاعه وتشویق‌علم وهنر پرداختند، مرکز علم وفرهنگ اسلامی گردید ؛ وهمانطورکه خاندان « مدیسیس » مشوق وحامی هنر بودند و هنرمندان بدربار آنان روی می‌آوردند هارون‌الرشید و مأمون ، که هردو از فرمانروایان عرب بودند ، آنچه را که مورد نیاز دانشمندان بود آماده می‌کردند و زمینه را برای کارآنان فراهم می‌آوردند .

این دانشمندان که بودند ؟ بیشتر آنان ایرانی بودند و این نه از آن روی بود که ایرانیان بعمد بکوشند تا اعراب را تحت‌الشعاع قرار دهند بلکه بدان سبب بود که تازیان ، خود ، آنانرا می‌خواندند وبتحقیق دربارهٔ جنبه‌هائی از دانشها که درنظر خودشان خوارمی‌نمود وامی‌داشتند ، تازیان بعمد یا بدون عمد (و بگمان من دومی صحیح‌تر است) تقریباً تقسیم فیثاغورس را درعلوم پذیرفتند و برخی رشته‌ها را خاص خویش ساختند و بقیه را بعهدهٔ بیگانگان گذاشتند. باین ترتیب عرب تنها خود را شایستهٔ رشته‌های حقوق وعلوم الهی و نحو و کتابت و شعر و عروض و تاریخ دانست و بقیه ، یعنی فلسفه و منطق وحساب و ریاضیات ونجوم وهیأت وموسیقی ومکانیک وکیمیاگری را « هنرهای خارجی » خواند وبرعهدهٔ خارجیان گذاشت. بدین سبب ، با آنکه این تقسیم‌بندی قاطع نبود ، وقتی‌که ایرانیان به بغداد روی آوردند و خود را برای همکاری در آنچه امروز « علم » خوانده می‌شود آماده نشان دادند با روی و آغوش باز پذیرفته شدند.

زبانی که ایرانیان برای کارهای علمی‌بکار می‌بردند عربی بود و این امر تاحدی نتیجهٔ آن بود که عربی زبان خداوندگاران آنان ودرسراسر قلمرو اسلام متداول و قابل فهم بود. این کارضرری وعیبی هم نداشت زیرا که زبان تازی بسیار قابل انعطاف و برای کارهای علمی خیلی مناسب است. پرفسور براون نمونهٔ خوبی از این انعطاف زبان را با کلمهٔ « استسقا » نشان میدهد که برطبق قوانین صرف ونحو از ریشهٔ کلمهٔ « سقا » و « سقایت » ساخته شده ومعنی « سقایت » آب دادن است و معنی « استسقا » برای آب حرص و ولع داشتن. مثال بهتر کلمهٔ « مستشفی » است بمعنی دارالشفا یا جائیکه برای شفا یافتن باید بآنجا مراجعه کرد. ریشهٔ این کلمه « شفا » است. نکتهٔ جالب وقابل توجه آنکه هرچند این کلمه از زبان فصیح عربی گرفته شده بود نفوذ ایرانیان دردنیای طب چنان بود که لغت « بیمارستان » مرادف عربی خودرا از صحنه خارج کرد و خود در بلاد دور دست حتی قاهره راه یافت. امروز هم این کلمهٔ فارسی را درمصر و سوریه ، منتهی بمعنی تیمارستان یا دارالمجانین ، بکار میبرند.

پس باید دید که منظورازصنعت « ایرانی » درمقابل صنعتهای « اسلامی » و « عربی » چیست؟ بهنگام پادشاهی داریوش هخامنشی شاهنشاهی ایران (بانضمام ماد) درواقع شامل تمام دنیای آن روز بود. البته امروز چنین تعریفی بسیار مبالغه آمیزاست. درقرون بعد بسبب دست‌اندازیهای روسها و افغانها ایران مستقل از آنچه هم امروز هست کوچکتر شده‌بود. حق اینست که بین این دوحد یک مرز قراردادی اختیار شود.

گمان نمی کنم کسی منکر این باشد که ایران از شهرت افتخار هرنویسندهٔ فارسی زبان سهمی‌دارد، خواه این نویسنده در بخارا باشد یا هرات ، یا خیوه ، یا حتی در دهلی. زبان فارسی هیچگاه مانند زبانهای عربی یا لاتینی یک زبان علمی بین‌المللی نبوده است ، پس اگر کسی‌بفارسی مینوشته بسبب آن بوده که فارسی زبان مادری اوبوده است. شاید بتوان یک مورد استثنائی یافت و آن دوران کوتاه فرمانروائی شاهنشاهان مغول بر دهلی بوده است. اما بگمان من

در آن دوره هم آنقدر کار علمی ابتکاری کم صورت گرفته است که قبول یا حذف این حالت استثنائی نه بشهرت ایران می افزاید و نه از اعتبار آن می کاهد.

کمی جلوتر اشاره کردم که اعراب ایرانیان را دعوت کردند که از پناهگاههای کوهستانی خود بزیر آیند ودربغداد بکارهای طب ونجوم وریاضی بپردازند. بسیاری از دانشمندان ایرانی این دعوت را پذیرفتند ودرعراق مسکن و مأوا گزیدند و ایران حق دارد که این دانشمندان را از آن خود بداند. پس من در این مقاله مردانی را که از ایران بسوی مغرب، یعنی عراق، مهاجرت کردند ایرانی میشمارم، حتی اگر همهٔ کتابهای خودرا بعربی نوشته ویا دربغداد و بصره و موصل زیسته ودر همانجا درگذشته باشند.

بالاخره این نکته نیز مسلم است که کسانی که در داخل حدود و ثغور کشور ایران چشم بدنیا گشوده ودرآن محیط زیسته و کار کرده‌اند، ازهر اصل و منشأئی بوده وبهر زبانی نوشته باشند، اگر بنحوی خدمتی بعلم کرده باشند افتخاری بافتخارات ایران افزوده ومیراثی برای ما بجا گذاشته‌اند.

با توجه باین اصول برخی از نامهای بسیار مشهور از فهرست نامهای ایرانی حذف خواهد شد. نباید هیچیک ازصابئین[۱] که ازهمه معروفترشان افرادی ازدو خاندان قره و حنین بوده‌اند، با اینکه درکارهای علمی باایرانیان همکاری بسیار نزدیک داشته اند، در اینجا ذکر شود، زیرا که آنچه از آنان برای جهانیان مانده است نمیتواند بحساب میراث ایرانیان بیاید. البتانی[۲] را هم که یکی از معروفترین علمای خاور زمین بوده است نمیتوان ایرانی شمرد، زیرا که اصل وی از حران بوده است. همچنین قسطا بن لوقای بعلبکی[۳] ازایرانیان

۱ ـ ساکنان ناحیهٔ صبا. صابئین یا بنطیان بقول محدثان از اولاد بنط فرزند ارشد اسرائیل‌بوده‌اند. افرادقوم صابی، که‌زمانی قویترین‌اقوام عربستان بشمار میرفت، مردمانی ستاره‌ـ پرست بودند ودرتمدن پیشرفتی شایان نصیب آنان شده بود وواسطه ورابط بین شرق وغرب بشمار میرفتند. ۲ ـ ابوعبدالله محمدبن جابر الحرانی البتانی منجم معروف وصاحب زیج صابی(متوفی۳۱۷) نام لاتینی او Albatenius است. ۳ ـ قسطابن لوقابعلبکی ازفیلسوفان نصرانی شامی قرن سوم هجری؛ در هندسه ونجوم و منطق ماهر بوده و تعداد زیاد از آثار یونانی را بعربی ترجمه کرده است.

نیست. افتخار وشهرت الکندی[1] (که یکی از اعراب خالص معدودی است که درجهان فکر وادب افرادی متشخص بشمار می‌آیند) نیزنباید بحساب ایرانیان گذاشته شود. اگر خوانندهٔ عزیز بخواهد با سهمی که این دانشمندان (که همزمان کسانی بوده اند که در اینجا از آنان بحث میشود) در پیشرفت علوم داشته‌اند آشنا شود باید بکتاب «میراث اسلام»[2] ونظایر آن مراجعه کند.

اما با وجود اینهمه موارد استثنا باز برای اثبات ادعائی که در آغاز سخن کردم وبزرگترین قسمت علوم عربی‌را سهم ایرانیان دانستم آثارومدارکی بیش از حد احتیاج وجود دارد.

۲ ـ ریاضیات

لطمه‌ای که اسکندر مقدونی بایران وارد ساخت چنان بزرگ و کامل بود که بسبب آن آنقدراثرباقی نماند که بتوان ازروی آنها بپایهٔ دانش ریاضی مادها وایرانیان قدیم پی‌برد. «هرودت»[3] از یکی از کارهای مهندسی آن زمان یاد میکند ومیگوید که یک مهندس ایرانی‌بنام «ارتاکائیس»[4](متوفی در ٤٨١ پیش‌از میلاد) در شبه جزیرهٔ «آتوس»[5] ترعه‌ای حفر کرد تا ناوگان خشایارشا از آن عبور کند. اززمان ساسانیان هم قرائن واماراتی باقی نیست تا بتوان‌ازروی‌آنها حکم صحیحی داد. عملاً تاریخ ریاضیات‌ایرانی ازدربارخلافت‌مأمون عباسی، که مادر وهمسرش هردو ایرانی بوده‌اند، آغاز میشود. مأمون (۱۷۰ تا ۲۱۸ هـ./ ۷۸٦ تا ۸۳۳ م.) بریاضیات نظری و عملی هردو کمال علاقه را داشت. مثلاً در مورد ریاضیات عملی امر کرد که در دو وهله مساحی و نقشه برداری انجام شود تا بتوان طول قوس یک درجهٔ نصف‌النهار را حساب کرد. هم بدوران خلافت وی بود که چرتکه کامل شد. از جنبهٔ نظری مقررداشت که کلیهٔ متون ریاضی یونانی و هندی بزبان عربی گردانده شود. از مترجمان نامی آن زمان

---

۱ ـ یعقوب‌بن اسحق کندی فیلسوف وطبیب وریاضی دان بزرگ قرن سوم‌هجری. تألیفات وی‌را ازدویست متجاوز میدانند. ۲ ـ The Legacy of Islam ۳ ـ Herodotus مورخ بزرگ یونانی، ملقب بپدر تاریخ (٤۲۵ تا۵۰۰ پیش‌از میلاد). ٤ ـ Artachaees ۵ ـ Athos

یکی یعقوب بن طارق [1] است که گذشته از ترجمهٔ همه کتابهای ریاضی از زبان هندی خود نیز دربارهٔ تقویم ومحاسبات نجومی آثاری بجا گذاشته است ؛ دیگر ابویحیی البطریق [2] که بیشتر آثار بطلمیوس [3] را بعربی ترجمه کرده است ومحمد ابراهیم فزاری [4] که باید در مبحث نجوم از او بیشتر صحبت بدارم .

این مردان ومردان دیگری که نامشان در ترجمه های احوال دیده میشود ، مانند القفطی [5] و ابن ابی اصیبعه [6] پی هائی ریختند که کاخ علوم ریاضی نسلهای بعدی برآنها برپا گردید . از آغاز باید توجه داشت که ایرانیان از راهی بریاضیات نزدیک شدند که با راه یونانیان تفاوت داشت . یونانیان فلسفهٔ محض وریاضیات کاملاً نظری را با دیدهٔ تحسین مینگریستند وهدفشان در زندگی ورزیدگی فکر بوسیلهٔ تحقیق نظری و تصوربود . خلفای اسلامی بعکس همواره خواهان نتایج عملی بودند ؛ از ایرانیانی که در دربار مأمون بودند همیشه خواسته میشد که نتیجهٔ مطالعات نظری خود را درنجوم ونقشه برداری ومعماری و فن کشتیرانی بکار بندند ؛ حتی ازآنان انتظارمیرفت که بنکات کوچکتری توجه وعنایت داشته باشند ، مانند کامل کردن تقویم وتعیین استوا وقبله ودقت در اندازه گیری وقت برای جلوگیری از قضا شدن نماز .

۱ ـ یعقوب بن طارق منجم بزرگ قرن سوم هجری . مطالعات زیاد در کتابهای « سندهند » یا « سیدهانته » دارد ودرآثارهندیان بصیرت کامل داشته وکتابهائی چند دربارهٔ نجوم نوشته است .
۲ ـ ابویحیی البطریق ازمترجمان عهد منصور خلیفهٔ عباسی (نیمهٔ دوم قرن دوم هجری) ترجمه‌هائی ازجالینوس وبقراط وبطلمیوس باومنسوب است . ۳ ـ بطلمیوس یابطلیموس ، منجم و جغرافیادان بزرگ یونانی (حدود ۹۰ تا۱۶۸ میلادی) با اینکه کار علمی وی قرنهای متمادی جهان‌را در زیر سیطرهٔ خود داشت ازشرح حال اوبدرستی چیزی نمیدانیم . کتابهای بسیار معروف داردکه ازجمله «المجسطی» را میتوان نام برد . ٤ ـ ابراهیم بن حنیف «فزاری» منجم معروف معاصر منصور عباسی اولین کسی است که دراسلام اصطرلاب ساخت وبآن عمل کرد . دارای تألیفات متعدد درریاضیات ونجوم است . ٥ ـ ابوالحسن علی بن یوسف جمال‌الدین قفطی معروف بهابن قفطی ازفضلای مشهور قرن هفتم هجری دارای کتابخانهٔ مهمی بوده وتألیفات متعدد درتاریخ ونحوولغت دارد وازمعروفترین کتابهایش تاریخ الحکماء است . ٦ ـ موفق‌الدین ابوالعباس احمد بن قاسم بن ابی اصیبعه ازعلماء تاریخ قرن هفتم هجری ازکتابهای معروف او یکی « عیون الانباء فی طبقات الاطباء » .

باین ترتیب دیده می‌شود که محرك ایرانیان درتتبعات ریاضی عطش وصول به « علم دقیق » نبود بلکه بکار بستن « دقیق علم » بود . در طب نیز چنین شکافی بین طرزفکرایرانی ویونانی وجود دارد. روش تحقیق کنونی بطرز فکر یونانی نزدیکتر است تا بطرز تفکر ایرانی . مسئله ای که ایرانیان قرون وسطی بآن توجه داشتند کشف علل غائی بود ، یعنی در صدد بودند که بدانند « چرا ؟ » نه اینکه بفهمند « چگونه ؟ ». اما آیا این روش در کالبد شکافی هم صادق وصحیح است ؟

تردیدی نیست که کارهای ریاضی خیلی زودتر ازآن زمان پی‌ریزی‌شده بود . آنچه را که امروز در زبانهای اروپائی « ارقام عربی » میگویند نه ابداع تازیان بود و نه اختراع ایرانیان . یونانیان حرفهای الفبا را بجای ارقام بکار میبردند وبرای هرحرف یك ارزش عددی قائل‌شده بودند. رومیان برای‌بعضی ازحروف الفبا ارزشی‌قائل گردیده وازآنها بجای ارقام استفاده میکردند. ارقامی که ما بکارمیبریم باحتمال ازهند سرچشمه گرفته‌اند. ایرانیان هم روش یونانی‌را پذیرفتند و هم دستگاه هندی را ، نهایت آنکه ارقام را بتدریج قبول کردند . ابوالوفا[1] (۳۲۹ تا ۳۸۷ هـ./ ۹۴۰ تا ۹۹۷ م.) و بیرونی[2] (۳۶۳ تا ۴۳۹ هـ./ ۹۷۳ تا ۱۰۴۸ م.) هیچیك ارقام را بکار نمی‌بردند .

روش یونانی تازمان حاضر درادبیات فارسی باقی‌مانده است ونویسندگان ازآن برای مادهٔ تاریخ درنوشته‌های نظم ونثراستفاده میکنند . باید توجه‌داشت که ارزشی که ایرانیان برای حروف الفبا قائلند تابع ترتیب حروف در الفبای یونانی است نه‌الفبای فارسی. مادهٔ تاریخ مقبرهٔ حافظ را می‌توان بعنوان نمونه ذکر کرد ، و آن چنین است :

چو در خاك مصلی کرد مأوی   بجوتاریخش از« خاك مصلی »

۱ - ابوالوفا محمدبن‌محمد بوزجانی‌محاسب ومهندس‌معروف‌ایرانی ، دارای اختراعاتی است.
۲ - ابوریحان محمد بن‌احمد بیرونی ازاهل خوارزم؛ از علمای ریاضی ودارای تألیفات متعدد که از مهمترین آنها التفهیم فی‌صناعة التنجیم است .

«بیکنل»[۱] این ماده تاریخ‌را بزبان انگلیسی بقسمی بیان کرده است که همان تأثیر تاریخ اصلی را می‌بخشد. اینک ترجمهٔ ماده تاریخ بانگلیسی :

Thrice take thou from Musalla's Earth its richest grain.

حروفی که مطابق دستگاه الفبای لاتینی در کلمات Musalla's Earth بجای اعداد بکارمیروند M و L و L هستند ، یعنی ۵۰ + ۵۰ + ۱۰۰۰ یا ۱۱۰۰ عبارت its richest grain شامل سه حرف I است یعنی ۳ و یک حرف C یعنی ۱۰۰ ؛ اگر ۱۰۳ را سه برابر کنیم عدد ۳۰۹ بدست می‌آید که چون از ۱۱۰۰ کاسته شود عدد ۷۹۱ ، که تاریخ هجری قمری وفات‌حافظ است ، نتیجه‌می گردد. شکی نیست که اینگونه محاسبه تا حدی پیچیده و دشوار است اما این قبیل تفننات ریاضی همواره بین ایرانیان متداول ومعمول بوده است .

بزرگترین ریاضی‌دان دربار مأمون محمد بن موسی الخوارزمی‌بوده است . زادگاه وی « خیوه » بود ، از این‌روی می‌توان وی را ایرانی شمرد . کاری که خوارزمی در ریاضیات کرده بتفصیل در کتاب The Legacy of Islam (صفحات ۳۸۱ تا۳۸۵) آمده است وضرورتی ندارد که آنچه را درآن کتاب حقش ادا شده است اینجا تکرار کنیم . احتمال میرود که کلمهٔ « جبر » از وی بیادگار مانده و از عنوان کتاب « الجبر والمقابله » او که معنی آن «علم حذف وتحویل» است ، گرفته شده باشد.

اهمیت خوارزمی در تاریخ ریاضیات بستگی باین نکتهٔ کوچک ، اما شایان توجه ، ندارد بلکه بیشتر باین حقیقت مربوط است که وی نخستین دانشمندی است که موضوع را با نظمی خاص مورد مطالعه قرارداده ودانشهای یونانی وهندی را باهم تلفیق کرده است. تأثیر او درافکار ریاضی‌دانان ازهریک از دانشمندان دیگر قرون وسطی بیشتربود. خدمت اصلی وی بکار بردن اعداد هندی درحل عددی معادلات بود . کمک دیگری هم که بحل معادلات درجهٔ اول کرد عبارت بود از پذیرفتن اصول موضوع مربوط به نقل جمله ها از یک

۱ - Bicknell

طرف معادله بطرف دیگر و تبدیل کسرهای غیر صریح بکسرهای صریح. راه حلهای اوبرای معادلهٔ درجهٔ دوم $x^2 + px + q$ هر دو مبتنی بر روشهای یونانی است. هم او امتحان با عدد ۹ را تبیین کرد و بعدها ابن سینا آنرا تعمیم داد. اما خوارزمی بوجود ریشهٔ منفی واقف نبود و نویسندگان بعد از وی نیز چنان بودند ودر حقیقت اینگونه ریشه تاسدهٔ هفدهم مجهول بود. هرچند قرائن دال بر آن است که خوارزمی باصطلاح «توان سوم» یا«مکعب» کاملاً آشنا بود وی بحل معادلهٔ درجهٔ سوم توجهی نداشته است.

محمد بن موسی خوارزمی بسال ۲۳۶ هجری (۸۵۰ میلادی) درگذشت وی را نباید با هموطنش ابوعبدالله محمد خوارزمی، که در حدود سال ۳۶۶ هجری (۹۷۶ میلادی) کتابی بنام مفاتیح العلوم تألیف کرده بود اشتباه کرد. این خوارزمی به‌تبعیت ازعلاقهٔ مخصوص ایرانیان بجدول بندی علم را به«عربی» و «غیرعربی» تقسیم کرد وعلم غیرعربی را به‌علوم طبیعی وریاضی تقسیم‌نمود و در زمرهٔ علوم ریاضی به بحث و فحص در بارهٔ هندسه و حساب و اصول جبر وجراثقال بافصلی دربارهٔ تعادل مایعات پرداخت.

همعصر با این کتاب، کتاب دیگری منتسب بیک جمعیت سری معروف به«اخوان الصفا» منتشر شد. این جمعیت در حدود پنجاه کتاب علمی در بارهٔ موضوعهای مختلف ریاضی ونجوم وشیمی منتشر ساخته ونیز بمطالعهٔ پدیده‌های طبیعی مانند جزر ومد و زلزله و خسوف و کسوف پرداخته و بمسائلی از نوع «چرا صداهائی که یک زمان درهوا یا آب منتشرمیشوند بایکدیگرمختلط ومشتبه نمی‌گردند؟» توجه داشته‌است. تصور میرود که اکثر اعضاء جمعیت اخوان‌ـ الصفا ایرانی بوده‌اند.

بناچار از ذکر اسامی عدهٔ زیادی ازدانشمندان که با دربار بغداد ارتباط داشته‌اند می‌گذریم و ازابن سینا هم، که شهرتش (چنانکه بموقع اشاره خواهیم کرد) بیشتر در طب بوده است تا در ریاضی در اینجاصرفنظر می‌کنیم و فقط یاد آور می‌شویم که با اینهمه ریاضی دانی بنام بود.

از یاد بیرونی (٣٦٣ تا ٤٣٩ ﻫ . / ٩٧٣ تا ١٠٤٨ م .) بآسانی غافل نمی‌توان شد. وی در موضوعهای گوناگون بمطالعه و تحقیق پرداخت ، طولها وعرضهای جغرافیائی‌را بدقت اندازه‌گرفت ، دربارهٔ اینکه زمین حول محورخود دوران می‌کند یانمی‌کند بحث کرد، وزن‌مخصوص صحیح هجده سنگ گرانبهارا بدست آورد وطرز کار چشمه‌های طبیعی وچاههای آبفشان (آرتزین) را توضیح نمود ، حتی ببحث دربارهٔ وضع درهٔ سند دردورهٔ پیش از تاریخ ودرموردعجائب خلقت آدمیان پرداخت.

باتولد عمر خیام ، که بسال ٤٣٦ هجری (١٠٤٤ میلادی) روی داد ، دورهٔ زرین علم‌ایرانی بپایان رسید. نام خیام نزد مردم انگلیسی زبان چنان ازجنبهٔ دیگری شهرت دارد که لازم می‌دانم برای برقراری موازنه عقیدهٔ دو تن از هم‌میهنان خیام را دربارهٔ او دراینجا نقل کنم.

زوزنی[1] وی‌را « بزرگترین ریاضی دان‌وسنجمی بی‌بدیل» می‌داند. حاجی خلیفه فاتحة الکتاب جبر خیام را بهترین اثر وی می‌شمارد. اما نظر او دربارهٔ ریاضیات با آنچه دویست سال پیش ازاو بود تفاوتی نداشت. وی این علم را تاجائی دنبال می‌کرد که برای نجوم ومسیزی اراضی ومعاملات بازرگانی وقانون ارث مفید بود وبکار می‌رفت.

مطالعات ریاضی را خیلی از مرحله‌ایکه خوارزمی درآن متوقف شده بود جلوتر برد. کار اصلی او راجع بمعادلات درجهٔ دوم بود. از تقاطع مقطعهای مخروطی برای حل مسائل جبری استفاده کرد. شکلهای مختلف معادلات درجهٔ

---

١ ـ محمد بن علی بن محمد خطیبی زوزنی (زوزن شهر کوچکی بین هرات و نیشابور بوده است) درحدود سال ٦٥٠ هجری کتاب تاریخ معروف تاریخ الحکماءابن‌قفطی‌را مختصر کرده وترجمهٔ احوال بیشتر ازچهار صدتن از بزرگان طب وفلسفه ونجوم وریاضی را درآن جا داده است. نام کتاب وی « منتخبات الملتقطات من‌کتاب تاریخ الحکماء» است .

٢ ـ مصطفی بن‌عبدالله کاتب چلبی معروف بحاجی خلیفه واصلش ازآناتولی (آسیای‌صغیر) است واز فضلاء و ادبای قرن یازدهم بشمار می آید. کتابهای متعدد دارد از جمله «کشف الظنون وتقدیم التواریخ...» و «میزان‌الحق فی‌اختیارالاحق»

سوم را بنحوی کامل طبقه بندی کرد و برای هر یک یک راه حل هندسی یافت وساخت.

برای معادلات درجهٔ دوم برحسب تعداد جمله‌های آنها طبقه بندی‌خاصی قائل شد وحل جبری آنها را باحل هندسی ورسم شکل یا حل هندسی را بوسیلهٔ حل جبری تحقیق‌کرد واین روش را منظماً درتمام‌کار خود رعایت نمود... گذشته ازاینها معرف ومشخص‌کار اویک روح منظم وروش مرتب طبیعی است. اما کاراساسی اودرحل معادلات درجه سوم است واین‌امرعمر خیام را بزرگترین وباابتکارترین ریاضی دان زمان خود ساخته است. برای هریک از انواع معادلات درجهٔ سومی که خود اووضع‌کرد راه حل هندسی یافت ورسم نمود و در بارهٔ تغییرات لازم برای هرحالت خاص بحث نمود واز این راه خدمتی بعلم‌کردکه درخور ذکر وشایان تحسین است.

البته پیش ازعمر خیام دیگران هم باین مسائل پرداخته بودند. مثلاً ماهانی[1] (حدود ۲۴۶ ه‍./۸۶۰م.) سعی‌کرده بود کره‌را بدو قطعه بنسبت معین تقسیم کند (مسئلهٔ ارشمیدس) ؛ این منظور باعبارت $x^3+a^2b=cx^2$ ، که معروف بمعادلهٔ ماهانی‌است ، بیان‌میشود. وی بحل این‌معادله توفیق نیافت ومعادله را ابوجعفرخازنی(خازن بمعنی گنجور یا کتابدار) حل کرد. وی درحدود ۳۴۹هجری (۹۶۰میلادی) ازخراسان برخاست ومسئله را بکمک قطوع مخروطی حل کرد. اندکی‌بعد محمدبن لیث(حدود۳۹۱ه‍./۱۰۰۰م.) بمعادلات درجهٔ سوم وساختن هفت ضلعی ونه‌ضلعی منتظم ومعادلات درجهٔ چهارم علاقمندشد وتصادفاً بحل این معادلات دست یافت.

درمثلثات نخستین پیشرفتها نصیب صابئین گردید وبوسیلهٔ آنان انجام‌شد. اولین نام ایرانی که در مبحث مثلثات این رسالهٔ مختصر قابل ذکر است نام ابوالوفا[2] (۳۲۹تا۳۸۷ه‍./۹۴۰ تا ۹۹۷ م.) است. وی منجمی عالیقدر ویکی

۱ ـ ابوعبدالله محمدبن عیسی ماهانی در ریاضیات ونجوم ازاجلهٔ علما بشمارمیرود. درقرن سوم هجری وقبل ازخوارزمی میزیسته است. کتابی درعرض‌کواکب سیاره وکتابی درنسبت وکتابی دربارهٔ شکلهای‌کتاب اول اقلیدس نوشته است.

۲ ـ محمدبن محمد ابوالوفاء بوزجانی (بوزجان شهری بوده است در خراسان) محاسب ومهندس معروف قرن چهارم هجری دارای‌کارهای ابتکاری درهندسه.

از بزرگترین ریاضی دانان اسلام بود. نجوم وی بالاتر از نجوم بطلمیوس نبود وبرخلاف آنچه پنداشته شده تغییر درعدم تساوی سوم ماه را کشف نکرد، اما شاید نخستین کسی بود که تعمیم قضیهٔ جیوب (سینوسها) را بمثلثات کروی باثبات رسانید. ابوالوفا روش جدیدی برای تنظیم جدول جیوب پیش گرفت و با آن جیب زاویهٔ ۳۰ درجه را تاهشت رقم اعشاری حساب کرد. بروابطی نظیرروابط $\sin(a \pm b)$ فعلی وقوف داشت. ظل (تانژانت) زوایاراهم مورد مطالعهٔ مخصوص قرارداد وجدولی برای ظلها تنظیم نمود وقطرجیب تمام وقطر ظل تمام (سکانت وکوسکانت) راهم جزو نسبتهای مثلثاتی وارد ساخت وبروابط سادهٔ بین نسبتهای مثلثاتی، که امروز غالباً برای شناساندن آنها بکارمیروند، واقف بود.

خواجه نصیرالدین طوسی (که جای دیگر نیز از وی یاد خواهم کرد) کارهای ابتکاری بیشتری کرد اما اگر یک قرن زودتر زندگی کرده بود شهرت جهانی می یافت. چون مقارن زندگی اودورهٔ تجدد علمی وهنری وادبی (رنسانس) دراروپا درحال طلوع بود وهنوز کارهای علمی نصیرالدین فرصت معروف شدن نیافته بود که بسبب تلاش فوق‌العاده سریعی که درمغرب‌زمین میشد عقب افتاد.

آخرین نامی که از علمای ایرانی باروپا رسید اسم بهاء الدین آملی بود که بسال (۹۵۴ھ./۱۵۴۷م.) درآمل چشم بدنیا گشود وبسال (۱۰۳۲ھ. ۱۶۲۲م.) درشیراز درگذشت. کتاب اوبسال (۱۲۲۷ هجری ۱۸۱۲م.) در کلکته منتشر شد وبعداً بآلمانی وفرانسه ترجمه گردید. اما این کتاب ارزش زیادی ندارد وهیچ چیزابتکاری درآن نیست ومن ازاین دانشمند فقط برای کامل بودن تاریخچه یاد میکنم نه بدان سبب که کار پرارزشی بانجام رسانده است.

۳ ـ علم نجوم تعلیمی وعلم احکام نجوم[۱]

مطالعه در احوال کواکب جزئی از برنامهٔ تحصیلی هر ایرانی درس خواندهٔ قرون وسطی بود. درست همانطور که ریاضیات در خدمت نجوم بود

۱ ـ آنچه درهیأت ونجوم مبانی علمی وریاضی‌دارد علم نجوم تعلیمی Astronomy وآنچه بغیب گوئی وپیش‌بینی مربوط میشود ودارای پایه‌های علمی نیست‌علم احکام نجوم Astrology نامیده میشود.

نجوم (یا بهتر بگوئیم علم احکام نجوم) به طب خدمت میکرد واین علوم چنان بهم پیوسته بودند که ازمطالعه وفراگرفتن همهٔ آنها گریزی نبود.

از این روی پس ازآنکه ابن سینا قرآن را از بر کرد ریاضیات را نزد محمود نامی که درهندسه دست داشت فراگرفت وپس ازآن نجوم را ازابوالحسن کوشیار آموخت وچون در آن میان فقه ومنطق را هم آموخته بود عطف توجه بطب کرد وسرانجام پزشک شد ودرآنزمان فقط شانزده سال ازسن اومیگذشت.

درکتاب « هزار ویک شب » دو مثال خوب برای نشان دادن تربیت علمی آن‌زمان میتوان‌یافت که نشانهٔ جامع بودن معلوماتی است که فرامیگرفته‌اند: یکی داستان دلاك پرحرف شب یکصد وشصتم است که « بهترین دلاك بغداد وپزشکی مجرب وکیمیادانی عمیق ومنجمی ژرف بین ونحودانی متبحر وخطیبی بلیغ ومنطق دانی دقیق وریاضی دانی بصیر دررموز هندسه وحساب ونجوم ودقایق جبر بود». دیگر شرح معلومات وکمالات کنیزکی است بنام « تودد » که پنج شب تمام (شبهای چهارصد وچهل ونهم تاچهارصد وپنجاه وچهارم)را اشغال میکند و نمونهٔ خوبی از وضع علوم طب و نجوم در بغداد قرون وسطی را نشان میدهد.

نظامی عروضی سمرقندی معتقد بود که پادشاه باید چهاردسته ازمردمانرا در بارگاه خود نگاه دارد: منجم و طبیب وشاعر ودبیر. اما همه با این عقیده همداستان نبودند وابو طاهر خسروانی ، شاعر سامانی ، از چهار دسته ازمردم سخن میگوید که یک جوسود از وجودشان انتظار نمیتوان داشت وآنان عبارتند ازطبیب وزاهد ومنجم وجادو گر.

تا جائیکه نگارنده می‌داند ازعلم احکام نجوم در ایران پیش از اسلام نشانه‌ای برجای‌نمانده است. کتابهائی که اززردشتیان باقی‌مانده بوضعی حیرت‌انگیز از خرافات وموهوماتی که زائیدهٔ احکام نجوم است برکنار ومبراست ودر آنها ماه وستارگان با خورشید رخشان لاف همسری وبرابری نمی‌زنند.

اما داستان خلفای عباسی بغدادی بکلی دیگر است. مأمون بمطالعهٔ احوال ستارگان همانقدر علاقه نشان می‌داد که به طب وریاضی توجه داشت. و سبب آن بود که این سه علم در اصول کاملاً بیکدیگر مربوط وپیوسته بودند. شاید نجوم ازعلوم دیگر مهمتر شناخته می‌شد وفراگرفتن آن نیازمند بدانستن مقدار زیادی ریاضیات بود. ولی باز جنبهٔ عملی علوم بیشتر مورد توجه وعنایت بود و نمونهٔ این توجه دستوری بود که مأمون برای نقشه برداری و ممیزی صادر کرده بود ومن کمی جلوتر از آن صحبت داشتم.

منصور خلیفهٔ عباسی طرحی ریخت که بسیار شگرف بود واحتیاج بمقدار زیادی مطالعات وتتبعات علمی وفنی داشت وآن ایجاد پایتخت جدیدی برای مقر خلافت بود. منصورمحلی‌را که بغداد فعلی درآنجاست انتخاب کرد وکاررا بکف کفایت نوبخت منجم ایرانی سپرد.

ساختمان بسال (۱۴۵ ه‍./۷۶۲ م.) آغازشد ومتضمن بنای شهری محصور بود که دروازه های مخصوص ومساجد و ساختمانهای عمومی (از جمله یک بیمارستان) وعدهٔ زیادی ترعه وپل داشته باشد اما بدبختانه ازهمهٔ آن بناچیزی بجای نمانده است.

منجمان هم مانند ریاضی دانان مطالب بسیار ازهندوستان اقتباس کردند. نخستین کسی که ازجانب منصور خلیفه مأمور نقل آثار علمی هندی بعربی شد ابراهیم فزاری (متوفی بسال ۱۶۱ ه‍./ ۷۷۷ م.) ایرانی بود. ابراهیم فزاری پسری داشت که مانند پدر بگرداندن آثار هندی بعربی پرداخت وترجمه های کتابهای نجومی‌اوپایه واساس جداول نجومی خوارزمی را تشکیل داد. معروف است که فزاری نخستین کسی‌است که نوعی اسطرلاب‌را ، که «سکستان»[۱] امروز نتیجهٔ تکمیل آن‌است ساخت. مأمون بمنظورتشویق اومقررداشت که رصدخانه‌ای دربغداد ویکی هم نزدیک « تدمر » بپاسازند.

---

۱ ــ Sextant اسبابی است مرکب از یک قوس ۶۰ درجه‌که برای تعیین ارتفاع کواکب بکار میرود.

پادشاهان آل بویه که از ایران برخاستند و بسال (۳۶۵ھ. / ۹۷۵ میلادی) بغداد را فتح کردند کمتر از عباسیان بعلم نجوم دلبستگی نداشتند. بزرگترین پادشاهان این دودمان عضدالدوله بود که معلمش ابوالحسین صوفی رازی (۲۹۱ تا۳۷۷ھ./۹۰۳ تا۹۸۷م.) بوده است. این شخص یکی از بزرگترین منجمان اسلام است و کتابی دربارهٔ کواکب نوشت که مصور بود. این کتاب با کتابهای ابن یونس و الغ بیگ سه شاهکار اسلامی در علم رصد کواکب بشمار میروند.

شرف‌الدین که یکی‌ازپسران سلطان بودفرمان‌داد تارصدخانه‌ای دربغداد بسازند و سر پرستی آنرا بدانشمند ایرانی ابوسهل کوهی که شهرتش بسبب مطالعه در معادلات بالا تر از درجهٔ دوم بود سپرد. آلات ترصد رصد خانه‌را ایرانی دیگری بنام ابوحمید صاغانی که منجم و مخترع و ریاضی دان وسازندهٔ اسبابهای علمی بود ساخت.

درهمان اوقات دانشمندی از اهل مرو بنام حبش حاسب میزیست که اولین کسی است که وقت را از روی ارتفاع خورشید اندازه گرفت وجدولی هم برای ظل (تانژانت) زوایا تنظیم کرد. بازهم درهمان اوقات منجمی بنام فرغانی در فرغانهٔ ماوراءالنهر بوجود آمد که کتابهایش در افکار اروپائیان تأثیر بسیار داشته است. وی قطر زمین و قطر سیارات دیگر و فاصلهٔ آنها را از یکدیگر حساب کرد و رساله‌ای‌هم دربارهٔ ساعت آفتابی نوشت.

ابومعشر (که نام لاتینیش Albumasar است) نیزدرهمان قرن میزیسته و کتابی دربارهٔ فرضیهٔ نجومی مربوط بجزر ومد نوشته است که درقرون وسطی بسیار مورد توجه بود.

درزمان خلافت معتضددانشمندی بنام فضل نیریزی (بلاتینی Amaritius) میزیست که اصلش از نیریز شیراز بود. وی در رشته‌های مختلف دست داشت وازاو آثاری بجامانده است که ازجمله جداول نجومی ورساله‌ای درباب‌اسطرلاب کروی (که مهمترین کتاب دراین موضوع بزبان عربی است) و کتابی در بارهٔ

ظواهر جو وتفسیر هائی بر کارهای بطلمیوس و اقلیدس‌را می توان نام برد .

نتیجهٔ فوری که برورود علم هندی ببغداد مترتب شد تنظیم تقویم بود . درایران پیش از اسلام‌سال بدوازده ماه سی روزی تقسیم میشد و به‌دوازده ماه پنج روز می‌افزودند تاهمهٔ روزهای سال منظور شود. بعبارت دیگرسال ایرانی سال شمسی بود. اعراب فاتح تاجائی که توانستند بجای سال شمسی سال قمری خود را متداول کردند . رسیدن نجوم هندی بدربار خلافت روش محاسبهٔ دیگری را متداول ساخت که براثر نوشته های خوارزمی جنبهٔ رسمی یافت . خوارزمی برای مبدأ طولهای جغرافیائی شهر«آرین»[1] را که نام اصلیش «اوجین»[2] و شهری در هندوستان مرکزی بود اختیار کرد . جداول او اکثراً اقتباس از کارهای پسر نوبخت[3] بود. وی نوروز قدیمی ایرانیان را درتقویم وارد ساخت یعنی سال شمسی‌را پذیرفت و بدورهٔ پیش از اسلام بازگشت ودرنتیجه بامخالفت اهل سنت و اجماع مواجه شد.

بیرونی مینویسد :

« درزمان هارون‌الرشید زمین داران دورهم جمع شدند وازیحیی‌بن خالدبن برمک خواستند که نوروز را تقریباً دوماه بتأخیر اندازد . وی قصد انجام این کار داشت اما دشمنانش زبان گشودند و وی را هوا خواه مجوسان خواندند» و وی از این کار صرف نظر کرد و حال بهمان منوال باقی ماند.

اما روز نوروز که درتقویم خوارزمی باگذشتن خورشید ازنقطهٔ اعتدال بهاری وورود آن به‌برج بره (حمل) مصادف بود پذیرفته شد وهمواره بعنوان یکی از مشخصات تقویم ایرانی باقی ماند. امروزهم نوروز با بیست ویکم ماه مارس منطبق است.

وضع بهمین صورت بود تا آنکه بسال ٤٦٧ هجری (١٠٧٤ میلادی) ملکشاه سلجوقی باحداث رصد خانهٔ جدیدی فرمان داد و در آن از عمر خیام و چند دانشمند دیگر برای برقرار ساختن تاریخ جدیدی استفاده

١ - Arin   ٢ - Ujjain   ٣ ـ ظاهراً در اینجا اشتباهی روی داده و منظور پسر فزاری بوده است .

کرد. کار عمر خیام بوضع تاریخ جدیدی بنام تاریخ جلالی منتهی شد که از بیست و پنجم اسفند ماه (٤٥٧ هـ. ش./١٥ مارس ١٠٧٩ م.) آغاز گردید. این کار علمی بقدری دقیق بود که درهر پنج هزار سال فقط یک روز در حساب ایام اختلاف حاصل میشود درصورتیکه در تقویم گرگواری در هر ٣٣٣٠ سال یک روز اختلاف بوجود می‌آید.

این تقویم بی‌منازع ماند تاوقتی که زیج نصیرالدین طوسی وضع گردید. از این دانشمند باید کمی بیشتر صحبت کنم: وی بسال ٥٩٧ هجری (١٢٠٠ میلادی) متولد شد. بر خلاف میل و ارادهٔ خود بجمعیت متنفذی از فدائیان بنام ملاحده ملحق گردید. پس ازقلع وقمع آن جمعیت بخدمت هولاگوی‌مغول درآمد. بامغولان درمحاصرهٔ بغداد شرکت کرد و پس از سقوط آن شهر باغارت آن درحدود نیم میلیون جلد کتاب بکتابخانهٔ خود افزود. نفوذی عمیق درپادشاه مغول داشت بطوریکه وی پیش ازهر کار برای تعیین ساعت سعد باو مراجعه میکرد. معتبرترین کارعلمی او در رصدخانهٔ مراغه که بسال ٦٥٨ هجری (١٢٥٩م.) برای او ساخته و پرداخته شده بود انجام شد. بهر دو زبان فارسی و عربی می‌نوشت. رساله ای در علم اخلاق، بیست باب درعلم اسطرلاب، سی مقاله در بارهٔ نجوم و تقویم و رسالاتی چند در معدن شناسی و ریاضیات غیبگوئی همه بزبان فارسی است. شهرت وی درنزد هم‌میهنانش بسیار بود اما بروی این خرده گرفته می‌شود که «این شهرت کمتر نتیجهٔ کار های علمی او و بیشتر مربوط بآن بود که دارای خوئی دژم بود و یارای شنیدن حرفی مخالف عقیدهٔ خود نداشت وچون این امر بامنزلتی عظیم که دردستگاه هولاگو نصیب وی شده بود توأم میشد خرده گیری و ایراد براو را کاری دور از عقل وحزم می‌ساخت». اهمیت وی در ریاضیات ووامی که اروپا در این زمینه بوی دارد در صفحه‌های ٣٩٥ تا٣٩٧ کتاب میراث اسلام آورده شده است.

شهر طوس درهمان اوان منجم نامی دیگری بنام المظفر بوجود آورد که مخترع اسطرلاب مسطری بود. اسطرلاب مسطح تصویر کره بریک صفحه

است واسطرلاب مسطری تصویر این‌صفحه است‌روی یک خط. این اسطرلاب‌را گاهی عصای طوسی می‌نامند.

یکی از شاگردان این طوسی قطب‌الدین شیرازی (۶۳۴ تا ۷۱۱ هـ. / ۱۲۳۶ تا ۱۳۱۱م.) است که‌در کتابی‌بنام المناظر دربارهٔ پدیدهٔ بینائی ورنگین ـ کمان بحث کرده است. توضیحی که وی داده است عیناً مانند توضیحات دکارت است. بوسیلهٔ یکی از شاگردان‌او بود که کتاب «المناظر» ابن هیثم باروپا راه یافت و تأثیری عمیق در کارهای راجر بیکن و لئوناردوداوینچی و یوهان کپلر بخشید.

معاصر این مردان بزرگ دانشمندی‌بود بنام فخرالدین رازی که شهرتش بیشتر درفقه بود وهمچنین درطب تبحر داشت. کتابی درنجوم و دایرةالمعارفی در علوم بزبان فارسی نوشت. قسمتی از یکی از کتابهای او را مرحوم پرفسور نیکلسن بانگلیسی ترجمه کرده است.

علم نجوم بر پی هائی که طوسی ریخته بود پیشرفت کرد. در زمان پادشاهی میرزا الغ بیگ تیموری (که بسال **۸۵۳** هجری بدست پسر خود کشته شد) تکان تازه‌ای بایی علم داده شد. سهمی را که این پادشاه در این باره داشته بهتر است از زبان یکی از نویسندگان ایرانی همعصر او بشنوید :

« درحق سلطان ماضی الغ بیگ گورگان رحمت‌الله علیه باید گفت که وی پادشاهی عالم و عادل و قادر وقاهر بود ودرنجوم مرتبتی بلند ودرمنطق نظری موشکاف داشت. درزمان سلطنتش قدر دانایان بمقامی بلند ودرکنف حمایتش منزلت دانشمندان بمرتبتی ارجمند رسید. در هندسه مظهری از دقایق و رموز بود و درهیأت‌المجسطی را شرح وتفسیر میفرمود. همهٔ عالمان و فیلسوفان دراین عقیده همداستانندکه نه تنها از صدر اسلام، بلکه از زمان اسکندر ذوالقرنین، تاکنون پادشاهی که مانند میرزا الغ بیگ جامع فلسفه و علوم باشد براریکهٔ پادشاهی تکیه نزده است. حضرتش را در دانش ریاضی دستی دراز بود بحدیکه در ارصاد کواکب علمای عصر از قبیل قاضی زادهٔ رومی و مولانا غیاث‌الدین جمشید را مدد میداد. اما این دو عالم متبحر پیش از بثمر رسانیدن کار بدرود حیات گفتند و سلطان

همهٔ همت شاهانه را صرف انجام این مهم کرد و ارصادات و مطالعات آنان‌را کامل نمود و زیج سلطانی را بوجود آورد وخود مقدمه‌ای بر آن نوشت. جداول این زیج امروز معمول‌است و فیلسوفان برای‌آن قدر قائلند و برخی آنرا از زیج ایلخانی نصیرالدین طوسی برتر میدانند.

پس از وفات الغ بیگ اشخاص سرشناس درعلم‌نجوم کمیاب شدند. یکی غیاث‌الدین جمشید بود که از کاشان بسمرقند خوانده شد تادرمدرسه‌ای که درآن شهر ساخته شده بود بتدریس وتعلیم پردازد. از دانشمند دیگری هم بنام کاشی یاد میشود که طبیب الغ بیگ بود. کار ابتکاری او تصرفی بود که در کار کرخی (متوفی بسال ۴۲۰ هـ/۱۰۲۹ م.) کرد و آنرا بهتر نمود. کرخی مجموع توان سوم اعداد

$$۱^۳ + ۲^۳ + ۳^۳ + ۴^۳ + \cdots + n^۳$$

را بدست آورده بود و کاشی پیشرفتی کرد ومجموع توان چهارم‌را بدست آورد.

شاید لازم نباشد که دربارهٔ علم احکام نجوم ایرانیان چیزی بگویم زیرا که امروزتعداد کسانی که بصحت این احکام معتقدند بسیار کم است. اما هر کس کتابهای تاریخ ایرانی، خاصه به‌نوشته‌های‌داستان نویسان مراجعه کند از عدهٔ پیشگوئی‌های صحیحی که منجمان آن ایام میکرده‌اند حیرت میکند. وظیفهٔ اصلی منجمان، گذشته از تعیین ساعات سعد برای سفر کردن و دارو خوردن وخون گرفتن وسانند آنها، پیشگوئی حوادث بود. اگر ادعای آنان بکلی دروغ وباطل بوده و خود نیز باین امر وقوف داشته اند باید اعتراف کرد که الحق مردانی شجاع بوده‌اند،زیرا که پادشاهان تاب مدتی دراز همنشینی باسفیهان و ابلهان را ندارند. من گاهی باین فکر می‌افتم که آیا ممکن نیست روزی یک کتاب خطی فارسی پیدا شود و نشان دهد که علم احکام نجوم‌هم درآن ایام علمی‌بوده است بانسجام واستحکام نجوم تعلیمی؟ شاید علم احکام نجوم مبانی صحیحی‌هم داشته است که بادعاوی موهوم آن بدور افکنده شده باشد.

ازمیان پیشگوئیهای درست، وضمناً عجیب، شواهد متعددمی‌توان‌آورد. یکی از آنها مربوط بسیاستمدار دانشمند خواجه نظام‌الملک وزیر ملکشاه بود.

خواجه عقیده ای راسخ بمنجمی معروف به « حکیم موصلی » داشت. حکیم پیشگوئی کرده بود که خواجه در مدتی کمتر از شش ماهبعد از مرگ خود اودرخواهد گذشت. منجم در بهار سال ۴۸۵ هجری (۱۰۹۲ میلادی) مرد وخواجه بتهیهٔ مقدمات مردن خود پرداخت وقضا را در پائیز همان سال کشته شد. این عطاش قاتل را دستگیر کردند ودر شهر اصفهان گرداندند تا مورد تحقیر همگان قرار گیرد سرانجام بدار آویخته شد. درهمان هنگام عابری از او پرسید که « تو که از نجوم بهره داشتی آیا چنین روزی را برای خود پیش‌بینی کرده بودی؟» گفت : « من در طالع خود دیده بودم که با کبکبه و جلالی بالاتر از پادشاهان کوی‌وبرزنهای اصفهان‌را خواهم پیمود. اما نمی‌دانستم که بدینصورت است » .

اما از طرفی هم شاهد شکست بزرگ انوری هستیم که خودرا عالم همهٔ علوم نظری وعملی که درآن‌عصر وقوف بآنها میسر بوده‌است میدانست وپیشگوئی کرد که شبی توفانی چنان سهمگین روی‌خواهد داد که کاخهای رفیع‌را ویران ودرختان تنومند را ریشه کن خواهد کرد. بسیاری ازکسانی که بگفته های او اعتقاد و اعتماد داشتند چنان ترسیدند که بسردابها وغارهای بیرون شهر پناه بردند اما درآن شب نسیمی هم نوزید که چراغ لرزانی را که برفراز مناره ای میسوخت خاموش کند .

اما همین صداقت و امانت تاریخ نویسان درثبت و نقل پیشگوئیهائی که درست یا نادرست بوده این فکر را پیش می‌آورد که شاید در پیشگوئی بوسیلهٔ ستارگان چیزی جز حقه بازی وخدعه و فریب وجود داشته است. با آنچه گفته شد نمیتوان ادعا کرد که اروپا ازحیث علم احکام نجوم چیزی از ایرانیان بمیراث برده باشد.

با سقوط امپراطوری تیموریان انحطاط عمومی درایران آغاز شد واز نجوم تعلیمی آنچه باقی ماند محاسبهٔ خسوف و کسوف ورویت هلال بود و احکام نجوم همکار سحر وجادو شد. مجموع آنچه از این دوعلم باقی مانده است بی‌اهمیت است ودرخور توجه نیست. پس بهتر آنکه بطب بپردازیم ، چون ایران دراین

رشته نقشی و سهمی برجسته داشته و میراثی بزرگ برای دنیای جدید بجا گذاشته است.

۴ - طب ، گیاه شناسی ، شیمی

شواهد تاریخی حکایت می‌کند که پیش از استیلای تازیان فعالیتهای طبی در ایران وجود داشته و ایرانیان غیر مسلمان در این زمینه سهمی بزرگ داشته اند. موضوع مورد بحث آنقدر وسیع است که گمان می‌کنم بهتر آن باشد که روش مراعات تقدم و تاخر دربیان وقایع را ، که تابحال اعمال کرده‌ام ترک کنم و آنچه را که دررشته های مختلف طبی از ایرانیان بما رسیده است مورد مطالعه‌وغور قرار دهم.

نخست ازخود طبیب سخن می گوییم. وضع آبرومند ومقام‌ارجمند طبیب را در جامعهٔ کنونی می‌توان تاحد زیادی‌مدیون ایرانیان دانست. صرفنظر از چند مورد استثنائی باید گفت که دریونان ورم پزشکان‌دروضعی بد وبی‌آبرو میزیسته‌اند. اما از مدارك تاریخی که از ایرانیان بجا مانده معلوم میشود که طبیبان بمقام مشاوری پادشاه می‌رسیده اند. پزشگان یونانی که درجنگ با آتن یاپزشگانی که درجنگ با رم شرقی (بیزنطه) باسارت درمی‌آمدند با عزت و احترام پذیرفته می‌شدند وبا آنان مانند اسیر رفتار نمی‌شدبلکه بصورت‌مهمانان ناخوانده پذیرائی می‌شدند. گاهی بزرگترین مشاوران پادشاه که، درحقیقت دست راست‌اوبودند، از میان پزشگان انتخاب می‌شدند. بوذرجمهر (بلاتینی‌Perzoes) وزیر خسرو انوشیروان عادل بود که از(۵۳۱ تا ۵۷۸ م./ ۹۱ تا ٤٤ پیش ازهجرت) سلطنت میکرد. شرح حال وی که بقلم خود اوست بوسیلهٔ «نولد که» بآلمانی ترجمه شده است. دلیلی که برای طبابت پیشگی خود ذکر میکند نشانه ای از اهمیت اخلاقی است که فن طبابت در آئین زردشت داشته است.

درزمان خلفای عباسی هم این منزلت بزرگ و احترام زیاد برای پزشگان تأمین بود و کارهای مهم دیوان غالباً بوسیلهٔ پزشگان تعهدمی‌شد. مثلاً افراد خاندان‌بختیشوع تا شش نسل طبیب و مشاور مخصوص خلیفه بودند. شهرت ابن‌سینا در سیاست کمتر از آوازهٔ او درطب نیست.

در ایران قرون وسطی حکیم باشی، یا رئیس طبیبان ، مقامی داشت که گاهی از حیث قدرت با مقام صدارت رقابت میکرد . حتی در زمان نزدیکتری حکومت انگلستان مقام ارجمندی را که پزشگان نزد ایرانیان داشتند شناخت و « سرجان مک نیل » [1] پزشگ سفارت را ، که تحصیلات خود را در « ادیمبرا » [2] بپایان رسانده بود ، بمقام سفیر کبیری ارتقاء داد.

شاید مفهومی که ایرانیان از بیمارستان داشتند بزرگترین و پادوامترین یادگاری باشد که باروپائیان هبه کرده اند . بیمارستانهای جدید نتیجهٔ مستقیم توسعه و بسط مؤسسات ایرانی است.

نخستین بیمارستانی که از آن اطلاعات مبسوط داریم بیمارستان جندیشاپور است که در شهری درجنوب ایران ، نزدیک محل اهوازفعلی ، دایر بوده است. جندیشاپور شهری بوده است قدیمی وبیمارستان و مدرسهٔ پزشگی و دانشگاه آن از زمان شاپور اول (۲۷۱ م . / ۳۵۱ پیش از هجرت) پی‌ریزی شده بوده است. باحتمال قوی در آغاز کار در این مؤسسات تعلیمات بزبان سانسکریت بوده و روشهای طبی هندی برسایر روشها غلبه داشته است . با بسته شدن مدرسهٔ «رها» که بسال (٤۳۹ م./ ۱۸۳ پیش از هجرت) وقوع یافت ، بسیاری از معلمان یونانی آن بجندیشاپور شتافتند و بی‌شبهه روشهای یونانی را هم درآنجا متداول ساختند. از اختلاط این دو روش روش خاصی بوجود آمد وحائزاهمیت شد تا جائیکه به‌القفطی مجال داد که چنین بنویسد :

> « ایرانیان درعلوم پیشرفتهای سریع کردند و روشهای جدید برای معالجهٔ بیماریها و اصول تداوی بوجود آوردند تا جائیکه معالجات آنان بالاتر از معالجات یونانیان و هندیان شناخته شد . بعلاوه پزشگان جندیشاپور روشهای علمی اقوام دیگر را می‌پذیرفتند و آنها را با تجربیات واکتشافات خود تلفیق‌می‌کردند وتغییر می‌دادند . برای فن‌طبابت مقرراتی وضع‌کردند وکارها و مطالعات علمی خود را یادداشت و ثبت می‌نمودند . »

و این است‌مطلوب طب جدید : مطالعهٔ روشهای‌علمی معمولی و تغییر

---

۱ ـ Sir John Mc Neill ۲ ـ Edinburgh مرکز حکومت اسکاتلند

آنها در نتیجهٔ تجربه و آزمایش و انتشار مطالبی که بدست آمده برای استفادهٔ دیگران.

چون معلمان این مدرسه برای تدریس در مدرسهٔ جدید طب و کار در بیمارستانهای بغداد بسوی پایتخت خلفای عباسی شتافتند مدرسه بطور طبیعی از میان رفت. معروفترین بیمارستانهای بغداد آن بود که عضدالدوله بنا کرده بود و تجهیزات کامل و موقوفات فراوان داشت و دارای داروخانه ای بود که داروهای آن از اکناف دنیای آنروز جمع‌آوری شده بود. مانند امروز معالجهٔ بیماران سرپائی و بستری معمول بود. تخصص درمیان پزشگان تشویق میشد. خدمت کار ورزی (انترنی و اکسترنی) متداول بود. برای بیمارستان مدیران غیر طبیب داشتند و دفتری هم برای وجوه بریه و صدقات وجود داشت. حتی بنظر می‌آید که نوعی دستگاه پرستاری هم‌معمول بوده است.

وقتی که «بنیامین تودلائی» بسال ٥٥٦ هجری (١١٦٠میلادی) از بغداد دیدن کرد شصت و یک مؤسسهٔ منظم با تشکیلات صحیح در آن یافت. در همان اوان در شیراز بیمارستانی وجود داشت که‌جزء دانشگاهی بود که در آن فلسفه و طب و نجوم وشیمی و ریاضیات تعلیم می‌شد. درآربل بیمارستانی مخصوص برای کوران و برای مبتلایان به بیماریهای حاد و برای نگاهداری بچه‌های سرراهی وجود داشت. در بیمارستانهای کودکان دایگان همیشه برای شیردادن بچه‌ها آماده بودند. درنیریزهم ، که امروزدهکده‌ای بیش نیست ، بسال ١٠٣٨ هجری (١٦٢٨ میلادی) که هربرت از آن گذشته بیمارستان و مدرسهٔ طبی وجود داشته است.

هویداست که بیمارستانها همهٔ تکالیف بیمارستانهای امروزی را انجام میداده اند و برخی از آنها بجای مدرسهٔ طب نیز بکار میرفته اند بسیاری از این گونه مدارس ظاهراً خیلی کوچک‌بوده‌اند و کار آنها ازحدود معلمی وشاگردی خارج شده و با مدارس طب بمعنی ومفهوم فعلی فرق داشته‌اند. سالهای‌متمادی برای اینگونه تعلیم طب و اشتغال به آن مانعی نبود. هر استادی می‌توانست هروقت مقتضی بداند بشاگرد خود اجازهٔ طبابت بدهد. فاجعه‌ای که درمطبی روی

داد توجه مردم را جلب کرد و بسال ۳۱۹ هجری (۹۳۱ میلادی) نوعی امتحان مرکزی مقرر و متداول شد. درآن زمان المقتدر بر مسند خلافت متکی بود. بنظر می‌رسد که پس از افول خلافت موضوع امتحان از میان رفته و نوعی اجازهٔ طبابت جای آن را گرفته باشد. در زمان صفویه (حدود قرن دهم هجری) مراقبت و نظارت در شغل طبابت برعهدهٔ یکی از دیوانیان، یعنی حکیمباشی، محول بود. نظارت عمومی بر شاغلین امر طبابت، از هر مقامی که بودند، و برسایر کارهای وابسته بطب از قبیل دارو فروشی و نیشتر سازی و نظایر آنها بوسیلهٔ یک مرد غیر طبیب ملقب به محتسب، یا « بازرس کل»، اعمال میشد.

وجهه و مقامی که مدارس طبی یافته بودند ایجاب میکرد که مقررات اخلاقی وضع شود که همهٔ متصدیان امور طبی ملزم به تبعیت از آنها بودند. این مقررات بعداً بهتر و کاملتر شد. در کتابهائی مانند المدخل تألیف ابن الحاج و تعالیم القربی تألیف ابن الاخوة نکاتی از اخلاق و آداب طبی آورده شده است. در کتابهای مقدس زرتشتیان نظاماتی در بارهٔ حق العلاج پزشگان وجود داشت و همانها با تغییراتی در دورهٔ اسلامی متداول شد. داستانهای متعدد از پزشگانی نقل شده است که حق العلاجشان پرداخته نشده بود و آنرا در دادگاه مطالبه می‌کردند. «بارهبرائوس»[1] از طبیبی حکایت می‌کند که برای معالجهٔ نوبهٔ سه‌یک دعوت شده‌بود وچون در این کار توفیق نیافته بودحق القدمش رانپرداخته بودند و طبیب نصف حق القدم را باین دلیل مطالبه میکرد که اگر بیمار را کاملاً شفا نداده لااقل بیماری او را بنوبهٔ شش یک تبدیل کرده است.

درمورد بیماریهای گوش و گلوو بینی مکتب طب عربی عملاً ازیونانیان خیلی پیش افتاد و به نسلهای بعد خدمات بسیار با ارزشی کرد. درمیان اعراب کلمهٔ «چشم پزشک» یا کحال آن معنی مبتذل و پستی را که درنوشته‌های جالینوس و دیگر نویسندگان سلف دارا بود نداشت اما نه در چشم پزشگی و نه در رشتهٔ گوش و گلو و بینی ایرانیان پیشرو نبودند مگر زکریای رازی که کتابی دربارهٔ

---
[1] - Bar Hebraeus

بینائی نوشت. رازی اولین کسی بود که دربارهٔ عمل آب مروارید شرحی نگاشت و دربارهٔ واکنش طبیعی مردمک چشم در مقابل نور گفتگو کرد. شاید بتوان برای ابن‌سینا هم، که معالجهٔ مجرای اشک را با گذراندن میل طبی در آن متداول ساخت، سهمی وقدری قائل شد. می‌توانیم ازجبرئیل بن عبدالله که یکی ازافراد خاندان بختیشوع و چشم پزشک عضدالدوله بوده و رساله‌ای هم در بارهٔ چشم نوشته شده است یاد کنیم. نخستین کسی که دراین باره بفارسی کتاب نوشت محمدبن منصور جرجانی است. کتاب وی مرکب ازده مقاله است که بخصوص هفتمین آنها که جنبهٔ فنی و علمی دارد بسیار جالب است. اما اگرموضوع را از جنبهٔ کلی و عمومی مطالعه کنیم بی شبهه اسامی برجسته متعلق باعراب است نه بایرانیان.

دررشتهٔ جراحی بزحمت می‌توان گفت که ایرانیان پیشرفتی کرده‌یانکرده‌اند. کتابهای جراحی چه عربی و چه فارسی بسیار کمیاب اند. درحقیقت در اینگونه کتابها از موضوعهای عملی و فنی متنوع گفتگو میشود و در بارهٔ اعمال مختلف جراحی از سوراخ کردن جمجمه تا بریدن شاهرگهای متسع بحث میشود. اما اطمینان ندارم که ازجنبهٔ علم‌الامراض در بارهٔ بیماریهائی که محتاج بعمل جراحی باشند یامعالجهٔ آنها چیزی افزوده شده باشد. شاید پیشینیان درعمل سنگ تخصص داشته و گاهی توانسته باشند سنگ را از کلیه خارج کنند. برای بهاء الدوله (اوائل قرن دهم هجری) باید این مرتبت‌را قائل بود که مدتها پیش از «فاولر»[1] و «پوتن»[2] دریافته و نوشته بود که پس از عمل جراحی شکم باید مریض را بحال‌نشسته‌نگاه داشت ومراقبت نمود؛ برای معالجهٔ ورم صفاق نیزطرح اسبابی‌را ریخت که بدون احتیاج بباز کردن شکم‌بتوان لولهٔ مخصوصی را در آن داخل کرد که در یک انتهای آن یک نوك خیلی ظریف و درانتهای دیگرش کیسهٔ محکمی که هوا از آن نگذرد تعبیه شده باشد و با مکیدن از سوراخی که دروسط لوله‌باشدچرك را ازپردهٔ صفاق بیرون کشید. مدتها پیش ازآنکه گچ شکسته‌بندی

۱ - Fawler ۲ - Potin

(که بگچ پاریس معروف است) در اروپا شناخته شود بوسیلهٔ شکسته بندهای ایرانی از آن استفاده می‌شد. تردید دارم که ایرانیان در موقع زایمان غیر طبیعی از شکافتن پهلوی زن باردار استفاده کرده باشند . فردوسی بیک چنین عملی اشاره میکند اما گفتهٔ شاعران حجت نمی‌تواند بود. من در کتاب «طب ایرانی» خودم که جزء مجموعهٔ انتشارات طبی است ، مینیاتورمجلسی را که این عمل در آن اجرا میشده چاپ کرده‌ام ، اما احتمال می‌دهم که این صحنه نتیجهٔ تخیل نقاش بوده باشد . هیچگاه در مطالعهٔ کتابهای طبی برنخورده‌ام که چنین عملی درچه تاریخ و کدام محل انجام شده باشد.

بسیاری از پزشگان درمورد «طب بالینی» برای ایرانیان بیش از آنچه درخور آنان است سهم واعتبار قائلند. همه کس می‌داند که رازی نخستین کسی است که سرخک را ازآبله تمیز داده است؛ توصیفی که وی از این بیماری کرده بوسیلهٔ « انجمن سید نهم »[۱] بانگلیسی ترجمه شده است . اما نمی‌توان مطمئن بود که وی در حقیقت آنها را دو بیماری جداگانه دانسته باشد مگر همانقدر که هر کسی دانه های آبله و لکه های سرخک را از یکدیگر فرق می گذارد. همچنین برخی معتقدند که وقتی رازی نوشت که سرخکهای تند رنگتر ازآنها که رنگ ملایمی‌دارند خطرناکترند درحقیقت فرق بین سرخک ومخملک را دریافته بود . اما گمان می کنم که مفهوم ومعنائی که برای نوشتهٔ رازی قائل شده‌اند در حقیقت بیشتر ازمقدار واقعی آن باشد. مسلماً رازی نمیدانست که آبله مسری است. ایرانیان برای جلوگیری از مبتلا شدن به آبله از تلقیح بازو ببازو استفاده میکردند ولی محتمل است که این امر را از چینیان اقتباس کرده باشند .

پاره ای مطالعات ابتکاری راهم به‌ابن سینا نسبت میدهند. بنظر می‌رسد که وی متوجهٔ تفاوت بین یرقان دموی و یرقان مسدود کننده شده باشد. توصیفی که ابن سینا از بیماری ورم غشاء مغز (مننژیت) کرده موجب شده است که برخی از مورخان وی را متخصصی در بیماریهای اعصاب بدانند که بر زمان

۱ - Sydenham Society

خود پیشی گرفته است. اما مطالعهٔ «قانون» او نشان میدهد که وی از تمام عقاید نادرست معاصران خود بهره داشته است. ولی پیروی وی از عقیدهٔ ابن هیثم در بارهٔ علل بینائی، که مخالف معتقدات زمان بود وامروز صحت آنها به ثبوت رسیده است، موجب قدر واعتبار ابن‌سیناست. همچنین است تعریفی که از بیماریهای زبونی و سستی کرده و درزمانهای بعد «کرافت‌ابینگ»[۱] نام آنرا «سستی در میان بیماران روانی جنسی» گذاشته است.

بنظرمیرسد که وقتی جرجانی (قرن‌پنجم‌هجری) متذکرشد که در برخی حالات بزرگ شدن غده‌های درقی باضربان شدید قلب توأم است یک موضوع کاملاً تازه‌وابتکاری‌پی‌برده‌باشدودرطب‌امروزاین‌وضع Thyrotoxicosis نامیده میشود. همچنین جرجانی بدین واقعیت علمی پی‌برد که برخی از امراض دشمن بعضی دیگرند و ممکن است بامرضی مرضی دیگررا درمان کرد. وقتی که امروز برای‌معالجهٔ‌فلج ازحملهٔ مالاریای‌حاد استفاده‌می‌کنیم ازاین اصل پیروی کرده‌ایم.

کمی بعد بهاءالدوله (۹۰۶هـ./۱۵۰۰م.) که دانشمندی تیزبین ومحققی دقیق بود قدیمترین تعریفی را که ازسیاه سرفه شده است کرد ومرض را کاملاً تشریح و توصیف نمود. حساسیت در بارهٔ بوی گیاهان (Hay Fever)را نیز تعریف کرد ولی گمان میکنم که رازی این مرض را پیش از او شناخته و توصیف کرده باشد و آن در رساله‌ای بوده است بنام «مقاله فی‌العلت‌التی حین اجلها یعرض‌الزکام فی‌فصل‌الربیع‌عند شمةالورد». تقریباً درهمان سال عمادالدین شیرازی مختصری دربارهٔ بیماری کوفت (سیفلیس) نوشت که مقداری مطالب ابتکاری در آن بود. این اولین اثری بوده که در بارهٔ این مرض بزبان فارسی نوشته شده و شاید پیش از آن بهیچ زبانی در مشرق کتابی در این باره نوشته نشده باشد. ولی مسلماً درآن موقع این بیماری را در اروپا می‌شناخته‌اند.

پیشرفت ایرانیان در معالجهٔ امراض زیادتر بود تا در تشخیص آنها. دارونامه (فارماکوپه) های آنان مبتنی بر داروهای گیاهی یونانی بود اما بآنچه از یونان بارث برده بودند داروهای معروفی مانند ریوند چینی، سنا، کافور،

۱ - Krafft - Ebbing

جوزهندی، میخک ، سندل ، فلوس ، تمر، و مهمتر ازهمه ، نیشکر را افزودند. گیاه شناسی وطب دوشادوش یکدیگر پیش رفتند. برای ایرانیان باید این خدمت معتبر را هم شناخت که در دارو سازی از حدود گیاهان طبی تجاوز کردند وبدارونامه های خود تعداد معتنابهی دواهای شیمیائی افزودند که «سولفانامید» های امروز وارث و جانشین آنها بشمار میروند. رازی پس از آنکه جیوه را درمیمونها تجربه کرد آنرا بعنوان مسهل تجویز نمود وعمادالدین ازآن درمعالجهٔ کوفت استفاده کرد. همچنین رازی دانه های سفیداب سرب را برای درمان چشم بکار برد ، از این روی آنرا در دارونامه های اروپائی Trochisci Rasis یاصابون عربی‌مینویسند ، درصورتیکه اسم اخیر غلط است، زیرا که‌رازی ایرانی واز اهل ری ، دهی درنزدیکی تهران فعلی، بوده است.

دین اروپا برازی از این چند داروی معدود خیلی بیشتر است. نه تنها در طب دستور هائی نوشت که ترجمهٔ آنها را Continens مینامند و مدتها کتاب درسی غالب دانشگاهها بود بلکه کتابی‌هم در شیمی نگاشت که راه را برای مفهوم جدید اجسام شیمیائی‌هموار کرد. تازمان او اجسام به جامد ونامی و حیوانی تقسیم میشدند اما او طبقه بندی « حیوانی و گیاهی ومعدنی » را درعلم وارد ساخت. سپس معدنی را به جوهروجامد وسنگ و زاج وبوره ونمک (ملح) تقسیم کرد و بین جامدات فرار و غیرفرار فرق گذاشت.

رازی بسیاری ازنظرها و اندیشه های خودرا دربارهٔ شیمی از جابر، که پدر کیمیای عرب نام دارد ، اقتباس کرده بود. دراینکه بتوانیم جابر را ایرانی بشماریم تردید است . باحتمال قوی کار هائی که بوی نسبت داده شده است حاصل زحمات اخوان‌الصفا است ، یعنی‌همان جمعیت خفیه ای که قبلاً از آن صحبت‌داشته‌ام. تأثیر این اخوان را درتمام تاریخ‌شیمی اروپا میتوان یافت. اما چون اکثریت اخوان ایرانی بوده اند میخواهم آنچه را که از جابر ، بوسیلهٔ رازی ، بمیراث بما رسیده است کاملاً بایرانیان نسبت دهم.

پس‌ازرازی نوبت بابومنصورموفق میرسد که اولین کتاب طبی‌را بفارسی

نوشت. این کتاب نه تنها ازجنبهٔ طبی‌بسیار مهم است بلکه ازاین نظرهم اهمیت بسیاردارد که اولین اثری است که از نثرفارسی (درایران‌بعد از اسلام)بجا مانده است. از پانصد و هشتاد وپنج داروئی که در کتاب او از آنها یاد شده است هفتاد و پنج تا معدنی هستند. ابومنصور بین بی کربنات سدیم و کربنات پتاسیم فرق گذاشته، اطلاعی هم ازاکسید ارسنیک و اکسید مس وانتیمون داشته واز تأثیر سمی ترکیبات مس و سرب و خاصیت آهک زنده برای ازالهٔ مو با خبر بوده است.

چیره دستی ایرانیان را درداروها میتوان از مطالعهٔ دارونامه‌های‌قدیمی نویسندگان غیر ایرانی بهتر درک کرد. بسیاری از اسامی داروها معرف اصل و منشاء ایرانی خود هستند، جلاب که عرق مطبوعی بود، درحقیقت همان گلاب فارسی‌است.لغت Collyrium یا Collyre، که بهرمایعی که برای شستن چشم‌بکارمیرود اطلاق میشود، ازکلمهٔ «کحل» یعنی سورمه، گرفته شده است. ایرانیان سورمه را برای تقویت‌قوهٔ بینائی بکارمیبردند. Elixir هم چیزی جز اکسیر یا «حجرالفلاسفه» نیست.

در سال ۲۵۶ هجری (۸۶۹ میلادی) شاپوربن سهل ایرانی دارونامه‌ای تألیف کرد که از داروهای منابع یونانی و نبطی[1] و سریانی و داروهای محلی ایرانی تشکیل شده بود. این کتاب معتبر ومتداول بود تا اینکه در نیمهٔ اول‌قرن ششم هجری جای خود را به «تریاق» ابن التلمیذ داد. حق آن است که این دو کتاب را اصل ومبنای هر دارونامه یافهرست داروهای دیگری که بعداً نوشته شد دانست.

بسیاری از آنچه را بایران مدیونیم وهنوزمورد استفادهٔ ماست‌نگفته‌ام. نگفته‌ام، هم‌بدلیل آنکه‌جای‌دیگر بتفصیل گفته‌شده‌است‌وهم بسبب آنکه‌دیگران هم در این آبرو سهمی دارند. باین ترتیب از اشاره باولین مترجمانی که کتابهای علمی یونانی را احیاکردند و مقدمات بوجود آمدن دورهٔ تجدد (رنسانس) را

۱ ـ رجوع شود به صابئین (ذیل صفحهٔ ۴۴۳)

فراهم آوردند خودداری کرده‌ام . در بارهٔ آنچه ایرانیان از داروهای بیهوشی میدانسته‌اند مهر خموشی برلب زده‌ام . بدلیل آنکه مورخان و شیمی‌دانان هنوز دراین باره اتفاق ندارند و همداستان نیستند . ازبهداشت عمومی‌وطب پیشگیری خیلی کم گفتم بدلیل آنکه عمل آنان با علمشان وفق نمیداده است . با اینهمه گمان میکنم آنقدر گفته باشم که ثابت شود ایران فقط (بنا بقول گریسون Garrison) مشعلدار علم نبوده بلکه مشعل خود را به ارو پا سپرده است و آن مشعل هنوز با نوری درخشانتر ازهمیشه می‌سوزد .

بقلم : دکتر لارنس لاکهارت

فصل دوازدهم

ایران در نظر مردم مغرب زمین

دکتر لارنس لاکهارت L. Lockhart زبانهای شرقی را درکمبریج فراگرفت . مدت کوتاهی در وزارت خارجهٔ انگلیس وسپس مدت ۲۶ سال در شرکت نفت ایران و انگلیس کار کرد و باز بوزارت خارجه منتقل شد . وی در ۱۹۵۳ به کمبریج بازگشت وکتاب خود را انتشار داد . متمم این کتاب بنام « نادر شاه » منتشر میشود .

قریب ۲۵۰۰ سال مغرب زمین بایران نظر افکنده و این نظر گاهی آمیخته با مهر و ستایش و زمانی بر عکس آن بوده است . دراین مدت متمادی ایران تحولات بسیار یافته ولی این تحولات نسبت به‌تغییرات عظیم مغرب زمین ناچیز بنظر میرسد . مغرب زمین در آغاز منحصر به یونان و کوچ نشینان آن بود سپس با تأسیس امپراطوری روم توسعهٔ بسیار حاصل کرد . درقرون مظلمه که دولت روم رو به تحلیل میرفت و قدرت ثابتی نبود که جای آنرا گیرد ، مغرب زمین کوچک و منقبض شد ولی در قرون وسطی شکل و معنای جدیدی پیدا کرد و اقوام اروپای مرکزی و غربی بشکل واحد های جداگانه درآمده دولتهای متمدن تشکیل دادند . اکتشاف ینگی دنیا نیز باعث مزید وسعت مغرب زمین گشت .

این تغییرات اساسی درطرز نظاره ونگریستن مغرب زمین برایران ومردم آن بالضروره اختلاف زیاد بوجود آورد .

۱ ـ شاهنشاهی هخامنشی

غیر محتمل است که اهالی خاك اصلی یونان یا حتی کوچ نشینان آن

درآسیای صغیر ، قبل از قیام پیروزمندانهٔ کورش اول برعلیه ماد وتأسیس سلسلهٔ هخامنشی (در وسط قرن ششم پیش ازمیلاد) درباب ایران اطلاعی دارا بوده باشند. نخستین خبری که بیونان رسیده دائر براینکه‌دولت تازه‌ای درمشرق‌زمین بوجود آمده بلاشک موقعی بود که کرزوس پادشاه لیدی در ۵۴۶ قبل از میلاد بدست کورش شکست خورده و گرفتار شده است. گرچه بعد از این واقعه توجهٔ کورش معطوف بنقاط دیگر شد لیکن یکی از سردارانش بنامِ هارپاگ در سال بعد بشهرهای متحد یونانی آسیای صغیر حمله برد وآنها را تسخیر نمود و باین ترتیب نخستین بار یونانیان و ایرانیـان با یکدیگر تماس و رابطهٔ مستقیم پیدا کردند. یونانیان کورش‌را با دیدهٔ احترام‌وستایش آمیخته به‌ترس می‌نگریستند. در شاهنشاهی بزرگی کـه وی و اعقاب بلافصلش بوجود آوردند ، یونـانیان دستگاه وترتیباتی می‌دیدند که با مال خودشان تفاوت بسیارداشت زیرا دریونان هرشهری مستقل بود ودولت جداگانه‌ای تشکیل میداد ، کوچک وناتوان ، که اغلب باسایرشهرها ضدیت داشت. آنچه که مشاهده میکردند دولت هخامنشی بود که جهانی را فراگرفته ویک فرمانروا بنامِ شاهنشاه برآن حکومت میکرد.

یونانیان عنوان شاهنشاه ایران‌را بکلمهٔ یونانی «بازی‌لئوس»[1] بدون‌حرف تعریف ترجمه میکردند یعنی شهریار و همین نکته نشان میدهد در آنموقع که مجاهدتهای آنان بجلوگیری از توسعهٔ سلطهٔ ایران بر دولتهای کوچک یونان مصروف میشد، چه تأثیر ونفوذی شاهنشاه برصفحهٔ خاطرآنان داشته‌است.

ناکامی یونان‌آسیای صغیر درشورشی که برپاکردند وافتادن ملطبدست ایرانیان در ۴۹۴ قبل از میلاد بایستی ایمان یونانیان را بقدرت نظامی ایران وفروشکوه شاهنشاه راسخ‌تر کرده باشد. وسعت شاهنشاهی‌ایران وسپاه بیشماری که میتوانست بکارزار بفرستد ، آن کشوررا بنظر شکست نا پذیر نشان میداد وحتی حمله بآن غیرممکن تصور میشد. پایتخت‌های ایران چون شوش وهمدان وتخت جمشید وپاسارگاد باندازه ای از یونان فاصله داشت که حمله کردن بآنها

۱ ـ Basileus

ممتنع بنظر میرسید. دوری شوش ازسواحل مدیترانه بود که درحقیقت باعثشد که«کله اومن»[1] باستغاثهٔ «آریستاگراس»[2]ملطی‌برای کمک ویاری بشورش ملط وقعی نگذارد. آریستاگراس بیهوده مخازن سلطنتی وذخائر بیکران آنرا برای پادشاه اسپارت وصف میکرد ومیگفت که «آن شهررا تصرف کنید و دیگر باک نخواهیدداشت که «زئوس» [3] را برای ذخائرش بمبارزه بطلبید[4].»

باوجود دوری پایتخت‌ها وشهرت افسانه آمیز آنها فرصت‌هائی پیدا میشد که یونانیها درباب ایران اطلاعات صحیحی بدست آورند. بسیاری از یونانیان واز آن جمله خود هرودوت بهنگام تولد ودر مدت عمر از اتباع ایران بودند. عده‌ای از آنان برای رفتن بدربار شاهنشاه دلیلی پیدا میکردند یاچنین دلیلی بآنها داده میشد. بعضی را مانند «هیستی‌آئوس»[5]ملطی بطور اسیر یا گروگان بدانجا میبردند وبرخی دیگر بعنوان نمایندهٔ رسمی میرفتند. بعضی نیزسفرطولانی‌رابرای جلب عنایت شاهانه میکردند وشاهنشاهاغلب اوقات ازبذل توجه دریغ نمیفرمود. از پیشه وران وصنعتگران اسیر شده که داریوش اول برای‌آراستن کاخ رفیعش درشوش گرد آورده بود عده‌ای یونانی بودند وازاینان کسانی که سرسخت‌بودند بلاشک مانند یونانیان کنونی آمریکا بموطن خود برمی گشتند ومشهودات خودرا بتفصیل نقل میکردند. این مشهودات اگرصحیح نبوده بدون تردید مفصل بوده، ولی اکنون نمی توان گفت تا چه اندازه کامل بوده است زیرا بیشتر رسالات و کتبی که حاوی این تفاصیل بوده کلاً یا جزءاً ازبین رفته است.

دربادی امرشاید نمایش وبازی ساکنان خاك اصلی یونان را از قدرت ایران کاملاً آگاه نموده باشد. داستان زیر نشان میدهد که یونانیان گاهی نسبت باین قدرت بسیارحساس‌بوده‌اند: «فری نوکوس»[6] درنمایشنامهٔ غم‌انگیزی که ازسرگذشت ملط کمی پس ازسقوط آن نگاشت وبرصحنه نشان داد مردم‌آتن را

---

١ ـ Cleomenes (پادشاه اسپارت) (٤٩٠ ـ ٥١٩ قبل ازمیلاد) ٢ ـ Aristagoras
٣ ـ Zeus (خدای خدایان دراساطیریونان) ٤ ـ هردوت کتاب پنجم صفحه ٤٩ ٥ ـ Histiaeus
٦ ـ Phrynichus

بگریستن واداشت وبحدی آنان را از رنج هم نژادان خود متألم ساخت که شاعر را هزار درهم جریمه کردند. «اشیل»[۱] که درپیروزی بزرگ برسالامیس در ۴۸۰ قبل از میلاد شرکت داشت بیشتر احتیاط کرد و شش هفت سال صبر نمود تا خاطرات کسانی که خویشان ودوستان خودرا در نبرد دریائی مذکور ازدست داده بودند کهنه شود، آنگاه نمایشنامهٔموسوم به « ایرانیان » را نوشت وبجای اینکه مانند فری نیکوس از نگون بختی یونانیان سخن گوید شکست ایرانیان را شرح داد . نمایشنامهٔ مذکور کهن ترین داستان تاریخی است که بما رسیده وباین ترتیب شروع میشود که در کاخ شاهی شوش ، آتوسا ملکهٔ مادر ودرباریان دراثر بی‌اطلاعی ممتد از خشایارشا و سپاهیانش پریشان خاطر هستند. درباریان که متفقاً آواز وسرود میخوانند لباسهای فاخر در بردارند تا جلال وشکوه دربار ایران را نشان دهند. وقتی قاصد وارد میشود وخبر انهدام نیروی دریائی ایران و تلفات هولناك قوای شاهنشاه را میدهد پریشان حالی‌آنها مبدل بهیجان و تشنج شدید میشود. اشیل دراین صحنه بهیچوجه مبالغه در نشان دادن تأثر بی‌اندازهٔ ایرانیان ننموده است و در توصیف نبرد سالامیس ایرانیان را انصافاً « مردان دلاور» خوانده است. برای وی که دردرجهٔ اول سرباز وبعد در ملیت متعصب بوده ، جدال ونبرد میان تیروکمان ایران ونیزهٔ یونان بوده است.

مدتی بعد ، در قرن پنجم پیش از میلاد یونانیان ظاهراً صحیح ترین توصیف را از ایران باستان بدست آورده بسلك تحریر کشیده‌اند.

با همان وارستگی قابل ستایش همردر شرح‌نزاع «هکتور»[۲] و«آشیل»[۳]، هرودوت تاریخ بزرگ نبرد ایران ویونان را نگاشته وبسیاری از اوصاف حمیدهٔ ایرانیان را با امانت و درستی ذکر نموده ودر عین حال از شرح معایب آنان بهیچوجه خودداری نکرده است. از مندرجات کتاب اوتصویر ملتی بدست میاید مرکب از شبانان پر طاقت که درکشوری سخت وکوهستانی زیست می‌کنند وپادشاهی (کورش کبیر) برآنان فرمانرواست که لیاقت بسیار در امور نظامی

۱ Aeschylus ۲ - Hector ۳ - Achilles

دارد وممالک را یکی بعدازدیگری درمشرق زمین فتح وتصرف میکند. بگفتهٔاو ایرانیان از پنج تا بیست سالگی «به پسران خود اسب سواری و تیراندازی و راست گوئی» میآموزند. نمونهٔ این عشق براستی را در رعایت پیمانها از طرف مردم ووفای بعهد ازطرف پادشاهان‌میتوان بخوبی‌ملاحظه کرد. مهارت وچالاکی آنان دراسب سواری وتیراندازی مورد تردید نبود ولی چون کمترموجب شگفت بودکمتر نیز مورد بحث قرار میگرفت.

چیزی که ایرانیان ازآن تنفرداشتند نخست دروغ بود سپس استقراض، زیرا شخص بدهکار ناگزیر بدروغ گوئی است. چون داد وستد نیز ممکن است با دروغگوئی توأم باشد ایرانیان به تجارت نیز تمایل نداشتند بنا براین میدان خرید وفروش در کشورشان دیده نمیشد. کورش بزرگ روزی بنمایندهٔ رسمی اسپارت فرمود که ازقومی مانند مردم «لاسدمون»[۱] باك ندارد «آنان‌محل معینی‌را در وسط شهر بدروغگوئی وفریفتن یکدیگر تخصیص داده‌اند.»

یونانیان از اوصاف دیگر ایرانیان نیز طبق کتاب هرودوت در شگفت بودند واین اوصاف هماتقدرغیرعادی بود که عشق آنان براستی. مثلاً ایرانیان خودرا «ازهرحیث بهترازهمهٔ ملل میدانستند» وبا این همه «ازهمهٔ ملل بیشتر آداب خارجی‌رااستقبال میکردند»، چنانکه لباس‌مادی‌را برتن‌جامعهٔخویش‌ترجیح میدادند وبهنگام کارزار ازمصریان زره را بعاریت‌میگرفتند. کارهای آنان درامور تجملی «متنوع وهمگی عاریه بود» ودراین جمله بطرز لطیفی تحسین وسرزنش با هم آمیخته است.

با اینکه ایرانیان درنبردهای بزرگ ماراتن و سالامیس وپلاته شکست خوردند هرودوت آنانرا «در دلاوری هیچ کمتر ازیونانیان» نمیداند وفحوای گفتهٔ اشیل نیزچنین است. ناکامی آنها مربوط بکمی شجاعت نبود بلکه معلول پستی آلات حربیه وزره وجوشن وقلت تمرین بود.

هرودوت در باب مذهب ایرانیان هیچ تفصیلی نمیدهد ولی از گفتهٔاو

۱ - Lacedemon

بر میآید که آنان نه معبد داشتند نه مجسمه نه محراب، بلکه دربلندترین قلهٔ کوهها قربانیهائی میکردهاند. مورخ مذکور در خصوص ثنویت هیچ نگفته وشاید هیچ نمیدانسته است. گزنوفون هم شاید بهمین دلیل چیزی ننوشته است واین مسئله بعهدهٔ ارسطوواگذارشده که نخستین بار عمیقاً مورد تحقیق ومطالعه قرار دهد .

شرحی که هرودوت ازایران میدهد بسیار مفصل است وچنانچه دلبستگی اورا به‌صنعت‌مقابله (درسبک انشاء) که دراینگونه مطالب بین یونانیان مرسوم‌بود درنظر بگیریم این حقیقت روشن میشود که ایرانیان درآغاز قومی پرطاقت بودند و پادشاهانی عاشق راستی آنانرا راه می بردند ولی بعدها که با اقوام تابعه لاابالی وراحت طلب مانند بابلی‌ها تماس پیدا کردند فاسد گشتند. سلاطین آنان مختار مطلق بودند وبی چون و چرا فرمانروائی میکردند. تا زمانی که این فرمانروایان از نوع کورش وداریوش بودند واوضاع مطابق دلخواه بود. ولی وقتی که پادشاهان مستبد وستمگر شدند ایرانیان هم مانند پادشاهان رو بفساد رفتند وبسیاری از نیروی حیاتی وروحیهٔ خودرا ازدست دادند. بنا براین علت فساد توسعهٔ غیر عادی فتوحات وجهانگشائی بود یعنی همان چیزی که رومیان بنوبهٔ خود دچار شدند وازآن متأثر بودند.

افلاطون درکتاب نوامیس نظریهٔ فوق را تأیید میکند. بگفتهٔ وی‌ایران بعلت قدرت مطلقه و مستبدانهٔ پادشاهان وفقدان حسن نیت بین آنان و مردم ، از مقام رفیعی که در جرگهٔ ملل داشت نزول کرد. کورش و داریوش بزرگ پسر گشتاسب هر دو سلحشور پرورش یافته و با دلاوری خود را بتاج و تخت رسانیدند ولی کامبیز وخشایارشا که در ناز ونعمت پرورده شده بودند در عمل خودرا ناتوان وفاسد نشان دادند وخرابی کارآنها نتیجهٔ بدی تربیتشان بود.

بنا براین خصائل حمیدهٔ ایرانیان اولیه پس ازتماس آنها با اقوام مغلوب چندان پایدار نماند. هنگامیکه نتوانستند یونانیان‌را تحت استیلا درآورند شهرت شکست نا پذیری ایشان‌هم درنبردهای‌ماراتن وسالامیس وپلاته ازمیان رفت.

کمی پس از آن خاطرهٔ دیگری که از ایران درمیان یونانیان موجود بود متزلزل شد: پس از بازگشت موفقیت آمیز گزنوفون با ده هزار سرباز یونانی از قلب شاهنشاهی ایران، دیگر هیچ یونانی باور نداشت که با لشگری مهاجم نتوان بداخلهٔ ایران راه یافت. تقریباً هفتاد سال بعد نیز اسکندر کبیر در مقابل حیرت جهانیان آن عصر بثبوت رساند که نه فقط شکست ایران بلکه تسخیر و تصرف ایران هم امکان پذیر است.

گرچه گزنوفون هیچگاه بداخلهٔ ایران اصلی گام ننهاد با این همه نزدیکترین رابطه را با کورش اصغر وعدهٔ زیادی از ایرانیان داشت وبرای اواحترام زیاد قائل بود. کتاب «آناباسیس»[1] و کورش نامه اطلاعات بسیار درباب ایران وعادات وآداب ایرانیان دربردارد ولی کورش نامه را با نهایت حزم بایدمطالعه نمود، زیرا گزنوفون مانند «مونتسکیو»[2] ایران و آداب آنرا دربسیاری از موارد برای مستور داشتن عقاید خویش بکاربرد وچنانچه کتاب مذکور ازلحاظ صورت مطالعه شود مقداری مطالب غیر واقع درآن مندرج است مانند پایان یافتن حیات کورش کبیر بخوشی وعمل ایرانیان بتقدیم قربانی بخدایان طبق آداب ورسوم یونانی.

درنوشته های یونان اسم ایران فقط برای شرح اخلاق ایرانیان یا تشکیل یک دولت جهانی (در ازمنهٔ مؤخر) یا وصف نمونه های تجمل وفساد شرقی بردهنشدهاست. اگر اشارهٔ «آریستفان»[3] درنمایشنامهٔ «آکارنی ها»[4] در نظر گرفته شود ملاحظه میشود که از ایران برای مزاح وشوخی هم اسم میبرند. مثلاً عناوین غریب چشم و گوش شاهنشاه که بمأمورین خاص داده شده بود که میبایستی اورا ازامور مهم آگاه سازند، برای مسخرگی واستهزاء بنظر یونانیان خیلی جالب بود. یکی ازبازیکنان نمایش مذکور چشم شاهنشاه است که بصورت دیدهٔ بسیاربزرگ درصحنه ظاهر میشود وحرکات مضحک از اوسرمیزند.

وقتی که اسکندر کبیر شاهنشاهی هخامنشی را منقرض ساخت ویونان را از تهدید مسلم نجات داد وایران را از شهرت مصونیت محروم نمود درهمان

۱ – Anabasis   ۲ – Montesquieu   ۳ – Aristophanes   ۴ – Acharnians

وقت بمغرب زمین امکان داد که اطلاعات صحیح درباب مرکز وقلب مملکت ایران بدست آورد. دریا سالاراوبنام «نئارکوس»[۱] نیروی دریائی خودرا ازمصب رود سند تا رأس خلیج فارس با موفقیت برد واطلاعات با ارزشی درباب سواحل مکران و کرمان وفارس وخوزستان گرد آورد. اونخستین کسی است که از صید مروارید سخن گفته ، صیدی که خلیج فارس بعدها بدان شهرت یافت. بهمین ترتیب او اولین بار متذکرشد که ایران به‌سه منطقه تقسیم‌شده : سواحل شنی وسوزان خلیج فارس ، منطقهٔ داخلی با هوای معتدل ومیوه های متنوع وفراوان وجنگلهای وسیع ، در آنسوی منطقهٔ مذکور ناحیه ای نا هموار و کوهستانی سرد وستور ازبرف. این تفاصیل را «استرابو»[۲] برای آگاهی نسل های بعد تکرار کرد.

با اینکه اکتشافات مذکور ارزش داشت معذلک اهمیت ادراک وفهم خود اسکندردرباب خصائل نیک ایرانیان بیشتر بود. اسکندررا فرصتی بدست آمد تا مشاهده کند پس از آن شکست قاطع چه رفتار و اخلاقی از ایرانیان بمنصهٔ ظهور میرسد. شناسائی این ارجمندی ایرانیان بود که اسکندر را بر خلاف میل مقدونیها معتقد کرد تا سعی نماید ایرانیان مساوی ودر ردیف اتباع یونانی او قرار گیرند. باین ترتیب اسکندر نظر تنگ یونانیان‌را که برطبق آن ملل جهان بدو قسمت کاملاً متمایز بنام یونانی و غیر یونانی تقسیم میشد با خشونت ازمیان برد.

هر گاه اسکندر باندازه‌ای زنده میماند که دستگاه واحد جهانی بوجود آورد روابط بعدی ایران ومغرب زمین بکلی متفاوت بود، لیکن چنانکه رسم اعقاب بی کفایت است، جانشینان اسکندر باندازهٔ اونفوذ وتأثیر نداشتند ودراثر کشمکشی که بین آنها بوقوع پیوست موضوع امپراطوری واحد که جهان را فرا گیرد از نظر و اهمیت افتاد.

«پولیب»[۳] مورخ یونانی (حدود ۲۰۴ - ۱۲۲ قبل ازمیلاد) شرحی‌ازهمدان پایتخت سابق مملکت ماد نقل کرد ودرمقدمه آن نوشته‌است[۴]:

۱ - Nearchus ۲ - Strabo ۳ - Polybius ۴ - « تاریخ » کتاب دهم فصل ۲۷

« مؤلفانی که هدف و منظورشان ایجاد تعجب و شگفتی است و عادت بگزاف گوئی وتولید هیجان دارند ، همدان بهترین موضوع است ولی درشرح و وصفی که از میزان معمولی تجاوز کند برای امثال من که با حزم واحتیاط هستند موضوع بسیار دشوار وبازحمت است .»

آنگاه مؤلف مذکور مینویسد که کاخ همدان فضائی را گرفته که پیرامونش ۱۲۰۰ متر است و گرانی ساختمان گواهی میدهد که بنا کنندگان اولیهٔ متمکن وثروتمند بوده‌اند. تمام کارهای چوبی از سرو آزاد بود وتمام ستونها وتیرها ومنبت کاریهای سقف ها از صفحات سیم و زر پوشیده شده بود. پولیب نخستین نویسندهٔ مغرب زمین بود که توجه را بروشهای اختصاصی ایران در آبیاری بوسیله مجرای زیر زمینی که هم اکنون موجود و بنام قنات موسوم است ، جلب کرد[1].

استرابو نظری بعقب افکنده درباب هخامنشیان میگوید که ازهمه ملل غیر یونانی ، ایرانیان بیشترمعروف یونانیان بودند زیرا ازملل مذکور که برآسیا فرمانروائی داشتند هیچ یک بر یونان حکومت نکرده بود. در حقیقت ایرانیان نخستین ملتی بودند که یونان راتحت حکومت خارجی درآوردند. مورخ مذکور از قول«اراتستن»[2] نقل میکند که گفته استایرانیان در قبول زندگانی مدنی در ردیف یونانیان هستند[3].

وسیله ومأخذ دیگری که برای رسیدن اطلاع درباب هخامنشیان بیونان وبعدها به عالم مسیحی وجودداشت تورات بود که در بعضی از کتب آن قسمتهای متعدد راجع به کورش کبیر وفرمانروایان دیگر هخامنشی موجود است. این منبع اطلاع وقتی دردسترس یونانی زبانان قرار گرفت که ترجمهٔ هفتاد نفری تورات دراوایل قرن سوم قبل ازمیلاد انجام یافت (محتمل است که بعضی ازقسمتهای تورات خیلی زودتر بیونانی ترجمه شده باشد). شرحی که انبیاء بنی اسرائیل از ایرانیان آن عصر میدهند نسبت باینان بطور کلی بسیار مساعد است ولی

۱ ـ «تاریخ» کتاب دهم فصل ۲۸ ۲ ـ Eratosthenes ۳ ـ «جغرافیا» کتاب ۱۵ فصل ۲۳

باید مراقب بود که هرچه درباب ایران وایرانیان درتورات دیده میشود همه‌را حقیقت نپنداشت.

جای شگفت نیست که دراثر بردباری ومهربانی کورش بزرگ وبعضی از جانشینان وی نسبت به یهودیان، اینان نیز ازایرانیان نیکوسخن گفته وبآنان وفادارمانده باشند. کورش بهنگام گشودن بابل در ۵۳۹ قبل ازمیلاد یهودیان را در آنجا اسیر یافت. چون مذهب زردشت درآن زمان هنوز بر اساس توحید بود و اهورا مزدا خداوند خیر ونیکی خدای یگانه بشمار میرفت و ایزدان دیگری مانند ناهید (که بعداً از بابل اخذ شد) با ذات احدیت شرکت نداشت شاهنشاه هخامنشی برای‌قومی که خدای یگانه‌اش یهوه باپروردگار اویکی بود طبعاًمحبت داشت و بدون شک احساس میکرد که پیشگوئی اشعیاء نبی (درباب ۴۴) بر آورده شده، آنجا که گوید: «خداوند دربارهٔ کورش‌فرماید که اوشبان من است وتمامی مسرات مرا باتمام خواهد رسانید و حتی به اورشلیم خواهد گفت که تو ساخته خواهی شد وبمعبد که بنیاد تو نهاده خواهد گشت.»

این نکته قابل توجه است که این بخش ازکتاب اشعیاء (از فصل ۱۱ تا ۵۶) قراردارد که اکنون گمان میرود کار پیامبری نامعلوم باشد که درموقع اسارت بنی اسرائیل می زیسته بنا براین معاصر یا تقریباً همزمان کورش کبیر بوده است.

طبق مندرجات باب ۳۶ ازکتب تواریخ ایام وفصل اول ازکتاب عزرا کورش فرمان داد معبد اورشلیم را از نو بسازند، ظروفی که بخت‌النصر از ازفلسطین ببابل‌آورده بود به یهودیان مسترد داشت وبکسانی که مایل بمراجعت بوطن خود بودند اجازهٔ بازگشت داد. طبق فصل ششم ازکتاب عزرا، داریوش بموجب فرمانی دستور کورش را تأیید فرمود وتجدید بنای معبد اورشلیم درسال ششم سلطنت او بپایان رسید.

گرچه‌بسیاری ازکتاب «استر»[۱] ازروی تخیل بسلک تحریر درآمده لیکن بنظر میرسد حقیقتی درگفتهٔ او موجودباشد که احشویروش (شاید اردشیر اول

---

۱ - Esther

باشد) در اثر نفوذ وی مانع شد که هامان یهودیان را آزار دهد و بعد باعث گردید که اورا برداربلندی که برای مردخای برپا ساخته بود بیاویزند. درباب جلال و شکوه کاخ شوش و طرز زندگانی مجزای زنان دستگاه سلطنت، شاید در گفتارهای استر حقیقتی موجود باشد. کتاب دانیال پیغمبر نیز که عموماً مأخذ قابل اعتمادی بیش از کتاب استر نیست، درباب تغییر نا پذیر بودن قوانین ماد وایران روایتی منقول است که «قانون ایرانیان ومادها عوض نمیشود.»

بنا براین بنظر یهودیان که مکرر درتحت رقیت دیگران درآمده بودند ایرانیان دشمن آزادی نبودند بلکه موحدینی بودند نیکوکار که سلطهٔ آنان از بسیاری از اقوام دیگر بیشترقابل تحمل بود. وقتی این نظریه درمغرب زمین رخنه یافت تصور اولیه ای که یونانیان از ایرانیان داشتند بایستی عوض شده باشد لیکن همان تصوراولیه است که سیمای حقیقی ایران‌را نشان میدهد، سیمائی که در دورهٔ هخامنشی در نظر مردم مغرب زمین مجسم می‌شده است زیرا که یونانیان درآن دوره نه تنها قوهٔ متفکره بلکه چشمان و زبان مغرب زمین بودند. بنظر یونانیان مهمترین عنصر در شاهنشاهی ایران پستی وحقارت فرد درتحت استبداد مطلق بود، زیرا وقتی که فرد یونانی میخواست ارزش واقعی عوامل تمدن خودرا مورد رسیدگی‌قراردهد آنها را باعوامل متضاد ملل‌تابعهٔ شاهنشاهی ایران می‌سنجید چنانکه هم اکنون برای درك امتیازاتی که انسان درجهان آزاد دارد باید اوضاع مدنی واجتماعی خود را با فردی که درتحت حکومت استبداد زیست می‌کند مقایسه نماید.

۲ ـ دوره اشکانی (از ۲۴۹ قبل از میلاد تا ۲۲۶ میلادی)

همین که دولت اشکانی در مشرق زمین بوجود آمد بناچار مغرب‌زمین بایستی آنرا زود یا دیرجانشین شاهنشاهی هخامنشی محسوب بدارد وبنا براین باید با مهمترین دولت غربی داخل کشمکش شود. این دولت غربی‌روم بود که برای حمایت از تمدن غرب برضد «نیمه متمدن»های شرق جای یونان‌را گرفته بود. البته صحیح است که هیچگاه‌هستی‌روم از طرف دولت‌ایران آنگونه

در معرض خطر قرار نگرفت که آتن وبقیهٔ یونان مورد تهدید ایران هخامنشی واقع شده بود. با این همه رومیان که بجهانگیری دست یازیده بودند در مسیر خود به شیرمهیبی چون دولت اشکانی برخوردند. تقریباً مدت سه قرن دودولت بزرگ غرب وشرق برای سلطهٔ خود تلاش کردند ولی هیچ یک آنقدرنیرومند نبود که بر دیگری مستولی شود و رومیان جنگجو مجبور شدند برای رقیبان اشکانی خود همان دلاوری را بشناسند که برای خود قائل بودند.

در قسمت اعظمی که دولت اشکانی پایدار بود چون دو امپراطوری با یکدیگردرحال جنگ یا خصومت بودند اسباب تعجب نیست که نظر رومیان نسبت باشکانیان ودولت اشکانی روی هم رفته تحسین آمیزنبوده و بیشترمربوط بامور نظامی باشد. رومیها بحق اشکانیان را خشن و بی تربیت فرض میکردند و آنانرا از لحاظ فرهنگی پست تر از ایرانیان هخامنشی میدانستند ولی بمرور زمان بطوری که استرابو خاطر نشان کرده اشکانیان با مادی ها وپارسیها درهم آمیخته ملت ایران را تقریباً بازبان واحد بوجود آوردند[۱] وبزودی رومیان متوجه شدند ، اما نه همیشه بنحو خوشی ، که پادشاهان و نجبای اشکانی بمیزان شگفت آوری فرهنگ آموخته و از جمله زبان و ادبیات ونمایش های یونانی را نیکو میدانند و درك میکنند.

این درس ها چون در ضمن شکست های خفت آور روم تعلیم گردید بهتر نیز فرا گرفته شد. شکست وحشتناك روم در حران بسال ۵۳ قبل از میلاد که درآن«کراسوس»[۲]سردارروسی جان‌وسپاه خودرا ازدست داد بایستی برومیان که مدعی‌بودندبدون کوشش‌برهمه تفوق دارند لطمهٔ زیاد وارد آورده باشد. هفده سال بعد نیز که «آنتوان»[۳] با مخارج زیاد و بیهوده سعی ومجاهدت کرد تا دژ هولناك تخت سلیمان را در آذربایجان وماد تصرف کند، درس مذکور کامل تر شد . آوای آن هنوز در ادبیات روم طنین انداز است در این جملهٔ ویرژیل[۴] که میگوید: « ایرانی اشکانی اعتماد بگریز دارد واز پشت برگشته

۱ ـ کتاب « جغرافیا » قسمت ۱۵ـ۷۲۴ ۲ ـ Crassus ۳ ـ Mark Antony ۴ ـ Virgil

تیراندازی میکند.»[۱] و در زبان انگلیسی اصطلاح «تیرانداز اشکانی» میراثی است از تحسین ویرژیل و دنیای روم نسبت به تدابیر جنگی اشکانیان: سواران تیرانداز اشکانی جلوی دشمن بصورت ظاهری گریختند ولی ناگهان بعقب برگشته بطور درهم وبرهم تیرها را دقیقاً بطرف متعاقبین خود می‌انداختند.

بعد از درس تدبیر جنگی که در اثرشکست کراسوس بطورمؤثر بروسیان آموخته میشد حادثهٔ مهیب وآموزندهٔ سر بریدهٔ کراسوس بمغرب زمین نشان داد که اشکانیـان با روسیان و یونانیان با هم بیک مدرسه رفته اند. وقتی سردار بی ملاحظه و ناخواندهٔ رومی کشته شد سرش را بریده بعلامت پیروزی برای اردپادشاه اشکانی فرستادند وزمانی بمقصد رسید که اردمشغول تماشای«باکائه»[۲] تألیف«اوری پید»[۳] بود. هنگامی که سرخون آلود نزد اوبرده شد یکی از بازی کنان در مقابل بشاشت حضار آنرا بردست گرفت واین اشعار را نقل کرد[۴]:

ما جوانی را که تازه کشته شده،
و شکار نیک بختی بوده،
از کوه ها می‌آوریم.

منقد امروزی ممکن است بهره مندی پادشاه اشکانی ونجبای اورا از ادب وهنر نمایش یونانی با بی‌حسی آنان مقابله کند که عمل وحشیانه (بریدن سر مخالفان عمده ومعاملهٔ ننگ آور با آن) را مجاز وبلکه تشویق میکردند. برای یک نفر رومی شاید ناشایستگی این عمل ازآن‌جهت باشد که در این مورد یک نفر رومی دستخوش ماجرا بوده است.

شکست حران علاوه بر سرافکندگی نظـامی و درس مهیبی در سنجش تمدنها نتایج دیگری نیز دربرداشت. یکی از نتایج کوچکش این بود که کمی بعد مغرب زمین نه تنها درباب کشوراشکانی بلکه درخصوص واحهٔ مرو اطلاعات مستقیمی بدست آورد. اشکانیان پیروز پس از جنگ سربازان اسیر رومی را

۱ - جرجیک قسمت سوم - ۳۱ ۲ - Bacchae ۳ - Euripides ۴ - سرگذشت کراسوس نقلم پلوتـارك Plutarch - قسمت ۳۳

از راه کشور اشکانی بمرو فرستادند. از میان آنها کسانی که بالاخره توانستند بموطن خودباز گردند اخبار و اطلاعاتی باخودبردندکه «پلین ارشد»[۱] را بتألیف شرح صحیحی درباب آن ناحیهٔ گمنام قادرساخت. پلین بدون تردید از سربازان مذکور نیز اطلاعاتی برای وصف کشور اشکانی بطور مختصر ولی دقیق بدست آورد. نویسندهٔ مذکور هر یک از هیجده ایالت اشکانی را بجای استان دولت پادشاهی نامیده ونشان داده که باین حقیقت پی‌برده بود که اجزاء دولت اشکانی بوضع سستی بهم پیوسته است. در این قسمت دولت مذکور اساساً با شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی تفاوت داشت[۲].

در مدت پنج قرن تسلط سلوکیان و اشکانیان، مغرب زمین اطلاعات مختصری راجع بپارسیان داشت واین دوره برای پارسیان بمنزلهٔ کسوفی بود. معذلک نویسندگان چون استرابو و پلین و بطلمیوس در این مدت با مجاهدت اطلاعاتی ازمنابع قبلی دربارهٔ پارس بدست آوردند. باین ترتیب آشنائی مغرب زمین با ایران بتدریج افزایش یافت ولی بعضی اخبار نادرست و نقائص متعدد وجود داشت.

گرچه توصیف پلین از مرو و کشور اشکانی صحیح است ولی در باب ماد و پارس مأخذ اطلاعاتش چندان قابل اعتماد نیست (چنانکه مثلاً ایجاد شهر همدان را به سلوکوس نسبت داده است). معذالک بسیاری از آنچه نوشته است ارزش دارد. پلین صفحاتی از کتاب تاریخ طبیعی خودرا بگیاهان تخصیص داده و از جمله گفته‌است هلوبطوری که‌اسم‌آن در زبان لاتین[۳] حکایت میکند اصلش از ایران بوده است.

رومیان اشکانیان را در مذهب راسخ نمیدانستند ودر حقیقت پادشاهان اشکانی عموماً بیشتر دوستدار فرهنگ یونان بودند تازردشتی. معذلک درعصر اشکانی بود که روم بطور غیر مستقیم میراثی از ایران بدست آورد. بسیاری از افواج رومی که به «سیلیسی»[۴] وسایر ایالات‌مرزی اعزام شده بودندتا آنها را

۱ - Pliny the Elder ۲ - تاریخ طبیعی کتاب ششم - قسمت ۲۵ ۳ - persicum (malum)
۴ - Cilicia

حفظ کنند در مقابل مذهب دشمن روم ضعیف تر بودند تا در برابر اسلحهٔ او و به مهر پرستی گرویدند. دراین آئین عنصر مبارز برای سربازان روسی بسیار جالب بنظر رسید وتوسط آنها بود که مهر پرستی درتمام دنیای روم شایع شد. معذلک محتمل است که بسیاری از گروندگان نمیدانستند که اصل مذهب مذکور از ایران است.

بدون تردید وقتی دودولت بزرگ سرزهای مشترك داشته باشند همیشه تصادم بین آنها امکان پذیر است ولازم نیست برای این تصادم دلیل اقتصادی ذکر شود ولی نکتهٔ قابل توجه اینست که اشکانیان نه فقط بر سر قدرت بلکه تجارت نیزبا روم رقابت‌داشتند. ابریشم چینی کالاهائی بود که تنها ازراه کشور اشکانی ممکن بود بروم برده شود وهیچ اسباب تعجب نیست که دولت اشکانی خواسته باشد ازاین موقعیت استفاده کند. دولت اشکانی نه فقط ابتدا نیازمندیهای خود را رفع میکرد آنگاه اجازهٔ عبوربقیهٔ کالا را بمغرب زمین میداد ، بلکه برای متاع مذکور بهای گزاف مطالبه می نمود . چون در دنیای روم ابریشم طالب بسیار داشت این انحصار تجارت بسیار دل آزار بود ولی رومیان ، بر خلاف «ژوستی‌نین»[1] درعصر بعد ، نتوانستند وسیله‌ای‌برای درهم‌شکستن این انحصار پیدا کنند.

۳ - دورهٔ ساسانی (۶۴۱ - ۲۲۶ میلادی)

شاهنشاهی ساسانی که از ۲۲۶ میلادی تا نیمهٔ قرن هفتم دوام داشت از نظر مردم معاصر مغرب زمین جانشین دولت اشکانی و رقیب و دشمن روم بود. درتمام این مدت طولانی دو دولت مذکوربجنگ‌هائی اشتغال داشتند که درحقیقت ادامهٔ نبردهای دورهٔ اشکانی و زد و خورد بین ایران هخامنشی و یونان بود.

مغرب‌زمین نیک‌بخت‌بود که دونویسندهٔ مهم بنام «آمیانوس‌مارسلینوس»[2] و«پروکوپیوس»[3] داشت که هم‌سرباز بودند وهم مورخ وتوانستند شرح مفصل

۱ - Justinian ۲ - Ammianus Marcellinus ۳ - Procopius

وصحیح لشگرکشی‌های ضد ساسانیان را که درآن شرکت داشتند بسلک تحریر کشند. در اینجا مورد ندارد که بشرح لشگرکشی ها یا شرح سپاه ساسانی و روشهای جنگی آنان پرداخته شود. همین قدر کافی است گفته شود که بوسیلهٔ این دو سرباز مورخ و بوسایل دیگرمغرب زمین ملتفت شد که ایرانیان ساسانی مردمی دلاور وبا استعداد بودند. نمونهٔ مهمی ازاستعداد آنها اختراع واستعمال چیزی بود که در آنوقت بکلی سلاح تازه بشمار میرفت و آن آتش بود. شاید همین اکتشاف ایرانیان بود که باعث شد چند قرن بعد «کالی‌نی کوس»[1] ماده ای برای سوختن در آب بنام آتش یونانی پیدا کند.

چند سال پس از استیلاء اردشیر براشکانیان در ۲۲۶ میلادی، رومیان متوجه شدند که یک دولت جدید ونظامی بسیارمهیبی درمشرق بوجود آمده‌است. شکست سختی که‌اردشیر بر «اسکندر سوروس»[2] امپراطور روم‌وارد آورد در رم باعث هراس‌و وحشت شد تا آنجا که «هرودیان»[3] مورخ معاصر آنرا بزرگترین مصیبتی شمرد که بررومیان نازل شده باشد. با آنکه شکست مذکورضربت سختی بود معذلک باندازهٔ فاجعهٔ حران عظیم نبود. این جنگ که بیشتراز شکست‌های قبلی باعث خفت رومیان شد وبه حیثیت آنها لطمه وارد ساخت در۲۶۰ میلادی در اورفه بوقوع پیوست. در این جنگ شاپوراول پسروجانشین اردشیرنه تنها والرین امپراطور روم را شکست داد بلکه او را نیز باسارت گرفت. مورخان بعدی و ازجمله «لاکتان تیوس»[4] در بارهٔ رفتار سخت وبیرحمانهٔ شاپور نسبت بامپراطور اسیرتمایل به گزاف‌گوئی داشته‌اند ولی آنچه به شأن وحیثیت رومیها صدمه زداسارت امپراطوربود نه طرزرفتار بعدی با او. هنگامی ژولین امپراطور روم‌مبادرت بگرفتن تیسفون پایتخت ساسانی کرد وبناکامی و مرگش (براثر جراحات وارده) خاتمه پذیرفت رومیها باندازهٔ کافی به خمیره وغیرت دشمنان ساسانی خود پی بردند.

البته دراین جنگ‌ها روم‌هم پیروزشد هم‌مغلوب‌ولی‌مانند دورهٔ اشکانیان

۱- Callinicus ۲- Alexander Severus ۳- Herodian ۴- Lactantius

نتیجهٔ مخاصمات طولانی قاطع نبود. هردودولت برای فتح و ظفر قوای خود را ازدست دادند بطوری که وقتی استفاده جوی ثالثی یعنی‌اسلام برضد دنیا دسته‌جاتی روانه ساخت.شاهنشاهی ساسانی مغلوب شد و اگر امپراطوری روم شرقی نیمی از ایالات خود را حفظ کردلااقل یکی از علل آن مساعد تر بودن موقعیت آن بود.

ناچاروقتی جنگ این اندازه طولانی‌شد آنچه مورخان را جلب ومشغول میکند جنگ است وبلاشک بهمین دلیل نیزدرآثارنویسندگان معاصرمغرب زمین تمایلات خصومت آمیز رخنه کرده است. لیکن مواردی پیدا میشد که مؤلفین میتوانستند برای نشان دادن اختلاف ایران ساسانی را بنحو بهتری بنگرند. یکی از این موارد وقتی است که‌دوستی بین «آرکادیوس»[1] امپراطور ومعاصر او یزدگرد اول برقرار بود. آرکادیوس بحدی برای یزدگرد احترام قائل بود که‌سرپرستی‌پسر جوانش «تئودوزیوس»[2] را بوی سپرد واو نیزاز روی‌میل این وظیفه را پذیرفت و باکمال صمیمیت اجرا کرد.

باوجوداین فواصل شادی بخش ایران مانند روزگاران هخامنشی‌بانظر تهدید متوجهٔ مغرب زمین بود ولی پس از هخامنشیان ترقیاتی صورت گرفت ومذهب که‌درزمان «تمسیتوکل»[3]درمعبد «دلف»[4]در حال ابهام‌ودرشوش‌بشکل مزبوربود اکنون نقش مهمی‌بعهده داشت وگاهی خادم سیاست و زمانی‌مخدوم آن بود. مذهب مسیح در میان رومیها همواره نیرو میگرفت و حتی در ایران که مذهب زردشت احیاء و مذهب رسمی‌شده بود مسیحیت چنان ریشه دوانده بودکه رقیب خود را تهدید میکرد. تا زمانی که بیشترامپراطوری روم مشرك بودند نفوذ مذهب مسیح درروابط بین ایران ومغرب زمین تأثیر زیاد نداشت ولی همین که قسطنطین امپراطوربمذهب مسیح ایمان آورد بکلی وضع دگرگون شد. بعد از این واقعه شاپور دوم (٣٧٩-٣٠٩ میلادی) راجع به مسیحیانی که درایران بودندگفت : « آنان درمیان ما زیست میکنند ولی باقیصراحساسات

١ - Arcadius ٢ - Theodosius ٣ - Themistocles ٤ - Delphi

مشترك دارند». از آن ببعد شاپوریک سلسله تخفیف وآزار روا داشت که چندتن از جانشینان او نیز دنبال کردند. همانطور که اغلب اتفاق میافتد، ترتیب اثر دادن بسوءظن باعث شد که اساس سوءظن صورت واقعی پیدا کند وطبیعی شد که هروقت ایرانیان مسیحی در اثرزجر دیدن تقاضای کمک کنند امپراطوری روم مسیحی خود را حامی آنان بداند. داستانهای آزار ایرانیان مسیحی وشهادت تألم انگیز بسیاری از آنان در مغرب زمین تأثیر عمیق کرد (هرمیسداس[1] پاپ گرچه اصلاً ایتالیائی بود لیکن وقتی در ۵۱۴ میلادی پاپ شد نام یکی‌ازشهدای ایرانی را اختیار کرد).

بنابراین چنین بنظر میرسد که وقتی مذهب ازسرحدعبور کرد دلیل دیگری پیدا شد که مرزخط فاصل بین دشمنان دیرینه باشد. باوجود این دلیل مشابهی، یعنی خشکه مقدسی بیزانس که با تعصب ایرانیان همانند بود، میبایست بزودی نتیجهٔ عجیبی ببارآورد که آن معکوس شدن نظر مغرب زمین نسبت بایران بود. این واقعه وقتی روی داد که فرمانروایان بیزانس با بی‌رحمی نسبت به‌نسطوری‌ها تخفیف و آزار آغاز کردند. در شورای مذهبی جندی شاپور در ۴۸۴ میلادی اکثر مسیحیان ایرانی طریقت‌نسطوری‌را پذیرفتند و همین که پادشاهان ساسانی متوجه شدند که اتباع مسیحی آنها در اثر تفرقه‌ای که پدید آمده دیگر از طرف دشمنان رومی (بیزانس) حمایت نمیشوند ونسبت بآنان وفادارنیستند طرز رفتار خودرا با اتباع مذکور تعدیل نمودند وحتی از پناهندگان نسطوری که از امپراطوری بیزانس میآمدند استقبال کردند. بنا براین ازآن پس مغرب زمین ایران را آزار دهندهٔ مسیحیان نمیدانست بلکه پناهگاه پیروان فرق مذهبی می‌شمرد.

علاوه بر نظر مذکور، مغرب زمین قطعاً توجه داشت که خاك ایران مذاهب وفرقی پرورش میدهد که چون مذهب مانی ومزدك که با سایرمذاهب اختلاف دارد و از آنها خطرناکتر است. درست است که مانویت فقط در آغاز پیشرفتی داشت وبعد چنان بیرحمانه درایران ازآن جلوگیری شد که دیگرنیرو

[1] - Hormisdas

نگرفت ولی بسال ۲۷۷ یعنی چهار سال بعد از تاریخی که بهرام اول با قساوت مانی را کشت وهزاران تن ازپیروانش را ازدم تیغ گذراند، تعلیمات مانی بروم رسید واز آنجا بشمال افریقا راه یافت و در آنجا بسرعت پیروانی پیدا کرد که از جملهٔ آنها شخصی بنام «سن اگوستین»[۱] بود که بعد ها از مؤمنین و مقدسین مذهب مسیح شد. مذهب‌مانی چون به‌تندی ازایران‌ریشه‌کن شدوبعد درخارج و دور از سرحدات ایران شیوع یافت ، باگذشت‌زمان منشأ ایرانی بودن آن نامعلوم ماند وچیزی که‌شاید این مطلب را تقویت کرد این بود که درقسطنطنیه اسقف نصیبین‌بنام «پل»[۲] ایرانی‌در مجلس‌مباحثهٔ‌عمومی بر ضد «فوتینوس»[۳] که از مردم بیزانس وقهرمان مانویت بود ، از مسیحیت دفاع کرد.

سر نوشت مذهب مزدك نیز از لحاظ ایران با مذهب مانی بسیار شبیه بود . پس از اینکه در آغاز مورد قبول واقع گشت بشدید ترین وجهی از آن جلو گیری شد بطوری که کاملاً از بین رفت ودیگر تجدید حیات نکرد . گرچه تعلیمات اشتراکی مزدك چندی در سوریه و یونان عده‌ای را جلب کرد ولی برخلاف مذهب مانی هیچگاه در خارج از ایران ریشه ندواند.

اکنون مابنظر مغرب زمین درباب‌حکمت‌ایران دردورهٔ ساسانی میرسیم. بدبختانه درباب وسعت معلومات فلسفی ایران درزمان نخستین پادشاهان‌اطلاع دقیقی نداریم و نمیدانیم چه ارزشی مغرب زمین برای آن قائل بود . لیکن بدیهی است که متفکرین مغرب برای فلسفهٔ ایران اهمیتی قائل بودند زیرا فلوطین مایل‌بود برای مطالعهٔ آن بایران مسافرت کند[۴] و برای رسیدن باین مقصود بهمراه «گردین»[۵] امپراطور روم در لشگر کشی برضد ایران‌در سال ۲۴۲ میلادی حرکت کرد . چون این قشون کشی با ناکامی و افتضاح پایان یافت هیچگاه فلوطین قدم بخاك ایران ننهاد و نتوانست فرصت زیادی برای تماس مستقیم

۱ - St. Augustin ۲ - Paul ۳ - Photinus ۴ - برای همین منظور نیز فلوطین میل داشت بهندوستان برود . ۵ - Gordian

با حکمای ایرانی پیدا کنند. «دین اینگه»[۱] خاطر نشان ساخته است که هیچ تأثیر قابل ملاحظه‌ای از نفوذ مشرق در افکار فلوطین نیست[۲].

وقتی بزمان خسروانوشیروان یعنی سه قرن بعد میرسیم اساس اطلاعات ما استوارتر است. پادشاه مذکور که در جوانی تحصیل فلسفه را شروع کرده بود با تعلیمات افلاطون وارسطوآشنا شد ودستورداد که اکثر کتب آنها به پهلوی ترجمه شود. محتمل است که این مطالعات را تحت نظر دانشمندانی چون پل ایرانی اسقف نصیبین بعمل آورده باشد. این کشیش ایرانی که سابقاً بمناسبت مناظرهٔ او برعلیه فوتی‌نوس اسمش بمیان آمد از افلاطونیان جدید بالنسبه نامی بود که چند سال در دربار ساسانی گذراند و خلاصه‌ای از منطق ارسطو را برای آموختن بشاه بزبان سریانی نوشت.

اخبار راجع به معلومات خسرو انوشیروان در مسائل فلسفی بصورت مبالغه آمیزی بمغرب زمین رسید و این نتیجه را بخشید که در پاره‌ای محافل تصور کردند که در مشرق زمین حکیم پادشاهی برخاسته که در کشور خویش به جمهوری افلاطون صورت خارجی داده است. میان اشخاصی که این تصوررا کرده بودند هفت فیلسوف مشرك از آخرین حکمای نامی سلسلهٔ زرین بودند که در اثر بسته شدن مدارس معروف آتن از طرف ژوستی‌نین، نه‌فقط ازوسیلهٔ معیشت محروم بلکه تهدید بزجر و آزار شده بودند. هفت حکیم با امید راسخ به پیدا کردن کمال مطلوب خود در ایران، بدانسوی رهسپار وبدانجا پناهنده شدند. «خردمندان مغرب زمین بدون راهنمائی ستارگان بطرف مشرق زمین رفتند.»[۳] متأسفانه حکمای مغرب زمین متوجه شدند که حقیقت با انتظارات آنها تطبیق نمیکند. درست است که انوشیروان باعطوفت ومهمان نوازی زیاد آنانرا پذیرفت ودرباب آثار افلاطون وارسطو و همچنین منشأ موجودات با آنان بحث کرد ولی آنان متوجه شدند که انوشیروان نمیتواند عمیقانه وارد اسرار و رموز

۱ ـ Dean Inge ۲ ـ کتاب تصوف درمذهب صفحهٔ ۱۰۹ ۳ ـ کتاب مذهب عرفانی تألیف Rufus M. Jones صفحهٔ ۷۸

فلسفی شود. چیزی که بیشتر مایهٔ نومیدی آنان شد پی بردن باین مطلب بود که ازلحاظ فرمانروائی انوشیروان بپایه‌ای که افلاطون گفته است نرسیده بلکه بیشتر شاهی مستبد است تا حکیم وحتی نجبا و درباریان هم بسیاردورتر ازپایهٔ مذکور هستند.

هفت فیلسوف مذکور که باشتباه خود پی برده ومأیوس شده بودند نزد انوشیروان رفته درخواست رخصت برای مراجعت بوطن مألوف کردند. انوشیروان اصرار کرد درایران بمانند ولی چون ایشان در تقاضای خود پافشاری کردند بالاخره با خواهش آنها موافقت فرمود وآنچه باعث مزید حیثیت ونیکنامی اوشد این بود که در پیمانی که مشغول انعقاد با روم بود ماده‌ای گنجاند تا حکمای مذکور بدون آزار بوطن خود بازگردند و آزادانه عقاید خویش را بیاموزند. ازجمله حکمای مزبور «داماسیوس»[۱] در کتاب خود راجع باصول[۲] اطلاعاتی درباب اعتقادات غیرمعروفی از مشرق زمین درج کرد که بلاشک در موقع اقامت خود در دربار ایران بدست آورده بود.

رفع اشتباه از هفت حکیم فی‌الجمله تأثیری درمغرب‌زمین کرد. «آگاثیاس»[۳] نویسنده‌ای که به بیزانس تمایل داشت، بی‌جهت معلومات فلسفی انوشیروان را تحقیر کرد و چند قرن بعد «گیبن»[۴] اورا در حکمت «متظاهر و سطحی»[۵] خواند در صورتیکه این قضاوت با رعایت عصر و محیطی که خسرو در آن میزیست کمی سخت و دور از انصاف است. گرچه انوشیروان فاضل نحریر نبود لیکن صمیمانه بعلم وادب دلبستگی داشت وتردید نیست که استقبال وی از دانشمندان یونان و سوریه چون اورانیوس وهفت فیلسوف مشرك وهمچنین تأسیس مدرسه یا دانشگاه معروف جندی شاپور، پیشرفت دانش و حکمت را درایران تشویق کرد و توسعهٔ عرفان و تصوف را در ازمنهٔ بعد تاحدی تسهیل نمود.

در فواصل بین جنگهای ممتد ایران ساسانی و روم کشور اخیرالذکر

۱- Damascius ۲- De Principiis ۳- Agathias ۴- Edward Gibbon ۵- انحطاط وسقوط امپراطوری روم، کتاب ۵ ـ قسمت ۲۴۹

توانست در باب صنعت و حرفهٔ ایران اطلاعاتی بدست آورد. محصولات عالی و فاخر و دستگاههای بافندگی ایران تأثیر بسیار در مغرب زمین کرد. طبق کتب «سیدونیوس»[۱] اسقف «کلرمن»[۲] منسوجات ساسانی درقرن پنجم میلادی درمغرب زمین همه جا تا «گل»[۳] مورد ستایش بود. درست است که اسیران یونانی و رومی که پادشاهان ساسانی در بلاد شوش و جندی شاپور و شوشتر مسکن داده بودند و اطلاعات خوبی در باب بافندگی داشتند وهمچنین ازانتقال صنعتگران انطاکیه بشهر های مذکور، صنعت بافندگی در ایران استفادهٔ بسیار کرد ولی هنرمندی و مهارت خود مردم طبعاً بسیار عالی بود و باستحقاق در مغرب زمین شهرت یافت.

در حالی که منسوجات زیبای ایران شوق و هنرمندی مغرب زمین را برمی انگیخت، استیلای ایران برتجارت ابریشم مانند دوران اشکانی احساسات دیگری بوجود میاورد. ساسانیان مانند اشکانیان دردورهٔ قبل، برراههای ابریشم نظارت سخت داشتند و هرچه برای اتباع خود لازم میشمردند بابهای بالنسبه کم بر میداشتند و از آنچه اجازهٔ عبور بمغرب زمین میدادند عوارض گزاف میگرفتند. این انحصار که مدتهای مدید بطول انجامید بالاخره در سلطنت ژوستی نین بشکل غریبی، یعنی بوسیلهٔ دو کشیش ایرانی مقیم چین، ازمیان رفت.

خلاصه آنکه مغرب زمین نسبت بایران ساسانی برای دلاوری درجنگ، کنجکاوی آمیختهٔ بترس (از سرایت) برای عقاید مذهبی، تحقیر نسبت بمعلومات فلسفی (که تاحدی از روی حق نبود) بالاخره ستایش برای منسوجات احترام عمیق داشت.

۴ - دورهٔ اسلامی تاپایان سلطنت نادرشاه (۱۷۴۷ - ۶۵۰ میلادی)

این دوره که از سلطهٔ اسلام برایران تاپایان سلطنت نادرشاه در ۱۷۴۷ امتداد دارد برای بررسی بدو بخش تقریباً مساوی تقسیم میشود که باهم بطور بارزی اختلاف دارند. دربخش اول از وسط قرن هفتم تاورود مغول که تقریباً

۱ - Caius Apollinaris Sidonius ۲ - Clermont ۳ - Gaul

۶۰۰ سال بعد صورت گرفت، فتح مسلمانان برچهرهٔ ایران وسایر قطعات مشرق زمین پرده ای چنان کامل کشید که مغرب زمین ، ولو اینکه از مشقات بسیاری که خود دچار بود آسوده می‌شد ، درقسمت اعظم این مدت قادر نبود پرده را بعقب زند و حوادث پشت آنرا ملاحظه کند. استیلاء مغول برایران و ممالک مجاور این مانع را برطرف کرد و از آن تاریخ بخش دوم این دوره شروع میشود. دراین بخش ، مغرب زمین ازهرج ومرج سربرافراشته توانست ازنو باکشورهائی که بدست مغول افتاده بود ارتباط پیدا کند.

سهولت انقراض شاهنشاهی ساسانی بدست اعراب مسلمان بایستی بسیاری از ناظرین مغرب زمین را دچار حیرت کرده باشد، ولی کسانی که علم وتمایل به تجزیه و تحلیل دارند متوجه شده اند که این سقوط ناگهانی دو علت عمده داشته است. نخست اینکه ایران ساسانی درکشمکش پایان ناپذیر بارم وبیزانس بتدریج نیروی خود را از دست داده بود و باین ترتیب نمی توانست حملات شدید اسلام را که منحصر بتعرض جسمانی نبود جواب گوید. دوم اینکه اعراب که معمولاً بینشان نفاق بود در این موقع در اثر ایمان شدید مذهبی متحد شده بودند. ناظرین تیزبین ماخصوصاً کسانی که در ایالات مرزی امپراطوری روم شرقی ساکن بودند فرصت کمی داشتند تادربارهٔسقوط‌ساسانیان بیاندیشند زیرا اعراب فاتح بزودی حمله برضد مغرب زمین را آغاز کردند.

پرده‌ای که ازاین‌بعدبین مشرق‌ومغرب کشیده‌شد تقریباًدرتمام‌بخش‌اول دورهٔ اسلامی ما را ازگفتن مطالب بسیار باز میدارد . اروپای غربی در تمام این مدت هیچگونه وسیله ای برای تماس با ایران دارا نبود و خود اروپا نیز چهرهٔ بالنسبه تاریکی برای معاینه و مداقه داشت. البته بمرورزمان این ظلمت باندازه‌ای برطرف شد که اروپا باملوك طوائف نمایان گردید. لیکن بین چنین اروپائی وایران روابط تجارتی دشوار و بلکه ممتنع بود ولو اینکه مانع وسرحد خلافت از میان برداشته می‌شد.

از طرف دیگر با اینکه قسمت زیادی از مغرب زمین با مشرق رابطه

نداشت لیکن جریان مداومی از فرهنگ یونان در خلافت ممتد عباسیان بطرف عالم اسلام برقرار بود. چنانکه فصول دیگر این کتاب بثبوت رسانده این جریان فرهنگ درآن سوقع برای مغرب زمین وتمام‌دنیا مایهٔ‌خوشبختی بود زیرا مقدار عظیمی از حکمت و دانش که بطور جبران نا پذیر از بین میرود بدین وسیله محفوظ ماند.

چند سال قبل از اینکه مغولها پردهٔ میان ایران و مغرب زمین را پاره کنند تهدید عالم اسلام (از طرف مغولها) این پرده را تا حدی بعقب زد. درسال۱۲۳۸میلادی امام‌اسماعیلیه ازالموت‌واقع‌درقلب کوههای‌البرز نمایندگانی نزد پادشاه انگلیس وفرانسه فرستاد وازآنان برضدمغولها یاری خواست. سفیری که بدربار انگلستان رفت گفت که اگر کمکی بمشرق زمین نشود مغرب ومشرق هردو ویران‌خواهد شد. «ماثیوپاریس»[۱] پذیرائی‌سردی‌را که‌از سفیرمذکور شد نیکو تشریح کرده است. از قرار معلوم نخستین ایرانی که بانگلستان رفت (مگر اینکه‌داستان «سنت‌ایو»[۲] مبلغ مذهبی قرن ششم را صحیح بدانیم) محبتی تولید نکرد و کنجکاوی که ایجاد نمود کم بود یاهیچ .سفیری که‌بدربار فرانسه فرستاده شده بود وضع بهتری نداشت.

مغولها با اینکه در مشرق زمین فائق شدند کوشش آنها برای تسلط برمغرب زمین بی نتیجه ماند. کمی بعد در مغرب زمین شایع شد که مغولها بمذهب‌مسیح گرویده‌اند. باعتبار این‌خبر پاپ«اینسانت»[۳]چهارم‌در۱۲۴۵ میلادی تصمیم گرفت درممالک آنها نهضت بزرگی شروع کند وبا‌این نظر درسال بعد «کارپینی»[۴] را که ازطبقهٔ روحانیان «فرانسیسکن»[۵] بودبسفارت بدربارخان‌بزرگ بقراقوروم فرستاد. گرچه راهب مذکور از راه ایران بمقصد رفت لیکن بدبختانه هیچ چیز جالب توجهی راجع بایران و مردم آن ننوشت. هفت سال بعد مبلغ دیگری‌بنام«دوروبروکی»[۶] ازراهبان«مینوریت»[۷]همان‌راهی‌را پیمود که کارپینی رفته بود. شرحی که وی از ایران نگاشته بطور یأس آور مختصر و کوتاه است

۱ - Matthew Paris ۲ - St. Ives ۳ - Innocent ۴ - Jean Plano Carpini
۵ - Franciscan ۶ - William de Rubruquis ۷ - Minorite

و جز اشارهٔ موجزی دربارهٔ اسماعیلیان و دژهای کوهستانی آنها اطلاع مهمی نمیدهد. بنابراین باوجود باز بودن راه دراین موقع، بندرت اقدامی صورت گرفت تااروپا از اوضاع ایران با خبر شود. معذلک باید یاد آور شد که هدف اولیهٔ راهبان نامبرده از سفرهای طولانی و خطرناک نوشتن مشهودات نبود.

بعد از قرنها بی‌اطلاعی تقدیر چنین بود که مردبزرگی ازاهالی «ونیز»[۱] بنام «مارکوپولو»[۲] اوضاع ایران‌را حقیقةً روشن کند. بوسیلهٔ او اروپا معلوماتی نسبت بآن کشور و شهرها و مردمش بدست آورد. تبریز را محلی با رونق وساکنین آنرا مردمی پرکار یافت. درکاشان‌مخمل وپارچه‌های ابریشمی توجهٔ او را جلب کرد. قلاب دوزی های زیبای کرمان مخصوصاً در او تأثیر نمود. مبالغه نخواهد بود که گفته شود مارکوپولو ایران را که از لحاظ مغرب زمین فقط اسمی‌بود بصورت‌واقعیتی جلوه‌گر ساخت. اوبود که نخستین بارشرح مفصلی از فرقهٔ اسماعیلیه ورئیس منحوس آنها «پیرمرد کوهستان» داد. (البته صلیبی‌ها با اسماعیلیان سوریه تماس پیدا کرده بودند ولی آنـان شاخه ای از تنهٔ اصلی درایران بودند.)

مارکوپولو ضمناً بیان داشت که رعایای سخت‌کوش‌ایران‌تحت شرایط معینی ممکن است بدرجات عالی شجاعت و دلاوری نایل شوند. متأسفانه رفتار کسانی که تحت نفوذ اسماعیلیه بودند مستوجب تنفر بسیار بود.

این بطور مختصر آنچه بود که مغرب زمین توانست توسط مارکوپولو دربارهٔ ایران اطلاع حاصل کند. پرده‌ای که مدتها زمینه‌اش خالی وسفید بود بالاخره نه فقط دارای نقوش وخطوط شد بلکه مقداری نیز رنگ آمیزی وتفصیل پیدا کرد.

در مدتی متجاوز از یک قرن بعد از زمان مارکوپولو، هیچ اطلاع جدیدی در بارهٔ ایران بدست نیامد. این سکوت را راهب فرانسیسکنی بنام «اودریکوس»[۳] که از شرق اقصی از راه ایران باروپا مراجعت‌میکرد برهم‌زد.

۱ Venise - ۲ Marco Polo - ۳ Odericus

وی دشت بزرگ شنزاری که بفاصلهٔ یک روز راه تا یزد است (چیز بسیار شگفت انگیز و خطرناك) توصیف کرد. از شهرهائی که دیدن کرد کاشان بود که بقول وی مبدأ حرکت سه مجوسی بود که بمسافرت مشهور خود رفتند. بسیار جاذب تر از شرح مختصر وبی‌روحی که اودریکوس راهب داده سفرنامهٔ ابن بطوطه است که معاصر وی و از مغرب‌الاقصی بود وهمه جا را پیمود ولی مدتها بعد آثار او بیکی از السنهٔ اروپائی در دسترس قرار گرفت.

هفتاد سال بعد ازمسافرت اودریکوس وابن بطوطه «کلاویخو»[۱]،سفیر اسپانیا نزد تیمور لنگ، ازنو راه‌را باز کرد. در۱٤۰٤ میلادی وی وهمراهانش ازراه خراسان بدربار فاتح مذکوربه‌سمرقند رفتند. درمشهد بآنان اجازه داده شد که بزیارت حضرت رضا هشتمین امام شیعه بروند و حتی داخل حرم مطهر شوند. مغرب زمین توانست از تقدس آرامگاه ابدی امام که در نظر شیعیان مقدس ترین نقطهٔ ایران است تصوری پیدا کند، باین نحوکه بگفتهٔ کلاویخو «چندی بعد که در بخش های دیگر ایران سفر میکردیم وقتی این خبر انتشار یافت که ما در مشهد بزیارت حرم مطهرنائل شده‌ایم، مردم نزدیک آمده دامن لباس مارا میبوسیدند بخیال اینکه ما از زیارت حرم امام هشتم تقدس و شرافت حاصل کرده‌ایم»[۲]. با این همه قابل تردید است که در آن زمان اهمیت حقیقی تشیع دراسلام درنظر یک اروپائی‌هوشمند معلوم وآشکار بوده باشد. سالها میبایستی بگذرد تاصفویه تسلط شیعه را در ایران مستقر و مبارزات دامنه دار خود را باعثمانی سنی آغاز کنند. فقط در آن موقع عالم مسیحی که مورد تهدید شدید عثمانیها قرارگرفته بود برای اتحاد بر ضد دشمن مشترك متوجهٔ قوای ایران شیعه شد.

در بقیهٔ قرن پانزدهم میلادی بیشتر اطلاعاتی که اروپا راجع بایران بدست آورد بوسیلهٔ ونیزی‌ها بود. چون ونیزیها بازرگان بودند چیزی که طبعاً برای آنان‌سهم‌شمرده میشدصنعت وتجارت بود. «باربارو»[۳] که در۱٤۷٤ دریزدبود

---

۱ - Clavijo ۲ - «سفارت نزد تیمور» صفحهٔ ۱۸۵ ۳ - Giasofo Barbaro

آنرا چنین وصف کرد : « شهری است که ساکنان آن پیشه‌ور و صنعتگرند و فاستونی و تافته و مانند آن می بافند. پیرامون آنرا که هشت کیلومتر است دیواری احاطه کرده است و در حومهٔ آن قراء بزرگ دیده میشود که مردمش همگی بافنده وعمل‌آورندهٔ انواع پارچه های ابریشمی‌هستند »[۱].

در قرن شانزدهم تغییرات عظیم نه فقط در ایران بلکه در ماهیت روابط آن بامغرب زمین روی داد. نخست شاه اسماعیل (۲۴-۱۵۰۰م.) درست درآغاز سدهٔ مذکورسلسلهٔ صفویه را بنیاد نهاد و دولتی روحانی بریاست فائقهٔ خود بوجودآورد که مذهب رسمی‌آن تشیع بود. منظورهای وی بسیار ازحدود کشورش تجاوز مینمود زیرا قصد او این بود که تشیع را مذهب عمومی دنیا کند. گرچه دراین مقصود توفیق نیافت لیکن وی وجانشینانش ایران را دولتی بزرگ و مقتدر کردند . چون همسایهٔ غربی ایران شیعه و دولت مقتدر عثمانی قهرمان تسنن بود بناچار می بایست بین آنها جنگ درگیرد . این زد وخورد که از آغاز سلطنت شاه اسماعیل شروع شد با وقفه ای چند و نتایجی مختلف تا ۱۶۳۹ میلادی ادامه داشت .

دوم اینکه تغییر قابل ملاحظه‌ای درتماس ایران بامغرب زمین حاصل شد . با اکتشاف راه دریائی بطرف مشرق از طریق دماغهٔ امید دولت ونیز رو بضعف و سستی نهاد وآهسته و بتدریج نه تنها درایران بلکه درجاهای دیگر میدان‌را بدول غربی که نیروی دریائی داشتند واگذار نمود .

در ۱۵۰۷ میلادی نخستین نیروی دریائی اروپائی، بعدازبحریهٔ نئارکوس متجاوز از ۱۸۰۰ سال قبل ، بخلیج‌فارس آمد. این نیرو متعلق به‌پرتغال و تحت‌فرمان «البوکرک»[۲] بزرگ بود. دریا سالار پرتغالی چون متوجهٔ اهمیت سوق‌الجیشی و تجارتی جزیرهٔ کوچک هرمز شد آنرا باجزیرهٔ قشم و قسمتی از ساحل مجاور

---

۱ ـ « مسافرت به تانا و ایران » صفحهٔ ۷۳ (ترجمهٔ سفر نامهٔ باربارو بانگلیسی توسط ویلیام تماس William Thomas . تماس در(۱۵۵۴م.) درتپی بورن Tayburn بدار آویخته شد زیرا درشورش ویات Wyatt برعلیه ملکهٔ ماری Mary شرکت کرده بود.)

۲ - Albuquerque

خاك ایران تصرف کرد و باین ترتیب برای کشور خویش نظارت بر مدخل خلیج و همچنین یک مرکز تجارتی عالی را تأسین نمود. متجاوز از یک قرن هیچ دولت غربی سعی نکرد پرتغالی ها را در این نواحی بمبارزه بطلبد. خود ایرانیان نیز بحدی باعثمانی مشغول زد و خورد بودند، زدوخوردی که برای آنها جنبهٔ حیات و ممات داشت، که کوششی برای اخراج این ناخواندگان ننمودند و باضافه دارای نیروی دریائی نبودند.

مغرب زمین بجز درمورد خلیج فارس قادر نبود راجع بایران برمعلومات خود بوسیلهٔ پرتغالی ها چیزی بیفزاید. پادشاهان صفوی طبعاً پرتغالی ها را متجاوز و کافر میدانستند و تلاش آنها را برای پیشروی در داخل خاك ایران با قوهٔ قهریه ممانعت مینمودند. لیکن تقدیر چنین بود که مغرب زمین از راه تماس تجارتی که انگلیس ها و هلندیها و فرانسویها برقرار کرده بودند درآینده‌ای که خیلی دور نبود معلومات بسیار زیادتری بدست آورد.

از سه ملت مذکور نخست انگلیس ها بودند که با ایران روابط تجارتی آغاز کردند. وقتی شرکت موسکوی تصمیم گرفت که سعی نماید از راه روسیه باایران تجارت کند هیئتی بریاست «جنکین‌سن»[۱] درزمان سلطنت ملکهٔ الیزابت بایران گسیل داشت. در۱۵۶۲ میلادی هنگامی که جنکین‌سن بقزوین (پایتخت درآن‌موقع) رسید نزد شاه طهماسب پسر و جانشین شاه اسماعیل با ملاطفت کافی بار یافت. معذلک وقتی شاه متعصب دریافت که جنکین سن مسیحی است ناگهان بوی دستور عزیمت داد. باوجود این شروع نامیمون، شرکت مسکوی ازهمان راه هیئتهائی بایران فرستاد وبدین ترتیب «بنیستر»[۲] و«دکت»[۳] وانگلیسی های‌دیگر بایران مسافرت کرده کاشان و شهر های دیگر را دیدن نمودند. شرح مشهودات و تجربیات آنها که برای هیئت مدیرهٔ شرکت مسکوی تهیه شده بود خوانندگان بیشتری پیدا کرد. «هکلیوت»[۴] آنها را درلندن تحت عنوان «دریا نوردیها و مسافرتها و معاملات و اکتشافات عمده» منتشر ساخت.

۱ - Anthony Jenkinson ۲ - Thomas Banister ۳ - Geofrey Ducket
۴ - Richard Haklyut

در مجموعهٔ مذکور هکلیوت ترجمهٔ سفرنامهٔ کارپینی و دورو بروکی واودریکوس راهب‌را نیز بطبع‌رسانید وبعلاوه‌سفرنامهٔ جدیدتر «فیچ»[۱] و«الدرد»[۲] را ، که بمصاحبت بازرگانان دیگرنخستین انگلیسی‌هائی بودند که از راه خشکی از طریق طرابلس و حلب ودرهٔ فرات بخلیج فارس رفته بودند ، نیز انتشارداد.

تاچه اندازه این یاد داشت ها مطالعه می‌شد و تا چه حد آدم معمولی عصر الیزابت از یادداشت‌های مذکور میتوانست تصویری از ایران ومردم‌آن حاصل کند؟ یک راه برای جواب‌گوئی اجمالی به سؤال مزبور اینست که آثار شکسپیر بررسی‌گردد تا معلوم شود در این موضوع چه در بر دارند . نتیجهٔ بررسی بطور یأس‌آور ناچیزاست. معذلک شاید جالب باشد که بعضی ازقسمتهای مربوط از آثارمذکور نقل ودرکشف این مسئله کوشش شود که‌شکسپیر اطلاعات محدود خود را چگونه بدست آورده است.

در « نمایش خنده آور اشتباهات » (پردهٔ چهارم ـ صحنهٔ اول) بازرگان دوم به «آنجلو»[۳] میگوید : « من عازم‌ایران هستم وبرای سفر مسکوك طلا میخواهم.» سپس تقاضا میکند وجهی‌که موعدش رسیده پرداخته شود. کمتر تردید میتوان کرد که شکسپیر وقتی این سطور را نوشته فیچ یایکی ازهمراهان او را در نظر داشته است. در «نمایشنامهٔ‌غم انگیز مکبث»[۴] (پردهٔ‌دوم ـ صحنهٔ سوم[۵]) جادوگر اول میگوید : « . . . . شوهرش ، ناخدای «تایگر»[۶]،بحلب رفته است.» چون ازسفرنامهٔ فیچ میدانیم که با کشتی تایگر عازم طرابلس شد بنابراین محتمل است شکسپیر سفرنامه را در مجموعهٔ « دریانوردیهای عمده » هکلیوت دیده باشد.

همچنین درنمایشنامهٔ‌غم انگیز«شاه لیر» [۷] (پردهٔ سوم ـ صحنهٔ ششم) لیر به «ادگار»[۸] میگوید : « آقا ، من شمارا از بستگان خودمحسوب‌میدارم وفقط از لباس شما خوشم نمیاید. خواهید گفت که این جامه ایرانی است، ولی آنرا عوض

---

۱ - Ralph Fitch ۲ - John Eldred ۳ - Angelo ۴ - Macbeth ۵ ـ درمتن اشتباهاً صحنهٔ اول ذکر شده. (مترجم) ۶ - Tiger ۷ - King Lear ۸ - Edgar

کنید. » دراینجا زمینهٔ حدس استوار نیست. ممکن است شرحی که جنکین سن از دربار شاه طهماسب نوشته است شکسپیر را واداربه گفتگو از «جامهٔ ایرانی» کرده باشد. جملهٔ «ولی آنرا عوض کنید» حتماً این مفهوم را ندارد که پادشاه جامهٔ ایرانی را پست یا زشت میدانسته بلکه ممکن است آنرا مناسب آن موقع مخصوص ندانسته باشد. درقرن بعد که اطلاعات بسیار زیادتر دربارهٔ آن دردست است عقیدهٔ انگلیس‌ها نسبت بلباس ایرانی روی هم رفته بسیار مساعدبوده است. مثلاً لباس زیبا وسروضع سفیر ایران در«وایت‌هال»[۱] که منتظر باریافتن نزد شاه «چارلز»[۲] بود، در «پی‌پیس»[۳] بسیار اثر کرده بود.[٤]

در «بازرگان ونیز» (پردهٔ دوم ـ صحنهٔ اول) شکسپیر این جمله ها را اززبان امیرمراکش خطاب به «پرشیا»[۵] میگوید:

از توخواهش میکنم
که مرا بجعبه‌ها راهنمائی کنی
تا بخت خویش را بیازمایم. با این شمشیر
که پادشاه صفوی ویک شاهزادهٔ ایرانی را هلاك کرد
ودرسه میدان نبرد بر سلطان سلیمان چیره شد،
جازم ترین چشمانی که نگاه کنند ازخیرگی بیرون آورم.

بنظر میرسد که شکسپیر مشغول مطالعهٔ کتابی بود که از جنکین سن خوشه چینی کرده است. درنیمهٔ اول قرن شانزدهم، گرچه شاه اسماعیل درجنگ چالدران در۱۵۱٤ میلادی سخت زخمی شد وبزحمت ازگرفتاری نجات یافت ولی درحقیقت هیچ پادشاه صفوی یاشاهزاده‌ای درنبرد بین ایران وعثمانی بهلاکت نرسید. تقریباً شصت سال بعد «میلتن»[٦] در «بهشت ازدست رفته» (کتاب دهم ـ سطور ٤۳٦ - ٤۳۱) ازمنبع اطلاع مذکور استفادهٔ بهتری کرد:

همانطور که تاتار ازدست دشمن روسی

---

۱ - Whitehall ۲ - Charles ۳ - Samuel Pepys ٤ - درسفرنامهٔ او بوقایع روز دهم ژانویه ۱٦٦۸ رجوع کنید ۵ - Portia ٦ - Milton

از راه حاجی طرخان بردشتهای مستور از برف
بعقب می‌نشیند ، پادشاه صفوی بلخ ازنوك
هلال عثمانی ویرانه‌ها را ترک میگوید به آن سوی
مملکت علادول درعقب نشینی
به تبریز یا قزوین . . .

انسان‌درشگفت میشود که چرامیلتن کلمهٔ‌بلخ را بکار برده است. بجزاین یک نکته معنای بقیه کاملاً روشن است. «علادول» یا «علیدولی» که مسافرین ونیزی بکارمیبردند علاءالدوله ذوالقدر اززنجان مدعی بزرگ شاه اسماعیل بود.

ولی این مثالها از لحاظ مدرك ودلیل چندان ارزش ندارد: پادشاه صفوی وعلاءالدوله انعکاس افسانه آمیز ومشکوکی است از مجهولی دوردست.

جلوس شاه عباس اول بر تخت سلطنت در۱۵۸۷میلادی نه‌تنها درایران بلکه درروابط آن بامغرب‌زمین تغییرات اساسی ایجاد کرد. درمقابل لزوم مبارزه برضد عثمانیان با صلابت ، شاه عباس تصمیم به تشکیل سپاه منظم گرفت زیرا ملتفت شد که اتکاء بر قشون چریک وعشایر تحت فرمان سرکرده هائی که مانند ملوك طوائف در اروپا اغلب وفا داری آنها مشکوك وممکن بود گاهی بیشتر تهدیدآمیزباشند تاکمک ، خطراتی دربردارد. همینطورمتوجه شد که لشگریانش درتوپخانه یعنی درسلاحی که ایرانیان تا آنزمان حقیر می‌شمردند از عثمانی ها بسیار عقب هستند. بنا بر این بطور صحیح نتیجه گرفت که برای نیل بمقصود باید از اروپائیان کمک بگیرد لذا خشکه مقدسی وتنگ‌نظری پیشینیان خود را از روی عمد ترك گفت ودر دربار از مسیحیان حسن استقبال کرد.

اخبار راجع باخلاق شاه جدید و تغییر سیاست وی بموقع باروپا رسید ولی چنانکه اغلب اتفاق می افتد حقایق در طی طریق کمی منقلب گشت . پاپ«کلمان»[۱] بتصوراینکه شاه‌عباس مایل بقبول‌مذهب کاتولیک است‌برای کمک ورفع احتیاجات او کشیشانی فرستاد واین امید را با اشتیاق می‌پروراند که چنانچه

۱ - Clement

شاه ایمان آورد مسیحیت که درازمنهٔ سابق مدتها درایران بخوبی پیشرفت داشته ممکن است از نوداخل آن کشور شود. علاوه براین پاپ و فرمانروایان مغرب زمین ایران را چون متحد بالقوه‌ای برضد عثمانیان[1] که در آنوقت بحد اعلای قدرت نظامی رسیده و نسبت بعالم مسیح تهدید واقعی‌بودند،میدانستند. بنابراین سفرائی نزد شاه عباس اعزام داشتند تا اورا باصرار وادار بحمله بعثمانی کنند.

یکی ازنتایج تغییر سیاست شاه عباس این بود که نه تنها مبلغان و کشیشان بلکه جمع غریبی از بازرگانان ومأموران سیاسی وصنعتگران وسربازان حادثه‌جو بدربار اوهجوم بردند. گزارشهائی که این مسافرین نا متجانس بکشور خویش فرستادند یا باخود بردند چند کتاب میشود. درحقیقت اززمان شاه عباس اینگونه منابع خبر بحدی زیاد شد که ازاین پس اشکال پیدا کردن اطلاع نیست بلکه کار دشوار اینست که کدام یک نگاهداری و کدام دور افکنده شود. بالبداهه چون غیرممکن است ازتمام این منابع چیزی نقل شود یاحتی بطور مختصر بآنها اشاره گردد چند قطعهٔ منتخب اخذ ودربعضی ازموارد اختصاراتی از آثاراشخاص مختلف ازحیث ملیت ونظر ومذهب وشغل بعمل‌آمده است. باین ترتیب ازنظر اهالی ممالک اروپای غربی که اطلاعاتی ازهموطنان مسافر یا مقیم خود درایران درقرن ۱۷و۱۸میلادی‌بدست میآوردند میتوان تصوری پیدا کرد. باازدیاد نشر معلومات درمغرب زمین ازراه‌سواد و کثرت استعمال مطبعه وتماس نزدیک‌تر که بین مغرب ومشرق زمین برقرار شد میتوان با اطمینان گفت که بمرور زمان کلمهٔ ایران برای مردم عادی اروپا مفهوم بیشتری پیدا کرد تازمان شکسپیر.

«پنسن»[2] فرانسوی که بهمراهی آن‌شخص افسانه وار «سرانتونی شرلی»[3] ازطرف پاپ وامپراطور در آخر قرن شانزدهم بدربار ایران اعزام شد دربارهٔ

۱ ـ فکر اتحاد بین ایران و مغرب زمین برضد عثمانی یک قرن قبل بنظر اوزون حسن فرمانروای ترکمن رسیده بودکه برقسمت اعظم ایران در دورهٔ مشوش بین تیموریان وصفویه سلطه داشت . وقتی که وی از ونیزیها تقاضای کمک نظامی کرد کاترینوزینو Caterino Zeno را بسمت سفیر نزد او فرستادند . با اینکه زینو با درخواست کمک فوری به ونیز بازگشت کسی بتقاضاهای اوترتیب اثرنداد.

۲ - Abel Pinçon ۳ - Sir Anthony Sherley

شاه‌عباس گفت که «... وی تقریباً سی ساله بود باقامت کوچک‌ولی زیبا ومتناسب، ریش وموبش سیاه است. رنگ صورتش مانند رنگ معمولی اسپانیولی‌ها بیشتر سبزه است . کله و مغز نیرومند وفعال وبدن فوق‌العاده چابک دارد... نسبت بخارجیان بویژه مسیحیان بسیار ملاطفت میورزد.»[1]

پنسن سپس توجه را بتضاد اخلاق شاه عباس جلب نمود. درصورتیکه احتیاجات یک ساعت ساز معمر فرانسوی را که دراثر کهولت نمی‌توانست کار کند تأمین مینمود نسبت باتباع خود ممکن بود بسیار متلون‌المزاج و بیرحم باشد و «سر آنها را برای کوچکترین تقصیر قطع کند.»[2]

در۱۶۰۸ میلادی «سیمون»[3] از آباء مسیحی که ایتالیائی‌وازطبقهٔ‌روحانیان کار-ملی ونخستین‌رئیس‌طبقهٔ مذکور دراصفهان بودشرح بسیارمفصل‌تری ازشاه‌عباس بروم‌فرستاد . وی چالاکی وهوشیاری شاه وهمچنین‌نیروی بدنی وچابکی اورا درشمشیرزنی تأیید نمود. بگفتهٔ وی شاه عادت داشت که در کوچه های پایتخت پیاده راه رود وآزادانه در میان مردم حرکت کند . از قول شاه نقل کرده که فرموده: «این است طریق سلطنت کردن و ... پادشاه اسپانی وسایر مسیحیان لذتی از فرمانروائی نمی برند زیرا مجبور بودند خود را با جلال و شکوه بسیار احاطه کنند.»[4]

«سرتماس هربرت»[5] که دراواخر سلطنت شاه عباس بهمراهی «سردود مورکتن»[6] سفیرانگلستان و«سررابرت شرلی»[7] بایران رفت راجع‌بطرز رفتار شاه نسبت‌بخارجیان نوشت[8] : «... شاه معتقد بود دربارش شکوه زیادتری خواهد داشت که خارجیان را درلباس رسمی خودشان ببیند بطوریکه هرقدرتنوع زیادتر بود بفرمودهٔ شاه دربار و کشورش بیشتر درداخله مفتخرودرخارجه محترم‌بود.»

---

۱ ـ منقول از کتاب سردنیسن راس Sir Denison Ross تحت عنوان «سر آنتونی شرلی وسرگذشت او درایران» منطبعهٔ لندن در۱۹۳۳ صفحهٔ ۱۵۸ ۲ ـ همان‌کتاب وصفحه ۳ - Paul Simon
۴ ـ «تاریخی از کارملی‌ها در ایران» قسمت اول ۱۵۸ ۵ - Sir Thomas Herbert
۶ - Sir Dodmore Cotton ۷ - Sir Robert Sherley ۸ ـ «سفرها» صفحه ۲۳۲

مطابق نوشتهٔ هربرت ایران یک دولت مقتدر نظامی بود وشاه میتوانست سیصد هزار سوار و هفتاد هزار تفنگدار تجهیز کند ولی بیش از پنجاه هزار نفر معمولاً سر خدمت نداشت زیرا فقط این عده « دراین ممالک بایر میتوانستند باندازهٔ کافی علیق و خواربار بدست آورند. »[۱] در بارهٔ خود ایرانیان هربرت نوشت که آنان «...عموماً خوش اندام و راست قامت هستند. منطقه‌ای که در آن سکنی دارند آنان را گندم گون ، شراب آنانرا بانشاط ، تریاک ایشانرا شهوتران میکند. زنان نقاشی میکنند ، مردان اسلحه دوست هستند ، همگی تظاهر بشاعری میکنند. آنچه انگور برمیانگیزد قانون آرام میسازد و درس عبرت جلوگیری میکند.»[۲]

سیمون (از آباء مسیحی) ایرانیان را بدین گونه وصف میکند[۳]: «... سفید باقامت زیبا ، با ادب ، نسبت بخارجیان با محبت و فرمانبردار . باصل و نسب بسیار اهمیت میدهند درصورتیکه عثمانیان برای آن اهمیت قائل نیستند. بسیار به تشریفات دلبستگی دارند و طبق رسوم خودشان آداب متنوع بکار میبرند. ایرانیان سابقاً بسیار خرافاتی بودند و نسبت به مسیحیان نفرت داشتند گوئی آنها قومی نجس هستند ... امروز چون شاه نسبت به مسیحیان زیاد احترام میگذارد وباآنان حشر میکند و بر سر میز غذا آنان را میپذیرد ایرانیان اعمال گذشته را ترک کرده با آنان مانند افراد خودشان رفتار میکنند . »

دراینجا بی‌مورد خواهد بود که راجع بروابط شرکت هند شرقی با ایران که در زمان سلطنت شاه عباس آغاز گردید ، شرح مفصلی داده یا گفته شود که چگونه اتحاد بین آن‌دو در ۱۶۲۲ میلادی باخراج پرتغالیها ازجزیرهٔ هرمز وقطعهٔ باریکی از ساحل ایران ، که یک‌قرن قبل تصرف کرده بودند ، منجر گردید. متجاوز ازیکصد سال مأمورین و بازرگانان شرکت درایران بطور ممتد مسافرت کردند و بسیاری از آنان مدتها درگمبرون (بندر عباس) و اصفهان و شیراز و نقاط دیگر اقامت گزیدند. بوسیلهٔ مراسلات و گزارشهائی که مأمورین و تجار

۱ ـ همان کتاب صفحهٔ ۲۴۲ ۲ ـ همان کتاب صفحهٔ ۲۳۰ . ۳ ـ « تاریخی از کار ملی‌ها درایران» ـ قسمت اول ۱۵۶ .

مذکور بانگلستان فرستادند نه فقط در مورد تجارت بلکه در موضوعات دیگر اطلاعات مهمی بدانجا رسید. بلافاصله پشت سر انگلیس‌ها هلندیها بایران رفتند و مانند آنان سالها رابطهٔ تجارتی نزدیک با آن کشور داشتند.

در امور مذهبی بردباری و محبت شاه عباس نسبت به مسیحیان فرصت به مبلغین طریقت‌های مختلف داد تاایران روند ودرآنجا کلیسا بسازند وآزادانه طبق آداب دینی خود عمل کنند. گرچه آنان عدهٔ کمی‌را توانستند تغییرمذهب دهند لیکن شناسائی بسیار خوب نسبت به مملکت ومردم‌آن پیدا کردند.

شاه‌عباس که باستحقاق«بزرگ»نامیده‌شده‌در ۱۶۲۹میلادی‌درگذشت ولی سیاست برد باریش از میان نرفت و باین ترتیب مبلغین و بازرگانان و دیگران برفت وآمد خود ادامه دادند.

بین مبلغین از همه برجسته‌تر «رافائل دومان»[۱] از آباء فرانسوی طبقهٔ روحانیان «کاپوشن»[۲] بود که‌در(۱۶٤٤م.)باصفهان رسیدوتاپایان عمردر۱۶۹۶ میلادی درآنجا ماند. درمدت توقف ممتد خوددرزبان‌فارسی‌استادفاضلی‌شدونه‌تنها منافع روحانی وغیرروحانی فرانسه را درایران توسعه وافزایش داد بلکه ایران ومردم‌آنرا بهتر باروپا شناساند. کتاب او تحت عنوان « دولت ایران در ۱۶۶۰»[۳] برای«کلبر»[٤] وزیر باکفایت لوئی چهاردهم، که قبل‌ازتأسیس‌شرکت فرانسوی هنددر۱۶۶٤سیلادی‌درمقام کسب‌اطلاع بود، بسیارارزش‌داشت. تردیدنیست که مسافرین‌معروف‌فرانسوی یعنی «تاورنیه»[۵] و «دوتونو»[۶] وهمچنین‌شاردن (که از وی ذیلاً بیشتر سخن گفته خواهد شد) راجع به بسیاری از اطلاعاتی که نسبت بایران درکتب خود داده‌اند مدیون رافائل پدر روحانی هستند. علاوه بر آن وقتی خاورشناس معروف فرانسوی «پتی‌لاکروا»[۷] (که کلبر در ۱۶۷۰ بمشرق زمین فرستاد تازبانهای شرقی را بیاموزد و نسخه‌های خطی گرد آورد) در (۱۶۷٤م.)باصفهان رسید. رافائل او را درمدت بیماری‌سخت پرستاری کرد و بعد وی را در تحصیل زبان فارسی یاری نمود. ترجمه‌های پتی دولاکروا

۱- Raphaël du Mars ۲- Capuchin ۳- L'Estat de la Perse en 1660 ٤- Colbert
۵- Tavernier ۶- De Thévenot ۷- Jean-François Pétis de La Croix

از آثار مختلف شرق که بعضی از آنها فارسی بود دراوایل قرن هجدهم دراروپا بسیار جلب توجه کرد و بمغرب زمین فهماند که ایران فرهنگ وادبیات مخصوص بخود دارد.

بزرگترین کسی که به تنهائی مغرب زمین را درقرن هفدهم نسبت بایران مطلع ساخت بدون تردید «سرجان شاردن»[۱] است که فرانسوی وازپیروان کالون وروی هم ده سال در ایران بود. شغل وی جواهر فروشی بود و باین ترتیب با بزرگان مملکت از شاه گرفته بپائین آمیزش داشت. شاردن تا حدی بوسیلهٔ رافائل ولی بیشتر در اثر قدرت مشاهدهٔ خویش توانست اطلاعات زیاد درباب تمام مظاهر زندگانی ایران جمع آوری کند. چیزی که مخصوصاً جلب توجه میکند شرحی است که ازاصفهان زمان خود داده یعنی زمان جلال وشکوه آن شهر وهنگامی که از بزرگترین شهرهای جهان بود. انتشارسفرنامهٔ شاردن بچند زبان اروپائی باعث شد که اطلاعات راجع بایران در مغرب زمین کاملاً توسعه یابد. ازنظر تیزبین اوایران ومردمش شکل مشخص ومعین پیدا کرد.

جالب توجه است که عقیدهٔ شاردن دربارهٔ ایرانیان باعقاید نویسندگان قبلی که در اینجا نقل شد مقایسه شود[۲]:

«ایرانیان هم فکروهم جسم زیبا و عالی دارند. تخیل آنان زنده وزود انتقال است. حافظهٔ آنان رام وبرومند است. استعداد بسیار برای علوم وفنون ذوقی و صنایع ماشینی واسلحه دارند. خود پسندی را که صورت کاذب عزت است دوست میدارند. طبیعت آنان رام وساده و ذهنشان تیز ودسیسه جواست. نسبت به عشرت وتجمل وخراجی واسراف تمایل آنان بسیار وطبیعی است وباین جهت از اقتصاد وتجارت بی بهره‌اند. خلاصه آنکه با خود هنر و مهارتی طبیعی بدنیا میاورند که مانند هنر وقریحهٔ هر ملت دیگری است ولی هیچ ملتی نیست که باندازهٔ آنان این هنر وقریحه را فاسد ومنحرف کند.

۶ – Sir John Chardin ۷ – «سفرهای شوالیه شاردن در ایران» (پاریس ۱۸۱۱) جلد سوم صفحهٔ ۴۰۶ - ۴۰۴

در باب خیروشر کار جهان وامید وبیم نسبت به آینده ایرانیان خردمند و حکیم هستندو به خست کم آلوده شده‌اند و مایل نیستند چیزی بدست آورند مگر برای خرج کردن . ایرانیان دوست دارند حالی خوش باشند و تا بتوانند از هیچ چیز برای خود مضایقه نمی‌کنند زیرا هیچ نگرانی نسبت بآینده ندارند ومتکی به‌پروردگار وتقدیرند وقویاً معتقدندکه قسمت ازلی حتمی وتغییرناپذیر است و در این خصوص با ایمان کامل عمل میکنند . باین ترتیب وقتی دچار بدبختی ومصیبت شوند مانند اکثر مردم افسردگی شدید ندارند... با آرامش خاطر میگویند: «مکتوب است»[1] یعنی تقدیر بوده است که آن اتفاق روی دهد.

معاصرشاردن، «دکترفرایر»[2] نشان داد که‌ایرانیان‌به‌مهمانی‌ومی‌گساری بسیار علاقه دارند: «باور کردنی نیست که چه اندازه در جشنی باده‌گساری میکنند و روز بعد چه اندازه خود را بدان بی توجه نشان میدهند... یک هفته تمام انسان را وادار بمی‌گساری میکنند. ایرانیان مصاحب شیرین گفتاری‌هستند وبرای تقدیم پیاله بنوبت از هیچ کس چشم نمی‌پوشند.»[3]

در ۱۶۷۶ میلادی‌فرایر در گمبرون‌بود و شرح دادچگونه ملوانان‌انگلیسی کشتی‌های شرکت‌هندشرقی در کناردریا تفریح‌وخوش گذرانی کردند، معذلک هوای آنجارا نپسندیدند زیرا «برای‌حرارت سوزانش آن‌محل‌را بامثلی طعنه آمیز یاد کردند و گفتند که فقط باندازهٔ یک بند انگشت میان گمبرون و دوزخ فاصله است»[4].

نسبت بجریان‌حوادثی که‌در ۱۶۹٤ میلادی‌باجلوس‌شاه‌سلطان‌حسین‌متدین وبی‌حال شروع شد وبهجوم افغان وسلسلهٔ صفویه در۱۷۲۲ خاتمه یافت اروپا در ایران ناظرین صلاحیت دارکم نداشت. رؤسای هیئت های مذهبی و اعضای آنها و نمایندگان شرکتهای انگلیسی و هلندی هند شرقی و گاهگاهی سفیران دول مختلف در ایران بودند. در بسیاری از شهرهای عمده مبلغین و در بعضی

---

۱ ـ «مکتوب است» یعنی نوشته شده است. ۲ ـ Dr. John Fryer ۳ ـ «شرح تازه از هند شرقی و ایران» (لندن ۱۶۹۸) صفحهٔ ۲٤۵ و ۲٤۶ ٤ ـ همان کتاب صفحهٔ ۲۲٤

از آنها بازرگانان و عمال دو شرکت هند شرقی اقامت داشتند . بعلاوه عده‌ای مسافر وجود داشت‌مانندنویسنده و هنرمند هلندی «لوبروئن»[۱] (که در کتابش تصاویر عالی‌ازاصفهان‌وشهرهای‌دیگری که‌دیدن کردمندرج‌است)و«دوتورن‌فر»[۲] و«لوکا»[۳] فرانسوی و«جان بل»[۴] اسکاتلندی. بوسیلهٔ این گواهان عینی مردم مغرب زمین می‌توانستند مشاهده کنند که بارگاه دولت صفوی دراثر زمامداری پادشاه بی کفایت ولی خوش نیتی چگونه بتدریج بفساد گرائید و بالاخره ساقط شد.

مبلغین مذهبی راجع بالغاء فرمانی که امتیازات آنان بدان بسته بود ، گزارش داده نوشتند که آزارو تخفیف مذهبی تجدید شده‌و این نتیجهٔ نفوذ دائم‌التزاید عناصر متعصب ملاها و دسیسه‌های روحانیان رسمی است. تجار نیز مانند مبلغین از استرداد امتیازات و خواستن رشوهٔ گزاف ازطرف مأمورین فاسد دربار برای تجدید آن امتیازات شکایت کردند وتأثیرسوء ناامنی متزاید کشوررا در تجارت گزارش دادند.

در این موقع نظر فرانسویها نسبت بایران از نظر انگلیس‌ها و هلندیها که فقط منافع تجارتی درآنجا داشتند وسیع‌تر بود. لوئی چهاردهم که ازمدتها پیش نقش حمایت ازمسیحیان را درمشرق زمین بعهده گرفته بود و همچنین پاپ وقتی که گزارش آزار مبلغین وبسته شدن اجباری کلیساها و هیئت‌های مذهبی باروپا رسید ، سخت مضطرب شدند. برای خاتمه دادن بآزارها وهمچنین ازدیاد وتحکیم منافع تجارتی وسیاسی فرانسه لوئی چهاردهم و وزیرانش تصمیم بافتتاح مذاکره و انعقاد پیمانی گرفتند که مقررات لازم را در برداشته باشد. با وجود آغاز نامسعود و موانع سخت این پیمان که‌نخستین‌معاهده بین‌فرانسه وایران بود در ۱۷۰۸میلادی در اصفهان امضاء شد.معذلك بدلایلی که لازم نیست‌دراینجا ذکر شود این قرارداد فقط تخفیف موقتی در سرنوشت مبلغین داشت و منتج بهیچ پیشرفتی در زمینهٔ سیاست یا تجارت نشد.

۱- Cornelius le Bruin ۲- de Tournefort ۳. Lucas ۴- John Bell of Antermony

در ۱۷۱٤ میلادی شاه سلطان حسین سفیری بنام محمد رضا بیک بفرانسه فرستاد تا با آن‌دولت‌برای اقدام‌مشترك بر ضد اعراب‌مسقط که‌راهزنی‌آنان‌تأثیر فلاکت باری در تجارت داشت معاهده‌ای منعقد سازد. دولت فرانسه با زیرکی از ورود سفیر استفاده کرد و برای پیمان جدیدی با ایران که مواد آن بطور متمایز از پیمان ۱۷۰۸ مساعد تر باشد مذاکراتی آغاز کرد. مشاورین وزراء مربوط فرانسه عبارت بودند از«گودرو»[۱] کشیش که مستشرقی‌بالنسبه معروف بودوبازرگانی ازاهالی «مارسی»[۲] بنام«دوکانسویل»[۳] هردونفر مدتی‌را درایران گذرانده بودند و آن کشور را نیکو می‌شناختند.

گرچه محمد رضا بیک برای بستن چنین پیمانی اختیار نداشت ودر آغاز مایل بشروع مذاکره نبود ولی بالاخره متقاعد شد و در اوت ۱۷۱۵ امضای خود را در پای معاهده گذاشت. در این پیمان به مسئلهٔ مسقط اشاره‌ای نشد ولی شفاهاً قرار شد یک افسر نیروی دریائی فرانسه بایران اعزام شود تا ببیند چه اقدامی ممکن‌است صورت گیرد. معاهدهٔ جدید علاوه براعطای تمام امتیازات تجارتی که فرانسه مایل بود وحفظ هیئتهای مذهبی، مقررمیداشت سفیرفرانسه که بنا بود بدربار ایران فرستاده شود نسبت بنمایندگان سیاسی تمام ملل تقدم داشته باشد. بعلاوه بنا شدکه نمایندگی کنسولی فرانسه در اصفهان و جاهای دیگر برقرار شود. زحماتی که لوئی چهاردهم و وزیرانش برای انعقاد این دو پیمان متحمل شدند و تشریفاتی که برای پذیرائی از محمد رضا بیک درفرانسه منظور داشتند نشان میدهد که اهمیت بسیار زیاد بایران میدادند.

با این همه چون محمد رضا بیک از اختیارات خود تجاوز کرده بود مشکلات بسیاری برای تصویب آن پدید آمد وفقط درمه ۱۷۲۲ بتصویب رسید یعنی وقتی که اصفهان‌داشت ازطرف‌غلجائیهای افغان محاصره می‌شد. دراکتبر همان سال اصفهان سقوط کرد و شاه استعفا داد و دولت صفوی که زمانی با عزت و افتخار بودبطور ننگین پایان یافت. بنا براین پیمان ۱۷۱۵ هیچ مزیت با دوامی برای فرانسه نداشت.

۱ - Abbé Gaudereau ۲ - Marseilles ۳ - de Cansevilles

گرچه وزیرانی چون «پن شارترن»[۱] با مراجعه بکارشناسانی نظیر گودرو و دوکانسویل میتوانستند تصور تقریباً صحیحی از ایران آن عهد حاصل کنند، فرانسوی متوسط بطور مبالغه آمیزی متمایل بود ایران راکشور طلسم وافسانه بداند. بی فایده نیست علل این تمایل مورد دقت قرار گیرد. نخستین دلیل این بودکه ترجمه های دولاکروا بسیار هوا خواه داشت وآنها ایران ونقاط دیگر مشرق زمین را با اوضاع و احوال کتاب الف‌لیل‌توصیف کرده بودند. دوم‌اینکه سرگذشت خارق‌العادهٔ«ساری پتی»[۲] در ایران در آن موقع‌زیاد در فرانسه انتشار پیدا کرده بود. این‌زن باتفاق‌یک نفر فرانسوی بنام «فابر»[۳] که در ۱۷۰٤ بمأموریت سیاسی بایران میرفت بآن مملکت رهسپار شده بود. در طی طریق بطرف دربار ایران، فابر ناگهان در ایروان درگذشت و بانوی مذکور این مأموریت را بعهده گرفت وبعداً نمایندهٔ جدید فرانسه با دشواری بسیار توانست او را از این مقام خارج سازد. معذلک مشارالیها بباریافتن بحضور شاه توفیق حاصل کرده بود. درمراجعت بفرانسه بزندان‌افکنده‌شد ومدت مدیدی باافسردگی بسر برد. وقتی‌که بالاخره پروندهٔ او به‌پن شارترن مراجعه شد، یادداشتهای روزانهٔ وی از این مسافرت بحدی در وزیر تأثیر کردکه نه فقط دستور آزادی او را داد بلکه‌از «لوساژ»[٤]نویسندهٔ «ژیل بلاس»[۵] تقاضا کردیادداشت‌هارابصورت ادبی درآورد. بدبختی است که لوساژ نتوانست خود را راضی بانجام دادن این امر کند.

سومین دلیل داشتن تصورغلط ومبالغه‌آمیزی ازایران مسافرت محمدرضا بیک بودکه عبورش ازکشور فرانسه وورودش بپاریس بسیارجلب توجه کرد. پاریسی ها بظاهر خارجی و آداب غریب و رفتار خارق‌العادهٔ او در چند مورد بسیار علاقه‌مند شده بودند. اقدامات و عملیات او انتشار زیاد حاصل کرد. تصویر های چاپی ازاو تهیه کردند که خریدار زیاد پیدا کرد وپردهٔ نقاشی ازاو ساختند که وی را درحال باریافتن بحضورلوئی چهاردهم نشان میداد (آخرین‌بار عامی که‌آن پادشاه کهن سال قبل‌ازمرگ داد). محمد رضا بیک بنحو افسانه‌آمیزی

۱ - Pontchartrain ۲ - Marie Petit ۳ - Fabre ٤ - Le Sage ۵ - Gil Blas

مأموریت خود را بپایان آورد و بایک خانم فرانسوی که مقامی‌داشت پنهانی عزیمت کرد .

برانداختن دولت صفوی از طرف افغانها و دست اندازی بمغرب وشمال غربی ایران و اشغال آن بترتیب از طرف عثمانی و روسیه دراروپا سر وصدای زیاد بلند کرد. چنین تصور کردند که ایران چنان غرق شده که دیگر قادر نخواهد بود مقام خود را چون ملت زنده‌ای بدست آورد ولی ثابت شد که این نظر غلط بوده است . ایران بر خلاف انتظار ، همانطورکه چند بار قبل از این نشان داده بود ، تجدید حیات کرد . در اثر قریحه و هنر نظامی پیشوائی بنام نادرقلی که وی را تا آنزمان کسی نمی‌شناخت، افغانها مغلوب وبیرون رانده‌شدند، طهماسب پسرشاه سلطان حسین (که توسط افغانها بقتل رسیده بود) بر تخت سلطنت نشانده شد ، عثمانیها پس از شکست سختی مجبور به‌عقب نشینی بطرف خط مرزی خود گشتند ، روسیه نیز احتیاط را دراین دانست که بدون زد وخورد ولایاتی را که تصرف کرده بود رها کند.

قبضه کردن تاج و تخت سلطنت‌ازطرف‌نادرقلی‌بیک‌در۱۷۳۶ میلادی (که در آن موقع عنوان نادر شاه را اختیار کرد) و استیلاء شگفت انگیز بعدی او برهندوستان برشهرت او در مغرب زمین بسیار افزود بطوری که او را اسکندر ثانی نامیدند. راجع بمواهب برجستهٔ نادرشاه وهمچنین معایب اوشهادت عده‌ای از ناظرین‌صلاحیت دار اروپائی‌را دردست‌داریم . « کوکل»[1] نمایندهٔ‌مقیم‌شرکت انگلیسی هند شرقی دراصفهان با آشنائی شخصی نزدیک که داشت نوشت: «... کم باور کردنی‌است که تاچه‌اندازه درتشخیص تفاوت هرطرف سریع‌الانتقال و در یاری کردن به سپاه خود چه اندازه فعال میباشد . هر یک از سردارانش که بدون تفوق زیاددشمن عقب‌نشینی کند نادرشاه بسوی وی می‌تازد وبا تبرزینی (که همیشه در دست دارد) او را بقتل میرساند و فرماندهی را بشخص بعدی از حیث درجه تفویض میکند »[2] .

---

۱ - William Cockell ۲ - نقل از کتاب « نادرشاه » تألیف فریزر James Fraser صفحه ٤ - ۲۳۳ .

«بازن» [۱] از آباء یسوعی که چند سال پزشک نادر بود از اوصاف او درفرمانروائی گفت[۲] : « باوجودپستی اصل و نسب مثل این بود که برای سلطنت خلق شده باشد. تمام خصائل بزرگی که قهرمانان وقسمتی ازخصائلی که سلاطین بزرگ را بوجود میاورد طبیعت بوی داده بود . در تاریخ بزحمت می‌توان پادشاهی پیدا کرد که قریحه‌ای وسیع تر و فکری نافذ تر وشجاعت و جسارتی زیاد تر از نادر داشته باشد . نقشه‌ها و خیالاتش بزرگ بود ، وسایل کار نیکو انتخاب می‌شد ، قبل از آغاز اجرای هرقصد همه چیز فراهم شده بود ».

این یک طرف تصور بود. ناظرین دیگر ممکن نبود مشاهده نکنند که نادر در اثر اشتیاق بجنگ و استفادهٔ فوق‌العاده ازمنابع ثروت کشوربالاخره آنرا بخرابی و ویرانی سوق داد.

در این دوره عقیدهٔ غریبی پیدا شده بود که بعضی از اروپائیان گمان میکردند برخی از شخصیت‌های برجسته در معرکهٔ ایران اصلاً ازمغرب زمین بودند . عده‌ای تصور میکردند که نادر از «اهل برابانت»[۳] بود و در کودکی بایران رفته است . چون نادر مدتی بنام طهماسب قلی خان شهرت یافته بود و تجار اروپائی ودیگران آنرا تحریف کرده « تماس کولی »[٤] می گفتند، جمعی خیال کردند که او واقعاً ازاهالی ایرلاند بوده واسمش «تماس اکلی»[۵] است . در هر صورت در یک مورد این‌انتساب نا درست ازروی تعمد بود . «تالمان»[٦] کشیش درسر گذشت دروغی که ازطهماسب دوم نوشته (وصلاح دیده کتاب‌را بدون ذکر مؤلف منتشر کند) قصدش این بود که شاه را حقیقةً پسر یک فرانسوی بنام «ژولیو»[۷] که در استخدام شاه سلطان حسین بود قلمداد کند.

در پایان این مقال ممکن است یاد آور شویم چگونه ایران پس‌از اینکه در مغرب زمین فقط اسمی بود ، در بخش دوم دورهٔ اسلامی بتدریج که تماس نزدیکتر وبیشتر شد بهتر شناخته و معروف گردید. بطوری که سابقاً ملاحظه شد

---

۱ ـ Père Bazin ۲ ـ « مراسلات آموزنده و غریب » (پاریس ۱۸۷۰) جلد چهارم ۳۱۶

۳ ـ Brabant ٤ ـ Thamas Kouli ۵ ـ Thomas O'Kelly ٦ ـ Abbé Talment ۷ ـ Joliot

تصوری که اروپائیان ازایران داشتند بسیارمتفاوت بود. بعضی آنرا فقط کشوری میدانستند که با آن داد وستد کنند ، برخی آنرا کشوری برای تبلیغ مسیحیت فرض میکردند ، در صورتیکه عدهٔ دیگری بر آن بدیدهٔ متحدی بر ضد عثمانی می‌نگریستند. بتدریج ومرور زمان در اروپا ملتفت شدندکه از تمام آنچه گفته شد ایران معنی ومفهوم زیادتری دارد ، فرهنگ واقعی وادبیات مختص بخود داراست و مردمش ذوقی لطیف برای شعر و اشتیاقی وافر بعرفان و تحقیقات فلسفی دارند.

بقلم بانو هزلتین

فصل سیزدهم

ممالک محروسهٔ ایران

بانو . ژ . ای . هزلتین J. E. Heseltine تحصیلات خود را در اسکاتلند انجام داد و در ادارات مطالعات صنعتی و علمی دولت و وزارت بهداری و تبلیغات و بهبود وضع کودکان کار کرده است . چندین سال با بنگاه نشریات « کلارندون پرس » همکاری کرده و در تهیه کتاب لغت اکسفورد و کتاب ضرب المثل‌های انگلیسی چاپ اکسفورد همکاری داشته است . وی در مطالعات خود به تاریخ گذشتهٔ ایران علاقمند شد و در نتیجهٔ همین مطالعات بود که توانست فصلی در کتاب میراث ایران بنویسد .

درسال ۱۸۳۵ میلادی (۱۲۵۱ هجری) دوجلد کتاب بعنوان پرشیا (ایران) برسلسله کتابهای مخصوص جوانان که توسط مؤسسهٔ «چارلز نایت»[۱] واقع در «لد گیت استریت»[۲] منتشر میشد ،افزوده گشت . نام این دسته کتابها سفرنامه های «عموالیور»[۳] ودوجلد تازه شامل مکالمات آموزنده‌ای بود که بوسیلهٔ آن للهٔ دلسوزی بسه کودك یتیم موسوم « به هنری»[٤] «فرانک»[٥] و «جین»[٦] یادمیداد تا درباب کشوری که عادت لجوجانه‌ای برای ماندن درسرزمین پریان‌داشت چه مطالبی‌بیاموزند . اطلاعاتیکه این لله میآموخت درکمال سخت گیری دست چین شده بود . وی‌بشنوندگان‌جوان خود درباب پرندگان‌ایران میگفت که طاووس فوق‌العاده‌مورد توجه وعلاقه‌است تاجائیکه‌در دوطرف تخت سلطنتی‌ستونهای‌چهار گوشی ساخته شده ونقش طاووس

---

۱ - Charles Knight ۲ - Ludgate Street ۳ - Uncle Oliver's Travels ٤ - Hendry
٥ - Frank ٦ - Jane

بر آنها کنده کاری‌شده ، طاووس هاجواهر نشان هستندودرمنقار هر یک‌یاقوت‌بزرگی قرار دارد. واما هروقت صحبت از تخت وتاج‌وتزئینات آنها بمیان میآمد حواس کودکان پرت ومانع چیزیادگرفتن آنها میشد ، بنابراین عمواليور فوراً مطلب را عوض میکرد وازنوع دیگری پرندگان درایران سخن میگفت ولی هنوز دهان بازنکرده بود که راجع به قوش وباز حرفی بزند که بچهٔ کوچکتر ازهمه حرف اورا قطع میکرد وفریادبرمیآورد که عموجان، عموجان کمی بیشتر راجع بپادشاه وتخت سلطنت اوبگو . . . بازهم بگو . . .

ولی عمواليوربا بیانی محکم‌وجدی پاسخ میداد «حالا وقتش نیست متوجه باشید حالا سخن از پرندگان در میان است.» کودکان آهی کشیده درجای خود میلولند وساکت میشوند اما باین آسانی دست از اصرار خود نمیکشند وچندروز بعد نوبت هنری کودك بزرگتر است که عمواليور دماغ اورا بسوزاند. صحبت ازخلیج فارس درمیان است وعمواليورمیگوید «پلینی»[۱] مورخ رومی‌شرحی‌دربارهٔ صید مروارید باب هرمزآورده ، وی‌مانند سایر نویسندگان رومی ازروی‌خیالبافی پنداشته‌است که مروارید از قطرهٔ باران‌بوجود میآید باین ترتیب که هر سحرگاه صدفها از اعماق دریا بسطح آب میآیند دهن خودرا میگشایند وشبنم را مینوشند. هنری فریاد میزند به به چه‌فکر زیبائی وعمواليور ضمن اذعان میگوید «آری فکر لطیفی است ولی درتاریخ طبیعی آنچه مورد احتیاج وتحسین ماست حقایق مسلم است نه توهمات زیبای شاعرانه.»

بطوریکه ملاحظه میشود حتی شخصی مانند عمو اليور که خیلی جدی وسختگیر است خواه ناخواه اطلاعاتی دردسترس کودکان قرار میدهد که نیروی توهم‌وتخیل آنان را برمیانگیزد، چه سخن درباب کشوری است که درآن ازعهد قدیم حقیقت وافسانه همیشه بهم آمیخته بوده است.

افسانه‌های این کشور چنین‌حکایت کرده وتجربه نیزآنرا تأیید نموده است که پادشاه ملبس بلباسهای خیره کنندهٔ مزین بمرواریدوجواهرنشان قیمتی بوده،

۱ - Pliny

فی‌الواقع بر تخت طاووس باشکوهی جلوس میکرده‌وازمدح شعرا وستایش فصحا وخطبا لذت میبرده است و گاهی چنان مجذوب مدایح میگشته که از جای خود برمیخاسته وبعلامت اعلی درجهٔ ابراز مرحمت دهان شاعررا مملو از شیرینی و حلوا میکرده است . در قصر پادشاه جز تخت پادشاهی اثاثیهٔ مختصری وجود داشته است زیرا در ایران چه پادشاهان و چه رعایای ایشان عادت داشتند چهار زانو برزمین روی قالی بنشینند . نقش ونگار وبافت‌ها وطرحهای این قالیها چنان بود که بیننده‌را مدهوش میکرد وهمین قالی بود که ... (دراینجا بازافسانه وارد حقیقت میشد) ... قالی‌ها گاهی‌خاصیت سحروجادو پیدا میکردند، از زمین بلند میشدند ، راه آسمان پیش میگرفتند ، بالای صحرا ها و کوه ها وشکاف های غارها بپروازدرمیآمدند ، جادوگران را برای انجام کارهای شرارت‌آمیزمیبردند یا شاهزاده خانمی را بعاشق دلباخته‌اش باز میگرداندند .

درخلال قرن سیزدهم تصویری از خاورزمین بصورت افسون وافسانه بتدریج دردماغ سردم انگلیس منعکس گردید . دراین زمان داستانهائی ازقلمرو شگفت انگیز ختا وختن وسرزمین چین که رهبانان سلک« فرانسیسکن »[۱] و«دومی نیکن »[۲] مسیحیت را بدان سرزمین بردند، باروپا آمد وبگوش اروپائیان رسید . دراواسط قرن ۱۴ میلادی «هیگدن»[۳] باستناداقوال مورخین یونان‌ولاتین در کتاب خود موسوم به « پولی کرونیکون » [۴] فصلی بایران و جنگهای ایرانی اختصاص داده است . مقارن‌همان‌اوقات«سرجان ماندویل»[۵] که«سوزی»[۶] اورا کذاب بیباک میداند ، کتاب سیاحت نامه‌ای برشتهٔ تحریر در آورد که ابتدا بزبانهای فرانسه ولاتین منتشر گردید وشهرت یافت ودر پایان همان قرن بزبان انگلیسی بوسیلهٔ «وین کین دوورد»[۷]و«پین سن»[۸] انتشار یافت .وی‌درآن‌سیاحت‌نامه‌برای‌لذت خاطر تمام معتقدین بفلسفهٔ فرارازمشکلات‌زندگی« اسکی‌پیسم »[۹] ، خاور زمین را طوری تصویروترسیم‌میکند که لحظه‌ای صورت ختا وختن دارد و گاهی منظرهٔ ایران‌را

۱ - Franciscan ۲ - Dominican ۳ - Higden ۴ - Polychronicon
۵ - Sir John Mandeville ۶ - Southey ۷ - Wynkyn de Worde ۸ - Pynson
۹ - Escapism

نشان‌میدهد، محل ایران را درماوراء عربستان درآن سوی حبشه وزمانی در کنار هندوستان تعیین میکند. علم جغرافیا درآن عهد مشخص ودقیق نبود ونقشه کشان اولیه جای دریا ها را درنقاطی نشان میدادند که دریا اساساً وجود نداشته، محل کشتی نوح را بالای کوه آرارات وجای مهر گیاه ودیگر گیاه‌های کیف آوررا در دلتای رود نیل میدانستند که این گیاه صلح وصفای خودرا درآن سرزمین گسترده بود. قرنها حدود ایران درنظر اروپائیان مبهم ونامعلوم بود وحتی تاچندی پیش یعنی همین اواخر هم درنظرمردم‌عادی اروپا، حدود کشور مزبور روشن نبود، شاید بدین سبب که درک تحولات تاریخ آنکشور وتغییراتی که درمرزهای آن درخلال قرون رخ داده است برای ایشان مشکل بوده است.

ایرانی را که ماندویل برای اروپائیان تصویر کرده و در دماغ ایشان جای داده است، عبارت بود از بهشتی درروی زمین ومهدیکی دوداستان‌منسوب بکتاب مقدس و محدود بچهار رودخانه که از «جنات عدن» خارج میگشته وکشوری بوده است صاحب تجمل، کشور نور والوان، دارای باغهای آفتابگیر ومعطر که زمزمهٔ نهرهای جاری ونغمهٔ پرندگان هوای آنرا پر کرده بود. سکنهٔ شهرهای خوب و دلکش آنرا مردم حکیم وخردمند وفالگیران وستاره شناسان ومنجمان غیب گوی و امراء و اشراف صاحب شوکت وجلال وهمچنین پیران رند وعیار که غالباً تمایل بآدم کشی هم داشته اند تشکیل میدادند. زمامداران آن کشور درقصرهای گنبد طلائی میزیستند که اطاقهای آن با گوهر شب چراغ روشن شده وبا بلسان معطر گشته بود. این مردم بلباسهای زر دوزی مزین بمروارید های خاوری وقطعات الماس که از شبنم آسمان لطافت بر گرفته اند، ملبس بوده‌اند «کاکستون»[۱] درکتاب «آئینهٔ جهان» شاخ وبرگهای‌دیگری‌براین توصیف افزوده که درخواننده ایجاد لرزه واشمئزازی گوارامیکند. وی مینویسد: «درممالک محروسهٔ ایران» علمی وفنی وجوددارد بنام «نیگرومانسی»[۲] که ابتدا در آن کشور بوجود آمده وبا بکار بردن این علم میتوان دشمن را تحت فشار

۱ - Caxton ۲ - Nygromancy

گذاشت واورا بچنگ‌آورد و گرفتار ساخت. وی مطلب دیگری را نیز متذکر گردید که درواقع بمنزلهٔ پیشگوئی این حقیقت است که روزی فرامیرسد که فنون سحر وساحری در این کشور ضعیف میشوند ودر برابر حقایق سیاسی سر تسلیم فرود میآورند ، بدینمعنی که مینویسد در این کشور نوعی قیر بوجود میآید که بقدری داغ است که هر کس بدان دست زند دستش را میسوزاند ، امالوله‌های نفتی که میبایست در سراسر فلات ایران حامل این مادهٔ سوزان شوند در آیندهٔ بسیار دوری پنهان واز نظرها چنان نهان بودند که حتی پیشگویانی که بوسیلهٔ ارتباط با ارواح مردگان پیشگوئی میکردند نیز نمیتوانستند از وجود آن اطلاع یابند.

بازرگانی نیز منظماً پیش میرفت وپیوسته جزئیات قطعی‌تری بر رؤیاها ومکاشفاتی که از طریق مذهب وتذکره وتاریخ نویسی پدیدارشده بود میافزود «ممالک محروسهٔ ایران» شامل شهرهائی بوده است که نامهای آنها در گوش شنونده همچون‌صدای‌موسیقی است ، ازقبیل سلطانیه ، طرابوزان ، بخارا وسمرقند که انواع ادویه و داروها از قبیل جوز و ریوند و کالا هائی از قبیل ابریشم مخمل ، قالی ، شال ، طلا و پارچه‌های زربافت وملیله دوزی وسنگهای قیمتی از هند و افریقا و ختا بدانجا وارد میگشت و از راه رودخانه ها یا دریاچه‌های داخلی و راههای خشکی از مراکز بالا به حلب حمل میشده و از آنجا بوسیلهٔ کشتی های ونیزی که حامل زائرین ارض مقدس بودند باروپا فرستاده میشد وهمراه آن داستانهائی از آن کشورها نیز بگوش اروپائیان میرسید. محتمل است که این داستانها را یک سیاح ونیزی قرن ۱۳ میلادی نقل کرده باشد که نقاط مختلف خاور زمین را سیاحت کرده و چیزهای جالب و محل‌های قابل توجه را دیده است ، مثلاً گوسفندهائی را دیده است که دنبهٔ بی‌تناسب آنها بیش ازحد معمول بزرگ و سنگین وزن بوده است و دنبهٔ خود را در چهار چرخه بدنبال خویش میکشیدند یادرختهای‌آفتاب وماه را دیده که عنقاها بر آن‌آشیانه داشته‌اند و پرندگان کوچکی را مشاهده کرده که پرهای رنگا رنگ آنها هوا را مخطط

و درخشان کرده بودند. درکشوریکه این سیاح مسافرت کرده است جلگه های بی پایان و حاصلخیز را در برابر تنگه ها و معبر هـای سرد مرتفع کوهستان با بیابانهای بی‌آب و علف و سوزان از حرارت آفتاب دیده است که با سرزمین لعنت شده بی شباهت نبوده است. دربنادر آن کشتی‌های سملو از ادویه وجواهر و سایر ذخائر فراوان بوده است. سلاطین آن کشور که بنحوی افسانه وار غنی و ثروتمند بوده‌اند عصای سلطنتی دردست داشتند که روی آن بازسرد حکاکی شده ولقب خان بر آن دیده میشد که بمعنی‌امیر الامرای بزرگ یاسلطان‌السلاطین اعظم است و یکی از ایشان را که سیاح ونیزی درقصر تابستانیش درگرجستان دیده موسوم به کوبلاخان (گبلاقاآن) بوده است.

سیاحت نامهٔ مارکوپولو در پایان قرن پانزدهم برشتهٔ تحریر در آمده است. این سیاحت نامه درسال ۹٦٤هجری (۱۵۵٦میلادی) در فرانسه بچاپ رسیده ودرسال ۹۸۷هجری (۱۵۷۹میلادی) بانگلیسی ترجمه شده است. دراواسط قرن ۱٦ میلادی نیز دانشمندانی که سقوط بیزانس و اختراع چاپ متون یونانی و لاتین را دراختیار ایشان گذاشت تالیفات«استرابو»[۱]جغرافی دان یا «پلوتارك»[۲] یاتاریخ‌قدیم بقلم «دیودوروس سیکولوس»را [۳] که مخلوطی بوده است ازحقایق و افواهیات و مسموعات وحدسیات مطالعه کرده بودند یا آنکه شرح جنگهای ایران را درآثار یک مورخ یا سیاح یونانی خوانده بودند که بر خلاف سرجان ماندویل لااقل بعضی ازکشورهائی را که وصف کرده خود دیده بود. اگر دانشمندان آن عصر با گیتی شناسان و بازرگانان حادثه جو و جهانگردانی که درآن‌زمان مشغول طرح نقشهٔ مسافرتهائی برای اکتشافات بودند، ازکتابها و نوشته های هرودوت هم سخن میگفتند چه منبع فیاض و سر چشمهٔ حوادثی از این کتاب برای عدهٔ کثیری فراهم میشد. درکتاب هرودوت ایران درنظر جغرافی دانان بصورت یک امپراطوری بزرگ جلوه میکرد که البته کمتر ازممالک محروسهٔ ایران باتوجیهی که دربالا ازآن بعمل آمد ابهام داشت ونظر بازرگانان

۱ – Strabo ۲ – Plutarch ۳ – Diodorus Siculus

که برای پر کردن صندوقهـای نقدینهٔ خود آرام و قرار نداشتند متوجهٔ بحث مکرر در بارهٔ طلا ونقره و جواهرآلات و قالیهای دلپسند رنگارنگ سلاطین بود که شمش طلارا از طریق مالیات بدست میآوردند ودرخم‌های سفالین میریختند وهنگام احتیاج بپول خم‌هارا میشکستند وهرمقدار که رفع حاجت‌ایشان رامیکرد از قطعـات طلا میبریدند و برمیداشتند و بمصرف میرسانیدند و در نظر سیاحان حادثه جو ایران عبارت میشد ازمجموعهٔ داستانهائی که عطش اکتشاف آنهارا فرونشاند « دراین کشور درختهائی وجود داشته که بقدری زیبا بوده اند که یکی از پادشاهان روزی فرمان داده بود که آنرا باطلا مزین نمایند. درباغهای آن کشور بوته های گل سرخ خود رو وجود داشته و لاله هائی بار میآوردند که بوی خوش آنها مانند نداشته است.مردمش نیز مانند دورنمای اراضی آن سراسر ترکیبی از تضادها بوده‌اند، همه مردمی جوانمرد وبلند همت وسلحشور بوده اند ولی هنگامیکه درخشم میرفته‌اند درنده خوئی آنها نظیر نداشته است. دروغگوئی را پست ترین و بد ترین گناهان میشمرده اند ، به حلوا و شیرینی و تجمل عـلاقه داشتند ، شراب را دوست داشتند ، در هنگام مستی مبـاحثه میکردند ولی تصمیمات خـود را در هوشیاری میگرفتند . هنگامیکه پادشاهان ایشان درارابه‌های جنگی جواهرنشان خودبجنگ‌میرفتندزنان ایشان وجنگجویان که از میان همهٔ ایرانیان انتخاب شده بودند سوار بر اسبهای سفید پیشاپیش و سربازان هنگ جاودان بانیزه‌هائی در دست ، که‌برسر آنها انارهای طلائی نصب شده بود ، درعقب ارابه حرکت میکردند.» بااینگونه اطلاعات پندار و تخیل مردم انگلیس توأم با غریـزهٔ بازرگانی آنان بحد اعلی بجنبش میآمد و چنین می پنداشتند که « اگر خدا بخواهد و حکومت انگلیس مایل باشد سکنهٔ این سرزمین سحرانگیز بزودی ملبس بپارچه‌های ماهوت‌اعلای انگلیس خواهد شد.»

و بدینطریق بود که در سال ۹۶۱ هجری (۱۵۵۳ میلادی) شرکت جدیدالتأسیس « بازرگانان حادثه جو » نقشهٔ یک دریانوردی تازه و عجیب را طرح نمودند و با سه کشتی بمنظور اکتشاف وتحقیق دراحوال بخشهای شمالی

آسیا راه دریا پیش گرفتند. از این سه کشتی دو تای آن پایانی غم انگیز داشت وبمقصد نرسید ولی سومی بکشف راه شمالی روسیه توفیق یافت وبدینطریق راه مسکو وازآنجا راه بدریای خزر گشوده گشت. چند سال بعد«سرانتونی جنکین‌سن»[۱] توانست تاناقصی نقطهٔ آسیای وسطی یعنی تابخارا پیش رود وبانگلستان مراجعت نماید. درفکراو طرح هائی برای ایجاد یک راه بازرگانی خشکی ازطریق روسیه بایران موج میزد. جهانگردان دورهٔ الیزابت بازرگانی را بسط دادند وکسب ثروت و شهرت بسیار برای «ملکهٔ باکرهٔ» انگلیس نمودند، چنانکه مباهات میکردند و میگفتند «کدام یک از سلاطین ماقبل علیا حضرت توانسته اند با امپراطور ایران ارتباط برقرار سازد؟». این سیاحان یکی بعداز دیگری زبان انگلیسی را با بسیاری کلمات تازه و مست کننده و محرك غنی ساختند که درگوش مردم دورهٔ «رنسانس» صدای ناقوس طلائی داشته و روایاتی را از سفر های خود باقی گذاشتند که بعضی از آنها بخودی خود بمثابهٔ سحر شاعرانه بود.

درپایان‌قرن شانزدهم میلادی یک حس جغرافی شناسی وعلاقه بجغرافیا در مردم انگلیس پرورش یافته بود و از آن ببعد پیوسته نقشه برداری جهان کاملتر میشد وخاورزمین کم کم درنظراروپائیان از آن وضع افسانه وار وخیالی بیرون آمد و صورت واقعیت بخود میگرفت معهذا در مورد ایران پیش آمد و اوضاع احوال چنین شد که مدتها بعدهم هنوز حالت افسانه‌ای و سحر انگیز آن باقی ماند. رابطهٔ اروپا باهندوستان و چندی بعد با چین از راه دریا پیوسته آسان تر و بیشتر میشد. آشنائی اروپائیان با شگفتی این کشور ها اگر هرگز اسباب تمسخر و تحقیر نمیشد لااقل مورد توجیه و تفسیر و قبول واقع میشد. درمورد هندوستان هم، گزارش خبرنگاران جراید وکارمندان دولت که به‌انگلیس باز میگشتند مردم را باوضع زندگی در مراکز کمپانی هند شرقی تا حدی آشنا ساخته بود و میدانستند که درمیان یک منطقهٔ غیرانگلیسی تاحدی محیط زندگی

---

۱ - Sir Anthony Jenkinson

انگلیسی بوجود آمده بود اما از ایران هنوز هم مردم‌فقط نامهائی میدانستند، چه اینکشور درخارج ازشاهراه‌ها قرار گرفته بود ومسافرین‌فقط با کاروانهائی که آهسته راه طلائی آنرا می‌پیمودند بدان سرزمین میرسیدند.

از طرف دیگر حتی واقع بین‌ترین تعریف و توصیف و توجیه چنان بود که‌نمیشد افسانه پردازی‌را از آن جداساخت. درروایاتی که‌بوسیلهٔ «هکلویت»[1] و «پرچاس»[2] گرد آوری شده بود امکان داشت حقایقی‌بدست آید که چشمها را روشن تر کند ولی هیچگاه این نوع حقایق خودشان روشن و صریح نبودند. خواننده استنباط میکرد که درآن روایات حدسیات دربرابرحقایق ضعیف گشته‌اند، معهذا سیاحان حادثه‌جو وقایعی را رؤیت کرده بودند که‌بهمان‌درجهٔ داستانهای سابق که آنها را تشنهٔ حادثه جوئی مینمود مبالغه‌آمیزبود. «ویلیم وارنر»[3] شاعر پس از قرائت کتاب هکلویت به نظم گفته است که «کیست که داستان سرجان دوماندویل را بخواند و از خود نپرسد که آیا آنچه او نوشته حقیقت دارد یانه اما از آنچه بتازگی ثابت شده بیشتر گفته های او را میتوان باور کرد»

راه سمرقند هنوز بهمان سرسختی بصورت راه‌طلائی جاوه میکرد، مثلاً امکان داشت مسافرین آن راه از سرما منجمد شوند و بمیرند اما دیدهٔ پندار و خیال عدلهای شال‌های ابریشمی و قالیها را مینگریست که در پایان مسافرت از پشت شترها پائین میاوردند اما جنازهٔ برهنهٔ کسی را که بانومیدی در میان عدلها پیچیده بودند بامید آنکه گرم شود بنظرنمیاوردند.

این خبر بوسیلهٔ بازرگانانی که ازایران برگشته بودند بگوش باختریان رسید که شاه بارگاه خود را درچادرهای بزرگ مجلل که با ابریشم وزر بافته شده بود با سلیقهٔ تمام در بالای تپه هائی که هوای آنها شفا بخش و از آب چشمه سارها خنک شده بود، افراشته است و درآن جلوس میکند و درباریان درآنجا بحضور میرسند. طبق روایت ایشان در زیر پای شاه و در پیشگاه او (شاه القاب متعدد دارد از قبیل امپراطور، شیخ، صوفی و امثال آن) قالیهائی

۱ - Hakluyt ۲ - Purchas ۳ - William Warner

مفروش بود که زمینه‌های چند رنگ داشت وچون سیم و زرو سنگهای قیمتی در آنها بافته شده و بکار رفته بود میدرخشیده اند ولی حتی فکرهای بلند پرواز و افکار هوس آمیز عهد الیزابت نمیتوانست بدون کمک این شایعات تصور کند که چیزی گرانبهاتر از البسهٔ شاه ایران که جواهر نشان و در شکوه و جلال همچون خورشید درخشان است ، وجود داشته باشد . عمامهٔ شاه که بشکل لاله بوده چون گلهائی است که در دامنهٔ تپه‌ها رسته و منتهی بجقه‌ای میشود که نیم متر بلندی دارد . این عمامه از پارچهٔ زربفت تهیه شده و پارچهٔ ابریشم هندی بطول ۲۰ متر دور آن پیچیده شده وبا رشته های زرین آراسته گردیده است . درطرف چپ عمامه پرهائی دریک غلاف طلائی میناکاری وجواهرنشان قراردارد . این روایات خواننده را چنان خیره و مجذوب میساخت که کتاب هکلویت را بزمین میگذاشت ، برمیخاست وبه تئاتر میرفت تادرآنجا چشم و گوش پندارش از ملاحظهٔ نمایش تیمور لنگ ، چوپان تورانی از قوم (سکا) که ممالک محروسهٔ ایران را فتح و تصرف کرد ، سرمست گردد .

براستی چنین بنظرمیرسید که از قرون وسطی تا اواسط قرن نوزدهم نام ایران عشق به تجمل و زیاده روی و ولخرجی و افسانه پردازی را که درنهاد هر فرد انگلیسی موجود است ، و بهمین نظر او را باطناً بسوی مسلک فرار از مشکلات‌زندگی میکشاند ، پرورش میداده‌است . «ساموئل پرچاس»[۱] نیزدرسال ۱۶۱۳ میلادی ضمن شرح‌احوال مسافرین خود همین طرز فکررا داشته است که میگوید «کاهوهائی که برای‌خوردن ما مناسب باشد ازراههای دور آورده بودند وبقیمت گزافی خریدیم »، اما تنها مسئلهٔ فرار ازحقیقت در اینجا حکم فرمائی نمی کند . در مردم انگلستان تمایلی مقاومت ناپذیر موجود است تاخود را بآب و آتش بزنند ودرجستجوی شگفتی‌هاقدم بعرصهٔ مشکلات گذارند ولی درعین‌حال تمایل نا راحت‌کننده‌ای دارند که نسبت بآنچه غیر انگلیسی است با نظری که ازهجو ساده شروع وبه‌تمسخر علنی پایان می‌یابد، بنگرند . «سموئل پی‌پیس»[۲]

۱ - Samuel Purchas ۲ - Samuel Pepys

درسال ۱۶۶۱ هنگامیکه در «وایت‌هال» ناظر تشریفات شرفیابی سفرای روسیه بدربار پادشاه انگلیس بوده است ، تحت همین تأثیر قرار گرفته و از قول سفرای مزبور میگوید: « اما عالیجنابا طبیعت بیمعنی مردم‌انگلیس را ملاحظه فرمائید که خود داری ندارند و از ملاحظهٔ آنچه که بنظرشان غریب و غیر مأنوس میآید از خنده و استهزا خودداری نمیکنند. »

از ایران و رسوم ایرانیان بسیاری چیزها در چشم انگلیسها غریب وغیر مأنوس بنظر میآمد ولذا طرزپندار انگلیسها در باب ایران از آغازآشنائی با آن کشور متضمن عنصری خنده‌دار هم بوده است مثلاً بمردم انگلیس گفته بودند که « شاهنشاه بزرگ آن قویشوکت و صاحب جلال » معتاد بوده است که درهرهفته دو روز خود را در حمام مشغول دارد و هر زمان هم که قصد حمام میکرده پنج شش نفراز زنان صیغهٔ خودرا همراه می برده‌است. یک‌روزرا زنان مزبور صرف شستشوی و مشت ومال واستحمام شاه میکردند و روزدوم را به گرفتن‌ناخن‌های شاه وسایر کارهای اومی‌پرداختند. مردم‌انگلیس اطلاع یافته بودند که « ایرانیان چهار زانو برروی قالیهای گرانبهای خود می‌نشینند. مانند مجسمه‌های بیجان بزمین می‌چسبند و پشت بدیوار میدهند ، دیدگان‌خود را به شیئ ثابتی‌خیره میکنند. » اماهمیشه‌هم‌چون مجسمهٔ بیجان نبوده‌اند مثلاً بطوریکه یکی ازسیاحان مزبورمینویسد: « درشیراز والی مانند یک مجسمه دربالای اطاق چهار زانو نشسته بود و تا هنگامیکه سفیر انگلیس به نزدیک او رسید اندك حرکتی هم نکرد، در آن هنگام مانند کسی که وحشت کرده باشد ازجای خود پرید و سفیر را در آغوش گرفت و به وی خوش آمد گفت . درهندوستان نیز «سرتوماس رو»[۱] که با لباس مندرس درمیان شکوه و جلال دربار مغول بزرگ ایستاده بود و سلوك و رفتار سفیر ایران را مینگریست‌مینویسد: « وی بیشتر بصورت یک دلقک یا شعبده باز بنظر میآمد تا مردی صاحب وزن . وی ببالا و پائین مجلس می دوید ، سخنان خود را مانند یک بازیگر مقلد ادا میکرد

۱ - Sir Thomas Roe

واعلیحضرت را پادشاه و فرماندهٔ کل جهان خطاب میکرد (و فراموش میکرد که ارباب خود او نیز دراین فرماندهی سهمی دارد و زیر دست مخاطب قلمداد خواهد شد) وچون تمام سخنان خود را ادا کرد و بپایان رساند بخاك افتاد سر خود را بر زمین کوبید ، چنانکه گوئی میخواهد درآن فرو رود.»

سپس در لندن بین سررابرت شرلی و رقیب ایرانی وی تصادم شدیدی دست داد که سبب گردید تماشاچیان این ماجرا شاید در باب تصورات خود درمورد شأن و شوکتخانها وبیگلربکی‌های ایران تجدید نظر نمایند. سررابرت شرلی که یکنفر حادثه جوی انگلیسی و یکی از سه برادر معروف به برادران شرلی بود، هنگامیکه بایران رسید چنان‌مجذوب شد و تحت نفوذ افسون ایران درآمد که در آنجا در خدمت‌پادشاه بزرگ ماندنی شد. زن ایرانی گرفت وازآن پس لباس ایرانی میپوشید . عاقبت هنگامی فرا رسید که بعنوان سفیر وفرستادهٔ ارباب شرقی خود پادشاه ایران در دربار پادشاه انگلیس مأمور لندن گردید . از آنجا که کارتجارت به سیاست میکشد بازرگانان انگلیس که دریافتند ایران با ترکیه درجنگ است چنین پنداشتند که اگر وسائل ایجاد اتحادی با ایران فراهم شود بنفع اینکشور درجنگ برضد دشمن قدیمی‌اش و هم بنفع انگلیس است که بازار بیشتری برای فروش امتعهٔ خود بدست میآورد. سررابرت‌شرلی زوجهٔ ایرانی خود را نیز همراه آورده بود و عمامه برسر داشت و بدینطریق از طریق مسکو وارد لندن گردید تا موضوع بالا را حل کند . در این هنگام واقعهٔ غریبی رخ داد ومسافرت وی ازایران تا لندن مدتی بطول انجامیدوچون وارد لندن گردید دریافت که یکی از اشراف دیگر ایران که بطور ناگهانی در صحنه حاضرشده بود مدعی عنوان وسمت اویعنی‌سفیر وفرستادهٔ شاه ایران است . هنگامی که این مرد انگلیسی اوراق و اسناد خود را برقیب تازه وارد ایرانی نشان داد ، درحالیکه شخص مزبور برروی صندلی برطبق وضع خاص ایرانیان چهار زانو نشسته بود و در مورد احدی کوچکترین حرکتی که علامت احترام باشد بخود نمیداد ، ناگهان ازصندلی خود جستن کرد و بطرف سررابرت شرلی

رفت واوراق او را از دستش قاپید وپاره پاره کرد ویک سیلی محکم‌هم بصورت شرلی نواخت . البته جای تعجبی نیست که پس از این نمایش عجیب و بدون سخن رانی دولت هر دو سفیر را در اولین فرصت بکشتی نشاند (در دو کشتی جداگانه) و بایران بازگرداند.

سررابرت شرلی در یکی از کشتی‌های هند شرقی موسوم به روز (گل سرخ) بایران مراجعت نمود . این کشتی در روز جمعهٔ عید پاك سال۱۶۲۶عازم خلیج فارس گردید. ازجملهٔ مسافران‌این کشتی «سرداد مور کاتن»[1] سفیر اعزامی شارل اول پادشاه انگلیس بدربارشاهنشاه ایران بود و جزوهمراهان سفیرجوانی بود بیست ساله بنام «سرتوماس هربرت»[2] وی در میان نویسندگانی که در بارهٔ ایران تحریراتی داشتند از همه سرزنده‌تر و با روح تربود واو بود که ایران‌را در کتابخانه‌های مردم انگلیس قرارداد.

چون کشتی به گامبرون (بندرعباس) واقع در خلیج فارس رسید هیئت اعزامی بساحل پیاده شدند و مسافرت خود را درسرزمین ایران درحالیکه ۲۹ شتر و ۱۲ اسب همراه داشتند آغاز کردند. در زمرهٔ سیاحت‌ها و ماجراهای‌این مسافرت هربرت جوان با سفیر و همراهانش درشهر شیراز با جلال وشکوه تمام موردپذیرائی قرار گرفتند. در وصف آنشهر مینویسد: « شهری است که طبیعت آنرا حفاظت میکند ، از طریق بازرگانی‌غنی و از لحاظ هنر محبوب وزیباست.» وی ازتماشای دیوارهای‌خانهٔ سلطان شوق(شیخ ؟)علی بیک لذت‌برده ومینویسد: « دیوارهای خانهٔ مزبور با نقوش برجستهٔ طلائی آراسته شده و صنایع ظریفه درآن بکار رفته است. وی ازتپه‌های بلنداطراف شیراز نیز از تماشای دورنمای مساجد وحمام‌ها که با کاشی‌های نیلگون ساخته شده وبا بادنماها وبادگیرهای مطلا که لکلک‌ها برآن آشیانه کرده بودند زینت شده بود، حظ وافربرده است . وی دانشکده یا مدرسه‌ای را دیده که در آنجا فلسفه و ستاره شناسی و فیزیک و شیمی و ریاضیات تدریس میشده و دریافته است که ایرانیان بیش از هر چیز

۱ - Sir Dodmore Cotton ۲ - Sir Thomas Herbert

از مطالعهٔ اشعار آراشش‌خاطر بدست میآورند و گوئی‌شعرهم برای ایران‌ساخته شده است. وی طبق تجارب عینی‌خود متوجه گردیده است که‌ایرانیان در حقیقت میگسارانی آزاده و دوستدار سحر و شعبده میباشند و در زیر آن آفتاب سوزان خوشگذرانی موجب پیروزی بر تقوی و پرهیزکاری شده‌است. سپس مسافرین مزبور شیراز را پشت سر گذاشته‌اند و به سرزمین سیاه رنگی‌رسیده اند که‌مملو از ستونهای شکسته و قطعات دیوارهای تاریخی و توده‌های سنگ مرمر بوده که هنوزهم موجب فخر و مباهات است واین نقطه همان پرسپولیس (تخت‌جمشید) بوده است . مسافر جوان ما سراسر این خرابه‌های با شکوه را از این گوشه تا گوشهٔ دیگر پیموده وتمام اضلاع اطاقها وتالارهای موجود را با قدم اندازه‌گیری نموده وبا دقت حجاریهارا نگریسته و از روی‌خطوط میخی برجستهٔ روی سنگها رونوشت برداشته و مینویسد این خطوط را بدون حضور دانیال پیغمبر مشکل است کسی بتواند بخواند و معنی کند، ضمناً در توجیه‌چهار مجسمهٔ عظیم الجثهٔ مدخل بنا مینویسد که چنین حیوانات عظیم الجثه یا محصول فکر شاعر است یا حاصل‌دماغ افسانه ساز. وی انواع زینت‌های‌سلطنتی‌را که شاهان سابق سر و پیکر خود را باآن میآراستند مورد مطالعه قرارداده و توضیح میدهد که در ازمنهٔ قدیم طبقهٔ اشراف ایران میگذاشتند موهایشان بلند شود در صورتیکه عادت فعلی ایرانیان آن است که تمام سرخود را میتراشند باستثنای چند نخ موی کاکل که در وسط سرخود باقی‌میگذارند (که بوسیلهٔ آن مؤمنین را به‌بهشت بالامیکشند). «مردیت»[۱] دویست سال پس ازاین‌تاریخ یک داستان فانتزی نظیر این مطلب ساخته است. مشاهدهٔ تخت جمشید سرتوماس را چنان‌تکان داده که علاقه ای شدید وآتشین نسبت به‌حفظ اینهمه آثار مخروبهٔ با شکوه و تحقیق درآنها ابراز میدارد. مسافربیست سالهٔ ما به یک نفر مورخ عتیقه شناس وباستان شناس‌مبدل شد و این اصرار و حرارت سرتوماس هربرت بعد ها نتایج بسیار بزرگی ببار آورد، امانمیتوان پنداشت که سرداد مورکاتن‌درآنزمان به این‌جوان احساساتی

۱ - Meredith

یاد آوری نکرده باشد که حضور وی در ایران بخاطر تقویت منافع بازرگانی انگلیس است نه تحقیق درآثار باستانی. بالاخره هیئت مزبور با«دیک»[۱] مترجم و «دکتر گوش»[۲] کشیش راه‌خود را در دره‌ها و پرتگاه‌های‌سراشیب و تپه‌های سنگلاخی و سخت ایران بطرف اصفهان پیش گرفتند . در خارج‌شهراصفهان با هلهلهٔ بسیار و با طبل و دهل و نقاره و نی و دایره زنگی و دختران جوان رقاص و شعبده بازان‌و سایر حرکات مسخره‌آمیز آنها را خیرمقدم گفتند. دراینجا درخلال سه هفته که سرتوماس‌بتماشای باغها وقصرها و حمام‌ها اشتغال‌داشته است تخت جمشید را فراموش کرده ، نقشه‌ای از میدان اصفهان طرح نموده ، وبطوریکه مینویسد عادات ومراسم معمولهٔ تدفین را در قدیم مورد تحقیق قرار داده است، سپس هیئت راه شمال را پیش گرفته وچهارصد میل راکه‌غالباً شامل بیابانهای نمک‌زار و پر از پشه و قار و قور کراهت آور قورباغه ها بوده است ، طی کرده‌اند.

بالاخره در یک روز یکشنبه در ماه مه در شهر اشرف در ساحل دریای خزر ، سرتوماس هربرت و اربابش باتفاق سررابرت شرلی وهفت هشت نفر انگلیسی دیگر در دربار شاهنشاه بار می‌یابند . سرداد مورکاتن مأموریت خودرامبنی برانعقاد یک پیمان بازرگانی بعرض میرساند ، اماسرتوماس‌هربرت دراین شرفیابی دیدگان خود را گشوده بمشاهدهٔ اوضاع دربار می پردازد وبطوریکه مینویسد فقط تجمل وشوکت وجلال وعظمت محیط اطراف وی درآن ساعت تمام نظر اورا جلب کرده‌بوده است‌وی‌مینویسد: « زمین اطاقها بیش‌ازحد لزوم وآنچنان که شایستهٔ پادشاه ایران‌است مفروش‌ازقالی‌های بزرگ وگرانقیمت بود و همچنین ساقیان و غلام بچه‌های زیبا را درآنجا دیده است که نیم تنه‌هائی از پارچه های زربفت به تن ، عمامه های جواهر نشان برسر و صندلهای مزین به‌نقش ونگار در پا داشته‌اند. موهای مجعد آنان بر شانه‌هایشان‌آویخته بوده وچشمهای آنها درخشان وزنده وگونهٔ آنها ازسرخی‌همچون‌شنگرف بوده است»

۱ - Dick ۲ - Dr. Goch

ونیز مینویسد که پادشاه ایران شخصاً ادب و تواضع دل پسند ودقیق را بادرنده خوئی دروجودخویش ترکیب کرده است وبازمینویسد: «واین پادشاه همان کسی است که بسبب حسددیدگان فرزند خودرا برکنده واو را کور کرده است واکنون بسلامتی میهمانان خود جام میزند. در حالیکه سفیر انگلیس بعلامت احترام ازاین کارشاه برپا ایستاده کلاه ازسربرگرفته و سرخودرا برهنه مینماید، پادشاه نیز عمامهٔ خود را برای احترام بسفیر انگلیس ازسر برمیدارد.»

سپس هیئت اعزامی سواحل دریای‌خزر را پشت سر گذاشته از کوه‌های مرتفع البرز صعود کرده و با زحمت بیشتری از آنها پائین آمده به شهر قزوین رسیده‌اند. در این هنگام ادامهٔ مسافرت برای سرتوماس که مبتلا باسهال شده بود خالی از رنج نبوداما نیروی‌جوانی‌وبنیهٔ«یورک‌شایری»بکمک وی برخاست. وی در شهر قزوین سررابرت شرلی را که بسبب‌فرسودگی پیری و دلشکستگی وافتادن از چشم پادشاه مستبد بدرود حیات گفت، بخاك سپرد و هم او بود که دو هفته پس ازاین‌واقعه«سرداد مور کاتن»آن‌مردشریف‌مذهبی‌رانیزدفن نموده. بعقیدهٔ سرتوماس، سفیر انگلیس بواسطهٔ افراط در صرف میوه بدرود حیات گفته وهنگامیکه اشتهای وافربه انار وهلو وگلابی وگوجه و زردآلووسیب وگیلاس وآلبالو وفندق فراوان برسد فی‌الواقع خود داری‌ازافراط هم کار آسانی نیست.

سرتوماس حق داشت خود را «مردی بیچاره بخواند که نجات وآسایش او وابسته به تبسمی از جانب ایران است.» آسمان بهشتی را که ایران بآن تشبیه شده بود ابرهای تیره فراگرفته بود، یأس وحرمان واضطراب حکمفرمائی میکرد وقافلهٔ بی‌سرپرست سفیرمرحوم مانند بدن بی‌سری بود که بانتظار مرحمت والطاف شاهنشاه بزرگ و پادشاه ایران یعنی اعلیحضرت شاه عباس کبیرروزگار میگذراند تا اجازهٔ مرخصی از سرزمین ایران بدان داده شود. بالاخره فرمان شاهنشاه مبنی برسفرآسوده وتحت حمایت آنها فرا رسید. این فرمان درپارچه‌ای زربفت پیچیده و رشته‌ای از ابریشم بدور آن بسته شده و بخط طلائی وارونه از راست بچپ برکاغذ سرخ رنگ تحریریافته بود. وی‌مینویسد: «بدینطریق

مسافرت بطرف میهن آغاز گردید وچون به قم و کاشان وبغداد رسیدیم تیرگی خاطر وافسردگیها برطرف شد.» باز مینویسد: «شهر بغداد ازلحاظ بزرگی وزیبائی همانند شهر بریستول بود، این شهر براثر یکسلسله فرازونشیب‌های حیرت آور تاریخی ازدست ایرانیان باعراب وازاعراب به ترکها رسیده» وسر توماس ناچار شد حاشیه ای برود و در باب تاریخ روزگار قدیم و جاه و جلال کفرآمیز بابل داد سخن دهد. هنگامیکه به خرابه‌های شوش میرسد تاریخ قدیم ووقایع تاریخ مسطور در کتاب مقدس در دماغ او زنده میشود ولی ذهن وی از آن منحرف شده در صدد تحقیق محل واقعی بهشت برمیآید.

بیماری به‌تحقیقات نظری وی پایان میدهد وسیصد میل راه را باحال زار و پریشان درحالیکه در قفسی شبیه بگهواره (کجاوه) پشت شتری قرارداشته است طی‌میکند. بالاخره از این مهلکه نیز جان بسلامت میبرد ودرآنجا پزشکی بمعالجهٔ او میپردازد. سر توماس درباب او میگوید: « وی مردی اخلاقی بود که زبانی چرب ونرم وظاهری حاکی ازانسانیت داشت ، ولی درتحت تأثیرخست و مطالعهٔ سحر و شعبده تغییر یافته‌بود. » معلوم نبود معالجهٔ وی سبب شد که پول بیمار و یا روحیه وی کدامیک زود تر رو بزوال برود. بالاخره این سیاح جوان پس از یک مسافرت طولانی بمیهن خود رسید و در این هنگام وظیفه و کارش آن بود که شواهد عینی خود را برشتهٔ تحریر درآورد وتفسیر کند و اطلاعاتی را که از کتب مورخین وجغرافی شناسان قدیم گلچین کرده بود بدان منضم نماید. درسال ۱۶۳۴ میلادی که زمانی خالی ازاهمیت نبود سفرنامهٔ خودرا تحت عنوان « داستان چندسال مسافرت » انتشار داد . قسمت بیشتر این کتاب زیبابه توصیف سلطنت ایران اختصاص داده شده وحاوی تابلوها ونقشه‌های متعددبود. این کتاب‌باحسن استقبال درکتابخانه‌های محترمین انگلیسی‌پذیرفته‌شد و در پایان همان قرن تجدید چاپ و مطالبی برآن افزوده شد وبزبانهای فرانسه وهلندی ترجمه گردید.

دراین مرحله نیز یکباردیگرموهومات وتفننات با حقایق وافسانه‌آمیخته

و با یکدیگر بافته شد. در این زمان داستانهای ماندویل که متعلق به قرنی بود که زود باوری بیشتر رواج داشت، مورد قبول قرار نمیگرفت معهذا تمام آن داستانها مردود واقع نشد، مثلاً می‌پنداشتند مارهای بیابان که طبق گزارش سرتوماس اطراف دست وپای اسب سفیررا حلقه وار احاطه کرده بودند از نژاد همان اژدهای افسانه‌ای قدیم هستند. در این زمان حکایاتی که محرك حس کنجکاوی حادثه جویان‌میگشت در قرنی وارد میدان گردید که قرن استعمار و توسعهٔ بازرگانی دریائی بود وپیش ازآنکه دورهٔ روشنفکری فرا رسد وحقایق بیشتری‌را درباب ایران درمعرض اطلاع مردم انگلیس بگذارد، درنظر بیش‌ازپنجاه درصد مردم انگلیس بصورت بهشت تابعین فلسفهٔ فرار (اسکی‌پسیم)جلوه مینمود.

این دیگر وظیفهٔ دانشمندان و مورخین واقتصاد شناسان است که تفحص کنند و جریان آغاز تحقیقات راجع به خاور زمین وپیشرفت آنرا پس از اواسط قرن هفدهم معلوم کنند که چگونه و از چه زمان این تحقیقات آغاز گشته و کیفیت نمو و توسعهٔ بازرگانی با خاور زمین و ازدیاد روز افزون مطالعات جغرافیائی یا تمرکز علاقهٔ سیاسی باختر بایران چگونه بوده است.

وظیفهٔ مادراین مقاله ازتحقیقات متبحرانهٔ دانشگاهی بدوراست وحرفمان چیزی جزعلاقه به بحث‌درموضوعی ملایم ومعتدل نیست‌واصراردراین نکته است که ببینیم تابعین فلسفهٔ فرار از حقیقت چگونه به این بهشت خیالی مورد بحث چسبیدند ودر میان آنچه که سکتشفین یا دانشمندان ومحققین درموردِاین بهشت بدانها عرضه میکردند توجهشان تنها منعطف بمسائلی بود که شایستهٔ خیالبافی ومؤید فلسفهٔ فرار ایشان از حقایق و واقعیات بود و ما دراینجا ذکری ازمسائل مشکل‌تر و حقایق سخت‌ترنمیکنیم وآنرا بدیگران وامیگذاریم. شخص متوسل بفلسفهٔ فرار، از تناقضات و عدم تطابق مطالبی که درسفرنامه‌ها راجع به بهشت مزبور میخواند نه تنها احساس اکراه یا آشفتگی نمیکرد بلکه مسرور میگشت ومشغولیت‌خاطر می‌یافت چنانچه، «هوول»[۱] درسال۱۰۶۶ هجری (۱۶۵۵میلادی) درباب پادشاه ایران که او را در این جا صوفی میخواند مینویسد:

۱ - Howell

« صوفی ایران خود را ستارهٔ بلند و قادری می‌خواند که سرش بآفتاب میساید و حرکتش مشابه حرکت فلک اثیر است و فرمانروای کوه های قفقاز و البرز و آقای چهار رود خانهٔ فرات و دجله و ارس و سند است . شکوفهٔ شرف واحترام ، آئینهٔ تقوی، غنچهٔ شادی وجوز آرامش‌است. من فکرمیکنم این خود تنزل عظیمی است که کسی از ستاره‌ای آغاز کند و به جوزی پایان پذیرد.»

تا مدت دو قرن پس از آن تاریخ در نظر انگلیس‌ها ایران ، صرف نظر از آنکه چگونه آنرا با مهارت و استادی ساخته وپرداخته بودند ، اساساً بصورت مکانی بود سری که برای فرار از حیات یک نواخت و زندگی مأنوس و آشنای خود در عالم خیال بدان پناه میبردند و مکانی بود که آفتاب و آتش در آن میدرخشید وپرستندگان آتش وآفتاب درآن میزیستند. محلی بود دارای خزائن درخشنده که بیک سؤال ویا باشعبده وحقه بازی بدست میآمد وهم کانون‌حوادث رزمی و فتنهای وحشت زا و درنده خوئی واستبداد و جایگاه گلها و چشمه ساران و قصرها و بستانهائی بود که شاهانرا بوجد میآورد . این زیبائی چون زیبائی سیم تنان آن سامان درپرده‌ها مستورمانده بود ولی بهرصورت وجود آن احساس میشد. این شاخ وبرگها و توصیفات از منابع مختلف وارد دماغ مردم انگلیس شده بود که از آنجمله است کتاب « مسافرتهائی به ترکیه و ایران وهند»[1] نشریهٔ سال ۱۶۷۶ میلادی‌بقلم «تاورنیه» [2] فرزند یک نقشه فروش فرانسوی که فرزندی خلف بود ودرسال ۱۰۴۲ هجری (۱۶۳۲ میلادی) بعنوان مصاحب با دوجوان نجیب زادهٔ فرانسوی عازم آسیای صغیر گردید وآنها را درقسطنطنیه ترک گفت وبحال خود گذاشت و خودش مستقلاً عازم ایران گردید ودر آنجا بتجارت جواهرات پرداخت . دیگر کتاب «مسافرتهائی‌بایران وهند شرقی» (نشریهٔ سال۱۶۸۶) بقلم «ژان شاردن»[3] یکنفر جواهر فروش ژنوی است که

---

۱ ــ کتاب سفرهای تاورنیه Voyages در سال ۱۶۷۸ میلادی بانگلیسی ترجمه شده . نسخهٔ چاپ ۱۶۸۶ شامل یک مجلد تنها حاوی بخش اول مسافرتهای شاردن است. اولین شرح‌جامع وکامل‌این مسافرت درنسخهٔ چاپ آمستردام بسال ۱۷۱۱ میلادی شامل چهار مجلد آمده است . ۲ - Tavernier

۳ - Travels ... into Persia and the East Indies, by: Jean Chardin

بایران مسافرت کرد وبسمت تاجر دربارشاه منصوب گشت. وی در سال ۱۰۹۲ هجری (۱۶۸۱ میلادی) بلندن آمد و بحضور شارل دوم شرفیاب شد به لقب شوالیه و وزارت نائل آمد.

از چنتهٔ شاردن نیز بار دیگرصوفی‌ها و رعایای ایشان‌همان افراد مجلل و پر زرق وبرق‌بیرون آمدند. ایشان طبق تصویری که شاردن از آنها ترسیم کرده مردمی بودند باسهابت ولی آرام، موجوداتی‌بودندباعظمت، فیلسوفهائی بودند که در هر روز برای همان روز میزیستند و هنگام ظهور نا سازگاریهای روزگار تقدیر را می‌پذیرفتند، زیباپرستانی بودند کاهل (که کلمهٔ ملایم تر و شهوت انگیز تری است از تنبل)، مردمی بودند عاشق خوش گذرانی که بفواصل معین باجواهرات خود که در کیسه‌های کوچک بگردنشان‌آویزان بود، بازی میکردند و آنها را نوازش میدادند، مؤدب بودند وآرام صحبت میکردند و صحبتشان مملو از تعارفاتی بود که با پرآب وتاب ترین بیانات ادا میشد. البته راست‌است که این موجودات مهربان ونجیب گاهی درهنگام سخن فحش را که ترکیبی از بد زبانی و حمد پروردگار بود رد و بدل میکردند ولی تجمل فوق العاده و زیاده روی و هرزگی و اسراف و تبذیر نیز بر عادتشان حکومت میکرد وبالاترازهمه آنکه مبالغی گزاف وباورنکردنی بمصرف حرمهای خویش میرسانیدند.

شاردن روایات بسیار در بارهٔ این قصور اسرارآمیز نقل میکند که باشدت هرچه تمام‌تر از جهان خارج مجزی گشته وبادقت تمام ازطرف غلامان خواجه و بی ریش نگاهبانی میشده وزمینهٔ مستعدی برای نمایش صحنه های شهوت و حسد که منجر بکشتارهای خونین میگشته، بوده است. اما تابعین فلسفه فرار یا «اسکی‌پیست» های ما درانگلیس روانشناس نبودند وبا روانشناسی سر و کار نداشتند. اینان ازصحنه‌های‌شهوت و وقایعی که«منتسکیو»[1] باذوق تمام هزلیات خود موسوم به «نامه های ایرانی» را با آن آراسته است، لذت میبردند،

۱ - Montesquieu

و شاید پاره‌ای از تقلیدهای بی‌بند وبارتر ولی کم ذوق‌تری که از منتسکیو شده نیز خوانده‌اند ، ولی رویهمرفته زبان حال آنان این بود که :

« اغلب آه میکشم که کاش در میان گروه مهوشان بودم .
برای تمام آنها بنوبت ،
اما نه برای مدتی مدید .

و نیز گوید: « یک اندرون ، یک حرم ..... هرنوع ناراحتی را در جهان از میان میبرد » و مطلب را همین جا رها میکند.

با این حال مدت دویست سال پس از زمان سر توماس هربرت و کتاب وی موسوم به « شاهنشاهی ایران » خوانندهٔ عادی در انگلستان تصورات خود را دربارهٔ ایران از آنچه که محققین ودانشمندان برای او تهیه کرده بودند در ذهن خویش بهم بافت. در اینجا اصطلاح« بافتن » را عمداً بکاربردیم زیرا باید مؤکداً بگوئیم که خوانندهٔ عادی انگلیس نمیتوانست بیش از این کاری انجام دهد که بعضی مطالب‌جذاب یاشگفت‌انگیزرا برسطح آن‌نسج‌اصلی‌بیفزاید که در فاصلهٔ بین قرون ۱۲ و ۱٦ میلادی بافته شده بود بدینمعنی که نا چار میشد بر آن نسج اساسی قدیم از اطلاعات جدید نقش ونگاری بیفزاید.

مطالعهٔ داستانهای شگفت‌انگیزسیاحان آتش شوق محققین ودانشمندان را برمیافروخت و این طلاب واقعی را بسروقت نسخ‌خطی کتب قدیمه و کتیبه ها و بناها و آثار باستانی میفرستاد . وقتی اینان از کتابخانه‌ها و تحقیقات وسفرهای تحقیقی خود باز گشتند دربارهٔ علوم خاوری و مردم خاور زمین و سلسله های قدیم‌تاریخ وعقایدومذاهب‌دنیای کهن‌اطلاعـات کثیری‌بصورت«دائرة‌المعارفهای جهانی علوم خاوری » در دسترس مردم گذاشتند و بدینطریق بود که تحقیقات علمی درمسائل خاورزمین یاعلم خاورشناسی آغاز گردید ووجوهی برای صرف در این تحقیقات علمی و پرداخت به دانشمندانی که این رشته را پیش گیرند تخصیص داده شد و در کمبریج و اکسفورد وپاریس و چندی بعد در کلکته دریچه‌هائی از تمدنهای قدیمه ، که قرنها قبل از تمدنهای یونانی و رومی وجود

داشته است، بروی مغرب زمین باز شد. سپس احتیاج به عدهٔ بیشتری ازدانشمندان احساس شد تامتن های قدیمه را ترجمه کنند و کتیبه هارا بخوانند. پس ترجمه ها وصرف ونحوها و مجموعه های داستانهای ایرانی وعربی بمنظور کمک وتقویت دانشجویان جوان این رشته بسرعت تمام و بمجرد جمع آوری بچاپ رسید.

ببینیم چه نتیجه‌ای از این پیشرفت حاصل گردید. مسلماً تتبع و تحقیق علمی و تاریخی در این رشته تقویت شد اما نتیجهٔ ثانوی دیگر نیز که از آن حاصل شد عبارت بود از اینکه آثاری که در این جریان انتشار یافت بمنزلهٔ گنجی شد برای مؤلفین ونویسندگانی که بدنبال موضوعات تازه میگشتند وبوسیلهٔ ایشان خوانندهٔ عادی که اکنون میبایست قضاوتی نزدیکتر به تحقیقات علمی داشته باشد خاورزمین را دردماغ و پندار خود بصورتی بیش ازسابق افسانه وار و رمانتیک و مبالغه آمیز مجسم کرد.

ترجمه های بسیار منتشر شد، جریان تشریفات دربار شاهان بزرگ ایران در تحریرات این مترجمین و مفسرین بهمان درجهٔ شکوه و جلال تشریفاتی که وصف میکردند رنگ آمیزی شده بود و امثله و شواهدی از طرز تقدیم عریضه و تظلم نامه به پیشگاه شاهان، با ذکر القاب و عناوین طولانی که در پشت پاکت یا بالای عریضه بکار میرفت، ذکر میکردند و هم چنین مطالب آنها حاوی شرح و تفصیلی بود از فلاسفهٔ آن سرزمین بانمونه‌هائی از اقوال ایشان، ولی بیشتر قسمتهای آن حاوی افسانه‌ها و تمثیلات و حکایات و روایات دلپذیر و تعلیم دهنده وهم شامل ترجمه‌هائی بود از اشعار رزمی و بزمی شعرائی که اسامی آنها اکنون بگوشها مأنوس گشته است و پندارهای هوس آمیز را تقویت میکند. کلیهٔ این‌عناصر بایکدیگر ترکیب یافتند ودرقرن‌هجدهم‌میلادی موجب کسب لذت‌فکری برای خوانندگان از سرزمینی بود فوق‌العاده باشکوه وجلال که در آنجا شعله های آتش مقدس در اطراف برجهائی که از سرهای بریدهٔ شورشیان ساخته شده بود، زبانه میکشید و یک دیدار کنیزان ماه‌طلعت ودلربای چرکسی سلاطین را از خود بیخود ومدهوش میکرد. بعضی سلاطین دیگر آن

سرزمین که کمتر استعداد چنین شوریده حالی را داشتند قانع بدان بودند که روزهای عمر خود را درباغهای معطر گل سرخ بگذرانند. این پادشاهان برروی نیمکت‌ها یاصفه‌های جواهرنشان خود تکیه میزدند و گاه بگاه لقمه‌ای از پلوهای رنگارنگ و حلوا و شیرینی که در اطراف ایشان بود صرف میکردند و باز هم نغمهٔ موسیقی و شراب شیراز میطلبیدند و باز هم بیشتر و بیشتر قصه و داستان میخواستند.

دراین سرزمین ازپادشاه گرفته تادلاك وآشپز همه ازداستان وداستان ـ سرائی لذت میبردند و تفریح میکردند. از راه همین قصه پردازی بود که سوگلی‌های ازچشم افتاده باردیگرمقام خودرا بدست میآوردند وشعرای فیلسوف مآب ازهمین‌راه داستان سرائی‌بتربیت شاهزادگان جوان گمارده میشدند وعمرها با ایشان در دامنهٔ تپه‌های معطربگردش سپرداختند. غالباً شعر ونظم جانشین نثر داستان میشد ولی همیشه زبانی که با آن قصه گفته میشدگرم وروح پرور وبا زبانهای سرد وبیروح اروپا خیلی‌تفاوت داشت وبرای آنکه افکار باحرارت وشدت بیان شود مناسب‌تر بوداگرهم چنین‌خاصیتی دراین زبان نبود. «آدیسن»[۱] وبسیاری نویسندگان دیگر چنین می‌پنداشتند ودرنتیجه زرق وبرق خاور زمین وقصه‌های شرقی باب شد ودراین قصه ها سبك یك داستان شرقی طبق موازین انگلیسی میبایست پر سروصدا وطنین انداز وبلند پرواز وپر نغمه ودرعین حال بی‌معنی باشد همراه اشعاری که دانشمندان و محققین عصر مزبور بزبان های اروپائی ترجمه‌کردند یا نویسندگان آنها را به زبانهای باختری ترجمه کردند باردیگر درنده خوئی وبربریت درعین حال همراه با شوکت وجلال وجوانمردی رزمی، وبالاتر ازهمهٔ آنها شراب وشهوت وعشق وعاشقی وارد صحنهٔ تصویری گردید که ازکشور ایران ترسیم شده بود. خوانندهٔ عادی فی‌الواقع پس ازقرائت این ترجمه ها ونشریات مدتی ازشراب شیراز سرمست بود ودر باغهای بهشت خیالی اوفقط گل وبلبل وجودداشت وجنازهٔ عشاق پاکدامن وواله وشیفته درمیان

۱ - Addison

گلها افتاده بود واگر هم‌صحبت ازمردم دیگری ، که در این باغهای بهشت‌خیالی مسکن داشتند ، درمیان بود ربطی بخوانندهٔ عادی نداشت واو حاضر نبودصحنهٔ خیالی خودرا بهیچوجه عوض کند.

اولین نشریه در این زمینه تلخیص جذاب و وسیعی بود تحت عنوان «کتابخانهٔ خاوری»[۱] که‌ازطرف «دربلو»[۲] دانشمند فرانسوی‌درسال۱۱۰۹ هجری (۱۶۹۷)میلادی انتشاریافت. این کتاب طوری تحریرشده بود که بمحض آنکه آنرا باز میکردند گوئی گروهی از موجودات مافوق‌الطبیعه از لای صفحات آن خارج میشدند وپرواز میکردند. برخی از این‌موجودات پریان بودند که آرام ونجیب وخیرخواه وسبکبال درهوای خوش وآکنده ازعطرپرواز وازآن تغذیه میکردند. برخی دیگر اجنه بودند که کارشان سحر وجادو وتخریب بود وباگردش یک حلقهٔ انگشتر حاضر یا ناپدید میگشتند. دستهٔ دیگر دیوان بودند که موجوداتی دل بهمزن و زشت منظر ، بدخواه وخبیث ومخلوقات جهنمی بودند اما محدود به جهنم نبودند ودرسراسر جهان گردش میکردند وتخم نفاق و بدبختی رادرمیان اولاد آدم میکاشتند. مورخین میگفتند مبدأ اعتقاد به این موجودات غیر مرئی همانا میتولوژی با افسانه های کهن مربوط به سلسله های سلاطین قدیم ایران‌است و امکان دارد چنین ادعائی صحیح هم باشد، چه سلسله های مزبور نیز شامل رشته‌ای‌پیوسته وپیچیده ازنامهای طنین اندازبودند. با رهبری «دربلو» فرانسوی ممکن میشد این‌موجودات «میلتونی»[۳]را تاسرزمین رؤیائی ایشان یعنی سرزمین اجنه دنبال کرد. این سرزمین برروی یک دانهٔ زمرد بحال تعادل قرارگرفته بود وبا حرکتی خفیف بروی‌آن میچرخید واین جنبش هوارا بحرکت میآورد وایجاد زلزله وآتش فشان میکرد.

کتاب «کتابخانهٔ خاوری» دربلو کتابی بود برای مراجعه از نوع کتاب لغت که البته این نام و عنوان عاری از لطافت وپیش پا افتاده را شاید بعضی سزاوار چنان کتاب افسانه وار و رمانتیک نشناسند. از اوایل قرن ۱۸ میلادی

۱ - Bibliothèque Orientale ۲ - D'Herbelot ۳ - Miltonic

تابعین فلسفهٔ فرار (اسکی پیست‌ها) بهشت خودرا حاضر و آماده وساخته وپرداخته در یک منبع ثانوی یافتند که چند سطر قبل از آن سخن گفته شد یعنی حکایاتی که شهرزاد بوسیلهٔ نقل آنها برای پادشاه هم‌حس کنجکاوی شوهر خود یعنی پادشاه را تحریک کرد و محفوظ نگاه داشت وهم سر خودش را که میبایست ازبدن قطع شود برروی بدن حفظ کرد. دراینجا جن‌ها وپری‌ها وساحران دربلو با حلقه‌های انگشتر وچراغها وقالیچه ها واسب های سحر آمیز در حال فعالیت دیده میشوند تا قصر های درخشنده را بوسیلهٔ افسون وجادو در بیابانهای بایر خلق کنند یا هیزم شکن‌های درستکار را با خورجین‌های مملو ازطلا بخانهٔ خود فرستند. مسافات‌رابرای شاهزادگان ایرانی که بیمارعشق هستند ازمیان بردارند. این داستان‌هارا «داستانهای عربی» یا «هزار ویک شب» نامیده اند و سلسلهٔ حوادث این داستانها از بغداد گرفته تا بصره و از حبشه گرفته تا مناطق چین وماچین همه را شامل میشود، اما ازهمان آغاز کار مرکزواقعی ومحل وقوع این داستانها امپراطوری ایران شناخته شد که سراسر قاره‌ها وجزایر هند وحتی قسمتی ازچین را دربرمیگرفت ودامنهٔ آن بقدری وسعت داشت که سلاطین این امپراطوری قادر بودند هر زمان هوس ومیل آنها اقتضا کند سر زمین بزرگ تاتارها را تیول یکی از ملازمان کنند.

کتاب هزار ویکشب یا«سرگرمیهای شبهای عربی» درخلال‌قرن‌هجدهم میلادی هنگامیکه خواندن کتب وتملک آنها دیگر از امتیازات انحصاری نجبا واشراف نبود ازجملهٔ کتب تمام‌خانه‌ها وخانواده‌ها گردید، حتی‌می‌بینیم «سوزی»[1] در سال ۱۲۲۵ هجری (۱۸۰۱ میلادی) آنرایک منبع اطلاعی خوانده و چنین پنداشته است که هرکس که هزار و یکشب را خوانده باشد مالک تمام علوم مذهب اسلام است که برای‌درک سریع وفهم مقصود وروح منظومهٔطولانی‌هندی وی موسوم به «لعنت کحامه» لازم میباشد.

درقرنی که بین عرب و ایرانی وترک و تاتار فرق قلیلی قائل بودند

۱ - Southey

البته این کتاب باسامی متنوع از قبیل «شبهای عربی» و «داستانهای ایرانی» و«قصص شرقی» و«هزارویکشب» نامیده شده است ولی سرزمینی که این داستانها در آن اتفاق افتاده بود در نظر خوانندگان باختری هنوز همان جهان جادوئی ودرخشان وسحرآمیزی بود که درپشت ابرهای سحرانگیز ودلفریبی قرارداشت و نام طلائی وپر شوکت و جلال ایران را پنهان میساخت. این کار بجائی رسید که یکی از نویسندگان نشریهٔ «انتقاد انگلیس»[۱] در سال ۱۲۱۲ هجری (۱۷۹۷ میلادی) ابراز شک نمود که در میان چنین تودهٔ مهملات و انبوه داستانهائی که تا ایندرجه افسانه‌وار ودارای بازیگران واشخاصی تا این درجه غول‌آسا هستند، مشکل بتوان اثری ازحقایق تاریخ واقعی بدست‌آورد.

اشکال کار این بود که از لحاظ تاریخ وهنروباستان شناسی ایران آنچه نویسندگان در معرض استفادهٔ خوانندگان قرار میدادند بسیار سنگین بود و مردم عادی میبایست مقادیر فراوانی مطالب جدید را در عرض مدت بسیار کوتاهی درک وهضم نمایند. در این هنگام قوهٔ تخیل خالص درکمال راحتی با اثرات و نشانه های اتفاقی از تاریخی حقیقی که شعرا در لفافهٔ شعر گنجانده بودند آمیخته میشد وخیال پردازی با حقیقت هم بازی میکرد. این نیروی خیال بآسانی درسراسر کشورافسانه‌ای که تاریخ نویسان اولیه شرح داده بود پرسه میزد (درقرن هجدهم میلادی نوشته‌های مورخین قدیم تجدید طبع وتألیف میشد) ویا درباغهای گل‌سرخ وکاخهای پرزرق وبرق داستانهای مشرق‌زمین پروازمیکرد وچون بخصوص در نیمهٔ دوم قرن هجدهم سیاحت نامه ها وسفرنامه های گوناگون پیوسته مقداربیشتری چاپ میشد مردم درعالم خیال میتوانستندمنظرهٔ این‌سرزمین هاومردم آنهارا مجسم کنند. اما کار بهمین‌جا ختم نمیشد. ترجمه ها، تذکره‌ها، و تألیفات «کتابخانهٔ خاوری» و نیز سفر نامه وسیاحت نامه های جهانگردان کتشفین بخواست‌خداوند نیروی تخیل مثبت و خلاقه را هم در خوانندگان باختر برانگیخت وازدنیای خواب ورؤیا وازحدود حافظهٔ واقعی ویا حافظهٔ مرتبط

۱- British Critic

به‌تخیلات دیگر هم آنها را فراتر برد ودرسراب بی پایان وویرانه‌های بی‌ساحل خیال پردازی وتوهم رها کرد . با این حال‌چنین بنظر میرسید که تأسف یکنفر منقد انگلیسی درسال ۱۷۹۷ بیشتر ازفقدان نیروی تخیل وتعقل در خوانندگان باختر زمین است ولی آیا این انتظار وی بجا بود که تصور کند تودهٔ عظیم تازه با سواد شدهٔ مردم خواهند توانست از روی اثرات مبهم تاریخی و نشانه های اتفاقی شعرا و نویسندگان واز روی توصیفات خشک وعریان وبا طرح ونقشهٔ قبرهای مکشوفه در خاور زمین تاریخ شگفت انگیزامپراطوری ایران را که ازنخستین روزهای آغاز تاریخ بشر بوجودآمده بود درک نمایند. درآن زمان حتی دانشمندان ومحققین مطلع هم‌نتوانسته بودند معمای خطوط میخی را کشف کنند و هر چه تعلیم و تربیت عمومی تر میشد حالت قدمت وکلاسیک بودن آن کمتر میشد.

با این حال در پایان قرن ۱۸ میلادی تغییر محسوسی که بزحمت قابل تشخیص است وبزحمت بیشتری میتوان آنرا توصیف کرد درطرز فکرعامه نسبت بایران مشهود است. قسمتی از اختصاصات مبهم اولیه وخصائص ساده لوحانه‌ای که از طریق انجیل در مغز مردم خدا پرست قرون وسطی نسبت به ممالک محروسهٔ ایران وجود داشت ازمیان رفته وتصویر روشن‌تر وقابل حس‌تری جای آنرا گرفته بود ودر همین جریان اشارات خنده داری که در صحنه‌های شوکت وجلال آن سرزمین گاه گاهی عرض اندام میکرد ، دراین‌موقع بمضحکه ومسخرهٔ علنی وقابل تشخیص تبدیل یافته بود.

در ایرانی که دماغ هوس باز فراریان از واقعیات تصور کرده بود ، رفته رفته برق جواهرات گاهی بصورت پولک جلوه گر میشد و آن موسیقی شورانگیزی که مرغ هوا را از طیران وآب را از جریان باز میداشت درگوش شخص صدای دلخراش مسگری میداد و قالیچهٔ حضرت سلیمان که شاهزادگان ایران را از آسمان بزمین میآورد بصورت دکورهای مصنوعی تئاترهای بدون شرح و گنگ (پانتومیم) عرض اندام میکرد.

ببینیم چه عواملی موجب ظهور چنین تحولی گردید. البته یکی از این عوامل همان «داستانهای شرقی» بود که منقدین انگلیسی تااین حد ازآن بدگوئی میکردند و سبب دیگر آن بود که ایران بصورت یکی دیگر از آن محصولات بی‌مزهٔ قرن بیستم یعنی یک واحد سیاسی مستقل درآمد.

داستان فراوان بود و گذشته از ترجمه ها و اقتباس هائی که میشد نویسندگان بکمک نبوغ خلاقهٔ خویش تاریخ وتذکره‌های گذشته را باافسانه‌های شرقی‌متون‌اصلی‌مخلوط‌وهمه را دربوتهٔ‌خیال‌پردازی میر یختندوحاصل آنرا از قرع و انبیقی که منحصر باین نیروی عجیب است میگذرانند و عصاره و جوهر این کیمیای تازه بصورت افسونهای تازه تری در میآید. از این جمله است قطعهٔ «کولریج»[1] موسوم‌به«کوبلاخان»[2] که گوئی‌فقط‌یک لحظه دریچه برروی‌حقیقت و واقعیات میگشاید و آنگاه در پرتگاه افسانه سرائی که از آنجا بر خاسته بود دوباره ناپدید میشود.

وهم از این قبیل است داستان «واثق»[3] بقلم «بکفورد»[4] که درسال ۱۷۸۶ نوشته بود وقصر عالی موسوم به«قصر حواس خمسه»که در این داستان آمده ازنظیر همان عمارات داستانهای هزار و یک شب است وکوه چهار چشمه که واثق هنگامیکه تب اورا ازپا درمیآورد بدان کوه آورده شد تاهوای خالص‌تر استنشاق کند، مسلماً‌همان کوه بهشت داستانهای قرون وسطی‌است که در زیبائی بی‌نظیر و نگفتنی وهوای آن صاف و شفا بخش و لذت آور بوده است. بکفورد که نسخ خطی کتب فارسی و عربی را مورد مطالعه قرار داده بود و دماغش از مطالعهٔ آنها تازه بوده‌است حساسیت و جنبهٔ احساساتی‌شعرای ایرانی را وارد تحریرات توصیفی خود کرده است، ضمناً مطالعات وی مستبدان و غلامان و دیوها و جادوگران وهم عشاق ونوازندگان‌را وارد تحریراتش کرده است. اما داستانی را که بوجود آورده واین اشخاص درآن بازی میکنند مستقیماً ناشی از پندار خود وی بوده وافسانه و فانتزی‌را با یکدیگر آمیخته است بدون آنکه

۱- Coleridge ۲- Kubla Khan ۳- Vathek ۴- Beckford

از حقیقت کمک طلبد. داستان بکفورد مانند یک حباب صابون ظاهرفریب خوش نقش و نگار و زیبا و شاد در فضا شناوراست. اما از آنجا که بکفورد نخستین کسی است که بسبک ولتر[1] چیز نوشته ولی گاهگاهی این حباب صابون خودرا باخارهای بسیار کوچک حقیقت و درکمال بی‌احتیاطی سوراخ میکنند. اماهمینکه داستان پیش میرود وقافله عازم قصر «آتش زیرزمینی» میشود درآنجا علائمی از حوادث تیرهٔ آینده بنظر میرسد ، صدای کرناها وشیپورها که حرکت را اعلام میکنند با زمزمهٔ زنندهٔ حشرات شبانه‌ای که بد یُمن هستند مخلوط میگردد . تخت روانهای درخشنده که با زحمت بطرف ماه بالا میروند برروی صخره‌های نیمه‌آهکی شده تشکیل برآمدگی عجیبی داده‌اند و قافله را شب فراگرفته دچار طوفانی وحشتناک میشود . سختی ها هنگامی فزونی میکرد که واثق و دختر فخرالدین که آینده‌اش اکنون باوی بستگی دارد لذات رکن آباد را پشت سر میگذارند. ایشان تنها در یک لحظه دچار دو دلی وتردید میشوند وبفکرتوبه میافتند وآن هنگامی است که نغمات رقت انگیزی از نی‌لبک چوپان شنیده میشود اما آرزو وجاه طلبی باز آنهارا پیش میراند. عاقبت باقلب‌های تپان از تخت روان خود پائین میآیند و پای بر پله کانی میگذارند که آنها را وارد صحنهٔ پرستون تخت‌جمشید مینماید. بالای سر ایشان پرندگان شب در پروازند و قارقار میکنند و بسبب سکوت سرگباری که درآنجا حکمفرماست و بادی که بنظرمیرسد برروی استخوانهای خشک مردگان صفیر میزنند خون درعروق منجمد میشود.

و اگر فصول آغاز داستان مزبور کتاب هزار ویکشب را بخاطر بیاورد مناظر آخرداستان ابهت و عظمت تحریرات میلتون را درنظرمجسم میکند. این دو انسان محکوم بفنا به قصر زیرزمینی نزول کرده خود را در محضر شخص ابلیس می‌بینند که فرمانروای اعظم فرشتگان مرتد ومردود است وصدای ملایم او اثر مالیخولیائی و غرور و نومیدی را که نمایندهٔ عذاب ابدی این موجود ملعون است تشدید میکند. حس کنجکاوی مهلک آن دو نفردر اینجا ترضیه

1 - Voltaire

میشود وبحال حرمان وبی‌اعتنائی و بی‌علاقگی دراینجا آواره وبالاخره بگروهی ملحق‌میشوند که قلب های آنها بـا آتش سخت وسنگدل سوخته وتحلیل رفته و گرانبهاترین نعمت آسمانی یعنی امیدرا از کف داده‌اند .

ما در اینجا همراه واثق از قصر حواس خمسه آغاز حرکت نهاده راه دور ودرازی‌را پیمودیم وازموضوع بحث خود بدور افتادیم. باری بهشت اسکی پیست‌های انگلستان درپایان قرن هجدهم میلادی بهشتی بود احساساتی معطر و خوشبو و پرازنغمه واگر عنصردیگری دم دروازهٔ آن بهشت دق الباب کرده اجازهٔ ورود میخواست ممکن بود عنصر شکوه و جلال فوق‌العاده و حتی چنانچه اشاره شد عنصر مسخره و استهزا باشد ولی هرگز بلندپایه نبود و جنبهٔ مافوق بشری نداشت.

درسال ۱۲۱٦ هجری(۱۸۰۱ میلادی) کتاب «سوزی»[۱] موسوم به «ثعلبه مخرب»[۲] منتشر گردید ولی‌احساسات عالیه باشکوه و جلال فوق‌العاده درداستان آن کمترخودنمائی میکرد و بااینکه تمام داستان بنظم‌آمده بود بهیچوجه حاوی نغمه وآهنگ خوش نبود. موضوع کتاب امیدبخش بنظرمیرسید وعبارت ازوجود آموزشگاهی عالی موسوم به«دومدنیل»[۳]بود که درزیر اعماق دریا برای‌ساحران بدکار ساخته شده بود. این داستان در متمم کتاب هزار و یک‌شب نیز مذکور افتاده است‌اما آنچه‌را که سوزی ازآن ساخته وپرداخته‌فقط‌قصهٔ ساده‌ای‌نیست بلکه داستانی است که هدف اخلاقی دارد ودرعین حال آنرا باجد وجهد وافر درمیان حواشی و یاد داشتها و نقل و قولهائی که منظورش تشریح وضع مشرق زمین بوده گنجانیده است، بطوریکه خواننده بایدمانند بند بازان دارای دیدگانی سریع و تشخیص دقیقی داشته باشد تا آنرا درک کند و حتی با این وصف هم هیچگاه خواننده نمیتواند مطمئن شود که آیا در دست او یک داستان و روایت است یا یک دائرة‌المعارف.

شاید علت حقیقی عدم موفقیت سوزی آن بوده است که خواسته است

۱ - Southey ۲ - Thalaba the Destroyer ۳ - Domdaniel

یک داستان شرقی بنویسد ولی خودش باطناً باآن مخالف بوده است. وی درباب کتیبه های لاجوردی قصر مجلل داستان خود مینویسد:

«زرق و برق و طول و تفصیل و آب وتاب از خصائص تمام کارهای خاوریان است من نسخه های خطی تذهیب کاری ایرانی را دیده‌ام که هر یک ازآنها قاعدتاً باید کار سالها رنج وزحمت باشد. هرصفحهٔ آن نقاشی ورنگ آمیزی شده است ولی نه آنطوریکه زندگی و عادات و رسوم جاری را برساند بلکه معمولاً عبارت از منحنیات و خطوطی است مشابه قالی‌های ترکی که بهیچوجه فکر وهدفی را در بر ندارد و درنظر بهمان‌درجه پوچ وبی‌معنی است که اشعار مهمل در سامعه. مختصری از ادبیات ایشان که بما رسیده نیز بی‌ارزش است.»

وهمچنین هنگامیکه شرح حال دوشیزه‌ای را ذکر میکند که میخواسته است حیات ثعلبه را بقیمت جان خود خریداری کند اززبان دوشیزهٔ مزبوردرمورد پدرش مینویسد: «وی درستارگان‌مطالعه کرد ودرآنها خطری را درسرنوشت من بخواند.» ولی بلافاصله مؤلف درحاشیهٔ مطلبی افزوده که چنین فکر احمقانه را سر جای خود بنشاند، چه در پاورقی میگوید: «این نکته کاملاً معروف است که شرقیان تاچه حد باین علم‌دروغی‌پای بند هستند.» درنوشته های «سوزی» دیگر ازضیافت‌های با شکوه کوبلا خان که درآن خردمندان وفالگیران وستاره شناسان همه اسطرلابها را درجلوی خود گذاشته و دور سفره نشسته اند صحبتی نیست، دیگر از تیمورلنگ سخنی نرفته است که تا وقتی ستاره شناس ساعت سعدرا معین نمیکرد عازم جنگ نمیشد. اگر درنوشته‌های سوزی بهیچوجه اثری از لطف و زیبائی در میان نیست در سال ۱۸۱۷ با کتاب لاله رخ تألیف «سور»[۱] ورق بکلی برمیگردد. سورنیز مانندسلف‌خودباصمیمیت وعلاقه براثرتشویقی که سه هزار لیره پیشنهاد یکی از ناشرین در او ایجاد کرده بود، بازیر ورو کردن کتابهای محتوی افسانه های شرقی خویشتن را برای انجام کاری که

---

۱ - Moore

در پیش داشت مجهز کرد. اما این بار «همه چیز درحرکت است، حلقه های انگشتروسروارید وپرهای کلاه درهر گوشه و کناربرق میزنند»، اگرخوانندگان انگلیسی طالب داستانهای شرقی بودند میبایست بهر وسیله شده این کتابها را دراختیارشان گذاشت. دراین داستانها نقابهای سیمین، چهره‌های درخشان یاسیمای وحشتناك مدعیان پیغمبری وچهرهٔ گلگون وبرافروخته ازحیای دختران جوان‌را می‌پوشاند، برق چشمان آهوئی و شعاع افسونگر دیدگان جادوی پری پیکران ازمیان پرده‌های توری حرم میدرخشید وبا غمزهٔ جانسوز نرگس بیمار خود دل و دین ازکف شاعران جوان می‌ربود. حوریان در ماهتاب میرقصیدند و اندام سفید آنان درمیان بوته‌های درهم پیچیدهٔ گل سرخ نقش ونگاری درخشان پدید میاورد، اجنه وپریان سرگرم کارهای نیک‌وبد خود بودند. سردستهٔ قبایل گبر بخاطر عشق دوشیزگان مسلمان از برجهای عظیم و دور ازدسترس باکمند بالا میرفتند، اما هنوز دمی ازوصال سرمست نشده بودندکه دست انتقام بسراغشان میآمد ودرآتشی‌که برافروخته بودند ومیپرستیدند انداخته‌میشدند ومیسوختند. درهمه جا و همه حال بلبلان نغمه سرائی میکردند وچشمه‌سارها درزمزمه بودند، همیشه هوا پرازعطر یاسمن ومشك وگل سرخ بود، انارها ازشیرینی وحلاوت در دهانها آب میشدند. مجموعهٔ این نغمات چنان آهنگ موزونی بایکدیگر ساز کرده و بوهای خوش وگیرا پخش کرده و آمیخته بسحر و افسون بودند که عامهٔ ذوق زده، یعنی خوانندگان معمولی‌این کتب، با نهایت ذوق وشوق باین بهشت خیالی چسبیدند وآنقدربدان نزدیك شدندکه دیگر گنجایش‌پذیرفتن مطلب تازه‌ای نداشتند. فراریان از واقعیات نیز ازشیرینی بهشت خود سیر واز حلاوت آن زده شدند و باین ترتیب دورهٔ افسانه ومحیط بهشت‌وار خاورزمین پایان یافت و دورهٔ تمسخر واستهزا فرا رسید.

مبدأعنصر مسخره واستهزا که درقرن هجدهم‌میلادی درپندارعامه درمورد خاورزمین محسوس شد ازفرانسه بود و ابتدا ازآن سرزمین یعنی در همانجائی که در واقع رسوم شرقی و چیزهـای مربوط بخاورزمین درابتدا مورد توجه

وعلاقه‌قرار گرفته بود ، آغاز شد. این عنصر در انگلستان بیشتر بوسیلهٔ بازی دلقک‌ها درخلال نمایش و بوسیلهٔ تئاتر گنگ (پانتومیم) که بیشتر داستانهای آنها بارها از کتاب هزار و یک شب اقتباس شده بود، پرورش یافت. در این زمان هر کس کتاب هزارویکشب را میخواند ممکن نبود تحت تأثیر واقعیات مأنوس و آشنائی که همیشه در خلال سحر وافسون این داستانها وجود دارد واقع نگردد مثلاً سند باد پیش از آنکه عازم سفرهای عجیب و غریب خود گردد مواظب بود چهارچرخهٔ‌دربان را از کوچه بردارد و جای امنی بگذارد . شیرینی پزها دست ازساختن حلوا میکشیدند وملکه های زیبائی برای‌هم بستری نصیب آنها میشدند. زندگی ساده وپر ازصرفه جوئی‌و قناعت علاء الدین با مادرش یعنی آن بیوه زن نگران و زحمت کش بهمان درجهٔ درخشندگی قصر با شکوهی که وی دختر خاقان چین را بدانجا برد، ازمیان صفحات کتاب‌عرض اندام می کند. اگر علی‌بابا سفارش آبگوشتی را که درسفر با خود همراه داشت نداده بود و هنگامیکه آشپز آبگوشت را می‌پخت چراغ خاموش نشده بود ، وی مسلماً اسیر چنگال دزدان انتقام جو میگردید. این قبیل مطالب منبع بسیار مناسبی برای بازیگران دلقک بود و ابتدا «گریمالدی»[1] آنرا در سالهای اولیهٔ قرن ۱۹ میلادی پرورش داد ودرسال ۱۲۲۸ هجری (۱۸۱۳ میلادی) که تئاتر گنگ (پانتومیم) یکی‌از سرگرمیهای منظم عامهٔ مردم شده بود ، داستان علاء الدین با چراغ جادو در«کاونت گاردن»[2] از راه تازه‌ای‌خاورزمین‌را بمعرض‌نمایش میگذاشت و دراین صحنه کسانی‌که با احضار ارواح پیشگوئی میکردند با دلقک ها بنوبت ظاهر میگشتند، درحالیکه در دکور صحنهٔ تئاتر قصرها بوضعی نامأنوس وغیر ممکن درهوا بالای سر ایشان شناوربودند و گاه بگاه میوه‌های جواهرنشان از درختهای بهشت جدا میشدند وتالاپ تالاپ باصدائی مکروه که ازسقوط چیزهای توخالی ناشی شود برزمین میافتادند.

ونیز نباید فراموش کنیم که درخلال نیمهٔ دوم قرن ۱۸ میلادی اروپا

۱ - Grimaldi ۲ - Covent Garden

بطور کلی و انگلستان بالاخص شروع به‌توجه بیشتری بوقایع ایران کرده بود. این توجه ابتدا با وقایع مذکور در داستانهای شرقی چندان تفاوتی نداشت زیرا چه در هنگامیکه «صوفی»ها با سلطانهای ترك در جنگ بودند وچه درفواصل متارکهٔ جنگ وآرامش‌های ناپداروشکوکی که درطی‌آن پادشاهان مشرق‌زمین سرگرم تنبیهٔ رعایای خودشان میشدند، سلطان‌مستبد شرقی باتمام درنده خوئی معروف خود درستونهای اخبار خارجی مجلات ماهیانهٔ انگلیس پرسه میزد. درخانه های انگلیسی خانواده‌ها دربرابر بخاری‌آتش‌وقالیچهٔ قاب شده می‌نشستند. بانوان حرص و ولعی برای شنیدن اخبار وحشت‌آور و هولناك خاور زمین داشتند، وسران خانواده ها با ابراز نفرت نشریات بی ملاحظه و بیرحم مجلهٔ «جنتلمن»[۱] را بلند بلند برای اعضاء خانواده قرائت میکردند. رئیس خانواده برای اعضاء خانواده مثلاً خبر راجع به حاکم یاغی شیراز را میخواند که زوجه‌هایش را بی حرمت کرده‌اند و پسران وپنجاه نفر ازبستگانش را درجلوی چشم خودش سربریده‌اند. سپس یک چشم خودش را هم کور کرده و نزد شاه به فارس فرستاده بودند ودر هرشهری که ازآنجا میگذشته یك قطعه از گوشت بدن او را می‌بریده‌اند. ایران دراین زمان بصورت یک کشور عجیب وغریب شرقی بمردم عرضه شده بود که در آنجا پادشاهان مستبد با نهایت وحشیگری لجام گسیخته بررعایا سلطنت‌میکردند ولی مجلهٔ مزبور درعین حال از نکتهٔ مورد توجهٔ بازرگانان پشم غافل نبود وراجع بهمین رعایا چنین مینوشت: «از صغیر تا کبیر لباسهای پشمی میپوشند و حتی هیچ نوع جورابی نمیپوشند مگر آنکه از جنس پشم باشد».

یکبار دیگر در اواسط قرن هجدهم پندار و خیال با غریزهٔ بازرگانی دست بدست یکدیگر پیشروی نمودند. بازرگانان انگلیس شایق بودند که انحصار تجارت ابریشم را درشمال‌ایران بدست آورند وایرانیان را ملبس بماهوت انگلیسی نمایند که از طریق روسیه بدان کشور حمل شود. بدبختانه روسها

۱ - The Gentleman's Magazine

چندان نظر خوشی نسبت باین عمل نداشتند و علناً ابراز مخالفت و خصومت کردند. بالنتیجه این طرح موقوف شد و بازرگانان انگلیس ناگزیر گشتند که بهمان تجارت از طریق خلیج فارس با ایران که در معرض رقابت دولت‌های دیگر هم قرار داشت قناعت کنند. معهذا بازرگانی با ایران رو بفزونی میرفت وبهمان نسبت اهمیت آن کشور بعنوان مهره‌ای در صحنهٔ شطرنج عظیم سیاست افزون میگشت. روسیه و فرانسه و انگلیس یکی از پی دیگری متناوباً با طمع یا ترس بر آن کشور نظر دوخته بودند ویکی پس ازدیگری با کمال میل بایران کمک کردند تا در ارتش خود تجدید سازمان دهد. تا سال ۱۲۲۴ هجری (۱۸۰۹میلادی) چند پیمان با آن کشورمنعقد شده بود، سفارت انگلیس درتهران دائر گردید و قرار بود بزودی یک هیئت نظامی برای تربیت افراد توپخانه بایران رود تا طرز بکاربردن توپها را بآنها تعلیم دهد و همچنین آنها را وادار نمایند که از ریشهای بلند خود صرفنظر کنند.

این بهشت خیالی که دربارهٔ ایران بوجود آمده بود رفته رفته از نظرها محو میشد وآخرین منظره‌ای که بیش از همه برای مردم انگلیس جالب است این حقیقت بود که در اوائل قرن نوزدهم میلادی یعنی در نوامبر سال ۱۸۰۹ (مطابق رمضان ۱۲۲۴ هجری) یک سفیر کبیر از ایران بدربار انگلستان رسید وپس از سفارت سررابرت شرلی ورقیب ایرانی وی که بدربار شارل اول آمده بودند این نخستین باری‌بود که‌دیپلوماتی ازایران بانگلستان میآمد. سفیرمزبور میرزا ابوالحسن (ترجمهٔ نام او میشود پدر زیبائی) بود وبلندن آمد تا پیمانی با جورج سوم و کمپانی‌هند شرقی منعقد نماید. وی را درخانه‌ای باشکوه درخیابان «منسفیلد»[۱] منزل دادند. در آنجا رفت و آمد وی و ملتزمینش بخانهٔ‌مزبور زرق وبرقی داشت که چشم مردم انگلیس باآن معتاد نبود. وی همراه خود هدایائی از قبیل انواع دارو و شال و قالیچه و «چیزهائیکه درکشور وی قیمتی ترین وشگفت‌ترین اشیاء بود» برای ملکهٔ انگلیس آورده بود وبه شاهزادهٔ «ویلز»[۲]

---

۱ - Mansfield ۲ - Prince of Wales

ولیعهد انگلیس که ضیافت با شکوهی برای وی ترتیب داد « نیم رطل تنبا کوی فرد اعلی ومنحصر بفرد » اهدا نمود. وی‌در مدت توقف خود درانگلیس کاملاً خوش بود و توانسته بود که از هر حیث در زمرهٔ نجبای فرد اول تمام عیار قرار گیرد. وی بتماشای مناظر و گردش می پرداخت و داخل اجتماعات میشد، بلند بلند و لاینقطع صحبت میداشت، با خودنمائی و مردانگی پرسشهای بیشمار بانوان را جواب میداد. تفریحات وی کنجکاوی مردم را تحریک کرده بود مثلاً هنگام سواری درپارك کیف میبرد ازآنکه یکی ازخدمهٔ سوار کارخود را بعنوان جلودار قدری جلو بفرستد و آنوقت خودش در عقب حرکت میکرد و اسبش را بجست وخیز وبلند کردن سر ودست وامیداشت و گاه بگاه نیزه‌ای‌را که در دست داشت بطرف کلاه جلودارخود پرتاب میکرد که اگر درست انداخته میشد کلاه جلودار را از سرش می‌انداخت. ولی امکان هم داشت که بنشانه نخورد و سر جلودار را بشکافد. یك بار هم همینطور شد ونیزهٔ سفیرچهرهٔ آن «سك تولهٔ تنبل ناشی » را سرتاسر درید. اما با این نوع سرگرمیها وتفریحات وی با نهایت مهربانی مدارا واغماض میشد تا اینکه روزی یکی ازملتزمین نافرمانی کرده بود و او فرمان داد که سرش را از بدن جدا کنند، بوی گفته‌شد که اجازهٔ این یك کار را نمیتوان داد واگر بنا شود نقشی را که کشور انگلیس در دماغ او باقی گذاشته بود و نظریات او را نسبت بمردم انگلیس که در تابستان بعد قبل از حرکتش درروزنامهٔ «مرنینگ پست»[1] بچاپ رسید معتبرشناسیم، چنین بنظرمیرسد که از جلوگیری از بریدن سرنوکرش چندان‌هم رنجیده خاطر نشده است. نامهٔ وی که بزبان انگلیسی‌نوشته شده بود، (انگلیسی‌را درخلال‌مدت توقفش درلندن آموخت) حاکی از قدرشناسی عمیق اوست و عدم اعتنای وی باستعمال حروف اضافه وحروف ربط و افعال بسیار جالب است، وی مینویسد :

«پادشاه انگلیس بهترین مرد درجهان. او دوست میدارد مردمش‌را خیلی خوب زیاد. این‌خیلی خوب کشور. خانم های انگلیسی‌خیلی خوشگل، خیلی‌زیبا».

Morning Post - ۱

وی با چندین صندوق پر از آینه که درخیابان معروف «استرند»[۱] درلندن خریداری کرده بود بایران بر گشت وحد اقل یک مسئله هم برای وی لاینحل مانده بود و آن اینکه نجبا و لردهای انگلیس که برای تفریح وتفنن خودشان کالسکه را میرانند چرا اصرار دارند حتی هنگام بارندگی بیرون کالسکه جای سورچی بنشینند و برانند . وی ازخود میپرسد : «من میگویم چرا ایشان بدرون کالسکه نمیروند ؟»

در این زمان چون از یکطرف سفیری از ایران در میان مردم انگلیس و در اروپا دیده میشد و از طرف دیگر دلقک ها درتئاتر ها صحنه های راجع بایران را از میان جعبهٔ شعبده بازان و حاضر کنندگان ارواح درنظرمردم مجسم میساختند ، دوستداران فرار از واقعیات وخیال پروران یعنی اسکی پیست ها Escapists ناچار میشدند برای یافتن بهشت خیالی خود مسافت‌های دورتری طی کنند . بالاخره یک باردیگر چنانکه اشاره کردیم‌این‌طبقه بهشت خیالی خود را باهمه مخلفات پر آب و تاب و هوس انگیز و لذت بخش آن در میان صفحات کتاب لاله رخ بدست آوردند .اما حتی هنگامیکه در بوستان‌ها وبیشه های معطر آن بهشت گام میزدند درکنار خود ساری را میدیدند که از روی نشاط صفیرمیزند . رؤیت این‌مارعیش آنان‌را منغص‌میکرد ومشرق‌زمین آنان را ازلباس سحر و افسون عریان میساخت و در کشوری رهایشان میکرد که در آنجا دلاك زادگان بدروغگوئی و شیادی وحقه بازی راه خود را در زندگی می‌یابند و باسبک سری و هرزه درآئی از این شاخه بآن شاخه میپرند و از یک شغل بشغل دیگر میگرایند .امروز درویش، فردا میرغضب، پس‌فردا پزشك قلابی، غالباً به ناجوانمردی و همیشه چالاك وزیرك بوسیلهٔ حقه‌بازی و عیاری و زبان بازی از فراز ونشیب بخت واقبال فایده میبرند وهمیشه بنحوی مقاومت ناپذیر برای ناظرین سرگرم کننده‌هستند . این بار مزاحم « اسکی پیست » ها عبارت بود از کتاب حاجی بابابقلم «موریه»[۲] که درقرن نوزدهم میلادی بخوبی

۱ - Strand   ۲ - Morier

جای کتاب «ماندویل» و«دربلو» وهزار ویک شب‌را درافکار وپندار مردم باختر در مورد ایران بگرفت.

شاید برای موریه امری اجتناب ناپذیر بوده است که زندگی شرم‌آور قهرمان داستان خود را برزمینه‌ای قراردهد که عجایب وغرایب و افسانه‌ها را در لباس عادات و خصایص اجتماعی موجود بیان کند، زیرا قرن درك وهضم مطالب آغاز شده بود و شهرت افسانه ها در برابر علاقهٔ شدید درك حقایق ازمیان رفته بود ، حتی کودکان را دراین عصر بااحتیاط تمام هدایت میکردند تا از صخره‌های دریائی و سنگلاخهای خیالبافی شاعرانه که عصر ویکتوریا آنرا جزء تفننات تعلیم وتربیت قرارداده بود، سالماً بگذرانند تاباآن صخره‌های‌دریائی اصابت نکنند . در مورد ایران تعداد این نوع مجاهدات در تبدیل تخیلات هوس‌آمیز بحقایق بسیار زیاد ومتعدد وهیجان‌انگیز بود، زیرا مطالعات وتحقیقات شرقی در این هنگام با سرعت حیرت آوری پیش میرفت و طولی نکشید که مقبره‌های سنگی تخت جمشید اسرار خودرا از پرده بیرون انداختند . داریوش شاه فرزند هیستاسپ و خشایارشا ، فرزند داریوش بزودی در تاریخ مقامی در کنار فریدون فردوسی و سلاطین کتابهای خطی که از طرف « سوزی »[1] مسخره شده بود و در میان گلهای سرخ لمیده و بعشق بازی وقت میگذرانند بدست آوردند. همراه این جنبش نیز کاشی‌ها و ظروف سفالی وقطعات‌مجسمه‌ها و حجاریها که در نتیجهٔ حفریات درآن سرزمین بدست آمده بود بمقدار زیاد بباخترزمین‌رسید ودرموزه‌ها بمعرض نمایش گذاشته شد یاتصاویر آنها درمطبوعات چاپ شد و با تفسیر علمی که با آنها همراه بود انتشار یافت و عامه را باهنر و با تمدنی دیگر آشنا ساخت. بهم فشردگی جهان و نزدیك شدن کشور ها بیکدیگر نیزبدین‌مقصود کمك نمود و کشور ابری ومرموز ایران بالاخره از زیر ابر های ابهام و خیالبافیها بیرون آمد.

از خلال مطالب کتب مقدس ومعمولی و نوشته‌های «موریه»[2] درباب

---

۱ - Southey ۲ - کتاب سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی «بقلم جیمز موریه» نشریهٔ سال ۱۸۲۴ میلادی که پس‌از آن نیزبچاپهای متعدد رسید. موریه زمانی دبیر سفارت انگلیس درایران بوده‌است.

زندگی مشرق زمین ومقایسهٔ آنها بایکدیگر حقایقی‌بدست آمد که هم‌تاریخ‌قدیم وهم متن مندرجات انجیل را روشن میساخت.

بدینطریق می‌بینیم که سربازان، دیپلماتها، سیاستمداران، باستان شناسان و مبلغین مسیحی بایران رفته و درمراجعت بادقت تمام شرحهائی ازگلها و گیاهها وحیوانات ورسوم مذهبی وعملیات روزانه و زندگی خانوادگی وسیستم مالیات و فرهنگ گرفته تا طریقهٔ بستن پای اسبها در طویله‌ها باخود آورده‌اند. بعضی اوقات این گزارشها بصورت داستان بیرون آمده که میتوان همهٔ آنهارا از نوع کتاب «حکایات کاروانسرا» [1] و روایاتی که میتوان متکی به حوادث واقعی یاحوادثی که ممکن بود واقع شود دانست واگرچه اینها سود بخش بودند ولی مخلوطی کسل کننده از اطلاعات صحیح و حادثه‌ها و سیاحت‌ها بیش نبودند.

البته بعضی اوقات استثنا هائی نیز دراین میان بظهور میرسید. در سال ۱۲۷۲ هجری (۱۸۵۵میلادی)«مردیث»[2] که مانند فیتز جرالد اطلاعاتی جزهمان قصه‌های شیرین دنیای شرق که در زمان صباوت خویش خوانده بود نداشت ومنحصراً ازهمانها الهام گرفته بود، کتابی بنام «داستان عربی» نوشت. این‌بازی ذوق که از تمام عناصر واجزاء مأنوس شرقی ترکیب‌یافته بود تازگی شاعرانه و ظرافتی مخصوص بخود داشت، اما درآن زمان (سال ۱۲۷۲ هجری ۱۸۵۵ میلادی) زندگی از صورت تخیلات بیرون آمده صورت واقعیت و حالت جدی بخود گرفته بود. دراین هنگام خلیفه‌ها واجنه و عشاق و کلیهٔ بساط خیالبافی و افسانه پردازی در باب مشرق زمین بر چیده شده و موج آن فرو نشسته رو به انتهای جزر بود واگر بخواهیم حقیقت را بگوئیم توطئه‌های ساخته وپرداختهٔ داستانها دراینموقع چنان حالت یکنواخت و بیمزه‌ای پیدا کرده بود که خواننده را وامیزد. کتاب «ریش‌تراشی شاگپات»[3] باقی ماند وبفروش‌نرفت و چند سال بعد ترجمهٔ رباعیات خیام ازطرف فیتزجرالد نیزبهمین‌سرنوشت مبتلا گشت. دراینمورد

۱ـ این کتاب باعنوان Tales of the Caravanserai بقلم جیمزبیلی‌فریزر James Baillie Frazer در سال ۱۸۳۳ بچاپ رسید. ۲ - Meredith ۳ـ Shagpat

بامرور زمان چرخ زمانه بنحوی افسانه وار وارونه‌بگردش در آمد وروزی هم فرا رسید که خاور زمینی را که ماندویل و دربلو و داستانهای هزار و یکشب ساخته و پرداخته بودند از نظر ها محو شد و افتخارات تخت جمشید و شوش نیز موقتاً درکسوف افتاد ، چه در زمانیکه چاپهای مکرر رباعیات خیام افکار میگسارانه ولی جذاب شاعر و هیئت شناس ایرانی را وارد صفحات چهره‌ای رنگ و بنفشه‌ای آلبوم های خطی صاحبان ذوق نمود حتی ایران بعنوان یک مشکل سیاسی که دراواخر قرن ۱۹ جلب توجه کرده بود دربوتهٔ فراموشی افتاد .

اما این دوره هم گذشت ، هرچند بدنبال خود بی‌انصافانه ومن غیر حق خاور زمینی ساختگی بجای گذاشت که تاچند سال بعد پیوسته بلبلان درآن بیش ازحد معمول آواز میخواندند و هنگامی که بهار و گل سرخ فرا میرسید مردم دستهای بلورین دلبران را میگرفتند وبخلوتگاه اطاقهای سبک دورهٔ ادوارد میبردند .

امروز کشوری که دربارهٔ آن اینهمه داستان بهم‌بافته‌اند بسیارفاصله گرفته و دور شده است یا شاید بسیار نزدیک شده باشد . قسمت عمدهٔ شکوه ولطفی که در اثر افسانه بافی بایران نسبت داده بودند یا از میان رفته یا براثر دست مالی زیاد فرسوده ونخ نما شده است . گنبدهای طلائی آنرا گاهگاهی ورقهٔ چسبناکی فراگرفته و تیره کرده است . با این حال هنوز هم (شاید در اکسفورد که مطالعات خاورشناسی خیلی زود شروع شد) لحظاتی‌وجود دارد که در سرزمین ایران که بوسیلهٔ عجائب وافسانه‌ها آبیاری وحاصل خیز شده قرن بیستم ناگهان از حرکت باز می‌ماند . بالای سر ما درمیان شکوفه های درخشان باردیگرسرود مرغی بانغمهٔ سیال تر و جانسوزتری درآسمان شب طنین انداز میگردد ودر زیر پای ما ریگ های آمو با همهٔ درشتی های آن پرنیان میآید و سنگفرشها مانند زیباترین وشاداب ترین قالی‌ها عرض‌اندام میکنند . دراین محیط مابنحوی کاملاً طبیعی بسبک ایرانی چهار زانو نشسته‌ایم و با وقار تمام بتعارفات شاهزادهٔ جقه بر سری که سمت راست و شاعر پف آلودی که سمت چپ ماست جواب میدهیم و بی‌آنکه حضور شعبده باز لاغر و گرسنه‌ای که کنارمان ایستاده سبب

ناراحتی ما شود بدنبال ستاره شناسی که در جمع ماست میرویم تا ساعت سعد را برای حرکت ما معین کند. در ساعت مقرر سفر را آغاز می کنیم وبروی بالهای خیال برفراز کتابخانهٔ «بودلی»[۱] درآکسفورد میگذریم واوج میگیریم. ازبالای شهر لندن که درآنجا فن دریانوردی عجیب و تازه‌ای طرح ریزی شده وبرفراز دریاچه‌ها و مردابها و جزایر ونیس که دیگر کشتی های پاروئی قدیم درآنها دیده نمیشود پیش میرانیم تا بساحل رود جیحون برسیم و « ممالک محروسهٔ ایران را که از خلال ابرهای تابان نمودار شده » تماشا کنیم.

دراینجا صدای طبل شوکت و آبادی و نقارهٔ افسانه وشادی وساحره‌های رقصان وهمهٔ شعبده بازان ما را استقبال می کنند.

برگزیدهٔ مآخذ

ARBERRY, A. J. *Sufism*. London, 1950.
BINYON, L. (with B. GRAY and J. V. S. WILKINSON). *Persian Miniature Painting*. Oxford, 1933.
BROWN, P. *Indian Architecture (The Islamic Period)*. Bombay, 1943.
BROWNE, E. G. *A Literary History of Persia*. 4 vols. 2nd ed. Cambridge, 1928.
—— *Arabian Medicine*. Cambridge, 1921.
CHRISTENSEN, A. *L'Iran sous les Sassanides*. 2nd ed. Copenhagen, 1944.
CORBIN, H. (and others). *Les Arts de l'Iran*. Paris, 1938.
ELGOOD, C. *History of Persian Medicine*. New York, 1935.
FRANKFORT, H. (and others). *Intellectual Adventure of Ancient Man*. Chicago, 1946.
GIBB, H. A. R. *Mohammedanism*. Oxford, 1949.
GLOVER, T. R. *From Pericles to Philip*. London, 1919.
HAAS, W. S. *Iran*. New York, 1946.
HERZFELD, E. *Archaeological History of Iran*. London, 1935.
—— *Iran in the Ancient East*. London, 1941.
HUART, C. *La Perse antique*. Paris, 1925.
JACKSON, A. V. W. *Zoroastrian Studies*. New York, 1928.
KUEHNEL, E. *Die Islamische Baukunst*. Leipzig, 1928.
LAURENT, J. *Byzance et les Seljoucides*. Nancy, 1913.
The Legacy of Islam (ed. SIR T. W. ARNOLD and A. GUILLAUME). Oxford, 1931.
OLMSTEAD, A. E. *History of the Persian Empire*. Chicago, 1948.
POPE, A. U. (ed.). *A Survey of Persian Art*. 6 vols. Oxford, 1939.
ROSTOVTZEFF, M. *Iranians and Greeks in South Russia*. Oxford, 1922.
SARTON, G. *Introduction to the History of Science*. Baltimore, 1927.
STEIN, SIR A. *Innermost Asia*. 2 vols. Oxford, 1932.
STOREY, C. A. *Persian Literature*. In progress. London, 1927–.
SYKES, SIR P. M. *History of Persia*. 2 vols. 3rd ed. London, 1930
TARN, W. W. *Alexander the Great*. Cambridge, 1948.
TRITTON, A. S. *Muslim Theology*. London, 1947.
VASILIEV, A. A. *Byzance et les Arabes*. Brussels, 1935.
WILSON, SIR A. T. *A Bibliography of Persia*. Oxford, 1930.

در بیشتر کتابهائی که در فوق ذکر شده است صورتهای جداگانه وکم و بیش مفصلی از کتاب های دیگری وجود دارد که خوانندگان علاقمند میتوانند بآنها رجوع کنند.

سنوات تاریخی ایران

عهد عتیق

ساکنین اولیه در سیالک (کاشان) و شوش	۳۸۰۰ - ۴۵۰۰	قبل	از میلاد
تمدن پیش از ایلام در شوش	۳۱۰۰	»	»
اولین اشغال ایران از طرف آریائی‌ها	۱۵۰۰ - ۲۰۰۰	»	»
دومین اشغال ایران از طرف آریائی‌ها	۱۰۰۰	»	»

سلسلهٔ مادها

دیاآکو (دیوکس) مؤسس سلسلهٔ مادها	۷۰۸	قبل	از میلاد
استقرار قوای چیش پش پسر هخامنش خراج گزار مد در پارس	۶۴۰ - ۶۷۵	»	»
جلوس فرورتیش	۶۵۵	»	»
جلوس هووخشتره. هجوم سکاها	۶۳۳	»	»
خرابی نینوا بدست هووخشتره	۶۱۲	»	»
وفات هووخشتره. جلوس آستیاژ	۵۸۴	»	»
بسلطنت رسیدن کوروش درآنشان	۵۵۸	»	»
شکست آستیاژ وفتح آکباتان و اضمحلال امپراطوری ماد بدست کوروش	۵۵۰	»	»

سلسلهٔ هخامنشی

داعیهٔ سلطنت ایران ازطرف کوروش اول و شکست کرزوس و فتح سارد بدست او	۵۴۶	قبل	از میلاد
فتح بابل بدست کوروش	۵۳۹	»	»
تجدید بنای معبد اورشلیم	۵۳۶	»	»
وفات کوروش اول وجلوس کامبوزیا	۵۲۹	»	»
فتح مصر بدست کامبوزیا	۵۲۸	»	»

شورش گوماتای مغ . وفات کامبوزیا وجلوس داریوش اول	۵۲۱	قبل از میلاد
شورش یونانیان	۴۹۴ - ۴۹۹	» »
جنگ ماراتون	۴۹۰	» »
وفات داریوش اول و جلوس خشایارشای اول	۴۸۶	» »
جنگ سالامیس	۴۸۰	» »
وفات خشایارشای اول و جلوس اردشیر اول	۴۶۵	» »
شورش مصریان	۴۵۵	» »
جلوس خشایارشای دوم. جلوس سغدیانوس پس از قتل خشایارشا	۴۲۵	» »
جلوس داریوش دوم پس از قتل سغدیانوس	۴۲۴	» »
جلوس اردشیر دوم	۴۰۴	» »
طغیان کوروش صغیر . جنگ کوناکسا عقب نشینی گزنفون باده هزار نفر لشکریانش	۴۰۱	» »
عهد نامهٔ آنتالسید	۳۸۷	» »
جلوس اردشیر سوم	۳۵۹	» »
جلوس داریوش سوم. بقتل رسیدن فیلیپ پادشاه مقدونیه و جلوس اسکندر کبیر	۳۳۶	» »
هجوم اسکندر کبیر به آسیا	۳۳۴	» »
شکست داریوش در ایسوس بدست اسکندر	۳۳۳	» »
شکست مجدد داریوش در آربل بدست اسکندر و فتح بابل و آکباتان وپرس پولیس	۳۳۱	» »
قتل داریوش سوم	۳۳۰	» »
حملهٔ اسکندر به هندوستان	۳۲۷	» »
وفات اسکندر	۳۲۳	» »

سلوکیها

قیام سولوکوس اول نیکاتور (فاتح)	۳۱۲	قبل از میلاد
پیروزی سولوکوس درجنگ ایپسوس	۳۰۱	» »
جلوس آنتیوخوس اول	۲۸۱	» »
وفات آنتیوخوس اول وجلوس آنتیوخوس دوم	۲۶۱	» »
طغیان بلخ و مستقل شدن آن	۲۵۵	» »

دورهٔ پارتها

طغیان پارت‌ها بدست اشک وبوجود آمدن سلسلهٔ سلطنتی آنها بوسیلهٔ او	۲۵۰	قبل از میلاد
جلوس اشک دوم	۲۴۷	» »
جلوس آنتیوخوس کبیر سوریه	۲۲۳	» »
جلوس اشک سوم	۲۱۴	» »
شکست آنتیوخوس درمغنیسیا بدست رومیها	۱۹۰	» »
جلوس مهرداد اول پادشاه پارت	۱۷۱	» »
وفات مهرداد وجلوس فرهاد دوم	۱۳۸	» »
شکست آنتیوخوس سیدتس بدست فرهاد	۱۲۹	» »
سلطنت مهرداد دوم که در مدت آن به مبادلهٔ سفیرکبیر باچین و روم مبادرت شد	۱۲۴ - ۸۷	» »
جلوس فرهاد سوم	۶۹	» »
جلوس مهرداد سوم	۵۷	» »
جلوس ارد	۵۵	» »
شکست بزرگ روم در حران بدست پارتی‌ها	۵۳	» »
هجوم پارتها به‌سوریه	۵۱	» »
جلوس فرهاد چهارم	۳۷	» »
لشگرکشی بزرگ مارک آنتوان درمقابل پارتها	۳۶	» »
طغیان تیرداد پسر بزرگ فرهاد	۳۰ - ۳۳	» »
قتل فرهاد چهارم وجلوس فرهادك پسرش	۲	» »
صلح فرهادك با روم وعقب‌نشینی او از ارمنستان	۱	میلادی
سلطنت اردوان و جنگ او با رومیها برای ارمنستان	۴۰ - ۱۶	» »
هجوم آلان‌ها	۷۲	» »
جلوس خسرو	۱۰۵	» »
شروع فتوحات تراژان درمشرق	۱۱۴	» »
اشغال بین‌النهرین بدست تراژان	۱۱۵	» »
وفات تراژان وعقب نشینی «هادریان» از ارمنستان و بین النهرین	۱۱۷	» »
برقراری صلح بین پارتیها وروم	۱۲۲	» »
هجوم دوم از طرف آلان‌ها	۱۳۶	» »
جلوس بلاش سوم	۱۴۸	» »

فتح مجدد ارمنستان بدست رومیها	۱۶۳	میلادی
هجوم رومیها به بین‌النهرین و اشغال تیسفون	۱۶۴ - ۱۶۵	» »
وفات بلاش سوم	۱۹۲	» »
فتح مجدد تیسفون بدست رومیها	۱۹۹	» »
قتل کاراکالا . پیروزی پارتیها بر رومیها و انعقاد صلح	۲۱۷	» »
آغاز طغیان ایرانیها بفرماندهی اردشیر	۲۲۰	» »
شکست و به قتل رسیدن اردوان پنجم		
آخرین سلطان پارت‌ها بدست اردشیر	۲۲۶	» »

سلالهٔ ساسانیان

اعلام سلطنت اردشیر اول	۲۲۶	میلادی
انعقاد صلح باروم بوسیلهٔ اردشیر	۲۳۲	» »
جلوس شاپور اول وهجوم به سوریه	۲۴۲	» »
شکست و گرفتن والرین درادس	۲۶۰	» »
شکست شاپور بدست اذینه	۲۶۳	» »
ظهور مانی	۲۶۵	» »
وفات شاپور اول وجلوس هرمز اول	۲۷۲	» »
وفات هرمز اول وجلوس بهرام اول و اعدام مانی	۲۷۳	» »
جلوس بهرام دوم وتجدید جنگ با روم	۲۷۶	» »
فتح تیسفون بدست کاروس امپراطور وفوت ناگهانی او	۲۸۳	» »
جلوس بهرام سوم . جلوس نرسی	۲۹۳	» »
شکست نرسی بدست گالریوس امپراطور و		
تصرف ایالات آنطرف دجله	۲۹۷	» »
جلوس شاپور دوم	۳۰۹	» »
مسیحی شدن امپراطور کنستانتین (قسطنطین)	۳۱۲	» »
محاصرهٔ نصیبین از طرف شاپور دوم	۳۳۸	» »
هجوم به بین‌النهرین از طرف شاپور دوم	۳۴۸	» »
جنگ ژولین مرتد با ایران . عقب‌نشینی و مرگ او		
تصرف ایالات از دست رفته ونصیبین ازطرف ایران	۳۶۳	» »
استقرار صلح بین روم و ایران	۳۷۶	» »
وفات شاپور دوم وجلوس اردشیر دوم	۳۷۹	» »

جلوس شاپور سوم	۳۸۳	میلادی
انعقاد معاهده بوسیلهٔ شاپور سوم با روم	۳۸۴	» »
وفات شاپور سوم وجلوس بهرام چهارم	۳۸۸	» »
تقسیم ارمنستان بین ایران و روم	۳۹۲	» »
جلوس یزدگرد اول	۳۹۹	» »
شورای سلوقیه و فتح روم بدست آلاریک	۴۱۰	» »
وفات یزدگرد وجلوس بهرام پنجم (بهرام گور)	۴۲۰	» »
انعقاد صلح بین ایران و روم	۴۲۱	» »
آغاز حملهٔ هیاطله	۴۲۵	» »
وفات بهرام پنجم وجلوس یزدگرد دوم	۴۳۸	» »
غارت کردن روم بدست واندال ها	۴۵۵	» »
وفات یزدگرد دوم وجلوس هرمز سوم	۴۵۷	» »
به سلطنت نشستن فیروز پس از قتل برادرش هرمز سوم	۴۵۹	» »
دورهٔ خشک سالی شدید در ایران	۴۷۱ - ۴۶۶	» »
شکست و قتل فیروز بدست هیاطله وجلوس بلاش	۴۸۳	» »
فوت بلاش وجلوس قباد . جنگ با خزرها وقیام مزدک	۴۸۸	» »
استقبال مذهب مزدک از طرف قباد وبرکناری او بوسیلهٔ زاماسپ	۴۸۹ - ۴۸۸	» »
روی کار آمدن قباد	۵۰۱	» »
خاتمهٔ طغیان هیاطله	۵۱۳	» »
جنگ بین ایران و امپراطوری بیزانس	۵۲۴	» »
جلوس ژوستینین	۵۲۷	» »
بستن مدارس آتن بوسیلهٔ ژوستینین و فرار محصلین یونانی بایران	۵۲۹	» »
عقب نشاندن ایرانی‌ها درکالی نیکوس بدست بلیزر وجلوس خسرو اول (انوشیروان) . اعدام مزدک	۵۳۱	» »
استقرار صلح با حکومت بیزانس	۵۳۳	» »
غارت انطاکیه بدست انوشیروان	۵۴۰	» »
استقرار صلح دوم با حکومت بیزانس	۵۶۲	» »
وفات ژوستی‌نین	۵۶۵	» »
فتح یمن بدست ایرانیها	۵۷۰	» »
تولد حضرت محمد پیغمبر (ص)	۵۷۱	» »

وفات انوشیروان و جلوس هرمز چهارم	۵۷۸ میلادی
جلوس خسروپرویز وطغیان بهرام چوبینه	۵۹۰ » »
شکست وفوت بهرام چوبینه	۵۹۱ » »
تجدید جنگ بین ایران و بیزانس	۶۰۳ » »
جلوس هراکلیوس امپراطور رم	۶۱۰ » »
فتح دمشق واورشلیم بدست خسرو پرویز و تصاحب کردن صلیب مقدس	۶۱۴ » »
فتح خالسدونی بدست خسروپرویز	۶۱۷ » »
شکست ایرانی‌ها بدست هراکلیوس (هرقل) وهجرت	۶۲۲ » »
حملهٔ هراکلیوس (هرقل) به دستجرد	۶۲۷ م. (=۶هجری‌قمری)
کناره‌گیری وفوت خسروپرویز . جلوس قباد دوم و آغاز دورهٔ هرج ومرج در ایران	۶۲۸ م. (۷ ه .)
جلوس یزدگرد سوم و وفات حضرت پیغمبر	۶۳۲ م. (۱۱ ه .)
فتح دمشق بدست اعراب مسلمان	۶۳۵ م. (۱۴ ه .)
شکست ایرانیها در قادسیه بدست اعراب مسلمان	۶۳۶ م. (۱۵ ه .)
فتح تیسفون بدست اعراب	۶۳۷ م. (۱۶ ه .)
شکست ایرانیها در نهاوند بدست اعراب و انقراض امپراطوری ساسانیان	۶۴۱ م. (۲۱ ه .)
وفات یزدگرد سوم	۶۵۱ م. (۳۱ ه .)

تسلط اعراب

وفات حضرت علی خلیفهٔ چهارم واولین امام شیعیان	۶۶۱ م. (۴۱ ه.)
شهادت حضرت امام حسین (ع) دومین پسر حضرت علی و امام سوم شیعیان درجنگ با یزید. آغازنهضت تشیع دراسلام	۶۸۰ م. (۶۱ ه.)
فرماندهی ابومسلم برای ترویج دعوت عباسیان در خراسان	۷۴۷ م. (۱۳۰ه.)
پایان خلافت بنی امیه واستقرار خلافت عباسیان	۷۵۰ م. (۱۳۳ه.)
انتصاب خالد برمکی به حکومت طبرستان	۷۶۵ م. (۱۴۸ه.)
خلافت هارون الرشید	۷۸۶ م. (۱۷۰ه.)
سقوط برمکیان	۸۰۳ م. (۱۸۸ه.)
خلافت مأمون	۸۱۳ م. (۱۹۸ه.)

سلسله های صغیر ایران

انتصاب طاهر به حکومت کشورهای مشرق بغداد وتأسیس	
سلسلهٔ طاهری. اضمحلال قوای خلیفهٔ عباسی	۸۲۰ م. (۲۰۵ هـ.)
برافتادن سلسلهٔ طاهری بدست یعقوب بن لیث مؤسس سلسلهٔ صفاری	۸۷۲ م. (۲۵۹ هـ.)
جلوس عمرو لیث	۸۷۸ م. (۲۶۵ هـ.)
فتح خراسان بدست اسمعیل بن احمد سامانی از صفاریان. قیام	
سلسلهٔ سامانیان	۹۰۳ م. (۲۹۱ هـ.)
جلوس نصر بن احمد	۹۱۳ م. (۳۰۱ هـ.)
مرداویج بن زیار مؤسس سلسلهٔ زیاری درجرجان	۹۲۸ م. (۳۱٦ هـ.)
قیام آل بویه درمغرب وجنوب غربی ایران	۹۳۲-۹۴۵م.(۳۲۰-۳۳٤ هـ.)
شناسائی حکام آل بویه از طرف خلیفهٔ مستکفی بالله	۹٤۵ م. (۳۳٤ هـ.)
جلوس قابوس بن وشمگیر زیاری	۹۷٦ م. (۳٦٦ هـ.)
برافتادن سلسلهٔ سامانی بدست محمود غزنوی	
و تشکیل سلسلهٔ غزنوی	۹۹۹ م. (۳۹۰ هـ.)
آغاز لشکرکشی‌های محمود به هندوستان	۱۰۰۱م. (۳۹۲ هـ.)
پایان شاهنامه بوسیلهٔ فردوسی شاعر بزرگ	۱۰۱۰م. (٤۰۱ هـ.)
وفات محمود غزنوی	۱۰۳۰م. (٤۲۱ هـ.)
قیام سلجوقیان تحت فرماندهی طغرل	۱۰۳۷م. (٤۲۹ هـ.)
برافتادن سلسلهٔ زیاری بدست غزنوی	۱۰٤۲م. (٤۳٤ هـ.)
برافتادن حکومت آل بویه بدست طغرل	۱۰۵۵م. (٤٤۷ هـ.)
جلوس ملکشاه سلجوقی	۱۰۷۲م. (٤٦۵ هـ.)
استقرار حسن صباح درقلعهٔ الموت وتأسیس فرقهٔ فدائیان	۱۰۹۰م. (٤۸۳ هـ.)
قتل نظام‌الملک بدست مأمورین حسن صباح وفات ملکشاه و آغاز	
انحطاط سلسلهٔ سلجوقی	۱۰۹۲م. (٤۸۵ هـ.)
جلوس سلطان سنجر	۱۱۱۷م. (۵۱۱ هـ.)
استقرار اتابکان آذربایجان	۱۱۳٦م. (۵۳۱ هـ.)
استقرار اتابکان فارس (سلغریان)	۱۱٤۸م. (۵٤۳ هـ.)
وفات سلطان سنجر وپایان حکومت سلجوق. قیام خوارزم شاه	۱۱۵۷م. (۵۵۲ هـ.)
جلوس تکش خوارزمشاه	۱۱۷۲م. (۵٦۸ هـ.)
تولد سعدی شاعر درشیراز	۱۱۸٤م. (۵۸۰ هـ.)
جلوس علاء‌الدین محمد	۱۱۹۹م. (۵۸٦ هـ.)

جلوس جلال‌الدین منگبرتی . اولین حملهٔ مغول بایران بفرماندهی چنگیزخان	١٢٢٠م. (٦١٧ه.)
وفات چنگیزخان	١٢٢٧م. (٦٢٥ه.)
قتل جلال‌الدین منگبرتی . اضمحلال سلسلهٔ خوارزم	١٢٣١م. (٦٢٩ه.)

سلسلهٔ ایلخانی و تیموری

انتصاب هلاکوخان به ایلخانی ایران	١٢٥٦م. (٦٥٤ه.)
تسخیر الموت (مقراصلی فدائیان) بدست مغولها	١٢٥٧م. (٦٥٥ه.)
تسخیر بغداد بدست مغولها وپایان خلافت عباسی	١٢٥٨م. (٦٥٦ه.)
وفات هلاکو وجلوس اباقا	١٢٦٥م. (٦٦٤ه.)
جلوس ارغون وپایان حکومت اتابکان فارس	١٢٨٤م. (٦٨٣ه.)
جلوس غازان	١٢٩٥م. (٦٩٥ه.)
جلوس الجایتو خدابنده	١٣٠٤م. (٧٠٤ه.)
استقرار سلسلهٔ مظفری پارس تحت فرماندهی امیرمبارزالدین	١٣١٣م. (٧١٣ه.)
جلوس ابوسعید ایلخان	١٣١٦م. (٧١٦ه.)
تاریخ تولد حافظ در شیراز (تقریبی)	١٣٢٠م. (٧٢٠ه.)
تاریخ تولد تیمورلنگ . وفات ابوسعید . پایان سلسلهٔ ایلخان	١٣٣٥م. (٧٣٦ه.)
استقرار سلسلهٔ جلایر تحت فرماندهی شیخ حسن بزرگ	١٣٣٦م. (٧٣٧ه.)
جلوس شاه شجاع مظفری	١٣٥٧م. (٧٥٩ه.)
حملهٔ تیمور لنگ بایران	١٣٨١م. (٧٨٣ه.)
وفات حافظ	١٣٨٩م. (٧٩٢ه.)
اضمحلال سلسلهٔ مظفری بدست تیمور و بیرون راندن سلسلهٔ جلایری از بغداد	١٣٩٣م. (٧٩٦ه.)
هجوم تیمور لنگ به هندوستان	١٣٩٧م. (٨٠٠ه.)
وفات تیمور لنگ وجلوس شاه رخ	١٤٠٥م. (٨٠٨ه.)
جلوس الغ بیک	١٤٤٧م. (٨٥١ه.)
آغاز اضمحلال سلسلهٔ تیموری	١٤٥٠م. (٨٥٤ه.)
جلوس ابوسعید تیموری	١٤٥٢م. (٨٥٦ه.)
جلوس اوزون حسن آق قویونلو آذربایجان	١٤٦٦م. (٨٧١ه.)
برافتادن سلسلهٔ ترکمن قره قویونلو بدست اوزون حسن	١٤٦٩م. (٨٧٤ه.)
سقوط سلسلهٔ تیموری و استقرار سلسلهٔ شیبانی درماوراء النهر	١٥٠٠م. (٩٠٦ه.)

سلسلهٔ صفویه

برافتادن سلسلهٔ ترکمن آق قویونلو بدست شاه اسمعیل اول مؤسس سلسلهٔ صفویه	۱۵۰۱م. (۹۰۷هـ.)
شکست شاه اسمعیل اول در چالدران بدست سلطان سلیم اول. تسخیر هرمز بدست پرتقالیها تحت فرماندهی آل بوکرك	۱۵۱۴م. (۹۲۰هـ.)
وفات شاه اسمعیل اول وجلوس شاه طهماسب اول	۱۵۲۴م. (۹۳۱هـ.)
حملهٔ شاه سلیمان « بزرگ » بایران وشکست او	۱۵۳۴م. (۹۴۱هـ.)
پناه آوردن همایون امپراطور مغول بایران	۱۵۴۴م. (۹۵۱هـ.)
باریافتن انتونی جن‌کینسن به دربار شاه طهماسب درقزوین	۱۵۶۲م. (۹۷۰هـ.)
وفات شاه طهماسب . جلوس شاه اسمعیل دوم	۱۵۷۶م. (۹۸۴هـ.)
هرج ومرج درایران . هجوم ازبکان ازشمال شرقی وترکهای عثمانی از شمال غربی	۱۵۷۷-۱۵۸۷م. (۹۸۵ - ۹۹۶ هـ.)
جلوس شاه عباس‌کبیر	۱۵۸۷م. (۹۹۶هـ.)
انتخاب اصفهان به پایتخت بجای قزوین ازطرف شاه عباس و راندن ازبك ها	۱۵۹۸م.(۱۰۰۷هـ.)
ورود برادران شرلی بایران	۱۵۹۹م.(۱۰۰۸هـ.)
تجدید جنگ با عثمانی	۱۶۰۲م.(۱۰۱۱هـ.)
تسخیر ایالات از دست رفته بدست شاه عباس وانعقاد قرارداد صلح با ترکیه	۱۶۱۸م.(۱۰۲۸هـ.)
برقراری روابط کمپانی هند شرقی با ایران	۱۶۱۷م.(۱۰۲۶-۲۷هـ.)
بیرون راندن پرتقالیها از هرمز	۱۶۲۲م.(۱۰۳۲هـ.)
تعیین سردودمورکاتون به سفارت انگلیس در ایران	۱۶۲۷م.(۱۰۳۷هـ.)
وفات شاه عباس وجلوس شاه صفی	۱۶۲۹م.(۱۰۳۹هـ.)
جنگ مجدد بین ایرانیان وترك ها . آغازاضمحلال سلسلهٔ صفوی	۱۶۳۰م.(۱۰۴۰هـ.)
برقراری صلح بین ایران وعثمانی	۱۶۳۹م.(۱۰۴۹هـ.)
وفات شاه صفی وجلوس شاه عباس دوم	۱۶۴۲م.(۱۰۵۲هـ.)
تعیین سفیر فوق‌العادهٔ روس در ایران	۱۶۶۴م.(۱۰۷۵هـ.)
وفات شاه عباس دوم وجلوس شاه سلیمان اول	۱۶۶۶م.(۱۰۷۷هـ.)
وفات شاه سلیمان و جلوس شاه سلطان حسین	۱۶۹۴م.(۱۱۰۶هـ.)
انعقاد عهدنامهٔ فرانسه ـ ایران	۱۷۰۸م.(۱۱۲۰هـ.)
طغیان غلزائی افغان	۱۷۰۹م.(۱۱۲۱هـ.)

انعقاد عهدنامه بین شوروی وایران ١٧١٧م.(١١٣٠ه.)

تسخیر اصفهان بدست محمود افغان واخراج شاه سلطان حسین

جلوس محمود افغان . اشغال دربند بدست پطرکبیر ١٧٢٢م.(١١٣۵ه.)

اشغال رشت وباکو بدست شورویها . حملهٔ ترکها بایران ١٧٢٣م.(١١٣٦ه.)

عهدنامهٔ منعقده بین روسیه وعثمانی راجع به تقسیم ایران .

محاصره وتسخیر شیراز بدست محمود .قتل عام شاهزادگان صفویه ١٧٢٤م.(١١٣٧ه.)

وفات محمود وجلوس اشرف . اشغال تبریز بدست ترکها ١٧٢۵م.(١١٣٨ه.)

ملحق شدن نادربه طهماسب تنها پسرباقی ماندهٔ شاه سلطان حسین ١٧٢٦م.(١١٣٩ه.)

از بین بردن افاغنهٔ غلزائی بدست نادر و به سلطنت رسیدن

طهماسب دوم ١٧٢٩م.(١١٤٢ه.)

وفات اشرف وتارومارکردن قوای او ١٧٣٠م.(١١٤٣ه.)

برکناری طهماسب دوم ازسلطنت بدست نادر وجلوس شاه عباس

سوم . معاهدهٔ رشت ١٧٣٢م.(١١٤۵ه.)

بیرون راندن ترکها از ایران بدست نادر ١٧٣٣م.(١١٤٦ه.)

عقب نشینی کامل روسها از ایران ١٧٣۵م.(١١٤٨ه.)

برکنار ساختن شاه عباس سوم از سلطنت بدست نادروبه سلطنت

رسیدن او ١٧٣٦م.(١١٤٩ه.)

تسخیر قندهار بدست نادر ١٧٣٨م.(١١۵١ه.)

حملهٔ نادر به هندوستان وتصرف دهلی ١٧٣٩م.(١١۵٢ه.)

فتح بخارا وخیوه بدست نادر ١٧٤٠م.(١١۵٣ه.)

تجدید جنگ با عثمانی ١٧٤٣م.(١١۵٦ه.)

صلح با ترکیه ١٧٤٦م. (١١۵٩ه.)

قتل نادرشاه و جلوس عادل شاه ١٧٤٧م. (١١٦٠ه.)

جلوس شاه رخ نوهٔ نادرشاه ١٧٤٨م.(١١٦١-٦٢ه.)

سلسلهٔ زندیه

وکیل الرعایا شدن کریم‌خان زند در جنوب ایران ١٧۵٠م. (١١٦٤ه.)

خراب نمودن کارخانهٔ متعلق به کمپانی شرق هندوستان (انگلیسی)

دربندرعباس بوسیلهٔ کشتی های جنگی فرانسوی ١٧۵٩م. (١١٧٣ه.)

تأسیس کارخانهٔ کمپانی شرق هندوستان دربوشهر ١٧٦٣م. (١١٧٧ه.)

وفات کریم خان زند و جلوس علی مرادخان ١٧٧٩م. (١١٩٣ه.)

جلوس جعفرخان ۱۷۸۵م. (۱۲۰۰ه.)

جلوس لطفعلی‌خان ۱۷۸۹م. (۱۲۰۴ه.)

انقراض سلسلهٔ زند بدست آغا محمدخان قاجار و کشتن
لطفعلی خان و پایان سلسلهٔ زندیه ۱۷۹۴م. (۱۲۰۹ه.)

سلسلهٔ قاجاریه

حملهٔ آغا محمدخان به گرجستان وارمنستان ۱۷۹۵م. (۱۲۱۰ه.)

تاجگذاری آغا محمد خان ۱۷۹۶م. (۱۲۱۱ه.)

قتل آغا محمدخان و جلوس فتح علی‌شاه ۱۷۹۷م. (۱۲۱۲ه.)

الحاق گرجستان و باکو به روسیه ۱۸۰۱م. (۱۲۱۶ه.)

معاهدهٔ اتفاق بین فرانسه و ایران ۱۸۰۷م. (۱۲۲۲ه.)

هیئت اعزامی سر هارفورد جونز بریجز ۱۸۰۸م. (۱۲۲۳ه.)

شکست ایران در جنگ با روسیه ۱۸۱۲م. (۱۲۲۷ه.)

معاهدهٔ گلستان بین روسیه و ایران ۱۸۱۳م. (۲۹-۱۲۲۸ه.)

تجدید جنگ با روسیه ۱۸۲۶م. (۱۲۴۰ه.)

معاهدهٔ ترکمن چای و تفویض مقدار زیادی اراضی به روسیه ۱۸۲۸م. (۱۲۴۴ه.)

وفات فتحعلی‌شاه و جلوس محمد شاه ۱۸۳۴م. (۱۲۵۰ه.)

جلوس ناصرالدین شاه ۱۸۴۸م. (۱۲۶۵ه.)

فتح آسیای مرکزی بدست روسیه ۱۸۸۱-۱۸۶۵م. (۱۲۹۹-۱۲۸۲ه.)

قتل ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین‌شاه ۱۸۹۶م. (۱۳۱۴ه.)

امضای امتیاز نفت دارسی ۱۹۰۱م. (۱۳۱۹ه.)

جشن مشروطیت در ایران . تشکیل شورای ملی (مجلس)
وتدوین قانون اساسی ۱۹۰۶م. (۱۳۲۴ه.)

وفات مظفرالدین شاه و جلوس محمد علی‌شاه
انعقاد قرار داد بین انگلیس و روسیه ۱۹۰۷م. (۱۳۲۵ه.)

کوشش محمد علی شاه با کمک روسیه برای الغای مشروطیت
وقیام ملیون. کشف نفت درمسجد سلیمان واقع درجنوب غربی ایران ۱۹۰۸م. (۱۳۲۶ه.)

کناره گیری محمدعلی شاه و جلوس احمدشاه ۱۹۰۹م. (۱۳۲۷ه.)

جنگ اول بین الملل و اشغال قسمتی ازایران ازطرف متخاصمین ۱۸-۱۹۱۴م. (۳۷-۱۳۳۳ه.)

قرارداد نفت ایران و انگلیس ۱۹۱۹م. (۱۳۳۸ه.)

حرکت سید ضیاء الدین و رضاخان بطرف تهران واجرای کودتا
انتصاب رضاخان بوزارت جنگ ۱۹۲۱م. (۱۳۴۰ه.)

رئیس الوزرائی رضاخان و حرکت احمد شاه باروپا ۱۹۲۳م. (۱۳۴۲ه.)
انتخاب رضاخان به سلطنت ازطرف مجلس مبعوثان. پایان سلسلهٔ قاجاریه ۱۹۲۵م. (۱۳۴۴ه.)

سلسلهٔ پهلوی

تاجگذاری رضا شاه در تهران ۱۹۲۶م. (۱۳۴۵ه.)
الغای کاپی‌تولاسیون از طرف ایران ۱۹۲۸م. (۱۳۴۷ه.)
اتمام راه آهن سراسری ۱۹۳۸م. (۱۳۵۷ه.)
آغاز جنگ دوم بین الملل ۱۹۳۹م. (۱۳۵۸ه.)
کناره‌گیری رضا شاه و جلوس محمدرضا شاه ۱۹۴۱م. (۱۳۶۰ه.)
انعقاد قرارداد سه جانبه بین ایران و انگلیس و شوروی ۱۹۴۲م. (۱۳۶۱ه.)
اعلام جنگ ایران به آلمان ۱۹۴۳م. (۱۳۶۲ه.)
بحران آذربایجان بعلت تأخیر تخلیهٔ قوای شوروی و کمک به متجاسرین برای تجزیهٔ آذربایجان. احتمال سقوط متجاسرین پس از تخلیه ۱۹۴۶م. (۱۳۶۶ه.)
نخست وزیری دکتر مصدق وکشمکش با انگلستان راجع به ملی‌کردن صنعت نفت ۱۹۵۱م. (۱۳۷۱ه.)
پایان مذاکرات با امضای قرارداد بین‌دولت ایران وکنسرسیوم نفت ۱۹۵۴م. (۱۳۷۴ه.)

فهرست اعلام

ژ

س

نام کتاب	اثر	ترجمهٔ	بها
۳۵ - قهرمان عصر ما	لرمانتف	**مهری آهی**	۱۰ تومان
۳۶ - شاهزاده خانم بابل و ه داستان دیگر	ولتر	**ناصح ناطق**	۸ »
۳۷ - بادبزن خانم ویندرمر و دو نمایشنامهٔ دیگر	اسکار وایلد	**محمدسعیدی**	۱۰ »
۳۸ - راهزنان و توطئهٔ فیسکو	شیلر	**ابوالحسن میکده**	۱۲ »
۳۹ - زن سی ساله	بالزاك	**ادوارد ژوزف**	۱۰ »
۴۰ - خسیس	مولیر	**محمد علی جمال زاده**	۸ »
۴۱ - داستانهای ارمنی	چند نویسنده	**ه . کاراکاش**	۸ »
۴۲ - حیات مردان نامی	پلوتارك	**رضا مشایخی**	۲٤ »
۴۳ - غرور و تعصب	جان اوستن	**دکتر شمس‌الملوك مصاحب**	

مجموعهٔ ایرانشناسی

۱ - **ایران** از آغاز تا اسلام	دکتر گیرشمن	**دکترمحمد معین**	۲٦ »
۲ - **مسافرت بایران**	سولتیکف	**دکترمحسن صبا**	۱۲ »
۳ - **راهنمای صنایع اسلامی**	دیماند	**دکتر فریار**	۲۰ »
۴ - **برمکیان**	لوسین بووا	**عبدالحسین میکده**	۱۲ »
۵ - **مازندران واستراباد**	ه. ل. رابینو	**غ . وحید مازندرانی**	۱٦ »
٦ - **کیانیان**	کریستن سن	**دکتر ذبیح‌الله صفا**	۱٤ »
۷ - **مقدمه ابن خلدون**	ابن خلدون	**محمد پروین گنابادی**	۳۸ »
۸ - **میراث ایران**	(سیزده تن از خاورشناسان)		۳۵ »

جوانان و کودکان

۱ - **افسانه‌های شیرین**	گریم	**دکترشمس‌الملوك مصاحب**	٦ »
۲ - **پل و ویرژینی**	برناردن‌دوسن‌پیر	**سعید نفیسی**	۵ »
۳ - **رابین هود**	کارلامن	**مسعود رجب‌نیا**	۵ »
۴ - **سفر هشتاد روزه** بدور دنیا	ژول ورن	**حبیب‌الله صحیحی**	۵ »
۵ - **جان در جنگل**	جان بدن	**فریده قره‌جه داغی**	٤ »

نام کتاب	اثر	ترجمهٔ	بها
٦ - جزیرهٔ گنج	استیونسن	هاجر تربیت	٦ تومان
۷ - داستانهای برگزیده	چند نویسنده	محمد علی جمال‌زاده	٦ «
۸ - بیست هزار فرسنگ زیر دریاها	ژول ورن	اردشیر نیکپور	۷ «
۹ - فندق شکن	هوفمان	علیرضا حیدری-ع. باقرزاده	٤ «
۱۰ - آلبرت شوایتسر	فاسمردال	آذر رهنما	٤ «
۱۱ - آرزوهای بزرگ	دیکنز	فرح دواچی	٥ «
۱۲ - جزیرهٔ مرجان	بلنتین	عباس یمینی شریف	۹ «
۱۳ - قصه‌های لافونتن	لافونتن	نیر سعیدی	٦ «

بزودی انتشار می یابد

از مجموعهٔ ادبیات خارجی

نام کتاب	اثر	ترجمهٔ
۱ - منتخب فرهنگ فلسفی	ولتر	نصرالله فلسفی
۲ - فن شعر	ارسطو	دکتر عبدالحسین زرین‌کوب
۳ - حیات مردان نامی (جلد دوم)	پلوتارك	رضا مشایخی
۴ - سیاست	ارسطو	تقی دانش پژوه
۵ - هفت نمایشنامه	یوری پید	محمد سعیدی
٦ - سه نمایشنامه	موریس مترلینگ	ب. وزیری و ح. ملاح

از مجموعهٔ ایران شناسی

۱ - سرزمینهای خلافت شرقی	لسترنج	محمود عرفان
۲ - تاریخ ادبیات ایران	اته	دکتر شفق
۳ - سفرنامهٔ ابن بطوطه	ابن بطوطه	محمد علی موحد
۴ - سفرنامهٔ کلاویخو	کلاویخو	مسعود رجب نیا
۵ - درویش دروغین	وامبری	خواجه نوریان
٦ - طب اسلامی	ادوارد براون	مسعود رجب نیا
۷ - مقدمهٔ ابن‌خلدون (جلد دوم)	ابن خلدون	محمد پروین گنابادی
۸ - دون ژوآن ایرانی	لسترنج	مسعود رجب نیا

متون فارسی

نام کتاب	
۱ ـ دیوان انوری	باهتمام : مدرس رضوی استاد دانشگاه
۲ ـ دیوان عثمان مختاری	باهتمام : جلال همائی استاد دانشگاه
۳ ـ فهرست کتب چاپی فارسی	گرد آورنده : خانبابا مشار

جوانان و کودکان

نام کتاب	اثر	ترجمه
۱ ـ بیست‌هزار فرسنگ زیر دریا ها (جلد دوم)	ژول ورن	اردشیر نیکپور
۲ ـ فرزند ربوده شده	استیونسن	ابوالفضل میربهاء
۳ ـ نامه‌های آسیای من	آلفونس دوده	دکتر جمشید توللی

This is an authorised translation of
The Legacy of Persia
originally published by th Oxford University Press
Copyright 1953

Printed in Bank-é Melli Printing House
Tehran, Iran

IRAN LIBRARY

General Editor

E. Yar - Shater

The

LEGACY OF PERSIA

Edited by

A. J. ARBERRY

Professor of Arabic, Cambridge University

TRANSLATED INTO PERSIAN

BY

A. BIRASHK - A. HATAMY - H. MO'IN - B. PAZARGAD
I. SADIGH - M. SA'IDI

B.T.N.K.

Tehran, 1958